

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۲۹)

مهندس مهدی بازرگان

در محفل دعای کمیل

عبادت و تعبد • صراط مستقیم • عرفان و تصوف • دعای کمیل و خداجویی انسان
معرفی و مقدمه بر دعای افتتاح • دوران ما و عصر امام سجاد • بازیابی ایمان‌ها
پدیده‌ی عاشورای حسینی • در جشن ولادت رسول اکرم
قیامت قرآن و معاد مسلمانان • دموکراسی و اسلام
فرازهایی از زیارت عاشورا • بعثت و نبوت
از خدا بودن قرآن



شناسنامه

مجموعه آثار (۲۹)

مهندس مهدی بازرگان

در محفل دعای کمیل

جمع آوری، تنظیم و تنقیح در بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

حروف چینی و صفحه آرایی: خدیجه امیدوند

زمستان ۱۳۹۳



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید مطهری)

مجموعه آثار (۲۹)

در محفل دعای کمیل

فهرست مندرجات

پیش‌گفتار	۷
۱. صراط مستقیم	۹
۲. آشنایی بیشتر با دعای کمیل و سراینده‌ی آن	۳۹
۳. آشنایی بیشتر با دعای کمیل و تعلیم دهنده‌ی آن	۴۷
۴. عرفان و تصوف (۱)	۵۱
۵. عرفان و تصوف (۲)	۷۹
۶. دعای کمیل و خداجویی انسان	۱۰۷
۷. خداجویی انسان، دست‌نوشته‌ها	۱۱۱
۸. خداجویی انسان، سخنرانی	۱۱۷
۹. معرفی و مقدمه بر دعای افتتاح	۱۴۱
۱۰. دوران معاصر و عصر امام سجاد	۱۴۷
۱۱. بازیابی ایمان‌ها	۱۶۳
۱۲. عبادت و تعبد، عبادت و آزادی	۱۷۷
۱۳. پدیده‌ی عاشورای حسینی، قسمت یکم	۱۸۹
۱۴. پدیده‌ی عاشورای حسینی، قسمت دوم	۲۰۵
۱۵. در جشن ولادت رسول اکرم (ص)	۲۲۱
۱۶. قیامت قرآن و معاد مسلمانان	۲۳۵
۱۷. فرازهایی از زیارت عاشورا	۲۵۹
۱۸. دموکراسی و اسلام	۲۷۹
۱۹. بعثت و نبوت	۳۰۵

۳۲۹	۲۰. از خدا بودن قرآن، دست‌نوشته
۳۴۷	۲۱. از خدا بودن قرآن، دست‌نوشته برای جلسه اول
۳۵۳	۲۲. از خدا بودن قرآن، دست‌نوشته برای جلسه دوم
۳۶۶	۲۳. از خدا بودن قرآن، دست‌نوشته برای جلسه سوم
۳۷۷	۲۴. از خدا بودن قرآن، یادداشت‌ها
۳۸۵	۲۵. از خدا بودن قرآن، اولین جلسه سخنرانی
۴۱۱	۲۶. از خدا بودن قرآن، دومین جلسه سخنرانی
۴۳۵	۲۷. از خدا بودن قرآن، سومین جلسه سخنرانی
۴۶۱	پیوست‌ها
۴۶۳	نمایه آیات
	نمایه احادیث و روایات
	نمایه فارسی
	نمایه انگلیسی و فرانسه

به نام خدا

پیش‌گفتار

خوشوقتیم و خدای بزرگ را سپاس می‌گوئیم که در آستانه‌ی بیست و یکمین سالگرد وفات زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان، بیست‌ونهمین مجموعه از آثار ایشان آماده‌ی تقدیم به‌حضور علاقه‌مندان شده است. از آن‌جا که اکثر آثار مندرج در این مجموعه به صورت سخنرانی در محفل دعای کمیل ایراد شده، این مجموعه را «در محفل دعای کمیل» نام نهاده‌ایم.

برگزاری جلسات دعای کمیل در خاندان بازرگان قدمتی دیرینه دارد. در دهه‌های بیست و سی به همت حاج عباسقلی آقا بازرگان و در ادامه توسط مهندس مهدی بازرگان و دوستان و یاران ایشان تداوم یافته، و حتی در دهه‌ی چهل و درون زندان نیز جلسات دعای کمیل برقرار بوده است.

محفل کمیل جا و مکان ثابتی نداشت. هر یک از علاقه‌مندان که جا و امکان برگزاری چنین جلساتی را داشتند، داوطلب شده و در نوبت قرار می‌گرفتند. در سال‌های پس از انقلاب آقایان دکتر یدالله سبحانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر احمد صدر حاج سیدجواد، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس عزت‌الله سبحانی، مهندس هاشم صباغیان، مهندس محمد توسلی، حاج حسین آقا شاه‌حسینی، حاج آقا قمی‌زاده، حاج آقا محمدی‌اردهالی، مهندس حسین حریری، دکتر غلامعباس توسلی، مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی، مهندس علی‌اکبر معین‌فر، حاج علی‌اصغر معین‌فر، خسرو منصوریان، محمد بسته‌نگار، دکتر محمدحسین بنی‌اسدی، مهندس نکوفر، مهندس عبدالعلی بازرگان، مهندس مسموعی، مهندس خسرو قشقایی، مهندس میرخانی و بسیاری دیگر، امکان برگزاری دعای دسته‌جمعی کمیل، دین‌داری و بازیابی و تکرار آموزه‌های اخلاق اسلامی را در منازل خود فراهم می‌آوردند.

جلسات هر دو هفته یک بار با پذیرایی چای آغاز شده و سپس در روشنایی مختصر، همه‌ی حضار رو به قبله گوش دل به صوت گرم و دل‌نشین قاری دعا داده و زیرلب به تکرار زمزمه می‌کردند. در سال‌های نه چندان دور دهه‌های ۶۰ و ۷۰ آقایان مهندس عبدالعلی بازرگان، دکتر محمد نوید بازرگان، و گاه آقای خسرو منصوریان و اکثراً آقای علی‌اصغر معین‌فر قاری دعای کمیل بودند.

پس از قرائت دعای کمیل، پذیرایی مختصری صورت می‌گرفت و سپس سخنران جلسه، موضوعی معمولاً غیرسیاسی را که با دعای کمیل هم‌خوانی داشت مورد بحث قرار می‌داد. زنده‌یاد مهندس بازرگان یکی از سخنرانان ثابت و بیشترین سخنرانی‌های جلسات را به عهده داشتند. ایشان در سخنرانی مورخ ۱۳۶۷/۶/۱۷ با یادآوری از قدمت برپایی این جلسات اعلام داشتند:

«امشب همان جلسه‌ی دو هفته یک بار دعای کمیلان است که الحمدلله سال‌هاست توفیقی بوده، ادامه داشته و انجام داده‌ایم. بعضی از کسانی که مؤسس و بنیان‌گذار بوده‌اند یا خدمت و شرکت می‌کردند، فوت کردند و مرحوم شدند، خدا رحمتشان کند و بعضی هستند ...

این سه نفری که به یاد آن‌ها ما امروز و امشب از خداوند رحمت می‌خواهیم، اتفاقاً یک نکته مشترکشان روی همین دعای کمیل بود، هم دکتر قریب، هم مرحوم طالقانی که ما دائماً بهره‌مند از تفسیر و سخنرانی‌ها و دعاها و تعلیماتش بودیم و هم مرحوم چمران؛ این‌ها یک ممارست و علاقه‌ای نسبت به دعای کمیل داشتند...»

از آثار مندرج در این مجموعه فقط یک اثر توسط سخنران فقید تدوین و قبلاً چاپ شده است ولی بقیه دست‌نوشته‌هایی از محورهای سخنرانی و یا همراه با کاست صوتی سخنران و یا فقط صدای ضبط شده‌ی سخنران در اختیار بوده است. بنیاد این آثار را از روی دست‌نوشته‌ها تنظیم و تدوین کرده و یا همراه با آنچه از نوارهای صوتی برداشت و مختصراً ویرایش نموده، آماده‌ی تقدیم به علاقه‌مندان کرده است. مطالب ارائه شده در این مجموعه مربوط به سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۳ است که از نظر موضوعی با یکدیگر سنخیت دارند و اکثراً در یک جلسه و گاه تا سه جلسه به صورت سخنرانی‌های پی در پی ارائه شده‌اند:

- عبادت و تعبد در سال ۱۳۶۰؛
- صراط مستقیم در سال ۱۳۶۲؛
- آشنایی بیشتر با دعای کمیل، و نیز عرفان و تصوف در سال ۱۳۶۶؛
- دعای کمیل و خداجویی انسان در سال ۱۳۶۷؛
- معرفی و مقدمه بر دعای افتتاح در سال ۱۳۶۸؛
- دوران ما و عصر امام سجاد، و بازیابی ایمان‌ها در سال ۱۳۶۹؛
- روز عاشورا، پدیده‌ی عاشورای حسینی، و در جشن ولادت رسول اکرم (ص) در سال ۱۳۷۰؛
- قیامت قرآن و معاد مسلمانان در سال ۱۳۷۱ که قبلاً چاپ شده؛
- فرازهایی از زیارت عاشورا، دموکراسی و اسلام، و بعثت و نبوت در سال ۱۳۷۲؛
- از خدا بودن قرآن در سال ۱۳۷۳.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان امیدوار است این مجموعه که تمام آثار مندرج در آن - جز یکی از آن‌ها - برای نخستین بار منتشر می‌شود، رضای خاطر علاقه‌مندان را برای آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های دینی مهندس بازرگان فراهم نموده، موجبی برای رضای خداوند متعال و شادی روح آن فقید سعید باشد.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

صراط مستقیم*

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.
صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.»

با سلام ، چون اولین جلسه است، تبریک سال نو، تبریک افتتاح این جلسات که ان شاء الله به خیر و هدایت و سعادت و برکت و نعمت باشد. الان محمود^۱ مطالبه می کرد که راجع به بهار و خرمی و صفا هم صحبتی باشد. یادم آمد که چنین چیزی گفته بود، ولی من فراموش کرده بودم، حالا هم عاقل نمی رسد که مطلب را برگردانم تا راجع به سبزه و صحرا و بهار هم صحبتی باشد، خصوصاً اینکه سبزه را هم از روز سبزه که گذشت، جمع کردند. دیگر در این روزها سبزه نیست، که الهام بخش باشد.

یک مسلمان بیش از هر چیز، از خدا چه می خواهد؟

بعد از آن دفعه که گفتم، چیزی که من فکر کرده بودم، راجع به «صراط مستقیم» بود. قبلاً هم باید متذکر بشوم که مطلب تازه ای نیست که موضوع نوین و مهمی

* شب جمعه ۱۳۶۲/۱/۲۵، سخنرانی تحت عنوان صراط مستقیم، در محفل دعای کمیل که از نوار برداشت و ویرایش شده است. عناوین داخلی این اثر از متن گرفته شده و از سخنران فقید نمی باشد. ترجمه آیات مندرج در زیر نویس ها، برگرفته از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).

۱. منظور، آقای مهندس محمود نعیم پور، خواهرزاده ای آقای مهندس بازرگان است که مسئولیت برگزاری جلسات و ضبط سخنرانی ها را به عهده داشته است (ب.ف.ب).

باشد تا چیز جدیدی یاد بگیریم. همین طور که در یکی از این جلسات آقای دکتر یزدی گفتند، ذکر است و تذکر و یادآوری. اصلاً قرآن و ادعیه، در واقع چیزی جز ذکر نیست، همان که شخص می‌داند ولی غافل است، یا از آن فرار می‌کند، آن را قرآن، یا خدا یا پیغمبران هی به یادش می‌آورد:

«إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ»^۱

یا در همین آیاتی که خواندند، آخر سوره‌ی ذاریات (۵۱):

«وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ»^۲

یادآوری مفید می‌شود، به مؤمنین فایده می‌رساند، ذکر هم برای این است که به یاد خدا باشیم و یک مقدار هم ذکر از راه دعا باشد، حالا می‌خواستم پرسیم که یک مسلمان بیش از هر چیزی - که آقای مهندس کتیرایی هم در یک جلسه‌ی صحبت می‌کرد - چه چیزی از خدا بخواهد؟ و آن دعا یا آن خواسته‌ای که بیش از همه ما از خدا می‌خواهیم، اگر گفتید چیست؟

شوهر برای دخترها، برای خانم‌های جوان بیشتر می‌خواهد که نجیب و سر به راه باشند. شوهر، بیش از هر چیزی از خدا یک زن صاحب همه‌ی کمالات و صفات می‌خواهد. مثل اینکه آن آقا گفتند، اتفاقاً خودش موضوع صحبت امشب هست، بیش از هر چیزی آنچه ما از خدا می‌خواهیم، همین «صراط مستقیم» است. یک مسلمان، بیش از دعا‌های دیگر، این دعا را می‌کند؛ به چه دلیل؟ به دلیل آن چه در سوره‌ی حمد (۱) آمده، و سوره‌ی حمد (۱) را هم اقلأً هر مسلمانی ده بار در شبانه روز می‌خواند؛ البته غیر از نمازهای مستحبی که می‌خواند. و مواقع دیگر، مثلاً برای مرده، برای اینکه مسافر زودتر برسد، برای شفای مریض، و به مناسبات دیگر. این است که هیچ سوره‌ای از سوره‌های قرآن به اندازه‌ی سوره‌ی حمد (۱) خوانده نمی‌شود. در سوره‌ی حمد (۱) خیلی مطالب هست، از جمله‌ی آنها، یک دعاست، آن دعا هم همین:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ»

که خدایا ما را به راه راست رهبری بکن. و این هم خودش عجیب است، که ما چیزی نمی‌خواهیم. یعنی آن دعایی که یادمان داده‌اند، که این را از من بخواهید،

۱. یس (۳۶) / ۶۹: ... آن [چه ارائه کرده است] اندرز و قرآنی روشنگر است.

۲. ذاریات (۵۱) / ۵۵: و تذکر بده که البته تذکر برای مؤمنان سودبخش است.

یعنی خدا گفته که این را از من بخواهید، نگفته‌اند که از من مثلاً پول بخواه، مقام بخواه، ریاست و امنیت بخواه، نه، بگو که من فقط راه را به تو نشان بدهم، یا من جلو بیافتم، یا در راه تو را رهبری بکنم.

هدایت راه، بیشتر راهنمایی ترجمه می‌کنند. یکی نشان دادن راه است، یکی بردن به راه است، همان رهبری و زعامت است که چه‌طور راننده مثلاً اتومبیل را می‌راند یا ساربان کاروان شتر را رهبری می‌کند، یا اسب سوار اسب را. این هدایت هم که در قرآن هست، به معنای راهنمایی نیست، جنبه‌ی نظری آن نیست، در آن جنبه‌ی نظری هم هست ولی بیشتر عملی است. یعنی خدایا، تو من را راهنمایی بکن که راه درست بروم، کمکم بکن؛ حالا هم کمک علمی و آشنایی، و هم فرض کنید کمک قلبی که من به این راه علاقه داشته باشم، و هم کمک عملی. خلاصه، خدایا وسایل را طوری جور بده که من راه مستقیم بروم. پس زحمت به عهده‌ی خودم، و مدیریت و راهنمایی و رهبری با تو که خدا هستی.

صراط مستقیم چیست؟

اما با صراط مستقیم مطلب تمام نیست، خدایا من را در راه مستقیم بیانداز، خب راه مستقیم که به کجا برود؟ معمولاً وقتی انسان راه را می‌خواهد، به تابلوها نگاه می‌کند، به این علامات کنار جاده نگاه می‌کند، اول فکر می‌کند که من کجا می‌خواهم بروم، می‌خواهم به شیراز بروم؟ می‌خواهم به سوئیس بروم؟ فرض کنید می‌خواهم به قزوین بروم - آقای دکتر یزدی نیستند - کجا می‌خواهم بروم؟ اول انسان مقصد را در نظر می‌گیرد، بر سر راهش از کسی می‌پرسد که مثلاً راه کاشان کجاست؟ مثلاً راه مرودشت کجاست؟ این جا آن چیزی که بیش از هر چیز دیگر یک مسلمان، یک مؤمن از خدا طلب می‌کند و می‌خواهد، یک چیز مبهمی است، راه مستقیم است. از خدا می‌خواهد که من راهم مستقیم باشد، کج و کولگی نداشته باشد. در اینجا درخواست این نیست که این راه به کجا برود، عوض اینکه ما بگوییم که خدایا ما را مثلاً به فلان خانه یا به فلان کوهستان، یا به فلان بهشت یا به فلان جا برسان، می‌گوئیم که راه را به ما نشان بده، این مبهم است. در همین سوره‌ی حمد (۱) بعد از اینکه می‌گوئیم:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.»

این راه از جنبه‌ی به اصطلاح مثبت و منفی توصیف می‌شود. بلافاصله ما می‌گوئیم:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»

راه کسانی که به آنها انعام کردی، خیر رساندی، نعمت رساندی. البته باز راه شناخته نمی‌شود، باز این مقصد نیست، نشانه‌ای که داده می‌شود، به روندگان راه است، آن روندگانی که آخرش سر از نعمت درمی‌آورند. اما این جنبه‌ی مثبتش بود، جنبه‌ی منفی هم هست:

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.»

خدایا مبادا ما را به راهی رهبری بکنی که خشم شدگان تو پیمودند، یا آنهایی که گمراه شدند. ببینید، باز ابهام هست، با اینکه این سوره توصیف می‌کند. بنابراین باید برویم دنبال اینکه پس این «صراط مستقیم» که ما از خدا می‌خواهیم، و مثل اینکه بزرگ‌ترین نعمت و خیر و رحمت است، این «صراط مستقیم» چیست؟ ناچار، بهتر این است که به خود قرآن مراجعه بکنیم، به قرآن که مراجعه بکنیم، آیاتی هست که تقریباً باز ما را در همین ابهام‌ها نگه می‌دارد، مثلاً در سوره‌ی بقره (۲) که می‌گوید:

«وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.»^۱

تأیید همان است، که خداوند هر که را که بخواهد به راه راست رهبری می‌کند، باز معلوم نیست که راه راست به کجا سر درمی‌آورد، یا در مورد انبیاء می‌فرماید:

«وَاجْتَنِبْنَا لَهُمْ وَهْدِيْنَا لَهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.»^۲

ما این پیغمبران را نخبه‌چینی کردیم، زبده کردیم، انتخاب کردیم، و به راه راست رهبری‌شان کردیم. به خود پیغمبر در سوره‌ی مؤمنون (۲۳) گفته می‌شود:

«وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.»^۳

«صراط مستقیم»، تنها عبادت و بندگی خداست

یواش یواش به آیاتی می‌رسیم که خیلی واضح جواب مسئله را می‌دهد و هیچ ابهامی هم باقی نمی‌گذارد. این آیات زیاد هم هست، در سوره‌ی یس (۳۶) که شب‌های جمعه می‌خوانیم، آنجایی که خدا در قیامت است، یا شاید هم در دنیا، خطاب می‌کند که بندگی شیطان را نکنید، بندگی من را بکنید:

۱. بقره (۲) / ۲۱۳: ... و خدا هر که را بخواهد [و شایسته ببیند]، به راه راست هدایت کند.

۲. انعام (۶) / ۸۷: ... و آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایتشان کردیم.

۳. مؤمنون (۲۳) / ۷۳: به راستی تو به راه راست دعوتشان می‌کنی.

«وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۱

این دیگر جواب مسئله است، قرآن یا خدا می گوید، راه مستقیم این است، «أَعْبُدُونِي» من را بندگی بکنید، همچنین در سوره‌ی زخرف (۴۳):

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»

(زخرف (۴۳) / ۶۴)

همانا که خداوند، پروردگار و ارباب و آقای من است، آقا و ارباب شماها هم هست، حالا که ارباب شما و ارباب همه‌ی ما است، «فَاعْبُدُوهُ» پس او را بندگی کنید، این است راه مستقیم)

درست جواب آن ابهام و سؤال را می‌دهد. در سوره‌ی مریم (۱۹) و آل عمران (۳) دو آیه هست که عین هم است:

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۲

ببینید این سه بار می‌شود. در سوره‌ی انعام (۶) هم داریم:

«وَهَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا»^۳

بندگی و اطاعت خدا راه مستقیم است. پس، هیچ شک و شبهه‌ای نمی‌ماند که «صراط مستقیم» یعنی «بندگی خدا». اما بندگی خدا، خودش یک عمل است، ما صراط مستقیم را بگیریم که بعد از بندگی خدا سر در بیاوریم یا بندگی خدا را بکنیم که در صراط مستقیم بیافتیم، در هر صورت باز هم مسئله مبهم است. خب، بندگی خدا را کردیم، و به این ترتیب هم در صراط مستقیم افتادیم، آخرش از کجا سردر می‌آوریم، مگر اینکه بگوئیم هدف خود راه است، اصل این خود هدف است، این حرکت یعنی هدف، راه رفتن ما، و حرکت ما، در بندگی خدا، در عبادت خدا، این اصلاً همان است که هدف است.

هدف خدا از آفرینش انسان، بندگی و عبادت اوست

این مطلب را باز هم قرآن به‌صورت صریح بیان یا تأیید می‌کند، که اصلاً نه تنها هدف ما، بلکه هدف خدا هم از آفرینش ما، بندگی و عبادت اوست، و صریح می‌گوید:

۱. یس (۳۶) / ۶۱: و اینکه [تنها] مرا بندگی کنید، که راه راست همین است.

۲. آل عمران (۳) / ۵۱ یا مریم (۱۹) / ۳۶: خدا صاحب اختیار من و شماست، پس [تنها] او را بندگی کنید؛ راه راست همین است.

۳. انعام (۶) / ۱۲۶: و این راه راست صاحب اختیار توست؛ ...

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.» (ذاریات (۵۱) / ۵۶)

(و اصلاً جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه من را بندگی کنند، بنده من باشند.)

یعنی اصلاً من اینها را به این قصد خلق کردم و ساختم، یا بر روی این منظور ساختم، همین طور که یک آرشیوتکتی می گوید من این خانه را، این نقشه را نکشیدم، یا این خانه را ساختم مگر برای اینکه اینجا فرض کنید هتل باشد، این خانه را من ساختم مگر برای اینکه مسافرها بیایند در آن اقامت بکنند، یعنی ساختمان این خانه و این عمارت متناسب است با هتل داری با مسافرداری. یا مثلاً می گوید این نقشه را نکشیدم یا این طرح را نریختم و این ساختمان را بنا نکردم مگر برای بیمارستان، اینجا این معنی را باید داشته باشد، یعنی من شما را طوری ساختم، و طوری آفریدم، که عبادت من را بکنید، بندگی من را بکنید.

معمولاً بندگی کردن، سابق خیلی معمول بوده، هر کسی که دستش به دهنش می رسیده، بنده‌ای می خریده یا به استخدام می گرفته و یا اسیر می کرده است. برای چه بنده می گرفتند؟ یک مقدار کارهای خانه‌شان را بکند، زندگی‌اش را اداره بکند، گاو را بدوشت تا این آقا و یا این خانم مثلاً شیر بخورد، یا صحرا برود، خرمنش را جمع بکند، علف‌ها را وجین بکند، نمی دانم، بذریاشی بکند، و یک سلسله کارهایی بشود که غذای سالیانه‌ی ارباب یا شاه یا آن شخص را فراهم بکند. معمولاً چون عین همان کلمه‌ی عبد به کار برده شده که در زمان نزول قرآن و قبل از قرآن یک مسئله‌ی متداولی بوده، حالا بد یا خویش را ما کار نداریم، متداول بوده، و معمول هم بوده، و زندگی بشر هم روی عبودیت می گشته، و آنچه معمولاً از عبد می خواستند، در مرحله‌ی اول این بوده که وسایل زندگی، احتیاجات رزق و خوراکش را این بنده یا بندگان تأمین بکنند. کنیز در خانه، آشپزی بکند، سبزی پاک بکند، جارو بکند، آن کارهایی که با خوراکی ارتباط داشت را انجام بدهد یا اینکه از بنده، یک استفاده دیگری هم می کردند.

یونانی‌ها می گویند یا خودشان می نویسند که اگر یونان به فلسفه روی آورد یا به مجسمه و نقاشی و این نوع هنرها، برای این بود که این شهر از غلام و کنیز پر بود، اینان کارهایشان را می کردند، این پاتریسین‌ها، این اشراف هیچ کاری نداشتند، بنابراین به تفننات زندگی می پرداختند، تفنن زندگی هم نقاشی بود و ظروف آلات

و دکور خانه و بعد هم تفنن‌های فکری و روحی فلسفه و الفاظ بود. گفتن این درست است آن غلط است، مایعی نداشت، آدم‌های بیکار دنبال فلسفه می‌روند، و خیلی از خانم‌ها، و از جمله خانم بنده آرزوی یونانی‌ها را می‌کند، کسانی باشند که ظروف را بشورند، اتاق‌ها را جارو بکنند، شست‌وشو بکنند که زحمتی نباشد، و آنها بنشینند به رمان خواندن، یا به مهمانی رفتن، یا به تخمه شکستن. هنر ایرانی‌ها در فرهنگ ما ایرانی‌ها در قدیم، تخمه شکستن بود، قلیون کشیدن هم بود و این‌طور چیزها هنر بود. کار دیگری که از غلام‌ها می‌خواستند این بود که مدافع آنها باشند، قلعه را حفظ بکنند، یا کاری که بعضاً گاو انجام می‌داده، گاو آهن و اسب برای بار کشی، یعنی به اصطلاح تأمین احتیاجات انرژی، یعنی نیرو برای آنها فراهم کند. این است که در این آیه بلافاصله بعد از خیلی از آیات قرآن، پیش از آنکه کسی حرفی بزند، مثل اینکه خدا توی دل طرف را قبلاً می‌خواند که این فرد الان دارد چه فکر می‌کند و چه ایرادی دارد، پیشاپیش همان جواب را می‌دهد. مثلاً در آیه اول سوره‌ی جمعه (۶۲):

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (جمعه ۶۲ / ۱)

که چند تا توصیف از خدا می‌شود، اینها هر کدام برای رفع ایرادی است که به توصیف قبلی وارد می‌شود: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» آن وقت تسبیح کدام الله؟ «الْمَلِكِ» پادشاه، کدام پادشاه؟ این را در زمان خود شاه هم می‌گفتم، بلافاصله این فکر در ذهن طرف می‌افتد که پادشاه در فاسدترین دربارها، و در آلوده‌ترین جاها است، اما پشتش فوری این می‌آید: «الْقُدُّوسِ» خدا پادشاه است، اما یک پادشاه مقدس و پاکیزه است، هیچ اهل دغل و دروغ‌گویی و فحشا و فساد نیست. آن وقت، وقتی قدوس گفته می‌شود - البته این تصویری است که بنده می‌کنم، اینکه تو دل خدا چه بوده این را نمی‌دانم - ولی ظاهراً به نظر می‌آید، وقتی مقدس گفتند، مقدس‌ها معمولاً یک آدم‌های زمینگیر و بی‌حرکت و بی‌عرضه هستند، اما در این آیه پشتش می‌آید عزیز، «الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ». عزیز هم به معنای صاحب قدرت و شوکت است نه به معنای اینکه ما در فارسی معنی می‌کنیم یعنی دوست داشتنی، مثلاً برادر عزیزم، نمی‌دانم خانم عزیزم، یا مثلاً دوست عزیزم. در عربی به آن معنا نیست، عزیز یعنی صاحب خیلی قدرت، قدوس است ولی بی‌عرضه نیست، خیلی هم قدرت‌مند است. همین که گفتند عزیز و صاحب قدرت است. زوردارها مثل گاو که شاخ دارد ولی

عقل ندارد، آدم خودش را با شاخ گاو در نمی‌اندازد.

معمولاً کسی که زورمند است، کارهایش روی زور است، چون زور دارد هر کاری می‌تواند بکند، ژسه دستش است، بز، بکش، بگیر، بیار، برایش مانعی ندارد. اما در اینجا پشتش می‌آید: «الْحَكِيمِ»، حکیم است. یعنی این خدایی که پادشاه است، مقدس هم هست، پاک و پاکیزه است، عاری از هرگونه ایراد است، قدرت هم دارد، اما حکمت هم دارد، مثل گاو نیست که گفت شاخ دارد اما عقل ندارد، کارش هم روی حکمت است. ببینید، به محض اینکه در این آیه گفته می‌شود:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.» (ذاریات (۵۱) / ۵۶)

(و من اصلاً جن و انس را خلق نکردم مگر برای اینکه من را عبادت بکنند.)

بلافاصله این فکر در مخیره‌ی شنونده یا خواننده می‌شود که خیلی خوب پس خدا مثل این پولدارها و گردن کلفت‌ها، خواسته ما را اجیر بکند. اما این تصور بلافاصله تکذیب می‌شود، چون «مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ» دنبال همین آیه آمده است:

«مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِّن رِّزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ.» (ذاریات (۵۱) / ۵۷)

اینکه من می‌گویم اینها را من خلق نکردم مگر برای اینکه بندگی من را بکنند، اراده و قصد ما از آنها نه رزق است، که به ما روزی بدهد، خرمن را بکوبد، بار صحرا را بیاورد، یا مثلاً گاوها را بدوشد، نه. «وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ.» و نه می‌خواهم که اینها من را اطعام بکنند:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ.» (ذاریات (۵۱) / ۵۸)

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ»، اصلاً خدا خودش روزی رسان است، احتیاج ندارد که کسی به او روزی برساند، یعنی عکس آن هست، خدا صفتش رزاقیت است. پس وقتی می‌گوید اینها من را عبادت بکنند برای این است که من به آنها روزی برسانم، کار من روزی رساندن است. «ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»، اصلاً خدا خودش روزی رسان است، و صاحب نیروی محکم و متین، از روی متانت است، پس ابدا و اصلاً این عمل از روی احتیاج اینکه انسان‌ها بیایند عساکر و بندگان و غلامان و مثلاً کنیزان دستگاه ذوالجلال و الاکرام خدا باشند نیست، پس چیست؟ این مطلب «ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»، یک مقدار همین مسئله را می‌رساند که نه، عکس این است، اینها را خلق کرده، آنها هم می‌خواهند عبادت بکنند که از این راه به آنها روزی برساند و قوت و قدرت و امکانات به آنها

بده، تا بتوانند هر کاری که دلشان می‌خواهد، کارهایی که صحیح می‌دانند، بکنند. حالا چرا اینجا جن و انس گفته شده - حالا ما جن را زیاد نمی‌شناسیم، ان شاء الله امشب هم به خوابتان نیاید و به خواب نینید - منظور، همه‌ی موجودات است. ولی آنچه به‌طور مسلم از قرآن برمی‌آید، و در سوره‌ی الرحمن (۵۵) هم که سوره‌ی شب جمعه است، سرتاسرش خطاب به این دو دسته‌ی جن و انس است. این دو دسته، موجوداتی هستند که خداوند به آنها آزادی و اختیار داده، یعنی همه‌ی موجودات و حتی فرشتگان، آنها هم بندگی خدا را می‌کنند. «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (جمعه ۶۲/۱) آنچه در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح‌گوی خدا هستند.

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»^۱

سجده می‌کنند، تسبیح می‌گویند، اطاعت هم می‌کنند. آیه‌ی دیگری هم هست که به آسمان‌ها گفتیم که بیائید اطاعت بکنید، گفتند «إِنِّيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا»^۲. همه‌ی موجودات درست در آن خط و وظیفه و راهی که خدا معین کرده می‌روند، استثناء جن و انس است، این دو تا هستند که برایشان پیغمبر می‌فرستد، این دو تا هستند که معصیت می‌کنند، این دو تا هستند که اطاعت نمی‌کنند، تنبلی می‌کنند، و مستکبر می‌شوند، خودشان را گنده می‌دانند، خیال می‌کنند که آنها گرداننده هستند.

این آیه تکذیب آن تصور است، که تصور نکنید شماها که آزادی دارید، می‌توانید تا ظهر بخوابید، می‌توانید هر چه دلتان خواست فحش بدهید، بد بگوئید، تهمت بزنید، دروغ بگوئید، بخورید، بیاورید، بکشید، و ... نه، شما را خلق کردیم برای عبادت، منتهی به شما این اختیار را دادیم، این امانت را دادیم، با شما معامله‌ی امین کردیم، موقتاً به شما اختیاراتی دادیم، امکاناتی دادیم، به شما احترام گذاشتیم، شما را به صورت غلام یا مثل حیوان و مثل اسب و الاغ و قاطر یا مثل درختان و جمادات که صد درصد مطیع هستند در نیاوردیم، حتی ما شما را مثل فرشتگان، آن‌طوری خلق نکردیم، شما آزاد هستید، سهل است که به فرشتگان هم گفتیم که فرمان شما را اطاعت بکنند، خودشان را در اختیار شما بگذارند. اما یابو ورتان بر ندارد، بدانید

۱. رعد (۱۳) / ۱۵: هر که [و هر چه] در آسمان‌ها و زمین است و [حتی] سایه‌هاشان، خواه و ناخواه، بامداد و شبانگاه [با تبعیت گریزناپذیر از قوانین تکوین جهان] در مقابل خدا خاضع [و تسلیم] است.
۲. فصلت (۴۱) / ۱۱.

که ما شما را به این نیت و برای این هدف آفریدیم که بندگی من را بکنید.

بندگی خدا کردن برای چه؟

حالا بندگی خدا کردن، این از لحاظ خدا یعنی چی؟ خدا که خودش می گوید من احتیاجی نداشتم، من احتیاج ندارم. البته استنباطی که ما می توانیم بکنیم این است که وقتی صحبت از «رَزَاقُ» و «ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» می شود، برای این است که دفع آن تصور نیازمندی خدا را بکند، این صراحت آیه است. اما آن دومی که خدا می گوید «هُوَ الرِّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» پس معلوم می شود که آن عبادتی که ما باید بکنیم، از آن رزق و قوت بیرون می آید، اما صراحت ندارد.

صراط مستقیم خدا و نعمت هایش

بنابراین برمی گردیم به همان سوره ی حمد (۱) که آنجا گفته می شود:

اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.

پس معلوم می شود که برای نعمت است، حالا که خدا به من احتیاج ندارد، بنابراین برعکس، به من می خواهد خیر برساند. به دلیل اینکه آنجا هم می گوئیم که من آن راهی را می خواهم که به آنها نعمت دادی، حالا نعمت چیست؟ باز اینها هم بدیهی است، و هم فوری می شود جواب داد، هم می شود به انواع مختلف جواب داد. ولی اگر به خود قرآن مراجعه بکنیم، «يُفَسِّرُ بَعْضَهَا بِبَعْضٍ» که در قرآن، آیاتی، آیات دیگر را تفسیر می کند، و بهترین راه هم برای فهمیدن معانی کلمات، واقعاً همین است که بینیم خود قرآن چه طوری مطرح کرده.

البته دنبال ریشه ی کلمات رفتن که این کلمه از کجا می آید، نعمت از نعم می آید و امثال آن، این خوب و مفید است برای اینکه آدم بهتر احاطه به معنای کلمه پیدا می کند، ولی راه دیگر این است که بدانیم در زمان نزول قرآن، این کلمات صراط، سبیل، نعمت، ضلالت، و تمام کلماتی که در قرآن به کار می برد، اینها همان هایی است که طرف می فهمد، یعنی کلمات به همان معناست. و اصولاً همان کلماتی است که اعراب آن زمان به کار می بردند. اگر ما می خواهیم بفهمیم که معنای امام یا ولی چیست؟ معنی حق چیست؟ راهش این است که بینیم در زمان نزول قرآن یا بعد از نزول قرآن، در اشعارشان، در کتاب هایشان، در گفته هایشان، وقتی

می گفتند امام، چه می فهمیدند؟

آیا امام به معنای زمامدار بوده؟ امام به معنای پیشوای فکری بوده؟ یا به چه معنای دیگری بوده؟ از آن هم بهتر این است که اصلاً ببینیم خود قرآن در کجاها این کلمه را به کار برده؟ حالا با این «کشف الآيات» ها که از همه شان بهتر، علی رغم آنهایی که غرب زدگی را به ما گفتند و می کنند، بهترین کشف الآيات همین «معجم المفهرس» است که البته عربی است و یک مصری این را نوشته ولی خودش هم می گوید که من همه ی کشف الآيات های این طرف و آن طرف را دیدم و زیر و رو کردم که چه طوری باشد بهتر است، دیدم که بهتر از همه، همان است که آن آلمانی - که حالا اسمش را هم یادم رفته - درست کرده است که این به قول اوست، «مُعْجَمُ الْمُفَهَّرَسِ لِآيَاتِ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» است، این را آدم جلوی خودش باز می کند، مثلاً از ماده ی ولی، ولی، والی، وله، ولیه، تمام اینها نوشته شده که هر کدام در قرآن چند دفعه و در مقابلش هم در چه آیاتی، این کلمات آمده است. این معجم، خیلی به سهولت و سرعت می تواند مورد مصرف آدم باشد. مثلاً نعمت، به طور کلی به دو معنا و در دو مورد به کار برده می شود، آن موردی که آیاتش خیلی بیشتر است، در سوره ی نحل (۱۶) است، سوره ی زبور عسل، اصلاً یک اسم دیگر این سوره «نعم» است، یعنی نعمت ها، آنجا آیات آمده، مثلاً از آیه ی سوم تا هیجدهم که شانزده آیه می شود، انواع مختلف آفریده های خدایی است که آخرش می گوید نعمت. از خلقت آسمان و زمین، خلقت انسان، چهارپایان، سوار شدن بر چهارپایان، شیر آنها را می گیریم، از پوست و جلدشان استفاده می کنیم، نمی دانم بارانی که خدا می فرستد، گیاهانی که درمی آیند، زراعت، نخل، زیتون، میوه، شب و روز، خورشید، ماه، کوه ها، راه ها، و علامات و نجوم و...، آخرش به آیه ی ۱۸ می رسد که این است:

«وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱

یعنی همه ی اینها نعمت خداست، زن و فرزند هم جزء نعمت های خداست، و آیاتی هم هست که خدا می گوید که در رأس آیاتی است که صحبت می شود:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲

۱. نحل (۱۶) / ۱۸: اگر [بخواهید] نعمت های خود را بشمارید، قادر به شمارش نخواهید بود؛ و به راستی که خدا آمرزگاری است مهربان.

۲. بقره (۲) / ۳۰: [به یاد آر] زمانی را که صاحب اختیارت به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی [برای بشر غیرمسئول و بی اختیار] قرار می دهم [که مسئول و دارای اختیار محدود خواهد بود]؛ ...

در آیه ماقبل گفته می‌شود که ما آنچه در زمین و آسمان هست برای شما خلق کردیم، از آیه‌ی ۵۰ تا ۵۳ سوره‌ی نحل (۱۶) یعنی چهار تا آیه، باز از همین نعمت‌ها شمرده می‌شود:

«يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.
وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ.
وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ»^۱

و به این آیه ختم می‌شود:

«وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ.»
(نحل (۱۶) / ۵۳)

(آنچه بر شما نعمت هست (که چند تاش در آیات قبل نام برده شده)، اینها همه‌اش از خداست، اما شماها چنان موجودات ناشکر و نفهمی هستید که وقتی شما را ضرر و زیان مست می‌کند و احاطه می‌کند، آن وقت به خدا پناه می‌برید.)

پس ببینید، نعمت مقابل ضرر و ظلم است. آنچه مطلوب و محبوب ما است، و زیان نیست و منفعت است، اینها نعمت است، منتهی ما انسان‌ها وقتی غرق در رحمت و نعمت هستیم، خیال می‌کنیم که این از دانش و زرنگی ما بود. آنجا نمی‌خواهیم بگوئیم که از خداست، اما وقتی که ناخوشی، گرفتاری، غرق شدن، زندانی، یا ورشکستگی پیش بیاید، آن وقت از خدا رفع گرفتاری می‌خواهیم.

آیات ۶۵ تا ۷۲ هم همین است، که با فرستادن آب از آسمان شروع می‌شود:

«وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ»^۲

و بعد صحبت از چهارپایان و شیرشان است، و از میوه‌ها و خرما و انگور که از آن می‌گویند، از عسل هم که خیلی مفصل صحبت می‌شود و از زنبور:

۱. نحل (۱۶) / ۵۰ تا ۵۲: [فرشتگان] از [مخالفت با] صاحب‌اختیارشان که حاکم بر آنان است می‌ترسند و به انجام مأموریت خود می‌پردازند.

خدا فرمان داده است که دو معبود انتخاب نکنید [و هوای نفس را در کنار خدا قرار ندهید]؛ بی‌گفتگو، او معبودی یگانه است؛ پس تنها از [کیفر] من بترسید.

هر چه در آسمان‌ها و زمین است متعلق به اوست و جزا و پاداش، همواره خاص اوست؛ چرا از غیر خدا پروا می‌دارید؟!

۲. نحل (۱۶) / ۶۵: و خدا از آسمان بارانی فرستاد و زمین را بدان حیات بخشید...

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ
وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»^۱

که عسل آن «شِفَاءَ لِلنَّاسِ»^۲ است، این هم در همین ردیف آیات می آید، و بعد:

«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» (نحل (۱۶) / ۷۱)

(و خداوند بعضی از شماها را بر بعضی دیگر در رزق و روزی برتری
داده است...)

آن وقت در ادامه می گوید:

«أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» (نحل (۱۶) / ۷۱)

(... شما چرا منکر نعمت‌های خدا شدید؟ ...)

نعمت‌هایی که اسم برده شده، حتی مثلاً عسل.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ
وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ
يَكْفُرُونَ» (نحل (۱۶) / ۷۲)

خداوند برای شما همسرانی از نوع خودتان، و مثل خودتان قرار داده - حالا در
ازدواج ممکن است هم زن باشد و هم شوهر، هر دو می تواند باشد - «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ
أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً» و از زن‌های شما، فرزندان و نوادگان به وجود آورد. «وَرَزَقَكُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ» پس زن‌ها هم جزء طیبات هستند، به شما از طیبات روزی کرده،
«أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ» حالا که این طور شد، ما این همه نعمت به شما دادیم، شما به باطل
ایمان می آورید! و ما را فراموش می کند! «وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ». کفر نعمت به جا
می آورید!

نمی شناسید، قبول ندارید که این گز، این را جناب آقای مصطفوی ندادند، این را
خدا داده، پس بگیرید و به عنوان رحمت خدا، همه بخورید، منتها این مقام را جناب
آقای مصطفوی دارند که دست خدا شدند، عامل خدا شدند، خدا از طریق ایشان به
ما بندگان شیرینی و گز اصفهان داد. آیات ۸۱ تا ۸۳ همین است:

۱. نحل (۱۶) / ۶۸: صاحب‌اختیارت به زنبور عسل الهام کرد که بر کوه‌ها و بر درختان و داربست‌هایی که
[مردم] برپا می کنند، خانه بساز.

۲. نحل (۱۶) / ۶۹: که در آن برای مردم شفاست؛ ...

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَائِلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَسَرَائِلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»^۱

و خدا برای شما حتی سایه ایجاد کرد، پناهگاه‌هایی در غارها، در داخل کوه‌ها، و لباس‌هایی که از سرما و گرما یا در جنگ شما را حفظ می‌کند. و بعد می‌گوید: «كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ» خداوند این‌طوری بر شما اتمام نعمت می‌کند. یعنی از همین پیراهنی که تن ما هست، یا زرهی که سرباز در جنگ به تن می‌کند، اینها تمام نعمت‌هایی است که خدا داده. در آیه ۱۱۲ هم این‌طور آمده:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ

مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا

يَصْنَعُونَ.» (نحل (۱۶) / ۱۱۲)

خداوند برای شما مثل می‌زند، آن ده و آن قریه‌ای که هم امنیت دارد، هم اطمینان دارد، که این‌ها نعمت است. (نعمتان مجهولتان الصِّحَّةُ وَ الْأَمَانُ)^۲، «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» از هر طرف روزی‌اش می‌آید، آب می‌آید، گل می‌آید، درخت‌ها میوه می‌دهند، مثلاً در پستان حیواناتشان شیر هست، زنبور می‌آید و عسل می‌دهد، از هر مکانی «رغداً» همچین فراوان.

کفر نعمت و شکر نعمت و آثار آن

«فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ» اما اینها، نعمت‌های خدا را کفران می‌کنند، آن وقت خدا چه کار می‌کند؟ «فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ» وقتی اینها کفران نعمت کردند، آن

۱. نحل (۱۶) / ۸۱ تا ۸۳: و [نیز] خداست که از آفریده‌های خود برای [راحتی] شما سایه ایجاد کرد و در کوه‌ها پناهگاه‌هایی پدید آورد و جامه‌هایی آفرید که شما را از [سرما و] گرما حفظ کند و جامه‌هایی که در برابر آسیب کارزار [های] شما، حافظ شماست؛ نعمت‌های خویش را بر شما این‌گونه کامل می‌کند، بسا که [در برابر او] تسلیم شوید.

اگر [از دعوت تو] روی برتابند [نگران مباش]، وظیفه تو فقط ابلاغ اشکار است.

نعمت‌های خدا را می‌شناسند، باز آن را انکار می‌کنند و بیشترشان ناسپاسند.

۲. حدیث نبوی: قدر دو نعمت مجهول است، نعمت تندرستی و نعمت امانیت.

وقت خدا، لباس گرسنگی و ترس و وحشت را در اثر اعمال خودشان به آنها می‌پوشاند. یعنی باید از این نعمت‌ها حسن استفاده کرد، اما اگر بد استفاده کردی، مثلاً پُر خوری کردی، در نتیجه‌ی پرخوری ناخوش می‌شوی. یا مثلاً در وسایل زندگی بخل ورزیدی، آنجایی که باید به دیگران هم بدهی ندادی، اختلاف طبقاتی و دشمنی ایجاد کردی، این باعث بخل می‌شود، پس این شکر نعمت به‌جا آوردن است که در آن جلسه صحبت راجع به شکر هم بود، این آن است که شکر جلوی جوع و خوف را هم می‌گیرد پس حالا که چنین شد:

«فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»^۱

در این آیه سه مطلب می‌آید، اولاً از آنچه که خدا داده بخورید، این ریاضت، این رهبانیت که مسیحی‌ها درآوردند، و اینکه افکار چپی خیلی تبلیغ می‌کنند که نه، چرا فلانی این را دارد، آن را دارد، چرا خانه دارد، چرا خوب غذا می‌خورد، این‌جا خلافتش است.

شکر نعمت، صراط مستقیم جامعه است

می‌گویند از آنچه خدا به شما روزی کرده، که روزی‌ها را هم گفته، بخورید، خدا می‌خواهد که شما بخورید، منتها حلالش را بخورید، و طیبش را هم بخورد، پاکیزه آن باشد، و بعد هم «وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» شکر این نعمت را به‌جا بیاورید، «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ». پس اگر شما عبادت خدا را می‌کنید، استفاده از این روزی‌هایی است که خدا داده، به‌صورت حلال و طیب، و شکر آن نعمت را به‌جا آوردن. باز در همین سوره‌ی آنجایی که صحبت از ابراهیم می‌شود، می‌گوید:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»
(نحل (۱۶) / ۱۲۰)

ابراهیم عاشق خدا بود و خودش امتی بود، و از مشرکین نبود. و بعد گفته می‌شود:

«شَاكِرًا لِّلنَّعْمَةِ» (نحل (۱۶) / ۱۲۱)

شکرگزارِ نعمت‌های خدا بود، نعمت‌ها را دور نمی‌ریخت.

۱. نحل (۱۶) / ۱۱۴: از آنچه خدا روزی شما کرده است، حلال و پاکیزه بخورید و اگر تنها او را بندگی می‌کنید، نعمتش را سپاس دارید.

مصرف نکردن نعمت خودش کفران نعمت است، خدا این را برای بشر خلق کرده، اما مصرف نکردن و استفاده نکردن، کفران نعمت خدا می شود. البته در مصرف باید حد اعتدال باشد:

«كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۱

و:

«شَاكِرًا لِلنَّعْمَةِ اجْتِبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲

شکر نعمت، صراط مستقیم جامعه است که به اصطلاح، تمام سلسله‌ی انبیاء مکتب ابراهیمی هم کارشان هدایت است. پس، هدایت به راه مستقیم شکر نعمت است، و شکر نعمت هم در آن است. دنبال همین آیه است که:

«وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»

(نحل (۱۶) / ۱۲۲)

ما در دنیا به ابراهیم حسنه دادیم، نیکویی، خوشی، خرمی، و رضایت دادیم، آن وقت این ابراهیم که ما در دنیا به او حسنه دادیم، در آخرت هم جزء صالحین است. پس می بینید، در این سری آیات، که آیاتش خیلی وسیع است، و به مؤمنین هم اختصاص ندارد، به همه دارد، مثلاً در سوره‌ی مزمل (۷۳) است که می فرماید:

«وَدَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا» (مزمل (۷۳) / ۱۱)

این مکذبین را، به من واگذار کن، کسانی که تکذیب تو را می کنند، و صاحب نعمت هستند، «وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا». زمانی کوتاه، مهلتشان ده؛ نعمت خدا به آنها هم می رسد. اما باز در سوره‌های ابتدایی وحی، سوره‌ی لیل (۹۳) می فرماید:

«وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ»

(لیل (۹۲) / ۱۹ و ۲۰)

این آیات نشان می دهد که پاداش بردن و نتیجه گرفتن از نعمت‌ها چگونه است؟ هیچ کس را نعمتی نیست که با آن نعمت، به پاداش و به جزا برسد، مگر آنکه آن نعمت را وسیله‌ای برای جست‌وجو و به دست آوردن روی پروردگارش قرار بدهد.

۱. بقره (۲) / ۶۰ : ... [به آن‌ها خطاب کردیم:] از روزی الهی بخورید و بیاشامید و در زمین تبه کارانه سرکشی نکنید.

۲. نحل (۱۶) / ۱۲۱ : و سپاسدار نعمت‌های خدا بود؛ [خدا هم] او را [به دوستی خود] برگزید و به راهی راست هدایتش کرد.

پس، شکر نعمت برای اینکه من به خیر و جزا و پاداش و لذت و سعادت و حسنه برسیم، این است که از آن نعمت خدادای در جهت رفتن به طرف خدا استفاده نکنم. پس، صراط مستقیم همان عبادت است، عبادت چه کسی؟ عبادت خدا، عبادت خدا برای چی؟ برای اینکه به نعمت برسیم.

نتیجه‌ی عبادت خدا به لحاظ خودم درک نعمت و خیر است، اما چه گونه؟ پس هدف نهایی چیست؟ هدف نهایی خودِ خداست. این که در ابتدای بحث سؤال می‌کردیم که این «صراط مستقیم» چیست؟ راه مستقیم، خیلی خوب، راست برو، آسفالت هم هست، پایت را هم روی گاز بگذار، هیچ چهارراه و چراغ قرمزی هم در راه نیست، اما آخرش کجا؟ همین جا می‌گوید: آخرش خداست، رسیدن به رضای خدا، یعنی طلب رضای خداست. همان‌طور که در آیات دیگر می‌گوید: «وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ»^۱ شدن شما، تحول شما به سوی من است، «إِلَيْنَا رَاجِعُونَ»^۲ اگر در آن آیات، موقتاً مبهم گذاشته بود، این آیات و آیات بسیار دیگری «وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ»، «إِلَيْنَا رَاجِعُونَ» و «وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»^۳ کاملاً گفته می‌شود، که این نعمت باید همراه با خودسازی هم باشد. در سوره‌ی انفال (۸) است که:

«ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَيَّ قَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ» (انفال (۸) / ۵۳)

این نعمت‌هایی که خدا به یک قومی می‌دهد، خدا از آنها نمی‌گیرد، و این نعمت‌ها را به ضرر و زیان و شر تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه خودشان آن را تغییر بدهند. پس، همراه بهره‌مندی از نعمت، تربیت نفس یا حفظ نفس و تقوا هم هست، و الا این نعمتی که خدا می‌خواهد همه‌ی ما استفاده نکنیم، اگر ما خودمان در جهت خلافِ عبادت خدا و «إِلَّا أُتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»^۴ قرار بدهیم، این نعمت، نعمت می‌شود، وسیله‌ی بدبختی و بیچارگی می‌شود.

خدا به چه کسانی نعمت داده است؟

اینها یک سری آیات بود که به‌طور واضح نشان می‌دهد که نعمت یعنی چه؟ تمام خوشی‌ها، نیازها، لذا، و آن چیزی که برای زندگی انسان مفید و مطلوب است،

۱. مائده (۵) / ۱۸ : ... و سرانجام در پیشگاه اوست.

۲. انبیاء (۲۱) / ۹۳ : ... به پیشگاه ما باز می‌گردد.

۳. انبیاء (۲۱) / ۳۵ : ... و [آنگاه] به پیشگاه ما باز گردانده می‌شوید.

۴. بقره (۲) / ۲۷۲ : ... جز برای طلب خشنودی خدا...

اینها تمام نعمت است، اما یک سری آیات دیگر هست که سوره‌ی حمد (۱) هم با این بیشتر تطبیق می‌کند، وقتی می‌خواهد بگوید که خدا به چه کسانی نعمت داده - البته این، آن قبلی‌ها را رد نمی‌کند - به سراغ پیغمبران می‌رود. در سوره‌ی مریم (۱۹) نام یک سلسله از انبیاء ذکر می‌شود؛ عیسی، موسی، لوط، ابراهیم و...، جمع‌بندی آن آیات به این آیه است:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا»^۱

این انبیاء کسانی بودند که خداوند آنها را مورد نعمت قرار داد، «مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ» همه‌ی اینها از اولاد آدم بودند، «وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» همان‌هایی که همراه نوح ما حمل کردیم، «وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا».

در سوره‌ی انفال (۸) هم باز همین است، در سوره‌ی نساء (۴) هم:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۲

آنجا فقط اسم انبیاء بود، اما در این سوره‌ی نساء (۴) به هر کس که اطاعت خدا و رسول را بکند، عمومیت پیدا می‌کند. در سوره‌ی حمد (۱) هم قبل از اینکه بگوئیم «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، یک پیمانی با خدا می‌بندیم، تعهد می‌کنیم، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». فقط تو را بندگی می‌کنیم، و فقط از تو کمک می‌طلبیم. این قولی است که ما به خدا می‌دهیم، آن وقت پشت سرش می‌گوئیم حالا که من تو را بندگی می‌کنم، و غیر از تو از دیگری اطاعت نمی‌کنم، «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، این طوری به ما اجازه و این توقع را می‌دهد. حالا اینجا همان مطلب است، و کسانی

۱. مریم (۱۹) / ۵۸: آنان کسانی بودند که خدا بر آنان انعام کرد، از زمره پیامبران، از میان فرزندان آدم و [فرزندان] کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و یعقوب و از جمله آنان که برگزیدیم و هدایشان کردیم؛ چون آیات خدای رحمان بر آنان خوانده شود، سجده‌کنان و گریان به روی افتند.

۲. نساء (۴) / ۶۹: آنان که از خدا و رسول اطاعت کنند، [در بهشت] با کسانی که خدا به آنان موهبت داده است، از پیامبران و راستی‌پیشگان و گواهان و شایستگان [همنشین] خواهند بود که نیکورفیقانی هستند.

که اطاعت خدا و رسول را بکنند، این اشخاص با آنهایی هستند که خداوند به آنها نعمت داده. به چه کسانی نعمت داده؟ «مَنْ النَّبِيِّنَ» از پیغمبران، «وَالصَّادِقِينَ»، آنهایی که راست و حقیقت را تصدیق کردند، «وَالشُّهَدَاءَ»، آنهایی که گواه و نمونه بودند و یا شهید شدند. «وَالصَّالِحِينَ»، کسانی که صالح بودند، «وَحَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا.» و رفاقت با آنها هم کار و هم دوش با آنها بسیار نیکوست، حُسن است، خوبی است:

«ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا.»^۱

فضل خدا همین است، که وقتی شما اطاعت او و رسول را می کنید، که فرق نمی کند، اطاعت رسول هم باز اطاعت خدا می شود، حالا نه اینکه رسول از جایی دیگر می آید، آن وقت شما هم در این ردیف قرار می گیرید، و این برتری و فضلی است که خداوند داده، و اتفاقاً آیهی قبل از آن، این است:

«وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.»^۲

یعنی کلمه‌ی صراط مستقیم است. در سوره‌ی بقره (۲) هم آمده است:

«وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ

عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ يَعِظُكُمْ بِهِ وَأَتَّقُوا اللَّهَ» (بقره (۲) / ۲۳۱)

آیات خدا را مسخره و شوخی نگیرید، و نعمت خدا را به یاد بیاورید، نعمتی که بر شماست، و همچنین آنچه را که از کتاب و حکمت بر شما نازل شده؛ حالا ممکن است این نعمت شما، همان کتاب یعنی قرآن که کتاب مسلمان‌هاست، و حکمتی که در قرآن هست باشد یا خیر، آن نعمت‌های مادی و زندگی، و بغل آن یعنی این کتاب و حکمت هم مثل زنبور عسل، مثل عسل، مثل ماه، مثل خورشید، مثل باران، این هم نعمت است. «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»، این در سوره‌ی آل عمران (۳) است:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ

كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَيَّ

شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ

تَهْتَدُونَ.» (آل عمران (۳) / ۱۰۳)

۱. نساء (۴) / ۷۰: این برتری از ناحیه خداست؛ و خدا به عنوان آگاه [به احوال بندگان]، کافی است.

۲. نساء (۴) / ۶۸: و حتماً به راهی راست هدایتشان می کردیم.

دسته جمعی، متحداً چنگک بزنید به ریسمان خدا، و از هم جدا نشوید، و نگوئید که اگر مکه‌ای بودی هستی و گرنه بقیه فلان، «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» و این نعمت بزرگ خدایی را که بر شما داده، به یاد داشته باشید؛ کدام نعمت؟ «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ» آن زمانی که دشمن بودید.

«فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» یعنی عیناً همان حالتی که در پیش از پیروزی انقلاب ما به دست آوردیم، تمام طبقات از زن باحجاب، با بی حجاب، از اداریش با کارگرش، از بازاریش، روشنفکرش، همه‌ی اینها یک الفت و محبتی در دل‌هایشان شد، واقعاً همه همدیگر را دوست داشتند، فحش نمی‌دادند، در آن راه‌پیمایی‌ها یک دانه شعار مرگ بر فلان نبود، درود بود اما مرگ نبود. در اینجا خطاب به مؤمنین صدر اسلام است، مردم مدینه یا مردم مکه، اینها قبلاً همه با هم دشمن بودند، در نتیجه‌ی قبول این کلمه‌ی واحد و مسلمان شدن، دل‌هایشان با هم شد.

آن زمان (در پیش از پیروزی انقلاب)، نه تهمت می‌گفتند، نه به کسی می‌گفتند که چه کسی لیبرال است، نه چه کسی در خط آمریکاست، نه چه کسی نمی‌دانم فلان است، همه با هم خوب بودند، این کسانی که از نماز عید فطر آمده بودند، به سربازها می‌گفتند، «برادر ارتشی، چرا برادر گُشی»، همه با هم برادر هستیم. «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» بین دل‌های شما الفت برقرار شد، در نتیجه‌ی این کلمه‌ی واحد، یعنی عبادت خدا، همه آمدید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتید.

«فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» ببینید، در اینجا دو دفعه صحبت از نعمت است، یعنی همه‌ی اینها نعمت است، در نتیجه‌ی نعمت او، شما همه با هم برادر شدید، همان وضعی که باید باشد، همه با هم برادر شدید.

«وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ». شما که در لب پرتگاه آتش بودید، پرتگاهی هم نبود که در آنجا بیافتید که مثلاً کله‌تان بشکند، یا در آنجا رودخانه باشد، نه، آنجا پرتگاه آتش است، اگر آنجا بیافتید اصلاً آتش می‌گیرید، خداوند شما را از آنجا بیرون آورد. و پشت سرش آمده است:

«يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»^۱

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۳: ... خدا آیات خود را این‌گونه برای شما به روشنی بیان می‌کند، بسا که هدایت شوید.

و در اول این آیه آمده است:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران (۳) / ۱۰۳)

به حبل خدا، به این ریسمان خدا چنگ بزنید، و تفرقه نیاندازید، جدا نشوید، یعنی با هم باشید. در سوره‌ی مائده (۵) آمده است:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ
الْإِسْلَامَ دِينًا.»^۱

آنجا هم اتمام نعمت شد در اکمال دین قرار می‌گیرد. یعنی دین صحیح و دین درست هم، مثل آن نعمت است. به بنی اسرائیل هم خطاب‌هایی است که مخلوط و درهم است و در آن احتیاجات و نیازهای زندگی هم هست:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أُنجَاكُمْ مِنْ آلِ
فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ
وَإِنَّكُمْ لَشِدِيدُ الْبَلَاءِ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ.
وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي
لَشَدِيدٌ.»^۲

همین که ما این ده فرمان و موسی را به شما دادیم، همین که شما را از این اسارت فرعون و عذابش بیرون آوردیم و آیات دیگر، این‌ها نعمت‌های خداست. مقصود از صراط مستقیم عبادت خدای یکتا است و به دلایل این آیاتی که گفتیم پشت سر عبادت خدا هم می‌آید:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.»
(فاتحه (۱) / ۷)

۱. مائده (۵) / ۳: ... امروز انکارورزان از [کارشکنی در] دین شما نومید شدند، پس از آنان نترسید و از [نافرمانی] من بترسید؛ امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و تسلیم [در قبال خدا] را به عنوان دین برای شما انتخاب کردم.

۲. ابراهیم (۱۴) / ۶ و ۷: (به یاد آر) زمانی را که موسی به قومش گفت: نعمت خدای را بر خود به یاد آورید، آنگاه که شما را از [سلطه] فرعونیان نجات داد، که شما را به سختی آزار می‌دادند و پسرانتان را می‌کشتند و دخترانتان را زنده رها می‌کردند؛ و در این [دشواری‌ها و نجات]، آزمونی بزرگ از جانب صاحب‌اختیارتان بود.

و هنگامی را که صاحب‌اختیارتان اعلام داشت: اگر سپاس دارید، بر [نعمت‌های] شما می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، عذاب من سخت است.

یعنی راهی که توأم با دریافت خیر و نعمت و حُسن باشد. حالا آخرین سؤال این است، دائم گفته شده: عبادت، عبادت، عبادت؛ این عبات چه گونه باشد؟ خدا از ما چه می‌خواهد؟ آیا صبح تا غروب تسبیح بگردانیم، در محراب بنشینیم، چله بکشیم، چله بنشینیم، و ذکر بگوئیم؟ نه، به کار خانه برسیم؟ نه، به کار بازار برسیم؟ سراسر دعا و مفاتیح‌الجنان بخوانیم؟ یا عبادت خدا، کشته شدن و شهادت است؟ این را هم باید باز از قرآن پرسیم. اتفاقاً آیات فراوان است، آیاتش را من نمی‌گویم، ولی نتیجه‌اش را می‌گویم. آنچه را که قرآن به عنوان عبادت یا ضد عبادت تلقی می‌کند به ترتیب اهمیت اینهاست:

شرک چیست؟

بیش از هر چیز عدم عبادت را خداوند در شرک می‌بیند. یعنی همین قدر که یک شخص دیگری، یا شیء دیگری، یا یک ایده دیگری، یا یک شخصیت طبیعی و یا شخصیت حقوقی را ما با خدا شریک بکنیم، یعنی هم خدا را بخواهیم و هم خرما را بخواهیم، این آن چیزی است که خداوند می‌گوید و صریح هم هست که اگر خداوند بخواهد همه‌ی گناه‌ها را می‌آمرزد جز شرک. در تورات هم دائماً خدا از طریق موسی، می‌گوید که مبادا بت بتراشید و برای من شریک بیاورید. از همه مهم‌تر، که بیش از همه در قرآن هم هست، سوره‌ی هود (۱۱) را نگاه بکنید، سوره‌ی مؤمنون (۲۳) را نگاه بکنید، توصیه‌ی پیغمبران این است که:

«اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ»^۱

هود این را می‌گوید، لوط این را می‌گوید، شعیب این را می‌گوید، همه‌ی پیامبران این را می‌گویند، خدا را بندگی بکنید، کسی دیگر را بندگی نکنید. در قرآن «کسی دیگر» انواع مختلف دارد. یک زمانی، زمان حضرت موسی، گوساله‌ی سامری درست کردند. آنجایی که می‌گوید در راهی که به طرف ارض موعود می‌رفتند، از یک محلی رد شدند و معبدی با بت‌های خیلی قشنگ دیدند، همراهان موسی آب دهانشان راه افتاد، به موسی گفتند که برای ما اله‌های زیبایی با زر و زیور، مثل اینها درست کن. اما خواسته‌ها دیگر این‌طور نیست و به تدریج شکل دیگری گرفت. مخصوصاً بشر پیروان عیسی، آنها دیگر بت درست نکردند، خود عیسی را

۱. هود (۱۱) / ۵۰ یا مؤمنون (۲۳) / ۲۳: ... خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ ...

گفتند که پسر خداست، یا کشیش‌ها یا کلیسا را جای خدا گرفتند. مسلمان‌های پس از پیغمبر اسلام هم همین‌طور؛ اینها هم همین قدر که اشخاص را یا اشیاء را یا اهداف دیگر را شریک قرار دادند، فرق نمی‌کند. چه سرمایه را، چه فرض کنید حتی انسانیت را، خدمت به انسان را، این هم شریک برای خداست، فرق نمی‌کند.

خدا از ما چه می‌خواهد؟

اول، آن چیزی که خدا می‌خواهد، اخلاص کامل است، این از همه اساسی‌تر است. **دوم**، همان‌طور که در این آیات دیدیم، اشعار به اینکه خدا هست و نعمت از اوست. کار خیلی ساده‌ای هم هست، اما همین هم لازمه‌ی عبادت است، و اگر بنده متذکر نباشم، که این پرتقال، این چشمی که من دارم، یا این امنیتی که ما داریم، این رودخانه‌ی کارونی که از اینجا می‌رود، اینها از خداست، و من باید ممنون خدا باشم؛ اگر متذکر نباشم، همین هم ضد عبادت است، همین هم گناه است. یعنی باید دانست فرق بین انسان با موجودات دیگر و با حیوانات سر چیست؟ حیوان غذا می‌خورد، جفت‌گیری می‌کند، می‌خوابد؛ و به طریق اولی درخت، ولی نمی‌فهمد که چه کار می‌کند. همان زنبور عسل یا موربانه که کارهای خارق‌العاده می‌کند، مثل کور که همین‌طوری می‌رود، یا مثل لوکوموتیو یا قطار که این راه صعب‌العبور را هم بالا می‌رود، خیلی هم با سرعت می‌رود، ولی نمی‌فهمد که به کجا می‌رود و چرا می‌رود؟ فرق انسان این است که اشعار دارد، اگر این غذا و یا این گز و یا این ساندویچ را می‌خورد می‌فهمد که دارد این را می‌خورد، و می‌فهمد که این خوشمزه است، و می‌فهمد که این را چه کسی داده است؛ برخلاف حیوانات و نباتات.

انوار خورشید می‌آید، باد می‌آید، و حیوان هم تمام اینها را می‌بیند ولی نمی‌فهمد که چه کسی داد. انسان فرقی این است که باید اشعار شود، بفهمد. اینکه می‌بینید سوره‌ی حمد (۱) به «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.» ختم می‌شود، اولش «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» است. ما اول سوره‌ی حمد (۱)، پروردگار، خدا را حمد می‌کنیم که این خدا ارباب و آقا و مافوق تمام جهانیان است؛ این نکته دوم، اشعار و اقرار به وجود خدا و نعمات خدا است.

بعضی‌ها می‌گویند: من که دزدی نمی‌کنم، خیانت هم نمی‌کنم، کار بد هم نمی‌کنم، تا آنجایی که دستم برسد، وظایفم را انجام می‌دهم، خدمت هم می‌کنم؛

حالا تو چه کار داری، من خودم می دانم. نه، خدا این را قبول ندارد، همان طور که عرض کردم بین انسان و حیوان فرق است، آدم نباید حیوان باشد، حیوان هم خیلی کارها می کند، سگ هم بسیار خدمت گزار است، زنبور عسل هم عسل می دهد، و عسلش هم بسیار عالی است و خیلی حیوانات دیگر، ولی چون اشعار ندارد یک پول ارزش ندارد. خدا می خواهد ما ارزش داشته باشیم، ارزش ما به همان شناسایی، به علم و آگاهی ماست. آگاه باشیم که خدایی هست، بندگی خدا، یکی از همین آگاهی ها، و اقرار به خدای واحد است.

سوم، اقرار به اینکه این نعمت ها از اوست و شکر بکنیم. این شکر در نماز هم هست:

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»

(منزه می دانم خداوند را، ستایش خدا راست، نیست خدایی به جز او، خداوند بزرگ تر از همه چیز است.)

باید حمد خدا را بکنیم، هیچ کار مشکلی هم نیست، اما همین نعمت، همین باعث نزدیک شدن ما به خداست. چه طور وقتی یک راننده، فرض کنید به اصفهان نزدیک می شود، اگر نداند که اصفهان کجاست، اصفهان شهر است، حیوان است، آتش است، اگر آتش است که نمی تواند به اصفهان نزدیک شود. لازمی نزدیک شدن به اصفهان، با فرض این است که اصفهان یک سره، سراسر نعمت و خیر و برکت است. باید شناسایی باشد. پس اگر انسان خدا را نشناسد، و اقرار نکند، نمی تواند به آن نزدیک شود، برای این نزدیک شدن، و «اِتِّخَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»، و «قُرْبَتاً إِلَى اللَّهِ»، باید خدا را شناخت، و نعمات را هم از او دانست. می بینید، تا اینجا چیزهای مشکلی نیست.

چهارم، که در این آیات می آمد، اینکه از این نعمت هایی که خدا داده، باید بهره برداری کرد، باید متمتع شد؛ متمتع نشدن گناه است. همان طور که قرآن درباره ی مسیحی ها می گوید:

«وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا»^۱

تا اینجا پیش خیلی خوب است، رأفت و رحمت بسیار خوب است. خیر و فایده برسان، برو مریض ها را خوب بکن، از مال خودت بده، سراسر رحمت بشو.

۱. حدید (۵۷) / ۲۷: ... و در دل پیروانش رأفت و مهربانی نهادیم؛ ولی ترک دنیا را که بدعت نهادند...

«وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا» اما آن رهبانیت و ترک دنیا، زن نگرفتن، شوهر نکردن، و در غار زندگی کردن، نه.

در قرون وسطی خیلی‌ها پا برهنه راه رفتند، آن‌ها که پایه‌گذار به اصطلاح فرقه‌ی [یصوری‌ها و یژودها] شدند که از فرقه‌های معتبر و معروف کلیسا است خیلی هم خدمت‌گزار کلیسا هستند، و کارهای خیلی خوبی هم کرده‌اند و هنوز هم هستند. مدارس و بیمارستان تأسیس کرده‌اند، پایه‌گذارش اصلاً کشیشی بود که از اسپانیا راه افتاد تا به پاریس برود. حالا چه جریانی پیش آمد که این طوری شد، نمی‌دانم. او قبلاً هم از اشراف و شاهزاده‌ها بود. او مایملک‌اش را فروخت و یک قاطر خرید و کتاب‌هایش را بار قاطر کرد، خودش پای پیاده از اسپانیا تا پاریس رفت و در پاریس هم یک‌راست رفت به گداخانه، و کارش گدایی بود. روزی هم نمی‌دانم نیم ساعت، یک ساعت خودش را کتک می‌زد، تازیانه می‌زد، برای اینکه آن گناهان گذشته‌اش را - چون خیلی خوش صورت و خوش سیما و خوشگذران هم بوده - از بین ببرد. آن وقت در خلسه قرار می‌گرفت، خودش را متمرکز می‌کرد در صلیب حضرت عیسی، و زجرهای حضرت عیسی، و البته یک چیزهایی هم در خواب می‌دید. همین‌طور، جمعیتی و عده‌ای را هم درست کرده بود و تدریس هم می‌کرد. اینها خالصاً مخلصاً و به عقیده‌ی خودشان و به وجه‌الله، راه افتادند که بروند و بیت‌المقدس را از مسلمان‌ها بگیرند و قدس را آزاد بکنند. به ونیز که رسیدند، آنجا ترک‌ها، یعنی عثمانی‌ها و مسلمان‌ها زورشان زیادتر بود، نزدیک بود اینها را اسیر کنند. بعد اجازه گرفتند که به رُم برگردند، و به رم برگشتند و پیش پاپ رفتند. ببینید، آنجایی که رأفتاً و رحمتاً بود این بسیار عالی است، اما گدایی بکنی، پا برهنه باشی، روی زمین بخوابی، این از آن کارهایی است که خودشان بدعت گذاشتند. خدا می‌خواهد که متمتع بشویم، منتهی با آن شرایط:

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^۱

«كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۲

از این رزق خدا بخورید، ولی این پرخوری نباشد، طوری نخورید که مفسد در زمین شوید، بلکه خیر برسائید.

۱. اعراف (۷) / ۳۱: ... و بخورید و بیاشامید، ولی [اسراف نکنید که خدا اسراف کاران را دوست ندارد.

۲. بقره (۲) / ۶۰: ... از روزی الهی بخورید و بیاشامید و در زمین تبهه کارانه سرکشی نکنید.

پنجم آن، برقراری ارتباط با خداست، این خدایی که شناختیم، و نعمت‌ها را از او می‌گیریم، حمدش هم می‌کنیم، پس با او ارتباط داشته باشیم. مظهر کامل ارتباط هم همان نماز است، صلوات هم یعنی به ذکر خدا باشیم، خدا را فراموش نکنیم، چون دائماً میل به دنیا و زندگی و تمتع از نعمت‌ها، انسان را به غفلت وامی‌دارد، فراموش می‌کند، و به وقتی هم که غذا می‌خوریم می‌گوئیم «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، خدایا شکرت. ولی باز این پیوند از بین می‌رود، این است که برای برقراری این پیوند، پنج نوبت نماز را، به اصطلاح بر گردنمان گذاشتند.

یکی آن موقع که از خواب پا می‌شویم، از خواب که پا می‌شوند اول رو به خدا می‌آیند که امروز چه کار باید بکنیم؟ این باید در ذهنمان بماند. بعد در دریای زندگی می‌رویم، دریای زندگی ما را هم خسته می‌کند، هم ممکن است جو، ما را تحریک بکند. اینکه خسته یا گرسنه که شدیم، باید ناهار بخوریم، آنجا هم باز باید پیوند باشد، باید یاد خدا باشیم، نماز ظهر را باید بخوانیم، صلوات وسطی که از همه صلوات‌ها ثوابش بیشتر است. درست در آن بحبوحه و در وسط فعالیت، غذا تو بخور، خواب یا قلیان هم می‌خواهی بکن، بعد دو مرتبه می‌رود، «اِئْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»، «اِئْتِغَاءَ فَضْلِ خُدا»، جست‌وجو برای به دست آوردن این فضل و رزق خدا، اما زیاد غفلت نشود. در یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت، ممکن است باز آدم عوض شود.

عصر، آخر روز، باز یک پیوند، و به طرف خدا رفتن؛ در دکان یا حجره را می‌بندی، یا از اداره می‌آیی، شب می‌شود، سر شب برای برنامه‌ی شب باز هم نماز. حالا ما آمده‌ایم پنج وعده را سه تا کردیم، کار غلطی کردیم، این کار غیر اسلامی و غیرخدایی است. برنامه‌های سرشب حالا آدم درس می‌خواند یا فرض کنید می‌خواهد کسی را ببیند، یا صحبتی بکند، یا بخواهد غذایی بپزند، آن وقت برنامه و فعالیت‌های این ۲۴ ساعته تمام می‌شود. حالا می‌خواهم بخوابم، آنجا هم می‌گویند باز باید به یاد خدا بود، چون در خواب، و در آن دوران استراحت، تلقین‌ها خیلی اثر دارد، برای اینکه این در ذهن من باشد، همان‌طور که می‌گویند موقع انعقاد نطفه باید بسم‌الله گفت، اینها مؤثر است، که آدم به یاد خدا باشد، پس این پنجمین ارتباط است.

ششم، این لطف خداست که می‌گوید از من بخواهید، اصلاً نخواستن از من، درخواست نکردن گناه است، خلاف بندگی است، خدا می‌گوید وقتی تو بنده‌ی

خوبی هستی، اگر از من درخواست بکنی، دعا بکنی، «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» خدا اصرار می‌کند، از من بخواهید، من را به طرف خودتان، دعوت بکنید، من هم شما را اجابت می‌کنم، جواب می‌دهم، یعنی پشت گوش نمی‌اندازم، بی‌اعتنا نیستم. این استجابت را نباید به این معنا گرفت که الآن فرض کنید تا گفتیم یک شکار آهو می‌خواهم، فوری جلویتان حاضر شود. نه، استجابت می‌شود، حالا چه طورش بستگی دارد به اینکه قانون‌مندی طبیعت و اوضاع چه طور باشد. ولی تو بخواه، این خواستن بی‌نتیجه نیست، اینکه باز در همین سوره‌ی حمد (۱) آن که آدم با خدا تعهد می‌کند، قبل از اینکه بگوید «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». بعد از آنکه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» طلب کمک هست.

هفتم، تا اینجا جنبه‌های مثبت بود، جز عبادت و بندگی، خودداری از مخالفت. خدا اگر گفته روزه بگیر، خدا اگر گرفته شراب نخور، خداوند اگر گفته زنا نکن، اگر گفته که دروغ نگو، اینجا نباید دیگر با خدا مخالفت کنی. مخالفت من با خدا یعنی قبول نکردن خدا، یعنی خودم را بی‌نیاز از او دانستن، و خودم را همه‌کاره و مسلط دانستن، یعنی امکان این مقررات و قانونی که در طبیعت است، این اشکال ندارد. من دلم می‌خواهد که شراب بخورم و لذت هم ببرم، اما صدمه هم نبینم، این نمی‌شود. البته عملاً نمی‌شود مخالفت خدا را کرد، پدرم در می‌آید، ولی خدا نمی‌خواهد که پدرم دریابد، می‌خواهد با میل و رضا و تصمیم خودم باشد. خودم تصمیم بگیرم که حجاب داشته باشم، خودم تصمیم بگیرم که روزه بگیرم، آن حجاب و روزه زورکی یک پول ارزش ندارد، خدا آن را نمی‌خواهد.

اگر بنا بود که حجاب اجباری باشد، خودِ خدا بلد بود که آن را اجباری بکند، آن زنی که بزک کرده و با آرایش بیرون می‌آید، خدا همان‌جا می‌تواند صورتش را زشت کند، او که بلد است، ولی این کار را نمی‌کند، می‌خواهد که خود این خانم این کار را بکند. اگر خودِ خانم با آنکه جوان و خوشگل است و می‌تواند دلربایی بکند، چنین نکند، این بنده‌ی خداست، این ارزش دارد، این مشمول نعمت‌ها می‌شود، ولی اگر همان‌طور که رضاشاه آن موقع به زور روسری و چادر را برمی‌داشت، حالا هم به زور این کار را بکنند، این بنده‌ی خدا نیست، این بنده‌ی او شده، بنده‌ی ژسه شده، این بنده‌ی رضاشاه بود. بنابراین مشرک هم هست، شرک هم

۱. غافر (۴۰) / ۶۰: ... مرا [با اخلاص] بخوانید تا اجابتان کنم؛ ...

۳۶ _____ مجموعه آثار (۲۹)، در محفل دعای کمیل کرده، پس خودداری از مخالفت برای این است که عملاً بندگی اش را نشان بدهد. آنها در ذهنش بود، در قلبش بود، در زبانش بود، آن شکر یا درخواست و دعا، حالا در دستش است، در عمل، مخالفت با آنها بود.

هشتم، مخالفت نکردن جنبه‌ی منفی است، به منفی متوقف نمی‌شویم، باید حرکت هم بکنیم، حرکت به سوی خدا، که همان قُرْبَتاً إِلَى اللَّهِ، و رفتن به سوی خدا است:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱

«فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ»^۲

«يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۳

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۴

آن راهنمایی و رهبری خدا، در این است، علاوه بر اینکه باید بخواهم، همان‌طور که در سوره‌ی حمد (۱)، در زبان و در دهن ما گذاشتند، آنجا هم در سوره‌ی عنکبوت (۲۹) این را هم می‌گویند، که باید در راه خدا شش تا تلاش هم بکنیم، با تلاش و کوشش. در آنجاست که خداوند ما را درست در خط خودش می‌اندازد. فهم، تا اینجا متوجه به خودمان بود، این را بگیر، آن را بگیر، شراب نخوریم، به طرف خدا حرکت بکنیم. اما انسان و مؤمن فقط خودش را نمی‌بیند، کما اینکه در همین سوره‌ی حمد (۱) که این قدر اهمیت دارد، و حضرت امیر گفته که من در عمرم کلام به این زیبایی ندیدم، برای اینکه در همین هفت آیه، که اولاً مثل زنجیر به هم مرتبط هستند، و همان‌طور که گفتند یک ثلث قرآن در این سوره است:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.»

این آیه به صیغه‌ی جمع آمده، ظاهراً آسان‌تر است، قاعدتاً یک کسی که با خدا خلوت می‌کند، باید بگوید:

۱. بقره (۲) / ۲۶۱ یا ۲۶۷: کسانی که اموال خویش را در راه خدا انفاق می‌کنند...

۲. نساء (۴) / ۹۵: ... خدا [مقام] مبارزن با اموال و جان‌های خویش را بر او نشستگان [تن آسا] به درجه‌ای [بزرگ] برتری بخشیده...

۳. مائده (۵) / ۵۴: ... در راه خدا به تلاش برخیزند...

۴. عنکبوت (۲۹) / ۶۹: و کسانی که در راه ما تلاش می‌کنند، محققاً به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم؛ ...

«إِيَّاكَ أَعْبُدُ وَإِيَّاكَ أَسْتَعِينُ.»

خدایا من تو را بندگی می‌کنم، و من از تو طلب کمک می‌کنم. ولی آن چیزی که در دهن ما گذاشتند این است که از طرف سایرین هم بگوییم، فقط خودم را نبینم، خودم را در جزء این سیستم، متعلق به این اجتماع مسلمان‌ها، حتی اجتماع بشر بدانم. از یک طرف اگر نماز جماعت است خود آن امام جماعت است که می‌گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.» چه بسا به نمایندگی از طرف تمام این مأمومین است، ولی وقتی که کسی تنها هم در اتاق نماز می‌خواند، باز آنجا نمی‌گویند که آنجا بگو «إِيَّاكَ أَعْبُدُ» آنجا هم می‌گویند بگو: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی آن موقع هم این احساس و این تعهد اجتماعی را دارد. پس مسلمان و بنده‌ی خدا کسی است که متصل به خودش و متکی به خودش و متعلق به خودش نباشد، بلکه با سایرین باشد. آن وقت نشانه‌اش هم این است که از آنچه که دوست دارد، و متعلق خودش است، به دیگران بدهد، انفاق کند:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران (۳) / ۹۱)

شما به آن برّ و آن نیکی که حداکثر و جامع و کامل خیر و نعمت و ثواب است نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید. پس، آن سیستم‌هایی که می‌گویند هیچ کس مالک هیچ چیز نباشد، وقتی بنده هیچ چیز نداشتیم، اصلاً انفاق از بین می‌رود، زکات از بین می‌رود، قرآن زکات را پشت سر صلات می‌آورد. آنهایی که می‌خواهند همه‌ی کارها دست دولت باشد، و دولت همه‌ی احتیاجات و نیازشان را برساند، و بخش خصوصی را از بین ببرند، درآمد نباشد، سود نباشد، تجارت نباشد، تولید نباشد. اصلاً اسم این دو تا را پیغمبر «الصلوات و الزکات» بیان می‌کند، این دو تا مثل دو تا چشم می‌ماند. در آن صورت، آن چشم مسلمانی دارد کور می‌شود. پس باید بنده یک چیزی داشته باشم که بدهم، و به آن بی‌علاقه هم نباشم، دوست داشته باشم، مال را کسب بکنم، و به مال خودم نهایت علاقه را هم داشته باشم، یعنی مالک باشم. آن مالکیتی که عاریتی باشد، من به آن علاقه ندارم، باید مال خودم باشد، و تمام لطف مسئله در اینجا است. باید من چنان اراده‌ی قوی داشته باشم، و چنان عشق به خدا، و بندگی خدا داشته باشیم، که از آن چه مال خودم است، و خیلی هم به آن علاقه دارم، انفاق بکنم، و در راه خدا بدهم، به چه اندازه؟

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ» (بقره (۲) / ۲۱۵)

از تو می پرسند که چه چیزی را انفاق کنیم، بگو زیادی‌ها را، آنچه احتیاج خودم است، لباسم، خانه‌ام، مرکوبم، خوراکم، در حدّ اعتدال، از آن استفاده کنم، زیادش را انفاق بکنم. پس باید زیادی داشته باشم، پس آنهایی که می گویند همه باید مساوی باشد، حقوق‌ها مساوی، درآمدها مساوی، زندگی‌ها مساوی، دیگر عفو در بین نیست. عفو اینجا یعنی زیادی، دیگر زیادی در بین نیست. پس یک جامعه‌ی اسلامی، یک جامعه‌ای که به طرف خدا می رود، باید مالکیت داشته باشد، باید سود و درآمد باشد، باید تولید باشد، و انفاق هم باید باشد، که رأفتاً و رحمتاً درست باشد، ولی رهبانیت در آن نباشد.

دهم هم اینکه، همه‌ی اینها به جای خودش محفوظ، فقط حواس من باشد که این نعمت‌ها و این سعادت را برای دنیا نخواهم:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^۱

هم معتقد باشند، هم معترف باشند، هم متوجه باشند، هم مُشعر به آخرت باشند و هم طالب آخرت.

این مجموعه‌ی ده تا را که به نظر بنده از قرآن جمع بکنیم، اینها عبادت را تشکیل می دهند، عبادتی که خدا خواسته، صراط مستقیم این است، عبادت این است، نعمت این است، هدایت این است، و رسیدن به خدا، و منتهی به خیر و خوشی و لذت و سعادت هم در این است، که اینها را ما داشته باشیم. «والله اعلم»، خدا می داند. (اللهم صلی علی محمد و آل محمد)

۱. بقره (۲) / ۲۰۱: ... صاحب اختیار، در دنیا و آخرت به ما نیکویی عطا کن...

آشنایی بیشتر با دعای کمیل و سراینده آن*

«إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»^۱

○ تذکر و تکرار و اعتذار، یک تجزیه و تحلیل از دعا و جست و جوی منظور آن
این کلام ابراهیمی است که خداوند پس از آزمایش، او را شایسته‌ی امامت مردم
قرار داده

○ قبلاً از اختلاف آشکار مابین دعای کمیل (و ادعیه اصیل معتبر منقول از ائمه
(ع)) با دعاهای خودمان و سایر دعا کنندگان صحبت کرده بودم.

دعاهای ما؛ درد دل و درخواست و طلب کاری از خداست:

استدعا }
استخدام- و استثمار برای امور دنیای خود یا دیگران }
و حداکثر استمداد }

* این اثر دست‌نوشته‌ی پیش‌نویس محورهای یک سخنرانی در تیرماه سال ۱۳۶۶ در محفل دعای کمیل است که بازنویسی شده و به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود.
ترجمه‌ی آیات مندرج در زیرنویس‌ها برگرفته از قرآن مبین، ترجمه‌ی آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی است و ترجمه‌ی بخش‌هایی از دعای کمیل مندرج در زیرنویس نیز از زبده‌ی مفاتیح الجنان، ترجمه‌ی آقای کریم زمانی می‌باشد (ب.ف.ب).
۱. انعام(۶) / ۱۶۲ و ۱۶۳ : ... نماز و [تمامی] عباداتم و زندگی و مرگم همه برای خدای صاحب‌اختیار جهانیان است.
که هیچ شریکی ندارد؛ و به همین [اخلاص در توحید] فرمان یافته‌ام و پیشگام تسلیم‌شدگان [در مقابل خدا] هستم.

دعاهای ائمه؛ حمد و تشکر از داده‌های خدا، بی‌عیب و بی‌تقصیر بودن خدا،
بدهکاری خودمان، و بخشش طلبی و تعبد و توبه
چیزی که مطرح نیست یا خیلی کم مطرح است، درخواست و دنیاست:
یا نباید اصلاً خواست
یا به عهده‌ی خودمان است

آنچه در دعای کمیل بیشتر از اینها یا صریح‌تر از اینهاست:

۱- به خود معرفی کردن خدا یا تعلیم خداشناسی و ذکر صفات و اسماء او است.

ابتدای کمیل:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَ بِقُوَّتِكَ الَّتِي
قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ، وَ خَضَعَتْ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ، وَ ذَلَّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ، وَ
بَجَبَرُوتِكَ الَّتِي غَلَبْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ، وَ بِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ،
وَ بِعَظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَ بِسُلْطَانِكَ الَّتِي عَلَا كُلَّ شَيْءٍ، وَ
بِوَجْهِكَ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ، وَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ أَرْكَانَ كُلِّ
شَيْءٍ، وَ بِعِلْمِكَ الَّتِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَ بِثُورِ وَجْهِكَ الَّتِي أُضَاءَ
لَهَا كُلُّ شَيْءٍ، يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ، يَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ وَ يَا آخِرَ الْآخِرِينَ.»^۱

۲- در برابر عظمت و صفات و اسماء خدا، توجه به گناهان و خطاهای کبیر، و

کوچکی خود و عجز و تقصیرهای خود:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهَنَكُ الْعِصَمَ،
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ التَّقَمَ،
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُعَبِّرُ النَّعَمَ،

۱. از اول دعای کمیل: خداوندا، از تو درخواست می‌کنم به مهربانیت که همه چیز را فرا گرفته و به نیرویت که بدان، همه‌ی موجودات را مقهور ساخته‌ای و هر موجودی در برابر آن خوار و خاکسار گشته؛ و به جبروتت که بدان، بر همه چیز چیره شده‌ای و به ارجمندیت که هیچ موجودی در برابر آن نایستد؛ و به بزرگیت که همه‌ی موجودات را پُر کرده است و به فرمانروایت که بر فراز همه چیز قرار دارد؛ و به ذاتت که پس از نیستی همه‌ی موجودات، پاینده است و به نام‌هایت که همه‌ی کرانه‌ی هستی را پُر کرده است و به دانائیت که همه‌ی موجودات را فرا گرفته و به روشنایی ذاتت که همه‌ی موجودات از او روشنایی یافته‌اند، ای روشنایی، ای بسیار پاک، ای نخست نخستیان، و ای پسین پسینان.

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ،
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلَاءَ،
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ، وَكُلَّ خَطِيئَةٍ أَحْطَأْتُ. ^۱

از جمله گناهان که اعتراف می‌کنم:

«وَ حَبَسْتَنِي عَنْ نَفْعِي بَعْدَ أَمَلِي، وَ خَدَعْتَنِي الدُّنْيَا بِعُرُورِهَا، وَ نَفْسِي
بِجَنَائِبِهَا، وَ مِطَالِي» ^۲

۳- ابراز احتیاج و نیاز شدید و انحصاری به خدا برای نجات از ضعف و خطاها و درخواست امداد و عبارت خدا با اصرار و لجاج

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ خَاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خَاشِعٍ أَنْ تُسَامِحَنِي وَ
تَرْحَمَنِي وَ تَجْعَلَنِي بِقِسْمِكَ رَاضِيًا قَانِعًا، وَ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ مُتَوَاضِعًا.
اللَّهُمَّ وَ أَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ، وَ أُنْزِلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ
حَاجَتَهُ، وَ عَظُمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتُهُ.» ^۳

«اللَّهُمَّ لَا أَجِدُ لِذُنُوبِي غَافِرًا، وَ لَا لِقَبَائِحِي سَاتِرًا، وَ لَا لِشَيْءٍ مِنْ
عَمَلِي الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلًا غَيْرَكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ وَ
بِحَمْدِكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي، وَ تَجَرَّأْتُ بِجَهْلِي، وَ سَكَنْتُ إِلَى قَدِيمِ ذِكْرِكَ
لِي وَ مَنَّكَ عَلَيَّ.»

۱. خداوندا، بیا مرز آن گناهانم که پرده‌ی پاکدامنی‌ها دَرَد؛

خداوندا، بیا مرز آن گناهانم که عذاب و کیفر فرود آرد؛

خداوندا، بیا مرز آن گناهانم که نعمت‌ها را دگرگون سازد؛

خداوند، بیا مرز آن گناهانم که اجابت دعا را باز دارد؛

خداوندا، بیا مرز آن گناهانم که بلا فرو بارد؛

خداوندا، بیا مرز هر گناهی که کرده‌ام و هر خطایی که از من سرزده است.

۲. و آرزوهای بلند مرا از رسیدن به سود [حقیقی] باز داشته و دنیا با فریبکاری‌های خود مرا فریبفته است؛ و

نفسم با گناهان و سهل‌انگاری‌های مرا به ورطه‌ی فریب فرو افکنده است.

۳. خداوندا، همانا از تو درخواست می‌کنم همانند درخواست فروتنی خوار و خاکسار که کار را بر من

آسان‌گیری و به من رحم آوری و مرا بدانچه برایم قسمت کرده‌ای خشنود و قانع گردانی و در همه حال

فروتنم نمایی.

خداوندا، از تو درخواست می‌کنم همانند درخواست کسی که سخت تهیدست شده و خواسته‌اش را به

گاه [هجوم] دشواری‌ها نزد تو آورده است؛ و میل و رغبتش بدانچه نزد توست فزونی یافته است.

اللَّهُمَّ عَظُمَ بَلَائِي، وَ أَفْرَطَ بِي سُوءُ حَالِي، وَ قَصُرَتْ بِي أَعْمَالِي
وَ قَدْ أَتَيْتُكَ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَ إِسْرَافِي عَلَي نَفْسِي مُعْتَدِرًا نَادِمًا
مُنْكَسِرًا مُسْتَقِيلًا مُسْتَعْفِرًا مُنِيبًا مُقِرًّا مُدْعِنًا مُعْتَرِفًا، لَا أَجِدُ مَقْرًا مِمَّا
كَانَ مِنِّي، وَ لَا مَفْزَعًا أَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِي، غَيْرَ قَبُولِكَ عُذْرِي، وَ
إِدْخَالِكَ إِيَّايَ فِي سَعَةِ رَحْمَتِكَ.»^۱

۴- توجّه و تذکر عذاب‌های خدا و عقوباتی که در پیش است.

شرح مفصل و راز و نیاز با خدا برای عدم این کار، و احتمال برای نجات از
عذاب و عقوبت‌های او:

«يَا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِي وَ رَقَّةَ جِلْدِي وَ دِقَّةَ عَظْمِي.
يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ رَبِّي، أَتْرَاكَ مُعَذِّبِي بِنَارِكَ بَعْدَ تَوْحِيدِكَ، وَ بَعْدَ
مَا أَطَّوِي عَلَيْهِ قَلْبِي مِنْ مَعْرِفَتِكَ، وَ لَهَجَ بِهِ لِسَانِي مِنْ ذِكْرِكَ، وَ
اعْتَقَدَهُ ضَمِيرِي مِنْ حُبِّكَ، وَ بَعْدَ صِدْقِ اعْتِرَافِي وَ دُعَائِي خَاضِعًا
لِرَبُّوبِيَّتِكَ، هَيْهَاتَ أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَيِّعَ مِنْ رَبِّيَّتِهِ، أَوْ تُبَعِّدَ مِنْ
أَدْبِيَّتِهِ، أَوْ تُشَرِّدَ مِنْ آوِيَّتِهِ، أَوْ تُسَلِّمَ إِلَي الْبَلَاءِ مِنْ كَفَيْتِهِ وَ رَحِمَّتِهِ، وَ
لَيْتَ شِعْرِي يَا سَيِّدِي وَ إِلَهِي وَ مَوْلَايَ، أَتَسَلَّطُ النَّارَ عَلَي وَجْهِهِ
خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدَةً، وَ عَلَي السُّنَنِ نَطَقْتُ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً، وَ
بِشُكْرِكَ مَادِحَةً، وَ عَلَي قُلُوبِ اعْتَرَفَتْ بِإِلَهِيَّتِكَ مُحَقِّقَةً، وَ عَلَي
ضَمَائِرٍ حَوَتْ مِنَ الْعِلْمِ بِكَ حَتَّى صَارَتْ خَاشِعَةً، وَ عَلَي جَوَارِحٍ

۱. خداوندا، برای گناهم آمرزنده‌ای و برای زشتی‌هایم پوشاننده‌ای و برای کردار زشتم کسی نیابم که آن را
به کردار نیک، گرداند مگر تو که معبودی جز تو نیست؛ پاک و منزهی تو و به ستایشت مشغولم. من بر
خویشتم ستم کردم و از سر نادانی گستاخی نمودم و دلم آرام گرفت به اینکه از قدیم مرا یاد کرده‌ای و
نعمت خود را بر من ارزانی داشته‌ای.

خداوندا، گرفتاری‌ام بس بزرگ است و پریشانم مرا از حد [صواب و اعتدال] گذرانیده و کردارم
[دست مرا از رسیدن و رستگاری] کوتاه کرده ...

... و خداوندا، اینک در حالی به درگاهت آمده‌ام که بر خویش تقصیر و زیاده‌روی کرده‌ام و عذرخواه و
پشیمان و شکسته و معذرت‌جو و آمرزش‌خواه و توبه‌کار و اعتراف‌کننده و اقرارگر [بر گناهانم] هستم.
گریزگاهی از کرده‌ام نیابم و پناهگاهی که در کار خویش بدان روی کنم ندارم جز اینکه پوزشم پذیری
و مرا در عرصه‌ی رحمت خود درآوری.

سَعَتْ إِلَى أَوْطَانٍ تَعْبُدُكَ طَائِعَةً، وَ أَشَارَتْ بِاسْتِغْفَارِكَ مُذْعِنَةً، مَا
 هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ، وَ لَا أُخْبِرُنَا بِفَضْلِكَ عَنْكَ. يَا كَرِيمُ يَا رَبِّ.
 وَ أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَ عَقُوبَاتِهَا، وَ مَا يَجْرِي
 فِيهَا مِنَ الْمَكَارِهِ عَلَيَّ أَهْلِهَا، عَلَيَّ أَنْ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَ مَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْنُئُهُ،
 يَسِيرٌ بَقَاؤُهُ، قَصِيرٌ مُدَّتُهُ، فَكَيْفَ احْتِمَالِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ، وَ جَلِيلِ
 وَقُوعِ الْمَكَارِهِ فِيهَا، وَ هُوَ بَلَاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ، وَ يَدُومُ مَقَامُهُ، وَ لَا
 يُخَفِّفُ عَنْ أَهْلِهِ، لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا عَنْ غَضَبِكَ وَ انْتِقَامِكَ وَ
 سَخَطِكَ، وَ هَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ.
 يَا إلهي وَ رَبِّي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ لِأَيِّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَشْكُو، وَ لِمَا مِنْهَا
 أَضِجُّ وَ أَبْكِي...
 أَفْتَرَاكَ سُبْحَانَكَ يَا إلهي وَ بِحَمْدِكَ تَسْمَعُ فِيهَا صَوْتَ عَبْدٍ مُسْلِمٍ
 سَجِنَ فِيهَا»^۱

۱. پروردگارا، به ناتوانی پیکرم و نازکی پوستم و باریکی استخوانم رحم کن. معبودا و سرورا و پروردگار، آیا به راستی تو چنانی که مرا به آتش خود عذاب دهی و حال آنکه به یگانگی تو باور دارم و دلم تو را شناخته و زبان به یاد تو گویا شده و نهادم به دوستی تو پیوند خورده و از روی راستی و صداقت به وجود تو اعتراف کرده‌ام و مقام پروردگاری تو را فروتنانه ستوده‌ام؟ [این گمان] چه دور است؛ تو بزرگوارتر از آنی که دست پروده‌ات را به تباهی کشی یا آن را که پناه داده‌ای، آواره سازی و یا کسی را که خود، سرپرستی کرده‌ای و بدو مهر ورزیده‌ای به گرفتاری و بلا واگذارش کنی. و معبودا و سرورا و صاحبا، ای کاش می‌دانستم که آیا چنین است که آتش را بر رخساره‌هایی چیره می‌سازی که در برابر بزرگی تو به سجده درآمده‌اند؟ و آیا چنین است که آتش را بر زبان‌هایی چیره می‌کنی که صادقانه زبان به یکتایی تو گشوده‌اند و ستایشگرانه سپاس تو گفته‌اند؟ و آیا چنین است که آتش را بر دل‌هایی قاهر می‌سازی که از روی یقین به خداوندی تو اعتراف کرده‌اند؟ و آیا آتش را بر نهادهایی چیره می‌کنی که درباره‌ی تو به قدری دانایی به دست آورده‌اند که در پیشگاهت خوار و خاکسار شده‌اند؟ و آیا آتش را بر اعضای چیره می‌سازی که فرمانبردارانه ره به سوی پرستشگاه‌هایت پیموده‌اند و با اعتراف به گناهان خود از تو درخواست آمرزش دارند؟ چنین گمانی به تو نداریم و با وجود فضل تو چنین خبری از تو نیافته‌ایم ای بزرگوار، ای پروردگار. و تو ناتوانی مرا در برابر اندکی از بلاهای دنیا و کیفرهای آن و ناگواری‌هایی که [معمولاً] بر ساکنانش رود می‌دانی، هر چند که درنگ در این بلاها و ناگواری‌ها اندک، ماندنش ناچیز و زمانش، کوتاه است. ←

جوابی که خودمان می دهیم:

«هَيْهَاتَ مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ، وَ لَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ، وَ لَا مُشْبَهُ لِمَا
عَامَلْتَ بِهِ الْمُوَحِّدِينَ مِنْ بَرِّكَ وَ إِحْسَانِكَ، فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْ لَا مَا
حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جاحِدِيكَ
إِلَهِي وَ سَيِّدِي فَاسْأَلْكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي قَدَّرْتَهَا، وَ بِالْقَضِيَّةِ الَّتِي حَتَمْتَهَا
وَ حَكَمْتَهَا، وَ غَلَبْتَ مَنْ عَلَيْهِ أَجْرِيَّتَهَا، أَنْ تَهَبَ لِي»^۱

۵- بعد از درخواست مغفرت و نجات از عذاب و همراه با آنها درخواست رحمت و فضل و خیر و احسان و مخصوصاً محبت و تقرب و انفعال:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ، وَ أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ، وَ
أَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ، وَ أَنْ تُوزِعَنِي شُكْرَكَ، وَ أَنْ
تُلْهِمَنِي ذِكْرَكَ.»^۲

«وَ أَنْ تُوفِّرَ حَظِّي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ أَوْ إِحْسَانٍ فَضَّلْتَهُ، أَوْ بَرٍّ نَشَرْتَهُ،
أَوْ رِزْقٍ بَسَطْتَهُ أَوْ ذَنْبٍ تَعَفَّرَهُ، أَوْ حَطَأً تَسْتُرُهُ.»^۳

→ پس چگونه بلای آخرت و ناگواری‌های سخت آن را تاب آرم در صورتی که بلای آخرت، دیرپا و پایدار است و دوزخیان را در آن، تخفیفی نباشد؟ زیرا که این بلا از خشم و غضب و انتقام تو خیزد و این چیزی است که آسمان‌ها و زمین، تاب آن نیارند.

... معبودا و پروردگارا و سرورا و صاحبا، برای کدامین کار به تو شکایت آورم؟ و برای کدامین چیز بگیرم و شیون سر دهم؟ ...

... پاک و منزهی تو ای معبودم و به ستایش تو مشغولم؛ آیا چنین است که تو در دوزخ، بانگ بنده‌ای مسلمان را بشنوی که برای مخالفتش به بند کشیده شده ...

۱. ... هرگز! چنین گمانی به تو نرود و فضل و عطای تو اینسان شناخته نشده است، و با آن نیکی و احسانی که نسبت به یکتاپرستان داشته‌ای همگون و همانند نیست. پس به یقین دانم که اگر فرمان تو بر این نمی‌رفت که سبزیندگان را کیفر دهی ...

معبودا و سرورا، به حق نیرویی که تقدیر کردی و فرمانی که محتوم نمودی و بر هر کس راندی چیره شدی از تو درخواست می‌کنم که بر من ببخشی ...

۲. خداوندا، همانا با یاد تو به تو نزدیکی جویم و به وسیله‌ی تو از درگاہت شفاعت خواهم؛ و به حق ببخشندگیت از تو درخواست می‌کنم که مرا به خودت نزدیک کنی و سپاست را بر من ارزانی داری و یاد خود را در دلم افکنی.

۳. و از تو درخواست می‌کنم که بهره‌ی مرا از هر چیزی که فرو فرستی و یا احسانی که بنمایی یا نیکی‌هایی که پخش کنی یا رزقی که بگستری، یا گناهی که بیامری یا کژی و خطایی که بیوشانی فراوان کنی.

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ، وَ أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ أَسْمَائِكَ، (اصرار و لجاج از این بیشتر نمی شود.) أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً، وَ بِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً، وَ أَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً، حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرِدًا وَاحِدًا، وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا.»^۱

«قُوِّ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي، وَ اشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي، وَ هَبْ لِي الْجِدَّةَ فِي حَشِيَّتِكَ، وَ الدَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ، حَتَّى أُسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ»^۲

آخر و خلاصه اش، طلب عشق و قرب و خدمت گزار خالص و مخلص خدا شدن، جز خدا کسی را نخواستن، از کسی نترسیدن، و کسی جز خدا را بندگی نکردن، و یکسره بندگی او را کردن.

○ خلاصه‌ی دعای کمیل: سوق دادن خودمان به سوی خدا

برگردانی است از نماز، از قرآن، و از دعوت و رسالت پیغمبر و مکتب ابراهیم. اختلاف آشکار مذهب‌ها با دعا و درخواست‌های خودمان بلکه با رسم و سنت همه‌ی ادیان و متدینین:

بت پرستی‌ها
دنیا پرستی
شخص پرستی‌ها که بزرگ‌ترین انحراف و بدعت و بلای
گرایش به شرک

همه‌ی ادیان و موحدین است:

عزیز پسر خدا، عیسی پسر خدا و خود خدا،
رهبانان و روحانیون و کلیسا

۱. به حق خود تو به ذات پاک تو و به برترین نام‌ها و صفات از تو درخواست می‌کنم که روزان و شبان مرا به یادت آبادسازی و به خدمت پیوسته داری و اعمالم بپذیری تا کردار و گفتارم همه یک جهت برای تو باشد و حالم همواره در خدمت تو.

۲. اعضايم را بر انجام خدمت نیرومند ساز و دلم را بر عزم و آهنگت قوی دار و در بیم از مقامت به من جهد و تلاش بخش و در پیوستگی خدمت مداومت ده، تا در میدان‌های پیشتازان به سويت ره سپرم...

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.
مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.»^۱

مسلمان‌ها } غلو و تعصب درباره‌ی خلفا و صحابه و عایشه
غلو درباره‌ی علی و ائمه و امامت مافوق نبوت
مرشد و مراد و پیر طریقت و مشایخ و والیان و ولایت فقیه

۱. روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲: ... و در جرگه شرک‌ورزان مباشید.
همان کسانی که دین خویش را فرقه فرقه کردند و به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ [و] هر گروهی به آنچه
خود دارد، دلخوش است.

بسمه تعالی

برای آشنایی بیشتر با دعای کمیل و تعلیم دهنده‌ی آن* «هدف ما از دعای کمیل چه باید باشد»

○ قبلاً از اختلاف آشکار مابین دعای خودمان با دعا‌های کمیل و دعا‌های ائمه صحبت کرده بودم

دعا‌های ما؛ درد دل و درخواست و طلب کاری از خدا }
استثمار }
استخدام }
استمداد }

دعا‌های اصیل؛ تشکر از: دریافت‌ها، پاک و بی‌تقصیری و بی‌عیب بودن خدا و بدهکار کردن خودمان؛ بنابراین، معذرت‌خواهی و توبه و تضرع و تقرب و:

خواستن خدا }
استخدام خودمان }
استمداد از خودمان }

○ مسئله معذرت مطرح نیست یا اصلاً نباید خواست یا به عهده خودمان است اگر درخواستی می‌شود عفو است و عنایت خدا .
ولی دعای کمیل فقط این نیست که قبلاً گفته بودم :

* این اثر دست‌نوشته‌ی پیش‌نویس محورهای یک سخنرانی است که گویا در ادامه با پیش‌نویس دیگر که مفصل‌تر است - ولی بدون تاریخ (احتمالاً مردادماه ۱۳۶۶) - برای ارائه در یک سخنرانی در محفل دعای کمیل تهیه شده است که بازنویسی و تقدیم می‌شود. (ب.ف.ب).

○ تذکر عذاب‌های او برای تلقین خداپرستی و بندگی او و بالاتر از آن، عاشقی و عشق ورزی به خدا (دعای صبح و شام حضرت سجاد)
آرزو و درخواست امداد او برای به حرکت درآمدن و قوت بخشیدن ما در راه رضا و رسیدن به او.

○ خالصاً مخلصاً لوجه الله، خواستن خدا، سوق دادن انسان به سوی خدا.
○ برگردانی است از نماز و از قرآن و از رسالت پیغمبر.
○ علاوه بر حرکت به سوی خدا و وحدانیت او،
و همان‌طور که قرآن هم اصرار دارد،
احتراز از شرک برخلاف رسم و سنت همه‌ی ادیان و متدینینی که به بت‌پرستی یا شخص‌پرستی گرایش می‌کرده‌اند؛
دنیاپرستی و حتی ایده‌پرستی، گوساله‌پرست،
موسی را اشرف مخلوقات و دواى همه‌ی دردها شناختن،
عزیز پسر خدا، عیسی پسر خدا، چون شفا دهنده‌ی دردها و زنده‌کننده‌ی اموات و نجات‌دهنده بشر است، پس پسر خدا است و عین خدا است.
○ مسلمان‌ها نوع دیگر به شخص‌پرستی و ایده‌پرستی گرایش کردند که قرآن می‌گوید:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِبَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.»^۱

غلو و تعصب درباره‌ی خلفای راشدین و صحابه و زوجات پیغمبر،
غلو درباره‌ی علی و ائمه، و امامت فوق نبوت و بعد مرشد و مراد و پیرهای طریقت و مشایخ و والیان.

○ در این دعا می‌بینیم که حضرت امیر، نه از پیغمبر پرستی و شفاعت حرف می‌زند:
«اسْتَشْفِعْ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ وَأَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ وَأَنْ تُوَزَعَنِي شُكْرَكَ»
نه برای خود و ائمه مدیحه سرایی و مقام و منزلت‌بینی خاص می‌خواهد، حداکثر در آخر می‌گوید:

۱. روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲: ... و در جرگه شرک‌ورزان مباشید.
همان کسانی که دین خویش را فرقه فرقه کردند و به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ [و] هر گروهی به آنچه خود دارد، دلخوش است.

«فَضَّلْ عَلِيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ

يَا عَالِمًا لَا يَعْلَمُ (یعنی سایرین از او گرفته‌اند)

صَلِّ عَلِيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ

صَلِّ اللَّهُ عَلِيَّ رَسُولَهُ وَ الْأَئِمَّةَ الْمَيَامِينَ مِنْ أَهْلِهِ وَ سَلِّمْ تَسْلِيمًا.»

اصرار دارد که آنها را در مرتبه‌ی پایین‌تر قرار دهد، همان‌طور که در سراسر صحیفه‌ی سجادیه چنین است.

صحبت از نصرت در وجود بودن و مقصد از خلقت بودن است،

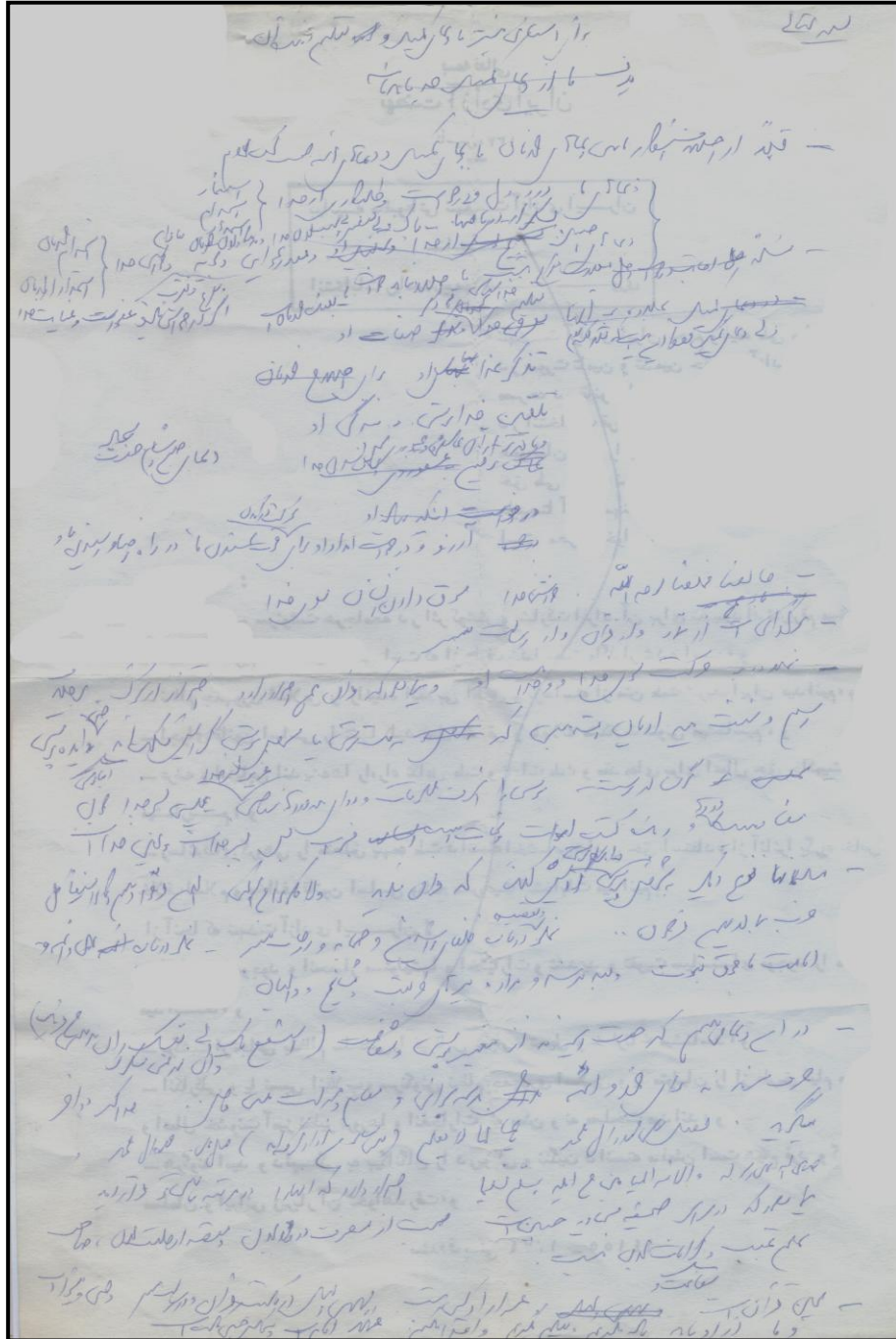
صحبت از صاحب علم غیب و شفاعت و کرامت بودن نیست.

○ عین قرآن است؛ غیر از او کسی نیست،

به همین دلیل در مکتب قرآن و در رسالت پیغمبر، وصی و پیشوا است و

ما از او باید یاد بگیریم و تعلیم بگیریم و اقتدا بکنیم،

عملاً امام است و هیچ کس چنین نبوده است.



تصویر دست نوشته «آشنایی بیشتر با دعای کمیل و تعلیم دهنده‌ی آن»

عرفان و تصوف*

(۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.
صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.»
(حمد (۱) / ۱ تا ۷)

سوره‌ی حمد (۱) را که طبق معمول همه‌جا برای مرده‌ها و برای رفتگان می‌خوانیم -
سوره‌ای که سفارش شده‌ترین سوره‌های قرآن است و بیش از همه خوانده می‌شود -
بنده برای زنده‌ها قرائت کردم.

ترجمه‌ی سوره‌ی حمد (۱)

این سوره را ترجمه‌ی فوری می‌کنم؛ حمد برای خداوندی است که ارباب و سرور و
آقای تمام جهان‌هاست، شکر و سپاس برای اوست. ارباب و ربّ نه تنها برای شخص
ما یا برای شیعه‌ها و مسلمان‌ها یا برای عرفا، بلکه برای همه؛ یعنی غیر از او اربابی
نیست، او ارباب همه‌ی دنیا و همه‌ی کائنات است.
اوست که رحمان و رحیم است.

* این اثر حاصل سخنرانی در محفل دعای کمیل در ۱۳۶۶/۱۱/۲۹ است که از نوار برداشت و ویرایش شده
است.

ترجمه‌ی آیاتی که در زیرنویس آمده از قرآن مبین ترجمه‌ی آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی
است و ترجمه‌ی قطعاتی از دعای کمیل مندرج در زیرنویس هم از زبده مفاتیح الجنان، ترجمه‌ی آقای
کریم زمانی می‌باشد (ب.ف.ب).

«مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ.»

مالک و صاحب و سلطان روز جزاست، یعنی آنجا هم غیر از او هیچ کس دیگری مالکیت و سلطنت و حکومت ندارد. آن وقت بعد از بیان این چند نکته، و تلقین به خودمان، به خداوند قولی می‌دهیم و تعهدی می‌کنیم:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.»

فقط تو هستی که شایسته‌ی پرستش هستی، غیر از تو هیچ کس را ما بندگی نمی‌کنیم.

این جمله از قول همه و یک تعهد دسته‌جمعی است؛ لاقلاً ما مسلمان‌ها و معتقدین به قرآن، تعهد می‌کنیم که فقط تو را بنده باشیم و فقط از تو کمک بجوئیم و از کس دیگری کمک نجوئیم، حتی از علی (ع) هم کمک نجوئیم. در برابر این تعهد که یک نوع پیمان با خداست، از خدا چه می‌خواهیم؟

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.»

ما را به راه راست، رهبری کن، رهبر ما باش، غیر از تو رهبری نیست. گو اینکه در «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، کلمه‌ی حصر «إِيَّاكَ» یا «إِيَّاهُ» نیامده و چون به دنبال «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» است، پس این هم انحصاری است. یعنی غیر از تو ما هیچ رهبری نمی‌شناسیم، فقط تو رهبر هستی. هدایت در قرآن - و در این سوره بیشتر - به معنای رهبری است و نه به معنای راه‌نمایی. لذا اینکه هدایت را راهنمایی می‌گویند، از غلط‌های مشهور در فارسی است.

راهنما کسی است که مثلاً می‌پرسند: خیابان زمرد کجاست؟، می‌گوید: دست راست، دو تا خیابان آن طرف‌تر است. یا تابلوهای راهنمایی یا علائم راهنمایی که در جاده‌ها گذاشته‌اند، ولی هدایت در قرآن، گاهی وقت‌ها، راهنمایی و در بیشتر مواقع به معنی رهبری است، یعنی من را در آن جهتی راه ببر که می‌شناسی. در ترجمه‌هایی هم که خارجی‌ها از قرآن کرده‌اند، بیشتر به این معنا است. یعنی یک مسلمان، یک قرآن‌شناس، یک قرآن‌دان کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گوید؛ این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی اینکه غیر از تو رهبری نیست.

قاعدتاً باید این دعا و این سوره تا همین جا ختم شود، اما پشت سرش یک توضیحی داده می‌شود. البته ظاهراً این توضیح خطابش برای خداست ولی توضیح برای خود ما است:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ».

ظاهراً راه خیلی است، اما در اینجا، اشاره به این نکته دارد که این راه مستقیم، خیلی راه انحراف و گمراهی و به چپ و راست افتادن دارد؛ لذا می‌گوید خدایا حالا که تو می‌خواهی من را رهبری کنی، اولاً مستقیم به سوی خودت باشد، نه به سوی دیگری؛ و بعد، می‌دانم که تو خیلی‌ها را رهبری کردی اما عده‌ای که می‌خواستند این راه را بروند، به عوض اینکه به طرف تو بیایند به چپ یا به راست افتادند و یا راه غضب تو را در پیش گرفتند.

البته آنها به نام تو و به نام دین کاری کردند که باعث خشم و غضب تو و عذاب خودشان شد. بعضی‌ها هم سوءنیت نداشتند ولی این راه به قدری مشکل و ظریف و خطرناک و پر از غارتگر و شیطان و هوای نفس و اشتباه و انحراف است که ممکن است گمراه هم بشوند.

اینکه هر مسلمانی باید هر روز ده دفعه این سوره را بخواند و در موارد دیگری هم گفته‌اند، نشان می‌دهد که همه‌ی ما مشمول این دو خطر هستیم، یعنی هم مشمول راه «مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و هم «وَالضَّالِّينَ»، هستیم.

البته بیشتر مفسرین می‌گویند، مقصود از «مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»، یهودی‌ها هستند، یعنی خدایا ما مثل یهودی‌ها نشویم و «ضَّالِّينَ» هم یعنی مسیحی‌ها. این برداشت درست است، یعنی آنها نسبتاً مصداق این جمله هستند ولی فقط شامل آنها نمی‌شود؛ آنها که تمام شدند، ما که نه یهودی هستیم و نه نصرانی، پس ما نباید این دعا را بکنیم! نه؛ همه‌ی ما در معرض این دو لغزش هستیم، یعنی خیلی‌ها، فرد فرد ما مسلمان‌ها در عین اینکه این دعا و سوره را می‌خوانیم، و می‌خواهیم راه مستقیم برویم، و خدا را برای رهبری خودمان، استدعا و تمنا و دعوت کردیم، ولی دائماً در معرض این لغزش هستیم که یا آن طرفی شویم، یعنی معصیت کار و گناه کار و قَسِي الْقَلْب - صفاتی که یهودی‌ها داشتند - یا با کمال حسن نیت و به قصد غربت، عوضی برویم و منحرف شویم. این که این سوره را هم برای مرده و هم برای زنده گفته‌اند بخوانیم، برای این است که پناه به خدا ببریم و فقط خدا را رهبر بگیریم، و هیچ رهبر دیگری نباشد تا ان شاء الله، اگر خدا بخواهد، نه این طرفی بشویم و نه آن طرفی.

همان‌طور که آقای نعیم‌پور^۱ اعلام کرد، به دنبال جلسه‌ای که حدود دو ماه پیش در

۱. آقای مهندس محمود نعیم‌پور، خواهرزاده‌ی مهندس بازرگان که مسئول برگزاری جلسات دعای کمیل و ضبط سخنرانی‌هاست (ب.ف.ب).

منزل آقای منصوریان برگزار شد و دوست و برادر عزیزمان آقای علی اصغر گواهی، بیاناتی ایراد کردند، البته یادم نمی آید که ایشان عنوان «عرفان و تصوف» را روی آن گذاشته باشند، ولی مطالبی بود که بیشتر در این زمینه بود. چندی بعد هم دوست دیگرمان آقای شهریار روحانی در مجلس چهلّم مادر آقایان دکتر یزدی‌ها، در منزل آقای دکتر اسماعیل یزدی، مطالبی راجع به «ذکر» گفتند که ذکر، آرامش و تمرکز می‌دهد. متأسفانه از اول جلسه نبودم که بدانم اول آن چه بود؟ ولی مطلب بیشتر حول و حوش این محور بود. بالاخره در جلسه‌ی دو هفته‌ی قبل در منزل آقای مهندس [مصطفی] کتیرایی، دوست دیگرمان آقای عبدالرحیم گواهی، صریحاً و البته به اجمال و با اشاراتی راجع به عرفان صحبت کرد. از آنجا که برای بعضی‌ها از جمله خود بنده در این مدت و در این جلسات و صحبت‌ها، سؤال‌هایی پیش آمده و ابهام‌ها یا اشکال‌هایی بود که تلویحاً و تصریحاً محمود [نعیم‌پور] هم قبل از اینکه به منزل آقای مهندس کتیرایی برویم، از بنده خواسته بود که راجع به این مسئله صحبتی کرده باشم؛ البته نه به قصد رد و ایراد و اشکال بر آن فرمایشات و صحبت‌ها، بلکه سعی و کوشش کنیم تا این مسئله شکافته شود و به حقیقت و حق، آن‌طور که داعیه‌ی همه‌ی عرفاست - که دنبال حق و حقیقت می‌روند - برسیم تا موضوع برای ما تا آن جایی که ممکن است روشن شود.

عرفان و تصوف از غامض‌ترین و دقیق‌ترین مسائل است

برای اینکه بنده در این زمینه عرایضی کنم، خوب است که قدری درباره‌ی عرفان و تصوف بدانیم که چیست؟ یادم آمد، کتابی خوانده بودم که خیلی دلچسب بود؛ نه به زبان آخوندی بود و نه به زبان فلاسفه که به قول مرحوم طالقانی، آدم گیج شود - هر دفعه که با آقای جعفری ملاقاتی داشتیم، ایشان می‌گفت: «من که گیج شدم. خیلی به ایشان ارادت دارم، خیلی هم مرد فاضل و دانشمندی است ولی چیزی دستگیرم نشد، برای اینکه همه‌اش فلسفه بود.» - و نه به زبان دانشمندان و علما و علوم دقیق مثل ریاضیات. در عین حال عنوان «نظر تازه به عرفان و تصوف» هم داشت و خیلی خوب بود؛ آدم می‌فهمید. عقب آن کتاب می‌گشتم؛ ناامید بودم. یک روز هفته پیش، خود شهریار [روحانی] گفت که این کتاب را به من داده بودی. مثل اینکه الهامی به او شده بود یا می‌دانست یا اشراف پیدا کرده بود. گفتم خدا پدرت را بیامرزد، من دنبال همان کتاب می‌گشتم. دیدم پشت کتاب هم نوشته‌ام، «تقدیم به

کتابخانه نهضت، ۱۳۶۲/۱۲/۲۷». ایشان می‌گفت که خودت به من داده‌ای، گفتم والا نمی‌دانم؛ من داده بودم یا ایشان از کتابخانه‌ی نهضت گرفته بود. چون آن موقع کتابخانه خیلی به هم ریخته و شلوغ بود (و اوضاعی نابسمان‌تر از اوضاع جمهوری اسلامی ایران داشت). این کتاب که شهریار هم تعمد داشته و آن را برده بود و می‌گفت که این کتاب خوبی است و من خیلی آن را پسندیدم و دادم که بخوانی، دو مرتبه خواندم که منشأ و مبناء عرایض بنده، به اضافه‌ی آن سه جلسه صحبت‌هایی که شنیدم، شد. در این فاصله عبدالعلی [بازرگان] هم با استفاده از نهج البلاغه، راجع به ذکر، صحبت‌هایی کرده بود که ظاهراً دلچسب آقای گواهی خودمان هم نشده بود. و مثل اینکه بعضی از صحبت‌های آن شب ایشان نیز کنایه به همین بیانات بوده است، که من در آن جلسه حضور داشتم ولی در جلسه‌ی بعدی که راجع به ذکر گفته بود، نبودم. محمود [نعیم‌پور] اضافه کرد که راجع به شناخت هم حرف بزن. حالا این موضوعات یک بار سنگینی است که علاوه بر اینکه خیلی از توان و دانش و فهم بنده بالاتر است - چون مسئله‌ی عرفان و تصوف از وسیع‌ترین و غامض‌ترین و دقیق‌ترین مسائل است - فرصت هم کم است. این بود که محمود گفت آن را در دو جلسه برگزار کنیم. بعد هم گفت که یک ساعت بیشتر طول نکشد که البته فعلاً از این یک ساعت، فعلاً ده دقیقه‌اش گذشته است. حالا به امید خدا و با اجازه‌ی دوستان عزیز و حاضرین، آقایان و خانم‌ها، شروع می‌کنم.

شروع سخن من از صحبت‌های آقای علی‌اصغر گواهی خودمان است. ایشان راجع به مطالبی صحبت کردند که چون یادداشت نکرده‌ام، از ذهن و حافظه می‌گویم. اول، در یک بحث نسبتاً وسیع، راجع به شفاعت گفتند؛ بعد از شفاعت، مثل اینکه به توسل و متوسل شدن به اولیاء و بزرگان پرداختند؛ و به طبع آنها، صحبت از ذکر به میان آمد، اذکاری که می‌شود و ذکرهایی که می‌کنند. چون یک مقدار هم جواب‌گویی به بیانات عبدالعلی [بازرگان] بود. در آن فاصله هم مطالبی داشتند که اشاره یا استنادی بود به اینکه آدم نباید متکی به علم و مشاهده و تجربه و مطالبی که در کتاب‌ها نوشته‌اند یا بر این اساس که ما خیال می‌کنیم، دانشی پیدا کرده‌ایم، باشد؛ بلکه ممکن است، کسانی از راه‌های دیگر به معلوماتی برسند؛ نه تنها به معلومات، بلکه ببینند و رؤیت کنند. کارها و افکار آنها، مسئله‌ای است که به زبان عادی نمی‌آید و نمی‌شود آن را اثبات کرد، ولی عوض آن، حرف‌هایی می‌زنند،

اطلاعاتی می‌دهند، و از حقایقی خبر می‌دهند. چند تا مثال هم زدند. و بعد اخوی ایشان هم یکی از آن مثال‌ها را با تفصیل و توضیح بیشتری بیان کردند. البته نگفتند که این دلیل بر حق بودن و حقانیت آن مکتب و آن روش است بلکه هر کسی استنباط می‌کرد که نشانه‌ی آن است. تعریفی بود، شاید هم به‌جا بود که نباید اشخاص، مغرور به دانش و معلومات و اطلاعات و شرایط خودشان شوند بلکه خیلی مطالب وجود دارد که آدم نمی‌داند. بنابراین نباید همین‌طور هر حرفی را رد کرد، چون ممکن است علمی که باید داشته باشم تا حرفی را رد کنم، نداشته باشم، لذا چون آن علم را ندارم، نباید بگویم که آن حرف، مزخرف یا دروغ است.

ذکر در کلام علی(ع) از دعای کمیل

بنده فکر کردم، بهترین راه برای جواب دادن و بحث و بررسی کردن راجع به این مسائل، به جای اینکه از معلومات و تشریحات خودمان [استفاده کنیم] یا حتی شاهد آوردن از قرآن- آن‌طور که خواندیم و شنیدیم یا یاد گرفتیم و فکر کردیم- استناد به دعای کمیل و استفاده از آن است که یک هفته در میان، شب‌های جمعه و در این جلسات می‌خوانیم و مورد قبول و عشق و علاقه و آرزوی همه‌ی ما است. علی(ع) را که دیگر همه‌ی ما قبول داریم؛ علی(ع) لا اقل در تمام سلسله‌ها و فرقه‌های تصوف و عرفان شرق مورد تأیید است. حتی در مکاتب سنی‌ها، اهل تسنن هم علی(ع) را قبول دارند. حالا برای شیعه، علی(ع) استاد اول و ازل و ولی مطلق است و اتفاقاً این دعا، دعایی است که حضرت امیر به کمیل تعلیم داده‌اند؛ کمیلی که از اصحاب سِرِّ حضرت امیر بوده است. همه‌ی ما پیرو پیغمبر و دنبال پیغمبر هستیم و اساس عرفان، لا اقل عرفان اسلامی که تصوف است، به پیغمبر می‌رسد و بعد از پیغمبر هم استاد بزرگ، علی(ع) است. اما شنیدید که می‌گویند، آنها دو نوع شاگرد داشتند و دو نوع تعلیم می‌داده‌اند، یکی اصحاب معمولی و عادی بوده‌اند و یکی هم اصحاب سِرِّ؛ اصحابی که مطالب دیگری را به آنها می‌گفتند؛ ما از آن مکتب هستیم. در این کتاب هم خیلی قشنگ شرح داده شده و هم خیلی منصفانه نوشته شده است که همه نمی‌دانند و همه نمی‌فهمند. باز در این کتاب نوشته شده است که کمیل سرسلسله‌ی عده‌ی زیادی از فرقه‌های سلسله‌ی مشایخ و اقطاب تصوف بوده است که خودشان را منتهی و منتصب به کمیل بن زیاد می‌کنند.

معروف است و شنیده‌ایم که حضرت او را صدا کرده و با خودشان به صحرا و

بیابان می‌برند. حالا عین عبارات یادم نیست ولی تقریباً این است که: دل من به تنگ آمده است، یعنی عقب کسی می‌گردم که تا اسرار عقده‌ها و دردهایم را خالی کنم. آن وقت یک سلسله تعلیمات و بیاناتی به کمیل یاد می‌دهند. در آنجا مردم را سه دسته می‌کنند، یک دسته «هَمَجُ الرُّعَاء» ها هستند، یک دسته مجاهد و طالب حقیقت، و یک دسته هم ربایون هستند؛ ولی شروع کلام حضرت این است:

«يَا كَمِيلَ بْنَ زِيَادٍ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ»^۱

معرفت علم، یعنی شناخت علم، در عمق علم رفتن است و نه علم ظاهری؛ علمی که همه داریم، عربی یا ریاضی یا فلسفه، علم ظاهری است. از این عبارات به نظر می‌آید که علم یک ظاهر، و یک شناخت و باطنی دارد، حالا معرفت نسبت به عمل، خود دین است. «يُدَانُ بِهِ»، خدا جزا و پاداش هم می‌دهد، یعنی باید دنبال علم رفت. علم فقط برای دلخوشی نیست، بلکه مثل خود دین است؛ مثل نماز و روزه است که خداوند پاداش می‌دهد، منتهی نه علم ظاهری بلکه «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ». هیچ بعید نیست که کلمه عرفان - چون اصلاً در قرآن نیست - از همین جاها آمده باشد. در دعای کمیل هم یک دفعه آمده است. بنابراین نسبت به نکات و نظریاتی که فرمودند، می‌رویم و می‌بینیم که علی (ع) از طریق کمیل، چه گفته‌اند. که هم برای دسته‌ی خاص است - چون خود کمیل از اصحاب سر بوده - و هم برای دیگران است؛ برای اینکه گفته‌اند تا ما هم بخوانیم، پس برای همه است. حال ببینیم این مطالب در دعای کمیل چگونه آمده است؟

دعای کمیل و شفاعت

اول شفاعت؛ من تکه‌هایی از دعا کمیل را درآورده‌ام، تا ببینیم علی (ع) چه می‌گوید. این عباراتی که شب‌های جمعه می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ»^۲

خدایا من با ذکر تو - همان که می‌گویند، کار درویش و حلقه‌ها است - خودم را

به تو نزدیک می‌کنم و تقرب می‌جویم.

«وَأَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَيَّ نَفْسِكَ»^۳

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷، بند ۵: ای کمیل بن زیاد، شناخت دانش، دینی است که باید به آن گردن نهاد.

۲. از دعای کمیل: خداوند، همانا من با یاد تو به تو نزدیکی جویم...

۳. از دعای کمیل: ... و به وسیله‌ی تو از درگاہت شفاعت خواهم؛

خود را شفیع من، در راه خودت قرار بده.

در اینجا علی که ما از او طلب شفاعت می‌کنیم، همین‌طور از زوجه‌اش حضرت زهرا طلب شفاعت می‌کنیم، دست به دامن سیدالشهداء و حضرت عباس می‌شویم، دست به دامن پیرهای طریقت و مشایخ و بزرگان می‌شویم، تا روز قیامت شفیع ما باشند- مثلاً ذکرى هست که می‌گویند و می‌خوانند «يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اِشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ»- به ما یاد داده است که بگوئیم، «خدایا تو شفیع ما هستی». وقتی می‌گوئیم تو هستی، یعنی کس دیگری نیست، اگر بنا بود کس دیگری شفیع باشد، می‌گفتیم: «اللَّهُمَّ اِنِّي اِسْتَشْفَعُ بِهٖ عَلِيٍّ يَا بِهٖ حُسَيْنٍ يَا بِهٖ نَبِيِّ يَا بِهٖ اَوْلِيَاءُ بِكَ اِلَى نَفْسِكَ»

علی (ع) می‌گوید، اصلاً من تو را شفیع قرار می‌دهم. بعد در همین دعا این جمله است:

«اللَّهُمَّ لَا اَجِدُ لِذُنُوبِي غَافِرًا وَلَا لِقَبَائِحِي سَاتِرًا وَلَا لِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِيَّ الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلًا غَيْرَكَ»^۱

دیگر از این صریح‌تر و تفصیل‌دارتر هست؟

خدایا من غیر از تو کسی را پیدا نمی‌کنم که گناهان من را ببخشد؛ پس تو باید ببخشی، نه حسین بیاید بگوید که ببخش، نه دست بریده‌ی حضرت عباس بگوید، ببخش، نه آن پیر طریقت، نه آقای خمینی و نه دیگری؛ غیر از تو اصلاً کسی نیست که گناهان من را ببخشد.

«اللَّهُمَّ لَا اَجِدُ لِذُنُوبِي غَافِرًا وَلَا لِقَبَائِحِي سَاتِرًا وَلَا لِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِيَّ الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلًا غَيْرَكَ»

هیچ کس هم غیر از تو نیست که اگر چیز بدی در من باشد آن را تبدیل به حسن و خوبی کند. در ابتدای دعا، هم همین‌طور:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ؛ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ»^۲

۱. از دعای کمیل: خداوندا، برای گناهانم آمرزنده‌ای و برای زشتی‌هایم پوشاننده‌ای و برای کردار زشتم کسی نیابم که آن را به کردار نیک گرداند مگر تو...

۲. از دعای کمیل: خداوندا بیمارز آن گناهانم که نعمت‌ها را دگرگون سازد؛ خداوندا بیمارز آن گناهانم که اجابت دعا را باز دارد؛

همه‌اش غفران و آمرزش گناهان است، چون شفاعت برای رفع گناه است. همه‌ی شفاعت این است که مثلاً حضرت فاطمه زهرا یا مراد ما، یا شیخ ما یا معلم ما یا ولی ما، یا آقای مقدس یا خانم مقدسه، در آن دنیا شفیع من بشود و بگوید، خدایا این فرد را ببخش؛ نه، همه‌اش از خداست. علی هیچ وقت نمی‌گوید - که البته به خودش نمی‌توانست بگوید - مثلاً یا نوح، یا ابراهیم یا رسول‌الله، تو به خدا بگو، گناهی را که من دارم و باعث می‌شود تا دعاهایم اجابت نشود را ببخشد. این مسائلی است که در آنجا صریح گفته شده است. در جای دیگر علی (ع) می‌گوید:

«أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَيَّ نَفْسِكَ»^۱

یعنی، راه این است، من می‌خواهم گناهانم آمرزیده شود، پس باید خدا را شفیع قرار دهم و از او درخواست کنم، در همین دنیا هم از او درخواست کنم؛ در مورد هر نوع گناهی که دارم، گناهی که روزی را تعیین می‌کند، گناهی که پرده‌های عصمت و حیا را می‌برد. دعاهایی که هر شب هم می‌خوانید و می‌گوئید: خدایا خودت شفیع من بشو.

اما البته ایشان به قرآن استناد کردند و خیلی هم به جا بود. ایشان فرمودند آن آیاتی که نفی شفاعت را می‌کند، بیشتر در مورد مشرکین است که بت‌ها را به عنوان شفیع قرار می‌دادند. قرآن می‌گوید، نه؛ آنها شفیع کسی نمی‌شوند، آنها را کنار بگذارید. ولی در جاهای دیگر گفته است، مثلاً در آیت الکرسی که اول خواندند، گفته است:

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۲

پس به اذن و با اجازه‌ی خدا می‌شود؛ «إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى»^۳ مِنْ الْقَوْمِ، پس اگر خداوند راضی شد، مثلاً به پیغمبر یا به علی یا به فلان ولی، اجازه داد که تو بیا شفاعت کن، می‌آید و شفاعت می‌کند. در ظاهر آیات هم است.

اتفاقاً من با استفاده از «معجم المفهرس»، کلمات: شَفِيعٌ، شَافِعٌ، يَشْفَعُونَ، شَفَاءٌ و مشتقات آن در قرآن را که سی مورد بود بررسی کردم. از این سی مورد، ده مورد مثبت بود، یعنی راه می‌داد و می‌شود گفت که ما معتقد به شفاعت و متوسل به شافعین

۱. از دعای کمیل: ... به وسیله‌ی تو از درگاهت شفاعت خواهم؛

۲. بقره (۲) / ۲۵۵: کیست که در برابر او شفاعت (و دست‌گیری از دیگران) کند، جز به خواست و قانون‌مندی او...

۳. انبیاء (۲۱) / ۲۸: مگر کسانی [از یک قوم یا ملت] که به آن تن در دهند و به آن راضی باشند.

۶۰ _____ مجموعه آثار (۲۹)، در محفل دعای کمیل

شویم. آن سی مورد در ۲۳ آیه آمده است، چون در بعضی آیات دو تا است:

«مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ»^۱

به طور کلی ۲۳ آیه ی قرآن راجع به شفاعت است که در سی مورد صحبت از شفاعت شده است. در این سی مورد، از ده مورد آن می شود، استفاده ی مثبت کرد ولی ۲۰ مورد دیگر، یعنی دو ثلث، نفی است، نفی های قاطع هم است. حالا من بعضی از این آیات را می خوانم. در سوره ی انعام (۶) می فرماید:

«لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (انعام / ۶) / (۵۱)

(... برای آنها غیر از خدا، نه ولی هست و نه شفیع، این را ما می گوئیم برای اینکه تقوا داشته باشند.)

و باز در همین سوره می فرماید:

«لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ» (انعام / ۶) / (۷۰)

(... غیر از خدا ولی و شفیع وجود ندارد...)

در سوره ی سجده (۳۲) خطابش به مؤمنین است:

«مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (سجده / ۳۲) / (۴)

(... برای شما غیر از خدا، نه ولی هست و نه شفیع، آیا متذکر نمی شوید؟)

دائم ما یادآوریتان می کنیم، باز هم دنبال شفیع می روید؟ در سوره ی زمر (۳۹) فرموده است:

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ» (زمر / ۳۹) / (۴۳)

(آیا آنها آمدند و غیر از خدا، برای خودشان شفیع گرفتند؟ ...)

پس خدا باید شفیع باشد. در سوره ی بقره (۲)، قبل از آیت الکرسی این آیه است -

حالا به آیت الکرسی هم می رسیم که می گوید:

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۲

۱. نساء (۴) / ۸۵: هر که موجب خیری [برای دیگران] شود، خود [نیز] از آن بهره ای خواهد داشت؛ و هر

که موجب شرّی باشد، از آن سهمی خواهد داشت؛ ...

۲. بقره (۲) / ۲۵۵: ... کیست که در برابر او شفاعت (و دستگیری از دیگران) کند، جز به خواست و

قانون مندی او؛ ...

در آیات قبل چنین آمده است، مثل اینکه راجع به روز قیامت است و خطابش به بنی اسرائیل است:

«وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»^۱

بترسید از روزی که در آنجا شفاعتی نیست. نمی‌گویید بر شما شفاعت نیست یا برای مشرکین شفاعت نیست، اصلاً در آن روز شفاعت وجود ندارد، نه شفاعتی هست و نه معامله‌ای می‌کنند؛ مثلاً فرض کنید من این قدر می‌دهم برادرم به جای من بیاید یا مثلاً در معامله‌ای دیگر، به جای فلان کفاره، روزه بگیرم. «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»، کسی یاری نمی‌کند. باز در همین سوره‌ی بقره (۲) آمده است:

«أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» (بقره (۲) / ۲۵۴)

(... از آنچه که خدا به شما روزی داده است، انفاق کنید، پیش از آنکه، روزی بیاید که در آن روز، نه می‌شود معامله‌ای کرد، نه دیگر دوستی وجود دارد و نه شفاعتی هست...)

پول‌ها و دارائی‌تان را تا می‌توانید در راه خدا انفاق کنید، پیش از روزی که دیگر در آن روز نه می‌توانید معامله کنید؛ مثلاً بگوئید، یک میلیون تومان می‌دهم، دو قصر بهشت را می‌خرم؛ همان‌طور که در اینجا می‌شود خرید و معامله کرد؛ در آنجا نه معامله‌ای هست و نه دوستی و پارتنری بازی و نه شفاعت.

این گفته صریح است، یعنی شفاعتی نیست، این را قرآن می‌گوید، من نمی‌گویم، حالا این مطالب با آن آیات که تعارض پیدا می‌کند، مطلبی جداست. در سوره‌ی زمر (۳۹) می‌گوید:

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (زمر (۳۹) / ۴۴)
 (بگو تمام شفاعت برای خداست، برای کس دیگری نیست، دلیلش چیست؟ چرا؟ برای اینکه مُلْك و سلطنت و مالکیت آسمان و زمین برای اوست...)

«مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ» (نساء (۴) / ۸۵)
 (هر کس شفاعت نیکو بکند، ما هم از همان به خودش می‌دهیم...)

۱. بقره (۲) / ۴۸ : ... و هیچ شفاعت و امدادی از او پذیرفته نگردد و مجازات هیچ کس باز خرید نشود و آدمیان مورد یاری قرار نگیرند.

به قول آقای طالقانی، معلوم نیست که در آن دنیا شفاعت باشد. در این دنیا هم خیلی‌ها شفاعت می‌کنند؛ یک کسی را یا یک آدم دانشمند یا یک آدم خوب یا یک آدم محقق را یک شخصی پیش یک رئیس یا دیگران شفاعت می‌کند که این شخص مظلوم شده، مثلاً او را اعدام نکنید، او را نکشید، از کار بیرون نکنید؛ ولی اگر شفاعت بد کند؛ یعنی شفیع یک آدم حقه‌باز شود که مثلاً یک شغل مهم به او بدهند، حالا اگر این شخص، هر جرم و جنایت و خیانتی که انجام دهد، پای آن شخص شفیع هم هست.

شفاعت هست اما مشروط ولی اساس خودِ خداست

یک جایی هست که معلوم است راجع به قیامت است، ولی تمام اینها مشروط است، هیچ کدام مثل آن بیست موردی که خواندم، به‌طور قاطع نیست:

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (زمر/۳۹) / (۴۴)

یا

«يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» (بقره/۲) / (۲۵۴)

اینها مشروط است؛ یکی «إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ مِنَ الْقَوْمِ»^۱ و بعد هم در همین آیت الکرسی. اولاً، اول آن باز منفی است:

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره/۲) / (۲۵۵)

چه کسی هست؟ این «ذَّ» یعنی صاحب، یعنی چه شخصیتی، چه آدمی جرأت می‌کند که نزد او شفاعتی کند، «إِلَّا بِإِذْنِهِ»، به جز و براساس قانون‌مندی و آن قراری که خدا گذاشته است. قانون‌مندی خدا هم این است که اول من خدا را بپرستم، و موحد باشم، شرک نداشته باشم. چون خودش گفته است که:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ»^۲

مال مردم را نخورده باشم، ظلم نکرده باشم، این قانون‌مندی خداست. به این ترتیب، اگر بنده این راه‌ها را طی کردم و مشمول عذاب نشدم، حالا اگر یک کسی، فرض کنید، فرزند من یا دوست بنده یا استاد من یا کسی که صاحب امت بوده است و بخواهد شفاعتی بکند، بسیار خوب؛ خدا که بخیل نیست، چون من آن راهی را که خود پیغمبر گفته است، طی کرده‌ام و برخلاف اذن خدا عمل نکرده‌ام، او مطابق

۱. مگر کسانی از یک قوم یا ملت که به آن تن در دهند و به آن راضی باشند.

۲. نساء (۴) / ۴۸ : خدا این [گناه را] که برایش [در قدرت] شریک قائل شوند نمی‌بخشد، ...

همین راه، می گوید، مثلاً فرض کنید به عوض ده قصر به او، صد قصر بده. «الْأَلَمِنْ الرُّتْضَى»، مگر آن کسی که خدا از او راضی شده باشد که او حرف بزند؛ یا در روایات داریم، مکرر هم هست که شفاعت ما شامل دروغ گو و تهمت زن، نمی شود، یعنی خیال نکنید اگر اشکی برای پسر من که سیدالشهداء است یا برای جد من ریختید، یا قربانی کردید، شفاعت شامل حال شما می شود.

می گویند، فردی روز عاشورا بعد از قمه زدن، می رفت و عرق می خورد و بعد در لحظه ی سینه زدن هم، مناظره ی زن های کنار بازار را می کرده؛ شفاعت شامل این افراد نمی شود. قولش برای قبولی در جای دیگر است، و «مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ»، کسی که شفاعتش روی شهادت به حق باشد که اینها هم باز به خود خدا برمی گردد. بنابراین به هیچ وجه من الوجوه بنده حق ندارم به خودم بگویم که شفاعت دروغ است و وجود ندارد؛ نه خیر، شفاعت هست اما مشروط. ولی اساس خود خداست، و ما هم نباید دنبال شفاعت برویم. برای اینکه علی (ع) که خودش، امام و ولی و مرشد ماست، به ما می گوید، بگو خدا یا:

«أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَيَّ نَفْسِكَ»

پس اگر کسانی این شفاعت را نگفتند، نباید آنها را منع یا تکفیر کرد، نه؛ علی (ع) خودش می گوید، شفیع می خواهی؟ دنبال شفیع می گردی؟ خود خدا بهترین شفیع است؛ وقتی خدا هست چرا من سراغ پیغمبر خدا بروم؟ یا دنبال کسی بروم که پیشوای ما در دین است یا چرا سراغ حضرت عیسی یا حضرت مریم بروم؟ لزومی ندارد، این را علی (ع) می گوید.

علی (ع) می گوید به پروردگار خود توسل جوئید

مسئله ی دیگر، توسل بود که البته نه تنها ایشان این فرمایشات را فرمودند، بلکه جزء دعاها ی متداول ما هم است؛ توسل به پنج تن آل عبا، توسل به دو دست بریده ی حضرت عباس، توسل به عصمت زهرا، توسل به سقاخانه، توسل به فلان درخت چنار.

دهی بود که یک چنار خیلی بلندی داشت، اسم این درخت قمصر بود، البته نه قمصر کاشان، بلکه در آن طرف شاه عبدالعظیم بود. اسمش سیدچنار بود، خیلی ها دخیل بسته بودند. این گونه توسل، در تمام ادیان هست اما در تشیع شاید بیشتر از همه باشد. حالا ببینیم نظر حضرت علی در این دعا چگونه است؟ آیا علی هم به کسی متوسل می شده؟ یا آیا به ما گفته است که به خودش یا به دیگران متوسل شویم؟

«وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرَبِّبَيْتِكَ»^۱

باز هم خداست، من متوسل به تو می شوم، در برابر همان ربوبیتت، چون تو رب هستی، رب العالمین هستی، از همه بالاتر هستی، آقا و ارباب و پرورش دهنده‌ی همه هستی؛ و اگر هم به آن معنا برویم، تو را وسیله‌ی خودم قرار می‌دهم و متوسل به تو می‌شوم.

کسانی که طرفدار توسل به غیر خدا هستند، آنان را جای خدا می‌گذارند
 کسانی که طرفدار توسل به ائمه یا مرشدها هستند- فرق نمی‌کند پله پله پائین می‌آیند- دیروز هم در انجمن اسلامی مهندسین، به مناسبتی صحبت می‌کردم. یکی از راه‌های شرک، این است که اول می‌آیند درباره‌ی پیغمبری که کسی درباره‌اش حرف و شک و شبه‌ایی ندارد، یک آمپول خدایی به او می‌زنند، مثلاً می‌گویند عیسی پسر خداست؛ خیلی خوب، چه کسی می‌تواند منکر شود، کارهایی می‌کند که جز خدا، کس دیگری نمی‌کند؛ مرده را زنده می‌کند یا مریض را شفا می‌دهد که همه‌اش کارهای خدایی است. هر بشری آماده است که این فرد را به خدایی یا لااقل به پسر خدایی- بابا هم که نداشته است- بپذیرد. جواب و راه‌حل مسئله این است که عیسی پسر خدا می‌شود، یعنی خدایی در بشر تنزل کرد، پس بشر هم می‌تواند خدا بشود. ما خیلی پیشرفت کردیم! آن وقت حواریون هم عده‌ای بودند که عیسی آنان را پرورانده بود و همه جا، قدم در جای پای عیسی می‌گذاشتند و بعد هم عیسی مأمورشان کرد تا به اقصی نقاط دنیا بروند و مکتب و تز او را به همه برسانند و اعلام کنند و بشارت دهند و مبشر باشند. به قول مسیحی‌ها، از گوشت و شراب خودش هم داد و آنها خوردند. پس جزئی از گوشت خدا، گوشت پسر خداست، فرق نمی‌کند. پس گوشت‌های بدن عیسی که نصف برای مریم و نصف دیگر برای خداست، رفت در دل آنها. نقاشی‌های معروف هم هست. البته در سوره‌ی مائده، می‌گوید:

«أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ»^۲

آنها طور دیگری می‌گویند. پس حواریون هم یک پا، جانشین عیسی و خدا هستند، به سلسله‌ی مراتب، حالا که حواریون نیستند، پس پاپ اینوسانس، پاپ فلان،

۱. از دعای کمیل: و به پروردگاری تو توسل جوید.

۲. مائده (۵) / ۱۱۲: ... می‌تواند برای ما خوراکی از آسمان فرو فرستد؟ ...

اسقف فلان هم دارد همان کار را می‌کند. ببینید، این استدلال‌ها هست. آقای خلخالی دو سه هفته‌ی پیش در روزنامه‌ی کیهان درباره‌ی ولایت فقیه به نقل از کتاب خود آقای خمینی - ببینید استدلال‌های بشر چه گونه است و چه گونه استدلال می‌کند - می‌گوید. وقتی یک کسی زناء می‌کرد، پیغمبر خدا به او صد تازیانه می‌زد، ائمه‌ی اطهار هم همین کار را می‌کردند، فقها هم وقتی که ولی بشوند همین کار را می‌کنند؛ اگر کسی شراب می‌خورد، پیغمبر اکرم این کار را می‌کرد، اگر کسی می‌آمد و از پیغمبر اکرم مسئله می‌پرسید، جواب می‌داد، ائمه هم این کار را می‌کردند، فقها و ولی فقیه هم این کار را می‌کنند؛ پس ولی فقیه با پیغمبر خدا مساوی است. پس فرمایش ایشان است که حکومت شعبه‌ای از ولایت است، بعد هم درستش کردند و ولایت مطلقه شد.

بنده در حاشیه‌ی آن روزنامه نوشتم: آدم گاهی وقت‌ها بیکار است، برای خودش چیزی می‌گوید، این استدلال مثل این است که فرض کنید بگوئیم: غضنفر علی گوسفندهای ده شهریار را هر روز به چرا می‌برد و در آنجا از آنها حراست می‌کند، همان‌طور که موسی گوسفندهایش را به بیابان می‌برد و در آنجا از آنها حراست می‌کرد تا گرگ آنها را نخورد؛ بعد هم می‌چراند تا علف‌ها را بخورند، همان‌طور که موسی می‌کرد؛ و عصر هم از چرا برمی‌گرداند و تحویل این خانه و آن خانه می‌دهد، همان‌طور که موسی هم عصر برمی‌گرداند و تحویل شعیب می‌داد. به این ترتیب غضنفر علی با موسی مساوی است، چون همان کارها را انجام می‌دهد.

ما خدا را به محمد و آل محمد قسم می‌دهیم،

اما علی (ع) می‌گوید: خدا، به عزت خودت قسمت می‌دهم

ببینید، استدلال خیلی آسان است. پای استدلال به قول آقایان چوبی بود؛ با چوب می‌توانند پای خدایی بسازند، بنابراین همه‌ی خدا می‌شوند. ما باید به سرچشمه برگردیم و ببینیم علی که همه قبولش داریم، چه می‌گوید. او می‌گوید:

«فَأَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ أَنْ لَا يَحْجُبَ عَنْكَ دُعَائِي سُوءَ عَمَلِي وَفِعَالِي»^۱

حال ما چه می‌گوئیم؟ می‌گوئیم، خدایا به عزت محمد و آل محمد قسم، به طهارت صدیقه‌ی کبری، تو را قسم می‌دهم؛ به آن نان و نمکی که ما بر سر سفره‌ی

۱. از دعای کمیل: سرور، از تو درخواست می‌کنم، به حق ارجمندیت که مبدا بدی کردارم، دعایم را از اجابت تو باز دارد.

مرشد اعظم خوردیم یا به دو دست بریده قسمت می‌دهیم، تا مثلاً این کارها و درخواستم را برآورده کنی.

اما علی می‌گوید، من به عزت خودت، تو را قسم می‌دهم، به عزت خودت از تو درخواست می‌کنم، سؤال و توسل من به عزت تو است، چون تو عزت داری. جای دیگر می‌گوید:

«أَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ»^۱

چون تو صاحب جود هستی، چون تو جود داری، من دست به دامن جود تو می‌شوم، دست به دامن احسان تو می‌شوم. آن وقت چه چیز باعث و مانع من می‌شود؟ «سَوْءُ عَمَلِي وَفِعَالِي»؛ چون کارهای بد می‌کنم، بنابراین نمی‌توانم به درگاه تو برسم. باز در همین جا می‌گوید:

«إِلَهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي»^۲

اصلاً غیر از تو کسی نیست که من از او، از بین رفتن زیان‌ها و صدماتم را بخواهم و بخواهم که به من نظر داشته باشد. حالا ببینید که مثلاً شعرای ما چه گفته‌اند:

«آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

باشد که گوشه چشمی به ما کنند»

این شعر را در وصف همین بزرگ‌ها نوشته‌اند. «نظر» در اشعار ما زیاد آمده است؛ «إِمْرَأُ الْقَيْسِ» هم یک شعر قشنگی دارد که در آنجا هم صحبت از نظر است: «چه شود که یک نظر به ما کنی، که اگر کنی،

همه درد ما به یک کرشمه دوا کنی»

این همان فرهنگ و ادبیات است که بین مسلمان‌ها و شیعیان رایج شده است که دنبال «نظر» بزرگان هستند. حالا فرقی نمی‌کنند، چه نظر علی (ع) و چه نظر عیسی باشد، چه نظر آن معشوق. اما علی (ع) اینجا می‌گوید، اصلاً کسی نیست که «وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي» که نظر در کار من کند، فقط تو هستی، تو هستی و تو؛ «أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ»؛ چون تو حق هستی، نه به حق محمد و آل محمد، به حق خودت. «أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ»

۱. از دعای کمیل: از تو درخواست می‌کنم، به حق بخشدگیت که مرا به خودت نزدیک کنی.
۲. از دعای کمیل: معبودا و پروردگارا، جز تو چه کسی را دارم که از او درخواست کنم تا زیان و گزندم برطرف سازد و در کارم نیک نگردد؟

وَقُدْسِيكَ»، چون تو قدس هستی، تو قدیس هستی. «وَاعْظِمَ صِفَاتِكَ»؛ تمام آن صفاتی که ما دائم می‌گوئیم، مثلاً به جود و کرم حضرت عباس، برای برآورده شدن حاجات، قاضی الحاجات و باب‌الحوایج بودن، در سقاخانه‌ها هم هست. اما ببینید علی (ع) می‌گوید:

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِيكَ وَاعْظِمَ صِفَاتِكَ وَأَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي
مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً»^۱

ببینید علی (ع) برای چه کاری، قسم به چه چیزهایی می‌خورد، اوقات و زندگی من، معمور (آباد) به نام و ذکر تو باشد. حالا این را دنبال آن چیزی که معمول همه‌ی این حلقه‌ها است، بگذارید (راجع به ذکر بعداً صحبت می‌کنیم):

«أَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ وَأَنْ تُوزِعَنِي شُكْرَكَ وَأَنْ تُلْهِمَنِي
ذِكْرَكَ»^۲

علی (ع) حاجاتش را پیش خدا می‌برد، نه کس دیگر

آن وقت به دنبال این توسل و تمنا، خواستن حاجات هم هست - توسل‌ها برای همین است - حاجات این دنیا و آن دنیا، معالجه خواستن، درد را دوا کردن. نمی‌دانم، تربت سیدالشهداء بگذاریم، همه مرض‌های ما را خوب می‌کند، حالا نه تنها خود سیدالشهداء بلکه خاک کربلا هم این کار را می‌کند، یا نیم خورده‌ی مرشد. چه قدر معمول است که مثلاً غذا یا دیگ‌جوش آن‌که او در آن دست برده و خورده است، دیگران هم بخورند، برای آنکه به حاجاتشان برسند و به خدا واصل شوند.

حالا ببینیم علی (ع) چه می‌گوید: به «أَسْأَلُكَ أَسْأَلُكَ»، «وَأَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ حَاجَتَهُ»^۳؛ در موقع شدائد، حاجتش را پیش تو آورده است. علی (ع) به ما یاد داده است که حاجاتمان را به خدا بگوئیم. معنی آن این است که من حاجت‌هایم را پیش تو می‌آورم و پیش کس دیگری از جمله عیسی (ع) یا علی (ع) نمی‌برم. عبارت «یا

۱. از دعای کمیل: به حق خودت و به ذات پاک تو و به برترین نام‌ها و صفات از تو درخواست می‌کنم که روزان و شبان مرا به یادت آباد سازی.

۲. از دعای کمیل: به حق بخشندگیت از تو درخواست می‌کنم که مرا به خودت نزدیک کنی و سپاست را بر من ارزانی داری و یاد خودت را در دلم افکنی.

۳. از دعای کمیل: و خواسته‌اش را به گاه [هجوم] دشواری‌ها نزد تو آورده است؛

مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ» در اواخر دعای کمیل است. حتی تربت سیدالشهداء دوا نیست، بلکه اسم تو دوا است:

«يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَ طَاعَتُهُ غِنَى إِرْحَمَ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ
الرَّجَاءُ وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»^۱

طاعت او من را بی نیاز می کند؛ لذا آنها نباید من را پولدار بکنند، آنها نباید کاری بکنند که بچه‌ی من مثلاً از نظام وظیفه خلاص شود یا من در امتحان قبول شوم یا پولدار شوم.

«إِرْحَمَ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ»، تو به من رحم و لطف کن، به کسی که سرمایه‌اش امید است. امید، سرمایه‌ی من است؛ این سرمایه را من در کدام بانک بگذارم؟ بانک خدا؛ پیش تو می‌گذارم، سرمایه‌ی من امید من است. «وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»، حربه‌اش هم گریه است؛ منتها گریه برای چه کسی؟ برای تو و نه برای کسی دیگر؛ گریه برای خدا. در جای دیگر می‌گوید:

«يَا عَلِيماً بَضْرِيٍّ وَ مَسْكِنَتِي يَا خَيْراً بِفَقْرِي وَ فَاقَتِي»^۲

«أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي»، تو اصلاً عالمی، خودت می‌دانی. وقتی کسی می‌داند، چرا بروم از کسی که نمی‌داند، تقاضا کنم تا مجبور باشم که بگویم، آنها هم عالم بر تمام قضایا هستند. نتیجه این می‌شود. این موضوع برای بنده هم دارای ابهام است، بنابراین نمی‌خواهم که فتوا بدهم.

در زیارت حضرت رضا(ع) با حضرت عبدالعظیم یا کربلا، یا جاهای دیگر، ما برای خدا و به زیارت خدا می‌رویم

سال اولی که بنده به مشهد رفتم، شور و شوق و شعف و یک اخلاصی در زوار دیگر می‌دیدم. خیلی از زوار در آنجا که می‌گویند، گنبدنماست پیاده شدند؛ در میان آنان آقایی بود که می‌گفت، صلوات بفرستید. آدم خیلی فهمیده‌ای بود. من غبطه خوردم که اینها پائین آمدند و به گنبد سلام کردند و اشک‌شان سرازیر شد. هم اعجاب بود و هم خود من خیلی حسرت و غصه خوردم که من چه قدر سنگدل هستم. تا آن شب نمی‌توانستم رفتن به [حرم] حضرت رضا و متوسل شدن به ایشان را

۱. از دعای کمیل: ای آن که نام او دارو و یاد او درمان و فرمان‌بری او توانگری و بی‌نیازی است، رحم‌آور بر کسی که سرمایه‌ای جز امید و سلاحی جز گریه ندارد.

۲. از دعای کمیل: ای دانای بر پریشانی و بینواییم، ای آگاه بر فقر و نداریم.

باور کنم. اتفاقاً زری^۱ هم که کوچک بود، همسفر ما بود با همشیره‌ی خدا بیمارزمان. فریدون، پسر دکتر سحابی هم بود، دوتایی با هم عقب اتوبوس بودند و مدام شیطنت می‌کردند، گاهی وقت‌ها هم از روی شیطنت، سر جا دعوا می‌کردند.

اتفاقاً، همان شب ورود، به حرم رفتیم، دعای ورود هم همین بود که من می‌آیم تا تو را بخوانم و تو را به انواع زیارت، عبادت و بندگی کنم. حالا من آداب زیارت را هم در راه خوانده بودم؛ مثلاً با لباس پاکیزه باید رفت و این نکته که باید دو رکعت نماز خواند، و رو به قبله هم باید خواند، و زیارت هم باید کرد. این به من حیات داد و من را زنده کرد که اگر ما به مشهد یا حضرت عبدالعظیم یا کربلا یا جای دیگر می‌رویم، باز برای خدا می‌رویم و زیارت خداست. به همین دلیل رو به قبله می‌ایستیم و اذن دخول هم که می‌گیریم، برای این است که عبادت خدا را بکنیم، لذا دو رکعت نماز می‌خوانیم؛ منتها شرایط مکان و زمان و حتی حالات و حرکات، مؤثر است. (وقتی به ذکر رسیدیم، آن را هم می‌گویم)، در آن مکان‌ها، حواس آدم بهتر جمع است. البته اگر آدم بخواهد در شهرنو به یاد خدا بیافند یا آن وقت‌ها در خیابان استانبول یا در سینماها تسبیح بیاندازد و عبادت خدا کند، دیگر نمی‌شود، حواسش پرت است. ولی اگر جایی برود که در ذهنش باشد، «عَارْفًا بِحَقِّكَ». به حق آدم بداند که حسین بن علی که بود و به چه دلیل کشته شد، چه کار کرد و چه گفت، دعای عرفاتش را هم خوانده باشد؛ آن مکان و زمان و موقعیت، انسان را بیشتر آماده می‌کند تا خضوع و خشوع و درخواست و مسئلت نماید. اما یک مسئله‌ای که خیلی من را دل چرکین کرد، زیارت دوره بود. یک جا در زیارت هست که من می‌دانم که تو داری من را می‌بینی، سلام من را جواب می‌دهی، آخر این با شرک است؛ نمی‌شود. به چه دلیل ما می‌گوئیم «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي»؟

اتفاقاً خیلی معلوم است که دعاهای واقعی و دعاهایی که از ائمه رسیده است با دعاهایی که مردم ساخته‌اند، از هم متمایز است. مثلاً می‌شود گفت که دعای کمیل، صد درصد منطبق با قرآن است، نظیر هر جمله‌اش را آدم می‌تواند در آیات قرآن بیابد، اما دعاهای ایام ماه رمضان که روزانه می‌خوانند مزخرف و بی‌معنی است و فقط سجع و قافیه درست کرده است، سائلین، غافلین، راقبین. آن وقت به قول کسی که

۱. منظور سخنران، دخترشان دکتر زهرا بازرگان است (ب.ف.ب).

می گفت، نشانه اش این است که در آن صلوات نیست، برای سنی ها هست. دعاهاى معتبر، مثل صحیفه سجادیه، صلوات دارد؛ «وَصَلَّى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ». حالا دقت کنید؛ ماه رمضان می آید، آن دعاهاى روزانه را مقایسه کنید با این دعا:

«يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ، يَا غَفُورُ يَا رَحِيمُ. أَنْتَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ، الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱

این دعا واقعاً معتبر است، حالا من نمی گویم که حتماً از ائمه آمده ولی منطبق با قرآن است، منطبق با علو خدا، از عظیم خدا و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» در آن آمده است، اما آن دعاهاى روزانه چیزهایی هشل هف است.

حالا «يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»^۲ دنبال همین است که آنجا آمده، حالا وقتی علی می گوید که تو «غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» هستی، تو «عَلِيمًا بَضْرَى وَ مَسْكَنَتِي»^۳ هستی، بعد به ما می گوید که شما هم بگوئید، «وَأَنْزَلَ بَكَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ حَاجَتَهُ»^۴. حالا من بیایم و کس دیگری را بگویم که تو «عَلِيمًا بَضْرَى وَ مَسْكَنَتِي»، تو حضور من را می دانی، تو سلام من را جواب می دهی یا تو برآورنده ی حاجات من هستی؛ این شرک است. علی خودش دارد می گوید که خدا این طور است، حالا من بگویم که این آقا هم این طور است؟! شرک غیر از این نیست. وقتی صفات و خصوصیات بارزی را که مخصوص خداست، به خودم نسبت بدهم یا به دیگری نسبت بدهم، این شرک است.

نماز ذکر خداست، قرآن هم همه اش ذکر است

حالا به مسئله ی ذکر پردازیم. ذکر همان طور که آقای دکتر شهریار روحانی و آقایان مهندس عبدالرحیم گواهی و مهندس علی اصغر گواهی هم گفتند، از خصوصیات و مشغولیات متداول و جاری عرفا و دراویش و متصوفه و کسانی است که در این راه هستند، یعنی خوراک اصلی آنها ذکر است. شهریار آن روز می گفت که نماز هم ذکر است، تکرار دارد. هندی ها و ادیان بودایی هم این را گفته اند، و آنهایی هم که حتی اعتقاد به خدا و اسلام ندارند نیز آن را گفته اند و خیلی هم مورد مطالعه و متداول شده است.

۱. از اول دعای ایام ماه مبارک رمضان: ای بلند مرتبه، ای بزرگ، ای آمرزگار، ای مهربان. تویی پروردگار بزرگی که مانند او چیزی نیست.

۲. از دعای کمیل: ای فریادرس فریادخواهان،

۳. از دعای کمیل: دانای هر پریشانی و بی نوائیم،

۴. از دعای کمیل: و خواسته اش را به گاه [هجوم] دشواری ها نزد تو آورده است؛

بله، صحیح است، نماز ذکر است و تکرار دارد. الله اکبر را ببینید که در سراسر نماز چند دفعه تکرار می‌شود؛ در اول اذان و اقامه، الله اکبر است؛ بلند می‌شوید، الله اکبر؛ پائین می‌آئید، الله اکبر؛ به سجده می‌روید، الله اکبر؛ آخر سر، سه الله اکبر؛ آن وقت، تسبیحات اربعه؛ سه دفعه در رکعت سوم که در رکعت چهارم هم تکرار می‌شود:

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»^۱

اصلاً یک سره تکرار است، آن وقت در خود نماز هم ده بار در شبانه روز داریم، بعد نماز شب است. همه‌ی اینها درست است. قرآن هم ارزش عمده‌ی نماز را به ذکر بودنش، می‌داند:

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»^۲

جزء فواید و خاصیت‌های نماز این است که انسان را از فحشاء و منکر باز می‌دارد. ولی مهم‌تر از آن، «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»، چون ذکر خداست، اهمیت دارد؛ اصلاً نماز ذکر خداست.

در تسبیح حضرت فاطمه که معروف است، پیغمبر به دخترشان یاد داده‌اند که به ما رسیده است، ۳۴ مرتبه الله اکبر می‌گوئیم، ۳۳ مرتبه سبحان الله می‌گوئیم، ۳۳ مرتبه الحمد لله می‌گوئیم. قرآن هم اصلاً می‌گوید:

«إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ»^۳

این آیه چند بار آیه تکرار شده است؛ اصلاً ذکر است:

«الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ»^۴

اصلاً در قرآن هست که به پیغمبر می‌گوید:

«فَذَكِّرْهُ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۵

به پیغمبر می‌گوید تو قلدر باشی نیستی، مُذَكِّرٌ، باید تذکر بدهی. همه‌ی اینها درست، ولی این ذکرها چه گونه است؟ تمام این ذکرها، حساب شده و سنجیده شده

۱. ذکر نماز: منزّه می‌دانم خداوند را، ستایش خدا راست، نیست خدایی به جز او، خداوند بزرگ‌تر از همه چیز است.

۲. عنکبوت (۲۹) / ۴۵: ... که نماز از بی‌شرمی و رفتار ناپسند باز می‌دارد؛ و یاد خدا [از هر عبادتی] بالاتر است؛ ...

۳. انعام (۶) / ۹۰: ... این [کتاب] جز ذکری برای جهانیان نیست.

۴. قمر (۵۴) / ۱۷.

۵. غاشیه (۸۸) / ۲۱ و ۲۲: پس [مردم را] تذکر ده؛ که تو فقط تذکر دهنده‌ای. سیطره بر آنان نداری.

است. درست است که این ذکرها تکرار دارد ولی هماهنگ با حالات و مکان و زمان است.

آمدن شبانه روز را به پنج مفصل و پنج مورد تقسیم کرده‌اند؛ صبح که آدم از خواب بیدار می‌شود و می‌خواهد وارد زندگی شود، یک دفعه ذکر می‌گوید بعد ورود به زندگی و انجام معامله و تجارت و کار و بنایی و سربازی و این چیزها و هر چه بگوئیم. وسط روز باز دو مرتبه صدایش می‌کنند که خیلی به آن کارها مشغول نباشد، بلکه به یاد خدا باشد، که به آن می‌گویند: «صَلَاةُ الْوُسْطَى» که همین نماز ظهر است، و شرافتش از همه‌ی نمازها بیشتر است. برای اینکه درست در ببحوحه‌ی گرفتاری و اشتغال است، اشتغال خوب و بدش فرقی نمی‌کند. مثل ما شیعه‌ها نباید باشد که پنج وعده نماز را دوتا دوتا، یکی کردیم، بلکه «صَلَاةُ الْوُسْطَى» باید در ظهر خوانده شود و نماز عصر نباید در ظهر خوانده شود. عصر، هم که دست از کار کشیدیم، وقت نماز عصر است. بعد هم مغرب، اول شب است. شب برنامه‌های دیگری دارد و بعد هم موقع خوابیدن است. حالا باز نصف شب می‌شود، آن وقت هم به صورت راکد نیست، نه نشسته این کار را می‌کنیم، نه سرمان را تکان می‌دهیم، نه قر کمر می‌آئیم، هیچ کدام از اینها نیست. اتفاقاً در موقع قیام و قعود، همین اذکار نماز را که من هیچ وقت فراموشش نمی‌کنم و درست متوجه می‌شوم، وقتی است که می‌گویم:

«بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» (ذکر مستحبی بعد از سجود نماز)

(به کمک و قوه‌ی خداوندی است که برمی‌خیزیم و می‌نشینیم.)

برای اینکه درست منطبق است با موقعی که آدم باید بلند شود. حالا اگر سن شما هم زیاد شود، می‌بینید که مشکل‌ترین کارها، همین بلند شدن از حالت قعود است. از آن مشکل‌تر وقتی است که کمر آدم درد می‌گیرد یا یواش، یواش مفاصل سست می‌شود و می‌خواهد دولا شود. آن وقت درست در همان جا آدم می‌گوید:

«بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ»

این جمله، یاد خدا بودن است؛ چه آن زمان که من قوت دارم و جوان هستم و مانند فنر بالا می‌جهم و می‌ایستم، و چه آن موقعی که به زحمت، خودم را بلند می‌کنم، پایم را جلو می‌گذارم یا دستم را [به زانو] می‌گذارم، جز به حول و قوه‌ی الهی هیچ چیز دیگری نیست که روی پاهایم بلند می‌شوم. یا آن موقع که در حال خشوع است یا در حال رکوع که آدم خم می‌شود، از آن گردن‌کشی و سربلندی و

سینه سپر کردن، آمده و دولا شده است که ضعف خودش را نشان می‌دهد. از آن شدیدتر وقتی است که به خاک می‌افتد، یعنی آدم کمترین ارتفاع و کمترین مقام را برای خودش تعیین می‌کند. آنجا می‌گوید:

«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» (ذکر نماز در هنگام سجود)

(خدای خود را که بلندمرتبه از هر چیزی است، منزه می‌دانم و در ستایش او می‌باشم).

آن وقت تسبیح حضرت فاطمه هم همین‌طور است. قرآن هم همه‌اش ذکر است. البته باید دو مطلب را اینجا بگوئیم:

اولاً شما در تمام قرآن که بگردی، ذکر به معنای یادآوری، تذکر دادن، متوجه ساختن، به فکر واداشتن و پند دادن است؛ و به‌هیچ‌وجه من‌الوجه، در هیچ جای قرآن، ذکر به منظور و معنای لغغهای زبان نیست، بلکه برای بیدار کردن هوش و حواس و عقل و یاد گذشته‌ها افتادن است که هلاک شدند. آینده به آن معنا است، یعنی ورد زبان نیست.

دوم که از مطلب اول خیلی مهم‌تر است، ذکر خداست، آن ذکری که این قدر سفارش شده، و باید هم گفت و اصلاً همه قرآن همان است، نماز هم به دلیل آن است که ذکر خداست؛ ذکر علی نیست، ذکر مرشد نیست. علی جویم، علی جویم، علی جویم، علی جویم، این شرک است، این خلاف ذکر است. یا دهن کف کندو سر این طوری و آن طوری شود، سر حال بیائیم. هیچ جای قرآن چنین چیزی نگفته است بلکه می‌گوید:

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (بقره ۲ / ۱۵۲)

شما به یاد من باشید، من هم به یاد شما هستم. هیچ جا گفته نشده است که این قدر ذکر کنید، این قدر بگوئید، «لا اله الا الله»، «لا اله الا الله»، «... ، تا از خود بی‌خود شوید. برعکس می‌گوید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^۱

تا شما را از بی‌خودی بیرون می‌آورد.

در همین کتابی که عرض کردم و شهریار هم می‌گفت که کتاب خیلی خوبی

۱. انفال (۸) / ۲۴ : ای ایمان‌آوردگان، چون [رسول از جانب خدا] شما را به پیامی حیات‌بخش فرا می‌خواند، خدا و رسول را اجابت کنید؛ ...

است، نوشته شده است که هدف صوفی و عارف رسیدن به «از خود، به بی خودی» است. اصلاً سُکر پیدا کند و نفهمد. قرآن این حالت را نمی‌خواهد. قرآن در اول آیه‌ای که برای تحریم مشروب و خمر آمده است، می‌گوید، وقتی پیش من می‌آئید، و به یاد من هستید، مست نباشید، برای اینکه بفهمید چه می‌گوئید. لذا خدا می‌خواهد که ما با خود و با او باشیم، نه اینکه از خود بی‌خود، شویم.

بینید اساس درست است، دنبال ذکر هستند. همین‌طور که در این کتاب نوشته است، اول ذکری که شیخ تعلیم می‌دهد، «لا اله الا الله» است. بسیار خوب، خدا پدرت را بیامزد، اما به شرطی که ذکر به معنای یادآوری و تذکر و فهم باشد و شعور انسان را به آن متوجه کند و از غفلت و بی‌خبری و بی‌اطلاعی بیرون آورد، و توجه به سایرین داشته، به یاد خدا برگرداند تا به یاد دنیا نباشم، به یاد ریاست نباشم، بعد هم فقط خدا را بخوایم. به یاد مقام نباشم. شما که می‌گوئید ما علی را حس می‌کنیم و دائماً «علی علی» می‌گوئید، یا «نَادِعِلْيَا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ» می‌خوانید، خب خود خدا را بخوانید. چرا علی را می‌خوانید؟ علی خودش می‌گوید که:

«اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَيَّ نَفْسِكَ»^۱

تا حالا، سه تا از آن موارد گفته شد که برای بقیه دیگر وقت نیست و تصدیق نمی‌کنم. بعد هم تشکر، به خصوص از آقای گواهی که ما را ارشاد کردند و این مطالب را گفتند؛ تذکراتشان هم به‌جا بود و وسیله‌ای شد تا ذکر خدا و قرآن شود و ببینیم که واقعاً راه:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»

چه گونه است؟ چه گونه ممکن است آدم از راه خدا، در عین اینکه که می‌خواهد ذکر خدا را بگوید، به راه غیر خدا می‌رود؟ در صورتی که همان غیر خدا که علی است و همه‌ی ما او را بالای سرمان می‌گذاریم، اما او را نمی‌پرستیم، ولی باید از جانمان هم بیشتر دوستش داشته باشیم. خود علی (ع) می‌گوید که ذکر خدا را بکنید و شفیع‌تان هم خدا باشد و توسل به او بجوئید و نه به من.

اگر این حرف‌ها و عرایض من بجا بوده باشد، ممنون آقای گل‌پروان و آقای

گواهی هستیم. «اللهم صلی علی محمد و آل محمد»

۱. از دعای کمیل: من با یاد تو به تو نزدیکی جویم و به وسیله‌ی تو از درگاہ شفاعت خواهم.

* * *

چون صاحب‌خانه، آقای مهندس گل‌احمر، نکته‌ای فرمودند که من یادداشت کرده بودم، و با آنکه دو بار هم یادداشت کرده بودم ولی یادم رفت. ایشان ذکر کرده‌اند در مقابل خیلی از شیعه‌ها و علمای خودمان، آنهایی که طرفدار شفاعت و توسل به ائمه اطهار هستند، آیه «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۱ را می‌آورند. یک آیه‌ی دیگری هم در قرآن هست که آن هم صحبت از وسیله می‌کند. من مخصوصاً گشتم و این آیات را از قرآن به دست آوردم - خدا پدر آن آلمانی را بیا مرزد که این «معجم المفهرس» را درست کرد؛ واقعاً چه کلیدی است، برای مطالبی که آدم می‌خواهد از قرآن در بیاورد؛ راحت و آسوده به دست می‌آید - یکی آیه‌ی ۳۵ در سوره‌ی مائده (۵) است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» (مائده (۵) / ۳۵)

(ای مؤمنین تقوای خدا را پیش گیرید، به سوی او دنبال وسیله بروید و در سبیل و راه او مجاهده و حداکثر تلاش را بکنید، ان شاء الله، به امید اینکه رستگار شوید.)

اینجا، اولین کلمه وسیله است، وسیله هم از ماده توسل می‌آید، ولی بهترین مفسر و مترجم قرآن علی (ع) است، و حتماً او هم این آیه را خوانده است و اگر معنی این «إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» خود ائمه اطهار، یا اعتاب و اولیاء و خود علی (ع) بود، می‌گفت، لذا دیگر نمی‌گفت «يَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ»، بلکه می‌گفت «أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَبِالنَّبِيِّكَ، أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَبِأَوْلِيَائِكَ وَبِصُلْحَائِكَ» خیلی آسان بود و راحت می‌توانستیم بگوئیم. خب، در آیه چه گفته؟ گفته «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»، یعنی در خودتان وسیله پیدا بکنید که خدا از شما خوشش بیاید؛ خود ذکر، وسیله است. خودش می‌گوید، «فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»^۲، به یاد من باشید تا من هم به یاد شما باشم.

بنده همان قدر که می‌گویم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، وسیله‌ای پیدا کرده‌ام تا به طرف خدا بروم یا این که می‌گوید، خدمت به نوع بکنید، احسان کنید، انفاق کنید تا من از شما

۱. مائده (۵) / ۳۵: ... به او تقرب جوئید...

۲. بقره (۲) / ۱۵۲.

راضی بشوم، این هم وسیله است. عقب خدمت رفتن، احسان کردن، تعلیم دادن، خود علم، معرفت و عرفان، به معنای اصیل و اصلی اش؛ این‌ها وسیله‌ای است برای رفتن به سوی خدا؛ چون می‌دانیم، همه‌ی این موارد مربوط به خودمان است. «اتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی چه کسی تقوا کند؟ بنده؛ «جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ»، چه کسی جهاد کند؟ خود ماها، به صیغه‌ی امر جمع هم هست. «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، باز راجع به ما است. «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»، باز هم باید خود ما در خودمان و به وسیله خودمان این وسیله را پیدا کنیم. آن وقت در سوره‌ی اسراء (۱۷) می‌فرماید:

«قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا»^۱

این آیه خطابش به مشرکین است. می‌گوید: آن‌هایی را که خیال می‌کنید لیاقت دارند، و آن‌ها را می‌خوانید و می‌خواهید. آن‌ها به‌هیچ‌وجه مالک کشف هیچ ضرر و زبانی از شما نیستند، «وَلَا تَحْوِيلًا»، و نمی‌توانند هیچ تغییری بدهند، «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، خداست که انجام می‌دهد.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَيَّ رَبَّهُمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا»^۲

توضیح می‌دهد که چرا آن‌ها به دنبال وسیله می‌روند، برای اینکه می‌خواهند آن را وسیله به سوی پروردگار قرار دهند. همان‌طور که در آیات دیگر گفته، می‌خواهند آن‌ها را شفاء خودشان قرار دهند تا ببینند که کدام یک از آن‌ها به خدا نزدیک‌تر هستند؛ عیناً قیاس به نفس است، روحیه‌ی بشری است. بشر عادت کرده است که همیشه سلطان یا ارباب یا مالکی داشته باشد، و برای اینکه از ظلم و بدی او خلاص شود یا به پولی، مقامی، و یا نعمتی برسد؛ به فرزند او، به زن او، به نزدیکان او، یا به معشوق او متوسل می‌شود که هر کدام نزدیک‌تر باشند، مقرب الخاقان‌تر باشند، آن برایش بهتر است. این طرز تفکر ادیان بشری است، می‌گردند ببینند که چه کسی

۱. اسراء (۱۷) / ۵۶ : بگو: افرادی را که به جای خدا [سزاوار عبادت] تصور کرده‌اید، [بر حوائج خود] بخوانید، نه می‌توانند گزند را از شما بردارند و نه تغییر وضعی ایجاد کنند.

۲. اسراء (۱۷) / ۵۷ : افرادی که [شرک زدگان] آنان را [به نیایش] می‌خوانند، خود دستاویز [تقرب] به صاحب‌اختیارشان می‌جویند، تا [مشخص شود] کدام یک مقرب‌ترند و امیدوار به رحمت خدا و ترسان از عذاب او هستند؛ که عذاب صاحب‌اختیارت حذرکردنی است.

مقرب درگاه است، تا او را وسیله‌ی شفاعت یا مثلاً چیزهای دیگر قرار دهند. این افراد رحمت خدا را می‌خواهند، و از عذاب هم می‌ترسند؛ درحالی‌که:

«إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا»^۱

عذاب خدا را کسی نمی‌تواند جلوگیری بکند، یعنی آنها نمی‌توانند. آیه‌ای که در آن صحبت از وسیله شده است، کاملاً منع می‌کند، توضیح هم می‌دهد. آیه نمی‌گوید که این وسیله، غیر خود شما هستند، چرا که با تمام آیات قرآن منافات دارد؛ برای اینکه تمام آیات قرآن به مردم می‌گوید که شما این کار را بکنید. ما در سراسر دعای کمیل هم، همین را می‌بینیم. اصلاً منطق و مکتب قرآن، و منطق نبوت، منطق وساطت نیست. به قول مرحوم طالقانی (رحمت‌الله علیه) که کلام خود پیغمبر در قرآن است. می‌گوید، پیغمبر خودش را از مردم کنار می‌کشید و می‌گفت، به من کار نداشته باشید؛ خدا هست، راست به سوی خدا بروید. راست به سوی او رفتن، با وسیله توسل جستن، ناجور درمی‌آید. نکته خیلی ظریفی در یکی از نشریات نهضت آزادی ایران یا در کتاب «بازیابی ارزش‌ها» وجود دارد که عیسی (ع) به حواریون می‌گوید:

«مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ» (آل عمران (۳) / ۵۲)

انصار من و یاران من، به سوی خدا چه کسانی هستند؟

«قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (آل عمران (۳) / ۵۲)

حواریون نمی‌گویند ما انصار تو هستیم، بلکه می‌گویند، ما انصار خدائیم و مستقیم به طرف خدا می‌رویم، «مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ». البته عیسی (ع) می‌گوید انصار برای من، ولی «إِلَى اللَّهِ»، در راه خدا. اما جوابی که آنها می‌دهند- وقتی قرآن می‌آورد، در واقع خدا امضاء می‌کند- آنها می‌گویند، «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»، ما انصار خدا هستیم. ببینید، اصلاً منطق و مکتب و فرهنگ قرآن و انبیاء و اسلام، با همه‌ی این حرف‌ها منافات دارد.

خب، عذر می‌خواهم که یک مقدار دیگر هم وقتتان را گرفتیم. «اللهم صلی علی محمد و آل محمد».

۱. اسراء (۱۷) / ۵۷: ... که عذاب صاحب‌اختیارت حذر کردنی است.

عرفان و تصوف*

(۲)

تشکر و تجدید تقاضا برای اینکه با فرستادن یک صلوات، درود و رحمت به شهدای ۱۷ شهریور، و استاد عزیز و عالی قدرمان، آیت الله طالقانی ادای دینی بفرمائید.

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا.
الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ
فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا.
وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ
لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا.»^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ،
«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أُولَئِكَ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.»^۲

* دومین جلسه سخنرانی با عنوان «عرفان و تصوف»، مورخ ۱۳/۱۲/۱۳۶۶، در محفل دعای کمیل که از نوار صوتی برداشت و ویراش شده است.

۱. فرقان (۲۵) / ۱ تا ۳: منشأ برکات است خدایی که [قرآن] معیار تمیز [حق از باطل] را بر بنده خویش نازل کرد، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.

همان کسی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین خاص اوست، فرزندی برنگزیده است و هیچ شریکی در فرمانروایی ندارد و هر چیزی را افرید و دقیقاً برای آن اندازه مقرر کرد.

[پاره‌ای از مردم] به جای خدا معبودانی را برگزیده‌اند که چیزی نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند؛ نه اختیار ضرر و نفع خود را دارند و نه امر مرگ و حیات و تجدید حیات را به دست دارند.

۲. بقره (۲) / ۲۵۷: خدا کارساز مؤمنان است، آنان را از تاریکی‌ها به روشنی رهسپار می‌گرداند؛ [و] کارساز انکارورزان، طاغوت‌ها [و گردنکشان] هستند که آنها را از روشنی به تاریکی‌ها می‌برند؛ آنها جاودانه دوزخی خواهند بود.

آیت‌الکرسی خیلی توصیه شده و به اصطلاح جزء آیات پرتیراژ قرآن است. حالا فهمیدیم که علتش چیست، البته کم و بیش می‌فهمیدیم ولی آدم هر چه جلو می‌آید، حتی در دوران‌های جدید هم می‌بیند که واقعاً این آیه چه قدر ارزش دارد و تازه است. اینکه گفته‌اند، این آیه را دائماً بخوانید، بی‌خود نیست؛ منتها گفته‌اند بخوانید که بفهمید و عمل کنید. ما فارسی‌زبان‌ها و در ایران به کل آیه و ظاهرش این توجه را داریم ولی به منظور و معنای استفاده‌اش توجه نداریم.

خیلی صریح و پوست‌کنده گفته می‌شود «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»، یعنی آنهایی که ایمان آورده‌اند، خدا ولی آنهاست، ولی دیگری نیست. حالا این خدایی که ولی آنهاست، چه کار می‌کند؟ «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، از تاریکی و جهل و خرافات و نفهمی و شست شوی مغزی خارجمان می‌کند و ما را به روشنایی می‌برد. ولی آنها که «وَالَّذِينَ كَفَرُوا»، یعنی آنهایی که این کار را نکردند، و خدا را ولی خودشان نگرفتند، حالا اگر ولی فقیه گرفتند، ولی نمی‌دانم مرشد گرفتند، هر چه باشد فرقی نمی‌کند، اگر خدا را ولی نگرفتند، ولی آنها طاغوت است که کارش تعدی و سرکشی و خروج از حق و طغیان در برابر حقایق و حق و قانون‌مندی خدا است. در اینجا، طاغوت چه کار می‌کند؟ «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، خیلی راحت است، از روشنایی، دانش و فهم و شعور و واقع‌بینی شما را خارج می‌سازد و در تاریکی‌ها می‌اندازد، و نتیجه چه می‌شود؟ «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ»، آخرش هم اصحاب آتش هستند.

الحمدلله، الان ۸ سال است که ما هم اصحاب آتش هستیم؛ یک سره در جنگ هستیم، یک سره آنها اسلحه می‌فرستند، بمب می‌اندازند، منفجر می‌کنند. آنها در خیابان‌های ما این کار را می‌کنند، ما هم در خیابان‌های آنها این کار را می‌کنیم، ما هم آتش می‌زنیم، بعد هم در روزنامه افتخار می‌کنیم که بله رفتند و این قدر زدند و کشتند و آتش زدند و تأسیسات اقتصادی اینها را از بین بردند. خب «أَصْحَابُ النَّارِ»، دیگر اصحاب نارتر از این چه می‌خواهید؟ «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ گفت جنگ اگر تا بیست سال هم ادامه پیدا بکند، ما هم می‌جنگیم. خب، ما مخلد در آتش هستیم، چون خدا را ولی نگرفتیم.

دو هفته گذشته است، یعنی جلسه‌ی قبل، صحبتی که راجع به تصوف و عرفان گفتند، راجع به تصوف و عرفان نبود. به دنبال بیانات و فرمایشات دوست عزیزمان آقای علی اصغر گواهی و بعد هم دکتر شهریار روحانی و مهندس عبدالرحیم گواهی،

برادر بزرگ تر علی اصغر گواهی، چون مطالبی عنوان کرده بودند، قبلاً هم عبدالعلی [بازرگان] راجع به ذکر مطالبی گفته بود و بعد هم یک جلسه صحبت کرده بود، یک سلسله ابهامات و سئوال‌هایی پیش آورده بود که آنها هم از ما می‌خواستند، راجع به آن صحبت کنیم؛ محمود [نعیم‌پور] هم از ما همین را خواست، ولی اساس و محورش «عرفان و تصوف» بود.

جلسه‌ی قبل آقای دکتر شهریار روحانی، یک قدری هم اعتراض و ایراد داشت و هم درخواست و می‌گفت، من با ۹۵ درصد حرف‌ها موافقم و ممکن است در ۵ درصد اختلاف داشته باشیم، لذا یک جلسه - به قول ایشان dispute (جدل) - بگذاریم. چون گفتند، شما می‌خواهید بگوئید مناظره، این هم خیلی خوب است، نیم ساعت بنده صحبت بکنم، نیم ساعت هم شما، یا یک جلسه شما. ما هیچ حرفی نداریم اما این طور جلسات در دعای کمیل معمول نیست ولی در انجمن اسلامی مهندسین و جاهای دیگر این طور هست که سخنران حرف‌هایش را می‌زند، بعد نیم ساعت فرصت می‌دهد تا اگر اشخاص سئوال یا ایراد یا اشکال یا پیشنهادی دارند، بدهند. از نظر من هیچ اشکالی ندارد، باید با محمود ترتیبش را بدهید. امشب تشریف نیاورده‌اند. ایشان می‌گفت که خیلی‌ها از جمله خویشاوندان خودتان، خیلی ناراحت شده بودند که من گفتمم خویشاوندان من، مثلاً چه کسی؟ گفت که خیلی مسن هستند. من گفتمم خواهرم - مادر محمود - مسن است که او ناراحت نشده بود حالا دیگر نمی‌دانم چه کسی ناراحت شده است؟ همچنین، عکس‌العمل آقای گواهی خودمان را هم نمی‌دانم چه بود؟ ولی من می‌خواستم یک مطلبی را در پایان این بحث، و آنجایی که محمود خواسته بود که راجع به شناخت است، صحبت کنم. در آنجا به طور مستقیم طرز تفکر در عرفان و تصوف می‌آمد که می‌خواستم بگویم ولی آن را در اول این جلسه عرض می‌کنم.

اصولاً اساس و ریشه‌ی عرفان و تصوف و این طریقت‌ها، هم روی حسن‌نیت و هم در جهت خدمت بوده است. از یک طرف نهضتی علیه استبداد و خفقان و اختناق سلطنتی و دینی بوده، و از طرف دیگر علیه جهل و خرافه و قشری‌گری و تشریفات بازی و ریاکاری و سالوسی و به اصطلاح آخوندیسم بوده است. حالا چه زاهدش باشد و چه درویشش، و چه متشرع و فقیه؛ اینها در تمام ادیان هم بوده و برای خودشان اصلاً یک منطقی پیدا کرده بودند. همان‌طور که مولوی می‌گوید:

«ما درون را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را»
 خب، واقعاً افکار و افراد و طرز تفکری وجود داشته که خیلی به ظاهر و مدّ
 وَالضَّالِّينَ، و آب کشیدن، و نمی‌دانم با چه لباس بیرون آمدن و چه گفتن و چه
 نگفتن، اهمیت می‌دادند ولی به باطن کاری نداشتند.

حضرت مسیح هم به گفته‌ی انجیل - حالا در چهار انجیل باشد یا در دو تا انجیل،
 یادم نیست - خطاب به آخوندهای زمان‌شان، به یهودی‌ها، می‌گوید: شماها پشت
 بشقاب و ظرف را ده دفعه آب می‌کشید و می‌شورید اما به داخل ظرف کاری
 ندارید، بوی گند و تعفن و چربی در آن است. حرف مولوی هم همین است، به
 درون کار ندارید، یا میل دارید، بر بستر سوار شوید، در صدر مجالس بنشینید، به به
 و چه چه به شما بگویند، و همه به شما بگویند آقا، اما خدا می‌داند، چه قدر مال یتیم
 را می‌برید و چه کارها می‌کنید. این آفت در تمام ادیان بوده است. یک عده‌ای یا از
 روی جهالت یا از روی سوءاستفاده‌ی، «يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»^۱ و برای
 خودشان دکان و دستک درست می‌کردند. البته فقط دکان و دستک نبود بلکه پدر
 مردم را هم درمی‌آوردند. اگر کسی مطابق آنها نبود، انواع آزار و اذیت و جدا
 کردن و این بازی‌ها بوده؛ آن وقت دوران‌هایی هم پیش می‌آمد، مثل دوران بنی‌عباس
 یا دوران عثمانی، که قدرتهای سیاسی و حکومت هم با آنها همراه بود، آن وقت
 آنها دیگر بیداد می‌کردند و مثل انگیزسیون هزار ساله قرون وسطی، راه تنفس و
 تفکر نبوده است و مردم مجبور بودند - این جرأت و شهامت را هم نداشتند که به
 میدان بیایند و کارشان را بکنند - می‌خزیدند تحت عناوین شعر و شاعری هنر و
 تصوف و چیزهایی که ظاهرش به گاو و گوسفند کسی صدمه نمی‌زند، ولی باطنش
 آن است. همیشه در دوران‌های اختناق این یک واکنش اجتماعی است، مردم و
 جوان‌ها به افکار به اصطلاح درویش‌مسلکی و عرفان، تمایل پیدا می‌کنند. البته عرفان
 به معنای بد آن، و فرار و انزوا و گوشه‌گیری و بعد هم راجع به چیزهای دیگر
 صحبت کردن، به پناه هنر و به پناه آن‌طور چیزها رفتن، خیلی زیاد می‌شود. الآن هم
 شما می‌بینید که در این چند ساله، بعد از این اختناق شدید، تمایل جوان‌ها به این
 جهات خیلی زیاد شده است. کار دیگری نمی‌توانند بکنند. می‌گویند می‌رویم بو
 می‌کشیم، می‌رویم دعا می‌کنیم، می‌رویم ذکر می‌گوئیم، و بعد با آن کنترل کسی

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۹۹: ... آیات خدا را به بهایی ناچیز بفروشد...

کاری ندارد. همیشه این بوده، و الا اساساً معنی عرفان اصلاً سرِ خودش است، دنبال عرفان و معرفت می‌روند، یک حرکت ضد خرافات و ضد جهل و ضد نفهمی و ضد تاریکی است، همان‌طور که حضرت امیر هم به کمیل می‌فرمایند که:

«مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ»^۱

یعنی علم همین‌طوری هم خوب نیست باید معرفت داشت، باید دنبال آن رفت، در دعای کمیل خودمان هم می‌خوانیم:

«يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ»^۲

اصلاً خدا را به عنوان نهایت آرزوی عارفین بیان می‌کند، در همین دعای کمیل، و همان‌طور که در اشعار هم حافظ و هم سعدی داریم، حتی عمر خیام و دیگران، علیه زاهدان و علیه قشری‌گری‌ها و علیه این ظاهرسازی‌ها و این بازی‌ها بودند، آن وقت یک عده‌ای به این طرف می‌روند و می‌گویند ما به حقیقت کار داریم، اهل محبت و صفا هستیم، برخلاف آنها که دائماً دشمنی و انتقام و خشونت می‌اندازند. اساس، اساس درستی بوده، یعنی هدف و نیت خیلی درست بوده، دنبال این می‌رفتند و خیلی از مکاتب و فرقه‌هایشان هم، حتی در نماز و روز هم خوب هستند، منتهی همان‌طور که در جلسه‌ی گذشته ابتدای عرایض سوره‌ی حمد (۱) را خواندم و عرض کردم، این آفت و این بلا و این خطر، دائماً بالای سر تمام موحدین و مسلمانان‌ها هست، و اینکه این قدر روی آن تأکید شده که هر شب، هر شبانه‌روز حداقل ده بار بگوئیم:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.»

این است که خیلی‌ها به طرف راه راست می‌روند، اما منحرف می‌شوند، بعضی‌ها از آن طرفی می‌افتند، اهل کثافت‌کاری و فساد و ظلم و ... می‌شوند، بعضی‌ها هم در گمراهی هستند.

گمراهی یعنی شرک، از خدا دور می‌شوند، مقصود از عرایض آن هفته و این هفته‌ی بنده این نیست که عرفان و تصوف را، مثلاً ذکر خدا و آن جهات علاقه‌ی به حق و حقیقت و فناء در راه خدا را تخته بکنیم، نه؛ منظور، آن انحراف‌هاست، آن

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷، بند ۵: شناخت دانش دینی است که باید به آن گردن نهاد.

۲. از دعای کمیل: ای نهایت آرمان عارفان، ...

است که از هول حلیم در دیگ نیافتیم، می‌خواهیم رو به خدا برویم، راه خدا را برویم، ولی راه غیر خدا می‌رویم، ولو حضرت عیسی، ولو علی، اما نتیجه‌اش چیست؟ طاغوت است، نتیجه‌اش «أَصْحَابُ النَّارِ» است، نتیجه‌اش انحراف و بیچارگی است. برای اینکه به دام نیافتیم، به دام اشتباه و خطای خودمان نیافتیم. دام هم همین است، سر مسئله‌ی خدا، به طرف غیر خدا رفتن، به تصور اینکه من می‌خواهم پیش خدا بروم.

مسیحی‌ها هم که به حضرت مسیح گفتند پسر خداست، و مجسمه‌اش را سر هر گذر و خیابان و کلیسا گذاشتند، و می‌روند صلیب را می‌بوسند، و برای حضرت مریم آن کارها را می‌کنند، اینها هم سوءنیت ندارند، اینها هم در واقع می‌خواهند کاتولیک و خداپرست خالص باشند، اما همان‌طور که قرآن می‌گوید، اول یک انحراف کوچک، یک زاویه‌ی کوچولو، از توحید به شرک، شرک خفی، که این هم از فرمایشات حضرت امیر (ع) یا حضرت رسول (ص) است که عبدالعلی [بازرگان] هم می‌گفت و یک جایی نوشته بود که شرک مثل اثر پای مورچه، در شب تاریک، بر روی سنگ صیغلی شده است، و همه‌ی ما درگیر این هستیم، پناه به خدا ببریم، و برگردیم. همان‌طور که در دعای کمیل هست، «أَسْتَشْفِعُ إِلَيْكَ نَفْسِي»، «وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ»^۲ به خدا برگردیم.

دفعه‌ی گذشته روی آن صحبت‌ها، موضوع شفاعت را عرض کردم، موضوع توسل هم عرض شد، و بعد از توسل به ذکر رفتیم. توسل و تمنا و خواستن حاجات و خواسته‌ها از واسطه‌ها، آن دفعه صحبت شد، و همه‌ی اینها را ما مقایسه می‌کردیم با گفته‌های حضرت امیر در دعای کمیل که بینیم چه می‌گوید و چه در زبان ما گذاشته، و به ما چه تعلیمی داده است؟ و اینکه اگر بخواهیم مسائل زندگی را از طریق ذکر و دعا و تربت و نیم‌خورده‌ی مرشد و این‌طور چیزها حل بکنیم، چه معنی می‌دهد. سوم راجع به خودِ موضوع ذکر و این حرکات و اصوات و اسامی بحث شد که حالا مجدداً روی آن برنمی‌گردیم. چهارم مسئله‌ی از خود بی‌خودی است که مقداری از آن گفتیم، و به قول خودشان، یک نوع مست شدن یا مسخ شدن، و واله شدن، و به موازات آن استعفای از هوش و حواس و حیات و فعالیت و اجتماع دادن؛

۱. از دعای کمیل: ... به وسیله‌ی تو از درگاهت شفاعت خواهم؛

۲. از دعای کمیل: و به پروردگاری تو توسل جوید.

یعنی همان‌طور که آن روز از قول [لاادری] نویسنده‌ی کتاب «اصولی از تصوف و عرفان» عرض کردم، که نهایت و ایده‌آل یک صوفی این است که به جایی برسد که از خودش بی‌خود شود، خودش یادش برود، اصلاً نفهمد، حواس و ادراکاتش را اصلاً از دست بدهد، یعنی این‌قدر شیفته‌ی معشوق شود، یا این‌قدر حلول در معشوق بکند، یا معشوق در وجود او حلول بکند که نفهمد، که آدم است، یا مثلاً پشه است، یا سنگ است، یا چیز دیگری است. آنجا عرض کردم این درست منافات دارد با هم فرار از عمل و فرار از اجتماع و فرار از [اسباب] و انزوا و در خود فرو رفتن و از غیر جدا شدن، همان‌طور که آن روز هم عرض کردم با کلمات و دعا‌های دعای کمیل فرق دارد:

«لَا يَحْجُبُ عَنْكَ دُعَائِي سُوءَ عَمَلِي وَفِعَالِي»^۱

که همه‌اش توجه به عمل است،

«وَلَا تُعَاجِلْنِي بِالْعُقُوبَةِ عَلَيَّ مَا عَمِلْتُهُ فِي خَلَوَاتِي مِنْ سُوءِ فِعَالِي وَ
إِسَاءَتِي وَدَوَامِ تَفْرِيطِي وَجَهَالَتِي»^۲

و یا

«أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَبِخِدْمَتِكَ
مَوْضُوعَةً»^۳

یعنی به دنبال ذکر باید خدمت باشد، این‌طور نیست که من بی‌خود و بی‌کاره شوم:

«وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»^۴

اصلاً عالماً یک سره در خدمت تو باشد؛

«حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرِدًا وَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ
سَرْمَدًا»^۵

که در آخرش هم هست:

۱. از دعای کمیل: ... مبدا بدی کردارم، دعایم را از اجابت تو باز دارد.
۲. از دعای کمیل: ... و به واسطه‌ی کردار بد و کارهای ناروایی که نهانی از من سرزده و اصرار در گناه و نادانی...
۳. از دعای کمیل: ... روزان و شبان مرا به یادت آباد سازی و به خدمت پیوسته داری.
۴. از دعای کمیل: ... و حالم همواره در خدمت تو باشد.
۵. از دعای کمیل: ... تا کردار و گفتارم همه یک جهت برای تو باشد و حالم همواره در خدمت تو باشد.

«قَوِّ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ أَشَدُّ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي»^۱

که همه‌اش کار و خدمت است.

یک وقتی با یک نفر که علاقه به همین تصوف و اینها داشت، خیلی سال‌ها پیش شاید بیست سال پیش بود، گفتم همه‌ی اینها درست، شما می‌گوئید دنبال و پیرو علی هستید، بگوئید بینم علی (ع) که می‌گویند شب‌ها حمبونه برمی‌داشت و به در خانه‌ی یتیم‌ها و بیوه زن‌ها می‌رفت، کارش هم یک‌سره در اجتماع و در خدمت به اجتماع بود، آخر شماها با این همه عارف و فیلسوف و بزرگ چه خدمتی کردید؟ آیا شماها یک بیمارستان ساختید؟ یا مثلاً با این همه کشف و کرامت و هنر، یک مریضی را معالجه کردید؟ آخر جامعه‌ای که علی (ع) و سیدالشهداء که اصلاً کارشان این بود که مردم را در برابر ظالم، در برابر ظلم، در برابر فساد، بیچارگی، فقر، گرسنگی، نجات می‌دادند یا راه می‌دادند، آخر شماها یک دفعه هم از این کارها کردید؟ همین بروید کنار، استعفاء بدهید، با مردم ارتباط نداشته باشید. ببینید، این‌ها با هم نمی‌خوانند، درست است که همه علی علی، حق حق می‌گویند؛ او حق است، العلیُّ اعلاء می‌گویند و کشف‌العلی به دست می‌آورند، اما یک دانه از کارهای علی را کردند؟ چون علی یک شمشیر زدند؟ هیچ چیز؛ آخر این چه جور به اصطلاح پیروی از علی است؟

اما قسمت پنج، و عمده‌ترین ایراد و اشکال که وارد است و چیزی است که ما نمی‌فهمیم، شاید هم به راه حق می‌روند و درست می‌روند ولی ما نمی‌فهمیم؛ این است که همان‌طور که آقای [لاادری] در کتابش می‌گوید، این فرقه‌های مختلف تصوف با هم اختلافات زیادی دارند، اصلاً این آن یکی را قبول ندارد، ضد هم هستند، بعضی‌هایشان اصلاً دشمن هم هستند، یا لااقل به هم اعتنا ندارند، به لحاظ افکار و نظرات، با هم اختلاف دارند، اما در یک چیز مشترک هستند، همه‌ی اینها می‌گویند باید آدم یک متصوف باشد یا آنکه اگر می‌خواهد صوفی شود، باید پیری و مرشدی و مرادی انتخاب کند، اصلاً تصوف بدون پیر و مراد و معشوق و معبود، قابل تصور نیست. یکی مثلاً فرض کنید حافظ را دارد یا شمس تبریزی و یا مولانا را دارد، اصلاً تصوف برایشان بدون پیر و مراد و مرشد قابل تصور نیست. همه‌ی ایراد بزرگ اینجاست، این هم مخالف دعای کمیل است و هم مخالف شدید قرآن است.

۱. از دعای کمیل: ... اعضايم را بر انجام خدمت نيرومند ساز و دلم را بر عزم و آهنگت قوی دار...

اصلاً اگر بخواهیم قرآن را از اول تا آخرش خلاصه کرده و عصاره بکنیم، یک چیز است، و آن مبارزه و امتناع از اتخاذ ولی است، اتخاذ مرشد است، اتخاذ رهبر است، اتخاذ غیر خدا است، حالا بعضی‌هایش را می‌گوییم، حالا ببینید در همین دعای کمیل نه یک جا و نه دو جا، چه می‌گوید:

«يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ مَالِكِ رَقِّي يَا
مَنْ بِيَدِهِ نَاصِيَتِي»^۱

جای دیگر می‌گوید:

«يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ لِي وَ أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ»^۲
«يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبَرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ
عَلَيَّ فِرَاقِكَ»^۳

حالا می‌گویند که مولانا چه قدر در فراق شمس تبریزی اشک می‌ریخت، اما علی (ع) در اینجا می‌گوید که من نمی‌توانم فراق تو را تحمل کنم:

«يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِينِينَ يَا حَبِيبَ
قُلُوبِ الصَّادِقِينَ»^۴

ای ولی مؤمنین، ای نهایت آرزوی عارفان، حبیب ما خداست.

«اللَّهُمَّ عَظُمَ سُلْطَانُكَ وَ عَلاَ مَكَائِكَ وَ خَفِيَ مَكْرُكَ وَ ظَهَرَ أَمْرُكَ»^۵

همه‌اش با «کاف»، یعنی تو هستی، نه کسی دیگر؛

«وَ جَرَتْ قُدْرَتُكَ وَ لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ»^۶

ببینید تمام آن عناوینی را که چه در سیاست و حکومت و استبداد، و چه در این

۱. از دعای کمیل: پروردگارا، پروردگارا، پروردگارا، معبودا، سرورا، صاحبا، وای مالک من، ای آن که اختیارم به دست اوست.

۲. از دعای کمیل: سرورا چه گونه تاب آن آرام درحالی که بنده‌ای ناتوانم...

۳. از دعای کمیل: ... معبودا و سرورا و صاحبا، بر کیفر تو شکبیا باشم اما چگونه بر دوری تو شکیبایی ورزم؟

۴. از دعای کمیل: ای سرپرست مؤمنان، ای نهایت آرمان عارفان، ای فریادرس فریادخواهان، ای محبوب دل راست گویان، ...

۵. از دعای کمیل: خداوندا، حکومت تو بزرگ و جایگاهت والا است؛ و تدبیر تو نهان و فرمانت عیان است...

۶. از دعای کمیل: ... و قدرت تو چیره و توانائیت نافذ و کاراست و گریز از فرمانروایی تو ناشدنی است.

فرقه‌های عرفان و تصوف و درویشی، برای پادشاه‌شان و رئیس و مرشدشان قائل می‌شوند، همه را علی (ع) در این دعا جمع کرده است. همان‌طور که گفتم، رب معنیش مربی نیست، معنی آن همان «سینیور» و «لرد» است، یعنی ارباب؛ دائم می‌گوید، یا رب، یا رب؛ این را علی (ع) به خدا می‌گوید؛ حالا همه‌ی اینها به مرشدشان می‌گویند مولا.

دیشب یک آقای لطف کرده و آمده بودند که قطعاً حالا هم اینجا هستند، می‌فرمودند که چشم من این‌طور نبود و مولا چشم من را این‌طور کرد و من را به این صورت انداخت. منظورشان از مولا علی بود. آخر علی (ع) خودش دائم به خدا می‌گوید مولا، مولا؛ به پیغمبر مولا نمی‌گوید. گفتن سید، متداول هم هست، آقا این‌طور گفتند. اسماعیلیه که اصلاً به تمام آن رهبرهایشان، همه سید و سیدنا می‌گفتند. آن گردن کلفت‌شان که خیلی مهم است و خیلی هم دانشمند بود و خیلی هم عابد بود، حالا اسمش یادم نیست، «علی ذکرک سلام سیدنا» و «علی ذکرک سلام»، به یادش باید سلام کرد، حالا نه فقط به خودش، به یادش هم که می‌افتیم باید سلام داد. حالا ما وقتی مثلاً اسم پیغمبر را می‌بریم، به نام پیغمبر که رسیدیم صلوات می‌فرستیم، به محمد و آل محمد صلوات می‌فرستیم، اما برای آنها دست‌بالاست، «علی ذکرک سلام». اصلاً همچنین که یادش در دل من آمد باید بگویم سلام علی سیدنا و مولانا. همچنین در دعا‌های مان، «یا مولاتنا»، به حضرت فاطمه دائماً مولا می‌گوئیم. خب، ببینیم حضرت امیر که استاد و منشأ و مبدأ و مقصد تمام این فرقه‌های عرفان و تصوف اسلامی است، این القاب را دائم اصرار دارد و برای خدا تکرار می‌کند، یعنی این القاب برای کس دیگری نیست. گفته‌ی قرآن هم واضح است:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَيَّ كَلِمَةً سَوَاءً بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۱

ای اهل کتاب همه‌ی آن بحث‌ها و جدل‌ها بر سر اینکه شما مسیحی‌ها می‌گویند

۱. آل عمران (۳) / ۶۴: بگو: ای اهل کتاب، بیاید بر سر کلامی که بین ما و شما مشترک است [بایستیم] که جز خدای را بندگی نکنیم و هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با او شریک تلقی نکنیم و در برابر خدا، افرادی از خودمان را صاحب‌اختیار [خود] نگیریم؛ اگر آنان [از پذیرش این پیشنهاد] روی برتابند، بگویند: گواه باشید که ما تسلیم [خدا] هستیم.

که یهودی‌ها به حق نیستند، یهودی‌ها می‌گویند اینها به حق نیستند، در همه‌ی این حرف‌ها، آخرش قرآن خلاصه می‌کند و می‌گوید «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» به اهل کتاب بگو، دعوتتان می‌کنم، بیائید سر یک کلمه‌ای که مشترک و مساوی و صاف و ساده بین ما و شما هست، با هم توافق و تفاهم بکنیم، آن کلمه چیست؟ «أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ» غیر از خدا کسی را بندگی نکنیم، عیسی را بندگی نکنیم، علی را هم بندگی نکنیم، من هم که محمد هستم، مرا هم بندگی نکنید، «وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» هیچ کس را با آن شریک قرار ندهیم، شریک چه طوری است؟ شریک که می‌گوئیم، مثلاً محمود که حالا اینجا نیست، در یک امری با خواهرش مشارکت می‌کند، یک کاری را که محمود باید انجام دهد خواهرش انجام می‌دهد، شریک این است؛ لازم نیست شرک این باشد که من یک بتی را بگذارم، نه؛ همین قدر که بگوئیم همین طور که خدا من را از آتش نجات می‌دهد این هم نجات می‌دهد، ایشان هم مرا نجات می‌دهد، شرک است. «وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» اصلاً هیچ چیزی را نباید در قدرت با او شریک کرد. آخرش خیلی خوب است:

«وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران (۳) / ۶۴)

بت‌هایمان را ارباب و آقا و سید و مولا نگیریم. و برای اینکه اشتباه نشود، آن وقت در آیه‌ی دیگر توضیح داده شده است که:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ»^۱

یعنی اهل کتاب همین عملی که آنها با آخوندهایشان می‌کردند، این رب گرفتن است، چه فرقی می‌کند، حالا آخوند عمامه‌ای نباشد، مرشد کشکول‌دار باشد، فرض کنید مراد باشد، حالا با کارهای خوب عرفان و تصوف مبارزه‌ی علیه همین لباس و صورت این تشریفات هست که آنها مقید نیستند به اینکه حتماً عمامه داشته باشد، ریشش این طور باشد، می‌گویند باطن و فکر و ذهنش باید خدا باش. خب، همه‌ی اینها در جهت خلاف است، حالا در یک جا و دو جا هم نیست، در دعای کمیل هم که حضرت علی می‌گوید:

«وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ»^۲

۱. توبه (۹) / ۳۱ : آنان احبار و راهبانان بر مسیح فرزند مریم را به جای خدا صاحب‌اختیار خود تلقی کردند...

۲. از دعای کمیل : ... و گریز از فرمانروایی تو ناشدنی است.

یعنی هر جا بروم تو حاکمی، اصلاً منطقه‌ای و محلی و زمان و مکانی در دنیا نیست که خالی از حکومت تو باشد. به عبارت دیگر، معنای حکومت یعنی چه؟ یعنی فقط تو حاکمی، غیر از تو اصلاً حاکمی نیست، در سوره‌ی فرقان (۲۵) است که:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ عَبْدِهِ لِيُكَونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا.»^۱

ببینید، عنایت دارد به این که بگوید پیغمبر عبد من است. وقتی کسی عبد شد، دیگر نمی‌تواند آقا باشد. تازه، علی هم می‌گوید «أَنَا عَبْدِي مِنْ عِبَادِ مُحَمَّدٍ». کسی که عبد شد دیگر نمی‌تواند آقا و ارباب شود، «لِيُكَونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا». آن کسی که به عالم و جهانیان انذار کرد، «الَّذِي» کدام خدا؟ کیست که «تبارک» است؟ یعنی برکت است و اکبر و بزرگ و همه چیز است؟

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا»^۲

مُلْك و سلطنت و حکومت، خاص اوست. اینها که می‌گویند حکومت شعبه‌ای است از ولایت، در قرآن نه به عنوان ولایت، به این معنا است، به این صورت و لفظ هست، نه حکومت، حکومت یعنی قضاوت، به جای اینکه اینها می‌گویند ولایت و حکومت، همان مُلْك است، یعنی مُلوك و مُلْك و اینها آمده، برای او نه تنها مثلاً ملك حجاز، سلطنت و حکومت حجاز، نه تنها ایران بلکه:

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا»

یعنی همان کسی است که فرمانروایی سلطنت بر آسمان‌ها و زمین مخصوص اوست نه پسری برگزیده است - همین‌طور که مسیحی‌ها کردند، چون پسر در منطق آن زمان، کمک کار پدر بوده، بیشتر این کارها را به‌عهده داشته است - نه ولد می‌گیرد، و نه:

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ»

اصلاً خدا شریکی در این حکومت و ملک‌اش ندارد، آن وقت چه‌طور اینها می‌گویند که حکومت مطلقه، خدا ولایتش را به پیغمبر داده، آن وقت پیغمبر هم - البته چرا

۱. فرقان (۲۵) / ۱: منشاء برکات است خدایی که [قرآن] معیار تمیز [حق از باطل] را بر بنده خویش نازل کرد، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.

۲. فرقان (۲۵) / ۲: همان کسی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین خاص اوست، فرزندی برنگزیده است و هیچ شریکی در فرمانروایی ندارد و هر چیزی را آفرید و دقیقاً برای آن اندازه مقرر کرد.

می گویند به پیغمبر، چون بعد به بنده برسد، آخرش این است، البته دلشان نمی سوزد. او شریکی از این ملک ندارد، خدا قادر و تواناست، آخر چه داعی دارد، که خدا این حکومت و ملکش را به یک آقایی بدهد؟

«وَحَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا.»

خودش همه چیز را خلق کرده، برایش اندازه هم گذاشته، دیگر احتیاج و نیازی ندارد، همان طور که در آیت الکرسی و قبلش هم می گوید:

«مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ
يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا
شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»^۱

اصلاً کسی که کرسی و قدرت و تخت حکومت و ولایت و حاکمیت او بر همه جا احاطه دارد، آخر این احمقانه است که کسی بیاید در نزد او شفاعت بکند؛ او که همه چیز ما را می داند، هم بالای ما را می داند هم پائین مان را، هم پشت ما و هم جلوی ما را می داند، این دیگر چه لزومی دارد که یک بابایی شفیع باشد، چون اطلاع ندارد، خودش دست خوش هزار هوس و شهوت است. البته خیلی خوب است که یک بابایی بیاید و شفاعت بکند. همان طور که سعدی در آنجا می گوید که شفاعت آن مردی را کرد که به فارسی حرف می زد، و به شاه بد گفت. شاه گفت این چه می گوید؟ این آیه را خواند:

«وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»^۲

آن یکی گفت که نه غلط فرمودند، او دارد به شما فحش می دهد. آن آدم خوبی بود، خدا پدرش را بیامرزد. شاه گفت «دروغ مصلحت آمیز، به از راست فتنه انگیز» است. بله، دربار سلاطین احتیاج به شفیع دارد، اما خدایی که اینجا می گوید: «وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا.» (فرقان (۲۵) / ۲) چنین احتیاجی ندارد. آن وقت پشت سرش چه می آید؟ می گوید در برابر چنین مأموریتی

۱. بقره (۲) / ۲۵۵: ... هر چه در آسمانها و زمین است متعلق به اوست؛ کیست که در برابر او شفاعت (و دستگیری از دیگران) کند، جز به خواست و قانون مندی او؛ آنچه [آدمیان] در پیش دارند و آنچه پشت سر دارند، می داند؛ و [خلق خدا] بر دانش او دست نیابند، جز به میزانی که خود بخواهد؛ گستره فرمانروایی اش آسمانها و زمین را فرا گرفته است؛ ...

۲. آل عمران (۳) / ۱۳۴: ... و خشم [خویش] را فرو می نشانند و از [خطای] مردم درمی گذرند؛ ...

که مثلاً در قرآن به پیغمبر داده شده، می گوید:

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ
لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا.»^۱

یک عده این قدر نادان و بدبخت و بیچاره هستند که می گوید «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ
آلِهَةً»، یعنی می آیند در کنار خدا، در آن طرف خدا، به جای خدا- حالا اینجا زنش
گفته شده، صحبت مردها را نکرده است- در حالی که اینها «لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا»
نمی توانند چیزی را خلق کنند- آخر می خواهیم بگوئیم که ولی فقیه ما یک بادام
خلق کرده؟ ببینید، قرآن دارد طعنه می زند، می خواهد بگوید مردم شما چقدر احمق
هستید، کسی را که نه خلقتی کرده و خودش هم مخلوق است، می رویم و او را
معبود می گیریم که «وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا». مالک موت و حیاتشان
نیستند، حشر و نشر هم آنجا نیست، بعد می آیند و این را خدا می گیرند، این مرشد یا
شفیع ما، این رهبر ما، این سید ما، همین کلماتی که برای خدا در دعای کمیل است،
به او نسبت می دهند. بزرگ ترین ایراد و بزرگ ترین اشکال که راه را برای ضلالت و
گمراهی باز می کند این است، فقط هم ضلالت نیست، ای کاش ضلالت بود. قرآن
راجع به شرک یک جا در سوره ی لقمان (۳۱) و از زبان لقمان می گوید:

«يَا بُنَيَّ لَّا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.»^۲

در جلسات «بازگشت به قرآن» همان طور که توضیح داده شده، تمام ظلم هایی که
در دنیا می شود، شعبه هایی از شرک است. همان طور که ایشان می گویند حکوت
شعبه ای است از ولایت، تمام ظلم هایی که در دنیا می شود، مثل ظلم شوهر به زن و
بالعکس، ظلم ارباب به رعیت، ظلم نمی دانم کارفرما به کارگر، ظلم پادشاه به مردم،
ظلم سرمایه دار مثلاً به بی سرمایه و بی سرپناه، و ظلم هایی که در تاریخ بوده، این دعوها
و بساط هایی که راه افتاده، جنگ های صدساله، جنگ های صلیبی، اسماعیلیه، تروریسم،
و امثال اینها، وقتی آدم می سنجد، منشأ همه از شرک آمده، و شرک است.

۱. فرقان (۲۵) / ۳: [پاره ای از مردم] به جای خدا معبودانی را برگزیده اند که چیزی نمی آفرینند و خود
آفریده می شوند؛ نه اختیار ضرر و نفع خود را دارند و نه امر مرگ و حیات و تجدید حیات را به دست
دارند.

۲. لقمان (۳۱) / ۱۳: ... پسر، هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با خدا شریک تلقی مکن؛ که شرک ظلم
بزرگی است.

یک آقای خیال می کند که خداست، بنده خیال می کنم که خدا هستم پس باید مالک الرقاب باشم، باید دیگران به من تعظیم بکنند، آن وقت روی همین میل به تعظیم، آن مردی که خیال می کند که در خانه خداست، خدای زن است، از اینجا شرک ظاهر می شود. آن وقت این جنگ‌هایی که در تاریخ شده، که بیشترش هم جنگ‌های زور بوده، صفویه و سفاکی‌هایی که اینها کردند، چه قدر شدید بود، چه قدر آدم کشتند، چه بلاها سر مردم در آوردند، در حالی که اینها به عنوان شیخ المشایخ و صوفی بزرگ و مروج مذهب شیعه، به عنوان مراد و درویش به سلطنت رسیدند و اصلاً درویشی راه انداختند، قشون‌شان قزل‌باش‌ها، فدائیان اینها بودند. اینها از یک طرف کلب آستانه علی بودند، و از آن طرف نه به زنی اغوا می کرد، آن قدر شراب می خورد، که سیاحان فرنگی می گفتند که اصلاً ما عزا می گرفتیم ماتم مان می شد آن روز که می خواستیم به دربار پیش ایشان برویم، برای اینکه اصلاً نمی توانستیم این قدر شراب بخوریم. چه کشتارها و چه کارها کردند، آخرش هم شاه سلطان حسین آن بساط را در آورد. تمام اینها روی همین ولی و مرشد و صوفی و صوفی بزرگ و این بازی هاست. آن وقت قرآن این را این طوری می گوید:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱

مشرک نباشید، جلوی چه کسانی؟

«مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۲

مشرک اینها هستند که عوض اینکه خدا را پرستند و یک کتاب داشته باشند، یهودی‌ها، مسیحی، نصارا و فلان، اصلاً دوسه تا کتاب نیست، یک دین است، بی خود ما می گوئیم بروید پی کارتان، شما باطل هستید، یا همان طور که آنها می گویند؛ یک دین و یک خداست:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون»^۳

این آیه در سوره‌ی انبیاء (۲۱) است، بعد از اینکه عده‌ی زیادی از انبیاء را، یک به

۱. روم (۳۰) / ۳۱: ... و در جرگه شرک‌ورزان مباشید.

۲. روم (۳۰) / ۳۲: همان کسانی که دین خویش را فرقه فرقه کردند و به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ [و] هر گروهی به آنچه خود دارد دل خوش است.

۳. انبیاء (۲۱) / ۹۲: این [نوع بشر] امت شماست، امتی واحد و من صاحب‌اختیار شما هستم، پس را مرا بندگی کنید.

یک شرح می دهد که چه کردند و چه نکردند، آخرش می گوید «أَيُّهَا النَّاسُ» ای قرآن خوان ها، «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»، اسماعیل و ابراهیم و یعقوب و عیسی و نمی دانم ادریس و تمام اینها مثل شما یک امت هستند، «وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ». من آقا و رب و بزرگ شما هستم، من را بندگی کنید.

«فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۱

آمدند قطعه قطعه کردند، یکی دنبال این رفت، و یکی دنبال آن رفت. در همه ی مذاهب، در مسیحیت هم همین طور است، آن وقت مشرکین چه کسانی هستند؟ که غیر از او دین سراسر خدا، همین قرآن را جلویت بگذار همین را عمل کن، آخر چرا دنبال چیزی غیر از قرآن می رود؟ همین لا ادری بسیار قشنگ توضیح داده، می گوید، تصوف و عرفان با سایرین فرق دارد، ما کارهایی می کنیم که آنها نمی کنند، ما مسلمان هستیم، ما اصلاً حاق قرآن هستیم. انبیاء، پیغمبر ما و علی و ائمه دو جور شاگرد داشتند، دو دسته بودند، یکی ظاهری، نماز بخوان و روزه بگیر، و این حرف ها؛ یکی هم باطنی، و از اصحاب سر، اصحاب باطن، ما آن هستیم. آنهایی که می خواهند با زبان و با علم می خواهند بشوند، شهود داشته باشند، با عملشان می خواهند یک طور دیگر شوند، این خودش همان «فَرَّقُوا دِينَهُمْ» است. آخر اصلاً قابل قبول است، که خدا بیاید یک قرآن به پیغمبرش بدهد و بگوید این را بگو و آن را بگو؛ بگو: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»، «يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، همه ی خطابش شاید به انسان باشد و بعد هم بگوید:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ»^۲

من آسان کردم، بیاید یاد بگیرید، آن وقت بنده بگویم نه آقا آن چیزی که آنجا هست، آن ظاهرش هست، آن برای نفهم ها و جاهل ها هست، آن برای بی شعورها هست، یک باطنی دارد، آن باطنش را من می دانم، پس خدا از من دریغ کرده، خدا به من ظلم کرده که به من نداده، که عین حقیقت است، و وقتی می گوید «فَرَّقُوا دِينَهُمْ»، و «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۳، این حرف را در برابر یهود و نصارا می زند،

۱. مؤمنون (۲۳) / ۵۳: و[لی] دینشان را میان خود فرقه فرقه کردند؛ هر گروهی به آن چه خود دارد دلخوش است.

۲. قمر (۵۴) / ۱۷: قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم؛ آیا پندپذیری نیست؟

۳. آل عمران (۳) / ۱۹: به راستی دین نزد خدا تسلیم [در برابر او] است.

نه این طور که آخوندهای ما معنی می کنند که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» یعنی همین مسلمانی ما، یعنی پیروان حضرت خاتم الانبیاء، نه؛ این طور نیست. وقتی می گوید اسلام، یعنی دارد می گوید که موسی هم اسلام است، عیسی هم اسلام است، اصلاً اسلام یعنی تسلیم خدا بودن، همان طور که ابراهیم بود:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱

وقتی که قرآن با صراحت و با اصرار می گوید اصلاً یک دین بیشتر نیست، آخر بنده چه حق دارم که بیایم بگویم دو جور اسلام است، دو دین است، همین جاست که «فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا» می شود. منشاء دعوا از همین جا شروع می شود، حافظ هم می گوید که:

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

شرک یک چیزی نیست که خیلی خوب حالا من برای خودم یک جور دیگر درک کردم، این آقا را شیخ یا ولی و مرشد خودم گرفتم، آن آقا هم آن یکی را برای خودش شیخ و مرشد بگیرد چه اشکالی دارد، ما با هم دعوا نداریم، من در خانقاه خودم می روم آن هم در خانقاه خودش برود؛ دعوا از همین جا شروع می شود. مسیحی ها هم همین طور هر قسمت و هر فرقه شان یک کلیسا دارد، این در کلیسای آن یکی نمی رود، آن وقت این فرقه بازی ها و این جدا شدن ها، علیه آن امت واحد است که قرآن این قدر اصرار به امت واحد دارد، باید یک امت واحد باشد، پس آن بزرگ تر است.

حالا در برابر این اشکالات، ابهام ها و ایرادها، آقایان چه می کنند؟ این قسمت ششم عرایض هست، اولاً می گویند خیلی خوب، این حرف ها که شما می زنید پای استدلالی ها هم چوبی بود، حرف های شما به درد ما نمی خورد، شما نمی توانید به جایی برسید، ما اهل باطن هستیم، ما آنچه را که شما با حرف و بیان می فهمید، ما اصلاً می بینیم، شهود داریم، پس خدا را هم می بینیم، همه ی حوری های بهشت را هم می بینیم، مرده ها را هم می بینیم، به این ترتیب کُمتِ طرف دیگر لنگ می شود. وقتی یکی بگوید اصلاً من عقل و استدلال و این حرف ها را قبول ندارم، ریاضت بکش، و

۱. آل عمران (۳) / ۶۷: ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی، بلکه حق گرای بود تسلیم [خدا] و در جرگه ی شرک و رزان نبود.

در این خط بیا، آن وقت می‌بینی که همه چیز برایت روشن می‌شود، این چراغ را می‌بینی و باطنش را هم می‌بینی، در صورتی که حالا فقط ظاهرش را می‌بینی، آن وقت می‌بینید که کشف و کرامات‌ها در می‌آید. همان‌طور که آقایان چند بار این را گفتند، هم در مجلس عمومی و هم به‌طور خصوصی، که آقای مهندس گواهی خودمان هم می‌فرمودند که آقا تلفن کردند و ایشان حالا مثلاً از ژاپن تلفن کردند، آقا فرمودند که تو الان با یک دختری حرف می‌زدی، که الان رفت. حجت و برهان قاطع‌تر از این و بالاتر از این دیگر چه؟ یک آدمی که از این فاصله دور، این‌طور اطلاع می‌دهد، و من را راهنمایی می‌کند، و من را انداز می‌کند، یا همان‌طور که اینجا در مجلس اصلاً فرمودند:

«در کف شیرِ نرِ خون‌خواره‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟»

این استدلال مثل شیر می‌ماند، حالا یک معادله از ریاضیات، نمی‌دانم از جامعه‌شناسی، از منطق، از فلسفه، از فلان دلیل بیاوریم، این که «آفتاب آمد دلیل آفتاب» شد. بله، واقعاً حربه و حجتشان این است. اما حالا ببینیم علی (ع) در عمرش یک دفعه این حجت را به کار برده است؟ من حالا کاری به اصحاب سر ندارم، نمی‌دانیم که چه بوده، برو ببین علی (ع) با مردم عادی دیگر چه گونه بوده؟ راجع به قرآن را بعد می‌گویم.

اولاً این‌طور چیزها که در خواب فلان چیز را دیدم، یا اینکه از آنجا این قضیه را تشخیص داد یا فلان کرد، اینها هیچ دلیل بر حقایق نمی‌شود، اگر دلیل بر حقایق باشد، اتفاقاً آن شبی که صحبت بود، چند شب قبلش یا هفته قبلش، عبدالعلی هم بود، خانم بود، نوید هم بود، دعوت به یک عروسی داشتیم، جای همه‌تان خالی، (؟؟)، منتهی متأسفانه برای خانم‌ها نبود برای آقا بود، یک شعبده‌بازی بود- البته نگفتند شعبده‌باز، اسمش را یک اصطلاح دیگری گفت، حالا هر که بود- یک کلاه چرک بدون آستر دستش بود، کلاه را انداخت در جلسه که همه ببینید، همه هم این کلاه را دیدند، سرشان گذاشتند آن وقت چند بچه را هم صدا کرد، گفت چه می‌خواهید؟ گفتند یک کفتر، یک همچین همچینی کرد و دیدیم که کله‌ی کفتر بیرون آمد و بعد همین‌طور پر پر زد، بعد کبوتر را گرفت و روی صندلی گذاشت، بعد گفت یک دست به افتخار عروس خانم بزنید، همه دست زدند بعد، یک دسته گل قشنگ از درون آن کلاه درآمد، و از این قبیل کارها، که خب می‌شناسید و همه

جای دنیا هم از این کارها می‌کنند. اگر بنا شود کارهای خارق‌العاده، کارهایی که من نمی‌توانم بکنم، یعنی به اصطلاح معجزه، و کشف و کرامت دلیل بر حقیقت و حقانیت باشد، این شعبده‌بازه اصلاً خداست. خدا بیامرزد مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی را، معلم ما و رئیس دارالمعلمین بود، اولاً تفسیر قرآن و کلاس را نزد ایشان یاد گرفتیم، در کلاس صحبت از «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ»^۱ بود، و مثلاً معجز داشتن پیغمبر، می‌گفت یک آقای بیاید جلوی چشم ما، این کوه البرز را مثلاً با یک دست دو شقه‌اش بکند، بعد مثلاً فرض کنید بگوید «آهار» در آنجاست، مثلاً از گیلان‌های آهار بیاورد، آن وقت بگوید، پس من هر چه بگویم درست می‌گویم، آن وقت بگوید، دو دو تا هشت تا، من می‌گویم نه، این کارهایی که کردی فوق‌العاده است، من بلد نیستم، عاجزم، قبول دارم که نمی‌توانم، ولی دو دو تا هشت تا نمی‌شود، یعنی می‌خواست بگوید که معجز نباید به عنوان شاهد و دلیل حقیقت و حقانیت انتخاب شود، هر کار عجیبی این بابا بکند قبول، ولی اگر گفت دو دو تا شش تا، من قبول نمی‌کنم. من می‌گویم نه، دو دو تا چهار تا.

بنابراین اثبات خدا، یا اثبات قیامت، و امثال آن، از این راه‌ها نمی‌شود. به علاوه، حالا غیر از شعبده‌بازها - حالا شعبده‌بازها خودشان هم می‌گویند، منتهی راهی بلدند - خیلی از پیروان ادیان باطل که ما قبول داریم، مثل هندی‌ها، که اصلاً معتقد به خدا هم نیستند، مرتاض‌ها، کارهای کوچکی نمی‌کنند، یک طناب را همین‌طور بالا ول می‌دهد، بعد از این طناب بالا می‌رود، الله اکبر، خب پس اگر حالا این مرتاض ادعای نبوت بکند، یا دین بیاورد، بنده باید بگویم چشم؟

برادرم مرحوم اسماعیل آقا [بازرگان]، خیلی وقته مرحوم شده، رئیس تلفن‌مازندران بود، او مدتی رئیس تلفن ملایر و تویسرکان و آنجاها بود و با همدان هم ارتباط داشت، می‌گفت من با چشم خودم دیدم، علی‌اللهی‌ها را - که شما هم شاید دیده یا شنیده باشید - آتش درست می‌کنند، یک گودالی آتش و خرمن همه هم می‌بینیم، داغ است، اصلاً نمی‌توانیم نزدیک شویم، در آن می‌روند، بعد هم راحت و آسوده بیرون می‌آیند. حتی همین آقای لا اداری در کتابش می‌نویسد که این‌ها خیلی کارها می‌کنند، بدن‌شان را سوراخ می‌کنند، شیشه را در دهانشان خورد می‌کنند، در حالی که نه از زبانشان و نه از حلقشان یک ذره هم خون نمی‌آید، دردشان هم نمی‌آید.

۱. قمر (۵۴) / ۱: رستاخیز نزدیک می‌شود و [ضمن فروپاشی نظام کنونی جهان] ماه شکافته خواهد شد.

مرحوم برادرم تعریف می کرد، که طرف های همدان، علی اللّهی های کرمانشاه آنجا هستند. یک محل و کوهی بود که خیلی تند بود و ارتفاع زیاد داشت، از آن جا بالا می رفتند، و بچه ی قنذاقی را، بچه ی تازه به دنیا آمده را همچین ول می کردند پایین و می گفتند: یا علی، اگر این علی اللّهی می شود سلامت به پائین برسد، اگر نمی شود بمیرد، این را از آن بالا رهاش می کردند و ول می دادند روی این سنگ، حالا نمی دانم چه قدر، بعضی از این بچه ها داغون می شدند ولی بعضی ها خنده می کردند یا عُووُ عُووُ می کردند و سالم هم به پائین می رسیدند.

خود بنده در فرانسه و در لوور و در جاهای دیگر، چه معجزات، و چه کارها از همان چشمه ی لوور که مثلاً حضرت مریم آنجا ظاهر شده بود، دیدم. اصلاً سالن ها بود که همین طور چلاق ها، شل ها و فلج ها و کورها، اینها می آمدند و شفا می گرفتند، آنجا در آن چشمه می رفتند و متصل به حضرت مریم می شدند حضرت مریمی که مادر خدا، و زن خدا بود، نه حضرت مریمی که ما می گوئیم، پس حالا باید گفت که اینها بر حق است، دین مسیحی یا دین کاتولیک حق است، هر کاری که می کنند، آن وقت با یک مقدار از این کارهای عجیب و قریب، خبر از غیب دارند. اصلاً امروزه دیگر روشن شده، که تله پاتی هست، حتی حیوانات هم این کارها را می کنند، همان طور که ما چشم داریم و گوش داریم، یا لامسه داریم، و با چشم یک چیزهایی را می بینیم، چون همه داریم و عادت کرده ایم، به نظرمان یک چیز عادی می آید، ولی اگر همه ی ما کور بودیم، و به ما می گفتند یک بابایی هست، مثلاً می گوید که به آن دیوار چی نصب شده، به آن دیوار مثلاً یک قاب است و برآمدگیش این قدر است، یا آنجا یک قاب پلو گذاشته اند، این شخص کور می گوید عجب! این آدم حتماً روحش به آنجا پرواز کرده، و به آن قاب پلو رسیده، نه، چون ما چشم داریم به نظرمان خیلی عادی می آید.

حالا احساسات و استعدادهایی در انسان هست، بعضی ها به امواج و به چیزهایی حساسیت دارند، که هم گذشته را می بینند و هم آینده را، و هم آن طرف را می بینند، یک کتابی هست که شنیده ام به فارسی هم ترجمه شده، «سوپر نیچر» صد درصد علمی است، تمام هم روی مطالعه و مشاهده و آزمایش و اینها هست، هیچ خیال و وهم هم نیست، و از اول تا آخرش هم اگر آدم بخواند هیچ نمی تواند بفهمد که آیا در این کتاب خواسته اثبات خدا و معجزات و کشف و کرامات را بکند، یا

نه، علمی علمی است. آن وقت از افرادی صحبت می‌کند که فرض کنید او را در یک شهری بردند، در یک جایی، مثلاً در آن کلاسی را دیده، بعد یک دوربین عکاسی پشت کله‌اش می‌گذارند، آن وقت می‌گویند فکر آنجا را بکن، فکر خودش را روی آن متمرکز می‌کند بعد می‌گفتند یک صفحه‌ی عکاسی، آن را مثل عکاسی معمولی داخل دواهای ظهور و ثبوت و فلان می‌بردند، یا می‌گفت نمایشگاهی بود که در خود روسیه این کار را می‌کردند، یک زنی، مُسن هم بوده، او صرفاً با نگاه و با تمرکز حواس، بدون اینکه دست به چیزی بزند و کاری بکند، دو تا تخم‌مرغ را که خوب بهم زده بودند که سفیده و زرده‌اش به کلی با هم یکی شود، با نگاه کردن به آن، بعد از پنج دقیقه همه می‌دیدند، یواش یواش زرده‌ها یک طرف رفت و سفیدی یک طرف دیگر رفت، مثل نمیرویی که الان از روی ماهی تابه درآورده‌اند، زردی آن وسط و سفیدیش آن طرف.

یا حتی مثلاً درباره‌ی مسئله‌ی تله‌پاتی می‌گفت، آنجا نوشته بود - اتفاقاً این هم باز برای روس‌ها هست - از خرگوش استفاده‌ی محل‌یابی، یا مثلاً جایابی زیردریایی‌هایشان را می‌کردند. یک خرگوش بچه‌دار را که بچه‌هایش هم تازه به دنیا آمده، بچه‌های این خرگوش را می‌دادند به آن زیردریایی، و بنا بود که هر وقت زیردریایی به فلان موضع رسید، سیگنال و علامت به آنجا بدهد، آن وقت یک موقعی می‌دیدند که خرگوش مادر یک دفعه متشنج و ناراحت شد و مثلاً جیغ و فریاد می‌کند، بچه‌ی اولش را کشته بود، همان موقع که بچه‌ی اولش را کشته بودند این خرگوش در اینجا به فاصله‌ی مثلاً فرض کنید، ۳۰۰ کیلومتری، اینجا متشنج می‌شود، خرگوش می‌فهمیده، بعد برای بچه‌ی دومش هم همین کار را کرده بود.

آن سال‌های آخری که من فرانسه بودم در مجله‌هایشان هم می‌خواندیم، اوایل جنگ بود، بعد اینجا هم خواندم، یک شخصی که حالا اسمش هم یادم نیست، مفصل در روزنامه‌ای وضع او را گزارش کرده بود، که معروف هم شده بود، این شخص خودش در آن روزنامه شرح داده بود، که من یک دفعه بچه و کوچک بودم، یک کسی گنجشکی را مثلاً با تیرکمان زده بود، حالا درست یادم نیست، یادم رفته، مجروح شده بود، دلم سوخت و یک قدری نازش کردم و دست مالیدم، دیدم که گنجشک خوب شد، چندی گذشت بچه‌های محله یک سگ‌توله را اذیت کرده بودند، سگ‌توله لنگ شده بود باز هم دلم سوخت، آن سگ‌توله را هم مثلاً نمی‌دانم

فوتش کردم یا یک کاری کردم، دست به پاهایش مالیدم، سگ توله که لنگ بود درست شد، بعد یواش یواش، بچه‌های محل دائم به من مراجعه می‌کردند، من هم اصلاً نمی‌دانستم که چرا این‌طوری می‌شود، در دست من چه خاصیتی بود؟ خلاصه این مجله نوشته بود، این آقا کارش به جایی رسیده بود که ستاد ارتش نیروی دریایی فرانسه از وجود او استفاده می‌کرد، روی نقشه‌های بندر مثلاً [تیرواستو] قلب فرانسه که آنجا کشتی‌های جنگی‌شان بوده، و زیردریایی‌ها و یا مین‌های آلمانی به آنجا می‌آمدند، این بچه روی نقشه دست می‌کشیده یعنی آن اینجاست، آن وقت فرانسوی‌ها می‌رفتند و آنجا را می‌زدند، و یک زیردریایی آلمانی را داغون می‌کردند. در انسان یک هم‌چنین قدرت و امکاناتی هست. اما این دلیل نمی‌شود که حق بگویند، این دلیل بر حقانیت نیست، وقتی می‌بینیم قرآن عنایت داشته به اینکه اصلاً متوسل به این جور چیزها نشویم، اصلاً زیر معجزه می‌زند، حتی برای اینکه شما مسلمان‌ها گول نخورید معجزاتی را می‌آورد. یکی از همان‌ها، گوساله‌ی سامری است. موسی سی روزی از آنجا می‌رود، باید بعد از سی روز برگردد، دیر می‌شود، بعد که می‌آید آن بساط گوساله‌ی سامری را می‌بیند خب چه کار کردی، خدا لعنتت کند:

«فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ»^۱

از جای پای حالا نمی‌دانم رسول، جبرئیل من گرفتم خب یک چیز درست کرده بود که بعبع می‌کرد، مثل گوساله صدا می‌کرد، و آن وقت یک عده‌ای معتکف بر آن شده بودند، که آن وقت آن را می‌گیرد و پرتابش می‌کند و می‌گوید این هم خدای تان، در آن داستان [ملکین به بابل هاروت و ماروت] که اصلاً دو فرشته در بین بنی‌اسرائیل آمده بودند و قرآن می‌نویسد که اینها از آن دو فرشته چیزهایی یاد می‌گرفتند، «مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْجِهِ»^۲ از این کارهای جادوگری و جادو جنبل بازی‌ها، و اینها دائم می‌گفتند که ما به شما یاد نداده‌ایم برای این کارها. ببینید این نمونه‌ها را قرآن می‌گوید که چنین چیزی هست، ولی شما دنبالش نباید بروید، و به اعجاز و اینها اصلاً متوسل نمی‌شود، و به ما یا به بنی‌اسرائیل می‌گوید کتابی بیاورید «أَهْدَىٰ مِنْهُمَا»^۳ تورات و انجیل، «أَتَّبِعُهُ» هیچ نمی‌گوید. آن وقت سوره‌ی اسراء

۱. طه (۲۰) / ۹۶: ... که [هارون و دیگر بزرگان قوم] پی نبرده بودند؛ از اثر [تعلیمات موسی] رسول [خدا]...

۲. بقره (۲) / ۱۰۲.

۳. قصص (۲۸) / ۴۹.

چندین آیه دارد، که اینها از تو می خواهند که برای تو بیتی باشد از زخرف و باغی داشته باشی این طور، فرشتگان جلوی تو پیشاپیش بیایند، اینها را از تو می خواهم. قاعدتاً اگر بنا بود که معجز نشان دادن وسیله باشد برای اثبات حقانیت و گرویدن و قبول کردن، باید خدا بگوید که بسیار خوب، حالا این را می خواهید بیایید، مثل این معرکه گیرها و نمی دانم شامورتی بازها می اندازد یک دفعه مار می شود، یک دفعه گل در می آید، ولی خدا به پیغمبرش می گوید بگو اگر شما اینها را می خواهید، به اذن خدا می شود همه ی اینها را کرد، اما «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»^۱ من بشری هستم مثل شما، من رسول هستم. اما حالا دائم می گویند که خداوند همه ی ولایت و حکومتش را به پیغمبر داده بود، قرآن دائم منع می کند، می گوید که تو نمی توانی، اصلاً قرار نیست.

مخصوصاً در دوره ی آخرت، در حینی که قرآن معجزات عیسی را قبول دارد، معجزات موسی را هم قبول دارد، ولی می گوید آنها برای تخفیف و ترساندن بوده، همان طور که بچه ی کوچک را می ترسانند. آن وقت ها که در خانه ها حوض بود، اگر مادرها به ما می گفتند که اگر لب حوض بروی، در حوض می افتی و غرق می شوی، برادر بزرگت این طوری شد. بچه ها نمی فهمیدند، می گفتند لولو حوضی، ننه حوضی؛ حالا که یک مقدار از دوران معجزات گذشته، قرآن می گوید اینها برای ترساندن بوده، فرعون هم که با استدلال موسی آشنا نیست، می گوید «مَنْ رَبُّكَ»، ما ربک، اصلاً چیست؟ رب تو چیست؟ خوراکی یا پوشاکی است؟ بازی کردنی است؟ آن وقت می گوید چون آنها با منطق قدرت و با منطق وحشت سر و کار دارند، عصایش را می اندازد اژدها می شود، برای اینکه فرعون بترسد و بفهمد که نه یک خبری هست، که بعد هم سحره بترسند، و آنها را تحریک بکند و بسیج می کند که بعد هم آنها خودشان بگویند:

«قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ»^۲

که قضیه درست شود. ببینید، خود قرآن این راه را بسته، این راه غلط است، نگفته که از این راه بروید، و حالا چون سرسلسله ی جوانمردی، و هم تصوف و عرفان به ابراهیم (ع) می خورد، و قرآن هم ابراهیم (ع) را به عنوان پایه گذار اسلام قرار داده و

۱. اسراء (۱۷) / ۹۳: ... آیا من جز بشری پیام رسان هستم؟

۲. اعراف (۷) / ۱۲۱ و ۱۲۲: و گفتند: به صاحب اختیار جهانیان ایمان آوردیم، صاحب اختیار موسی و هارون.

صریح می‌گوید که تو را ملت ابراهیم قرار دادیم که پیرو تو باشند. اصل دین اسلام را ابراهیم پایه‌گذاری کرده، او اسم شما را مسلمان گذاشته است:

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱

اصلاً به گفته‌ی قرآن، پدرمان و پایه‌گذار دین مان و معلم اصلی ما ابراهیم (ع) است. حالا می‌خواهیم یک اشاره‌ای به همان کشف و شهود بکنیم. می‌گویند که برای شناخت، راه‌های متعددی است. یک راهش علم است، تجربه است، آزمایش است. البته در قدیم عرفا و فلاسفه‌ی ما قبول نداشتند، اصلاً می‌گفتند که حواس همه‌اش اشتباه می‌کند، باید برویم به ذهن، باید به عقل خودمان برویم، ولی حالا در آن کتاب «لا ادری»، کاملاً قبول دارد. علم و تجربه و مشاهده و استدلال را، که خیلی کارها می‌کند، اما در ورای این در، یک در دیگر است، یک دریچه‌ی دیگری هم هست، که روزنه‌ی بزرگ آن وحی است، راهی است که بین خدا و پیغمبران بوده، اصلاً اگر پایه‌ی نبوت روی وحی و ارتباط مستقیم با خدا نباشد، در آن هزار جور اشتباه و اشکال وجود خواهد داشت اصلاً دیگر به آن اطمینان نداریم. اگر بنا باشد پیغمبر هم، روی عقل خودش مثلاً یک چیزهایی به ما بگوید، مثل حرف خیلی‌های دیگر. خیلی آدم‌های عاقل و دانا و دانشمند هم بودند که حرف‌هایی هم زدند ولی بعد معلوم شد که مزخرف گفته‌اند. مثلاً نیوتن یک چیزی گفت، بعد اینشتین آمد زیر آن حرف زد، حالا یک کسی هم پیدا می‌شود، اینشتین را هم اصلاح می‌کند، یا اصلاً گفته‌ی او را رد می‌کند. اگر بناست ما خدا را بشناسیم، عبادت خدا را بکنیم، باید حتماً خودِ خدا خودش را معرفی کند. ولی از آن طرف، ما نمی‌توانیم خدا را ببینیم، وقتی موسی دیگر مقرب درگاه است، می‌گوید:

«رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي»^۲

خدایا تو را نمی‌بینم، نمی‌توانی ببینی. در دعای کمیل علی‌دائم می‌گوید خدا در رحمتت را به روی من باز کن، من را ببخش، ولی یک جا نمی‌گوید خدایا خودت را به من نشان بده. آن وقت چه‌طور بعضی از این آقایان می‌گویند که ما خدا

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۳: از این روی به تو وحی کردیم از آیین ابراهیم که حقگرا بود و در جرگه شرک‌ورزان نبود، پیروی کن.

۲. اعراف (۷) / ۱۴۳: ... صاحب‌اختیارا، [خود را] به من بنمای تا تو را ببینم؛ [خدا] گفت: هرگز مرا نخواهی دید...

را می‌بینیم، آخر این جور در نمی‌آید. خیلی نکته است، که در سوره‌ی جن (۷۲)، قرآن دو بار راجع به جن صحبت کرده است. من فکر می‌کنم که اصلاً تعدد و عنایت خدا بوده، که به پیغمبرش بگوید:

«قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا.»^۱

بگو به من وحی شد، که یک فرقه‌ای، یک دسته‌ای از جن قرآن را شنیدند و این حرف‌ها را زدند، یعنی تو که پیغمبر من هستی، خاتم‌الانبیاء هستی و بالاتر، به اصطلاح دین تو بعد از همه‌ی آنها آمده، کامل‌تر است و به اصطلاح دین آخرالزمان است، تو در مقامی نیستی که جن را ببینی، اصلاً جن را نمی‌توانی ببینی، جن یک چیز دیگر است، از خارج از منطقه‌ی شما است. یعنی قرآن این راه را به پیغمبرش، و بنابراین به ما می‌بندد، و ملامت می‌کند که:

«وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا.»^۲

اصلاً اینهایی که به جن پناه می‌برند ملامت می‌کند که چرا این کارها را می‌کنید؟ شما به جن چه کار دارید؟ راهتان جن نیست. آن وقت ابراهیم (ع) که مذاهب توحیدی را چه برای موسی و چه برای عیسی آورده، و اصلاً اسلام و این بعثت پیغمبر زائیده‌ی دعای ابراهیم است، این چه‌طوری ایمان آورد، نه معجز هست، نه شهود هست، نه وحی آن‌طوری هست، خود قرآن می‌گوید:

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.»^۳

استدلال می‌کند، استدلال روی چه می‌کند؟ روی ذهنیات هم نیست، نمی‌گوید من دیدم.

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ
الْآفِلِينَ.»^۴

۱. جن (۷۲) / ۱: بگو: به من وحی شده است که تنی چند از جنیان [به آیات قرآن] گوش فرادادند، آن‌گاه گفتند: ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم.

۲. جن (۷۲) / ۶: افرادی از آدمیان به بعضی از جنیان پناه می‌بردند و [جنیان] بر ترس و گناه آنان می‌افزودند.

۳. انعام (۶) / ۷۵: و این گونه نظام حاکم بر آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم می‌نمودیم تا [یکتایی آفریدگار جهان را درک کند] و به یقین دریابد.

۴. انعام (۶) / ۷۶: هنگامی که [تاریکی] شب بر [چشمان] او پرده کشید، به ستاره‌ای توجه کرد و گفت: این صاحب‌اختیار من است؛ و چون افول کرد، گفت: به آنچه از میان می‌رود علاقه‌ای ندارم.

همان‌طور که بنده و شما ستاره می‌بینیم، آن هم ستاره دید، مراقبش بود، ستاره کجا رفت، دید که افول می‌کند، گفت نه، آن چیزی که غروب می‌کند نمی‌تواند که خدای من باشد. ماه را دید بله این بزرگ‌تر است، حس، مشاهده، پس همین‌طور پله پله تمام استدلال و تمام عقل را به کار برد، یک ذره‌اش شهود نیست، یک ذره‌اش چیزهای رویایی و از این حرف‌ها نیست، منتهی قرآن می‌گوید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ»^۱

ما این رشد را به او داده بودیم، انسان است، بشر است، اما با موسی خیلی فرق دارد، با عیسی هم فرق دارد، عیسی از روح خود ماست، روح الله آمد، در نطفه‌اش آمد و آن را به آن حالت رساند، و بت موسی:

«كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى»^۲

با او حرف زدیم، پیغمبر ما هم که جبرئیل را:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۳

ولی ابراهیم نه، قبلاً آن رشدی که باید داشته باشد، یعنی عقل و شعورش، و احساساتش که خود قرآن دائماً روی این تکیه می‌کند:

«وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»^۴

قرآن این را می‌گوید:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۵

بدترین جنبه‌ها آنهایی هستند که تعقل نمی‌کنند، پس ما باید تعقل بکنیم. استدلال می‌کند، این را می‌آورد، آن وقت ابراهیم از آن راه، «مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» را از راه استدلال و تعقل و مشاهده و تجربه به دست می‌آورد، و عاشق خدا می‌شود، بعد هم همه جور فانی در او است، مأموریت هم انجام می‌دهد. می‌خواهم این را عرض بکنم که بله، راهی هست غیر از راه تجربه و حس و چشم و سمع:

۱. انبیاء (۲۱) / ۵۱: ... و قبلاً به ابراهیم کمالی که سزاوارش بود عطا کردیم...

۲. نساء (۴) / ۱۶۴: ... و [از میان آنان] خدا با موسی به وضوح سخن گفت.

۳. علق (۹۶) / ۱: بخوان به نام صاحب‌اختیارت که آفرید.

۴. سجده (۳۲) / ۹: ... و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد [اما] عده‌ی کمی [از شما] سپاس می‌دارند.

۵. انفال (۸) / ۲۲: بدترین موجودات زنده در نظر خدا کسانی هستند که [در مقابل حق] کر و گنگ و بی‌خردند.

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۱

خود قرآن می‌گوید که این‌ها مسئول هستند، آن‌ها را به کار ببندازید. اما اینها می‌گویند نه این‌ها بی‌خودی است، ولی هست، پیغمبران هم از آن راه، خضر هم شاید از آن راه، ما کاری نداریم، شاید بعضی‌ها بدانند، ولی آن را که قرآن به ما گفته، مای مسلمان، مای پیرو قرآن، آنکه قرآن به ما گفته، این است که از این راه بروید، از راه علم، چه قدر قرآن گفته:

«قَرَأْنَا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۲

«لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۳

«لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»^۴

قرآن این راه را جلوی ما گذاشته، شناختی که قرآن معین کرده، شناخت مذهبی، و شناخت عبادتی است، من به شناخت‌های دیگر علمی آن کاری ندارم. قرآن نیامده که مثلاً علم هیئت یا علم فیزیک یاد بدهد، همان‌طور که برای حکومت هم نیامده، برای اقتصاد هم نیامده، قرآن بر دو چیز، شناختن خدا و تقرب به خدا، و یکی هم علم و ایمان به آخرت، و تدارک آخرت، این دو تا است، و لاغیر؛ چیزهای دیگر به تبع آمده، برای اینکه ما راه شیطان را نرویم، اگر گفتند ربا نخورید، نه برای اینکه اقتصادمان درست شود، نه؛ پشتش می‌گوید، کسی که ربا می‌خورد:

«يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»^۵

یا وقتی به داوود می‌گوید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۶

۱. اسراء (۱۷) / ۳۶: ... که چشم و گوش و دل، هر یک در مورد آن مسئول است.

۲. یوسف (۱۲) / ۲ و زخرف (۴۳) / ۳: ... قرآنی به زبان تازی [فصیح] نازل کردیم، بسا که خردورزی کنید.

۳. بقره (۲) / ۱۶۴، رعد (۱۳) / ۴، نحل (۱۶) / ۱۲ و ۶۷، عنکبوت (۲۹) / ۳۵، روم (۳۰) / ۲۴ و جاثیه (۴۵) / ۵

: ... نشانه‌هایی [از توان و تدبیر او] است برای عاقلان.

۴. بقره (۲) / ۲۱۹ و ۲۶۶: ... بسا که درباره دنیا و آخرت [خود] بیندیشید.

۵. بقره (۲) / ۲۷۵: ... شیطان بر اثر تماس بی‌منطقش کرده است؛

۶. ص (۳۸) / ۲۶: ای داوود، تو را در [حکومت] این سرزمین جانشین [پیشینیان] کردیم، پس میان مردم به

حق داوری کن و پیرو هوای نفس مباش، که از راه خدا به بیراهات می‌کشد؛ ...

نمی گوید اگر این کار را کردی حکومت، مردمت، دولت، بیچاره می شوند، می گویند: «فِيضِلْكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» تو از راه خدا گمراه می شوی. دنیا مربوط به خودمان است، خودمان مسئول آن هستیم و باید درستش بکنیم، منتهی در آن جهت؛ «الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ»^۱. ابراهیم آمده از راه شناخت - بنده به شناخت فیزیکی و و هیئت و ریاضیات کار ندارم - از راه شناخت دین، دین به آن معنا که قرآن به ما می گوید، به این نتیجه رسیده است، حالا اگر یک وقتی در خواب یا بیداری، یک الهامی هم به بنده شد، کار ندارم، این است که کاملاً بفهمم که شیطانی نبوده، ولی آن اساس نیست، ما نباید زندگی مان را روی خواب ببریم، روی این کشف و کرامات ببریم. آنهایی که مثلاً می گویند من مشاهده کردم و دیدم، اصلاً خودم به چشمم علی را دیدم، من علی را می بینم، نه، به ما گفته اند علی را از راه دعای کمیل یاد بگیرید، علی را از راه نهج البلاغه اش بشناسید، علی را از راه اعمال و آثارش بشناسید.

اخوی، مصطفی [بازرگان] یک وقتی می گفت که با یک آقای بحثی داشتیم، با همین آقایان علی الهی ها و به حساب متصوفین و آنهایی که خیلی... ، گفتم که آخر شما چه طور می گوئید که علی خداست، گفت: ما نمی گوئیم که علی خداست، ولی از خدا هم جدا نیست، حالا بنده هم اگر بخوادم بحثم را خلاصه بکنم، می خواهم بگویم که نمی دانم به فرمایش دکتر شهریار گفت یا مهندس عبدالرحیم، ما هم عرفان را از قرآن جدا نمی دانیم، ولی قرآن هم نیست. صدق الله العظیم

۱. حدیث نبوی: دنیا کشت زار آخرت است.

بسمه تعالی

دعای کمیل و خداجویی انسان* (پلان سخنرانی کوتاه)

○ به مناسبت سالگرد فوت دکتر محمد قریب (۱۳۵۳/۱۱/۱) مصادف با دهمین سالگرد فوت آیت الله طالقانی (۱۳۵۸/۶/۱۹) و نزدیک، دکتر مصطفی چمران [۱۳۶۰/۳/۳۱]

○ نقطه مشترک، علاقه و ممارست در دعای کمیل با خود ما

○ احساس جذبه‌ی خاص، و دلایل ممکن:

زیبایی و موزونی و سلاست عبارات،

انتساب به علی(ع) که همه‌ی ما به او ارادت و عشق می‌ورزیم،

سطح بالای مضامین و خالص و خلص بودن برای خدا،

و عاشق بودن، نه برای خودمان و نه حتی برای ائمه و بزرگان بلکه امتناع.

○ جذبه و کشش و عشق به خدا یک امر تصنعی تعصّبی قراردادی نیست،

فطری است، نیاز است، ناخودآگاه و اصل است، به دلایل زیادی که اشاره

خواهم کرد.

○ انسان احتیاج به خدا دارد، انسان خداجو است، و حتی خداساز است، عاشق

خدا یا صفات خدا، کلاً یا جزء، عیناً یا مشابهتاً.

○ خدا یا صفات خدا، کلاً یا جزء، عیناً یا مشابهتاً گم گشته‌ی انسان است

* دست‌نوشته پلان یک سخنرانی کوتاه همزمان با سالگرد فوت دکتر محمد قریب، دهمین سال فوت آیت الله طالقانی و شهادت دکتر مصطفی چمران در محفل دعای کمیل در شب جمعه مورخ ۱۳۶۷/۶/۱۷ در منزل آقای مهابادی.

○ چرا انسان نیاز به خدا و به هدف دارد؟ چون ضعیف و ناتوان و بی‌چاره و نادان و ناقص و تنها و زشت است، و طبیعت و خلقت او را مجهز و مستغنی و صاحب‌غریزه نکرده است؛ و آن را احساس می‌کند و اشتها دارد. احتیاج به حامی دارد که نیرومند و نیکوکار و رحمن و جاودان و خالی از عیب و نقص باشد.

○ روان‌شناسی، مطالعات و تجربیات و بحث‌های مفصل فروید و اریک فروم و یونگ و آخری‌ها d,quenetaim و A ckoffe و سائق‌هایی که در انسان نیست.

○ تاریخ: آثار قبل از تمدن و خطر پرستش مقابر و معابد و بت‌ها

(۱) سراغ آثار و مظاهر و عوامل طبیعت رفتند، بت‌پرستی
(۲) به‌زیر حمایت و فرمان دولت زورمندان و مال‌داران و خردمندان رفته، آن‌ها را ستوده و پرستیده. ... خود را
(۳) عاشق و دل‌باخته‌ی ارزش‌ها شده، آن‌ها را ستوده و پرستیده، شخصیت خود را فدای آن‌ها کرده، نوع‌پرست شده است.

این‌ها نشان می‌دهند که آدم‌ها برای مقامات و مراحل بالاتر آفریده شده است، ندای درونی ولی کور و بی‌چراغ است.

پرستش دیگران } دو دسته
خود را خدا گرفتن و خدا شدن، خود شیفتگی.

○ در قرآن و ادیان و انبیاء / سراسر یک مبحث است و یک دعوت خدا }
آخرت

عوضی نیروی، لا اله الا الله، سوراخ دعا.

کسی را نپرست و عشق موز که خالق چیزی نیست، قائم به ذات نیست، می‌میرد، نمی‌آفریند، احساس و شعور ندارد، موت و حیات و نشور ندارد

کسی را نپرست که خالق آسمان‌ها و زمین و اداره‌کننده و صاحب اراده و برنامه‌ریز است، قدرت مطلق است، علم است، رحمت است، احسان و محبت است، تغییر

دعای کمیل و خداجویی انسان _____ ۱۰۹
است، رزاق است، مالکِ یوم‌الدین است، خالق دنیا و آخرت است، پاک و منزّه است و همه‌ی موجودات به قدرت و پاکی او شهادت می‌دهند، بصیر است، یاور است، ولی است.

○ قرآن بیش از معرفی خدا، اصرار به بی‌راهه نرفتن و شریک نگرفتن دارد. همه‌ی صفات و القاب سلاطین و سروران و عزیزان و معشوقان را قرآن برای خدا می‌آورد و یک مسابقه و مرافعه با استبداد است.
الله اکبر، الحمد لله، سبحان الله، لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ،

«هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^۱

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»^۲

«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۳

○ قرآن علاوه بر این که با بیان و اعلام، خدا را معرفی می‌کند، هم آفت‌ها و راه‌های دوری از خدا (شیطان) را نشان می‌دهد و هم راه‌های وصول و تلافی او را، برنامه‌ریزی برای هدف می‌کند.
آخرت:

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»^۴

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ»^۵ (آیه آخر سوره کهف (۱۸))

بزرگ‌ترین آفات: اول خودبینی و خودخواهی و خودپرستی و خود گنده‌بینی یا تکبر و استغنا است.
کسی که خود را بزرگ و مستغنی ببیند و به دنبال خدا نرود و به شبه‌خدا، و در ... و حقارت و ذلت خواهد ماند. این طاغوت است و سرکشی است.

۱. بقره (۲) / ۲۵۵: ... او و والا و بزرگ است.

۲. بقره (۲) / ۲۵۵: ... گستره فرمانروایی اش آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است؛ ...

۳. ق (۵۰) / ۱۶: ... از شاهرگش به او نزدیک‌تریم.

۴. حدیث نبوی: دنیا کشتزار آخرت است.

۵. کهف (۱۸) / ۱۱۰: ... و هر که امید لقاء صاحب‌اختیار خویش دارد، ...

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَئِي. أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنِي.»^۱

○ حال برگردیم به دعای کمیل:

(۱) تمام عناوین و عظمت‌ها و ارباب و سرور و آقا بودن را که برای دیگران قائل بوده‌اند به خدا می‌دهد.

(۲) همه‌ی درخواست‌ها و شفاعت‌ها و نظراندازی‌ها و توسل‌ها را به سمت خدا سوق می‌دهد.

(۳) رحمت و عظمت و بزرگی و صفات‌اعلای خدا و زحمات او را ... می‌آورد.

(۴) ما را از حالت ایمنی غافلانه و غرور بی‌تقصیری، بیرون آورده به درخواست غفران و رحمت او وا می‌دارد.

(۵) ضعف و ناتوانی و نیاز و مسکنت و حقارت ما را به یادمان می‌آورد. از غرور و تکبر و غفلت بیرونمان می‌آورد (حرف حجازی) چون تا متوجه و معترف به ضعف و نقص و نیاز خودمان نشویم، حرکت و میل به هدف بالا و خدا نمی‌کنیم و متوقف و فرسوده می‌شویم. رغبت بر آنچه نزد خداست پیدا نمی‌کنیم.

(۶) ما را به حرکت و خدمت وا می‌دارد (قَوْعَلِي خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي)^۲

(۷) اِرْحَمْ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرِّجَاءُ وَ سِلَاحُهُ الْبِكَاءُ^۳

پس خداجویی است و او علی است و ...

۱. علق (۹۶) / ۶ و ۷: هان؛ اگر انسان خود را بی‌نیاز احساس کند، سر به طغیان برمی‌دارد.

۲. از دعای کمیل: اعضايم را بر انجام خدمتت نیرومند ساز.

۳. از دعای کمیل: رحم آور بر کسی که سرمایه‌ای جز امید و سلاحی جز گریه ندارد.

بسمه تعالی

خداجویی انسان*
(نه آیه آخر سوره ی کهف (۱۸))
برای مجلس کمیل قریب

○ آیه الکرسی

○ carisma (کاریزما)

○ اریک فروم

○ اول بت‌ها و طبیعت، بعدش انسان‌ها }
خودش }
بزرگان }

○ در روان‌شناسی و در تاریخ این مطلب درست است. ما در سه قلمروی روان،

طبیعت با تاریخ، قرآن و ادیان، شاهد این خصلت بودیم.

○ عشق و عاشقی و مداحی، چه فرمان یزدان چه فرمان شاه

○ انسان موجود هدف‌جو و برنامه‌ریز

○ تا آنجا این علاقه و احتیاج هست که خود آن را می‌سازد: }
راه انسانی، }
راه شیطانی، }
طغیان }

* دست‌نوشته پلان یک سخن‌رانی در مجلس بزرگداشت دکتر محمد قریب (تاریخ فوت ۱۳۵۳/۱۱/۱)، در محفل دعای کمیل مورخ ۱۳۶۷/۶/۱۷.

- تکبر و استغنا، آفت و انحراف این عشق و احتیاج است.
- مأموریت انبیاء برای بیرون آوردن انسان از آن راه غلط و اشتباه و راه‌نمایی و رهبری او به راه صحیح بوده است تا گم گشته‌ی او را نشان دهند، راه و برنامه‌اش.
- «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱
- در دنیا و در خودت، خدا را بشناس و بیاب و در زندگی به سویش برو، با ایمان خالص و با عمل صالح به جست‌وجویش برو، در آن دنیا به او برس.
- یکی از شرایط برای رفع اشتباه و انحراف، شناخت و اقرار به ضعف و نقص و نیاز خودِ شخص است، بیرون آمدن از کبر و طغیان.
- در دعای کمیل این همه از فقر و ضعف و مسکنت انسان گفته می‌شود و شخص خواهان حرکت و خدمت به خدا و طلب او می‌گردد. و اقرار می‌کند که هیچ چیز جز آرزو و امید ندارم و این آرزو و امید اسباب تقرب من به سوی تو است:
- «ارْحَمَ مَنْ رَأْسُ مَالِدِ الرَّجَاءِ وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»^۲
- هر چه هستی، تو هستی. شفیع و ناظر و ولی و ارباب و آقا و مولی‌پرستی غیر از تو هیچ کس را ندارم که از او درخواستی بنمایم.
- قرآن قبل از سخنرانی، ۹ آیه آخر سوره کهف (۱۸) [آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰] که برنامه‌ریزی خداجویی است
- مسابقه مابین مداحان و قرآن بر سر اسامی و القاب پادشاهان و خدا
- نقطه‌ی مشترک و جاذبه‌ای که دعای کمیل برای قریب و چمران و طالقانی و علاقه‌مندان حاضر داشته است.
- دعای خالص و خلص برای خدا است و خالی از تعظیم و تمنای از دیگران و درخواست‌های دنیایی و شخصی برای خود، و به همین دلیل اصیل است و به همین دلیل علی (ع) امام است.
- قرآن آن اندازه که علیه شرک و ایجاد خدا و ارباب‌های غیرخدا اصرار می‌ورزد، برای پرستش خودِ خدا استدلال نمی‌کند، چون خداپرستی طبیعی و در ذات انسان است. اما همچنین خصلت و سائق ذاتی باعث انحراف به غیر خدا و شرک می‌شود. رسالت انبیاء هم همین طور بوه است.

۱. ق (۵۰) / ۱۶ : ... از شاه‌گش به او نزدیک‌تریم.

۲. از دعای کمیل: رحم آور بر کسی که سرمایه‌ای جز امید و سلاحی جز گریه ندارد.

خداجویی انسان _____ ۱۱۳

○ انسان موجود هدف جو (بازیابی ارزش‌ها(۴)، ص ۱۴۳) و سراغ سیستم‌های هدف‌دار (هدف‌یاب god seeking system ، هدف‌دار Purposive system ، هدف جو Ideal seeking system)

○ خودشیفتگی مبدا خودخدایی (Narcissism) صفحات بعد از ۷۰ کتاب «دل آدمی»

○ مراجعه به نظریه اریک فروم

بسمه تعالی

خداجویی انسان*

(پلان مقاله)

○ مجلس امشب مصادف و به مناسبت سالگرد دکتر قریب (۱۳۵۳/۱۱/۱) تصادفاً سالگرد آیت الله طالقانی (۱۳۵۸/۶/۱۹)، و در همین نزدیکی‌ها، دکتر مصطفی چمران [۱۳۶۰/۳/۳۱] است.

○ نقطه مشترک همه‌ی آنها با ما، علاقه و ممارست به دعای کمیل است.

احساس جذبه خاص؛

شاید } (۱) زیبایی و موزونی کلام و روانی و لطافت مضامین،
(۲) انتساب به علی (ع) و زمان علی،
(۳) خالص و خلص بودن برای خدا و نه خودمان، فارغ شدن از خود،
کلام عشاق (نخجوانی)

○ اگر این دعا، ارزش و سفارش و کشش به طور مکتوم و مبهم:

از ریشه دین و پیشوای مومنان علی (ع) سرچشمه می‌گیرد }
از درون و فطرت خودمان، علی الاجمال راز و نیاز با خدا، و خواستن خدا }
خالی از شائبه است.

○ همه‌ی ما بشریم و انسانیم و همه‌ی ما ایده‌آل خواه و کمال‌پرست و خداجو،

* دست‌نوشته‌ی پلان یک مقاله که در رابطه با مجلس سالگرد وفات دکتر محمد قریب، در محفل دعای کمیل مورد نظر مؤلف فقید بوده است تا تدوین و منتشر نماید.

نشانه و دلیل در سه قلمروی:

روانشناسی انسان و ادبیات و شعر و هنر عاشقی،
 طبیعت و تاریخ: پادشاهان و مداحی آنان و فرعون‌ها و هیتلرها،
 قرآن و ادیان

توضیح و تعمیم خداجویی در اسامی و صفات خدا، و در ضمیر وطنی انسان:

روانشناسی } de quention
 و (۳+۱) مهد انسان }
 زیبایی، هنر }
 کنجکاوی، علوم }
 خدمت‌گزاری، اخلاق، نقاشی و مهندسی }
 Eric Fromm }

از ابتدای خلقت آدمی احساس
 (برخلاف نباتات و حیوانات)
 و به آموزگار،
 زشتی و بی‌تناسبی و معایب.
 احتیاج و عدم قائم به ذات بودن،
 ضعف و ناتوانی و نیاز و احتیاج به حمایت،
 ناواردی و نادانی و سرگردانی و احتیاج به رازق

بنابراین عقب موجود
 یا عاشق چنین
 صفات و خصائل
 زیبای پاک
 خالق و عالم و تکیه‌گاه و سرور یا ارباب،
 حامی و مقتدر،
 دارای مالک بخشنده و مهربان
 دانای دانشمند، روشن

○ انسان خصلهٔ خداجو و خداپرست است: تقسیم‌بندی‌های Ackoffe

○ اضافه می‌کنم؛ خداساز است
 در طبیعت؛ بت‌پرستی‌های کهن
 در اشخاص؛ فرعون‌ها و نمرودها و ارباب‌ها و
 سلاطین و قدرتمندان و ثروتمندان
 در خودش؛ همه جا فرمان بدهد و اطاعت نبرد،
 برتر باشد... حکومت کند، خدایی کند

○ سوراخ دعا را گم نکنید

خداجویی انسان*

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» (بقره (۲) / ۲۵۵ تا ۲۵۷)

الله، خداوند بزرگ که هیچ کس جز او شایسته و لایق پرستش نیست، حی است زیرا که زنده است، استوار و قائم به ذات و نگهدارنده است، نه گرفتار چرت می شود، نه خواب، «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ مَالِكِ تَمَامِ مَوْجُودَاتِ فِي آسْمَانِهَا وَ زَمِينِ اسْت» «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» آن وقت چه کسی می تواند و حق دارد و

* سخنرانی مورخ ۱۳۶۷/۶/۱۷ در محفل دعای کمیل که از نوار برداشت و ویرایش شده است.

در زیرنویس، ترجمه‌ی آیات برگرفته از قرآن مبین، ترجمه‌ی آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی است و ترجمه‌ی بخش‌هایی از دعای کمیل برگرفته از زبده‌ی مفاتیح الجنان، ترجمه‌ی آقای کریم زمانی می‌باشد.

عناوین داخلی این اثر، برگرفته از متن سخنرانی است و از سخنران فقید نمی‌باشد (ب.ف.ب).

مورد دارد که در نزد او شفاعت بکند، جز اینکه شفاعتش از طریق همان قانون‌مندی و ترتیب و مشیتی که خدا قرار داده که مردم چه بکنند، چه گونه باشند تا نجات یابند و به بهشت برسند، خداوند احتیاجی به شفاعت کسی و به واسطه شدن کسی ندارد، چون آنچه در آینده‌ی اشخاص است، و ماقبل اشخاص، آن را خدا می‌داند، و هیچ کس احاطه‌ای به او ندارد، آن اندازه که اشخاص علم و آشنایی دارند، آن اندازه‌ای است که خدا به آنها یاد داده؛ این خداوند کرسی و تخت سلطنت و حکومتش بر تمام آسمان‌ها و زمین احاطه دارد، و حفظ و نگه‌داری این کرسی و سلطنت و قدرت و مدیریت اصلاً او را خسته نمی‌کند، و او اعلا و بالاتر و عظیم است.

آیه‌ی بعد مطلب به آنجا می‌رسد که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» خداوند ولی و سرپرست و ارباب و آقا و صاحب ولایت است نسبت به کسانی که ایمان آوردند، و در پیرو ایمان آوردن و ولایت او این است که آنها را از تاریکی و جهل و نادانی بیرون می‌آورد و به حقیقت و روشنایی می‌رساند، اما کسانی که کافر شده باشند، خدا را نپرستند، ولی آنها، صاحب ولایت و آقا و اربابشان طاغوت است؛ یعنی از این دو تا خارج نیست، یا خدا ولی انسان است، یا طاغوت؛ یعنی هر کس باشد طاغوت است، و کار طاغوت این است که انسان‌ها را از روشنایی و علم و دانش و بینش، به تاریکی می‌برد، و آن وقت پرستندگان طاغوت، اصحاب آتش هستند و مُخَلَّد در آتش و جهنم. آیت‌الکرسی از آیات با صفا و خیلی عظیم الشأن قرآن است که خواندن آن، خیلی هم توصیه شده است.

بهترین تعقیبات نماز، خواندن آیت‌الکرسی است

تصادفاً امشب یادم آمد، که یک روز با مرحوم دکتر قریب پیش مرحوم میرزا طاهر تنکابنی رفتیم. میرزا طاهر تنکابنی از اساتید اصول و فقه و عرفان و ادب بود و شخصیت والا مقامی داشت و خیلی هم متواضع بود. او اتفاقاً توصیه می‌کرد که بعد از هر نماز، بهترین تعقیبات خواندن آیت‌الکرسی است، و هر چه روزگار و قرون می‌گذرد و جلو می‌رود، آدم ارزش و ضرورت و موقعیت این آیت‌الکرسی را بیشتر می‌بیند.

امشب همان‌طور که می‌دانید و محمود^۱ هم اعلام کرد، همان جلسه‌ی دو هفته یک‌بار دعای کمیل‌مان است که الحمدلله، سال‌ها است توفیقی بوده، ادامه داشته و

۱. منظور، آقای مهندس محمود نعیم‌پور، خواهرزاده‌ی سخنران فقید و اداره‌کننده‌ی جلسات برگزاری دعای کمیل است (ب.ف.ب).

انجام داده‌ایم. بعضی از کسانی که مؤسس و بنیان‌گذار بوده‌اند یا خدمت و شرکت می‌کردند، فوت کردند و مرحوم شدند، خداوند رحمتشان کند، و بعضی هستند. منتهی چون این جلسه تصادف نزدیک دارد با سال وفات مرحوم دکتر قریب که در ۱۳۵۳/۱۱/۱ بوده، و همچنین با دو روز فاصله با رحلت مرحوم طالقانی (۱۳۵۸/۶/۱۹)، و همچنین دکتر مصطفی چمران [در ۱۳۶۰/۳/۳۱]، این است که این مجلس با بانی بودن جناب آقای مهابادی همسر همشیره‌ی محترمه‌ی مرحوم دکتر محمد قریب، و با حضور دکتر رضاخان قریب، اخوی کوچک دکتر محمد قریب، این مجلس از این جهت هم مورد توجه است، و ان‌شاءالله اگر دعای کمیلی که خوانده می‌شود، منشأ خیر و اثر و نظر خدا بود و ثواب داشت، آن ثوابش را به این سه مرحوم و سه بزرگوار و کسانی که بودند و رفتند، نثار می‌کنیم.

خب، طبیعی است که چون حاضرین مجلس، مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم دکتر چمران را بیشتر می‌شناسند، ولی مرحوم دکتر قریب را شاید بعضی‌ها نشناسند، برای اینکه خیلی از حاضرین در مجلس یا خودشان یا پدرشان، مادرشان، دوست مرحوم دکتر قریب و رفیق و یار سفر و حضر او بودند یا مریضش بودند، و دست‌معالجه و لطف او، به آنها سلامتی داده، و یا در دانشکده‌ی پزشکی و جاهای دیگر شاگردش بودند، یا به نحوی مستقیم و غیرمستقیم برخوردار از علم و خدمت و فضل و دین او یا از دیگران وصف آنها را شنیده‌اند. بنابراین با یک حضور قلب و آشنایی و شاید تعصب از دست دادن و فقدان او، در این مجلس گرد هم جمع هستیم، وقتی آقای مهابادی و همشیره‌ی مرحوم دکتر قریب گفتند که یک همچنین قصدی دارند، من یادم آمد یک نواری دکتر حسین خان و دکتر محسن خان، بدون اطلاع پدرشان یک شب جمعه‌ایی که دعای کمیل می‌خوانده و یک دعای کمیل با حالی بوده، نوار گرفته بودند و در ایام به اصطلاح فوت ایشان و مجالس ختمی که در منزل بود، آن نوار را می‌گذاشتند؛ خیلی نوار باحالی بود، متأسفانه مثل اینکه نتوانستند آن را پیدا بکنند.

علاقه و ممارست مشترک دکتر قریب،

آیت‌الله طالقانی و دکتر چمران به دعای کمیل

این سه نفری که به یاد آنها ما امروز و امشب از خداوند رحمت می‌خواهیم و به یاد آنها این دعای کمیل را می‌خوانیم، اتفاقاً یک نکته‌ی مشترکشان روی همین دعای کمیل بود، هم دکتر قریب، هم مرحوم طالقانی که ما دائماً بهره‌مند از تفسیر و

سخنرانی‌ها و دعاها و تعلیماتش بودیم و هم مرحوم چمران؛ این‌ها یک ممارست و علاقه‌ای نسبت به دعای کمیل داشتند. یک ترجمه‌ی منظوم، شعر، از دعای کمیل هست که من تصور می‌کردم از دکتر چمران است، ولی گفتند که از برادرش است، با آنکه شعر است و شاعر مجبور است به خاطر قافیه و ترتیب، یک قدری مطالب را پس و پیش بکند یا تغییر بدهد؛ ولی عجیب این شعر بهترین ترجمه و منطبق‌ترین ترجمه‌ای است که من از دعای کمیل دیده بودم. خیلی خوب و عمیق دعا را فهمیده و درست هم به شعر درآورده، اشعارش هم از نظر ادبی و هنری خیلی شعر پاکی است. خب، این نکته‌ی مشترکی است بین آنها، و بین همه‌ی ماها، که در این مجلس از سال‌ها پیش شرکت می‌کرده‌ایم، و همه میل داریم، و آرزو داریم که اصحاب دعای کمیل باشیم.

چه جاذبه و کشی، ما را این قدر به دعای کمیل علاقه‌مند کرده است؟

این مطلب جالب توجه‌ی است که چه خصوصیت و چه نکته‌ای در این دعای کمیل هست، که بنده فکر می‌کنم، نه تنها آن سه بزرگوار بلکه خیلی اشخاص دیگر، پدران ما، و دوستان ما، و تاحدودی هم خود ما، بیش از هر دعایی نسبت به دعای کمیل علاقه‌مند هستیم، و به اصطلاح حال پیدا می‌کنیم. آنهایی که این سعادت و خوشبختی را داشته باشند که حال و حضوری پیدا بکنند، یا عشق می‌ورزیم، این مسئله را برای خودم یعنی بعد از آنکه برادر محمود گفته بود که امشب بنده صحبت کنم، دیدم موضوع و حرفی ندارم جز اینکه ذکر خیری از این سه نفر، مرحوم شدگانمان ببرم، ولی بعد این سؤال پیش آمد، که چه جاذبه‌ای و چه کشی در این دعای کمیل است که نسبت به هر دعای دیگری ما بیشتر به آن علاقه‌مند هستیم، و کسان دیگری هم هستند که علاقه دارند.

خب، عذر می‌خواهم گاهی وقت‌ها آدم به خودی‌ها و خودش توجه می‌کند. مرحوم پدرم کمتر شب جمعه‌ای بود که دعای کمیل را نخواند، و از اول دعای کمیل تا آخر یک‌سره اشکش جاری بود، حتی از زیارت عاشورا که می‌خواند، اشکش بیشتر درمی‌آمد، پدر دکتر قریب هم همین‌طور بود.

توی راه که می‌آمدیم، اتفاقاً نوید^۱، مطلبی راجع به این دعا گفت که به نظر من

۱. منظور دکتر محمدنوید بازرگان، آخرین فرزند سخنران فقید است که در آن ایام، معمولاً پدر را همراهی می‌کرد و یکی از قاریان دعای کمیل بود (ب.ف.ب).

یکی از عللش می‌تواند موزون بودن و زیبا بودن و سهل و ساده و دلچسب بودن کلام است؛ یعنی جنبه‌ی ادبی آن. شما تمام این دعای کمیل را که می‌خوانید، اولاً وقتی با نهج البلاغه مقایسه کنیم، و با متون دیگر عربی، البته نه به اندازه‌ی قرآن، چون قرآن سهل‌ترین و راحت‌ترین متن عربی دنیاست، خصوصاً برای ما فارسی زبان‌ها، اصلاً آدم خوشش می‌آید، همان‌طور که آدم اشعار سعدی را می‌خواند، اشعار حافظ را می‌خواند، اشعار سنائی را می‌خواند، دل‌نشین است. این، آن جنبه‌ی موزون و شعر بودنش.

نکته‌ی دومی که در این دعا هست، مثل اشعار شعرا و مداح‌ها، آن حالت عاشقانه بودنش است. اصلاً آدم اگر علی را هم نشناسد، خدا را هم نشناسد، هیچ چیز نشناسد، اگر عقب یک متنی بگردد که یک عاشقی برای معشوقش دارد حرف می‌زند، برای ما اصلاً عمل نخجوانی - شاید اسمش را هم شنیده باشید - چند سالی است که فوت کرده، چون یکی از دوستانشان، به او گفت: این چیست، این دعای کمیل همه‌اش تکرار، و یک متن و موضوع است، وقتی این را گفت، من - یعنی مرحوم نخجوانی - گفتم که تو هیچ وقت عاشق شده‌ای، گفت بله، گفتم پس می‌فهمی، عاشق اصلاً همه‌اش می‌خواهد فکر و ذکر و صحبت و کلامش راجع به معشوقش باشد، و این دعای کمیل این است، یک سره راز و نیاز و زار و نزار و درخواست و تمنا، و درخواست تقرب و حسن نظر است «چه شود از ره لطف نظری به ما کنی، که اگر کنی، همه درد ما به یک کرشمه دوا کنی». خب، این از اشعار ابن‌القیص است، این عشق و علاقه در این است، اصلاً یک متن عاشقانه است. پس یک متن عاشقانه، حالا کار نداریم در وصف کیست، خیلی از اشعار عاشقانه‌ی دنیا که ارزش ادبی دارد، معلوم نیست که معشوقش کیست. اصلاً آن عشق، شاعر یا آن گوینده را وادار کرده تا این مضامین را بگوید، به شخص معینی هم نظر نداشته.

یکی از دلایلش این است که این دعا منسوب به حضرت امیر است، انتساب به علی (ع) دارد، علی را هم همه‌ی ماها دوست داریم، حتی آن کسی که مسلمان هم نیست، آنکه شیعه هم نیست؛ مثل جرجی زیدان، آن مسیحی لبنانی که هفت - هشت جلد کتاب می‌نویسد، با عنوان «الْإِمَامُ عَلِيُّ، صَوْتُ الْعِدَالَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ». علی یک کشش یا جذبه‌ای در دل همه دارد، چون منسوب به او است، آدم بیشتر خوشش می‌آید که این دعا را بخواند، اینها به سطوح، به ترتیب محسوس بودند و هی سطح

دعا در حال بالا آمدن است.

ویژگی مهم، خالص و خلص بودن، این دعا در وصف خداست

ولی آنچه این دعا را بیشتر ارزش می‌دهد، و بالا می‌برد، آن خالص و خلص بودن و یک سره در وصف خدا بودن دعا است، بنده با آنکه خیلی هم اهل دعا نیستم، آشنا هم نیستم، ولی تا اندازه‌ای که خوانده‌ام و می‌خوانم، هیچ دعایی را حتی مثلاً دعای افتتاح را که خیلی سطحش بالا است، و وقتی آدم آن را می‌خواند مثل دعای کمیل، یک سره درباره‌ی خدا می‌خواند، خدا است و خدا ولاغیر.

همان‌طور که در یکی از جلسات دیگر کمیل هم عرض کرده بودم، برخلاف دعاهایی که ما می‌کنیم، در این دعا هیچ درخواستی برای خودمان نداریم. مثلاً، خدایا به من بچه بده، خدایا به من پول بده، خدایا به من سلامتی بده، خدایا به من سلطنت و شوکت و قدرت بده؛ در کمیل هیچ کدام از این درخواست‌ها نیست. یکی دو تا آیات دعا هست که راجع به خود انسان می‌شود، مثلاً:

«اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ وَ مَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ»^۱

آن وقت مثلاً دعای افتتاح خیلی منسجم است، سه قسمت دارد، به قسمتش راجع به خداست، قسمت دومش راجع به پیغمبر (ص) است و ائمه علیهم‌السلام و لاغیر؛ و قسمت آخرش هم راجع به امام زمان است. دعای کمیل حتی آن دو تا را هم ندارد، هیچی؛ همه‌اش خداست، خالص و مخلص و یک سره تمنا و تزرع و طلب مغفرت، تسبیح خدا، تکبیر خدا، تجلیل خدا، عظمت خدا را به یاد آوردن، به خدا بدهکار بودن، و خوف و خشیت خدا را داشتن، و آن لطف و نظر خدا را خواستن، الی آخر.

«مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَ النَّظَرَ فِي أَمْرِي»^۲

پس غیر از تو من چه کسی را دارم، که درخواست این را بکنم که به من نگاه بکند، نظر بکند، و ضُرِّ و ضَرَّرَ من را برطرف کند. اصلاً یک جا می‌گوید که به من رحم بکن، لطف بکن به آن کسی که عاشق است به آن چه در تو هست، خواهان تو است. اصلاً به عنوان بزرگ‌ترین درد و گرفتاری و نیاز، این است که من عاشق آن چیزی هستم که پیش تو است. و در آخرش هم می‌گوید:

۱. از دعای کمیل: خداوندا، هر که بد من خواهد بد او خواه، و هر که به نیرنگ با من خاست به تدبیر خویش گرفتارش کن.

۲. از دعای کمیل: جز تو چه کسی را دارم که از او درخواست کنم تا زیان و گزندم برطرف سازد.

«ارْحَمْ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»^۱

اصلاً من جز امید، چیز دیگری نیستم. خودش را دارد در برابر خدا کوچک و ذلیل می‌کند، این خاصیت را دارد، و این خاصیت نه تنها در ما که خیال می‌کنیم - حالا ان شاء الله این طور نشود - مسلمان و خداپرست هستیم، بلکه اصلاً چون در ذات و ضمیر و در فطرت بشری ما، در نهاد ما ریشه دارد، یک علت جذب و کشش اش این است، مسئله‌ی این است که اصلاً خداپرستی آیا به دلیل اینکه ما را از جهنم ترسانده‌اند؟ یا به بهشت وعده داده‌اند؟ یا در شرعیات و رساله‌ها گفته‌اند، یا مثلاً دلیلش این است که ایمان آورده‌ایم و یا اینکه خیر، دلیل دیگری دارد.

انسان ذاتاً خداجوست و به طرف خدا می‌رود

در بعضی صحبت‌ها و سخنرانی‌ها و کتاب‌های قبل هم، اشاراتی به این مطلب شده که عشق به خدا و میل به خدا در ذات و ضمیر بشر - هر بشر و هر انسانی - هست، یعنی از درون ما، از درون ساختمان و خمیره‌ی ما، و فطرت و خلقت اولیه‌مان، و بعد هم در راه تشکیل نطفه در رحم مادر، بعد هم در سراسر زندگی، از آنجا سرچشمه و پایه می‌گیرد، منتهی نه خدای مشخص، خدایی که یک مسلمان یا یک مؤمن او را عبادت می‌کند، بیشتر آن اسامی و صفاتی که در قرآن و جاهای دیگر یک مسلمان برای خدا قائل است. این جلوه‌ها و چهره‌های مختلف خدا، این اصلاً محبوب و معشوق و مطلوب ذاتی بشر است.

انسان به طور خود آگاهی یا ناخود آگاه نیاز به خدا دارد، به دلایل زیادی که بعداً عرض می‌کنم، فطرتاً و طبیعتاً انسان چون انسان است، خداجو است، به طرف خدا می‌رود، به طرف یک خدای همچین مبهم، یک خدای اجمالی، یک خدای فطری؛ و اگر آن خدای واقعی را پیدا نکرد، چون به این خدا احتیاج دارد، این قدر خواهان و محتاج و عاشق او است که خودش خدا می‌سازد. انسان خداجو و خدا ساز است، تا آن جایی که اگر نتوانست در خارج خدا بسازد، خودش را خدا می‌کند. خداجویی انسان تا آنجاست که اگر از همه جا دستش کوتاه شد، خودش برای خودش خدا می‌شود، خدا گم گشته‌ی انسان است. حالا چرا انسان به خدا نیاز دارد؟ چرا درخت نیاز ندارد؟ چرا بلبل نیاز ندارد، چرا اسب ندارد، چرا حیوانات نیاز ندارند؟

۱. از دعای کمیل: رحم آور بر کسی که سرمایه‌ای جز امید و سلاخی جز گریه ندارد.

همان طور که می‌دانید، طبیعت یا خلقت، اینها را کامل خلق کرده، با این غریزه‌ای که به حیوانات داده، با امکاناتی که در اختیارشان گذاشته، اعضا و جوارحشان را طوری ساخته و به آنها هنر دفاعی داده، هنر صیانت نفس به آنها داده، پشم و گُرک به آنها داده. بعضی بنا هستند، مثل موریانه که خانه‌ساز است، آرشیتکت است، یا مثل زنبور عسل، بهترین آرشیتکت است، یا فرض کنید مثل خفاش یا آن حشراتی که خفاش می‌خورد، کارهای راداری انجام می‌دهد، به تمام جمیع جهات غذایش را تشخیص می‌دهد، دکتر خود است. بچه اردک از تخم درنیامده، شنا می‌کند، نه کسی به او شنا یاد می‌دهد، نه پیش معلمی می‌رود، نه مایو تنش می‌کند، شناگر است. یا گنجشک یا حیوانات دیگر، موجودات طبیعی چه درخت، چه حیوانات آنچه احتیاج دارند، و نیازشان هست، نیاز صیانت، نیاز دفاع، نیاز تغذیه، تدبیر. کارهایی که روباه بلد است بکند، کارهایی که پلنگ بلد است بکند، کسی به او یاد نداده، در غریزه‌اش و در طبیعتش هست، در حیوانات احساس است، و هر جا هم برود، گلیمش را از آب درمی‌آورد، فوری هم خودش را با شرایط آداپته می‌کند. اگر فردا چیزی برای خوردن نبود زودتر می‌میرد، غصه هم نمی‌خورد.

اما انسان :

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»^۱

انسان از جمیع جهات ناتوان است، بچه‌ی انسان نمی‌داند که چه کار کند. حتی این داستان برای موسی هست، دستش را در آتش می‌کند به هوای اینکه یک چیز خوب و خوردنی است. انسان حتی تا سنین بالا هم چیزهایی را می‌خورد که برایش مضر است، نمی‌فهمد، باید درسش بدهند، باید دایه داشته باشد؛ خصوصاً هر قدر که تمدن جلو می‌رود.

خدا رحمت کند دکتر شریعتی را، روی این Alienation خیلی صحبت می‌کند، احساس از خود جدا شدن، دور شدن از خود، از خودبیگانگی، بیگانه شدن از خود، بی‌حوصلگی که انواع اینها خودکشی می‌کنند؛ با آنکه پول هم دارد، وضع و قدرت هم دارد. اتفاقاً آنهایی که در دنیا مرفه هستند، بیشتر بی‌حوصله می‌شوند و به خودکشی و به این امراض روانی می‌افتند، انسان احتیاج به حمایت دارد، حیوانات حمایت نمی‌خواهند، یا پر می‌زند و به بالاترین نقطه می‌رود. مثلاً گنجشک به یک جایی می‌رود

۱. نساء (۴) / ۲۸ : ... انسان ضعیف آفریده شده است.

که گریه نتواند بیاید بگیردش. شاعر هم می‌گوید:

«گریه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از زمین برداشتی»

یا عقاب به بالا می‌رود، یا کرم در خاک می‌رود، خودشان یک حالت Suffisance دارند، خودشان خودشان را حمایت می‌کنند. البته همه‌ی اینها نسبی است، تنها هم می‌تواند باشند، آنها هم که باید در جمع باشند، مع ذالک هر کدام خودکفا هستند. فیل‌ها، سارها، که با هم زندگی می‌کنند، ولی مع ذالک خودکفا هستند. انسان است که احتیاج به حمایت دارد، البته حیوانات ابتدا در سنین کودکی و بچگی و نوزادی محتاج حمایت‌اند، ولی بعد دیگر می‌شوند خودکفا. ولی انسان از اولی که به دنیا می‌آید، خودش را در برابر یک جهانی، در برابر یک عالمی از دشمنی و گرسنگی حس می‌کند.

اول چیزی که بچه‌ی نوزاد دارد گریه است، گریه از گرسنگی، گریه از تشنگی، گریه‌ی ورود به محیطی است که این محیط برایش بیگانه است، و از هر طرف دشمن می‌بیند، حیران است، بی‌سواد و جاهل است. حیوانات هیچ وقت جاهل نیستند، آن کاری که باید بکنند می‌کنند. بچه گریه خوب بلد است که چه‌طور موش را بگیرد، بازی‌هایی می‌کند که خودش هم نمی‌داند چرا، درس و تمرینی است برای موش گرفتن. بچه‌ی پلنگ هم همین‌طور، هیچ احساس جهل نیست، ولی انسان یک‌پارچه جهل است، یک‌پارچه نادانی و ناتوانی است. از یک طرف توقعات زیاد می‌خواهد و امتیازات زیاد می‌خواهد، و از آن طرف ناتوان است، این ضعف و ناتوانی، و این احساس نقص را کمتر آدمی است که در خودش عیب نبیند، خودش رازش نداند، آن آدم‌های سالم و حتی ناسالم حسد می‌ورزند، که آن خانم چرا از من خوشگل‌تر است، چرا آن سفیدتر است، چرا من در اینجای بدنم لک دارم. آن مرد می‌گوید چرا من ضعیفم و آن یکی پهلوان است؟ چرا من قد کوتاه هستم؟ همه‌ی انسان‌ها در باطن خودشان - آنکه مغرور و غافل است را کنار بگذاریم - حتی آدم‌های سالم، خودشان رازش و ناقص و معیوب می‌بینند، و عقب‌رفعی اینها می‌روند. انسان احتیاج به حامی و به یاور دارد، در هر کاری به یآوری که نیرومند باشد، به محسن احتیاج دارد که به او احسان و خوبی بکند، از فقر و گرفتاری بیرون بیاورد. احتیاج طبیعی دارد، موجودی ببیند که هم زیبا باشد، هم خوب حرف بزند، هم دانا باشد، هم خائن نباشد، هم نفهم و بی‌شعور نباشد. در طبیعت انسان اصلاً یک نیاز و

احتیاجی به دیدن زیباست، به دیدن کامل است، به دیدن عالم است، به دیدن خردمند است، به شناخت دانشمند است. همان قدر که می بیند یک شخص بزرگی، یک انیشتنی پیدا شده، یا یک پهلوانی - حالا پهلوان از هر جهت - یا یک نیکوکار که کتابی درباره‌ی او نوشته شده، همه دلشان می خواهند بروند و آن را ببینند. راجع به ناپلئون یک چیزهایی شنیده‌اند. خوب، حالا باید ببینند ناپلئون چه طوری بوده و چه کار می کرده و چه کار نمی کرده. همه دلشان می خواهد ببینند این صفات در خودشان هم هست یا نه.

محرك‌های درونی انسان، کدامند؟

از طرق مختلف این مسئله مطالعه و ثابت هم شده، که انسان طالب خدا یا صفات خداست. در روانشناسی - فرصت نیست، بحث خیلی مفصلی است - اریک فروم و فروید، و دانشمندان جدید، در این باره گفته‌اند ولی من جسته و گریخته چند اشاره می‌کنم. مدتی بود که از نظر روانشناسی می‌گفتند سه سائق، یا سه محرك درونی در هر انسانی است:

یکی میل به زیبایی و موزون بودن و جمال، اینها در انسان هست ولی در حیوانات نیست، در درون انسان است، و این سائق هنر را به وجود آورده است. هنر نقاشی، هنر شاعری، هنر موسیقی؛ تمام اینها نتیجه‌ی آن طرب و آن محرك درونی انسان است که از هر چیز موزون و زیبا و مطبوع، خوشش می‌آید.

در انسان‌ها، در طبیعت انسانی، در روان انسانی، کنج کاوی وجود دارد که در نهاد انسان است، و این کنج کاوی، علم را به وجود آورده است. اگر انسان دنبال دانش و علوم رفته برای این است که انسان از جهل گریزان است و میل دارد بر دانش و علم و بینش و اطلاعاتش، انفورماسیونش «Information» اضافه شود.

یک چیز دیگر را هم سائق می‌گفتند و حالا توسعه داده‌اند، یک صفت دیگر هم در ذات انسان است، و آن میل به خدمت است. همان‌طور که می‌بینید در مردها بیشتر از زن‌ها است. اصلاً از اینکه یک موجودی پیدا شود و این خودش را در خدمت او بگذارد، در اختیار او بگذارد، چه در مرد و چه در زن. زن اصلاً دلش می‌خواهد بچه پیدا بکند که به این بچه شیر بدهد و این بچه را تر و خشک بکند، این بچه را در آغوش بگذارد. و یا این مهمانی‌هایی که داده می‌شود، حاتم طایی استثناء نبوده، در انسان‌ها این سائق هست که می‌خواهند یک محتاجی را پیدا بکنند، که به این محتاج

خدمت بکنند، آن وقت این سائق خدمت‌گزاری و نوپروری منشأ اخلاق شده است. سابقاً، خیلی پیش از انقلاب، در یک مجله‌ای که اسمش «مکتب تشیع» بود، یک مقاله از یک مجله‌ی فرانسوی، خواهش کردیم، ترجمه و چاپ شد. نوشته‌ی یک روانشناس است. عنوان مقاله هم این است «مذهب یا بُعد چهارم انسان». نویسنده بر مبنای همین جامعه‌شناسی و روانشناسی به اینجا می‌رسد که همین‌طور که این سه سائق وجود دارد یک سائق دیگر هم در درون انسان هست که از تعالی و تقدس خوشش می‌آید، عاشق تعالی و تقدس و عظمت و سبحان و پاکی است. البته بحث خیلی مفصل است، که انسان اصلاً این را می‌خواهد، علم تئوری سیستم‌ها، سیستم ژنرال تئوری سیستمیک هم که پیش آمده، عمر آن ۵۰، ۶۰ سال بیشتر نیست، که همه‌ی دنیا را به چشم سیستم نگاه می‌کند. به موجودات زنده می‌گوید موجودات هدفدار. آن وقت هدفدارها را هم در سه نوع طبقه‌بندی می‌کند؛ هدف‌یاب است، که حیوانات همه‌شان هدف‌یاب هستند. هدف دارند حالا هدف یا غذاست یا ماده‌اش است، یا فرض کنید چیزی هست که می‌رود و به آن هم می‌رسد. حتی موشک هم از این جهت هدف‌یاب است. طوری ساخته شده که مثلاً حرارت اگزوز هواپیما برای او هدف است و می‌رود آن را پیدا می‌کند و خودش را به هواپیما می‌زند، این موشک هدف‌یاب است. بعضی از سیستم‌ها و موجودات هستند که هدف‌شناس هستند، هدفش را می‌شناسد، هدفش کورکورانه نیست. خیلی انسان‌ها در مراحل پائین، هدف‌شناس هستند. مثلاً بچه که پستان مادر را می‌گیرد، این بچه هم هدف‌شناس است، خودش می‌فهمد که اینجا شیر هست.

اما انسان در کل کمال‌جو است، عقب‌کمال می‌رود، دنبال تعالی و تقدس می‌رود؛ این از جنبه‌ی روان‌شناسی است. از جنبه‌ی تاریخ، اگر تاریخ را باز کنید، همان‌طور که در مقدمه‌ی کتاب «درس دینداری»^۱ نوشته شده، آثاری که در قدیم‌ترین اعصار تاریخ پیدا شده، مربوط به پنجاه هزار سال پیش، نمی‌دانم، خیلی هم بیشتر، دویست هزار سال پیش بوده است. آن موقع که نه خط بود، نه تمدن بود، نه اجتماع بود و نه هیچ چیز دیگر؛ قبر بود و بُت بود.

۱. کتاب «درس دین‌داری» حاصل تقریرات سال ۱۳۴۰ در دانش‌سرای تربیت معلم تعلیمات دینی است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد نهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث ایدئولوژیک»، چاپ دوم آن در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار روانه‌ی بازار کتاب شده است (ب.ف.ب).

قبرهایی که در قدیم‌ترین آثار تمدن پیدا کرده‌اند، در آفریقای مرکزی است، و قبرهایی را پیدا کرده‌اند، که در بعضی از آن‌ها، اسکت مرده‌هایشان را به شکل خاصی پیچیده بودند، این‌ها ترتیبی دارد که حکایت از این می‌کند، که اینها معتقد به یک دنیای دیگری بوده‌اند. مُرده را طوری می‌خواستند، اصلاً ولش نمی‌کردند، که خب مُرد که مُرد. حیوانات مرده را ول می‌کنند و کاری به مرده ندارند، حداکثر این است که مثلاً چالش بکنند که گندش عالم را بر ندارد، ولی اینها همین طوری آن را چال نمی‌کردند، و همچنین در آن کتابی که من نوشته‌ام آمده است که قبل از تاریخ دو تا سنگ این طرف و یک سنگ هم رویش بود که در فرانسه هم بود که اینها خدا بودند، و بت‌های دیگر. بشر خیلی خیلی قبل از اینکه زبان و خط پیدا بکند، خداشناس بوده، یک کسی را خدا می‌دانسته، آن را هم پیغمبری به او نگفته، از روی طبیعتش بوده. این احساس را بشر دارد که من خودم نیستم، من محتاج هستم، خودم را خلق نکرده‌ام، یکی دیگر و یک چیز دیگر است، نیاز و احتیاج دارم، همه جا در معرض خطر و ابتلاء هستم. خلاصه، انسان‌ها برای خودشان بت می‌ساختند، حالا با دو تا سنگ، یا یک درخت، و اولین بت‌هایی که بشر داشته و خداهایش شده، مظاهر طبیعت بوده؛ رودخانه نیل، خورشید، نمی‌دانم گاو؛ چون گاو منشأ رحمت و خیر است، شیر می‌دهد، یک قدرت و متانتی دارد، شخم می‌زند.

هنوز هم که هنوز است، هندی‌ها گاو می‌پرستند، هستند کسانی که گاوپرست باشند، یا خورشیدپرستی، و اینها تازه مراحل پیشرفته بوده که آن مظاهر مؤثر و مفید را در نظر می‌گرفتند. مثلاً می‌گفتند این خورشید است که چون من از او گرمی و روشنایی می‌گیرم، به همه جا می‌تابد و عظمت دارد، زور دارد، پس حتماً این خدای من است، همان‌طور که ما در مکاشفات ابراهیم هم می‌بینیم. یا انسان‌ها از ستاره پرستی، رفته رفته به آنجا می‌رسند که نه آن خدای ما نیست، آن وقت زیبایی‌های طبیعت برای انسان یا نوع انسان، و بلکه خود انسان، و خود اشخاص ارزش شدند و به اینجا رسیدند که این شد. قبل از زیبایی‌ها، افرادی که آنها را منشأ شر و خیر برای خودشان می‌دیدند، مثلاً فرعون با یک نگاه بد که به او می‌کردند، یارو را می‌کشت. برعکس، اگر فرعون نظر لطف پیدا می‌کرد یا نمرود یا فلان پادشاه، یا فلان خان، اگر از این خوشش می‌آمده، به او جا می‌داده، پول می‌داده، اجازه می‌داده و می‌توانسته در زیر سایه‌ی آن ولی نعمت زندگی بکند. این است که انسان‌ها خدا شدند.

نرون هم یک جور خداست، شاه عباس هم یک جور خداست، رضاشاه هم یک جور خداست، هیتلر هم یک جور خداست؛ و کلیه کسانی که به نحوی از انحاء صفات خداوندی را به خودشان نسبت دادند یا چنین صفاتی داشتند، خدا شدند! پول داشتند، ملک داشتند، قدرت داشتند. همان‌طور که در قرآن نمرود به ابراهیم می‌گوید: خدا زنده می‌کند و می‌میراند، من هم می‌کنم. این در مدعیان کارشان به جایی می‌رسیده که مثل نمرود، به‌طور صریح خودشان را خدا می‌دانستند، و انسان‌ها در برابر آنها - حالا یا روی نیاز یا روی طمع یا روی کشش - سر فرود می‌آوردند. مسئله‌ی شاه‌پرستی آن‌طور که ما تصور می‌کنیم، همه‌اش روی اجبار یا روی تملق و مداحی و حقه‌بازی و به اصطلاح ورکشیدن نبوده است.

کسانی واقعاً چه در مشرق‌زمین، چه در مغرب‌زمین، پادشاه را به چشم خدا نگاه می‌کردند، و از اینکه پادشاه به آنها نگاه بکند یا مثلاً نظری بکند، به پادشاه عشق می‌ورزیدند و آن خلعتی که می‌داده آن را می‌بوسیدند و نگه می‌داشتند. شخص‌پرستی در مراحل مختلف، خداپرستی شده. یا اینها که دنبال شیخ‌شان هستند، دنبال مرادشان هستند، دنبال نمی‌دانم ولی فقیه‌شان هستند، دنبال آخوندشان هستند، دنبال مرشدشان هستند، واقعاً خیلی از این‌ها هم چون در او تصور علم و عرفان، و یا یک بینش‌ها و ارتباطاتی می‌بینند، اینها را نیمچه خدا گذاشتند.

بعضی‌ها برعکس، مثل فرعون، خودش را خدا می‌بیند، یعنی تکبر و غرور انسان ناغافل را به‌جایی می‌رسانده که چنین تصویری نسبت به‌خود پیدا کند، خصوصاً وقتی که یک برتری‌ها و صفاتی در خودش ببیند، مثل تیمور؛ تیمور در حینی که مسلمان بوده و فقیه و حافظ قرآن هم بوده، ولی احوالات خودش را که نوشته، واقعاً احساس نیمچه خدایی در خودش می‌کرده، چون می‌دیده که نسبت به‌هرکسی برتری دارد. کسانی که در قشونش بودند واقعاً او را می‌پرستیدند، افتخار می‌کردند، عشق داشتند که در رکاب او کشته شوند، چون او را صاحب زور و قدرت و تدبیر و صفات برجسته می‌دیدند.

انسان خودشیفته و خودپرست، خود را یک پا خدا می‌بیند

وقتی بشر برمی‌گردد به خودپرستی و خودش را خدا دانستن، اتفاقاً برمی‌گردد به آن حالت اول، که از نظر روانشناسی - در کتاب «دل آدمی» اریک فروم که خانم صالحیان آن را ترجمه کرده - خودشیفتگی است، مراحل مختلف را نشان می‌دهد. نوزاد، مادامی که در رحم مادر است، چون جای خیلی گرم و نرم دارد و همه چیز

هم هست، و جز خودش کسی دیگر را نمی‌بیند، به‌طور غریزی و طبیعی خودش برای خودش خداست؛ بیرون هم که می‌آید، یک مرتبه دنیایی را می‌بیند که سرمایه‌اش، گرمایش، گرسنگی‌اش علیه او است، بیشتر برمی‌گردد به اتکاء به نفس، و خودشیفتگی. آدم‌های نرمال و عادی و طفل‌ها و کودک‌های درست، وقتی آغوش مادر و آن گرمی و شیر و محبت را می‌بینند که غیر از خودشان هم کسی هست؛ یک مادری هست، یواش یواش یک پدری هست و یا برادری، خواهری، و دنیای خارج همه‌اش دنیای دشمنی و آزار و اینها نیست، و با دنیا یواش یواش ارتباط پیدا می‌کند، دیگر آن حالت خودشیفتگی را از دست می‌دهد. ولی آن‌هایی که نابه‌هنجار هستند این حالت به اصطلاح وحشت و نفرت از همه کس و همه چیز را در خودشان حفظ می‌کنند، و از همه احساس دشمنی می‌کنند، آن وقت حالت خودانگیختگی دارند، و به این ترتیب به آن‌جا می‌رسند که خودشان را یک پا خدا می‌دانند. اینها در تاریخ هست، و انواع دارد.

البته این عرایض بنده ممکن است که خیلی‌هايش مبهم باشد یا برایتان غیر قابل قبول باشد، محتاج به توضیح است که متأسفانه فرصت نیست، و تا به حالش هم به اندازه‌ی یک ساعت را گرفته است.

پیغمبران گفتند ما از طرف خدا آماده‌ایم،

و معرف و منادی و مدافع آن شدند

در روانشناسی، در تاریخ و در ادیان و در قرآن، این خداهایی که بشر از راه روانش یا در تاریخ تکاملش به دست آورد، خداهای خودساخته‌ی بشر بود. در برابر آن یک دسته افرادی پیدا شدند به نام پیغمبران، که اینها گفتند که ما از طرف خود خدا آمده‌ایم، و معرف و منادی و مدافع آن شدند، و از جمله قرآن؛ و این عرضی که بنده بارها کرده‌ام و برای خیلی‌ها ثقیل بوده و هنوز هم قبول ندارند، رسالت تمام انبیاء به گفته‌ی خود قرآن هیچ چیزی جز این دو نیست، آخرت و خدا. قرآن نیامده برای اینکه ما حکومت یاد بگیریم، اقتصاد یاد بگیریم، جامعه‌ی خوبی داشته باشیم، در این دنیا خوشبخت شویم، نه؛ به‌طور ضمنی یا ذهنی همه‌ی اینها تأمین می‌شود، ولی پیغمبر و قرآن برای دو چیز آمده، دو چیزی که بشر عقلش نمی‌رسد، و اگر بخواهد عمل بکند همین‌طوری به بیراهه و عوضی می‌رود. گاو می‌پرستد، یا یک آخرتی برای خودش و برای معرفی خدا، درست می‌کند برای اینکه بگویند این

همان است که تو احتیاج داری و دنبالش می‌روی و گم گشته تو است و تو از روز الست و از روز ولادت و در سراسر زندگیت و در نهاد و باطن احساس احتیاج به او می‌کردی و عاشقش بودی. سوراخ دعا را گم کردی، عوضی می‌روی، آنها نیست، اینها خالق تو نیستند، اینها مثل تو ضعیف هستند، اینها می‌میرند، اینها مالک چیزی نیستند، اگر هم مالک چیزی باشند، دو هکتار زمین دارند. یا آن یارو که می‌گفت به اندازه‌ی کشور سوئیس من در ایران دارایی دارم، یا فرض کنید مثل رضاشاه تمام شمال برای او بود، تازه آن را هم از دستش می‌گیرند. این پست است، این اصلاً «لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»^۱ است، اصلاً برای خودش نه نفعی می‌تواند داشته باشد و نه ضرری. «لا اله»، اینها اله نیستند؛ بیچاره، عوضی می‌روی، راه را گم کردی، کسی را باید پرستی که حی است، قیوم است، جاوید است.

سراسر قرآن توصیف خدا، و بیش از آن ممانعت ما از شرک است

سراسر قرآن توصیف خداست، یکی می‌خواهد خدا را به ما نشان بدهد، که ما عقلمان نمی‌رسد، یعنی عوضی می‌رویم. خیلی تند می‌گذرم و رد می‌شوم، خیلی می‌توانم روی این راجع به قرآن بگویم. قرآن بیش از آنکه راجع به شناساندن خدا و اثبات صانع و توحید حرف بزند و اصرار بورزد، بیشتر اصرارش راجع به ممانعت ما از شرک است. هر جا ابراهیم معرفی می‌شود می‌گوید:

«كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۲

«لا اله» اول با «لا» شروع می‌شود و بعد «الا لله». آن وقت در سوره‌ی هود(۱۱)،

در سوره‌ی مؤمن(۴۰)، سوره‌ی اعراف(۷)، هی پیغمبران به مردم می‌گویند:

«الَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»^۳

«قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي

الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِلرَّبِّ الْعَالَمِينَ»^۴

۱. رعد(۱۳) / ۱۶ : ... که قادر به تأمین هیچ نفع و ضرری برای خودشان نیستند...

۲. آل عمران(۳) / ۶۷ : ... حق‌گرایی بود تسلیم [خدا] و در جرگه‌ی شرک‌ورزان نبود.

۳. هود(۱۱) / ۲ : [نیایش این است] که جز خدای را بندگی نکنید؛ ...

۴. مؤمن(۴۰) / ۶۶ : بگو: من از بندگی افرادی که شما به جای خدا [به نیایش] می‌خوانید، نهی شده‌ام، چون نشانه‌های روشن از جانب صاحب‌اختیارم به من رسیده است و فرمان یافته‌ام که [تنها] در برابر صاحب اختیار عالمیان تسلیم باشم.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ^۱

«وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»^۲

مبادا شرک بورزید:

«لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۳

«إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»^۴

«وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»^۵

پیغمبر اصلاً آمده برای اینکه با شرک مبارزه بکند، شرک را از بین ببرد، که ما راه مستقیم برویم. در سوره‌ی حمد (۱) می‌خوانیم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

این حمد برای خداست، نه اینکه ما به دیگران تعظیم بکنیم. «ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد»، این طبیعت انسان است، سگ هیچ وقت پیش سگ سر خم نمی‌کند، ولی انسان چون دنبال و عاشق عظمت است، محتاج است، دنبال قدرت است، قدرت را می‌پرستد، بنابراین اگر حس کرد که این ناپلئون عظمت دارد، یا شاه‌عباس عظمت دارد، پیش او سر خم می‌کند و از او تشکر می‌کند، دستش را می‌بوسد. اینجا در این سوره می‌گوئیم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

حمد برای هیچ کس نیست، برای شیخ مرتضیٰ انصاری هم نیست، برای علی (ع)

۱. اعراف (۷) / ۵۹: نوح را بر قومش فرستادیم؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ من از مجازات روزی بزرگ بر شما می‌ترسم.

۲. نساء (۴) / ۳۶: خدای را بندگی کنید و هیچ چیز [و هیچ کس] را [در تمدن و تدبیر] با او شریک نشمارید...

۳. لقمان (۳۱) / ۱۳: ... هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با خدا شریک تلقی مکن؛ که شرک ظلم بزرگی است.

۴. زمر (۳۹) / ۵۳: ... خدا همه‌ی گناهان را [بر توبه‌کنندگان] می‌بخشد، ...

۵. نساء (۱۴) / ۱۱۶: ... و هر که برای خدا شریک قائل شود، در گمراهی بی‌پایانی افتاده است.

هم نیست، برای هیچ کس نیست، برای فرعون هم نیست، حمد برای «لله رب العالمین» است، آن هم «رب العالمین» است، ارباب همه چیز است، برای همه‌ی این‌هایی که خیال می‌کنید خداست، نیست. برای چه اربابی است؟ اربابی است که رحمان است. تو احتیاج به خیر داری، محتاجی، محتاج محبت و رحمتی، محتاج بخششی، او «الرحمن» است، او «رحیم» است. همان‌طور که فرعون می‌گوید که من مالک نیل هستم، یا رضاشاه که خودش را مالک همه‌ی ایران می‌دانست، خدا مالک همه چیز است، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و روز دیگر که اصل کاری است.

«إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ كَسْتَعِينُ»

فقط تو را بندگی می‌کنم، هیچ کس را بندگی نمی‌کنم، و این احتیاج کمک‌گیری و نصرت خواهی، فقط از تو است.

«أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

که این «صراط مستقیم»، هم در جلسات انجمن اسلامی مهندسين و هم در جلسات مختلف دیگر نشان داده شده است که صراط مستقیم یعنی خودِ خدا، و به گفته‌ی خودش، نه آن صراط مستقیم که چه‌طوری در خانه‌ام بروم، یا چه‌گونه به کشف علمی برسم، نه؛ صراط مستقیم یعنی:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا»^۱

که همه‌ی انبیاء این صراط مستقیم را رفته‌اند. یعنی برخلاف همه‌ی این صراط‌ها که بشر رفته و عوضی رفته، کج رفته؛ کج که رفت به جای دیگر برمی‌خورد:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»

صراط مستقیم قرآن، هم خدا را معرفی می‌کند، و هم آفات راه خدا را
صراط مستقیم قرآن این است، دعای کمیل هم این است. دعای کمیل هم عظمتش و ارزشش در این است که مثل قرآن و منطبق با قرآن ما را یک‌سره در راه خدا می‌اندازد. آن وقت قرآن، فقط معرفی خدا را نمی‌کند، آفات راه خدا را هم نشان می‌دهد. آفات راه خدا چیست؟ همان شرک و بعد خود‌گنده‌بینی، خودبزرگ‌بینی و تکبر است:

«أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»^۲

۱. انعام (۶) / ۱۵۳: و این که [آگاه باشید] این راه راست من است...

۲. زمر (۳۹) / ۶۰: ... آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست؟

چرا جهنم می‌شود، چون من وقتی متکبر شدم یعنی چه؟ یعنی خودم را بزرگ می‌بینم، خودم را صاحب همه‌ی آن کمالاتی که باید عاشقش باشم، باید طالبش باشم، می‌بینم. طبیعتم طوری است که باید دنبال آنها بروم، خودم را صاحب آنها می‌دانم و بی‌نیاز از حرکت و هدف و جست‌وجو می‌دانم:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ. أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَى»^۱

انسان این طوری است، همین قدر که احساس استغناء و بی‌نیازی کرد، همان طور که مولوی هم می‌گوید، درد را چو او نمی‌دانم کمتر فلان، وقتی در من درد نبود و بی‌نیاز شدم و احتیاج به چیزی نداشتم؛ پول دارم، جا دارم، شهرت دارم، عزت دارم، زیبایی دارم، همه چیز دارم؛ اول سرکشی است، اول طغیان است، طغیان علیه چه کسی؟ علیه خدا، این آفت بزرگ را قرآن هی به ما نشان می‌دهد، چه طوری نشان می‌دهد؟ با «الله اکبر»، با «سبحان الله». اصلاً یک مسابقه‌ای بین قرآن است با همه‌ی شعراء و مداحان و سلطنت‌طلب‌ها و بشر. ببینید صفاتی که در قرآن برای خدا می‌آورد، همان صفاتی است که سلاطین برای خودشان، یا شعرا و مداحان و وزرا و تابعین‌شان برای آنها می‌آورند. «الله اکبر»، نه اینکه آنها ادعای بزرگی می‌کردند، او می‌گوید «الله اکبر» که «خدا بزرگ‌تر» است.

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^۲

همه چیز برای این است، برای آنها نیست، ملک و پادشاه، خداست، منتهی یک پادشاهی که قدوس هم هست، هم به کثافت و جنایت و آلودگی سلاطین نیست، و هم از آنهایی که شما خیال می‌کنید که قدوس هستند و مقدس هستند، نیست؛ قدوس این است. آن وقت شما خیال می‌کنید که عزت و مقام و شوکت آنجاست؟ نه، این جا است، عزیز این است. خیال می‌کنید فلان کس حکمت دارد؟ راه و چاه را خوب بلد است؟ به علم و کمال آراسته است؟ نه؛ حکیم این است، علیم و عظیم این است.

«وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»^۳

۱. علق (۹۶) / ۶ و ۷: هان! اگر انسان خود را بی‌نیاز احساس کند، سر به طغیان برمی‌دارد.
 ۲. جمعه (۶۲) / ۱: هر چه در آسمان‌ها و زمین است [با حرکت حکیمانه در راستایی که پروردگار جهان مشخص کرده است] خدای را تقدیس می‌کند، [همان] فرمانفرمای بس مقدس و فرادست و فرزانه را.
 ۳. بقره (۲) / ۱۰۷: ... و در برابر خدا هیچ کارساز و یآوری نخواهید داشت.

در برابر خدا اصلاً، هیچ ولی‌یی، اصلاً هیچ ولایت و اربابی نیست.

تمام القاب و عناوین تاریخ و ادیان برای خدا،

در دعای کمیل هم برای خدا آورده شده است

در دعای کمیل هم تمام این صفات هست، اشخاص برای سلاطین، برای خودشان، برای دانشمندان، برای علما، برای روحانیون، قائل به این صفات هستند، برای ائمه قائل هستند، برای خود علی (ع) قائل هستند، همه‌ی اینها را همان‌طور که در یک جلسه‌ای، در ۶-۵ ماه پیش، در منزل آقای اشفاق، یکی از دوستان اصفهانی، عرض کردم، در دعای کمیل، برای خداست:

«يَا اَلٰهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ مَالِكِ رَقِيٍّ؛ يَا مَنْ بَيَّدَهُ نَاصِيَتِي»^۱

تمام آن القاب و عناوینی که در طول تاریخ و در خود ادیان، انسان‌ها برای کسانی که به نظرشان بزرگ می‌آمده، به نظرشان منعم می‌آمده، به نظرشان صاحب مقام می‌آمده، تمام اینها را علی (ع) اصرار دارد و در دعای کمیل برای خدا آورده است. یا می‌گوید:

«مَنْ لِيْ غَيْرُكَ»^۲

شفاعت را که ما شیعه‌ها می‌گوئیم

«اَسْتَشْفِعُ بِكَ اِلَى نَفْسِكَ»^۳

تو شفیع من باش، رحم از تو می‌خواهم.

«يَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِرُبُوْبِيَّتِكَ»^۴

چرا من متوسل به فلان پیر، عارف، یا فلان سید، یا فلان امام یا فلان پیغمبر بشوم، «يَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِرُبُوْبِيَّتِكَ» تو ارباب من هستی.

نکته‌ی دیگر این که ما در این دعا، و شاید در هیچ کدام از دعا‌های معتبر دیگر شیعه، آن‌طور در زبان ما اقرار به کوچکی و فقر و مسکنت خودمان نمی‌کنیم:

«اَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ الْحَقِيْرُ الْمِسْكِيْنُ الْمُسْتَكِيْنُ»^۵

۱. از دعای کمیل: معبودا، سرورا، صاحبا، و ای مالک من، ای آن که اختیارم به دست اوست...

۲. از دعای کمیل: ... من جز تو چه کسی را دارم؟ ...

۳. از دعای کمیل: ... و به وسیله‌ی تو از درگاہت شفاعت خواهم؟ ...

۴. از دعای کمیل: ... و به پروردگاری تو توسل جوید...

۵. از دعای کمیل: ... بنده‌ای ناتوان و خوار و خرد و بینوا و درمانده‌ی تو هستم؛ ...

نمی‌دانم که در دعا هست. بد نیست این را هم بگویم، یکی از دوستان که اتفاقاً در این جلسه نیست، که اگر بود اسمش را می‌بردم، ایراد گرفته بود، و این به نظرش آمده بود که دعای کمیل خیلی خوب است، اما این یک تیکه‌اش که خودمان را خیلی کوچک می‌کنیم، «یا خَبِيراً بِفَقْرِي وَفَاقَتِي»^۱ و هی احساس و ابراز ذلت و مسکنت و کوچکی می‌کنیم، اینش خوب نیست، چرا ما این قدر خودمان را پست بکنیم، و ارزش خودمان را از دست بدهیم؟

خب، این نکته‌ای است! یک روز هم ایشان با آقای [دکتر] بنی‌اسدی، با هم در ماشین بودند. ایشان گفته بود: این را آخوندها آورده‌اند و در این دعا گذاشته‌اند. چون آخوندها اصرار دارند که در سر ما بزنند که من خرم، من نفهمم، من نادانم، من ضعیف و ذلیل، و مثل اشخاصی که پیش دعاگوها و رمال‌ها می‌آیند که مثلاً دعا و طلسم بدهد، آنها بر ما حکومت بکنند. می‌گویند که تو شعور نداری، تو نمی‌توانی خودت را اداره بکنی، تو گول می‌خوری، بیا دوایت پیش من است.

گفتم نه، اتفاقاً این طور نیست. این دعا اگر در زبان ما گذاشته شده که در برابر خدا ابراز کوچکی و ضعف و ذلت بکنید، این در برابر خداست؛ در برابر فرعون و رضاشاه و فلان ملا و فلان پیر و فلان مرشد نیست؛ یا در برابر فلان زن، یا در برابر فلان رویداد، یا در برابر فلان سیاستمدار نیست، در برابر خداست. او بینهایت است، در برابر بینهایت، انسان یک موجود محدود است. به علاوه، در همین دعا می‌بینیم که مرتبه‌ی انسان به جایی می‌رسد که می‌گوید:

«وَأَجْعَلَنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيْبًا عِنْدَكَ»^۲

آن جایی که پای درخواست و پای طلب و هدف‌یابی و هدف‌جویی می‌افتد، بزرگ‌ترین درخواست را در زبان ما می‌گذارد، چرا من بگویم، خدایا مثلاً دو تا بچه بده، دو تا پسر بده، یا خدایا من را مثلاً به سلطنت برسان، یا من را فرض کنید به مقام میرزای شیرازی برسان، نه؛ «أَحْسَنَ عِبِيدِكَ نَصِيْبًا عِنْدَكَ» نصیب من را بالاتر بگذار، و بعد می‌گوید:

«قَوِّ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي»^۳

۱. از دعای کمیل: ... ای آگاه بر فقر و نداریم، ...

۲. از دعای کمیل: ... و مرا در برخورداری از بهره‌ات در شما بهترین بندگان خدا قرار ده.

۳. از دعای کمیل: ... اعضايم را بر انجام خدمت نیرومند ساز...

من را به این شأن و مقام برسان که خدمت گزار تو بشوم.

دعای کمیل هم سراغ آفت خداجویی که خودبزرگ بینی است می رود
 حالا در این دعا ببینید سراغ همان آفت خداجویی و خداپرستی می رود، آنکه انسان خودبزرگ بین و خودکننده بین است، اصرارش این است. ببینید اولش با این شروع می شود:

«بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۱

اولاً رحمت خدا رحمتی نیست که به چهارتا نوکرهایش یا ایالاتش برسد،
 «وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» است:

«وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي فَهَرَّتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ»^۲

«وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَبِعِلْمِكَ الَّذِي إِحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ»^۳

تمام ارزش ها را- که یک زمانی دیگر وقت نشد، یادم هم رفت- مطرح می کند؛
 مراحل خداپرستی، خداجویی انسان، و در اواخرش به اشخاص می رسد به نوع پرستی و بعد هم ارزش پرستی، علم دوستی و خدمت به نوع و چیزهای دیگر مثل اومانیسیم و امثال آن. تمام ارزش ها را این دعا در خدا سراغ می دهد، بعد شروع به این می کند که ما می عذرخواهی می کنیم:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ؛ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقْمَ»^۴

خودمان را گناه کار می دانیم، یعنی یک موجود کوچک و ضعیف در برابر یک موجود بی نهایت و صاحب همه چیز باید احساس گناه کند. همین کوچکی من، همین غفلت من، همین یک لحظه که حواسم به خودم رفته، حواسم به خورد و خوراک رفته- حالا ول می کنم آن جایی را که حواسم به این رفته که در سر دیگران

۱. از دعای کمیل : ... به مهربانیت که همه چیز را فرا گرفته است؛ ...

۲. از دعای کمیل : ... و به نیرویت که بدان، همه ی موجودات را مقهور ساخته ای ...

۳. از دعای کمیل : ... و به نام هایت که همه ی کرانه ی هستی را پر کرده است و به دانائیت که همه ی موجودات را فرا گرفته است...

۴. از دعای کمیل : خداوندا، بیا مرز آن گناهانم که پرده ی پاک دامنی ها دردت؛ خداوندا، بیا مرز آن گناهانم که عذاب و کیفر فرو آورد؛ ...

بزنم - همین خودش در آن مقام چون من ساخته شده‌ام و خدا می‌گوید، بشر را خلق کردم برای این که:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱

باید خدا را عبادت کنیم، بنابراین وقتی من به کمال رسیدم، به آن چیزی که ذاتم هست رسیدم، نه اینکه چون ملا گفته یا در رساله نوشته‌اند یا شرعی‌ها گفته‌اند، نه؛ آن طور که خدا از من خواسته است. اصلاً مثل ابراهیم:

«إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲

برای خدا باشیم، در راه خدا باشیم، عاشق خدا و جویای خدا باشیم. پس به آن حساب، یک لحظه غفلت هم گناه است. روی حساب آن خداپرست واقعی، و روی حساب ایده‌آل؛ آن یک لحظه غفلت گناه است. اینکه هی باید احساس بکنم که من فقیرم، من نادانم، ناتوانم، غیر از تو هم کسی نیست. آن وقت، قرآن کار دیگری که می‌کند، متوقف به این نمی‌شود که خدا و آفت‌هایش را به ما معرفی کند، می‌گوید: بیچاره اگر به طرف خدا نروی، خدا را نپرستی، حسابت با کرام الکاتبین است، آتش است، خذول در جهنم است، این مسئله شوخی نیست، آن هم چرا در آنجا، نه اینکه خدا با تو دشمن می‌شود، تو آن کمال و آن قدرتی که باید پیدا کنی که از خودت شرور را دفع بکنی، و همه‌ی نعمت‌ها و خیرها را پیدا کنی نمی‌توانی. آداپتاسیون، تِلِ آداپتاسیون با آخرت و آن دنیا پیدا نمی‌کنی، با آن دنیا متناسب نمی‌شوی، انرژی‌هایت زایل می‌شود، بنابراین گرفتاری خواهی داشت.

همان‌طور که اگر انسان در این دنیا نتواند راه صحیح را پیدا بکند، توان و نای راه پیدا کردن را نداشته باشد، نتواند راه زندگی کردن، زن گرفتن، شوهر کردن، نمی‌دانم به اداره رفتن و کار کردن را پیدا کند. اگر پیدا کرد، به‌طور نسبی، به مال و حال و راحت می‌رسد؛ اگر پیدا نکرد، فقر هست و توسری خوردن و گرفتاری، و جریمه و زندان و این طرف و آن طرف دویدن. حالا پیغمبران این کارها را می‌کنند که می‌گویند بابا اگر آن راه را نروی، درست است که فعلاً آزاد هستی، و هر کاری که

۱. ذاریات (۵۱) / ۵۶: و جن و انس را نیافریده‌ام، مگر برای این که مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

۲. انعام (۶) / ۱۶۲: ... نماز و [تمامی] عباداتم و زندگی و مرگم همه برای خدای صاحب‌اختیار جهانیان است.

می خواهی بکنی، بکن؛ خدا تو را مختار و آزاد گذاشته، خدا این ارزش را برای تو قائل شده که تو را خلیفه‌ی خودش کرده، این اراده‌ی خودش را به تو امانت داده، هر چه دلت می خواهد، بکن؛ حتی:

«كَلَّا تُمِدُّ هَوَاهُ وَهَوَاهُ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا.»^۱

این دنیا را می خواهی؟ برو، برای دنیا کار بکن، هر چه دلت بخواهد داری، اما آخرت را نداری. آن وقت می بینیم علی(ع) هم در دعای کمیل همین را می گوید، ما را متوجه این عذاب می کند، عذابی که برو برگرد هم ندارد، فقط مشرکین نیستند، هر مؤمنی، هر کس، می تواند مشمولش باشد.

۱. اسراء(۱۷) / ۲۰: به هر یک از این دو گروه از بخشش صاحب اختیار کمک خواهیم کرد؛ و بخشش صاحب اختیار تو [از هیچ کس] باز داشته نیست.

معرفی و مقدمه بر دعای افتتاح*

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين
و صلى الله على محمد و اله

دعای افتتاح از معتبرترین دعاها، و مخصوص ماه رمضان است. شباهت به دعای کمیل دارد ولی از جهاتی جامع‌تر و نزدیک‌تر به مسائل و مصائب زمان حاضر و منتسب به امام غایب است. دعای روز است، دعای قرن است و زبان حال و دعای آخرالزمان است. هم دعاست و هم درخواست، هم رفتن به سوی خداست و هم یاد گرفتن اینکه چه دعایی کنیم و ذکر و تسبیح خدا چگونه باشد و تجلیل و تقاضا یا ذکر و توجه به پیغمبر و امامان را چگونه بجا آوریم. ضمناً خیلی منظم و طبقه‌بندی شده است و شامل چهاربخش می‌باشد.

بخش اول

بیش از نصف دعا را بخش اول تشکیل می‌دهد که مخصوص به خداست، نه به صورت طلب کاری و خودخواهی، بلکه تشکر و تسبیح و مغفرت‌خواهی برای تقرب به او، همان‌طور که در دعای کمیل و دعاهاى معتبر دیگر از طرف معصومین تعلیم شده است.

در این قسمت می‌گوئیم:

* این اثر دست‌نوشته‌ای است که در حول و حوش دی‌ماه ۱۳۶۸ تهیه شده و احتمالاً به منظور ارائه‌ی یک سخنرانی و یا تهیه یک مقاله تحریر یافته است.
در این اثر قسمت‌هایی از دعای افتتاح که در متن فاقد ترجمه می‌باشند، ترجمه‌ی آنها با استفاده از کتاب «زبده‌ی مفاتیح الجنان» ترجمه‌ی کریم زمانی، در زیرنویس ارائه شده است (ب.ف.ب).

«اللَّهُمَّ أَذِنْتَ لِي فِي دُعَائِكَ وَ مَسْأَلَتِكَ؛ فَاسْمَعْ يَا سَمِيعٌ مِدْحَتِي؛ وَ أَجِبْ يَا رَحِيمٌ دَعْوَتِي.»^۱

پس از اقرار به نعمت‌ها و رحمت‌های خدا و استغفار از گناه‌ها، حمد خدا را می‌کنیم که شریک و شبیه ندارد، گردانندی جهان است، دهنده‌ی نعمت‌ها و بخشنده‌ی معصیت‌ها. حمد ما به دلیل نعمت‌ها و کارها و صفات خاص خدا است و نشانه‌ی معرفت و وسیله‌ی قربت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْخَلْقِ؛ بَاسِطِ الرِّزْقِ؛ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ، ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ الْفَضْلِ وَ الْإِنْعَامِ، الَّذِي بَعْدَ فَلَا يُرِي؛ وَ قَرَبَ فَشَهِدَ النَّجْوَى؛ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.»^۲

حمد و سپاس ما فقط از جهت خالقیت و عظمت و سبحانیت خدا نیست از جهت عنایتی هم که به اداره امور ما و نجات صلحا و ضعفا و سرنگونی ستم کاران زورمند نیز دارد نیست!

« الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ، وَ يُنْجِي الصَّالِحِينَ، وَ يَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِينَ، وَيَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ، وَيُهْلِكُ مُلُوكًا وَ يَسْتَخْلِفُ آخِرِينَ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَاصِمِ الْجَبَّارِينَ، مُبِيرِ الظَّالِمِينَ، مُدْرِكِ الْهَارِبِينَ، نَكَالِ الظَّالِمِينَ، صَرِيحِ الْمُسْتَضْرِحِينَ، مَوْضِعِ حَاجَاتِ الطَّالِبِينَ، مُعْتَمِدِ الْمُؤْمِنِينَ.»^۳

در زمان شاه، در حوزه هدایت طالقانی یا در زندان که به این قسمت از دعای رسیدیم،

۱. قسمتی از دعای افتتاح: خداوندا تو به من رخصت دادی که به درگاهت دعا کنم و درخواست نمایم؛ پس ای شنوا، ستایشم شنو و ای مهربان دعایم اجابت فرما.
 ۲. قسمتی از دعای افتتاح: ستایش از آن خداوند است که آفریدگار آفریدگان است؛ گسترنده‌ی روزی است؛ شکافنده‌ی سپیده‌دمان است؛ دارنده‌ی شکوه و بزرگواری و فضل و نعمت‌بخشی است؛ آن خدایی که دور است و دیده نشود و نزدیک است و بر رازها آگاه است، و فرخنده و برتر است.
 ۳. قسمتی از دعای افتتاح: ستایش از آن خدایی است که بیمناکان را آرامش دهد و نیکان شایسته را رهایی بخشد و ناتوان شدگان را والایی دهد و گردن‌کشان را خوار کند و شاهان را نابود نماید و دیگر مردم را جای‌گزین آنان سازد.
- و ستایش از آن خدایی است که در هم شکننده‌ی زورمندان است و نابودکننده‌ی ستم‌گران، دریابنده‌ی گریختگان است و کیفردهنده‌ی بیدادگران، فریادرس فریادخواهان است و برآورنده‌ی نیاز خواستاران و تکیه‌گاه مؤمنان.

سال‌های اول امیدوار و خوشحال می‌شدیم ولی سال‌های سختی و ستم و اسارت که گذشت کم کم مایوس و متوحش می‌شدیم، می‌پرسیدیم خدایا پس کی؟ ولی بالاخره دیدیم که وعده‌ها بی‌جهت نبود و شاید «يُهْلِكُ مُلُوكًا» و «يَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ» و «يَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِينَ» همین حالا هم که این عبارات را می‌خوانیم تحقق پیش‌گوئی باشد «يُهْلِكُ مُلُوكًا» را می‌بینیم و «يَسْتَخْلِفُ آخِرِينَ». ملکی و مستبدی رفت و ملک و مستبدان و جباران دیگری جانشینش شدند. بنابراین باز دعا را با امید و اطمینان بیشتری از سر می‌خوانیم.

بخش دوم

این بخش و بخش‌های بعدی به رسول اکرم و به ائمه اطهار عنایت و اختصاص داده شده، به ما یاد می‌دهد که چرا و چگونه ذکر آنان و شکر آنان را بکنیم و غلو و زیاده‌روی و تجاوز از توحید و تمایل به شرک و غضب خدا ننمائیم. هم اینک به خدا و فرشتگان و تسلیم به خدا صلوات بفرستیم آن‌طور که خدا در قرآن فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَيَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيَّ وَسَلُّوا تَسْلِيمًا»^۱

و همان‌طور که در دعای کمیل، خود امیرالمؤمنین علی(ع) در زبان ما گذارده است که به خدا بگوئیم:

«أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَيَّ نَفْسِكَ»^۲

«يَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرَبُّوبِيَّتِكَ»^۳

«أَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدِينَنِي مِنْ قُرْبِكَ وَأَنْ تُوزِعَنِي شُكْرَكَ وَأَنْ

تُلْهَمَنِي ذِكْرَكَ»^۴

«مَنْ لِي غَيْرُكَ، أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي»^۵

۱. احزاب (۳۳) / ۵۶: بی‌گمان خدا و فرشتگان بر پیامبر توجه و عنایت دارند؛ شما مؤمنان هم به او توجه و انعطاف داشته باشید و تسلیم کامل [او] باشید.
۲. قسمتی از دعای کمیل: به وسیله‌ی تو از درگاهت شافعت خواهم.
۳. قسمتی از دعای کمیل: به پروردگار تو توسل جوید.
۴. قسمتی از دعای کمیل: و به حق بخشندگیت از تو درخواست می‌کنم که مرا به خودت نزدیک کنی و سپاست را بر من ارزانی داری و یاد خود را در دلم افکنی.
۵. قسمتی از دعای کمیل: جز تو چه کسی را دارم تا از او درخواست کنم تا زیان و گزندم بر طرف سازد.

اگر ذکر می گوئیم ذکر خدا باشد نه علی جانم، علی جانم، علی ای جان جانانم.
اگر شفاعت می خواهیم، از خود خدا بخواهیم؛
اگر توسل می خواهیم، از ربوبیت خدا باشد؛
اگر تقرب می طلبیم و تشکر می کنیم از خدا و به خدا باشد؛
و بدانیم که جز او دیگری را برای رفع بلاها و گرفتاری ها و نظر در کارها نداریم.
در بخش ۲ در صریح ترین و عالی ترین بیان هم توصیف و معرفت رسول اکرم
است و هم کامل ترین و وسیع ترین مفهوم صلوات و درود و رحمت خواهی:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَأَمِينِكَ وَصَفِيِّكَ، وَحَبِيبِكَ
وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَحَافِظِ سِرِّكَ وَمُبْلِغِ رِسَالَتِكَ»^۱

چه چیز؟

«أَفْضَلَ وَأَحْسَنَ وَأَجْمَلَ وَأَكْمَلَ، وَأَرْكَبِي وَأُئْمِي وَأَطِيبَ وَأَطْهَرَ،
وَأَسْنَى وَأَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ وَتَحَنَّنْتَ، وَسَلَّمْتَ
عَلَي أَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ وَأَنْبِيَائِكَ، وَرُسُلِكَ وَصَفْوَتِكَ، وَأَهْلِ الْكِرَامَةِ
عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ.»^۲

بخش سوم

این بخش مخصوص ائمه اطهار و مادر بزرگوار آنها صدیقه کبرا است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي أميرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳

نه تعارف دارد، نه غلو دارد؛

«عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَي خَلْقِكَ، وَآيَتِكَ
الْكُبْرَى وَالتَّبَا الْعَظِيمِ. وَصَلِّ عَلَي الصَّدِّيقَةِ الطَّاهِرَةِ، فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ

۱. قسمتی از دعای افتتاح: خداوندا درود فرست بر محمد، بنده و فرستاده و امانت دار و برگزیده و دوست و زبده آفریدگان و رازدار و رساننده‌ی پیام‌هایت.

۲. قسمتی از دعای افتتاح: برترین و نیکوترین و زیباترین و کامل‌ترین و پاکیزه‌ترین و فزاینده‌ترین و پسندیده‌ترین و پاک‌ترین و والاترین و بیشترین درودی که فرستادی و برکتی که دادی و مهر و رحمتی که ورزیدی و سلامی که بر یکایک بندگان و پیامبران و فرستادگان و برگزیدگان و گرامیان تو از آفریدگان فرستادی.

۳. قسمتی از دعای افتتاح: خداوندا درود فرست بر علی، سالار مؤمنان و جانشین رسول پروردگار جهانیان.

نَسَاءِ الْعَالَمِينَ. وَ صَلَّى عَلَي سِبْطِي الرَّحْمَةِ وَ إِمَامِي الْهُدَى، الْحَسَنِ وَ
الْحُسَيْنِ، سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

و بقیه :

وَ صَلَّى عَلَي أئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، عَلَي بَنِي الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ
عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ، وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، وَ الْخَلْفَ الْهَادِيَ الْمُهْدِيَّ، حُجَجِكَ
عَلَي عِبَادِكَ، وَ أَمْنَائِكَ فِي بِلَادِكَ؛ صَلَاةً كَثِيرَةً دَائِمَةً.^۱

بخش چهارم

در مورد امام دوازدهم که غایب است و قیام خواهد کرد و امید و انتظارش را
برای نجات دنیا و گسترش عدل و قسط و اصلاح همه‌ی دردها و انجام همه‌ی
آرزوها داریم، بیان مفصل‌تری آمده است. از او درخواست نمی‌کنیم ولی برای او
درخواست می‌کنیم، درخواست می‌کنیم که:

«وَ أَيُّدُهُ بَرُوحُ الْقُدُسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ، وَ الْقَائِمَ بِدِينِكَ، اسْتَخْلِفْهُ فِي الْأَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ.»^۲

«اللَّهُمَّ أَظْهَرُ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ، حَتَّى لَا يَسْتَحْفِي بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ
مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.»^۳ (ترس و ترور نباشد)

۱. قسمتی از دعای افتتاح: بنده و ولی و برادر رسولت و حجت تو بر آفریدگانت و نشانه‌ی بزرگت و آن
خیر عظیم. و درود فرست بر راست‌گوی پاکیزه، فاطمه بانوی زنان جهانیان.

و درود فرست بر ده‌نواده‌ی پیامبر رحمت و دو پیشوای هدایت، حسن و حسین دو سرور جهانیان اهل بهشت.
و درود فرست بر پیشوایان مسلمانون، علی فرزند حسین و محمد فرزند علی و جعفر فرزند محمد و موسی
فرزند جعفر و علی فرزند موسی، و محمد فرزند علی و علی فرزند محمد و حسن فرزند علی و آن
یادگار شایسته و راهنما، حضرت مهدی(ع) که جملگی اینان حجت‌های تو بر بندگانت هستند و امانت
داران تو در شهرهایت. درود بسیار جاودان بر آنان باد.

۲. قسمتی از دعای افتتاح: و وی را با روح القدس یاری ده، ای پروردگار جهانیان.
خداوندا او را فرا خواننده به کتابت و قائم بر دینت قرار ده؛ او را در زمین جانشین ساز همان‌سان که
پیشینیان او را جانشین ساختی.

۳. قسمتی از دعای افتتاح: خداوندا به‌وسیله‌ی او دینت و روش پیامبرت را آشکار کن تا آنکه دیگری
چیزی از حق و حقیقت را از بیم احدی از مردم پنهان ندارد.

بعد دولتی را که دلمان می‌خواهد، حکومت اسلامی را که شعار انقلاب بود تمنا و تعریف می‌نمائیم.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، وَ تُدِلُّ بِهَا التَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ، وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ» (دعوت نه اجبار و آزار)؛ وَ الْقَادَةَ إِلَى سَبِيلِكَ^۱
«وَتَرَزُقْنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»^۲ (نه بدنامی و سرافکندگی در دنیا)
«وَ كَثُرَ بِهِ قَلْتْنَا»^۳ (از بین رفتن ترس و ضرر ندادن)
«وَ أَعَزَّزَ بِهِ ذَلَّتْنَا»^۴ (خواری که قبلاً حاصل شده است)

در اواخر شیکوه و درددل:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ بَيَّنَّا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ غَيْبَةَ وُلِّيْنَا، وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا، وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا، وَ تَظَاهَرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا.
فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَعِنَّا عَلَيَّ ذَلِكَ بِنَفْحِ مِثْنِكَ تُعَجِّلْهُ، وَ بَصُرِّ تَكْشِفُهُ، وَ نَصْرٍ تُعِزُّهُ، وَ سُلْطَانٍ حَقٌّ تُظْهِرُهُ، وَ رَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا، وَ عَافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبَسُنَاهَا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»^۵

* * *

استدعا از خدا که همگی را به آمادگی و حضور قلب خواندن این دعا و استجابت درخواست‌ها از طرف خدا ...

۱. قسمتی از دعای افتتاح: خداوندا ما دولتی گرامی از لطف تو خواهانیم که بدان اسلام و مسلمین را عزت بخشی؛ و نفاق و منافقان را ذلت دهی؛ و ما را در آن دولت از دعوت کنندگان به طاعتت و پیشوایان راه هدایتت قرار دهی؛

۲. قسمتی از دعای افتتاح: و بدان وسیله، ارجمندی دنیا و آخرت را روزی ما فرما.

۳. قسمتی از دعای افتتاح: و به واسطه او کاستی ما فزونی بخش.

۴. قسمتی از دعای افتتاح: و به واسطه او، ذلت ما عزت ده.

۵. قسمتی از دعای افتتاح: خداوندا ما به سوی تو شکایت می‌بریم از نبودن پیامبران که درود تو بر او و خاندانش باد و از غیب مولايمان و فزونی دشمنان و کمی شمارمان و سختی آشوب‌های چیره بر ما و از غلبه‌ی روزگار بر ما.

پس درود فرست بر محمد و خاندان او و ما را در همه‌ی این امور یاری کن به فتحی شتابناک و زدودن آسیب و گزند و نصرتی ارجمند و حکومت حقی که آشکارش نمایی و رحمتی از خود که ما را به آن فراگیری و لباس عافیتی که از خود بر ما پوشانی به مهرت ای مهربان‌ترین مهربانان.

دوران ما و عصر امام سجاده(ع)*

در زمان امام حسن(ع)، حضرت برای مقابله با معاویه، مردم را به پوشیدن لباس جنگ و حاضر شدن در اردوگاه و حرکت به سرحدات دعوت می کرد و اینها نمی آمدند و یا از وسط راه در می رفتند. زمان سیدالشهداء، عکس قضیه پیش می آید؛ مردم کوفه نه یک نامه و دو نامه بلکه صدها نامه، آن هم با امضای تمام رؤسای قبایل ارسال و ایشان را دعوت می کنند که بیا و امور ما را اداره بکن، ما به تنگ آمده ایم، به مصایب گرفتار شده ایم. می بایستی آن دوران امام حسن بیاید و مردم حکومت جور را امتحان بکنند، حکومت خلاف حق معاویه که آن همه دون (دانه) می پاشیده و جعل حدیث می کرده و حتی محدثین و سایرین را می خریده، آن دوران باید بیاید و پدر مردم دربیاید و ظلم و جور عاصی شان بکند تا برای دعوت از سیدالشهدا آمادگی پیدا کنند.

یک حدیث دیگر هم هست که این را من از آقای اشکوری در انجمن اسلامی مهندسین شنیدم که به نظر می آید آن حدیث هم خیلی معتبر و بسیار مورد احتیاج و مورد عمل باشد. حضرت فرموده اند:

«لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةٌ وَ فِتْنَةُ الْأُمَّةِ الْمَلِكُ»

برای هر امت، فتنه و آفتی است، بلایی و آزمایشی است که آن امت را گرفتار می کند و به اشکال و تردید و تزلزل می اندازد؛ آفت امت من هم مُلک است؛ ملک

* سخنرانی در محفل دعای کمیل مورخ ۱۳۶۹/۵/۴ که از نوار برداشت و ویرایش شده است.
ترجمه ی آیاتی از قرآن که در زیرنویس این اثر ارائه شده از سخنران فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین ترجمه و تفسیر مهندس علی اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).

یعنی حکومت و سلطنت. و می‌بینیم این نکته خیلی درست مطرح شده است. حضرت موسی و بنی‌اسرائیل با سلطنت و حکومتی که باعث دردسرشان بشود، مواجه نبودند، بلکه وقتی می‌خواستند حضرت عیسی را - به قول خودشان - مسموم بکنند، استاندار قیصر روم تبعیت می‌کند و انجام می‌دهد؛ با هم درگیری هم نداشتند. در داخل خودشان هم مسئله‌ی حکومت و مُلک خیلی مطرح نبوده است، هم چنین امت ابراهیم یا امت عیسی. ولی امت آخرالزمان، بلافاصله بعد از رحلت پیغمبر با این مسئله مواجه می‌شود و هنوز هم که هنوز است ما گرفتار مسئله‌ی حکومت و خلافت و سلطنت و دولت هستیم. هنوز آب غسل رسول اکرم خشک نشده بود و صحابه از مراسم کفن و دفن خلاص نشده بودند که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده بین مهاجر و انصار و افراد دیگر بحث در می‌گیرد که چه کسی باید اداره امت را به عهده بگیرد و کی باید خلیفه باشد. به این ترتیب برای امت اسلام خلیفه‌ای مشخص می‌شود. همه‌ی خلفا و پیروانشان هم اصرار داشته‌اند که این خلیفه، سمتش الهی است و او از طرف خداست و امرش مطاع؛ و هر چه را او گفت، باید عمل کرد.

برای بقاء این خلافت و سلطنت چه جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها و چه دشمنی‌ها که صورت نگرفت. همچنین در داخل امت، بین علما و دانشمندان و اصحاب، چه دعوای و نزاع‌ها که انجام نشد. این یک طرف سکه، یک طرفش هم شیعه است؛ این‌ها عقیده دارند که علی (ع) و یازده فرزندان او باید خلیفه و حاکم و سلطان باشند و سیاست باید دست آنها باشد. آن وقت سر همین اختلاف که این باید خلیفه باشد، آن باید خلیفه باشد، چرا این نشد، چرا آن شد؛ و اصل ماجرا چه‌گونه بود، هنوز هم دعوای است. در حالی که خلافت و حکومت آنها از طرف خدا یا از طرف پیغمبر یا از طرف ملت معین نشده بود؛ در یک محیط خیلی ضعیفی آمدند و زد و بندی با هم شد، و عمر به ابوبکر گفت، دستت را بیاور من بیعت کنم. چند نفری بیعت کردند و بعد هم آن جریانات شکل گرفت. پس از آن که ابوبکر خلیفه شد اصلاً خودش عمر را معین کرد. عمر هم یک سیستم دیگری داشت، یعنی از همان اول نشان دادند که خلافت به معنای سلطنت و حکومت، هیچ منشأ و مبنای نه قرآنی و الهی دارد، نه سفارش و وصیتی از رسول اکرم است؛ و اینکه می‌گویند باید آراء امت و شورا باشد، خودشان هم به آن عمل نکردند. این طرف هم که اصرار دارد حضرت امیر از طرف پیغمبر برای ولایت - ولایت به معنای حکومت، به معنای خلافت - منصوب

شده است و اصلاً خلیفه باید علی(ع) بوده باشد. بعد از علی هم باید امام حسن باشد، بعد امام حسین، و الی آخر؛ این هم می بینیم که نه از طرف حضرت امیر، نه امام حسن، تأیید نشده است. به دلیل اینکه وقتی علیه عثمان شورش می شود و مردم می آیند و می فهمند که باید به اهل بیت و به علی رو بیاورند، وقتی به علی اصرار می کنند که تو باید خلیفه باشی، حضرت علی استنکاف می کند و می گوید، من برای شما وزیر باشم بهتر است تا امیر باشم.

خوب معلوم است که اگر حضرت امیر از طرف خدا و یا از طرف پیغمبر برای خلافت (به معنای حکومت) منصوب شده بود که با کسی تعارف نمی کرد. اگر کسی به علی یا به دیگری (مثلاً به امام حسن) می گفت: یا علی الان ماه رمضان است، بلند شو روزه بگیر؛ الان موقع سحر است، برخیز سحری بخور؛ یا مغرب شده است، نماز بخوان؛ علی چه می کرد؟ می گفت، خودم بلدم، بلند می شوم؛ این وظیفه ای است که برای من معین شده است، خودم انجام می دهم؛ با کسی برای انجام وظایف و تکالیف تعارف نمی کرد.

این چنین است که پیغمبر می گوید: ملک و حکومت و سلطنت فتنه ای است برای امت من. یعنی در دین من اصلاً مسئله حکومت نیست، خودتان باید معین کنید. آیا قرآن صریح نمی می گوید: «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»^۱. ولی این، وسیله ای می شود برای دعوا و اختلاف و اشکال و خونریزی و هزار چیز دیگر. خوب، اگر خلافت به معنای حکومت و سلطنت و امارت و قدرت از طرف خدا و رسول معین شده بود، آیا ممکن بود امام حسن بیاید و با معاویه صلح کند؟ اصلاً اگر این وظیفه ای است که خدا به او داده است، نباید این جوری رفتار کند. علی هم بعد از اینکه مردم اصرار می کنند، می گوید، اگر شما حضور نداشتید و اصرار نکرده بودید و همه جمع نشده بودید و درخواست نمی کردید من هیچ وقت این وظیفه را قبول نمی کردم. معلوم است که طرف حساب علی(ع) مردم اند.

امام حسن(ع) چرا صلح می کند؟ برای اینکه می بیند مردم قبول اش ندارند. علی را مردم خودشان انتخاب کردند، با اصرار هم آوردند؛ علی هم پذیرفت. سیدالشهدا را هم مردم بصره و کوفه، نامه نوشتند و حضرت حرکت نکرد، قبول نکرد تا وقتی که نامه های متعدد آمد، نامه هایی که از طرف تمام رؤسای قبایل و عشایر امضاء شده بود؛

۱. شورا(۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می شود...

امام باز هم خاطر جمع نشد. مسلم را فرستاد که برو ببین، آیا اینها واقعاً مرا می‌خواهند، احتیاج دارند، درخواست دارند که من بروم و امرشان را اداره بکنم یا نه. مسلم هم به این قصد آمده بود که حضوراً از آنها پرسد و از ایشان بیعت بگیرد که بی‌خودی چیزی نگفته باشند، یا وادارشان نکرده باشند، یا نامه‌ها را کسی از قول آنها ننوشته باشد. همه‌ی اصرار سیدالشهدا به این بود که حکومت بر مبنای خواست واقعی مردم باشد. پس حکومت و اختیار یک جامعه و زمامداریش از حقوق مردم و متعلق به آنان است؛ مردم هستند که باید بگویند این آقا زمامدار ما باشد؛ حالا به هر اسمی، مثلاً رئیس‌جمهور باشد.

اما ببینید، این را نفهمیده‌اند؛ و آن وقت سر این مسئله چه دعوای و اختلافات و فتنه‌هایی که به پا شده است. این مسئله زمان خود پیغمبر مطرح نشده بود، برای اینکه پیغمبر مدعی سلطنت و حکومت نداشت. بعد هم که به مدینه رفت، تاج روی سرش نگذاشتند و یک مسند و جایگاهی هم برایش درست نکردند که بر این مسند بنشین برای اینکه امر و نهی بکنی. خود مردم گفته بودند که در راه دین با تو بیعت می‌کنیم، اگر تو مورد حمله قرار گرفتی - همان کاری که قریش در مکه انجام می‌داد - ما تو را نصرت و یاری می‌کنیم. بعد هم وقتی پیغمبر به آنجا تشریف بردند در برابر همه قبایل قرارداد امنیت و عدم تعرض و... قرار دادند و نظم و نسقی را که خود مردم می‌خواستند و از پیغمبر اصرار کرده بودند، ایجاد کرد.

در هر حال، پیغمبر مدعی نبوت داشت، مدعی صداقت داشت، مدعی وحی داشت، مدعی نجات داشت، یعنی همه جور مدعی داشت، ولی مدعی حکومت نداشت و اصلاً این مسئله برایش مطرح نبود؛ اگر مطرح بود، خوب از کسی خجالت نمی‌کشید، خودش دست کسی را می‌گرفت و می‌گفت، این جانشین من و رئیس شما و امام شماست؛ امام به معنای همین چیزها. و این کلامی که علی هم در نامه‌هایش به معاویه به کار می‌برد، یعنی به خود مردم واگذار می‌کند. یکی از مهم‌ترین مسایلی که امامان با آن روبه‌رو بودند همین فتنه‌ی بزرگ (حکومت) بوده است.

چون امشب بحث راجع به امامت و نبوت است، من باید بگویم که اصلاً به چه دلیل ما می‌گوییم علی امام است؟ به چه دلیل می‌گوییم علی ابن موسی الرضا، امام است؟ یک وقت دلیل دلیل ماقبل است و یک وقت دلیل دلیل مابعد است؛ یعنی در عمل و تجربه معلوم می‌شود که کسی یا چیزی فلان صلاحیت و خاصیت را دارد یا ندارد. اختلاف مسئله امامت با نبوت این است که نبوت پیشاپیش معرفی می‌شود و

خدا، نبی را معرفی می کند و غیر از خدا هم هیچ کس نباید نبی معرفی کند، و در گفته های نبی هم هیچ انسانی حق دخالت ندارد. و نبی هم، در بیان و ابلاغ وحی، و آنچه از خدا می رسد با هیچ کس مشورت نمی کند که مثلاً بگو بینم نماز ظهر را بگویم چهار رکعت باشد یا سه رکعت باشد، یا نمی دانم روزه را در ماه رمضان بگیریم بهتر است یا مثلاً در ماه رجب بگیریم؛ نه، همه ی اینها از طرف خدا می آید و به پیغمبر وحی می شود. قبلاً هم پیغمبر به همه ی مردم معرفی شده، او می آید و ابلاغ می کند. اما امام بعداً می آید، هر کسی وظیفه دارد که اگر دلش بخواهد امام بشود، مسلمان هم محتاج به امام است، حتی متقین شان. در همین آیه اواخر سوره ی فرقان (۲۵)، دعایی است که مؤمنین می خوانند:

«رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا.»^۱

در سوره فرقان (۲۵)، مؤمن به لحاظ گفت و گو و صحبتی که با خدا می کند و آنچه از خدا می خواهد، در ضمن این چند دعا معرفی شده است. یکی اینکه می گوید، خدایا عذاب جهنم را از من بردار، مرا از عذاب جهنم و آتش معاف و مصون بدار، برای اینکه خسارت و زیان بزرگی است. یکی دیگرش این است که هر مؤمنی زبان حالش و آنچه خوب است از خدا بخواهد؛ این است که می گوید:

«رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.»^۲

خدایا، از زن های ما- چون همه می گوید، در اینجا صیغه ی جمع است- و از فرزندان ما روشنایی دیده برای ما قرار بده. یعنی خدایا زن های قسمت و نصیب ما بکن، یا زن های ما طوری تربیت شوند که باعث روشنی چشم باشند؛ هم چنین فرزندانمان، باعث افتخار و خوشحالی و مسرت و سرور قلب باشند. «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»، ما را پیشوا و الگو و نمونه برای متقین قرار بده. حالا این خیلی ها بیان نمی کنند، خیلی ها هم بیان می کنند ولی مستجاب نمی شود یا اگر هم مستجاب بشود در حد اندک است. ولی اهل ایمان، کسانی هستند که این دعا را بیان می کردند- به دلیل همین آیه که مؤمن دعا می کند- و دعایشان هم مستجاب می شد. منتها چه کسی باید تشخیص بدهد که این آقا امام است؟ خود مردم اند؛ پیغمبر را ما نباید

۱. فرقان (۲۵) / ۶۵: ... صاحب اختیار، عذاب دوزخ را از ما بازگردان که عذاب آن دشوار و پیوسته است.

۲. فرقان (۲۵) / ۷۴: ... صاحب اختیار، از ناحیه همسران و فرزندانمان روشنی چشم به ما ارزانی دار و ما را پیش آهنگ پروا پیشگان قرار بده.

تشخیص بدهیم، خدا باید تشخیص دهد؛ خدا می گوید، من این را فرستادم و دلیلش هم این آیاتی است که دارد می خواند. ببینید، پیغمبر چهل سال بین شماها زندگی کرد اما این آیات را نمی گفت. حتی به خود پیغمبر می گوید: آن چهل سال از این حرف ها بلد نبودی؛ تو چه می دانستی ایمان چیست؟ چه می دانستی وحی چیست؟ ولی این همت را هم هیچ کس به او یاد نداده است؛ اگر راست می گوید که او دروغ می گوید شبیه به این آیات را بیاورید. بنابراین، این آیات فقط از طرف من (خدا) است. خود خداست که پیامبر را معرفی می کند و باید هم این طور باشد و الا هر کس می آمد و می گفت، من پیغمبرم و آن وقت مردم را گمراه می کرد؛ چرا که آن چه می گفت، از کجا می گوید، از فکر خودش می گفت، از تشخیص خودش می گفت، از هوا و هوس و منافع خودش می گفت. اما در مورد امام موضوع برعکس است؛ این خود مردم هستند باید احساس احتیاج بکنند و به طرف او بیایند.

در یکی از فرمایشات حضرت زهرا- در همان خطبه ای که در برابر ابوبکر می خواند- یکی از جملاتی که می فرماید این است: «امام مثل درخت است»؛ درخت هیچ وقت پیش اشخاص نمی آید. اشخاص خودشان به طرف آن درخت می آیند و از میوه های آن درخت می چینند و می گیرند؛ درخت به طرف کسی نمی آید. ائمه ما به موجب حدیث معروف ثقلین که آقای چهل تنی هم شب عید غدیر یا بعد از ظهر عید غدیر رویش تأکید می کرد:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي يَا كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي.»

هر دو (سنت و عترت) را پیغمبر فرموده است؛ من بین شما دو چیز قرار می دهم، کتاب خودم، کتاب خداوند، و سنت ام که چگونه عمل کردم. آن وقت چون زمان پیغمبر شرایط و مقتضیات نبود که پیغمبر در هر موردی سنت اش را به ما نشان بدهد، طرز نماز خواندن چهار رکعت باشد، سه رکعت باشد، یا رفتارش با اشخاص و ... لذا آن را به سنت یا عترت خود ارجاع داد. این، در احادیث شیعه و سنت است. اما بعد از رحلت پیغمبر تا زمان ما، هزاران مسئله و آزمایش و مشکل پیش می آید که مردم تکلیف شان را نمی دانند؛ اولاً از قرآن استنباط صحیح نمی کنند؛ حتی الآن هم یک آیه ده جور استنباط می شود؛ زمان خود پیغمبر هم این مشکل بوده است. این است که پیغمبر می گوید، کتاب من؛ اما کتاب من تنها نیست؛ کتاب من با آنکه کتاب سهل و ساده و آشکار و روشن و بدون کج و معوجی است، و سعی شده است که

آسان شود: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ»^۱ ولی چون عمق این کتاب و سطح‌اش بالاست و به علاوه هر جمله و هر کلامش ممکن است صد معنا داشته باشد، احتمال دارد همه‌اش را نفهمید؛ بنابراین همین طور که خود قرآن هم درباره پیغمبر می‌گوید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۲، احتیاج انسان با صرف شنیدن و خواندن یک کلام - که آن کلام تورات باشد یا قرآن - تأمین نمی‌شود؛ عملاً هم می‌بینیم، حتی یک کتاب علمی، یک کتاب پزشکی، یک کتاب ادبی هم این طور است، مگر اینکه کتاب «موش و گربه» باشد؛ تازه راجع به کتاب «حسین گُرد» و یا «موش و گربه» هم بعدها می‌بینیم اشخاص هزار جور تعبیر و توجیه می‌کنند. مثلاً در کتاب «موش و گربه» که می‌گوید:

مژده یاران که گربه زاهد شد زاهد و عابد و مسلمانا»

می‌گویند، منظورش گربه نیست، منظورش آخوندهاست!

«گه بدین چنگک و گه به آن چنگال به دندان کشید و غرّانا».

باید دید که این گربه همین طوری پای منبر رفته و پشت منبر تسبیح می‌گرداند و ذکر می‌گوید یا نه؛ و باید دید که وقتی موش آمد بیرون، چه کار می‌کند؟! پس یک کتاب ساده - هر چند کتاب بچه‌گانه موش و گربه باشد - محتاج تطبیق و تعبیر و توجیه و تفسیر است. بنابراین وقتی پیغمبر می‌فرماید: «كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي» - یا در جای دیگر هم می‌گوید: «كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» - یعنی این عترت و سنت است که اولاً عملش درست مطابق عمل من است و کلامش هم مبتنی و منطبق بر قرآن است. همان‌طور که می‌دانید، در اغلب احادیث و روایات این طور است که حضرت رضا می‌گوید: «قال جدی»، آن وقت آن «جدّ من» هم می‌گوید: «قال ابي، ان ابي»؛ و نقل قول را به پیغمبر می‌رسانند، یعنی از خودشان هیچ چیز نمی‌گویند. امام حسن می‌گوید، من از علی شنیدم، علی هم از پیغمبر. تفسیر قرآن هم - آن طور که عملاً نشان داده است - بهترین تفسیر همان است که مثلاً ابن عباس گفته است؛ ابن عباس هم از علی روایت کرده است.

همان‌طور که گفتیم، دوره‌ای بود که جامعه مسلمانان، نظم و نسقی پیدا کرده بود؛ علی رفته بود و مدعی (معاویه) خلافت می‌کرد؛ دوران رفاه و تمول و رشوه‌دادن

۱. قمر (۵۴) / ۱۷: قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم؛ ...

۲. احزاب (۳۳) / ۲۱: در [روش] رسول خدا سر مشق نیکویی برای شماست ...

معاویه بود؛ مردم هم بی وفا و عبد دنیا شده بودند و خوش گذرانی و راحت طلبی و دنیاپرستی بیشتر شده بود، اما هنوز آن ماسک و پرده از چهره‌ی معاویه و ابوسفیان و بنی امیه برداشته نشده بود، و مردم به طرف آنها می‌رفتند. اینجاست که یک آزمایش شکل می‌گیرد؛ دوره سیدالشهدا می‌رسد. قدرت در اختیار یزید است؛ ولی اولاً سیدالشهدا طرفدار دارد، بعد هم اصحاب دارد، و با تمام فامیل راه افتاده است. اصحاب زیادی هستند که آنها را سلکسیون [گزینش] می‌کند؛ آنها را به حدود هفتاد نفر می‌رساند، تا مواجهه و رودر رویی کربلا شکل می‌گیرد و تمام اصحاب کشته می‌شوند؛ از علی اصغر و علی اکبر و قاسم و عباس تا حبیب ابن مظاهر که پیرمرد است. کُل لشگر و پیروان امام حسین منحصر می‌شود به یک فرد بیمار که به واسطه‌ی بیماری نمی‌توانسته است به جنگ برود و گر نه، او هم شهید می‌شد... به این ترتیب پیروزی مطلق نصیب یزید، یزید بنی امیه می‌شود.

اول دفعه، امام زین العابدین اینجا خودش را نشان می‌دهد. با آنکه جوان است و بیمار، و در اسارت کامل و محرومیت و منکوب بودن و شکست قرار دارد، با وجود این، وسیله‌ای پیدا می‌کند و بالای منبر می‌رود؛ و اینجا، خودش و یزید و لشگر او را معرفی می‌کند؛ صحبتی که مؤثر هم واقع می‌شود؛ افشاگری می‌کند و مسئله به کلی قلب می‌شود. آنها (بنی امیه) این طور تبلیغات کرده بودند که امام حسین و یارانش یک عده خارجی بودند که بر خلیفه وقت خروج کردند، و مردم اصلاً نمی‌دانستند که آیا علی اصلاً نماز می‌خوانده یا نمی‌خوانده است و اینها، چه کسانی هستند؛ با سخنرانی امام سجاد و با این نقاقت، مسئله روشن می‌شود، و به اصطلاح بنای مشروعیت و مقبولیت شرعی و قانونی بنی امیه همان جا فرو ریخته می‌شود، و بعد هم خدعه و نافرمانی و بی وفایی مردم کوفه ظاهر می‌شود، و یزید اجازه می‌دهد که اینها عزاداری برپا بکنند و همین عزاداری که برپا می‌کنند، مقدمه‌ای برای تعلیم و تبلیغ و توجیه می‌شود. ولی در هر حال خلیفه پیروز شده و تمام بنی هاشم را هم کشته است و اگر هم مثلاً کسانی مانده باشند، جرأت حرف زدن و حرکت پیدا نمی‌کنند؛ یک همچو دورانی است. عصر حضرت سجاد، عصری است که ائمه اطهار و اهل بیت به لحاظ جمعیت و به لحاظ قوت در حد اقلند؛ امام سجاد یک فرد است. در مقابل، اختناق و انحصار و تهدید و توییح هم فوق العاده زیاد و شدید است به شکلی که هیچ کس نمی‌تواند تکان بخورد؛ نه کسی می‌تواند به نزد علی بن الحسین بیاید، نه

می تواند با او مکاتبه کند، نه می تواند از او پیامی بگیرد، نه مسافرتی، و نه ... ، بنی امیه پیروز و سوار بر اوضاع شده اند؛ و همان طور که یزید در مجلس شراب خواری و جشن و سرورش می گوید:

«لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ»^۱

یزید می گوید: هاشم (جد بنی هاشم که رقیب امیه بوده است) با ملک و سلطنت و حکومت بازی کرد؛ همین مسئله‌ی «فِتْنَةُ الْأُمِّيِّ الْمَلِكِ» که گفتم؛ از نظر یزید این یک بازی بود، نه خبری بود و نه وحیی آمده بود. آنها (بنی امیه) با تمام قوا سعی کردند که پایه و اساس خداپرستی و توحید و رسالت پیغمبر - تا چه برسد به امامت و مثلاً جانشینی او و عصمت اهل بیت و خلافتشان - را از بین ببرند.

بین تمام دوران‌هایی که ائمه در آن زیسته اند، آن که به دوران ما شبیه تر می نماید، عصر امام سجاد است. دوران حضرت سجاد، خیلی شبیه به دوران ماست. دوران ما نسبت به زمان شاه - و ساواک - بدتر است؛ زمان شاه و ساواک هم وضع نسبت به زمان رضاشاه بدتر است؛ زمان رضاشاه هم از زمان احمدشاه و مشروطیت بدتر است. البته هنوز زمان ما به بدی و شدت زمان امام سجاد(ع) نرسیده است. در زمان حضرت سجاد، نه کسی می توانست او را ببیند، نه می توانست منبر برود، نه می توانست کاری بکند، نه اختیاری در دستش داشت. حالا اینجاست که حضرت سجاد، امام می شود. اینجاست که ما توضیح می دهیم او چه کرد. احتیاج داشت که هر کاری را روی قوانین و مقررات و اصول انجام دهد، آن قوانین و مقررات هم باید قوانین و مقرراتی شرعی باشد، چون هارون الرشید و مأمون که نمی گفتند، ما آمده ایم که هر کار دلمان می خواهد بکنیم. آنها خودشان را به قانون خدا و قانون پیغمبر ملزم و مقید می دانستند و اندکی از این قوانین هم مدون شده بود؛ اما باید گسترش می یافت. این است که می بینیم در قلمرو حکومت مسلمانان، ابوحنیفه و محمد حنبل پیدا می شوند، محدث و راوی و دانشمند و فقیه که فقه مدون بکنند. حکام شرع در همه جا بودند و باید طبق احکام شرع حکم می دادند. یا ائمه جماعت و ائمه جمعه و حکام و والیان و امثال اینها، که دائماً می پرسیدند، تکلیف ما چیست؟ هر روز هم یک دعوا و اختلافی پیش می آمد و نمی دانستند چه کنند. جامعه اسلامی

۱. شعری از فخرنمایی یزید ابن معاویه:

(هاشم با ملک و سلطنت بازی کرد و گر نه، نه خبری آمد و نه وحیی نازل شد)

به یک فقیه احتیاج داشت، فقیه و دانشمندی که قوانین شرع و علوم را، فقه را آن طور که خدا می خواهد، - نه به معنای امروزی - بگوید و بنویسد.

در زمان امام جعفر صادق، ابوحنیفه می آید پای درس ایشان؛ - که می گویند، آن حضرت، چند هزار - ده هزار، شصت هزار - شاگرد داشته است. و در هر مسجد و مجلسی نقل کلام اهل منبر و اهل درس، «قال الصادق» بوده است. بنابراین در آن دوران می توانستند همه چیز را بگویند. یا دوره‌ی حضرت رضا، دوره‌ای است که خلیفه وقت می آید و به اصرار می گوید، تو بیا خلافت را بگیر؛ امام قبول نمی کند. خلیفه می گوید، اگر خلافت را قبول نمی کنی باید ولایت عهدی مرا بگیری...

خوب حالا ببینیم، ما چه کار می کنیم؟ ما که مسلمان‌های ایران هستیم. اول کاری که در برابر شرایط مشکل می کنیم که نمی توانیم کاری بکنیم، چه کاری است؟ در شرایطی که مثلاً ما را به زندان برده‌اند یا بچه‌ی ما را به زندان برده‌اند، یا پدرمان را به حبس انداخته‌اند؛ ما چه می کنیم؟ غر می زنیم! خدایا چرا اینها نمی روند؟ چرا ظلم می شود؟ اگر تو هستی، چرا باید مثلاً ستمگری باشد؟ این است که اول کاری که می کنند، می گویند، اصلاً خدایی در کار نیست؛ از خدا استعفا می کنند. به علاوه، وقتی بناست دعا بکنند، دعا برای خدا؛ برای خودشان دعا می کنند. اولاً هر چه دعا می کنند برای خودشان است برای نجات خودشان، برای نجات زندانیان‌شان، برای نجات مریض‌شان، برای رفع گرفتاری‌هایشان، برای رفع بلاهایشان؛ اما برای خواندن دو رکعت نماز، می گوید: کو حوصله، الآن من غصه این را دارم که خانه‌ام را مصادره کرده‌اند؛ غصه این را دارم که - نمی دانم - دخترم را کشته‌اند؛ یا مثلاً غصه این را دارم که فلان کس در رأس فلان قدرت و حکومت است، دارد چه کار می کند؟ دارد ظلم می کند، بیداد می کند و دارد دروغ می گوید و دارد دنیا را آتش می زند؛ حالا کی حوصله دارد که بگوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؟ کجا، من حمد خدا را دارم؟ از خدا حمد ندارم. «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ». این کجایش رحمن است؟ کجایش رحیم است؟ «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؛ مالکِ یوم الدین به من چه؟ من می خواهم مالک امروز باشم، آن کس پادشاه است که نگذارد ستم کاران این کارها را بکنند... همان طور که الآن ما چند سال است در جامعه و در جوان‌هایمان یک نوع حالت انصراف را احساس می کنیم، و نه تنها انصراف بلکه یک حالت انتقاد و بدبینی و بدخواهی نسبت به دین پیدا شده است. و بعد هم مسئله اصلی که عبادت خداست،

یعنی آنچه که پیغمبر اسلام و همه پیغمبرها آمدند که خدا عبادت بشود و شرک نباشد، آن اصل به حاشیه رفته است؛ بشر دارد غیر خدا را عبادت می کند یا اگر هم خدا را عبادت می کند، بغل عبادت یک عده شفیع و نمی دانم ولی و ارباب را هم عبادت می کنند، یا روحانی و آخوند و فلان را هم عبادت می کنند.

حضرت سجاده در نهایت تنگ دستی و دست بستگی و در نهایت ظلم و ستم و مهجوریت و ناامیدی، آن زمان که هیچ کسی افق و روزنه و روشنایی نمی دید، که حالا یزید سه سال دیگر چه جور می شود. یک عمر ابن عبدالعزیز پیدا می شود و بعد هم ۸۰ سال نمی گذرد که بنی عباس می آیند، و خود ابوسفان تمام این امرا و شاهزاده ها و رؤسای بنی امیه را به یک مهمانی و ناهار مجلل دعوت می کند. آن جا، وقتی که اینها می نشینند، به سربازان و جلادها دستور می دهد، همه ی اینها را می کشند تا کس دیگری از نسل بنی امیه نباشد؛ بعد اینها را همان جا روی زمین می اندازند و یک قالی بزرگ روی سرهای اینها پهن می کنند، و روی آن قالی راحت می نشینند، و شام و ناهارشان را با خیال آسوده می خورند. هیچ کسی در آن روز نمی توانست یک چنین پیش بینی بکند.

الان ببینید، هر کس می رسد می گوید آقا خودت را به خطر نیانداز؛ گفتن این صحبت ها یا اعتراض کردن یا حرکت کردن چه نتیجه ای دارد؟ اینها سوارند، تا ابد هم سوارند؛ خودشان هم گفته اند که آیا تو دیده ای که یک وقت آخوندی سوار الاغ بشود و از الاغ پایین بیاید؟! او سوار است تا وقتی که یا الاغ بمیرد و یا این که برود و به مقصدش برسد. این هم خیلی شایع است که: «بله! معلوم می شود همه ی آن حرف هایی که راجع به علی می گویند، راجع به امام حسن می گویند، و راجع به پیغمبر می گویند، همه اش کشک است، همه اش دروغ است، چون اینها می گویند؛ اینهایی که می بینیم، مقید به صداقت نیستند». خوب در برابر چنین مصیبتی، آنهایی هم که منحرف یا منصرف نیستند، یک سره کارشان ناله کردن و نفرین است؛ یا لعنت می کنند یا ناله؛ و هر عملی آدم جلوشان می گذارد، مأیوس هستند؛ هم غر می زنند و هم اوقاتشان تلخ است که: «ای بابا! ولش کن!».

روابط مردم هم قابل توجه است؛ همان طور که می بینید، مردم چه قدر در رانندگی - یا در چیزهای دیگر - عصبانی هستند؛ روابط، روابط خصمانه است؛ به هر اداره و دستگاهی بروید، مسئول و کارمند مربوطه حاضر نیست حرف تان را بشنود، فحش

می‌دهد، بد می‌گوید، یا شما باید به او فحش بدهید و دعوا کنید؛ همه‌اش از این نوع برخوردار است. بنابراین ما شاهد یک دشمنی و بدبینی و بدخواهی شایع هستیم. در حالی که می‌بینیم حضرت سجاد هرگز این‌طور نیست؛ بزرگ‌ترین مصیبت بر سر او وارد شده و آمده، ولی اصلاً اهل ناله نبوده و هیچ‌گاه غر نزنده است.

بعضی از دوستان که خیلی هم به آنها ارادت دارم و دوست‌شان دارم و در بین دوستان، یک آدمی که به پاکی و صداقت و صفا و فداکاری او کمتر وجود دارد، هر دفعه که ایشان را می‌بینم ناراحت می‌شوم، برای اینکه یک سره بدگویی می‌کند. «بین! این جا این کار را کردند»؛ خوب می‌بینیم، همین‌طور هم هست؛ درست است؛ «فلان فلان شده‌ها برق‌مان را این کار کردند، آب‌مان آن‌طوری شد، سیمان آن‌طوری شد، چغندر این‌طوری شد، مردم گرفتاری دارند و...» همه‌اش را می‌دانیم؛ آخر فایده‌اش چیست؟ ... آدم با اینها که می‌نشیند، از اول تا آخر بدگویی و فحش و اثبات پدرسوختگی اینهاست و اثبات بی‌گناهی و مسلمان‌بودن و قرآن‌خوان‌بودن خود و خانواده‌اش. خوب درست است، ما هم قبول داریم؛ اما آخر از تکرار این حرف‌ها چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ این حرف‌ها فقط موجب افزایش کینه‌ی آدم‌ها می‌شود...

اما به حضرت سجاد بنگرید؛ به این صحیفه سجادیه و آنچه از حضرت سجاد مانده است نگاه کنید؛ به هیچ‌کس فحش نمی‌دهد، بلکه برعکس، برای حفظ سربازان و کسانی که در سرحدات هستند دعا می‌کند، دعا می‌کند که خدا آنها را حفظ کند؛ برای همسایه‌ها دعا می‌کند؛ برای پدر و مادرها دعا می‌کند؛ برای فرزندان آنان دعا می‌کند؛ و ... قسمت اعظم این ادعیه، آن چیزهایی است که مردم فراموش کرده‌اند و اصلاً پیغمبر برای آن آمده است. اگر هم این امام شده به‌خاطر آن است: راه انداختن و برگرداندن مردم به طرف خدا و خالص‌کردن خدا، و خدا را به عظمت و رحمانیت و قدرت یادکردن و خودمان را به گناهکاربودن و بدهکاربودن و به این جهات نقد کردن. حالا یادم رفت این را بگوییم:

اولاً این دعا‌های حضرت سجاد در زمان حضرت صادق کشف شده است؛ گویا حضرت سجاد این دعاها را نوشته و در صندوقی نهاده بوده و به هیچ‌کس هم نشان نمی‌داده است. زیدبن علی - که می‌آید - آن را می‌آورد؛ گویا یک یا دو نسخه هم بیشتر نبوده و این هم در نهایت اختفا، قایم شده است. می‌دانسته است که اگر بنی

امیه (اموی‌ها) مطلع بشوند آن را می‌سوزانند و از بین می‌برند. بنابراین این دعاها را برای دوران خودش ننوشته، بلکه برای بعد (آینده) نوشته است.

آدم خداپرست با غیرخداپرست فرقش این است که خداپرست به آینده نگاه می‌کند، اهل آخرت است، اهل حال و اهل الان نیست. اگر یک چیزی صد سال دیگر، هزار سال دیگر هم نتیجه بدهد، آن خوب است، باید انجام داد ولو آنکه به خودم، به بچه‌ام، به نوه‌ام و به هموطن‌ام وصلت ندهد. امام، می‌دانسته است که این موج بی‌دینی و اعراض از خدا- که بنی‌امیه درست کرده‌اند- ادامه خواهد داشت، آن موقع هم پیغمبری نیست، اما سنت و عترت وجود دارند. ببینیم، این دعاها- که ۵۴ دعا است- به لحاظ عبارت و به لحاظ مضمون، چه شأن و مقامی دارند؟ همان طور که نهج‌البلاغه دستورات و تعلیمات و تذکرات و ارزشی دارد، مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ همه‌اش به عنوان اینکه راه‌هایی است برای تعلیم بلاغت و فصاحت، بررسی می‌شود. نهج‌البلاغه یعنی به جنبه‌ی ادبی آن نگاه کردن؛ اما این که چه دستوراتی دارد، مهم نیست.

صحیفه هم مشتمل بر ۵۴ دعاست. از این ۵۴ درددل کردن و طلب حاجت خواستن و نجات از بلیات و گرفتاری‌ها و دین و این جور چیزها است؛ که حدود ۲۴ درصد می‌شود؛ چیزی که اگر ما بودیم، بیشتر از این هم می‌شد. اما راجع به عبادت خدا، حرکت به سوی خدا و رسول، و بندگی کردن، تضرع و زاری کردن، مغفرت خواستن و خالص بودن، ۳۶ دعا از ۵۴ تاست که حدود ۶۴ درصد می‌شود. پنج دعای باقی‌مانده هم یک نوع عبادت است، منتها تمنای خدمت به خلق است که خدایا من را موفق بدار که من به مردم خدمت بکنم. هیچ چیزش، نه فحش به مردم است، نه برگشتن از خدا و نه متوقف شدن به خاطر گرفتاری و سختی. آن دعاها را رفع بلیات هم ناله نیست، همه‌اش دلداری است، شخصی که این گرفتاری را دارد، دایم به خدا می‌گوید: خدایا ممنون تو هستم، خدایا من صبر می‌کنم، خدایا نمی‌دانم تو چه هستی یا برای قضای دین و دفع مکروه و نیل به مطلوب، جهت بر آمدن مهمات و دفع بلیات به خدا پناه می‌برد...

امشب بگذارید من یک سِرِّ خانوادگی را هم بگویم! خانم من در این گرفتاری‌ها و سختی‌ها و کسالت دستش، نمی‌خواست امشب به دعای کمیل بیاید. اما بعد بلند شد و راه افتاد. گفتم، تو برای چه می‌آیی؟ گفت، این قدر ناراحتم که یادم رفته

برای این دستم که دور گردنم است بیایم آنجا و دعا کنم که خدا زودتر من را از این وضع نجات بدهد! ببینید آمده اینجا برای همین دفع بلیات... حالا البته طوری هم نشد، تلفن می کنند که برای رفع فلان مشکل دعا کنید... این که من گفتم خانم بنده، همه ی خانم ها همین طورند! ۹۰ درصد آنها که آمده اند این مجلس، برای همین است؛ برای «أَمَّنْ يُجِيبُ»^۱ آخر مراسم است، برای:

«يَا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عَقْدُ الْمَكَارِهِ، وَيَا مَنْ يَفْتَأُ بِهِ حَدُّ الشَّدَائِدِ،
وَيَا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ.
ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ الصَّعَابُ، وَتَسَبَّتَ بِطُفُوكَ الْأَسْبَابُ.»^۲

ببینید، باز صحبت از این است که خدایا، قدرت تو می تواند همه ی این صعوبت ها و مشکلات را از بین ببرد؛ بنابراین وقتی تو را دارم و وقتی که تو هستی، من دیگر نباید غصه بخورم. تو هم احتیاج نداری که از تو درخواست بکنم؛ به لطف تو همه اسباب ها درست می شود. یعنی این دعایی هم که می گوید و پناه بردن به خدا برای دلداری است، ...

مطلب دیگری را بگویم؛ اصلاً چرا چیزهایی را که در دل همه هست نگویم؟! مرحوم آقا میرزا احمد آشتیانی رحمت الله علیه - که عموی مادر خانم بنده می شود - و شخصیت عالی قدر و از آخوندهای کامل و پاک بود؛ کسی بود که به همه سلام می کرد. می دانید آخوندی که سلام بکند، کم پیدا می شود؛ اما آقا میرزا احمد آشتیانی این طوری بود؛ خیلی هم دست بده و بخشش داشت؛ عیدی می داد، پول می داد که این کار را هیچ آخوندی نمی کند! ایشان یک دعایی برای همین نجات گرفتاران یاد داده بود؛ خانمم این دعا را از خواهرش شنیده بوده و می خواند و به دیگران هم می گفت. یک شب به من گفت، تو هم بخوان. چشم! ما هم خواندیم؛ حالا شما

۱. نمل (۲۷) / ۶۲: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»

(ای آن که که درمانده ای را - به گناهی که او را [به کمک] می خواند - پاسخ می دهد و گزند را از او برمی دارد...)

۲. صحیفه سجاده، دعای هفتم، دعای هنگام روی کرد مهمات و رنج: ای که گره هر دشواری به دست تو می گشاید، و ای که تندی هر سختی به لطف تو می شکند، و راه بیرون شو به سوی آسایش و گشادگی از تو درخواست می گردد.

دشواری ها به توان تو آسان شود و سبب ها به لطف تو فراهم آید.

(صحیفه سجاده، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، نشر نی)

هم، هر شب بخوانید؛ به نظر می‌آید دعای خوب و معتبر و مؤثری باشد: چهار رکعت است؛ هر رکعت «حمد» دارد و به جای «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» هفت تا دعاست. در رکعت اول، «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۱، «نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»^۲؛ آیه قرآن هم هست معنی‌اش چیست؟ یعنی این که این قدر گریه و زاری نکن! بگو که خدا کافی است؛ چرا من به کس دیگری متوسل بشوم؟ چرا این قدر ناراحت بشوم؟ «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ بهترین وکیل خداست. «نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»؛ بهترین ولی و بهترین یار و یاور است. این را به ما یاد داده است، برای اینکه جزع و فرع نکنیم، محروم نشویم، به این در و آن در نزیم، فحش ندهیم، بدگویی نکنیم... اما در رکعت دوم:

«أَفُوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (غافر (۴۰) / ۴۴)

یعنی این که من امرم را، گرفتاری و درخواست و کارم را به خدا واگذار می‌کنم؛ خدا خود به عبادش بصیر است، می‌داند چه کار باید بکند.

ببینید، دعاها همه انتخاب شده از قرآن است؛ در رکعت سوم:

«مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرْنَا أَنَا أَقْلَ مِنْكَ»^۳

این در جایی است که داستان دو برادر یکی از آنها باغ پر نعمت و میوه دارد و دیگری ندارد. صبح خیلی زود می‌روند که محصول را بچینند، می‌بینند که همه چیز از بین رفته است و هیچ چیز ندارند؛ صائقه‌ای است، طوفانی آمده و همه چیز را برده است. به هم دیگر می‌گویند وقتی راه افتادیم، به ضرس قاطع گفتیم که ما امروز می‌رویم خرمن و محصول‌مان را میوه‌چینی می‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم که یک مسکین هم بیاید. آن وقت به هم دیگر می‌گویند. که چرا نگفتی «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ آن چه خدا می‌خواهد درست است. چرا به باغات مغرور شدی؟ همان طور که خدا به پیغمبر می‌گوید ... هیچ وقت به قدرت و امکانات و ثروت‌تان مغرور نباشید؛ همه چیز را از خدا بدانید ولو اینکه صاحب عدد و مال و ولد باشید.

رکعت آخر این نماز هم این است:

۱. آل عمران (۳) / ۱۷۳: ... خدا ما را کافی است و نیکو کارگزاری است.

۲. انفال (۸) / ۴۰: ... خدا کارساز شماست؛ و نیکو کارساز و یآوری است.

۳. کهف (۱۸) / ۳۹: ... آن چه خدا خواهد [شدنی است]، و هیچ نیرویی جز به تأیید خدا نیست؟ اگر مرا کمتر از خود می‌بینی...

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۱

که این حرفی است که یونس می‌زند؛ عوض اینکه به خدا عُر بزند یا لا اقل درخواست و تمنا بکند؛ عذر خواهی می‌کند می‌گوید: اصلاً الهی غیر از تو معبودی نیست، من خطا کردم که غیر از تو به جانب کسی رفتم و خواهان کسی غیر از تو شدم؛ من خواهان و عاشق حتی دختر یا پسر هم نباید باشم؛ تو را باید بخوام؛ «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ تو مقدس و پاک هستی؛ من ظالم بودم...

همه‌ی این دعاها در این جهت است؛ واگذار کردن امور به خدا، و به خود تلقین تحمل کردن است؛ که اگر من قرض دارم، دین دارم، خدایا آنچه هم داشتم تو داده بودی، حالا هم تو بخواهی می‌دهی؛ یعنی تحمل در برابر شدائد و امیدواری به آینده. بنابراین اگر عرایض بنده مورد قبول باشد و مقبول، قبول خدا و لطف باشد، در جهت این است که ما، حتی در بدترین شرایط و ناامیدکننده‌ترین اوضاع، و در اقلیتِ منتهای اقلیت و کثرتِ عدو هم که باشیم، هیچ‌وقت نباید خدا را فراموش کنیم؛ و بدانیم مخصوصاً حالا که دنیایمان خراب است، حالا که اموالمان را مصادره می‌کنند، حالا که بچه‌مان را به خاطر فلان چیز کشتند - مثلاً جزو مجاهدین بوده یا ... - و حالا که مملکت به این روز سیاه افتاده است، حالا که هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم، و این دنیایمان تا آخرش خراب شد، آن دنیایمان را درست کنیم. این، برعکس آن جریانی است که الان در این مملکت وجود دارد و جوان و پیر - در اثر بدی اوضاع و در اثر محرومیت و سختی‌ها و رنج‌ها و خلاف انتظاراتی که پیش آمده است - می‌گویند: «گور پدرش؛ هم دنیایمان از بین برود، هم آخرت» ... نه! مشقات و مشکلات و محرومیت‌ها را - همان‌طور که پیغمبر فرموده است: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ» - مزرعه و کشت‌گاهی قرار بدهیم برای اینکه آخرت‌مان بهتر شود؛ آن وقت هم آخرت درست می‌شود هم - به امید خدا، - چه بسا این دنیا هم خیلی بهتر از آن‌چه که هست، بشود.

صدق الله العلی العظیم

۱. انبیاء (۲۱) / ۸۷: ... معبودی جز تو نیست، تو را تقدیس می‌کنم و من ستم‌کار بوده‌ام.

بازیابی ایمانها*

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم.

بسم الله الرحمن الرحيم.

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ
أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ
فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.»^۱

این آیاتی که خوانده شد، ان شاء الله ثواب شنیدن و مخصوصاً تذکر این آیات، نثار تازه در گذشته و از دست رفته‌ی این خانواده، ابوی مکرم آقای مهندس رسولیان بشود. این آیات در آخر سوره‌ی کهف (۱۸) است و این طور شروع می‌شود:

«قُلْ هَلْ تُنْبِتُكُم بِالْأَخْضَرِينَ أَعْمَالًا.» (کهف (۱۸) / ۱۰۳)

پیغمبر به آنها بگو آیا دلتان می‌خواهد که من زیان‌کارترین اشخاص را در فعالیت‌ها و اعمال به شما معرفی کنم؟

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ

صُنْعًا.» (کهف (۱۸) / ۱۰۴)

* سخنرانی مورخ ۱۳۶۹/۸/۱۷، در محفل دعای کمیل که به مناسبت فوت پدر آقای مهندس رسولیان، ایشان میزبانی این جلسه را به عهده داشتند. این گفتار از نوار برداشت و ویرایش شده است. ترجمه آیاتی از قرآن که در زیرنویس این اثر ارائه شده‌اند از سخنران فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین ترجمه و تفسیر مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).

۱. کهف (۱۸) / ۱۱۰: بگو: من فقط بشری همچون شما هستم [با این تفاوت] که به من وحی می‌شود: معبود شما معبودی است یگانه؛ و هر که امید لقای صاحب‌اختیار خویش دارد، باید به اعمال شایسته دست زند و در بندگی صاحب‌اختیارش احدی را کنار او قرار ندهد.

کسانی که کوشش آنها گم شده است؛ کسانی که تمام کوشش و کار و زحمات و فکر و ذکر و سعی شان یک سره بر محور زندگی دنیاست، «وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» و خیال می کنند کار خوبی می کنند؛ آن اشخاص چه کسانی هستند؟
«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا.» (کَهِف (۱۸) / ۱۰۵)

آنان کسانی هستند که نسبت به آیات و نشانه‌ها و دلایل وجود و حضور و شهود خداوند (پروردگارشان) کفر ورزیدند، آنها را قبول ندارند یا از خودشان مستور کردند؛ نه تنها وجود خدا، بلکه دیدار خدا، ملاقات با خدا یا آخرت را قبول ندارند، سراسر فکر و ذکر و هدف و ایده آل شان دنیاست و عیش و عشرت و ظلم و...، و نه دنیای آبرومند و پاکیزه؛ کاری به خالق این دنیا ندارند، و هم چنین به از بین رفتن این دنیا و دنیای دیگری که نسبت به این دنیا قابل مقایسه نیست، فکر نمی کنند؛ «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»^۱.

کسانی که چنین تفکر و اعتقادی دارند، «فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»؛ تمام زحمات و سعی و کوشش هایشان اگر چه اعمالی باشد در جهت خدمت، یا اعمالی خیلی ارزنده و بسیار مفید، با وجود این چون اعتقاد به مبدأ و اساس وجود و هستی ندارند و تدارک زندگی ابدی را نمی کنند (یعنی بی هدف اند و زندگی شان پوچ یا هدف شان فقط دنیاست)، اعمال آنها بر باد رفته است.

«فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا»، در روزی که قیامت و رستاخیز برپا می شود ما برای افکار و اعمال و زحمات این اشخاص کوچک ترین ارزش و وزنی قایل نیستیم.
«ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا.»
(کَهِف (۱۸) / ۱۰۶)

به این دلیل و به این ترتیب که به خدا کافر شدند و آیات و نشانه‌های ما و پیامبران ما را به بازیچه و هزل گرفتند، پاداش آنها جهنم است.
«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا.»
(کَهِف (۱۸) / ۱۰۷)

اما برعکس، کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح و کار شایسته انجام دادند،

۱. عنکبوت (۲۹) / ۶۴: ... و سرای آخرت زندگی [واقعی] است...

یعنی فقط مؤمن نبودند که بی‌کاره و بی‌اثر و بی‌ثمر باشند؛ بلکه هم ایمان و هم عمل و فعالیت‌شان به‌طور شایسته و صحیح بود، «كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا»؛ هتل‌شان، مهمانخانه‌شان و منزلگاه‌شان فردوس است.

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» (کهف (۱۸) / ۱۰۸)

در آنجا تا به ابد مخلد و جاودان خواهند بود، و این قدر به آنان خوش می‌گذرد و راضی هستند که «لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا»، اصلاً دلشان نمی‌خواهد تغییری در وضع‌شان پیش بیاید.

در آن داستان معروف ذوالقرنین، او پیرمردی را که به وی بی‌اعتنایی کرده بود، دعوت می‌کند که در فتوحات و سیر و سیاحت و کشورگشایی‌ها همراه او باشد، و هرچه می‌خواهد بگوید تا ذوالقرنین برایش فراهم کند. پیرمرد می‌گوید: من پول و مقام نمی‌خواهم، اما چهار چیز از تو می‌خواهم؛- یکی «نِعْمَةً لَا يَزُولُ»، نعمتی که از بین نرود، حیات و زندگی که مرگ نداشته باشد. حالا اینها هم «خَالِدِينَ فِيهَا» هستند؛ وضعی را نمی‌خواهند که تمام شود.

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ

رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (کهف (۱۸) / ۱۰۹)

این قدر خداوند واقعیت و حقیقت دارد، و دین و نوشته‌ها و گفته‌ها و نشانه‌هایی که راجع به او هست و حرف‌هایی که می‌زند، فراوان است، و این خدایی که ما نمی‌توانیم او را ببینیم و نمی‌توانیم تصورش را بکنیم، این قدر کلماتی دارد که اگر دریا مرکب باشد برای نوشتن کلمات و دلایل حضور و وجود و شهود و عمل خداوند یا رحمت و رحمانیت‌اش، دریا تمام می‌شود. «وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» اگر چه یک دریای دیگر هم کمک بیاوریم؛ این قدر آثار و اظهارات و دلایل وجود خدا، همه جا را فرا گرفته است.

روشنایی چراغ، نفسی که می‌کشیم، غذایی که می‌خوریم، کسی که فوت کرد، آن که به دنیا می‌آید، عروسی که صورت می‌گیرد، ظلم‌هایی که انجام می‌شود، خوبی‌هایی که صورت می‌گیرد، روزی که شب می‌شود، شبی که روز می‌شود، و... تمام اینها، کلمات و گفتارهای آن خداست. چون هم آن که می‌میرد و هم آن که به دنیا می‌آید، نه خودشان و نه بابا و ننه‌شان آنها را به وجود نیاورده‌اند؛ آنها (بابا-ننه) اصلاً نمی‌دانند که چه جوری این بچه درست می‌شود. چشم ما که می‌بیند، ولی خودمان

هم نمی‌دانیم چه جوری می‌بیند؛ زبانی که با آن حرف می‌زنیم؛ گوش‌هایی که با آن می‌شنویم؛ و... تمام اینها گفتارهای خداست. قرآن به پیامبر می‌فرماید، چون ممکن است مردم به جای اینکه توجه‌شان به رب و خدا باشد (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ)^۱، به دیگران و حتی به تو باشد که پیغمبری؛ همان‌طور که عیسی را پسر خدا دانستند و پیغمبر و امام و مرشد و مراد و درویش و رهبر و آخوند و فلان را در تمام ادیان پرستیدند. «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»، به مردم بگو من هم که دارم این حرف‌ها را می‌زنم و شما را به این ارزش‌ها دعوت می‌کنم، من هم بشری مثل شما هستم. و با شما فرقی ندارم؛ «يُوحَىٰ إِلَيَّ»، این حرف‌ها و این هنرها و این کارهایی که من می‌کنم، از جانب خدا وحی می‌شود. «أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ»؛ الله شما، معبود شما، آن کسی که باید پرستید، آن کسی که باید اطاعت کنید، آن کسی که باید به او عشق بورزید، آن کسی که برای او باید جلال و مقام و کبریا و بزرگی و پاکیزگی و همه چیز قایل شوید، یکی بیشتر نیست، «إِلَهُ وَاحِدٌ».

خوب حالا تکلیف شما چیست؟ «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» هر کس در دلش آرزوی ملاقات چنین پروردگاری را دارد، خیلی راحت است: «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا»، کار بکند، زحمت بکشد، موکد باشد، فعالیت داشته باشد. اثر وجودی داشته باشد، همین طوری و با ورد خواندن و در خانقاه نشستن و کنج عزلت گرفتن و ماتم گرفتن، کسی را به بهشت نمی‌برند، نیاز به عمل صالح است؛ باید کار بکند، عمل صالح انجام دهد، و این عمل را برای مقام و پول و شهرت - چه برای خودش چه برای دیگری، مثلاً پادشاه - انجام ندهد. «لَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»، کار پاکیزه، کار صالح، کار صحیح و درست انجام دهد، و غیر از خدا هم هیچ کس را بندگی نکنند. صدق الله العلی العظیم.

* * *

همان‌طور که می‌دانید قرار بود، شخص دیگری امروز صحبت بکند، دیگری نبوده است و بنده باید مزاحم بشوم. بنده هم فکر کردم به موضوعی که موضوع روز است و مورد احتیاج همه‌ی ما، موضوع دنیا و آخرت‌مان و موضوع سعادت‌مان است؛ موضوعی است که بنده اکتشاف نکرده‌ام بلکه برعکس، این موضوع را بنده

۱. ناس (۱۱۴) / ۱: بگو: پناه می‌بری به صاحب اختیار مردم.

به کرات شنیده‌ام و دیگران من باب درددل و شکایت به آدم می‌گویند. ۷، ۸ ماه پیش یکی از دوستان نقل می‌کرد، پیرمردی از «سینک» آمده بود و ظاهراً خیلی هم مقدس، ریشو، و اهل نماز و اینها بود. این پیرمرد گفته است، خیلی ناراحتم؛ نکند که علی و پیغمبر و اینها هم با همین بساط‌ها باشند؟! می‌گفت، از کجا معلوم مشهد مقدس و امام رضا با آن گنبد و بارگاه و بساطش یا حضرت معصومه در قم یا حضرت امیر در نجف با آن گنبد و بارگاه و بساط، اینها هم همین جوری درست نشده باشد؟ همان‌طور که در بهشت زهرا می‌بینیم از کجا معلوم آنها هم همین‌طور ساختگی نباشند؟ ... این سئوالی نبود که تنها از ایشان بشود؛ خیلی‌ها - شاید همه‌ی حاضران در این مجلس - چنین بحث‌هایی یا به خاطر خودشان خطور کرده باشد یا به گوش خودشان - از زبان دیگران - شنیده باشند...

چندی پیش به منزل همشیره‌ام رفته بودم؛ نوه‌اش هم که در دانشگاه کرمان درس می‌خواند آنجا بود. می‌گفت: من در کرمان یک خانه گرفته‌ام و با یک دختر دیگر زندگی می‌کنم... و در مورد دانشگاه‌اش توضیح داد. گفتم: خوب! نماز هم مرتب می‌خوانی؟ گفت: بله دایی‌جان، اما گاهی وقت‌ها نه. گفتم: چرا؟ گفت: آخر فکر می‌کنم که آنها هم مثل همین‌ها باشند، همین بساط باشد؛ یعنی تمام دین و نماز و این چیزها که می‌شنویم، و پیغمبر و امام و... هم مثل همین‌ها باشند... این حرف برای من شوک بزرگی بود... قبل از این، ۵-۶ سال پیش هم که با عبدالعلی [فرزند سخنران فقید] و بنی‌اسدی [داماد سخنران فقید] به کوه رفته بودیم، و در بازگشت، بنزین ماشین ما تمام شد، شاهد چنین سخنانی از کس دیگری بودیم. کسی که به ما بنزین می‌داد - در حالی که، عبدالعلی و دکتر بنی‌اسدی و مهندس حیدری مشغول منتقل کردن بنزین از باک ماشین بودند - من را شناخت و درد دلش باز شد؛ گفت، من خاله‌ای دارم، حاج خانم، خیلی مقدس، نمازخوان، و شوهرش هم مردِ مُسن و تاجر و حاج آقا. رفته بودم دیدن‌شان، خاله‌ام گفت، تمام مُهر و جانماز و تسبیح و این چیزهایم را گذاشته‌ام در یک بقیچه و ۱۵۰۰ تومان می‌فروشم، چون واقعاً پشیمانم، مکه هم - ببخشید - مزخرف و بی‌ربط، و همه چیز غلط بود؛ حاضرم هر کس که بخواهد، همه‌اش را به ۱۵۰۰ تومان بفروشم، به اضافه‌ی حاجی شدنم... یک نفر دیگر هم که آنجا (محل نقل و انتقال بنزین به ماشین) بود، یک داستان دیگر گفت. از این داستان‌ها زیاد است، ... اولین باری که بنده این نوع صحبت‌ها را شنیدم،

گمان کنم، اواخر سال ۱۳۵۹ یا سال ۱۳۶۰ بود. با چند نفر از همکاران شرکت [صافیاد] برای ناهار به رستورانی در میدان سنایی رفته بودیم. قبل از اینکه ما دسرمان را بخوریم و بیرون برویم، جوانی که در میز کناری ما نشسته بود و معلوم شد از فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی است، جلو آمد و عذر خواهی و سلام کرد و گفت: ببخشید آقای فلان، آیا شما هنوز هم به خدا و نماز و این حرف‌ها عقیده دارید؟ هنوز خیال می‌کنید خدایی هست؟ ما (همه‌ی دوستان دور میز) گفتیم، این چه سئوالی است که می‌کنید؟ گفت: من که دیگر هیچ عقیده ندارم و تمام آن جلساتی که در انجمن اسلامی پیش شما بودم، همه را رها کرده‌ام و به یک عبارتی گفت که حتی به شما فحش هم می‌دهم!

بینید اینها مسئله است، مسئله‌ای که نبوده و جدید است، مسئله‌ای که نمی‌شود آن را شوخی گرفت، به ویژه که دامنگیر ما هم هست؛ مسلم بسیاری از حاضران در مجلس - خصوصاً جوان‌ها و یا دوستانشان در خارج - همین حال را دارند یا می‌ترسند که چنین حالی را پیدا نکنند. آنهایی هم که هنوز عقیده داریم آخرتی هست، وقتی وضع کشور و مردم این طور شود، باید تأمل کنیم... مسئله، مسئله‌ی مهمی است. شاید ۷-۸ ماه پیش در شورای انجمن اسلامی مهندسين مطرح شد که بینیم اولاً، چنین چیزی واقعیت دارد؟ ندارد؟ چگونه است؟ چرا این‌گونه شده است؟ و به شایعات و گفته‌ها و تصورات اکتفا نکنیم. هیئتی معین بشوند، بینیم چنین پدیده‌ای هست یا نیست؟ و اگر هست، دامنه و گستره‌اش چه قدر است؟ و مثل خیلی فکرها و نیت‌ها این بحث هم ادامه پیدا نکرد. اما فکر می‌کنم اگر آن تحقیقات هم نشده باشد، و آماری هم گرفته نشده باشد، به یک نسبتی - اگر بیش از ۵۰ درصد نباشد - کمتر از ۵۰ درصد چنین چیزی وجود دارد. و خیلی از اشخاص - هم در طبقات روشن فکر، هم در طبقات بازاری، هم بین متدینین، هم بین تازه مسلمان شده‌ها، تازه علاقه‌مند شده‌ها، و هم بین جوان‌ها و هم بین دهاتی‌ها و بی‌سوادها و اینها - هستند که درگیر این وضع‌اند. بنابراین هم به نفع ماست و هم وظیفه‌ی ما ایجاب می‌کند که در مورد این مسئله قدری تأمل و دقت کنیم و چاره بیاندیشیم؛ چاره هم به این ترتیب باشد که به آنهایی که از ایمان به در رفته‌اند و از راه خارج شده‌اند، جواب بدهیم که اشتباه شما کجاست و به راه صحیح راهنمایی‌شان بکنیم و امیدوار باشیم. یعنی این مانیفست هم مربوط به گویندگان و شنوندگان و حاضران

در این مجلس می‌شود و هم وظیفه‌ی فرد فرد حاضران در مجلس، نسبت به اشخاص دیگر است. عرایض بنده مطلبی صد درصد دینی و اسلامی است و در مورد عبادت و بندگی خدا و تدارک آخرت است. مولوی می‌گوید:

مثنوی من چو قرآن مُدِلِ هادی بعضی و بعضی را مُضِلِ

نمی‌خواهیم بگوییم این وضع به خاطر انقلابی است که صورت گرفت و این انقلاب جز زیان و خسران و بدی چیزی نداشته است؛ نه، به هیچ وجه؛ ولی قابل تشبیه به مثنوی مولوی است که می‌گوید: مثنوی مثل قرآنی است که دال و دلالت‌کننده است و همین، هدایت‌کننده‌ی بعضی و گمراه‌کننده‌ی بعضی دیگر است. ۱۱-۱۲ سال از انقلاب می‌گذرد، انقلابی که اسلامی بود- یعنی این نام رویش گذاشته شده است- علاوه بر اینکه یک انقلاب خودجوش و عمیق و بی‌نظیر بوده است، و این جای تردید ندارد؛ انقلابی که دنیا را- همان طور که می‌بینید- تکان داد و تاریخ ایران را هم تحت تأثیر قرار داد، و هنوز هم آثار این انقلاب هست و در تاریخ ادامه خواهد داشت. باز هم در مورد این انقلاب صحبت خواهند کرد، مطالعه خواهند کرد، از عوامل پیدایش آن سخن خواهند گفت، آثارش را بررسی خواهند کرد، از اینکه چه باید بشود و چه شده است خواهند گفت.

انقلاب سال ۱۳۵۷ با انقلاب «شاه و مردم» در سال ۱۳۴۱ تفاوت دارد؛ آن موقع خیلی سر و صدا شد، رفراندومی هم برپا شد، خود شاه هم دائماً تکرار می‌کرد: «انقلاب شاه و مردم». اما این انقلاب «شاه و مردم» همان‌طور که می‌بینید خاموش شد، هیچ کس حرفش را نمی‌زند، اثری از آن نیست؛ ولی این انقلاب ما، انقلابی است که نه تنها در خارج انقلاب بود، در درون مملکت هم، چه به لحاظ مادی و آثار اجتماعی و عمرانی و غیره، و چه در درون خود اشخاص، واقعاً انقلابی به وجود آورد؛ یک عده را آن طرفی کرد و یک عده را این طرفی؛ یک عده از مردم معتقد و مقدس و به ویژه جوان‌ها را به جایی رساند که حاضر به شهادت و فداکاری‌ها شدند، چیزی که در تاریخ ایران بی‌سابقه بود.

ایرانی پول خوب می‌دهد، حرف خیلی خوب می‌زند، تعارف هم خیلی خوب می‌کند اما در راه هدف و معشوق‌اش، پول هم خوب داده است. شاید در هیچ جای دنیا حجم موقوفات به اندازه‌ی موقوفات در ایران نباشد، مخصوصاً ایرانی‌های پس از تشیع. جان دادن هم خیلی سخت است، گو اینکه ایرانی‌ها بعضی مواقع، جان هم

خوب داده‌اند- نمی‌خواهم بگویم جان نداده‌اند- ولی هرگز با این حجم، با این وسعت، با این قدرت و با این کیفیت، نبوده است. خودشان هم که می‌گویند؛ مشروب‌خانه‌ها را بستند، فاحشه‌خانه‌ها را بستند، نماز جمعه دایر شد، نماز جماعت دایر شد، در رادیو دیگر آوازی شنیده نمی‌شود، حرف بدی شنیده نمی‌شود، یک‌سره قرآن است و حدیث و روایت و اینها، حجاب هم که الحمدلله، همه جا فراوان است- حالا کار نداریم که دیانت و دین‌شان درست است یا نه، فرض کنیم درست است، حق نداریم قضاوت کنیم- اما این انقلابی که هدف‌اش- و نه تنها نامش- اسلامی بود، و داعیه‌ی صدور و اجرای اسلام را در مملکت و در بین مردم دارد، می‌بینیم نتیجه‌اش برعکس شده است.

مثل آن امام‌زاده‌ای که گفتند باز هم معجزه کرده، اما این دفعه معجزه را وارونه انجام داده و سید ذی‌نفسی را خفه کرده است! انقلاب اسلامی ما هم این دفعه معجزه‌ی وارونه کرده است؛ یک عده‌ی مؤمن، معتقد، علاقه‌مند و رهروان راه خدا را برگردانده، بی‌دین و کافر کرده است. وظیفه‌ی ما- بدون اینکه بخواهیم بگوییم اینها بد بوده‌اند یا خوب- این است که اقلاً کاری بکنیم و افرادی را که این‌طوری رفته‌اند برگردانیم. در آخر نماز، از جمله دعاهایی که می‌خوانیم «ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ» است. وقتی انسان مؤمن شد و به طرف خدا رفت و معتقد به خدا شد، آرزویش این است که خدایا قلب من در دین‌ات ثابت بماند. دعا می‌کردند که مثلاً، «لَا نَمِيرِي»، «بِگُو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ «بی‌دین و بی‌ایمان از دنیا نرو» و ...

حالا بنده این بحث و مسئله را مطرح کردم، بلکه در این زمینه فکری بکنید و در این زمینه یک عمل دسته‌جمعی صورت گیرد و محصولی بشود از این مجالس کمیل ما؛ و ان‌شاءالله عمل صالحی باشد. چه عمل صالحی بهتر از این؟ در اذان و اقامه می‌گویند «حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ چه بهتر از این که عمل صالحی انجام شود برای گم‌شدگان راه خدا و محروم‌شدگانی که خودشان بیش از هرکسی احساس بیچارگی می‌کنند. برای یک فرد معتقد به خدا یا معتقد به یک هدف، از دست دادن آن ایمان و هدف، بزرگ‌ترین بیچارگی و بزرگ‌ترین بدبختی است...

ان‌شاءالله آن کاری که در انجمن اسلامی مهندسين صحبت شد انجام گیرد یک تحقیقات و آمارگیری صورت گیرد و وسعت این پدیده مشخص شود. اما علاوه بر آن، عوامل و علل شکل‌گیری این پدیده هم باید بررسی شود؛ این که چه طور شد

عده‌ی زیادی از دین خدا برگشتند در حالی که قبل از انقلاب برای رواج دین و ایمان، روشنفکران مسئول تلاش زیادی کردند؛ اینجا ذکر خیر و طلب مغفرتی هم برای شریعتی و مطهری بکنیم... پیش از انقلاب مشروطیت و آمدن رضاخان، دین و ایمان و معتقداتی که از زمان قاجاریه و صفویه باقی و موجود بود، خیلی وسیع و همه جاگیر و عمیق بود. برای سیدالشهدا اشک‌ها می‌ریختند، خرج‌ها می‌دادند، زحمت می‌کشیدند، و سفرها می‌رفتند. اما بعد از انقلاب مشروطیت و در اثر تماس با تمدن غرب، جامعه خیلی دگرگون شد؛ از این زمان به تدریج خیلی‌ها از معتقدات دینی برگشتند، و در نتیجه‌ی تماس با تمدن اروپا و شوک ناشی از آن، پایه‌های ایمان بسیاری از افراد از بین رفت و آثار فراوانی به‌جا گذاشت. اندیشمندان دینی تلاش کردند که این اعتقاد را برگردانند، کسانی مانند اقبال لاهوری کوشیدند که چهره‌ی واقعی اسلامی را نشان بدهند و به اشکالات و ایرادها و شبهات پاسخ دهند.

مردم ایراد می‌گیرند که ما عاشق عروسی شدیم که شما به ما نشان دادید و دارای همه‌ی ارزش‌ها و زیبایی‌ها بود؛ معترضان چنین اظهار می‌دارند: نمی‌گوییم شما به ما خیانت کردید، شما آدم خوبی بودید، طالقانی آدم بسیار خوبی بود، معتقد هم بود، دروغ نگفت، اهل حقه بازی نبود، اما شماها چیزی را به ما نشان دادید و معرفی کردید که واقعیت ندارد؛ آنچه که ارایه می‌شد، اسلام طالقانی بود، اسلام بازرگان بود؛ اسلام دیگر غیر از آن است... این مطالب و انتقادات قابل تأمل است... شاید هم راست می‌گویند؛ شاید هم واقعاً اسلامی که مطهری‌ها و شریعتی‌ها و طالقانی‌ها آوردند، و اسلامی که سید جمال‌ها و اقبال‌ها نشان دادند، اسلام من‌درآوردی بود، اسلام ایده‌آلیستی و موهوم خودشان بود؛ ما می‌گفتیم اسلام راستین، شاید اسلام دروغین بود؟ پس بخش دوم که قابل مطالعه است، این است که چه علل و عواملی منجر به این وضع شده است؟

بخش سوم مربوط است به انتظاراتی که مردم داشتند و واقعیاتی که با آنها روبه‌رو شدند؛ انتظاری که از انقلاب اسلامی داشتند.

بخش چهارم به عملکرد روحانیت برمی‌گردد، چون بالاخره آنها در این انقلاب نقش داشتند؛ روحانیت هم قبل از پیروزی و هم - به ویژه بعد از پیروزی درگیر انقلاب بود؛ در حقیقت این انقلاب، انقلاب اسلامی نبود، جمهوری ما جمهوری اسلامی نیست، انقلاب روحانی است، جمهوری روحانی است؛ چون خود اسلام که

اینجا نیامده، خدا هم که نیامده، پیغمبر هم که نیامده است، قرآن هم زبان ندارد؛ عده‌ای معرف اسلام بودند، اینها گفتند اسلام این‌جوری است و به عنوان معرف اسلام و به عنوان نمایندگی اسلام و سخن‌گوی اسلام و صاحب ولایت و... این کار را کردند. این نقش چه اثری داشت؟ به جایی رسیده بود که از ارکان این انقلاب همین افراد و جوان‌های به اصطلاح مذهبی و متدین و مسلمان بودند؛ جوان‌ها - چه دختر و چه پسر - قبلاً معتقدات زیادی نداشتند؛ دخترها و خانم‌ها که بیشتر اهل رقص و آواز بودند، و با حجاب و نماز سر و کار نداشتند؛ اینها به دین برگشتند، مذهبی دو آتشفشان شدند، و اهل حجاب و نماز و زیارت، و چه فداکاری‌ها که در مبارزات نکردند. این نتیجه‌ی کارها و زحمات افراد زیادی، چه در ایران و چه در خارج بود. انجمن‌هایی که در اروپا و آمریکا تأسیس و فعال شد، یا تلاش‌های دکتر شریعتی که دکتر شریعتی را هم محیط دیگری به وجود آورده بود؛ پدر بزرگوار او در مشهد، کانون نشر حقایق اسلامی را فعال کرده بود. و بعد طالقانی و مطهری و سایرین، با کتاب‌هایی که نوشتند و موضوعاتی که مطرح کردند...

ما یک مستخدمه‌ای داشتیم که تا کلاس چهارم ابتدایی بیشتر نخوانده بود؛ او آن موقع، کتاب‌های شریعتی را می‌خواند، من دیدم آن طور نفوذ کرده بود. خوب، همین خودش قابل رسیدگی است که علل و عواملی که این تأثیرات را از بین برد کدام‌ها هستند؟ بدون اینکه وارد سیاست بشویم، هیچ حبّ و بغضی در کار نیست؛ این علل و عوامل را از نظر روانشناسی، از نظر جامعه‌شناسی، از نظر دیدن موانع و حقایق و تقسیم کردن جامعه به قشرهای مختلف و... که اینها چه اعتقادهایی داشتند و چه برخوردهایی کردند و چه تأثیری پذیرفته‌اند، بررسی کنیم.

بخش بعدی (پنجم) بررسی ایرادهایی است که می‌گیرند، حرف‌هایی است که می‌زنند؛ می‌گویند - همان‌طور که عرض کردم - از کجا معلوم که ائمه هم این طور نبوده باشند؟ امام حسین کشک بوده است! نه شهادتی بوده، نه شهیدی! بعضی از برادران اهل سنت یا بعضی از مستشرقین می‌گویند: ماجرای عاشورا یک جنگ و دعوی سیاسی بر سر قدرت بوده است. این حرف‌ها را باید بررسی کرد. این‌ها چگونه این گنبد و بارگاه‌ها ساخته شده است؛ این‌ها قابل بررسی است. آن وقت - و پس از مطالعه و تحقیق - جواب همه‌ی اینها را بدهیم، جوابی که متقاعدکننده‌ی مخالفان و مدعیان و متقاعدکننده‌ی خودمان باشد...

من در مورد قسمت اول آن مقداری توضیح می‌دهم. همان‌طور که می‌دانید آثار انقلاب ۱۳۵۷ فقط مربوط به معتقدات و ایمان اسلامی نبود؛ این پیش‌آمد خیلی چیزها را منقلب کرد؛ شبیه به طوفان و سیلی که وقتی می‌آید، سر راهش خیلی خانه‌ها را خراب می‌کند، بستری برای خودش ایجاد می‌نماید، سدها را می‌شکند و در سر راهش هر چه را که باشد، از گله‌ی گوسفند تا خانه و اثاث منزل و هر چیز ارزش‌دار را هم همراه خود می‌برد. این سیل، یکی از پدیده‌های طبیعت است و رحمت خدا و بالمآل خیلی جاها را هم مشروب می‌کند، خیلی جاها و زراعت‌ها را که تشنه بودند، سیراب می‌کند، دریاچه‌ای را پر از آب می‌کند، اما چیزهایی را هم با خود می‌برد. من تعدادی از سخنرانی‌ها که اسمش را «بازیابی ارزش‌ها» گذاشتم و متن آن‌ها در سه جلد منتشر شده است، توضیح داده‌ام که چگونه بعضی ارزش‌ها دوباره به دست می‌آیند؛ مثلاً آنکه قالی‌اش از بین می‌رود یا لباسش را سیل می‌برد، این قالی‌ها و لباس‌ها را دو مرتبه می‌تواند یک جوری به دست بیاورد.

منظور از «بازیابی ارزش‌ها» بیشتر ارزش‌های قبل از انقلاب بود؛ وطن دوستی، ملیت، علاقه به علم و فرهنگ و تمدن و آزادی و چیزهای دیگر؛ اینها ارزش داشت و به ویژه در جریان انقلاب، گرایش به آنها شدت یافت. بعضی از چیزهایی که برایش ارزش قایل بودیم، ارزش‌اش عوض شد، مثلاً راحتی و خوشی یا مالکیت ارزش داشتند اما در نتیجه‌ی انقلاب این ارزش‌ها عوض شدند. یا جان آدمیزاد، ارزش داشت، درحالی‌که در این جریانات، پیش‌آمدهایی شد که نشان داد که آدمیزاد و اشخاص ارزش ندارند یا ارزش‌شان مشروط به چیزهایی دیگر است.

حالا این بحث هم دنباله‌ی همان است؛ این بحث، مسئله‌ی بازیابی ایمان‌هاست، بازیابی ایمان‌هایی که به غلط و با تعبیر سوء و تشخیص غلط، از دست رفته است. مردم را از این جهت می‌توان به سه دسته تقسیم کرد؛ یک عده به اصطلاح روشنفکران مذهبی و معتقدشدگان مدرن و جدید هستند. اینها به خاطر مطالعات یا به خاطر برخی دفاعیات بالای منبر یا در مباحث، چهره‌ای دیگر را از اسلام در ذهن خود درست کردند. معتقد شدند که اسلام - به قول کشیش‌ها یا بعضی از مستشرقین - به زور شمشیر در ایران حاکم شده است و عرب‌ها مردم ایران را به زور شمشیر مسلمان کرده‌اند. زحمت‌هایی کشیده شد و نشان دادند که نه، این‌طور نبوده است؛ مثلاً در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» که مرحوم سعیدی ترجمه کرده است،

مولف نشان می‌دهد که ایرانیان به میل و رغبت خودشان به سوی اسلام آمدند؛ یا کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» تألیف مرحوم مطهری که کتاب تحقیقاتی خوبی است و جواب این قبیل ادعاها را می‌دهد. از جمله پاسخ ایشان به کتاب «۲۳ سال رسالت» است که مدعی می‌شود ایرانی‌ها به زور مسلمان شدند و مثلاً به قیام سیاه جامگان یا به حضور شعوبی‌ها اشاره می‌کند؛ ادعا می‌شود که ریشه و اساس و عمق تشیع نه محبت به علی، که برای زنده کردن ایران و ایرانیت است و اقدامی علیه عرب است. ادعا می‌شود علت اینکه ایرانی‌ها شیعه شدند، و این که این قدر به روضه‌ی سیدالشهداء اهمیت می‌دهند و به تعبیری حسینی مسلک هستند، برای این است که زن امام حسین، دختر یزدگرد بوده است... یا مثلاً ابو لولو به خاطر دشمنی که با عمر داشته است - چون عمر فاتح ایران بوده است - او را کشته و بعد هم پیرو علی شده است...، این کتاب به این ادعاها خیلی قشنگ جواب داده است. مثلاً آن حدیث معروف - که سنی و شیعه هم نقل کرده‌اند - که پیامبر به اعراب فرمود اگر شما ایمان نیاورید، خداوند قومی را به جای شما خواهد گذاشت که ویژگی‌های فراوان دارند... که از رسول اکرم پرسیدند، منظور از این قوم کیست؟ ایشان هم دست روی شانه‌ی سلمان گذاشتند و گفتند، هم شهری‌های این مرد هستند؛ آنها کسانی هستند که علم اگر در ثریا هم باشد، می‌روند و آن را به دست می‌آورند.

صاحب نظران در مقام پاسخ به این ادعاها حتی نشان داده‌اند که سرمایه‌ی اصلی که مسلمان‌ها امروز به آن می‌نازند (از زبان عربی و صرف و نحو آن گرفته تا عرفان و فلسفه و...) اکثریت کسانی که در این راه کار کرده‌اند، ایرانی‌ها بوده‌اند؛ و این تلاش‌ها و فداکاری‌ها به خاطر عشق و علاقه به اسلام بوده است. برخی افراد در مورد این که شیعه چگونه پدید آمد و معتقدند که شیعه اساساً یک پدیده‌ی سیاسی است که علیه اعراب شکل گرفت و زاییده‌ی ناسیونالیسم ایرانی است. ایرانی‌ها به خاطر حمله‌ی اعراب به آنها و تسخیر ایران، مسلمان کردن ایرانیان به زور، به عنوان عکس‌العمل، به علی رو آوردند؛ چون علی مخالف خلفایی بود که ایران را گرفته بودند. در حالی که این حرف، بسیار بی‌ربط است. همان‌طور که بسیاری می‌گویند فرانسوی باید حتماً کاتولیک باشد، آلمانی باید حتماً پروتستان باشد و انگلیسی مثلاً باید... نه! ایرانی‌ها مسلمان شدند اما تفاوت آنها با اعراب این بود که خالی از تعصب نژادی بودند؛ یک عرب در عین اینکه مسلمان می‌شد علاقه به قومیت عرب و قدرت

و شوکت عرب و حاکمیت عرب داشت، ایرانی‌ها این را نداشتند؛ آنها علاقه‌مند و عاشق ارزش‌هایی شدند که قرآن و اسلام عرضه کرده بودند؛ ایرانیان شیفته‌ی عدالت و انسانیت و علم و کرامت بودند.

به عقیده یکی از استادان سوربن: «en toute bonn jaie»؛ «با تمام حسن‌نیت»، دیدند کسانی که در صدر اسلام این اخلاق و خصوصیات و حالات را دارند اهل بیت محمداند. بنابراین آنها شیفته‌ی این خاندان شدند؛ عشق‌شان به علی و تشیع‌شان به این خاطر است؛ در سایرین این ویژگی‌ها را ندیدند. اما چون در عرب‌ها عصبیت قومی و خودخواهی و... بود، طبیعتاً از ابوبکر و عمر خوششان می‌آمد، و حتی بعضی‌ها هم از معاویه خوششان می‌آمد، برای اینکه اعراب و مسلمان‌ها را به شوکت و رونق و جلال و قدرت و حاکمیت - و به هر چه دل‌شان می‌خواست - رساند. خوب، حالا یک عده برمبنای آن دریافت‌هایی که کرده بودند انتظارشان این بود که حکومت اسلامی بیاید و کشور گلستان شود. گفته بودند که در زمان پهلوی، شاه قبرستان‌ها را آباد کرد و شهرها را خراب. مردم منتظر بودند که دموکراسی و آزادی و انسانیت و رأفت و علم دوستی حاکم شود؛ همان‌طور که در صدر اسلام، مسلمانان با توجه پیغمبر و توصیه‌ی ائمه، به علوم و اخلاق و تمدن و هنر... رو آوردند. پیغمبر می‌فرماید:

«أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصِّينِ»

حتی در چین هم که خیلی دور است و دسترسی به آن بسیار دشوار، و مردم‌اش بت‌پرست هستند و کوچک‌ترین نشانه‌ای از ایمان به خداپرستی نیست، علم را به دست بیاورید. همه این انتظار را داشتند که بعد از انقلاب، حکومت، دانشگاه‌ها و اساتید دانشگاه و کتاب‌های دانشگاه و مؤلف‌ها و تحصیل‌کرده‌ها و متخصص‌ها و دانشجو‌ها را روی سرش بگذارد و حلوا حلوا کند... انتظار داشتند که فقط صحبت از عدالت باشد، چون عدالت عین اسلام است. علاوه بر این، صحبت محبت باشد؛

«هَلِ الْمُحِبَّةِ إِلَّا الدِّينُ، وَ هَلِ الدِّينِ إِلَّا الْمُحِبَّةِ»

دین غیر از محبت نیست و محبت هم غیر از دین نیست. یا آن‌همه آیات قرآن‌که:

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ»^۱

۱. فصلت (۴۱) / ۳۴: نیکی و بدی برابر نیست...

یا اشعار سعدی و دیگران. اما مردم دیدند که در عمل این طور نمی شود. بالعکس، عده‌ای برداشت‌شان از اسلام، برداشتی قشری و سنتی است؛ آن اسلامی است که باید با ضرب دگنک، بچه را از خواب بیدار کرد که برود نماز بخواند، یا اگر کسی روزه‌اش را خورد باید زیر پا له‌اش کرد که تو چرا روزه می‌خوری. معتقدند دین اسلام آمده است که توی سر مردم بزند و پدرشان را در آورد، بی‌دین‌ها را باید کشت؛ و دشمنی با این فرنگی‌های پدرسوخته و انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها و دیگران. و همان‌طور که ما منتظر هستیم امام زمان بیاید و با شمشیر و زورش و با یک عده‌ی قلیل (سیصد و چند نفر) برود و تمام دنیا را بگیرد و همه را مسلمان بکند و پرچم لا اله الا الله را برافرازد. ما هم باید کفرستیزی بکنیم و اصلاً کاری بهتر از این نیست که کفار و جرثومه‌های کفر را از بین ببریم، مخصوصاً آنهایی را که بر ما تکبر می‌کردند و تفوق داشتند...

آنهایی که این برداشت را از دین داشتند، دین را لازم و ضروری می‌دانستند و راه دیانت را در فشار و اجبار و زور و اکراه و جنگ و جهاد می‌دیدند و دشمنی و کینه و عداوت با غیرمسلمان. در این دسته افراد، تبلیغات کمونیستی هم اثر گذاشت. این را بگویم که از زمان انقلاب مشروطیت، خیلی از طرفداران مشروطه، افرادی بودند که در قفقاز و آنجاها بودند و افکار چپی و کمونیستی داشتند. این تفکر در زمان رضاشاه گسترش یافت؛ در حزب توده، افکار مارکس خیلی رسوخ پیدا کرده بود- افکاری که توأم با کینه و عقده‌های حقارت در جوان‌ها و خیلی از طلاب قم است که بعداً وارد انقلاب شدند- و حتی در افکار متدینین پاک‌سرشت هم راه یافت... برخی از مبارزان مسلمان شدند و برخی نشدند؛ تمام اینها در آن مقطع به مبارزه با رژیم علاقه‌مند شدند و خودشان را فدا کردند و تا سرحد شهادت رفتند... چنین انتظاری در قشر روشنفکر مسلمان- چه مسلمان قشری، چه مسلمان متجدد- وجود داشت؛ اما این دو گروه تفسیر متفاوتی از دین داشتند:

مثنوی من چون قرآن مدل هادی بعضی و بعضی را مضل

وقت به پایان رسیده است، با تشکر و درخواست صلوات برای محمد و آل

عبادت و تعبد* و عبادت و آزادی

سوره‌ی ذاریات (۵۱)، آیات ۴۷ تا ۶۰

- انتخاب موضوع بسیار بجا؛ مسئله بندگی خدا و خود دین و دین‌داری، جنبه‌ی ایمانی و جنبه‌ی عملی و احکامی
- عبادت چرا؟ خلقت چرا؟ و همراهی کردن آیه ۵۶ سوره‌ی ذاریات (۵۱):
«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱
- هیچ ایرادی نیست ولی نه توقف کردند و نه توضیح دادند، تفهیم نشد و ایجاد تصوّر تعبد و اختیار.

داستان آقای برلیان، مسئله‌ی عصیانِ بشر: } دکتر شریعتی، امتیاز و اختیار؛
شیطان از این راه وارد می‌شود.

- خودِ قرآن کاملاً به این نکته توجه دارد و آیه را به اینجا ختم نکرده است:
لِيَعْبُدُونِ، لِيَعْبُدُونِي = لِيَعْبُدُ رَبِّي، مثل:

* دست‌نوشته‌ی پیش‌نویس رئوس مطالب و طرح کلی سخن‌رانی در محفل دعای کمیل، مورخ ۱۳۶۰/۲/۲۴ در منزل آقای مهندس نکوفر.
ترجمه‌ی آیاتی از قرآن کریم که در زیرنویس ارائه شده‌اند از مؤلف فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین، ترجمه‌ی آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).
۱. ذاریات (۵۱) / ۵۶: جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»^۱

و

«أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»^۲

آن هم یعنی نپرسیدن دیگران.

○ غرض از عبادت و بندگی خدا مثل بندگی پادشاهان و اربابان دنیا نیست:
دنباله آیه:

«مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»^۳

○ توضیح:

نپرستیدن دیگران (و ساخته شدن برای پرستش خدا)، سراسر قرآن:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

و:

«أَمَرَ الْأَنْبِيَاءَ أَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ وَيَأْتُوا اللَّهَ بِنُفُسِهِمْ خَائِبِينَ»^۴

«إِنَّمَا بُرِّئَ مِنَ اللَّهِ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۵

قرآن، خدانامه = «ضد شاه» نامه، بیشتر نفی است تا اثبات.

در سوره‌های: اعراف (۷) / ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۴:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ

غَيْرِهِ ۖ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۶

«وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»

۱. آل عمران (۳) / ۵۰: ... پس از خدا پروا کنید و مطیع من باشید.

۲. بقره (۲) / ۱۸۶: ... و به ندای هر که مرا [به نیایش] بخواند، پاسخ خواهم داد؛ ...

۳. ذاریات (۵۱) / ۵۷ و ۵۸: نه از آنان روزی‌ای می‌خواهم و نه اینکه مرا خوراک دهند.

زیرا خداست روزی رسان نیرومند و برقرار.

۴. یوسف (۱۲) / ۴۰: ... فرمان داده است که جز او را بندگی نکنید؛ ...

۵. ممتحنه (۶۰) / ۴: ... ما از شما و بت‌هایی که به جای خدا بندگی [شان] می‌کنید، بری و برکناریم...

۶. اعراف (۷) / ۵۹: نوح را بر قومش فرستادیم؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز

او ندارید؛ من از معجزات روزی بزرگ بر شما می‌ترسم.

أَفَلَا تَتَّقُونَ»^۱

«وَالْيَ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ الْعِيمِ»^۲

«وَالْيَ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۳

هود(۱۱) / ۵۰، ۶۱ و ۸۴:

«وَالْيَ عَادَ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ»^۴

«وَالْيَ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَعِفُّوه ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ

۱. اعراف(۷) / ۶۵: و بر قوم عاد برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ چرا پروا نمی کنید؟

۲. اعراف(۷) / ۷۳: بر قوم تمود برادرشان صالح را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب اختیاران فرا رسیده است؛ این ماده شتر خداست به عنوان نشانه‌ای برای شما، به حال خود رهاش کنید تا در زمین خدا چرا کند و آزاری به او نرسانید که عذابی دردناک شما را فرا خواهد گرفت.

۳. اعراف(۷) / ۸۵: و بر [اهل] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب اختیاران فرا رسیده است؛ [سنجش] پیمان و ترازو را کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین پس از اصلاحش تبهکاری نکنید؛ اگر باور دارید، این به نفع شماست.

۴. هود(۱۱) / ۵۰: و بر قوم عاد برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ شما [با پرستش بت‌ها] دروغ‌پردازانی بیش نیستید.

إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ.^۱

«وَالَّذِي مَدَّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ شُعْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ
وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ.»^۲

مؤمنون (۲۳) / ۲۳ و ۳۲:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ
غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ.»^۳

«فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا
تَتَّقُونَ.»^۴

نحل (۱۶) / ۳۶:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ.»^۵

به لسان بشر:

۱. هود (۱۱) / ۶۱: و بر قوم ثمود برادرشان صالح را [فرستادیم]، گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ اوست که شما را از زمین پدید آورد و ابادانی ان را به شما وا گذاشت، پس از او امرزش بخواهید و به درگاهش بازایید، که صاحب اختیار من [به همه] نزدیک و پاسخ دهنده است.
۲. هود (۱۱) / ۸۴: و بر [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ و پیمانان و ترازو را مکاهید، شما را در رفاه و نعمت می بینم، و [الی] از عذاب روزی فراگیر بر شما می ترسم.
۳. مؤمنون (۲۳) / ۲۳: نوح را بر قومش فرستادیم؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ چرا پروا نمی کنید؟
۴. مؤمنون (۲۳) / ۳۲: و در میان آنان رسولی از خودشان فرستادیم که خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ چرا پروا نمی کنید؟
۵. نحل (۱۶) / ۳۶: در میان هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای را بندگی کنید و از طاغوتها [و امرای خودکامه] کناره بگیریید؛ آن گاه خدا بعضی از آنان را هدایت کرد و بعضی دیگر گمراهی دامنگیرشان شد؛ ...

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ»^۱

عبادت و اطاعت بشر برای پادشاهان و ارباب‌های زور و زر و تزویر
قرآن همین تفسیرها را ناچار برای خدا به کار می‌برد. بلافاصله تداعی معنا و
تصور «خدا- پادشاه»:

اثبات عظمت و برتری و شخصیت طرف و عشق و تعظیم و تملق و استکبار
} احتیاج به خدمات و کالاهای و ارتزاق از قِبَلِ آنها
توصیف‌های دوگانه یا مزدوج، و توضیحات رفع سوء تفاهم:
نه عبادت ارباب‌ها و شیطان را بکنید و نه خدا را مانند آنها بدانید و نه مانند آنها،
عبادت خدا را اجباری و بدون ارادی انجام دهید. بندگی کنید، آقاوار، بدون بنده
شدن.

○ توضیح اینکه چرا باید خدا را بندگی و اطاعت کرد:
به طور خلاصه، برای خدا نیست برای خودمان است،
و برای خداگونه شدن، یاد خدا، راه خدا، تقرب به خدا، مانند خدا شدن.
حدیث:

قبولی عبادات، قربةً اِلَى اللَّهِ

○ بندگی خدا چه گونه است؟ و خدا از ما چه می‌خواهد؟ سوره‌ی نحل (۱۶)،
سوره‌ی انعام (۶)

بهره‌مندی از نعمات خدا در حد معقول و رساندن به دیگران، اِشعار به اینکه از
طرف خدا است، تشکر از خدا و تسبیح همراه با حمد، و از این نعمات استفاده کردن
برای تقرب به خدا از طریق انفاق و زکات:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۲

«رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ
أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي»^۳

۱. ابراهیم (۱۴) / ۴: هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم...

۲. آل عمران (۳) / ۹۲: هرگز به نیکی دست نخواهید یافت، مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید...

۳. احقاف (۴۶) / ۱۵: ... صاحب اختیار، به من توفیق ده تا نعمت را که بر من و پدر و مادرم ارزانی
داشته‌ای، سپاس دارم و به کار شایسته‌ای که از آن خشنود گردی، دست زرم و برای من فرزندانم را
شایسته گردان؛ ...

«إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ»^۱

○ دستورات خدا و تعلیمات عبادی و دین چگونه نازل شده است؟ تشریح همراه با آزادی و با تعقل؛

آیا آمرانه و تبعیدی است؟ خیر، خیلی آزادمنشانه است:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۲

اختیار مطلق:

«فَمَن اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ»^۳

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»^۴

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»^۵

«لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۶

تشریح روزه؛ اما با مقدمات:

«فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ»^۷

مهربانانه و خیرخواهانه و مادرانه و منتهی بشود به:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»^۸

○ جواب سؤال آن دختر خانم که بالاخره که خدا به جهنم می برد!

۱. اعراف (۷) / ۵۶: ... که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

۲. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...

۳. زمر (۳۹) / ۴۱: ... هر که هدایت شود به سود خود اوست و هر که گمراه گشت، به زیان خویش گمراه شده است؛ و تو کارگزارشان نیستی.

۴. یوسف (۱۲) / ۱۰۸: بگو: این راه من است که من با بصیرت به سوی خدا فرا می خوانم؛ و پیروان من نیز [چنین می کنند]؛ ...

۵. بقره (۲) / ۱۸۵: ... خدا برای شما آسانی می خواهد نه مشقت؛ ...

۶. مائده (۵) / ۶: ... پاکتان سازد و نعمت خویش را بر شما تمام کند، بسا که سپاس گزاری کنید.

۷. بقره (۲) / ۱۸۴: ... و هر که به دلخواه خویش [بیشتر] نیکویی کند، به نفع خود اوست؛ ...

۸. بقره (۲) / ۱۸۶: هر گاه بندگان من از تو درباره‌ی من سؤال کنند [بگو] من [به همه] نزدیک هستم و به ندای هر که مرا [به نیایش] بخواند، پاسخ خواهم داد؛ ...

«إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رَبًّا سَبِيلًا»^۱

ارادی است و اجبار ندارد، با تصمیم خودمان انتخاب دو راه را می‌کنیم.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۲

«هَلْ نُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ»^۳

«جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۴

یادداشت‌ها

حرف‌های شیخ فضل‌الله نوری علیه مساوات و آزادی و مشروطیت و مخالفت خوانی شرع انور، نماینده انبیاء که در کتاب معروفش به نام «تذکره العاقل و ارشاد الجاهل» بیان داشته است. در این مقاله، به عنوان درک غلط قدها از قرآن و اعتقاد به بندگی سیستم سلطنتی ما می‌نماید:

«ای برادر عزیز اگر مقصودتان اجرای قانون الهی بود و فایده مشروطیت حفظ احکام اسلام بود، چرا خواستید اساس را بر مساوات و حریت قرار دهید که هر یک از این دو اصل مودی و مخرب رکن قویم قانون الهی است. زیرا قوام اسلام بر عبودیت است نه بر آزادی و بنای احکام آن به تفریق و جمع مختلفات است نه بر مساوات...»

ای برادر عزیز مگر نمی‌دانی که آزادی قلم و بیان از جهات کثیره منافی قانون اسلام است...»

این‌ها چه حرف است؟ مشروطه، آزادی، قانون اساسی می‌خواهید؟ هزار و سیصد بیست و سه سال است که خداوند عالم توسط محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، قانون مرحمت فرمود. ما قانون مستشارالدوله و تقی‌زاده و باقر بقال را لازم نداریم. شش هزار سال است که خداوند عالم پادشاه واجب‌الاطاعت به ما عطا فرموده و در همه‌ی کتب، اجرای

۱. مزمل (۷۳) / ۱۹: این آیات تذکری است؛ پس هر که خواهد، راهی را به سوی صاحب اختیار خویش می‌گیرد.

۲. انسان (دهر) (۷۶) / ۳: راه را به او ارائه دادیم، خواه سیاس گزار [و پذیرای آن] باشد، خواه ناسپاس.

۳. یونس (۱۰) / ۵۲: ... آیا جز در برابر دست‌آوردتان مورد کیفر قرار می‌گیرید؟

۴. توبه (۹) / ۸۲: ... به سزای دست‌آوردشان برسند.

احکام سلطان را بر همه‌ی مسلمانان واجب. شما را به خدا انصاف دهید
یک ایرانی و سی کرور پادشاه؟»

یادداشت‌ها

سوره‌ی نحل (۱۶) نمونه‌ی بارزی است که عبادت یعنی بهره‌مند شدن از نعمت‌های خدا، و بالنتیجه، إشعار داشتن به اینکه از خداست. به یاد خدا بودن، شکر و تسبیح خدا را کردن و دیگری را با او شریک نگرفتن، ... وانگری آخرت و حرکت به سوی خدا.

عبادتی که خدا از ما می‌خواهد چیست؟ اشعار به وجود او و نعمت‌های او، یاد او، راه او و ...

در سوره‌ی نور (۲۴) / ۵۵:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي
الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي
ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي
شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.»^۱

در سوره‌ی بقره (۲) / ۲۱ تا ۲۳:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ.
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ.
وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَي عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا
شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ.»^۲

۱. نور (۲۴) / ۵۵: خدا به مؤمنان نیکوکار از میان شما وعده داده است که در [بهره‌مندی‌های] زمین، آنان را همچون پیشینیانشان جانشین [دیگران] کند و دینشان را که برای آنان پسندیده است، استقرار دهد و ترسشان [از دشمنان] را به امنیت بدل کند؛ در حالی که مرا بندگی کنند و چیزی را [در قدرت و تدبیر] با من سهیم تلقی نکنند؛ و آنان که بعد از این [عناایات] انکار ورزند، منحرفند.
۲. بقره (۲) / ۲۱ تا ۲۳: ای مردم، صاحب‌اختیار خویش را بندگی کنید که شما و پیشینیانتان را آفریده است، بسا که پروا پیشه شوید.

در سوره‌ی اعراف (۷) آیات:

اعراف (۷) / ۵۹: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۱

اعراف (۷) / ۶۵: «وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ»^۲

اعراف (۷) / ۷۳: «وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةٌ لِلَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ»^۳

اعراف (۷) / ۸۵: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۴

همچنین در سوره‌ی هود (۱۱) آیات:

-
- همان خدایی که زمین را [همچون] بستری برای شما گسترده و آسمان را [همچون] سرپناهی [افراشت] و از آسمان بارانی فرستاد که بدان [انواع] میوه‌ها را برای روزی شما پدید آورد؛ پس آگاهانه همتایانی برای خدا قایل شوید.
- و اگر در [باره] آنچه بر بنده خویش نازل کردیم، در تردید هستید و راست می‌گویید، یک سوره مثل آن بیاورید و در برابر خدا، یارانتان را [به کمک] فراخوانید.
۱. اعراف (۷) / ۵۹: نوح را بر قومش فرستادیم؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ من از مجازات روزی بزرگ بر شما می‌ترسم.
۲. اعراف (۷) / ۶۵: و بر قوم عاد برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ چرا پروا نمی‌کنید؟
۳. اعراف (۷) / ۷۳: و بر قوم ثمود برادرشان صالح را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب‌اختیاران فرا رسیده است؛ این ماده شتر خداست به عنوان نشانه‌ای برای شما، به حال خود رهاش کنید تا در زمین خدا چرا کند و آزاری به او نرسانید که عذابی دردناک شما را فرا خواهد گرفت.
۴. اعراف (۷) / ۸۵: و بر [اهل] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ برای شما نشانه روشنی از جانب صاحب‌اختیاران فرا رسیده است؛ [سنجش] پیمان‌ه و ترازو را کامل کنید و حقوق مردم را کم برآورد نکنید و در زمین پس از اصلاحش تبهکاری نکنید؛ اگر باور دارید، این به نفع شماست.

هود (۱۱) / ۵۰: «وَالْيَٰسِرَٰتِ أَعْيُنُهُمْ لِيَّ بَاطِنًا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا يَتَّبِعُ اللَّهُ مَا لَمْ يَكُنْ مِنْ إِلَٰهِ غَيْرُهُ ۚ إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ»^۱

هود (۱۱) / ۶۱: «وَالْيَٰسِرَٰتِ أَعْيُنُهُمْ لِيَّ بَاطِنًا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا يَتَّبِعُ اللَّهُ مَا لَمْ يَكُنْ مِنْ إِلَٰهِ غَيْرُهُ ۚ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ۚ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ»^۲

هود (۱۱) / ۸۴: «وَالْيَٰسِرَٰتِ أَعْيُنُهُمْ لِيَّ بَاطِنًا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا يَتَّبِعُ اللَّهُ مَا لَمْ يَكُنْ مِنْ إِلَٰهِ غَيْرُهُ ۚ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ ۚ إِنِّي أَرَأَيْتُمْ إِيَّاهُ إِذَا خَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ»^۳

و در سوره‌ی نحل (۱۶) / ۳۶:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ۚ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَىٰ اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ ۚ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ»^۴

مؤمنون (۲۳) / ۲۳: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ»^۵

۱. هود (۱۱) / ۵۰: و بر قوم عاد برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ شما [با پرستش بت‌ها] دروغ‌پردازانی بیش نیستید.

۲. هود (۱۱) / ۶۱: و بر قوم ثمود برادرشان صالح را [فرستادیم]، گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ اوست که شما را از زمین پدید آورد و آبادانی آن را به شما وا گذاشت، پس از او آموزش بخواهید و به درگاهش باز آید، که صاحب‌اختیار من [به همه] نزدیک و پاسخ‌دهنده است.

۳. هود (۱۱) / ۸۴: و بر [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ و پیمان‌ها و ترازو را مکاهد، شما را در رفاه و نعمت می‌بینم، و [الی] از عذاب روزی فراگیر بر شما می‌ترسم.

۴. نحل (۱۶) / ۳۶: در میان هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای را بندگی کنید و از طاغوت‌ها [و امرای خودکامه] کناره بگیرید؛ نگاه خدا بعضی از آنان را هدایت کرد و بعضی دیگر گمراهی دام‌نگیرشان شد؛ پس جهانگردی کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان چگونه بود.

۵. مؤمنون (۲۳) / ۲۳: نوح را بر قومش فرستادیم؛ گفت: ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ چرا پروا نمی‌کنید؟

مؤمنون (۲۳) / ۳۲: «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ»^۱

عنکبوت (۲۹) / ۵۶: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُون»^۲

منظور و نتیجه‌ی عبادت خدا:

یس (۳۶) / ۶۱: «وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۳

مریم (۱۹) / ۳۶: «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۴

اکراه خانم‌ها به طور کلی و اصرار خانم مهندس شریعت پناهی از قبول حاکمیت (به معنای قوامیت) مردان بر زنان و اثبات تساوی صلاحیت و حقوقشان در مدیریت خانواده نیز از همان اصل عصیان آدمی در برابر عبودیت و اطاعت و فرمان‌بری می‌باشد.

خانم شریعت پناهی استدلال می‌کنند که خداوند به انسان آزادی داده است تا رشد کند و صاحب فضل و کمال شود و چون آمریت و حاکمیت شوهر بر زن سلب آزادی و امکان رشد و احراز شخصیت می‌نماید پس با قرآن و خواسته‌ی خدا منافات دارد. در حالی که قرآن ضمن اعلام اختیار به انسان و امانت‌داری و آزادی، نفی اطاعت را علی‌الاطلاق نکرده است: هم کلیه پیغمبران «أَعْبُدُ اللَّهَ وَ أَطِيعُونَ» گفته‌اند و جمله‌ی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» شاید ده بار در قرآن تکرار شده است و یک بار به دنبالش «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» آمده، نیز توصیه «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۵ مزید شده است و در هیچ جای قرآن و سنت رسول اطاعت علی‌الاصول و علی‌الاطلاق نفی و نهی نشده است چرا که نباید اطاعت بندگان مساوی معصیت خدا باشد یا:

۱. مؤمنون (۲۳) / ۳۲: و در میان آنان رسولی از خودشان فرستادیم که خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی

جز او ندارید؛ چرا پروا نمی‌کنید؟

۲. عنکبوت (۲۹) / ۵۶: ای بندگان باایمان من، زمین من فراخ است، تنها مرا بندگی کنید [و بندگی ناهلان را با ذلت تحمل نکنید].

۳. یس (۳۶) / ۶۱: و اینکه [تنها] مرا بندگی کنید، که راه راست همین است؟

۴. مریم (۱۹) / ۳۶: [مسیح همواره تأکید می‌کرد که:] خدا صاحب‌اختیار من و شماست، پس [تنها] او را بندگی کنید؛ راه راست همین است.

۵. نساء (۴) / ۸۰: هر که از رسول اطاعت کند، مسلماً از خدا اطاعت کرده است.

«وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ.»^۱

و همچنین:

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.»^۲

آمده، محدود و مشروط به انطباق با دستور وحدانیت خدا شده است.

۱. شعراء (۲۶) / ۱۵۱: و از فرمان اسرافکاران اطاعت مکنید.

۲. نساء (۴) / ۵۹: ... و هرگاه در امری دچار اختلاف شدید، اگر به خدا و روز واپسین باور دارید، آن را به [کتاب] خدا و [روش] رسول ارجاع دهید، که این بهتر و خوش فرجام تر است.

پدیده‌ی عاشورای حسینی* (قسمت یکم)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ

انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ آعْقَابَكُمُ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا

وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۴۴)

این، پیام خداوند رحمان رحیم در پیش‌بینی و نفی یکی از آفات بزرگی است که بر دامن توحید و رسالت خواهد نشست، و آن شخص‌پرستی است و انتصاب خود به شخص؛ یعنی عصیتهای جاهلی و مقامی به پیغمبر و البته به تبع و به دنبال پیغمبر، به جانشینان پیغمبر و به مدعیان جانشینی پیغمبر و به هر کس و بی‌کس؛ جلوگیری از شرک، از طریق پیغمبرپرستی و امام‌پرستی و ولی‌پرستی و رئیس‌پرستی و رهبرپرستی و شخص‌پرستی، به طور کلی.

در اینجا می‌فرماید: اولاً، محمد(ص)، پدر هیچ کدام شما نیست، بی‌خود خودتان را به او منتصب نکنید. چون در جاهلیت معمول بود، و بعد از جاهلیت هم معمول بوده است که می‌گفتند، من فرزند فلانی‌ام، از قبیله‌ی فلانم، به فلان نژاد تعلق و نسبت دارم. قرآن در این آیه - که در سال‌های آخر رسالت نازل شده است - می‌فرماید: این شخص که به عنوان پیغمبر به شما معرفی شده، رسول خداست؛ شما

* سخنرانی مورخ ۱۳۷۰/۴/۳۱ در محفل دعای کمیل که از نوار برداشت و ویرایش شده است.
در این اثر ترجمه آیاتی از قرآن کریم که در زیرنویس ارائه شده است از سخنران فقید نیست بلکه برگرفته از قرآن مبین ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).

فقط به عنوان رسول خدا به او نگاه کنید؛ او نه تنها رسول خداست، خاتم النبیین است، آخرین پیغمبر است؛ بدانید که پرونده‌ی پیغمبری و ادعای پیامبری و ارتباط با خدا و از قول خدا دستور آوردن، و نیز ادعای اینکه خدا به من این را گفت و این خاصیت را در من ایجاد کرد و این رسالت را داد، تمام شد، خلاص! حالا ما خاتم انبیاء را فرستادیم، می‌پرسیم، اگر این پیغمبر فوت کرد یا کشته شد، آیا شما به گذشته برمی‌گردید؟ به جاهلیت برمی‌گردید؟ بدانید که اگر به جاهلیت بازگشت کردید، زبانی به خدا نمی‌رسانید؛ این به خودتان مربوط است. «فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.»؛ خداوند به شاکرین (همان کسانی که شکر نعمتِ همین رسولی که آمده است را به جا می‌آورند) جزا و پاداش می‌دهد.

اگر این آیه را به آیات متعدد دیگر - و از جمله بعضی آیات سوره‌ی احزاب (۳۳) - وصل و در کنار هم تفسیر کنیم، قابل توجه‌تر می‌شود. که بعد از داستان آفرینش و گزینش آدمیزاد و بیان مسئله‌ی شیطان و بهشت و هبوط انسان از بهشت، گفته می‌شود: بروید، شما لایق اینجا نیستید، سقوط کنید، پرت شوید به زندگی. و گفته می‌شود: بله! به زمین بروید؛ در آنجا خون‌ریزی و کثافت‌کاری خواهید کرد؛ برای شما سختی خواهد بود؛ یک چنین سرنوشتی در پیش دارید. ولی خدا وعده‌ای را مطرح می‌کند:

«فَأَمَّا يَا تَبِئَتِكُمْ مَنِ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» (بقره (۲) / ۳۸)

کاری که من در برابر شما به عهده دارم - حالا که شما را به زمین فرستادم و از بهشت اخراج‌تان کردم، هدایت شماست؛ انبیاء و پیغمبرانی از طرف من می‌آیند، و این به عهده‌ی من است. حالا خودتان می‌دانید؛ اگر از هدایت من پیروی کردید، هیچ غصه و ترس و حزنی نداشته باشید. در واقع اینجا - و در آیه‌ای که ابتدای سخن خواندم - اشاره به همین موضوع است؛ که این پیامبر دیگر خاتم پیامبران است؛ این آخرین کاری است که من کردم، بقیه‌اش با خودتان.

دیروز آقای دکتر شهریار روحانی، بی‌موقع و بی‌وقت، تلفن کرد که برای مجلس فردا انتظار آقای دکتر کلاتری را داشتیم، ایشان نمی‌آیند؛ تو بیا این وظیفه و خدمت و افتخار و سعادت را به عهده بگیر. گفتم، برای من خیلی مشکل است، برای اینکه آماده نیستیم؛ چیز تازه‌ای هم ندارم که مناسب باشد و آنچه به عقل ناقص‌ام رسیده و

در چنته‌ی ضعیف‌ام بوده است، در سال‌های گذشته گفته‌ام؛ تصدیع مجدد صحیح نیست؛ بهتر است که دیگران، جوان‌ترها و آنهایی که اطلاعات بیشتری دارند، و کسانی که به سؤال‌ها و خواسته‌های جوان‌ها و نسل جدید آشنا تر هم هستند، آنها صحبت کنند. من اگر صحبت کنم همان حرف‌هایی را خواهم گفت که قبلاً هم گفته‌ام و در کتاب‌ها هم نوشته شده است؛ تکرار مکررات می‌شود. مع‌ذالک ایشان (دکتر روحانی) تأکید کرد که اشکال ندارد؛ فلان موقع فلان چیز را گفته‌ای، خیلی به جاست که حالا هم بگویی. کسی که پای تلفن بود، گفت که خوب، در محرم و مراسم و مقاطع دیگر، هر سال کارهای گذشته تجدید می‌شود؛ روضه‌خوان‌ها هم همین را تکرار می‌کنند، روضه‌علی اکبر، روضه حضرت عباس، روضه‌علی اصغر؛ خوب تو هم حرف‌هایت را تکرار کن! او یکی از مستمعین بود؛ ما هم دیدیم وقتی این فرد جواز تکرار سخن را صادر می‌کند، ما هم که تصدیع هر تکرار را می‌اندازیم به گردن شهریار! بنابراین از این حیث راحتیم!

اما دلیل دوم که برایم خیلی مشکل است در این گونه مراسم صحبت کنم و هر سال هم - چه در انجمن اسلامی مهندسين، چه در نهضت آزادی ایران - مقاومت کرده‌ام اینکه عقیده‌ام این بوده است که این صحبت‌هایی که ما در محرم می‌کنیم - که یک مقدارش را هم آقای چهل‌تنی دیشب در انجمن عنوان کردند - اینها مقدمات است، مقارنات است یا مؤخرات است؟ مثلاً چرا باید در عاشورا عزاداری کرد؟ هدف امام چه بود و چه نتایج داشت؟ این است که به نظرم اهمیت دارد در تاسوعا و مخصوصاً عاشورا وارد متن مطلب بشویم. همانی که در این مقدمات و مؤخرات، دیدم که لازم است. یا عزاداری کنیم و دیگر فلسفه‌بافی یا اظهارنظر نکنیم؛ و بنده یا دیگری بیایم و یک چیزی بگویم... اینجا هم به این ختم شد که بگویم ان شاء الله آقای دکتر کلانتری می‌آید؛ ایشان هم که واقعاً عزاداری می‌کند، مصیبت می‌گوید و آن چیزی را که هدف و اساس و مغز مطلب است، ادا می‌کند. ولی خوب حالا که ایشان نیامده‌اند، بنده با عرض معذرت به پیشگاه خداوند و نبوت و امامت و به محضر حاضرین، مطالبی را فهرست‌وار - و از آنچه که قبلاً عرض شده بود - و البته با موضوع ارتباط دارد عرض می‌کنم؛ بعد هم بحثی را که شاید کمتر تکراری باشد - خصوصاً برای کسانی که در انجمن اسلامی مهندسين بوده‌اند - بیان می‌کنم.

در سال‌های قبل از شهریور ۱۳۲۰، زمانی که عزاداری برپا می‌شد و سینه زنی و گریه و روضه و احساسات و سیاه پوشیدن و خیلی چیزهای دیگر گسترده بود، در طبقه‌ی درس خوانده و جوان، اگر نگوئیم انزجار و استعفا و انکار، حداقل نوعی از استفهام وجود داشت؛ که این کارها یعنی چه؟ اشک می‌ریزند و گِل به صورت می‌مالند و با دسته در بازار و جاهای دیگر راه می‌افتند و روضه‌خوانی می‌کنند و ...

آن موقع بنده در مجله ایمان - که مرحوم دکتر محمود شهابی منتشر می‌کرد - مقاله‌ای نوشتم، صرفاً روی این اصل، مسئله‌ی عاطفه، مسئله احساسات، و همین ارتباط قلبی که شیعه اصرار دارد از امتیازات و خصوصیات شیعه است، و این که با خاندان نبوت و امامت یک ارتباط قلبی و علاقه و عاطفه و عشق هم باشد. خوب وقتی عشق باشد، اشک هم پشت سرش می‌آید. در آنجا نوشته بودم که: پایه‌ی تمام ادیان، چنین نیست که صرفاً روی عشق و عاطفه باشد ولی در دو دین، به خصوص در این موضوع برجسته‌اند، یکی مسیحیت و دیگری اسلام که البته این دو تا خیلی به عقل، تبلیغات، استدلال، و فایده و نتایجی که دارد، تکیه می‌کنند، ولی در مورد این مسئله‌ی علاقه و عشق هم خیلی تأکید دارند. همان‌طور که قرآن به سمع و بصر و فؤاد (هم به شنیدن، یعنی درس خواندن و پرسیدن؛ و هم به سمع یعنی دیدن و مشاهده و تجربه، و هم به عقل «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»، یعنی فؤاد) خیلی توجه دارد؛ و این به خاطر آن بود که این مسئله را تخطئه نکنند و کوچک نگیرند. ما به زنجیر زدن و آن کارهایی که خود پیغمبر و امام - حضرت سیدالشهدا - هم منع کرده بودند، کاری نداریم؛ ولی اصولاً این تجدید رابطه‌ی قلبی و عشق و محبت نسبت به سیدالشهدا و کسانی که همراه حضرت سیدالشهدا شهید شدند و جان دادند و برای ارزش‌های عالی، خودشان را فدا کردند، و این ارتباط قلبی پیدا کردن و به اصطلاح عاشق فضل و فضیلت و ارزش شدن، این خودش ارزش و اهمیت دارد و یکی از پایه‌ها و فلسفه‌های این عزاداری است.

در مجلس دیگری هم - چون گفتند عیب ندارد تکرار کنیم، می‌گویم - که گمان می‌کنم قبل از ملی شدن نفت و بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود، و در سال چهارم، پنجم تأسیس انجمن اسلامی مهندسين، سخنرانی داشتم؛ این مراسم همه ساله در منزل آقای مهندس سالور یا در همسایگی ایشان این مراسم برقرار می‌شد. خدا رحمت کند طالبانی و مطهری و ابن‌الدین و آیتی را که آنها هم در این برنامه سخنرانی

داشتند. صحبت مرحوم مطهری راجع به تقیه بود؛ برنامه‌ی مرحوم طالقانی را به یاد ندارم؛ بنده در مورد انگیزه‌ی حرکت و نهضت حسینی صحبت کردم. به اشاره و مختصر بیان می‌کنم که خوب دلایل متعددی در این خصوص مطرح می‌شود؛ این که نهضت حسین(ع) برای آزادی بود، برای حریت بود، برای اسلام و بالا بردن پرچم اسلام بود، یا همان‌طور که مرحوم مطهری در کتاب‌های بعدی‌اش بر آن تکیه کرد، برای این است که حرکت امام حسین، حرکتی علیه استبداد و برای مبارزه با آن بود؛ امر به معروف و نهی از منکر بود، و ...

آنجا عرض کردم که همه‌ی اینها درست است ولی مهم‌تر از همه و مقدم بر همه این است که حرکت امام حسین(ع)، حرکتی علیه استبداد و برای مبارزه با آن بود؛ چیزی که اگر نبود، اصلاً عاشورایی به وجود نمی‌آمد و اصلاً چنین قیامی صورت نمی‌گرفت و چنین بساطی برقرار نمی‌شد. این مسئله را هیچ وقت نمی‌گویند؛ فراموش شده است و اصرار هم هست که گفته نشود. درحالی که حرکت سیدالشهدا در مرحله‌ی اول و مقدم بر هر چیز حرکتی برای مبارزه با استبداد بود... قیام زمانی انجام شد که حضرت امیر(ع) شهید شده بود، امام حسن(ع) هم با معاویه صلح‌نامه امضاء کرده بود، و هم او رعایت می‌کرد و هم سیدالشهدا، متعهد بود و هم می‌فرمود متعهد است که پیمان صلح امام حسن(ع) را رعایت کند. یک قضیه پیش آمد: شیطان به سر معاویه زد که تا زنده است برای پسرش یزید، بیعت بگیرد - گویا هم عبیدالله زیاد (ابن زیاد) این تلقین را کرده است. یعنی معاویه تحریک شد یا به فکر رفت که طبق آن قرار داد و تعهد با امام حسن، خلافت را موروثی کند. او هم به همه مراجعه کرد و از جمله به حاکم مدینه، شخصی - یا هیئتی - را فرستاد. سه نفر با این بیعت مخالفت کردند: پسر ابوبکر، پسر عمر و پسر علی (امام حسین). مخالفت دو نفر اول - همان‌طور که تاریخ نشان می‌دهد - آبکی از آب در آمد؛ استنکاف آنها از بیعت بیشتر برای این بود که می‌گفتند چرا من نباشم؟ چرا پسر معاویه خلیفه باشد؟ می‌گفتند من که پسر عمر یا پسر ابوبکر هستم، اولی به خلافت هستم. حضرت سیدالشهدا، حسین ابن علی هم گفت: نه! من حاضر نیستم با پسر تو بیعت کنم. تو اینجا از قرارداد و تعهدی که با برادرم امام حسن داشتی، عدول کرده‌ای. تعهد (پیمان امام حسن) این بود که بعد از فوت خودت (معاویه) بگذاری مؤمنین و مسلمین و قاطبه‌ی امت، خلیفه را معین کنند؛ اما تو حالا آمده‌ای و از آن عهدنامه

عدول کرده‌ای و می‌خواهی خلافت را به سلطنت برگردانی. همان‌طور که مودودی هم خیلی قشنگ در کتابش می‌نویسد. اینجا بود که امام حسین (ع) گفت، نه! و پافشاری کرد و گفت که این حرف را در مسجد می‌زنم. این مطلب را اقبال لاهوری در ابیاتی و اشعاری - در آن فصل از کتابش که می‌گوید ملل مشرق زمین چه باید بکنند - به زیبایی بیان کرده است.

اقبال در «پس چه باید کرد ای اقوام شرق»، قصیده‌ای دارد با عنوان «لا اله الا الله» که از جمله این را می‌گوید:

«نکته‌ئی می‌گویم از مردان حال
لا و الا احتساب کائنات

اُمّتان را «لا» جلال «الا» جمال
لا و الا فتح باب کائنات

(این اشعار را در انجمن اسلامی مهندسين ۴-۵ سال پیش خوانده بودم)

هر دو تقدیر جهان کاف و نون
تانه رمز لاله آید به دست
در جهان آغاز کار از حرف لاست
ملتی کز سوز او یک دم تپید
پیش غیر الله «لا» گفتن حیات
از جنونش هر گریبان چاک نیست
جذبه او در دل یک زنده مرد
بنده را با خواجه خواهی در ستیز
هر که را این سوز باشد در جگر
لا مقام ضرب‌های پی به پی
ضرب او هر «بود» را سازد «نبود»
با تو می‌گویم ز ایام عرب
ریز ریز از ضرب او لات و منات
هر قبای کهنه چاک از دست او
گاه دشت از برق و بارانش به درد
عالمی در آتش او مثل خس
اندرین دیر کهن پی هم تپید
بانگ حق از صبح خیزی‌های اوست

حرکت از لا زاید از الا سکون
بند غیر الله را نتوان شکست
این نخستین منزل مرد خداست
از گل خود خویش را باز آفرید
تازه از هنگامه او کائنات
در خور این شعله هر خاشاک نیست
می‌کند صد ره نشین را ره نورد
تخم «لا» در مشت خاک او بریز
هولش از هول قیامت بیشتر
این غور عد است نی آواز نی
تا برون آئی ز گرداب وجود
تا بدانی پخته و خام عرب
در جهات آزاد از بند جهات
قیصر و کسری هلاک از دست او
گاه بحر از زور طوفانش به درد
این همه هنگامه «لا» بود و بس
تا جهانی تازه‌ئی آمد پدید
هر چه هست از تخم‌ریزی‌های اوست

این که شمع لاله روشن کرده‌اند
لوح دل از نقش غیر الله شست
همچنان بینی که در دور فرنگ
روس را قلب و جگر گردیده خون

(اشاره‌اش به انقلاب شوروی و به مارکسیسم است)

آن نظام کهنه را برهم زد است
کرده ام اندر مقاماتش نگه

(اشاره به نظام تزارها دارد)

فکر او در تند باد «لا» بماند
آیدش روزی که از زور جنون
(پیش‌بینی است که اقبال می‌کند)

در مقام «لا» نیاساید حیات
لا و الا ساز و برگ اُمّتان
در محبت پخته کی گردد خلیل
ای که اندر حجره‌ها سازی سخن
(روی سخنش با روحانیت است)
این که می بینی نیرزد با دو جو
هر که اندر دست او شمشیر لاست

مربکب خود را سوی «الا» نراند
خویش را زین تند باد آرد برون
سوی الامی خرامد کائنات
نفی بی اثبات مرگ اُمّتان
تا نگردد لا سوی الا دلیل
نعره‌ی لا پیش نمرودی بزن
(اگر راست می‌گویی)
از جلال لا اله آگاه شو
جمله موجودات را فرمانرواست»

این «نه» گفتن امام حسین و قیامش علیه استبداد و سلطنت، نکته‌ای اساسی بود؛ اگر این مسئله نبود، بقیه‌ی مسائل و مصایب هم پیش نمی‌آمد؛ بعد از امتناع و استنکاف از بیعت بود که عاشورا شکل گرفت. اگر یزید و معاویه نمی‌آمدند و تکلیف بیعت نمی‌کردند، این قضیه پیش نمی‌آمد؛ و اگر امام حسین به نحوی کنار می‌آمد و سازش می‌کرد، باز هم این ماجرا رخ نمی‌داد. پس اساس، آن است، بقیه‌اش متبعات و ملحقات است. جریان آب از سرچشمه‌ی قنات و از چشمه راه افتاده است، آن وقت پشت سر این آب که جاری می‌شود و می‌آید، خیلی چیزهاست؛ این آب گواراست، تشنه‌ها از آن می‌نوشند، علف سبز می‌شود، درخت می‌آید، میوه می‌دهد و ... همه‌ی اینها هست. ولی از آنجا (سرچشمه) شروع شده است. اما چرا این واقعیت و علت اصلی مغفول مانده است و از آن چیزی نمی‌گویند. همین است که اقبال در آخرش به «حجره» می‌گوید اگر راست می‌گویی جلوی

نمرود صحبت «الا» بکن. ولی این بحث‌ها، فلسفه و فقه است و اینها آن مسئله را ندارد. همان طور که پیغمبر هم فرمود:

«أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ عَدْلٌ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ»

گفتن کلمه حق در برابر یک رهبر، یگ سلطآن و پیشوای ستمکار و یک قدرت ظالم، از هر جهادی بالاتر است. این کار را سیدالشهدا انجام داد. اما چرا بعد نشد؟ برای اینکه همان طور که توحید آفات داشته، رسالت آفات داشته، امامت هم آفات داشته است. آفتش هم سلاطین بوده‌اند. چه کسانی تشیع را به ایران آوردند؟ آل بویه، صفویه، و قاجاریه. وقتی که ناصرالدین شاه تکیه دولت را بر می‌افزاد و بساط تعزیه و روضه و فلان راه می‌اندازد، و به روضه‌خوان‌ها پول‌های هنگفت می‌دهد، طبیعی است روضه‌خوانی که خود ناصرالدین شاه او را آورده و پولش را هم می‌دهد، متعرض شاه نشود. البته که در تکیه‌ی دولت کسی نمی‌آید بگوید، قیام سیدالشهدا برای مبارزه با سلطنت و استبداد بود؛ همان طور که اقبال هم می‌گوید.

سال ۱۳۴۰ دکتر علی امینی نخست‌وزیر شده بود، شاه او را آورده بود. به مناسبت سی‌ام تیر عده زیادی به ابن بابویه رفته بودند، مرحوم طالقانی هم بود، جبهه ملی‌ها بودند، ماها بودیم؛ همه را به زندان انداختند؛ این با تأسیس نهضت آزادی^۱ مصادف بود و اتفاقاً نهضت آزادی هم باشگاه معلّمان را برای مراسم آغاز به کارش اجاره کرد؛ و در واقع افتتاح علنی و رسمی نهضت آزادی در ماه محرم بود و اولین سخنرانی و جلسه‌ی نهضت آزادی در روز عاشورا بود. در آن جلسه آقای مهندس کتیرایی سخنرانی کردند. محلی بود در خیابان کاخ [فلسطین جنوبی فعلی]، بالاتر از منزل دکتر مصدق؛ آنجا را اجاره کرده بودیم که چند ماهی هم بیشتر آنجا نبودیم. ما را گرفتند و به زندان بردند؛ این، مصادف شد با ایام محرم. در آن جا هم بنا شد که بنده راجع به محرم و عاشورا عرایضی عنوان کنم. چون جمع، جمع مبارز اجتماعی و سیاسی بود، مسایل اجتماعی در بین آن مطرح بود. در آن جمع هم، شاید همه آن عشق و عقیده و علاقه را نداشتند، و برای‌شان این سؤال مطرح بود که آخر چرا این قدر در ایران - یا ماها - این قدر دنبال این مسئله هستند و هستیم؟ و چرا

۱. نهضت آزادی ایران در ۱۳۴۰/۲/۲۷ به‌وسیله‌ی بنیان‌گذاران آن مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله حاج سید محمود طالقانی و دکتر یدالله سبحانی. با ادغام «جنبش نوین اسلامی» و «نهضت ملی ایران» پا به عرصه‌ی وجود نهاد (ب.ف.ب).

این قدر پی‌اش را می‌گیریم؟ خوب، یک جنگی بود که در تاریخ رخ داد، و در آن خیلی هم شهادت و فداکاری شد؛ حالا هی هر سال تجدید کردن و توسعه‌ی بیشتر دادن، و در اطرافش - بالا، چپ و راست - هی بحث کردن، چه اهمیت و ضرورتی دارد؟ این سؤال مطرح بود؛ جمعی همکاران و دکترها و اساتید دانشگاه و سایرین، این را مطرح می‌کردند. جواب این سؤال را که چرا هر سال این قضیه تجدید می‌شود و این ماجرا تا به حال زنده مانده است و زنده هم خواهد ماند، من مطرح کردم.

این واقعه یا «پدیده‌ی عاشورا» هم جالبیت دارد هم حالیت؛ یعنی یک چیزهایی در آن هست که جالب است، ارزش دارد، کهنه نمی‌شود، از سکه نمی‌افتد، و امروز هم مطرح است و مطرحیت دارد، Actual است؛ به اصطلاح آنجا [غربی‌ها] این مسئله، پدیده‌ای طبیعی، پدیده‌ای اجتماعی، و پدیده‌ای انسانی محسوب می‌شود که بروز و ظهورش از ابتدای خلقت بشر وجود داشته ولی فورانش در زمان بعثت پیغمبر و بعد از پیغمبر بوده است، ولی پدیده‌ای نبوده که خاموش شود. بعد از تولد اسلام و بعثت رسول اکرم، باز هم چه در خود اسلام و امت اسلامی و چه در امت‌های دیگر (امت‌های مسیحی و غیرمسیحی و امت‌های بی‌دین) این مسئله، یک مسئله‌ی بشریت و یک مسئله‌ای انسانی است؛ مسئله‌ی نجات هستی و حیات و سعادت بشر است.

پدیده‌ی نفاق چیست؟ بنده صاف و پوست‌کنده نمی‌توانم مشت بزخم به دهان آقا و بگویم، پدر شما را در می‌آورم، مال شما را هم می‌گیرم، سرور شما هم هستم، مالک شما هم هستم، شما باید از من اطاعت کنید. رویم نمی‌شود، از یک راه‌هایی می‌آیم و گرگی هستم که خودم را در لباس میش می‌اندازم و از آن راه، بره‌ها و گوسفندها و میش‌ها و چوپان را می‌بلعم و شکار می‌کنم. تا مدت زمانی - که در ادیان باید گفت تا بعثت پیغمبر - که رشد بشر به آنجا رسید، ولی در جامعه‌ی بشری غیردینی یک قدری جلوتر که حداکثر می‌شود گفت تا انقلاب کبیر فرانسه یا بعدها حتی در جنگ بین‌الملل؛ سلاطین، ارباب‌ها، مالکین و زورمندان، زور می‌گفتند و بر مردم هم حکومت و قدرت داشتند؛ بعد هم می‌گفتند: چشمات کور! من اولاً از نژاد خورشیدم، از نژاد فلان هستم، از نژاد مغولم، از نژاد چنگیزم، تو از نژاد پست‌تر هستی؛ من آمده‌ام، زور دارم، چشمات کور مُلکت را از تو گرفته‌ام، حالت را هم گرفته‌ام، تو باید بندگی مرا بکنی، تملق مرا بگویی، تو باید گوسفند و دارائیت، همه‌اش را به من

بدهی. خوب، تمام سلاطین این طور بودند البته یک منشأ و مُتکّای خدایی هم رویش می گذاشتند: ظل الله، فرزند آفتاب و فلان؛ تا مردم را خوب بدوشانند: من نژاد فلانم، من نژاد ضحاکم؛ ادیان توحیدی- و مخصوصاً اسلام- آمدند و گفتند: نه!

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱

خدا باید حاکم باشد، خدا را هم که نمی شود دید، قانون باید حاکم باشد، قرآن باید حاکم باشد، اسلام حاکم باشد؛ بعد از این هر عملی که انجام می شود، باید در قرآن باشد و قرآن گفته باشد. به دلیل اینکه من از فلان نژادم یا زور دستم بیشتر است یا بر شما پیروز شده ام یا ریشم سفیدتر است یا پیرتر هستم یا فلان، کسی حق سلطه جویی و زورگویی ندارد. مردم هم اینها را یواش یواش پذیرفتند؛ این شد:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء (۴) / ۵۹)

باید فقط از خدا اطاعت کنید، و از رسول، آن هم نه به دلیل آنکه محمد بن عبدالله است، به دلیل اینکه رسول خداست و جز آنچه خدا گفته است چیز دیگری نمی گوید؛ نه به دلیل دیگر، نه به دلیل اینکه فصیح است یا فلان، نه به دلیل اینکه عرب یا قریش است؛ «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، و آنهایی که حق امر بر شما دارند، صلاحیت امر را دارند، از اینها اطاعت کنید. از دیگران نباید اطاعت- اطاعت مطلق- بکنید؛ ولایت مطلقه وجود ندارد؛ همان طور که با انقلاب کبیر فرانسه، فتودالها و اشراف، اعیان، نژاد، نجابت (Nobless) [طبقه‌ی اشراف، اصالت]، سلاطین، لویی کتوئغز، و همه‌ی اینها که به کنار زده شدند. پیش از دوران جمهوریت فرانسه وقتی پلیس می خواست کسی را جلب کند، می گفت، به نام هانری چارلز، به نام لویی کتوئغز (لویی چهاردهم)، یا به نام فلان؛ ولی از آن به بعد می گفتند:

« Au nom de la la Loi je vous rrête»

(به نام قانون، شما را بازداشت می کنم.)

قبلاً، همان طور که شاعر فارسی زبان می گوید: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه»، آن جا هم این بود و به ملکه می گفتند که تمایلات شما برای ما امر مطاع و قانون است. اما قانون که آمد گفتند، نه؛ حاکمیت مال مردم است و قانون باید حاکم باشد؛ هر چه قانون گفته است. حالا آنهایی که روی نفسانیات و حب جاه و مقام، و حب دنیا و پول، می خواستند بخورند و بچاپند و بزنند و بکشند، چه کار کنند؟ دیگر

۱. انعام (۶) / ۵۷ یا یوسف (۱۲) / ۴۰ و ۶۷: ... حکم تنها به دست خداست؛ ...

نمی‌توانستند بگویند که چشمت کور؛ پدرت را هم در می‌آورم؛ «بو دور که وار دور»؛ همین است که هست! خودشان را در لباس قانون در آوردند. تمام تاریخ بعد از انقلاب کبیر فرانسه و همین‌طور تاریخ انگلستان و ... و بعد از آن جنگ، همه‌اش صحبت کسانی است که حزب درست می‌کردند و همه هم خودشان را «Republican» (جمهوری‌خواه) می‌دانستند؛ آن موقعی که ما در فرانسه تحصیل می‌کردیم، هیچ کس ضد جمهوری نبود. در جنگ گذشته و جنگ اخیر هم حتی هیتلر می‌گفت، من برای آزادی و برای نجات مردم استعمارزده می‌جنگم. چرچیل هم این را می‌گفت. حالا نمی‌خواهیم بگوییم چرچیل بد یا خوب بود یا نه، ولی این در دنیا باب شد که زورگویان برای بهره‌برداری و برای تمتع دنیا و دنیاداری، و سلطه بر مردم، خودشان را در لباس قانون - و آن چیزی که مورد قبول دیگران است - قرار دادند. این در منطق و در اصطلاح قرآن، نفاق است، و آن شخص منافق است؛ منافق بوده و هست و خواهد بود.

قیام سیدالشهدا و واقعه کربلا، یک تابلوی تمام عیار از حرکت ضد نفاق برای شناساندن چهره‌ی نفاق و چهره منافق و جنگ با منافق و بیدار کردن خلق بود که چه‌گونه منافق بر شما سوار می‌شود و پدر شما را در می‌آورد و همه‌ی کارها را به نام خدا، به نام دین، به نام شریعت، به نام آزادی، به نام دموکراسی، به نام قانون، به نام بشر و حقوق بشر و غیره انجام می‌دهد. بنابراین، این داستان و این واقعه - که در عاشورا تحقق نهایی پیدا کرد - مسئله‌ی روز است، مسئله‌ی قرن است، مسئله‌ی بشر است. وقتی به این دید نگاه کنیم می‌بینیم حق این است که نه تنها ما شیعه‌ها و مسلمان‌ها، بلکه همه‌ی دنیا باید در آن تأمل کنیم؛ برای اینکه یک تابلویی است تمام عیار که در تاریخ هنر دنیا و در تاریخ بشر، چنین تابلویی ترسیم نشده است؛ عاشورا یک تابلوی زنده است. این تابلو دو طرف دارد یا تصویرهایش دو جهت دارد؛ بعضی نقاط قرمز است بعضی نقطه‌هایش سبز است؛ در یک طرف، حداکثر خباثت، حقه‌بازی، ظلم و ستم، بی‌رحمی، بدجنسی، و دروغ‌گویی قرار دارد؛ و تمام صفات رذیله در این تابلو منعکس است. و از آن طرف، و تمام صفات طیبیه (كَلِمَةُ الطَّيِّبَةِ) و تمام صفات پاک، مانند: وفاداری، راست‌گویی، محبت، انصاف، خیر و ... در آن قابل مشاهده است؛ مثلاً در این تابلو «حضرت عباس مأمور است که برود برای اطفال آب بیاورد؛ در شریعه‌ی فرات دستش را زیر آب می‌زند و تا دهان بالا می‌آورد اما به یاد کودکان و یاران

تشنه می افتد و یک مرتبه آب را می ریزد ... در تمام دنیا بگردید چنین فداکاری و وفاداری و اخلاصی هیچ نبوده است؛ و هیچ کس هم مانند او نبوده است. او می توانست هزار جور، خود را توجیه بکند: من آب بخورم تا تشنگی ام رفع شود، و قوت بازو و حرکتم بهتر شود تا بتوانم این مشک را به تشنگان و یارانم برسانم. یا فرض کنید این مسئله ی علی اصغر که جرجی زیدان می نویسد، واقعه ی علی اصغر تمام تبلیغات بنی امیه را باد هوا کرد؛ چون اینها می گفتند که سیدالشهدا خارجی است و شخصی است که علیه خلیفه و رسول خدا و اسلام قیام کرده است؛ این ضد اسلام است؛ ضد پیغمبر است، ضد خداست... بنابراین باید او را کشت و از بین برد؛ همه هم قبول کرده بودند. اما همان طور که جرجی زیدان هم می نویسد، بسیاری از مورخین سنی و مورخین غربی می گویند، بله درست است که کشتن امام حسین اهمیتی نداشته است، و یک امر طبیعی است که حاکمی مخالف خود را سر به نیست کند؛ پادشاهان همیشه مخالفان خود را کشته و از بین برده اند. اما سیدالشهدا، علی اصغر، طفل شیرخواره را می آورد و به لشکر دشمن نشان می دهد و می گوید: ایها الناس با من جنگ دارید، من دشمن، من فلان، ولی این طفل شش ماهه چه کار کرده است؟ خودتان بگیرید و به او آب بدهید. اما حرمه می آید و به گلوی او تیر می زند. جرجی زیدان می گوید، این کار تمام تبلیغات یزید و بنی امیه را- که ممکن بود تا ابد ادامه داشته باشد- از بین می برد. هر کسی می گوید، علی اصغر که خروج نکرده بود؛ زنده بودن علی اصغر که ضرری نداشت؛ او که کاری نداشت؛ پس حرکت تو (یزید بن معاویه) منشأ خباثت و جنایت دارد و ضد بشری و کینه و عداوت است. تمام جریاناتی که روضه خوانها بالای منبر می گویند یا در مقاتل نوشته شده، قسمت هایی از این تابلو است. چه درسی و چه مثال و پدیده ای بهتر از این که بشر پدیده ی نفاق را بشناسد و گول نخورد، و آنچه را که خدا می خواهد، بداند. خدا در قرآن می گوید:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»^۱

منافق کیست؟ و چرا «الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» و انسان باید چگونه باشد تا گول نخورد، این یک بحث است.

تا دو - سه سال قبل، در انجمن اسلامی مهندسين، جلساتی داشتیم تحت عنوان «میوه ها و ریشه های عاشورا»؛ و بحث اینکه این عاشورا چه میوه هایی داشته؟ چه

۱. نساء (۴) / ۱۴۵: محققاً دورویان در طبقه فروتر دوزخ جای دارند...

ثمرات داشته و ریشه‌ی عاشورا چه بوده است؟ به مصداق این آیه که:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ
وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ.

تُوْنِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ.»^۱

کلمه طیبه، مثل درخت پاکیزه‌ای است، درختی که آلودگی ندارد، درخت آفت‌زده نیست، درختی است که از نهالستان و از مزرعه‌ی خاص خود خدا راه افتاده است؛ یک ریشه‌ی ثابت و محکم در زمین دارد؛ هر بادی، آن را از بین نمی‌برد؛ و شاخه‌هایش در آسمان است، همین‌طور رشد می‌کند و بالا می‌رود؛ خشک نمی‌شود، خزان ندارد؛ و علاوه بر اینها میوه می‌دهد، دائماً هم میوه می‌دهد، ... یکی از میوه‌های عاشورا هم، انقلاب اسلامی ایران بود؛ اما نه آن انقلابی که آفت خورد. قبلاً چه چیزها می‌گفتند ... و از جمله میوه‌هایش مبارزه با استبداد بود؛ اتفاقی که سرمشق آزاده‌ها و آزادی‌خواهان شد...

« آن امام عاشقان پوربتول	سرو آزادی زیستان رسول
چون خلافت رشته از قرآن گسیخت	حریت را زهر اندر کام ریخت
(آفت بر رسالت خورد)	(خلفا)

خاست آن سر جلوه‌ی خیرالامم	چون سحاب قبله باران در قدم
بر زمین کربلا بارید و رفت	لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد	موج خون او چمن ایجاد کرد» ^۲

آبادی و برکت، با استبداد محقق نمی‌شود؛ تا آزادی نباشد، برکت و خیر نیست؛ همه‌ی اینها کشک است. اینکه می‌گویند عدالت اجتماعی و فلان، به جای خود محفوظ؛ اما اگر آزادی نباشد، هیچ چیز نیست؛ نه قانون هست، نه عدالت هست، هیچ چیز نیست.

۱. ابراهیم (۱۴) / ۲۴ و ۲۵: آیا توجه نکردی که خدا چگونه سخن نیکو را به درخت زیبایی تشبیه کرده که ریشه‌اش [در زمین] استوار و شاخه‌هایش در فضا [سر کشیده] است.

در هر دوره‌ای طبق قانون‌مندی صاحب‌اختیارش به بار نشیند؛ و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند، بسا که پند پذیرند.

۲. ابیاتی از شعر اقبال لاهوری در رابطه با امام حسین (ع)؛ ابیات بعدی هم از همین شاعر و فیلسوف پارسی‌گوی پاکستانی است (ب.ف.ب).

«ماسوی الله را مسلمان بنده نیست پیش فرعونى سرش افکنده نیست»
پیش فرعونى سرش افکنده نیست، مسلمان تملق نمی گوید، مسلمان تعظیم
نمی کند، مسلمان نمی گوید هرچه تو گفتی من هم اطاعت می کنم، نه! مسلمان
می گوید:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۱

«خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد.

نقش الا الله بر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت.»

اما بحث بعدی ریشه های عاشورا بود. در آنجا سه ریشه ذکر شده بود؛ ریشه ی
اول، ضدیت با استبداد و همان استنکاف از بیعت بود که این منشأ حرکت بود.
ریشه ی دوم- که تفسیرش قبلاً گفته شد- این که حکومت از آن مردم است.
حضرت سیدالشهدا گفت، من بیعت نمی کنم، و نخواهم کرد. اهل منبر گفتند، خطر
دارد و ... امام حسین هم هجرت کرد ... در پرده ی دوم این داستان یا این نمایشنامه،
مردم کوفه که از ظلم یزید و معاویه و خلافت و اینها به تنگ آمده بودند، از
سیدالشهدا دعوت می کنند که بیا و امور ما را سامان بده و اداره کن؛ بر ما حکومت
کن. سیدالشهدا با آنکه برادرش گفته بود، نرو؛ آن دیگری هم گفته بود، نرو؛ و سر
راه، طرفداران گفته بودند همین جا بمان؛ ایشان به کوفیان گفت، بسیار خوب، من
دعوت شما را اجابت می کنم، چون حکومت حق شماست؛ چیزی را از من
می خواهید که متعلق به خودتان است؛ شما حق دارید که برای خودتان یک رئیس،
سلطان، خلیفه و فلان انتخاب بکنید.

اما سیدالشهدا به این اکتفا نمی کند. برای اینکه ثابت بشود که آیا واقعاً مردمند
که این را می گویند یا یک فردی از افراد است، یک عاشقی است یا مثلاً توطئه ای
است؛ می گوید دعوت شفاهی را قبول ندارم، دعوت باید کتبی باشد، مشخص باشد،
نشود زیرش زد. می گویند ۱۲۰۰۰ نامه برای امام ارسال می شود- حالا ممکن است
مبالغه هم باشد- ولی امر مسلم این که خیلی نامه رسید، و این برای سیدالشهدا
حجت شد. این است که وقتی راه می افتد و کسانی که شیعه و علاقه مندند، می آیند
می گویند نروید، ایشان می گوید، نه! من تعهد کرده ام و با اینها پیمان بسته ام. اینها از
من خواسته اند، من هم درخواست شان را اجابت کرده ام؛ باید بروم. آن وقت برای

۱. حدیث نبوی: کسی حق ندارد اطاعت از مخلوق در معصیت خالق نماید.

پدیده‌ی عاشورای حسینی، قسمت یکم _____ ۲۰۳

اطمینان از این که واقعاً ملت، او را می‌خواهد، مسلم را به کوفه می‌فرستد تا به صورت حضوری و به نمایندگان از ایشان بیعت بگیرد. این چیست؟ اگر چنین چیزی نبود، اگر مردم کوفه این درخواست را نکرده بودند، و اگر سیدالشهدا به امامت و دیانت‌اش عقیده نداشت که حکومت و مدیریت و مباشرت امور متعلق به مردم است، و اگر آن چیزهای دیگر (رجوع به آراء و نظرخواهی و رفراندوم) وجود نداشت، به کربلا نمی‌رفت، و این قضیه هم پیش نمی‌آمد. پس یک ریشه‌ی دیگر این درخت - ریشه‌ی دوم‌اش که این ثمرات را داده است - اعتقاد است، اعتقاد اسلامی و قرآنی است. نه اینکه اعتقاد شخصی باشد؛ اعتقاد به اینکه حکومت از آن مردم است، یعنی حکومت مردمی است؛ همان‌طور که قرآن هم می‌گوید:

«وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»^۱

قرآن در سوره‌ی شورا (۴۲) خصوصیات یک جامعه‌ی نمونه و مدل اسلامی را بیان می‌کند، از جمله اینکه به خدا شرک نمی‌ورزند، همدیگر را دوست دارند، عفو می‌کنند و ... در لابه‌لای آن آیه می‌گوید: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»، و به خود پیغمبر می‌گوید:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۲

اداره حکومت با آنهاست، از خودشان پرس، از من پرس؛ شریعت و نبوت و این‌ها را من به تو می‌گویم، مبدا که در این موارد کوچک‌ترین سازشی با آنها بکنی؛ اما اداره‌ی امر، با آنهاست از خودشان پرس، با آنها مشورت کن، و بین آنها چگونه می‌خواهند.

ریشه‌ی سوم، یک حرکت است در روبه‌رویی؛ در همان روز اول، حُر با سیدالشهدا روبه‌رو می‌شود؛ یکی از حماسه‌ها و پرده‌ها و نقش‌های فوق‌العاده و بی‌نظیر کربلا و عاشورا همین مسئله‌ی برخورد حر با سیدالشهداست؛ حری که آمده است یا سیدالشهدا را وادار به تسلیم و بیعت کند یا جلوی او را بگیرد یا خودش را بگیرد و حتی او را بکشد. ببینید امام حسین چه جوری با او رفتار می‌کند: تمام آنها - حتی اسب‌هاشان - را آب می‌دهد، بعد هم با آنها حرف می‌زند، استدلال می‌کند، منطقی سخن می‌گوید، فحش نمی‌دهد، مشت نشان نمی‌دهد، بیرونشان نمی‌کند.

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

۲. آل‌عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن؛ ...

حتی وقتی ظهر بن غیث به سیدالشهدا می‌گوید، اجازه بده همه‌ی اینها را که الآن هزار تا بیشتر نیستند ریشه کن کنیم و از بین ببریم؛ این فضولی‌ها چیست که اینها می‌کنند؟ این حرف‌ها چیست که می‌گویند ما آمده‌ایم جلوی تو را بگیریم، غلط کرده‌اند جلوی امام را بگیرند. حضرت می‌فرمایند، نه؛ من چنین کاری نمی‌کنم؛ خاندان نبوت، خاندان رسول، جنگ را شروع نمی‌کنند؛ این، عین همان حرفی است که امام علی (ع) می‌فرماید. این هم در روایات است که به او می‌گویند، ابن ملجم را بکش. ایشان می‌گوید، نه؛ می‌دانم این قاتل من است، اما ما قصاص قبل از جنایت نمی‌کنیم. سیدالشهدا هم آنجا این‌طور می‌گوید... و اگر این‌گونه نبود همان‌طور که ظهر بن غیث می‌گوید، اینها (لشکر حر) از بین رفته بودند. بعد هم قدر مسلم، این قشونی که در یک جا فاتح شده و عواطف‌اش بسیج شده است و روحیه‌ی شهادت دارد، قشون ابن‌زیاد را هم از بین می‌برد، یعنی دیگر کربلایی و عاشورایی به این معنا، وجود نداشت.

اصلاً در اسلام جنگ، فقط جنگ دفاعی است؛ به قول اینها، جنگ ابتدایی است. جنگ تهاجمی وجود ندارد، نباید برای صدور انقلاب و برای صدور اسلام، و برای ریشه کن کردن استکبار، رفت و جنگ کرد، نه! دیگر چه استکباری از آن بالاتر و چه انقلابی از این بهتر که صادر بشود و چه اسلامی از این ناب‌تر و محمدی‌تر که سیدالشهدا می‌گوید؟! اما ایشان می‌گویند نه! ما این کار را نمی‌کنیم... و در نتیجه‌ی عمل اوست که حر برمی‌گردد؛ حری که آمده بود آن عمل را انجام بدهد، بعداً خودش و لشکرش پشت سر امام نماز می‌خوانند، و بعد هم به این جمع می‌پیوندند و از ذریه‌ی رسول اکرم و از پسر زهرا دفاع می‌کنند... حالا من پیشنهاد می‌کنم که زیارت عاشورا را بخوانیم بعد اگر حوصله داشتید و برنامه اجازه داد و وقت بود، آن قسمت «عاشورا و امامت» را عرض می‌کنم؛ فعلاً تا اینجا، صحبت‌هایم تکرار عرایض گذشته بود، ان‌شاءالله بقیه بماند برای جلسه‌ی بعد.

پدیده‌ی عاشورای حسینی* (قسمت دوم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

در زیارت‌نامه می‌خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْبَرُّ الْتَقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ»

شهادت می‌دهیم که تو امام پاک و با تقوا و تزکیه شده و هدایت کننده هستی، و خودت هدایت شده‌ای؛ و آن یازده نفر دیگر هم از ذریه‌ی تو هستند، آنها هم چراغ‌های هدایت و عُرْوَةُ الْوُثْقَى هستند. در این زیارت- و زیارت‌های مشابه- بر امامت آنها و رسالتی که در این امامت داشتند و کاری که انجام دادند، شهادت می‌دهیم. قبل از این مجلس، با آقای دکتر بنی‌اسدی در مجلس دیگری بودیم؛ آقای واعظ و روضه‌خوان- که اسم‌شان یادم نیست- تصادفاً این حدیث را خواند که من یادداشت کردم:

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حُكُومَتَيْنِ، حُكُومَتِ آدَمَ وَ حُكُومَتِ ابْلِيسَ»؛

بعد هم توضیح داد که خداوند در میان مردم دو نوع حکومت برقرار کرده است. برخلاف حکومت الله، حکومت ابلیس است. و حکومت الله، نه آن که خدا خودش مستقیم حکومت کند؛ آدم حکومت می‌کند که می‌شود دموکراسی، حکومت

* سخنرانی مورخ ۱۳۷۰/۵/۱ که در ادامه‌ی سخنرانی مورخ ۱۳۷۰/۴/۳۱ در محفل دعای کمیل، از نوار برداشت و ویرایش شده است.

در این اثر ترجمه‌ی آیاتی از کلام‌الله مجید که در زیرنویس ارائه شده است از سخنران فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).

مردمی؛ یا آدم حکومت می‌کند یا ابلیس. یعنی اگر آدم بر آدم حکومت نکرد و حکومت به دست مردم نیفتاد، آن حکومت، حکومت ابلیس است، و سپاهی که این حکومت‌ها دارند یکی سپاه خداست و دیگری سپاه ابلیس...

حالا مطلبی که به دنبال عرایض قبلی‌ام بود، مسئله‌ی امامت است و رسیدن به امامت یا قبول امامت یا معرفت به امام از دریچه‌ی عاشورا. همان‌طور که می‌دانید، امامت از ارکان آیین و دین ما- و مخصوصاً شیعه- است و جزو مذهب. رساله‌ها و کتاب‌های معارف دینی، همان‌طور که اثبات صانع و عدل برای خدا و اثبات نبوت می‌کنند، اثبات امامت هم می‌کنند. ولی معمولاً امامت را چگونه اثبات می‌کنند؟

۲۰ جور می‌شود به مطلبی رسید یا حقیقتی را کشف کرد؛ یعنی حقیقتی را به ثبوت رساند.

برخی افراد می‌خواهند اثبات کنند که امامت هم مثل نبوت بر خدا واجب است و به‌همین جهت درباره‌ی نبوت و خلافت دلیل می‌آورند که خداوند، بشر را خلق کرده و نسبت به بشر لطف و محبت و رحمت و عنایت داشته است، و چون عقل بشر ناقص است و نیز نفسش- و ابلیس- بر او حاکم است، دنبال ظلم و فساد و آزار و اینها می‌رود؛ پس بر خداوندی که لطف و مرحمت دارد و بشر را مثل فرزندان خودش دوست دارد، واجب است که این بشر را به حال خود رها نکند؛ بر خدا واجب است که پیغمبری بفرستد یا پادشاه و امام و رهبری معین کند که بشر به گمراهی نیفتد. این دلیل به اصطلاح، دلیل «کلامی» است. به قول مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی، اینها در واقع برای خدا آیین‌نامه می‌نویسند؛ بشر با عقل و استدلال و منطق خودش، برای خدا تکلیف معین می‌کند که: «بر خدا واجب است حاکم بفرستد؛ نگذارد مردم توی سر همدیگر بزنند».

در مورد امامت هم این دو نوع استدلال، مطرح است؛ یک استدلال این که امامت را از وظایف خدا و از ضروریات می‌دانند، برای اینکه مردم گمراه نشوند، و همچنین از وظایف پیغمبر می‌دانند که باید مردم را هدایت کند. اما دلایل نقلی‌اش یک مقدار متکی به قرآن و یک مقدار هم متکی به روایات است. همان‌طور که می‌دانید، روایات زیاد است؛ هم شیعه و هم سنی از قول پیغمبر نقل کرده‌اند که:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَىٰ بَابِهَا»^۱

۱. حدیث نبوی: من شهر علم هستم و علی دروازه آن.

این یکی از روایاتی است که مقام و شأن علی را می‌رساند. حتی این روایت که پیغمبر گفته است بعد از علی یازده اولادش می‌آید و حتی امام قائم، خبر داده شده است. این استدلال هست ولی ضدش و خلافش هم وجود دارد. اما آن نقل از قرآن، این خودش نکته‌ای است که اصلاً چرا مسئله‌ای به این اهمیت مطرح می‌شود؛ خصوصاً اهمیتی که شیعه برایش قایل است. علامه حلی حتی اشعاری به عربی دارد با این مضمون؛ که اگر کسی تمام عمر - منهای آن دو روز که حرام است - روزه بگیرد؛ اگر گنج قارون داشته باشد و آن را در راه خدا انفاق کند؛ اگر صد تا حج برود و بعد شهید بشود، و دو مرتبه زنده بشود و فلان و فلان، و تمام این کارها را انجام دهد ولی ولایت علی را قبول نداشته باشد، همه‌ی اینها هدر رفته و نقش بر آب است؛ تا این اندازه برای امامت اهمیت قایل‌اند؛ بنابراین دنبال این می‌روند که برای یک چیزی با این اهمیت، یک آیه قرآن گیر بیاورند. همان طور که می‌دانید، آیات را می‌آورند و می‌گویند، این یکی در شأن علی است؛ آن یکی دلیل بر امامت است؛ و... حتی آنجایی که خداوند در باره ابراهیم می‌گوید:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۱

ببینید! ابراهیم اولین کسی است که خداوند بعد از آن امتحانات، او را امام قرار داده است؛ پس امامت هست؛ بعد هم آیاتی دیگر را مطرح می‌کنند از جمله آن که:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۲

اما همین جا باید بگویم - که این یک مطلب و یک سؤال مهم و اساسی است - تعداد آیاتی که برای اثبات امامت - خصوصاً ولایت حضرت امیر - استفاده می‌شود، هم کم است و هم این که هیچ کدام از این‌ها صراحت ندارد؛ آن را با توجیه و تعبیر و تشویق و تقدیر، به این مسئله می‌چسبانند؛ در حالی که هیچ کدام صراحت ندارد.

۱. بقره (۲) / ۱۲۴: [به یاد آر] وقتی که ابراهیم را صاحب اختیارش به اموری چند [مثل شکستن بت‌ها، فتنه آتش، تجدید بنای کعبه و اسکان خانواده‌اش در سرزمین بی‌آب و علف مکه مکلف کرد و] در آزمون نهاد و او همه [مراحل] را به انجام رساند؛ [آنگاه خدا] فرمود: تو را [سرمشق و] پیشوای مردم قرار می‌دهم؛ ...
 ۲. مائده (۵) / ۵۵: بی‌گمان کارساز شما خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز برپا می‌دارند و با خضوع و فروتنی انفاق می‌کنند.

البته کسانی هستند- در همین مجلس یا مجلس دیگری که دیروز بودیم- که می گویند تمام قرآن در شأن علی (ع) است و اصلاً قرآن چیزی جز علی ندارد. ببینید، قرآن را چه قدر پایین می آورند. خدا پیغمبری فرستاده است؛ خود قرآن می گوید:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»^۱

و همچنین می فرماید، این کتاب، کتاب هدایت است:

«الْم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.»^۲

خدا بارها در قرآن می گوید: «لُّتَّبِئِنَ لِلنَّاسِ»؛ ولی غُلَاةٌ رو به شخص پرستی آوردند و مسئله‌ی خداپرستی به شخص پرستی تبدیل شد. همان‌طور که در سخنرانی مبعث چند سال پیش عرض کرده بودم- و در «بازیابی ارزش‌ها» هم آمده است- همان‌طور که کتاب فردوسی را «شاهنامه» می گویند، اگر بخواهیم اسم فارسی برای قرآن پیدا کنیم باید بگوییم قرآن «خدانامه» است؛ از اول تا آخر قرآن چیزی جز خدا نیست؛ تمام حرف‌ها، تمام حکایات، تمام تنزیهات و... برای پرستش خداست. سوره‌ی هود (۱۱) را نگاه کنید، می فرماید:

«أَلَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ»^۴

«أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»^۵

«اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ»^۶

قرآن بیش از آنکه از جهت مثبت به اثبات خدا پردازد، به نفی شرک می پردازد. آخر سوره‌ی کهف (۱۸) است که می فرماید:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ»

أَحَدًا. (کهف (۱۸) / ۱۱۰)

۱. بقره (۲) / ۱۱۹ یا فاطر (۳۵) / ۲۴: ما تو را به حق بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستاده‌ایم؛ ...
۲. بقره (۲) / ۱ و ۲: الف، لام، میم. این کتاب که [در الهی بودن] آن تردیدی نیست، برای پروا پیشگان راه‌نمایی است.

۳. نحل (۱۶) / ۴۴: ... تا به روشنی بر مردم بیان کنی...

۴. هود (۱۱) / ۲: [پیامش این است] که جز خدای را بندگی نکنید؛ ...

۵. هود (۱۱) / ۲۶: و اینکه جز خدای را بندگی نکنید...

۶. هود (۱۱) / ۵۰ و ۶۱: ... خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارید؛ ...

(پس هر کس لقاء و ملاقات پروردگار خویش را امید می‌بندد، آرزومند لقای پروردگارش است، برای رسیدن به مقصود باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد.)

هم در قرآن است و هم در جای دیگر که خداوند هر خطا و گناهی را ممکن است ببخشد جز شرک؛ اساس آن (توحید) است. آن وقت ما می‌آییم و می‌گوییم، اصلاً تمام آیات قرآن در شأن علی و برای معرفی و عبودیت علی است! و برای معرفی خدا نیست؛ برای اینکه دور هم جمع بشویم و بگوییم «علی، علی، علی، علی»، و نگوییم «الله، الله، الله؛ ربی، ربی». در حالی که خود پیغمبر، خود علی، و خود ائمه، توی دهان ما می‌گذارند یا پیغمبر به دخترش تسبیح یاد می‌دهد که ما می‌خوانیم:

«اللَّهُ أَكْبَرُ، سُبْحَانَ اللَّهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ»

اما حالا چه می‌خوانند؟

«يَا وَجِيهَ عِنْدَ اللَّهِ، اِسْتَفْعُ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ، يَا وَجِيهَ عِنْدَ اللَّهِ، اِسْتَفْعُ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» ... عجیب است. حالا این سِرِّی دارد، دلیلی دارد؛ من نمی‌خواهم منکر بشوم. یک آیه آن اول خواندم. البته از آیات قرآن استنباط‌های مختلف می‌شود، چون قرآن، ذو وجوه است؛ آنجا خدا می‌گوید که من دیگر کاری ندارم و محمد پیغمبر خاتم شد و هبوط آدم به زمین هم در این آیه است:

«قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى.»^۱

یک فرق است بین نبوت با امامت - یعنی بنده این طور فکر می‌کنم، شاید هم غلط باشد - که قرآن در مورد علی (ع) و ائمه حرف نمی‌زند ولی از پیغمبران اسم می‌برد؛ نه تنها از پیغمبر خاتم بلکه از همه‌ی پیغمبران سخن می‌گوید؛ چون ارسال رسل و بعثت انبیاء، به موجب اراده و خواست خدا است و نه به موجب استدلال‌های سقراطی و افلاطونی ذهنی ما برنامه ریزی شده باشد. خدا خودش می‌گوید، پیامبران از طرف من می‌آیند؛ خدا این را به عهده گرفته است؛ ولی امامت برعکس است، یعنی نبوت از خدا به خلق است:

۱. طه (۲۰) / ۱۲۳: [و] گفت: [با انبوه نسل خود] همگی از بهشت فرود آید، درحالی که دشمن یکدیگرید؛ و هر گاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد، هر که از هدایت من پیروی کند، گمراه و تیره بخت نخواهد شد.

اما درباره‌ی امامت؛ حالا بنده، بنده‌ی مخلوق، بنده‌ی هدایت شده که می‌گوییم:
«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.» (فاتحه (۱) / ۶ و ۷)

من باید بروم دنبال اینکه بینم خدا چه گفته است و هدایت خدا یعنی چه؟ کما اینکه حضرت فاطمه (ع) در خطبه‌ای خطاب به ابوبکر می‌فرماید: «امام مثل درخت میوه است؛ درخت هیچ وقت نمی‌آید میوه‌اش را در دهان و یا در دست مردم بگذارد؛ این مردم هستند که باید به طرف درخت بروند و میوه را از درخت بچینند؛ این وظیفه‌ی بشر است که ببیند، حسن بکند که: من عقلم ناقص است، در اشتباهم، در انحرافم، آفت زده‌ام، بدعت‌هایی به من فشار آورده است، در تاریکی هستم؛ خوب چه کار کنم؟ می‌گوید:

«إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»^۱

وقتی فتنه‌ها بر شما هجوم آورد، «فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»، بروید ببینید قرآن چه می‌گوید.

اما، پیغمبر هم خودش می‌فرماید: من رفتم، ولی دو چیز را برای شما باقی گذاشتم: «کتاب الله و عترتی». اینها را پیغمبر از خودش نمی‌گوید، چون قرآن است که می‌گوید:

«لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب (۳۳) / ۲۱)

الگوی صحیح برای شما پیامبر است؛ اگر در جایی نفهیدید که این آیه چه می‌گوید و چه گونه باید باشد، ببینید پیغمبر چه می‌گوید. پیغمبر که دارد می‌رود، پس الگو کیست؟ اینجاست که پیغمبر می‌گوید، اولاً قرآن را بین شما گذاشتم و بعد هم می‌گوید: سُنَّتِي (یا عِترَتِي). منتها بیشتر عِترَتِي گفته شده، یعنی اهل بیتم را؛ و این دو تا (قرآن و عترت من) با هم توأمند و تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند. حالا وظیفه‌ی بشر است که به دنبال امام برود. اگر امام، معین و اجبار شده بود، عیناً مثل این بود که خدا سلطان و پادشاه معین کند؛ و این خلاف «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۲ بود؛ امامت مردم اجباری می‌شد. درحالی که خداوند در قرآن می‌گوید:

۱. حدیث نبوی: هنگامی که فتنه‌ها چون شب تاریکی شما را احاطه کرد و پوشاند رو به قرآن بیاورید، به قرآن بازگشت کنید.

۲. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۱

و نیز: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»؛ ما هدایت کردیم و راه را نشان دادیم، حالا یا شاکر می‌شوند که قرآن می‌فرماید:

«وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^۲

اگر از قرآن بفهمید، از آن بهره‌برداری می‌کنید. اگر خودتان فهمیدید که چه بهتر، ولی مسلم است که نمی‌توانید همه چیزش را درک کنید؛ عوضی می‌روید، اشتباه می‌کنید؛ ببینید از چه کسی می‌توانید این قرآن را بفهمید، و شاکر من باشید- تا از من پاداش بخواهید این وظیفه‌ی ماست. خدا ما را مجبور نمی‌کند که مثلاً نماز بخوانیم، به هیچ وجه؛ خدا می‌گوید کار گناه می‌کنید؛ ما کمک‌تان هم می‌کنیم؛ به شما مهلت می‌دهیم؛ هم در معصیت به شما کمک می‌کنیم و هم در هدایت؛ دیگر با خودتان است. نفس مسئله‌ی اختیار و مسئله‌ی آزادی که خدا به بشر داده است یعنی همین؛ یعنی خودت باید مسئولیت داشته باشی، خودت روی پای خودت سواری و قدم برمی‌داری، که اگر بخواهی خودت بروی مثل من می‌شوی و درست حرکت کرده‌ای، اما اگر دیگری بخواهد تو را مجبور به حرکت بکند، آن وقت مثل حیوان، مثل الاغ رفتار کرده‌ای. اگر خدا به انسان «اختیار» نداده بود و بشر خودش تصمیم‌گیرنده و انتخاب‌کننده نبود، فرقی با زنبور عسل و الاغ یا مورچه و شیر و ببر و پلنگ نداشت و تا ابد هم همین طور می‌ماند. بر مبنای این «اختیار»، و یکی از موارد «اختیار»، کشف امام است...

به این نکته هم اشاره کنم که بعد از حاکمیت کشیش‌ها در قرون وسطی و انکیزیسیون و هزار سال جهالت و ظلم که آنها یک‌سره از منطق و فلسفه‌ی یونان تمکین و تبعیت می‌کردند، انقلاب شد و رنسانس آمد. کاری که در رنسانس کردند چه بود؟ گفتند: ذهنیات را کنار بگذاریم و بیاییم به سمت مشاهده و تجربه. اصل کلام مسلمین «علم کلام» هم بر مبنای همین ذهنیات است، استدلال‌های فلسفی و ذهنی مختلف که به این دلیل و به آن دلیل بیان می‌کنند. آنها گفتند، ما عقلمان درست نمی‌رسد؛ از طبیعت و خلقت می‌پرسیم؛ عوض استدلال‌های فلسفی و ذهنی، می‌آییم روی مشاهده و تجربه. آیا زمین دور خورشید می‌گردد یا خورشید دور زمین می‌گردد؟ گالیله آمد

۱. انسان (۷۶) / ۳: راه را به او ارائه دادیم، خواه سپاس گزار [و پذیرای آن] باشد، خواه ناسپاس.

۲. آل عمران (۳) / ۱۴۴: ... و خدا سپاس گزاران را پاداش خواهد داد.

و پاندول را راه انداخت. می‌خواهیم ببینیم اثر حرارت چیست؟ آب را می‌گذاریم و گرم می‌کنیم؛ می‌بینیم که مثلاً منبسط شد. هر چیزی را از زاویه‌ی طبیعت نگاه می‌کنیم که کشف کنیم، چگونه واقع می‌شود. به واقعیت نگاه می‌کنیم، تجربه یعنی همین. در نتیجه‌ی این کارها، بشر ذهنیات و استدلال‌های فلسفی و ... را کنار گذاشت؛ و از غرور نفس - از اینکه من عقلم به همه چیز می‌رسد - کنار آمد؛ «نه، من عقلم نمی‌رسد». مثلاً این که قوس و قزح چیست؟ می‌گوید نمی‌دانم. این که شیر پستان فلان بُت است، یا زن خداست، یا مسلمان‌ها می‌گفتند تیر و کمان علی است و ... نه! برمبنای تجربه و مشاهده و علم. آمدند و گفتند: نه بابا! قوس و قزح انعکاس نور است، و از این حرف‌ها.

شاید بهترین استدلالی که ما را هدایت بکند این است که به واقعیات نگاه کنیم؛ امامت را به قبل از وقوع‌اش نپردازیم، به بعد از وقوع؛ ببینیم اولاً امامت واقع شده است یا این یک مسئله من درآوردی است. اگر بگوییم که پیغمبر گفت؛ خوب، مدعی می‌گوید، نه آقا، این روایت است، دروغی است، یک مسئله من درآوردی است. اگر بگوییم مثلاً قرآن گفت، می‌گوید، کو؟ کجای قرآن گفته؛ به من نشان بده؛ علی را نشان بده؛ حسین را نشان بده. یا اصلاً کلمه امامت این جوری که پیغمبر گفته است یا ... آیا چنین چیزی اصلاً احتیاج بشر بوده است یا نه؟ یا به دلیل اینکه همین‌طور بعد از رحلت پیغمبر امام درست شد. معاویه اسم خودش را امام گذاشت؟ ابوبکر اسم خودش را امام گذاشت یا اسم‌اش را خلیفه گذاشت؛ یعنی این که چه کسی جای پیغمبر باید باشد. بعد هم تا دل‌تان بخواهد، «امام» درست شد: امام محمد غزالی، امام حنفی، امام شافعی، امام ... آخری را هم که می‌دانید! ... پس امام یک چیز من درآوردی شیعه نیست، یک ضرورت است؛ یعنی بشر به این احتیاج دارد، همان‌طور که وقتی پیغمبر بود. قرآن می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ^۱»

همان‌طور که خدا، بعد از آن که ابراهیم امتحانات عالی را طی می‌کند، می‌گوید اگر بشر بخواهد الگو بگیرد، تو طبیعتاً امام بشر شدی؛ کما اینکه قرآن به پیغمبر خودمان هم می‌گوید:

۱. احزاب (۳۳) / ۲۱: در [روش] رسول خدا سرمشق نیکویی برای شماست ...

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱

او امام است؛ تو از ملت ابراهیم تبعیت بکن. در آن زمان هم مردم واقعاً به در خانه‌ی امام می‌رفتند و سؤال‌های خود را از او می‌پرسیدند. در دوران بنی عباس بود که فقه و مسایل یعنی شریعت، بیشتر مطرح شد. قضاوت - خصوصاً در شهرها - توسعه پیدا کرده بود؛ امپراتوری اسلام، در هر کشور و در هر قسمتی - مثلاً در مصر، سوریه و... - نیاز به قاضی داشت؛ بین مردم، دعوا و اختلاف می‌شد؛ باید حکم داده شود؛ همه‌ی این کارها را هارون الرشید یا منصور یا... نمی‌توانست انجام دهد، لذا مسئله‌ی قاضی و قضاوت مطرح شد که علی (ع) آن را شروع کرده بود.

قاضی در مورد چه چیزی باید حکم بدهد؟ مردم در مورد مسایل گوناگون با هم اختلاف پیدا می‌کردند؛ یا بحث فقه و فقهات و... بود؛ این چنین ضرورت امام مطرح می‌شد؛ و مثلاً امام جعفر صادق هم آمد؛ پس یک ضرورتی بوده است؛ احتیاج بشر است، و انسان هم دنبالش رفته است؛ واقعیت هم هست، واقع شده است؛ کسانی آمده‌اند و به مردم گفته‌اند، بیایید به ما اقتدا کنید؛ و ما هر چه می‌گوییم شما به آن عمل کنید.

معاویه هم امام بوده است؛ اما در این امام باز یک واقعیت وجود دارد. خیلی‌ها ادعای امامت کرده‌اند ولی در آخر معلوم شد که امامت‌شان برای منافع خودشان بوده است، برای ریاست و قدرت و سواری گرفتن بوده و یا به خاطر جهالت. مزخرفاتی گفته‌اند که بعد خودشان هم فهمیده‌اند که غلط بوده است؛ یا بالاخره مردم فهمیده‌اند این امامت‌ها با قرآن تطبیق نمی‌کند، قرآن غیر از این است. اما عده‌ای ادعای امامت کرده‌اند، اما همان‌طور که پیغمبر فرموده است، این دو وزنه‌ی قرآن و عترت تا روز قیامت و الی الابد، از هم جدا نمی‌شوند؛ با هم‌اند؛ نه قرآن از آنها جدا می‌شود، نه اینها از قرآن. البته یک عده‌ی خاصی هستند که درست، سر بزنگاه‌ها (همان جاهایی که مردم منحرف شده‌اند) جلو آمده‌اند؛ یعنی آنجاهایی که به رسالت و شجره‌ی طیبه‌ی رسالت، آفت خورده است، اینها وارد شده و به دفع آفت پرداخته‌اند...

به این بهانه، بد نیست یادی هم از استادانمان بکنیم؛ زمانی من پیش مرحوم فروغی مدیر مدرسه دارالمعلمین، هم حکمت می‌آموختم و هم تفسیر قرآن. از

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۳: از این رو به تو وحی کردیم از آیین ابراهیم پیروی کن که حق‌گرا بود و در جرگه‌ی شرک و رزان نبود.

ایشان در مورد شیخین و همین ولایت و امامت و اینها، سؤال کردم؛ گفت، نه این که ابوبکر و عمر و اینها سوءنیت داشته باشند؛ نه، درک و شعور آنها این بود. اصلاً خیال می کردند، خدا پیغمبر را فرستاده و قرآن را نازل کرده، برای اینکه عرب بر دنیا حکومت بکند، و در بین عرب هم قریش حاکم باشد. آنها رسالت پیغمبر و قرآن را از دریچه‌ی حکومت و قدرت و حاکمیت می دیدند؛ شعورشان این بود. طبیعی است که بشر رشد کافی ندارد. پذیرش قرآن از آن چیزهای سهل و ممتنع است، از یک طرف به زبان بشر و از عمق و فطرت اوست، اما در عین حال مشکل ترین چیزهاست. همان طور که قبول وجود خدا، در رأس دیانت و مسلمانی است، اما می بینید که چه قدر مشکل و دور از ذهن است. خدایی که نه او را می بینیم، نه صدایش را می شنویم، نه می توانیم تشریح اش کنیم؛ چون «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱ است؛ همه جا هست و هیچ جا نیست؛ نه با ما حرف می زند و نه نمی زند؛ همه چیز را او می دهد ولی با دستش نمی دهد؛ همه چیز از آن اوست اما هیچ چیز هم از او نیست. خوب، با این وضع، خیلی مشکل است که از بشر بخواهیم خدا را با این ویژگی ها بشناسد، دوست داشته باشد، پرستد و بترسد. طبیعی است که بشر هر چیزی را از دریچه‌ی مشاهدات و خواسته‌های خود نگاه کند.

تمام ادیان توحیدی، نه تنها بعد از پیغمبران، که در زمان خود پیغمبران، منحرف و به بت پرستی و شرک مبتلا شدند. موسی ۳۰ روز به کوه طور رفت تا خدا را عبادت کند دستورات بگیرد و برگردد. سامری آمد و جواهرات خلق را جمع کرد گوساله‌ای ساخت که خُرخر و بعبع می کرد؛ گفت، خدا این است. عیسوی ها نمی توانستند تصور کنند که آدم می تواند پیش خدا باشد و پیش او نباشد؛ عیسی را خدا کردند و تا توانستند صفات خدایی را به بشر نسبت دادند و پیغمبر را به جای خدا نشانند؛ دین را در قالب بشریت آوردند.

همان طور که در روایت هم داریم، اولین انحراف در اسلام، انحراف از دیانت به سیاست بود، انحراف از نبوت و رسالت به خلافت و حکومت بود. مدتی این کار را کردند و علی را که از هر جهت صلاحیت بر حکومت داشت، انتخاب نکردند؛ علی هم اصلاً به آن جمع نیامد؛ او مشغول کفن و دفن پیامبر و امور خاک سپاری پیغمبر بود. کوچک ترین عنایتی به قدرت نداشت. این نمونه‌ی امامت حقیقی است؛ علی

۱. شورا (۴۲) / ۱۱ : ... هیچ چیز همانند خدا نیست...

اصلاً به سقیفه‌ی بنی‌ساعده نمی‌رود، چون می‌خواهد نشان بدهد که اصلاً اهل حکومت نیست. چرا؟ چون دین و پیغمبر برای این نیامده که به ما خلافت و حکومت، و قدرت و ریاست، و تسلط بر دیگران را بدهد. نه! و علی هم در اعتراض، به آنجا نمی‌رود. بعد، اینها (خلفا) هستند که از او یاری می‌خواهند؛ او هم راهنمایی می‌کند، و هر جا که می‌بیند دین می‌خواهد منحرف بشود- حتی اگر عمر یک دستور خلافی بدهد- فوری می‌گوید: stop! ترمز کن! این جوری نیست، آن جوری نیست.

خلفا در پی فتوحات هستند؛ روی همین فکر که باید اسلام را در دنیا شایع بکنیم، و باید ایران و روم و فلان را بگیریم به تهاجم روم می‌آورند. اما علی اصلاً و ابداً در این ساحت‌ها نیست؛ وقتی هم که خودش خلیفه می‌شود، از مرزهای آن روز اسلام، یک قدم آن طرف‌تر نمی‌گذارد. در حالی که برای مردم- نه تنها آن زمان، حالا هم- این جزء بدیهیات است که یکی بگوید من آمده‌ام جای رسول خدا نشسته‌ام، من مسلمانم، ادعای مسلمانی دارم، آیا نباید دیگران را مسلمان کنم؟ نباید بروم و این بت‌ها را بشکنم؟ نباید بروم و دفع آفت از جهان بکنم؟ ... اما علی این کارها را نمی‌کند؛ اصلاً یک چنین امامی لازم است که با آنها فرق داشته باشد؛ آن امام‌ها صلاحیت آن را ندارند...

این که عثمان در دوران خلافتش، چه کارهایی کرد و چه کارهایی نکرد، خود حکایتی است. عثمان که آمد، در نتیجه‌ی فتوحات زمان ابوبکر و عمر، دامنه‌ی کشور و امپراتوری اسلام، وسیع شده بود و برکات فراوان بود؛ مال و دولت و حشم و کنیز و غلام و شتر و اسب و طلا و ... ، از همه جا آمده بود. مسلمان‌ها و از اصحاب خاص پیغمبر- اصحابی مثل طلحه و زبیر و دیگران- که در رکاب پیغمبر و مؤمن واقعی بودند و شهید می‌شدند به دنیا رو کردند. می‌گویند برخی در مصر ده داشتند یا کاروان‌ها داشتند، طویله‌ها داشتند و اسب‌ها بسته بودند، و یا در ایران گنج و زراعت داشتند. اسلامی که برای پرستش خدا آمده بود، و تأکید می‌کرد که:

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»^۱

دنیا خودش هدف شد، دنیاپرستی و خوش‌گذرانی هدف شد و قدرت‌خواهی رواج یافت. قدرت درست مخالف خداست، چون قدرت از آن خداست. «الله اکبر»،

۱. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

بنده می‌خواهم خودم «اکبر» باشم؛ مردم به من بگویند، شاه عباس کبیر، بگویند پطر کبیر، بگویند خلیفه اعظم، وزیر عظمی، سلطان فلان ... ، خلاصه، و به این ترتیب، دنیا در برابر «آخرت و خدا» قرار گرفت؛ هیچ کس هم اعتراض نکرد، اگر اعتراضی هم بود، از کسانی چون ابوذر و سلمان بود، کسانی که تربیت شده‌ی علی (ع) هستند. حالا در دنبالش، امام حسن را نمی‌گویم؛ برویم به سراغ عاشورا.

عمل سیدالشهدا در عاشورا، از آن اول تا آخر، تماماً دلالت دارد بر: اولاً، ضرورت امام، و بعد بر حقانیت او. کار اموی‌ها چه بود؟ برگشت به جاهلیت، عصیبت، قدرت خواهی، جاه و جلال و خوش‌گذرانی، درست همان که قرآن می‌گوید:

«أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أُعْقَابِكُمْ»^۱

اگر پیغمبر می‌مرد و یا کشته می‌شد شما به جاهلیت برمی‌گشتند؟ انقلاب به عقب می‌کردید؟ در برابر این انقلاب جاهلیت که مظهر اصلی‌اش در ولیعهد گذاشتن است. همان‌طور که عرض کردم سه نفر بیعت نمی‌کنند، سیدالشهدا تنها کسی است که قیام می‌کند؛ اوست که باید جاهلیت را پس بزند. پس امامت یک چیزی است که داریم می‌بینیم، هست و غیر از حسین بن علی کسی نیست؛ برای اینکه غیر از او، هیچ کس، این چنین نگفته و عمل نکرده است. آنها (بنی‌امیه) آمده بودند و حکومت را خانوادگی کرده بودند؛ نژادی کرده و بر مبنای عَصَبِیَّتِ قَبیلگی و نژادی به آن شکل داده بودند. بعد هم که بنی‌عباس می‌آید، باز همین است.

هر چند که بنی‌عباس با استناد به این که از خاندان رسول اکرم هستند، آمدند و از افکار عمومی تحریک شده، به نفع خودشان بهره‌برداری کردند. چون افکار عمومی در نتیجه‌ی قیام عاشورا و... علیه جاهلیت و عصیبت و استبدادِ اموی بسیج شده بود؛ و بنی‌عباس هم این وسط «بُل» می‌گیرند؛ بعضی به دلیلِ پسرعموی پیغمبر بودن، ادعای خلافت کردند و گفتند ما باید جای بنی‌امیه حاکم باشیم، و اینها نباید باشند... در حالی که سیدالشهداء هرگز چنین چیزی نمی‌گویند، حتی نمی‌گویند خلافت حق من است و من باید حاکم بشوم؛ پیشاپیش حرف بنی‌عباس را رد می‌کند. اینها نشان می‌دهد که مسلمانی یعنی چه؟ مسلمانی یعنی محبت.

در همین شب عاشورا حتی تاسوعا از جمله چیزهایی که درباره حضرت عباس

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۴۴ : ... آیا اگر او [نیز] به مرگ یا شهادت درگذشت، شما به [جاهلیت] گذشته باز می‌گردید؟ ...

می‌گویند یکی این که شمر، شب عاشورا می‌آید در خیام؛ می‌گوید، این خواهرزاده‌های من کجایند؟ چون شمر و مادر حضرت عباس از قبیله‌ی بنی کرام بودند. شمر می‌آید و حضرت عباس را می‌خواهد. سیدالشهداء هم می‌گوید: خوب، برو! اجابت کن! یک کسی که می‌خواهد با تو حرف بزند نگو نه؛ حرفی دارد، باید حرفش را بزند. حضرت عباس هم می‌رود. شمر می‌گوید، من برای تو امان‌نامه آورده‌ام که اگر برادرت را ول کنی، تو و برادرها و خواهرهایت، همه در امان هستید. حضرت عباس، پرخاش می‌کند که خدا تو را لعنت کند؛ خدا لعنت کند آن کسی را که امان‌نامه داده است. حضرت عباس برمی‌گردد و نزد امام می‌آید؛ حضرت می‌پرسند که خوب چه بود، چه نبود. حضرت عباس نمی‌خواهد بگوید که شمر چه گفت آن وقت امام حسین می‌گویند خیلی خوب، اشکالی ندارد، من نمی‌خواهم تو را وادار کنم، حالا که می‌گویند امان داده، برو... این را که می‌گویند، حضرت عباس گریه می‌کند و می‌گوید، برای من بدترین چیزها این است که تو را ول کنم... ببینید این ژست امام است؛ هیچ کس در دنیا این کار را نکرده است که به علمدار و مُعین و یاورش، به طرفدارش بگوید، برو، با من نباش... «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۱ یعنی اکراه در کار نیست، به اجبار نباستی کسی را وادار به کاری کرد. این را کس دیگری نمی‌گوید.

علی برای حکام و والیان‌اش می‌نویسد: مبدا به‌زور از مردم زکات بگیرید، مبدا وارد آغل و طویله‌ی مردم شوید و گوسفندهای چاق را جدا کنید و گوسفندهای لاغر را نگیرید؛ اگر مردم گفتند امسال آفت بود، زکات نیست، بگویید بسیار خوب. بروید بیرون شهر خیمه بزنید و از آنجا جار بزنید که ایها الناس امیرالمؤمنین نماینده‌ای فرستاده است، هر کس حقوق الهی بر گردن‌اش هست، بیاید بدهد.

حالا این حرف‌ها و رفتارها را با بعد مقایسه کنید. طرف را می‌گیرند و اموالش را مصادره می‌کنند و می‌گویند، بر ذمه‌ات بوده است؛ تو خمس و زکات نداده‌ای. می‌گوید داده‌ام؛ می‌گویند، رسیدش کو؟ من خودم در جلسه شورای انقلاب بودم که این قضیه مطرح شده بود یک نفر حتی گفت، آخر علما که رسید نمی‌دهند...

ببیند؛ وقتی کار دست ما بیفتد، این طوری می‌شود؛ حجت الاسلام والمسلمین هم هستیم، آیت‌الله هم هستیم، همه چیز هم خوانده‌ایم، آدم خوبی هم هستیم - نمی‌گوییم آدم بدی هستیم - حسن نیت هم داریم، اما دین خدا و اسلام ناب محمدی را به اینجا

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

می‌رسانیم... پس ما نمی‌توانیم امام بشویم. من غلط می‌کنم که بگویم امام؛ دیگری هم غلط می‌کند که بگوید تو امامی. امام علی (ع) است؛ علی نشان داد که او امام است؛ او قرآن را فهمیده است؛ سیدالشهدا هم همین‌گونه جلو می‌رود... تمام این حوادث، زوایا و هرگوشه‌اش، کار اسرا، کار امام زین‌العابدین، خطبه‌ای که خواندند، کوفه، اسارت و... تمام این اعمال، مظاهر و نمونه‌های امامت است؛ «آفتاب آمد دلیل آفتاب». کارهایی است که ضرورت داشته است امت اسلام بفهمد؛ ضرورت داشته است که بشر بداند دنیا را نباید پرستید؛ باید پای حق رفت و جان داد، ولی شهادت خودش هدف نیست! حق، هدف است، این فراموش شده بود؛ حالا هم فراموش شده است. در راه حق و حقیقت و راه خدا باید شهادت داد، در راه خدا باید تحمل این را کرد که زن من اسیر بشود و باید همه چیز را بدهیم.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»^۱

نمونه‌ی این، علی (ع) است، همان‌طور که می‌گویند آن آیه در شأن علی (ع) است. بنده هم قبول دارم که خیلی از آیات قرآن در شأن علی است، ولی این طور نیست که قصد خدا این بوده است که علی را معرفی کند. این آیه آمده است، منتها با کی تطبیق می‌کند؟ به قول مرحوم طالقانی، مصداق واقعی‌اش کیست؟ علی (ع) است؛ مصداق واقعی‌اش کیست؟ امام حسن (ع) است؛ مصداق واقعی‌اش کیست؟ سیدالشهدا است.

امام حسن (ع) هم در آن معاهده‌ی صلح با معاویه، این کار را کرد؛ نفس خودش را برای رضای خدا و رضای حق داد، برای اینکه قرآن حاکم باشد... بنابراین ما می‌توانیم با مطالعه و ملاحظه و رسیدگی و بررسی اعمال آنهایی که امامند - از علی (ع) گرفته تا امام حسن عسکری و آنچه راجع به امام غایب می‌گویند - به عمل قرآنی و ارزش‌های حقیقی نایل شویم. به‌همین دلیل است که حضرت صادق (ع) و سایر ائمه، هم عزاداری سیدالشهدا را برپا می‌کردند، و توصیه می‌کردند که این ماجرا را بخوانید و بگویید و حفظ کنید.

امامت، یک ضرورت است و یک واقعیت و حقانیت و حق. ما باید همان‌طور که قرآن فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، و رسول مکرم هم می‌گوید،

۱. بقره (۲) / ۲۰۷: بعضی از مردم [هم هستند که] از جان خود در طلب خشنودی خدا می‌گذرند؛ و خدا به [چنین] بندگان رؤوف است.

عترت من، دنباله‌روی من هستند و از قرآن جدا نمی‌شوند؛ الگو و نمونه‌ی خود را برگزینیم، نمونه‌هایی که غیر از آنها نیستند.

امامت یک جنبه‌ی مثبت، و یک جنبه‌ی منفی دارد؛ جنبه‌ی منفی‌اش کسانی هستند - حالا چه صوفی‌ها، چه عارف‌ها، چه فقها و چه غیر فقها - که ادعای ولایت، و ادعای جانشینی می‌کنند؛ کسانی که می‌گویند، از ما تقلید و پیروی کنید و به دستور ما عمل کنید؛ نه! جز آن عده (دوازده امام) ما امامی نداریم. کاری هم نداریم که آن روایات درست است یا نادرست، و چرا قرآن صراحت به این ندارد؛ برای این که انتخاب الگو و نمونه و پیدا کردن امام، وظیفه‌ی خودمان است؛ خودمان باید به دنبال امام برویم؛ چشم‌مان را باز کنیم و شکر نعمت را به جا بیاوریم. پیغمبر هم به قدر کافی نشانه داده و راهنمایی مان کرده است. برویم و ببینیم؛ سبک و سنگین را از هم جدا کنیم، همان‌طور که در امور دیگر مسئولیت با ماست.

صدق الله العلی العظیم

در جشن ولادت رسول اکرم(ص)*

«وَالضُّحَىٰ. وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ.»^۱، قسم به روشنایی صبح (و بالا آمدن روز و گسترده شدن آفتاب) و قسم به شب آنگاه که تاریکی (و آرامش) آن همه جا را فرا گیرد.

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.»^۲، (به هیچ وجه) خداوند گارت تو را رها نکرد و خشم و خصومت (با کسی یا با تو) ندارد. «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ.»^۳، و مسلماً آینده (و فرجام) برای تو بهتر از اول (و یا آغاز کارت) خواهد بود.

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.»^۴، و حتماً به زودی خداوند گارت (چنان) بتو ببخشد (و عطا کند) که راضی و خشنود شوی.

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ.»^۵، آیا (چنین نبود) که تو را یتیم یافت و پناهت داد؟

«وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ.»^۶، و تو را گمگشته (یا گمراه) نیافت و هدایت نکرد؟، راهت را روشن و خودت را هدایت کرد.

«وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ.»^۷، خداوند تو را عیالوار و بی بضاعت و کم پول یافت ولی

* سخنرانی مورخ ۱۳۷۰/۷/۴ در محفل دعای کمیل که از نوار برداشت و مختصراً ویرایش شده است. این سخنرانی با قرائت و ترجمه و تفسیر کوتاه و آیه به آیه سوره‌ی ضحی (۹۳) توسط سخنران فقید آغاز و ادامه یافته است ولی متأسفانه ابتدای سخنرانی تا آیه هفتم این سوره ضبط نشده، لذا ما با استفاده از ترجمه‌ی کوتاه این سوره از صفحه ۲۰۷ مجموعه آثار (۲۱) مؤلف که با عنوان پایه‌پای وحی (تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول)، در دست انتشار قرار دارد، این کمبود را جبران و تکمیل نموده‌ایم. ضمناً ترجمه‌ی آیاتی از قرآن که در زیر نویس آمده است از سخنران فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی می‌باشد. (ب.ف.ب.).

۱. ضحی (۹۳) / ۱ و ۲. ۲. ضحی (۹۳) / ۳. ۳. ضحی (۹۳) / ۴. ۴. ضحی (۹۳) / ۵. ۵. ضحی (۹۳) / ۶. ۶. ضحی (۹۳) / ۷. ۷. ضحی (۹۳) / ۸.

مستغنی و بی‌نیازت کرد. یعنی کمبودها و گرفتاری‌ها و فقر تو را رفع کرد. این ۳ یادآوری برای این است که مطمئن، امیدوار و متوجه به خدا باشد.

«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ»^۱، حالا که این طور شد، همان‌طور که خودت یتیم بودی و از بی‌سرپرستی و بی‌خانه و عائله و بیمار بودن بهبود یافتی و سر در نمی‌آوردی که کجا بروی و چه بکنی ولی بعد راحت را یافتی. حالا نسبت به یتیم «فَلَا تَقْهَرْ»، یعنی بر او خشم نگیر، سختی نکن، با یتیم مهربان باش، همان‌طور که ما با تو مهربانیم «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»^۲، اگر محرومی، فقیری، گدایی یا تقاضاکننده‌ای پیش تو آمد، نسبت به او بی‌اعتنایی و بدرفتاری مکن. «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۳، این نعمتی که ما به تو دادیم و تو را - همان‌طور که گفته شد - نجات دادیم و حالا هم پیغمبر و پیام‌رسان خودمان کردیم و آیات و حکمت خودمان را به تو دادیم، این نعمت خدا را بیان بکن، اظهار بکن، و مورد استفاده قرار بده.

بعضی از مفسرین، دو سوره‌ی ضحی (۹۳) و شرح (۹۴) را یکی می‌دانند. در واقع، آن نعمت‌ها و هدایت‌هایی که در سوره‌ی ضحی (۹۳) آمده است، مربوط به قبل و دوران ولادت و اوایل کودکی پیغمبر است. این دومی هم مال قبل از رسالت و سال‌های نزدیک بعثت است.

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»^۴ آیا سینه تو را باز نکردیم؟ البته این موضوع به انواع مختلف نقل شده، یکی داستانی است که می‌گویند همان اولی که ابوطالب محمد یتیم را به دایه سپرده بود و آن دایه هم به بیابان و نزد خودش برد، موقعی که محمد با بچه‌های آن‌جا بازی می‌کرد - البته داستان است، من هیچ نمی‌دانم که درست است یا نه ولی خوب گفته شده - دیدند دو سفیدپوش آمدند و این کودک را به زمین خواباندند، و بعد یک کارهایی را در سینه‌اش کردند و یک چیزهایی را در آوردند، بعد هم کودک پاشد و بازی کرد. جور دیگر، معنی‌اش این است که تو در تنگی بودی، در تنگی سینه، در نگرانی و ناراحتی، ما تو را سعه‌ی صدر دادیم - شرح صدر دادیم - روح، فکرت، باز شد.

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ»^۵، آن بارها و گرانی‌ها و مشکلات را از دوش تو برداشتیم. «الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ»^۶، آن سنگینی‌هایی که پشت تو را خرد می‌کرد.

۱. ضحی (۹۳) / ۹. ۲. ضحی (۹۳) / ۱۰. ۳. ضحی (۹۳) / ۱۱.
 ۴. شرح (۹۴) / ۱. ۵. شرح (۹۴) / ۲. ۶. شرح (۹۴) / ۳.

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»^۱ نام تو را بلند کردیم، بلند آوازه شدی، اینها راجع به گذشته و نعمت‌هایی است که خداوند داده و این یتیم را پرورانده.

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۲ بدان که همراه سختی و مشکلات، سهولت و یسر و راحتی و گشایش است. «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۳، همانا، بدان و مطمئن باش به درستی که زندگی و انجام برنامه، همیشه مواجه با مشکلات و سختی‌ها و عدم موفقیت نیست آسایش و آسانی هم می‌آید. «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»^۴، حالا که اینها را برایت آسان خواهیم کرد، موقعی که از این برنامه و مأموریت فارغ بشوی و فراغت پیدا کنی، خودت را متوجه کن و خودت را نصب کن؛ به چه کسی؟ «وَالِئِذَا رَجَعْتَ فَاصْبِرْ»^۵ به سوی ارباب و پروردگار خودت میل بکن و حرکت بکن.

البته این دو سوره و همچنین این دو آیه، با ولادت پیغمبر تا قبل از بعثت ارتباط داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

«يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأُصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۶

این آیه در سوره‌ی اعراف (۷) است، در سوره‌ی بقره (۲) هم این آیه را داریم:

«فَأَمَّا يَا تَبِيتُكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۷

اینها اخبار و ابتلا و اعلامی است که خداوند در روز خلقت بنی آدم یا در زمان آفرینش آدم و آن زمانی که نشان دادند آدم و زینب لیاقت و صلاحیت و استعداد زندگی در بهشت را ندارند و به زمین رانده شدند (پرتاب شدند)، آن موقع این خطاب الهی به بنی آدم، به نسل آدم، به آدمیزاد آمد- که بسیار خوب- بروید آنجا، گرفتاری و مشکلات و زحمات و سختی و دعوا و مرافعه و خون‌ریزی و مخصوصاً

۱. شرح (۹۴) / ۴. ۲. شرح (۹۴) / ۵. ۳. شرح (۹۴) / ۶.

۴. شرح (۹۴) / ۷. ۵. شرح (۹۴) / ۸.

۶. اعراف (۷) / ۳۵: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند که آیات مرا برای شما بیان کنند، [آنان را خیرخواه خود تلقی کنید و] کسانی که پروا داشته باشند و به اصلاح [خود] پردازند، هیچ‌گونه ترس و اندوهی نخواهند داشت.

۷. بقره (۲) / ۳۸: ... هرگاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، ترس و اندوهی نخواهند داشت.

سرگردانی و گمراهی دارید. اما از ناحیه من رسولانی، فرستادگانی از خودتان پیش شما خواهند آمد، که چه کار کنند؟ «يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي» آیات و نشانه‌های مرا برای شما داستان‌سرایی و بیان کنند. کار رسولان این است، برنامه‌شان این است، در واقع می‌آیند برای معرفی من به شماها و تعلیماتی می‌دهند. «فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» حالا هر کسی که تقوای مرا پیشه بگیرد، از من خوف و پروا داشته باشد، یعنی بترسد از من، بترسد از دنیا، بترسد از آینده، بترسد از عظمت و آن قصد و منظوری که در خلقت هست و تنها خائف از من باشد، «وَأَصْلَحَ»، کار شایسته بکند، اصلاح بکند، اصلاح‌گر باشد، هم خودش را، هم دیگران را و هم دنیا را. این آدم یا چنین آدم‌ها خیالشان باید راحت باشد. یعنی به بهشت خواهند رفت «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» یعنی اگر چیزی را از دست داده‌اند و سرمایه‌گذاری کرده‌اند حزن و اندوه گذشته را نداشته باشند، خوفی هم از آینده مخصوصاً خوف جهنم را نداشته باشند.

این معنا در آیات متعددی آمده که این از سوره‌ی اعراف (۷) بود. در سوره‌ی بقره (۲) هم آنجا باز این آیه است:

«فَأِمَّا يَا تَبِئْتُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» (بقره ۲) / ۳۸

مطمئن باشید منتظر باشید، که از ناحیه من برای شما هدایت و راهنمایی و رهبری - هدایت بیشتر به معنای رهبری است، جنبه نظریش هست ولی بیشتر جنبه‌ی عملی دارد - یعنی دست شما را می‌گیرند و نشان می‌دهند کجا باید بروید و چه باید بکنید. از ناحیه من هدایت می‌آید. در این آیه می‌گوید: «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ»، آن‌جا بود: «فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ»، این‌جا همان است ولی به صورت دیگر. «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ» هر کس از هدایت و راهنمایی‌های من پیروی کرد، هیچ نگران نباشد، نه چیزی را از دست داده و نه آینده‌ی بدی خواهد داشت، بلکه آینده‌ی خوب خواهد داشت. حالا یکی از آن رسل - رسولانی که خداوند وعده داده بوده که خواهند آمد و شما را هدایت می‌کنند، خاتم آنها - محمد مصطفی صل‌اله‌ علیه و آله و سلم است که امشب سالگرد ولادت اوست و خوب این تصادف این ولادت و چنین شب میمونی با دعای کمیل، تقارن این دو تا، باعث خوشحالی ماست، و باید حمد خدا را بکنیم که علی‌رغم مشکلات و موانع و مسائلی که وجود دارد و جلوی هر کار خیر و راحت را

می گیرد و باید عذرخواهی بکنم که همین طور که می بینید برنامه ما با چنان تأخیری شروع می شود. علی رغم همه ی این مسائل حمد خدا را بکنیم و در مرحله اول به آقای حاج آقا نعمت زاده و به خانمشان تبریک بگوییم این سعادت است که نصیبشان شده که در منزلشان این برنامه ی دعای کمیل یک هفته در میان، توأم شده با جشن مولود رسول اکرم و ان شاء الله آثار مثبت و برکاتی که این جمع و این جلسه و این جشن، برای همه ی ما و برای این دو بزرگوار و گذشتگان و آیندگان خواهد داشت و شنیدم که مولودی همین امروز عصر منزل آمده بود که مولودی گرفتن خیلی متداول شده. جشن ولادت را مولودی می گویند.

البته باید بگویم مجالس دیگری هم هست. جشن میلاد گرفتن، جشن ولادت، تولدت مبارک، این ها سابقاً در ایران معمول نبود، این تبلیغی است یا تبعیتی است از اروپایی ها. فرنگی ها هستند که برای بچه شان و بعد هم که آن بچه بزرگ شد، برای خودش، زن برای شوهرش یا شوهر برای خانمش، جشن تولد می گیرد و خوب دوستان یا کسانی می آیند و یا تبریک می فرستند. حالا از کی؟ در بین ما معمول نبود، در بین ما ایرانی ها و مسلمان ها. اصلاً به نظر عجیب و ناجور هم می آمد که آدم برای خودش جشن بگیرد. حالا من چه تحفه ای هستم که ولادتم را جشن بگیرم و انتظار داشته باشم که دیگران - وقتی که بچه هستم - برای من اسباب بازی و نمی دانم سوغاتی بیاورند و وقتی بزرگ شدم برایم تبریک بفرستند، این البته یک نوع خودخواهی را می رساند. فکر می کنم این ها آثار همان مسیحیت است و این که مسیحی ها، آغاز سالشان و جشن سالشان، میلاد حضرت مسیح است.

ما برای هجرت جشن می گیریم یا مثلاً جشن بعثت می گیریم و یا برای عید فطر و عید قربان جشن می گیریم. آنها هم جشن مذهبی شان دو تاست، یکی عید پاک است که مال عروج و صعود حضرت عیسی مسیح به آسمان است، یکی هم برای ولادت ایشان. این که شاید - حدس می زنم که شاید - آنها هم برای خودشان، هم هر کسی برای بچه اش، مثلاً همان طور که برای ولادت حضرت مسیح، کودکی و در گهواره و شب نوول و آن داستانی که می دانید، این جور معمول شده، بین ما معمول نبوده است. ولی برعکس جشن مولود گرفتن برای پیغمبر و برای ائمه خیلی متداول بوده، حالا آیا کار خوبی است یا کار بدی؟ آقای حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی که من هم این نکته شان را حالا یادم نیست، در این جلسات یا در انجمن عرضه کرده

بودم، ایشان می گفت: آنچه در شیعه اصالت دارد- و در اسلام به طور کلی- دو تا جشن است: عید الکبیر، عید الصغیر یا جشن قربان و جشن فطر، جشن دیگری نباید گرفت، یعنی اصالت ندارد. به عنوان سوگواری‌ها هم فقط عاشورا است آن را ائمه، حضرت امام زین العابدین، حضرت زینب که خودشان مُحرم شدند و بعد هم ائمه دیگر هم این مراسم را بر پا می کردند، زیارت عاشورا از آنهاست، اصالت دارد ولی مثلاً شهید شدن امام حسن، ضربت خوردن حضرت امیر، و شهادت حضرت صادق و امثال آن، ایشان عقیده‌شان این بود که اینها را بعداً، نه از روی سوءنیت، ولی شیعه‌ها روی علاقه و ارادت اینها را به وجود آوردند.

حالا این مولود گرفتن، اولاً طبیعی است. پیرو این پیغمبر هستیم، خودمان را مدیون آن می دانیم، برایش صلوات می فرستیم و از خداوند درود می خواهیم. خوب طبیعی است که نسبت به ولادتش و به دنیا آمدنش، هم خوشحال باشیم، شاد باشیم و دور هم جمع بشویم، به هم تبریک بگوییم، تهنیت بگوییم و ان شاء الله علاوه بر تبریک و تهنیت، در معرض برکات این ولادت هم قرار بگیریم. یعنی عوض بشویم، هدایت بشویم، واقعاً همان طور که می فرماید «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». که از تبعات و عواقب و عذاب- چه این دنیا و چه مخصوصاً آن دنیا- سلامت باشیم و از خدا بخواهیم و دعا کنیم که ان شاء الله همه‌ی مان مشمول این وعده‌ی الهی بشویم. یعنی همان طور که امشب سالگردش را جشن گرفته ایم، واقعاً مشمول این وعده و این نعمت خداوندی باشیم. و آیاتی را که اینها برای ما آوردند، آن را درک و دریافت بکنیم تا وسیله‌ی رشد و فهم و شعور و انذار و بشارت و تعلیم و تربیتمان باشد و تقوا پیشه بگیریم و هدایت بشویم، به طوری که بری و مصون از غضب و عدم رضایت خدا قرار بگیریم. روی این حساب می تواند این ولادت و این جشن مولود اصالت هم داشته باشد، یعنی خداوند برای مولود اینها، رسمیت قائل شده یعنی به دنیا آمدن پیغمبر ما و پیغمبران دنیا، یک واقعه‌ای است که اهمیت و ارزش دارد، به دلیل اینکه در قرآن ذکر شده است و همان طور که درباره‌ی یحیی (ع)، خداوند در سوره‌ی مریم (۱۹) می گوید:

«وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.» (مریم (۱۹) / ۱۵)

سلام بر یحیی آن روزی که به دنیا آمد، سلام بر یحیی آن روزی که فوت می کند

و می‌میرد، و سلام بر او روزی که دو مرتبه سر از قبر در می‌آورد و زنده می‌شود. حضرت عیسی(ع) همین را خودش به خودش می‌گوید:

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.»

(مریم(۱۹) / ۳۳)

این است که امشب من مزاحم شدم، چیزی تهیه نکرده بودم ولی دیشب خانم نوربخش تلفن کرد که مثلاً تو به عهده بگیر، من هم مطلبی نداشتم، دیشب هم جایی بودیم و خیلی خسته، بنا شد به دوستان دیگر مراجعه کنند و نشد. حالا من در واقع یک سخنرانی که در انجمن اسلامی مهندسين گمان می‌کنم یا شاید هم در همین شب‌های کمیل - در سال ۱۳۶۴ ایراد کرده بودم - دیدم قسمت مختصری از مطالب آن آماده است. همان‌طور که در این آیات دیدید، آیاتی که اول بنده تلاوت کردم، دو منشأ دارند، از دو جا آب می‌خورند، از دو بر ارتباط دارند، یکی از منشأ بشریشان است:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ» (کهف(۱۸) / ۱۱۰)

بگو بشری هستم مثل تو، درباره‌شان نباید غلو کرد، نباید متصور شود که در عالم منحصر هستند، لنگر آسمان و زمین هستند یا اصلاً خونشان، گوششان، پوستشان یک چیز دیگر بوده، نه یا مثلاً عالم بر تمام رموز و اسرار هستند، نه آنچه را که خدا بهشان یاد داده آن را عالمند ولی بیش از آن را نه؛ و به طریق اولی این‌ها را نباید به خدایی رساندشان. در قرآن - شاید یک دهم قرآن - همه‌اش جدال است، جنگ است؛ جنگ لفظی و جنگ عقلی و منطقی با مسیحی‌ها که چرا می‌گویید عیسی پسر خداست و به طریق اولی دیگران هم پسران خدا نیستند، و هیچ حالت خدایی هم ندارند و هر کس را از هر جهتی - چه صد درصد، همان‌طور که پیروان فرعون این کار را می‌کردند یا فرعون این ادعا را داشت، چه دیگران، چه یهودیان، چه مسیحیان، چه مسلمان‌ها، چه شیعه‌ها، که احبار و رهبان و علما و قطب‌ها و درویش چه می‌گویند، پیران طریقت و مرشدها و نمی‌دانم حجت‌الله‌ها و آیت‌الله و این‌ها را، جزئاً یا کلاً به مقام الوهیت می‌رسانند، و به آن‌ها صفات خدایی می‌دهند، همه‌ی اینها مردود است، همه‌ی اینها شرک است، نه هیچ پیغمبری را باید غلو کرد و به خدایی رساند، و نه هیچ غیر پیغمبری را. این، یک جنبه‌شان، اینان بشرند. «إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ»^۱ پیغمبرانی از خود شما می‌آیند. اما وجهی دومشان، و جنبه‌ی دومشان: «يُقِصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي»^۲ یا

همان جا که می‌فرماید «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ»^۱ یعنی وجودشان بشری مثل ماها خاکی است. به هیچ وجه از موجود دیگری نیست، خاک خاک است به استثناء عیسی که: «وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ»^۲. او هم بشر بود از رحم مادر آمد ولی خوب یک جنبه‌ی فرشته‌ی الهی داشت ولی بقیه‌شان نه، بنابراین همین طور که در این دو سوره دیدید، نگران می‌شوند یتیم می‌شوند، فقیر می‌شوند، گمراه می‌شوند، نمی‌دانند کجا باید بروند و گرفتار مشکلات می‌شوند. آن جنبه‌ی دوم، امداد خاص خداست و فقط پیغمبرها این را دارند. دیگران غلط می‌کنند چنین ادعایی می‌کنند که بگویند ما از خدا یک چیزهایی گرفتیم و می‌گیریم، نه؛ این فقط مخصوص انبیاست. همین طور که می‌بینید «فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي هُدًى»^۳ آیات بعثت هم در سوره‌ی جمعه (۶۲) هم که برنامه‌ی این چندین ساله جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسین بوده، می‌گوید:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۴

این فقط درباره‌ی پیغمبران است و پیغمبران به طوری که قرآن معرفی می‌کند، اصلاً ساخته و برنامه‌ریزی شده بودند برای انجام این مأموریت.

صریحاً آیه قرآن در مورد حضرت موسی است که خداوند به موسی (ع) می‌گوید: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»^۵، من تو را برای خودم ساختم. تو را ساختم برای خودم که برایت مأموریتی است، «أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ»^۶ برو به طرف فرعون. و یک جای دیگر هم وقتی به خود موسی خداوند خطاب می‌کند - شبیه به آیاتی که می‌خواهد به او دلداری و قوت قلب بدهد - که جلو برود، برود در برابر فرعون. می‌فرماید آیا یادت می‌آید؟ خبر داری؟ که چگونه به دنیا آمدی؟ آن موقع فرعون چه کار می‌کرد؟ هر جا اولاد ذکور بنی اسرائیل را پیدا می‌کرد می‌کشت و دخترها را زنده نگاه می‌داشت برای این که کنیزی و خدمت کاری بکنند و آن وقت تو وقتی به دنیا آمدی، مادرت نگران شد، ترسید، وحشت کرد که هم خود او را می‌کشند هم بچه‌اش را، و ما به او گفتیم که این بچه را بگذار در یک سبد و به آب بیانداز، و آن مراحل، «وَلْتَصْنَعْ عَلَيَّ عَيْنِي»^۷ که زیر نظر من ساخته بشوی.

۱. کهف (۱۸) / ۱۱۰ . ۲. نساء (۴) / ۱۷۱ . ۳. بقره (۲) / ۳۸ . ۴. جمعه (۶۲) / ۲ .
 ۵. طه (۲۰) / ۴۱ . ۶. طه (۲۰) / ۴۳ . ۷. طه (۲۰) / ۳۹ .

درباره ی یحیی هم باز همین هست. زکریایی هست و زکریا نگران است (غصه می خورد) که دیگر از او اولادی وجود ندارد و وظایفی که او انجام می داده، پیغمبر آن دوره بوده، و بنی اسرائیل به چنان افتضاح و خرابی و فساد رسیده بودند که اینها دیگر نمی توانستند پیغمبرساز بشوند، یعنی نسلی از اینها به وجود بیاید، فرزندی به وجود بیاید که این لیاقت را داشته باشد که خداوند او را نماینده خودش و پیام رسان خودش بکند (سوره مریم) آن وقت - حالا فرصت نیست که توضیح بدهم - خداوند به او می گوید که به محراب برو، چه کار بکن و چه کار نکن، فرشتگان می آیند به او می گویند زنت به زودی کسی را خواهد زایید که مبشر کلمه ی «من» است که همان یحیی است. زکریا تعجب می کند که زن من دیگر پیر و فرتوت است و سالهاست که نازاست، آن فرشته ها می گویند نه ما کاری را که باید بکنیم، می کنیم. یعنی یحیی، دخالت مستقیم و غیرعادی خداوند است. البته طبیعی است ولی غیر روال عادی است. یحیایی که درست می شود برای اینکه بعدها مژده ی آمدن عیسی را بدهد.

خود عیسی(ع) چه؟ عرض کردم، نسل بنی اسرائیل خراب شده بود. این نسل چنان فاسد و فاجر و بی رحم و شقی هستند که پیغمبران را می کشند دیگر یک مرد اسرائیلی نمی تواند و این عرضه را ندارد که از درونش پیغمبری بیاید، این جور دیگری باید به وجود بیاید، توجه به عنصر زن، و به مریم می شود، مریم چه جور است؟ مادرش نذر می کند که اگر من بچه زاییدم! خدایا من این فرزند را وقف محراب، وقف مسجد، و وقف کنیسه برای تو می کنم. بچه می زاید ولی بچه دختر است، مادر ناراحت می شود، عجب! خدایا بچه دختر که به درد کاری نمی خورد. پسر می خواستم که وقف تو کنم. آن جا خطاب می رسد نه، «وَاللَّهُ أَعْلَمُ»، خدا بهتر می داند، یک چیزهایی می داند که تو نمی دانی. مریم به دنیا می آید، از همان اول یعنی در نطفه اش نیت مادر این است که می خواهد این فرزند وقف خدا بشود. بعد همان طور که قرآن می گوید غذایش را هم فرشته ها می رسانند که تغذیه اش تغذیه ی الهی است، از لقمه های حرام نیست، و مادر یک سره در محراب خدا را عبادت می کند، و در همان حال عبادت خداست که یک دفعه فرشتگانی یا فرشته ای می بیند

که می‌گویند ما آمده‌ایم به تو بشارت بدهیم، مریم وحشت می‌کند. «كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ»^۱ که خوب تفسیرش جای دیگر هست که آن فرشته تُمَثَّلُ پیدا می‌کند به صورت آدم، به صورت بشر، بشری خیلی خوش قامت، خوش صورت و به قول دکتر سبحانی، آن تحریک و همان حالت زنانگی را در او القاء می‌کند، مریم بلند می‌شود و همان‌جا خطاب به آن فرشته می‌گوید: عجب، من آدم بدکاره‌ای نبودم! چه طور این‌جا آمدی؟ می‌گوید:

«أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا.» (مریم) (۱۹ / ۲۴)

فرشتگان به مریم خطاب می‌کنند که: نه محزون نباش! نترس! خداوند در زیر پای تو چشمه‌ای را قرار داده، چشمه‌ای که باید خلقی را و دنیایی را مشروب بکند و سیراب بکند، و دنباله داستان. و آن وقت این بچه‌ای که به دنیا آمد از همان روز اول در گهواره حرف می‌زد. این ساخته و پرداخته‌ی خداست، یعقوب همین‌طور، یعقوب که جد بنی اسرائیل است و از ابراهیم، یعقوب می‌آید و یعقوب هم اسحاق را پیدا می‌کند، و اسحق هم اسماعیل را، که پیغمبر ما از اولادان اسماعیل است

«وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ.» (هود) (۱۱ / ۷۱)

همه‌ی اینها به‌طور غیرعادی - نمی‌گوییم غیرطبیعی، همه‌اش به اذن الله است - صاحب فرزند می‌شوند. زن‌هاشان پیرزن و فرتوت و نازا و از حال رفته‌اند، ولی مع ذلک صاحب فرزند می‌شوند.

در مورد پیغمبر ما وضعیت به نوع دیگری است، دست خدا جور دیگری دخالت می‌کند. در داستان موسی که در قرآن آمده است آنجا هم قدم به قدم خدا پشت سر موسی است، نه تنها وقتی که مأمور می‌شود دو تایی با برادرش پیش فرعون بروند و او را دعوت بکنند، نه تنها آنجا می‌گوید:

«لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأُرِي.»^۲

بگذارید این را هم بگوییم. یکی از دوستان هنوز در زندان، بعد از آن رأفت‌های اسلامی که با او شده بود - شکنجه‌ها و کتک‌ها، به انواع مختلف، سنگ می‌خواهد که بتواند مقاومت کند - یک شب که برمی‌گردد، دیگر خیلی از حال رفته و فرسوده

۱. نساء (۴) / ۱۷۱.

۲. طه (۲۰) / ۴۶: گفت مترسید، من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم.

شده بود چون کار با او تمام نشده بود، یک هفته می آوردند تا یواش یواش آرامش پیدا بکند، جراحاتش ترمیم پیدا بکند، بعد باید دو مرتبه ببرند- دیگر به حساب به حدّ فرسودگی رسیده بود. می گفت اتفاقاً آن شب قرآن هم به ما داده بودند- قبلاً نمی دادند- تفأل زدم، باز کردم، این آیه آمد که خطاب به موسی و هارون است:

«لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرِي.» (طه) (۲۰/ ۴۶)

نترسید، من با شماها هستم، هم می شنوم، هم می بینم. و وقتی او این را برای من نقل می کرد اشکش می ریخت. می گفت فردایش که مرا بردند اصلاً این شلاق را که می زدند، انگار نه انگار؛ مثل اینکه تلنگر به من می زنند، خداوند اصلاً مقاومتی به من داده بود، چون متوسل به خدا شده بودم. و حالا، داستان موسی را هم که در قرآن می بینید همین طور قدم به قدم آنجا که با فرعون در می افتد، خداوند می گوید، من با شماها هستم، بعد هم پیش شعیب می رود. پیغمبران همه در یک خطاند و یک چیز را گفته اند و از یک جا آمده اند و یک چیز را می خواهند. مشترکند، ولی مع ذلک، همان طور که در شکل و قیافه و در زمان و در ظاهر صورت و کلام با هم مختلف بودند، ولادتشان، پیدایششان و تربیتشان هم با هم مختلف بوده، ولی همه ی اینها زیر نظر خدا بودند. این یتیم بودن پیغمبر- هم از پدر و هم از مادر- روی یک حسابی است. خدا هم می خواهد نشان بدهد که نه بابا و نه ننه، هیچ کدام نیستند، کسی نیست که این بچه را تربیت کند، من هستم. و همان طور که محبت موسی، کودک در سبد و در صندوق را به دل زن فرعون می اندازد؛ محبت او را به دل ابی طالب می اندازد. حالا این ابی طالب، تازه خودش هم، بی پول و کم مایه و کم زندگی است. همان طور که در این آیه خدا یادآوری می کند، می بینید پیغمبر هیچ چیزی ندارد، یعنی نه بابا دارد، پدر که قبل از ولادتش از دنیا رفته، نه ننه دارد، و آن کسی هم که سرپرستش است هیچ پولی ندارد. ولی خداوند مع ذلک ارتزاق این را فراهم می کند. بعد همین طور مراحل دیگر و قدم به قدم، به طوری که در اینجا هم گفته شده در غار حراً می رود و آنجا هم مثلاً فرشته را می بیند که می گوید: «أقرأ!»^۱ می گوید من بلد نیستم بخوانم، می گوید: «أقرأ» بخوان. می گوید: «ما أنا بقاری»، من اصلاً سواد ندارم، این سواد نداشتن پیغمبر- نمی گویم معجزه است- خودش از نشانه های اثبات کننده ی نبوتش است، نه اینکه مخالفین و دشمنانش، یهودیان معاصر،

اهل کتاب یا بعضی‌ها، یا بعداً بعضی از مستشرقین - که بیشترشان هم یهودی بودند - دائماً هم اصرار داشتند و منکرین اصرار دارند که بابا این سواد یاد گرفته، دیگران یادش داده‌اند، نمی‌دانم اینکه می‌گویند بی‌سواد بوده، دروغ است، نه خیر، سواد داشته، تورات و انجیل را خوانده، و از روی آنها سواد یاد گرفته. این جوابش همین است، خود قرآن هم می‌گوید کسانی که به تو می‌گویند، که اشاره می‌کنند به این کسی که تو پیش او «فَهِيَ تُمَلِّي عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»^۱ یک کسی هست که بر تو انشاء می‌کند، املاء می‌کند، دیکته می‌کند، تو اینها را می‌آیی می‌خوانی. و جواب داده می‌شود که: آن کس که اینها می‌گویند به تو یاد می‌دهد اصلاً زبانش عربی نیست، زبانش عجمی است، بلد نیست این جور حرف‌ها بزند. جای دیگر هم خطاب به پیغمبر گفته می‌شود که به مشرکین بگویید: من چهل سال پیش شما بودم، چه طور این چهل سال از این چیزها بلد نبودم بگویم. جای دیگر هم خود قرآن می‌گوید:

«مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ

نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا»^۲

تو اصلاً چی می‌فهمیدی کتاب چیست؟ تو اصلاً از ایمان خبر نداشتی، این القاء ما بود و روحی بود - همان جبرئیل بود - که ما به تو گفتیم و فهمیدی. پس بی‌سواد پیغمبر، خودش یکی از مقدمات و لوازم ارتباطش و نبوتش با خدا است، اگر با سواد بود، اگر فرض کنید مثلاً در یونان به دنیا آمده بود، یا در اسکندریه و مصر به دنیا آمده بود، و یا در تیسفون و در ایران به دنیا آمده بود، خیلی آسان بود که اشخاصی بگویند: خیلی خوب چون آنجا بوده، فلاسفه یونانی، دانشمندان ایرانی نمی‌دانم مصری، نو افلاطونی و فلان و فلان، و مکتب و سایر چیزها، پس از آنها فرا گرفته؛ ولی نه، در یک محیطی به دنیا آمد که اصلاً از خدا و از عقل و از علم و نمی‌دانم از فهم و شعور و از تربیت و تعلیم، و امثال آن هیچ خبری نیست، اینها همه‌اش حساب شده است. به قول مرحوم طالقانی می‌گفت: اگر بنا بود مثلاً حج و زیارت خانه خدا مثلاً فرض کنید در پاریس بود - آن موقع صحبت آمریکا نبود - یا مثلاً ژنو بود؛ خوب اگر عده‌ای برای انجام مراسم حج، به آن جا می‌رفتند، هم چینی خالصاً مخلصاً

۱. فرقان (۲۵) / ۵ : ... و بامداد و شبانگاه بر او خوانده می‌شود.

۲. شوری (۴۲) / ۵۲ : ... [قبل از آن] تو آگاهی نداشتی که کتاب و ایمان چیست؟ ولی ما آن را نوری ساختیم که هر یک از بندگان خویش را که بخواهیم، بدان هدایت کنیم...

برای خدا نمی رفتند، برای خیلی چیزهای دیگر به پاریس می رفتند. اما حج خانه خدا به جایی آمده که لم یزرع است، جایی است که زراعتی ندارد، ابراهیم (ع) می گوید:

«إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»^۱

در یک بیابان لم یزرع، فقط این را دارد که نزدیک خانه توست. حالا پیغمبران در این محیط به دنیا می آیند بعد هم:

«وَلَلَّهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۲

یعنی به آنجا بروید. حالا کار نداریم به آنجا که می روند، به قول معروف، به عوض اینکه بگویند زیارتان قبول، می گویند تجارتان قبول. هزار جور تجارت و چیزهای دیگر هم تویش هست. اما پیغمبر در اینجا به دنیا آمده، در تمام شهر مکه آدم با سواد ۳ یا ۴ نفر بیشتر نبوده است، آنها هم مثلاً یک الفبای مختصری بلد بودند. این است که این ولادت پیغمبر در این جا از این بابت اهمیت دارد. همه‌ی پیغمبران که در واقع آغاز بعثتشان است، مثل ولادت بنده و شما نیست که با یک صفاتی و با یک وراثت‌هایی، با یک میراث‌هایی از پدر و مادرم، به دنیا می آیم و بعد هم دایه‌ای هست، خاله‌ای هست، عمه‌ای هست و یا حالا بیمارستانی هست که ما را تر و خشک می کنند، می گیرند، بعد هم مدرسه می گذارند و از این حرف‌ها. ولادت آنها این خصوصیت را دارد که از همان موقع دست خدا و نظر خدا و القاء خدا- حالا گاهی وقت‌ها کلمه‌ی خودش را القاء می کند «وَرُوحٌ مِّنْهُ»^۳ که همان فرشته وحی است، روح القدس است- آن فرشته از همان موقع می آید. یا آن موقع القاء نمی شود، جور دیگری القاء می شود، القاء محبت می شود به زن فرعون. یا بعد از سن چهل سالگی که توی آنها زندگی کرده و همه هم او را شناخته‌اند و با او آشنا هستند؛ و هم پدرش را می دانند که کیست و هم مادرش را، هم ولادتش را؛ هم عمویش را می شناسند و هم زندگیشان را می دانند، هم امین بودنشان را می دانند. آن موقع آن روح القدس و روح الهی و جبرئیل (فرشته وحی) می آید و به او القاء

۱. ابراهیم (۱۴) / ۳۷ : صاحب‌اختیار، من [همسر و یکی از] فرزندانم را به دره‌ای تھی از کشت کنار خانه حُرْمَت یافته‌ات جای داده‌ام...

۲. آل عمران (۳) / ۹۷ : ... و بر مردم [واجب] است هر که توان رفتن دارد، برای [عبادت] خدا، آهنگ آن خانه کند...

۳. نساء (۴) / ۱۷۱ .

می‌کند. بنابراین معرفت به ولادت پیغمبرمان و پیغمبران دیگر که خود قرآن این را معرفی کرده و از این بابت علاقه دارد که ما نعمت و هدایتی که به ما ارزانی شده است، امشب، و در چنین شب‌هایی که در سالگردش هستیم و انشاءالله متذکر می‌شویم و متنعم می‌شویم و شاکر خداوندیم و آرزومند اینکه ما را واقعاً در ظل هدایت و برکت و نعمات و عاقبت به خیری این ولادت قرار بدهد. از این بابت ارزش دارد و انشاءالله بر معرفتمان اضافه شود و شمول «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». واقع شویم، با تقوایی که خواهیم داشت و با انابه و بازگشتی که به خدا می‌کنیم، که انشاءالله دعای کمیل را هم به همین نیت می‌خوانیم و به همان نیت هم انشاءالله رویمان اثر خواهد داشت و طالب رضای خدا و حرکت خودمان و سعادت خودمان به سوی او خواهیم شد. والسلام علی رسول الله و خاتم النبیین و صل اله علی محمد و اله طیبین الطاهیرین.

قیامت قرآن و معاد مسلمانان*

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي.
وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي. يَفْقَهُوا قَوْلِي.» (طه / ۲۵ تا ۲۸)
(خداوند گارا سعه صدر و توان کافی به من عطا فرما. کارم را آسان بگردان.
گره و بستگی زبانم را بگشا. تا گفتارم را فهم کنند.)

چنین صحبت و برنامه، چنان مسئله غامض و غامض‌ترین مسئله دینی و علمی است که گوینده‌ای بی‌اطلاع و بی‌صلاحیت چون بنده چاره‌ای جز توسل به خدا برای کمک به بیان درست مطلب در مدت کوتاه نداشته و به سختی می‌تواند از عهده آن برآید. دعا کنیم که خدا ما را از گناه افتراء بر او در ماه مبارک رمضان مصون بدارد و باعث گمراهی نشویم.

برای کسانی که قبلاً کتاب «راه طی شده»^۱ و فصل آخر آن را خوانده باشند یا در جلسات از شش هفت ماه پیش به این طرف انجمن اسلامی مهندسین شرکت داشته و درسی را که تحت عنوان «تدبری در قرآن - پایه پای وحی»^۲ بیان می‌شود شنیده باشند،

* تدوین و تفصیل متن برداشت شده از نوار سخنرانی مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲۰ محفل دعای کمیل.
آیاتی از قرآن کریم که ترجمه‌ی آن‌ها در زیرنویس ارائه شده، برگرفته از قرآن‌مبین ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی است و چنان‌چه ترجمه آیه‌ای از زنده‌یاد مهندس بازرگان آورده شده باشد، مأخذ آن - که از کدام مجموعه‌ی آثار آورده شده - ذکر گردیده است (ب.ف.ب).
۱. کتاب «راه طی شده»، تفصیل و توسعه‌ی چهار جلسه سخنرانی در انجمن اسلامی دانشجویان در آذر سال ۱۳۲۶، در مسجد سپهسالار (شهید مطهری فعلی) است و اکنون اولین اثر مندرج در جلد اول مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «مباحث بنیادین» چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت انتشارات قلم روانه بازار کتاب شده است (ب.ف.ب).
۲. درس‌های «پایه پای وحی» یا «تفسیر تدبری قرآن برحسب نزول» تا زمان حیات زنده‌یاد مهندس بازرگان

اشکال و اطلاعات تازه‌ای نخواهند داشت.

اول معاد مسلمانان را عرض می‌کنیم و بعد به قیامت قرآن می‌پردازیم.

معاد مسلمانان

آن طوری که ما قیامت و آخرت را می‌فهمیم، تصور می‌کنیم، عقیده داریم یا آن را بیان می‌کنیم؟

اولاً مخلوطی است مأخوذ از قرآن، از روایات و از تعلیمات دینی که در مدرسه یا پای منابر یاد گرفته‌ایم.

ثانیاً مأخوذ از اسرائیلیات و از معتقدات اجدادمان زرتشتی‌ها. تا حدودی هم از فلسفه یونان اقتباس گردیده است. عقاید و عرفان هندی و شرق دور نیز در آن بیگانه نیست. در عمق، جنبه‌ی بشری قیاس به نفاس تأثیر عمیق روی تصور ما از معاد دارد. زندگی ما چه گونه است و چه گونه اداره می‌شود؟ همین تصور نه تنها در این مورد، بلکه در کلیه معتقدات دینی ما دخالت و تأثیر دارد. خیلی از آن‌طور که هستیم و آنچه را می‌بینیم به دینمان قرض می‌دهیم و در معتقدات دینی خود وارد می‌سازیم. خدا را آن‌طور تصور می‌کنیم که خداهای زمینی و پادشاهان را دیده‌ایم و یا گردن کلفت‌ها و توانگران را می‌بینیم.

تصور کلی که ما معمولاً به طور متوسط از قیامت و از معاد می‌کنیم سناریووار چنین خلاصه می‌شود:

اولاً یک محکمه‌ی عدل الهی را به صورت یک دادگاه در نظر می‌گیریم که برای پاداش دادن به خوب‌ها و عذاب رساندن و تنبیه کردن بدها تشکیل شده است. ضمن اینکه در محیله‌ی ما قیامت و رستاخیز مخصوص انسانهاست، قیامت و آخرت را مسئله‌ای می‌دانیم به خاطر انسان‌ها که برای اجرای عدالت در صحرائی محشر بر پا می‌شود.

قبلاً مرده‌ها زنده می‌شوند و از قبرها سر درمی‌آورند، آن وقت رسیدگی به وسیله نامه اعمال آغاز شده، به گذشته‌ی آنها رسیدگی به عمل می‌آید. ترازویی در کار

←

→ در انجمن اسلامی مهندسین ادامه داشت. از حاصل این درس‌ها تاکنون دو جلد کتاب «پابه‌پای وحی» در ارتباط با گروه‌های تنزیل آیات در سال‌های اول و دوم بعثت چاپ و منتشر شده است. از مجموعه‌ی این دو کتاب، جلد بیست‌ویکم مجموعه‌ی آثار با نام «پابه‌پای وحی» توسط شرکت سهامی انتشار در پائیز سال ۱۳۹۲ چاپ و منتشر شد (ب.ف.ب).

است که ترازوی عدالت و حساب کارهای مردم است، با حضور فرشتگان و انبیاء و ائمه اطهار که آنها هم برای شفاعت و شهادت و یا قضاوت همکاری می کنند. بعد ملک دوزخ، دوزخیان را می گیرد و می اندازد به قعر جهنم. ملائکه هم، ثواب کاران را می برند به بهشت. جهنم سراسر آتش است و شکنجه، عقرب و مار، و بهشت سراسر خوراکی و خوشی.

این تصویر کلی بود که معمولاً از معاد و از عذاب و ثواب آن دنیا داریم. صد در صد به صورت فرمانها و دادههایی است ناشی از خواست و قضای الهی. عیناً مانند اوامر و احکامی که پادشاهان سابق و دولتها یا دادگاههای حاضر و همچنین مدارس، دربارهی خدمت گزاران مطیع و فرمانبر و خدمت گزاران فاسد خائن و خاطی یا شاگردان درس خوان و شاگردان تنبل، صادر می نمایند؛ یا مزد و انعامی که به کارگر و به خدمت کار و کارمندی که خوب یا بد کار کرده است، داده می شود. تنبیه هم به صورت جریمه ای است که می گیرند یا نمره ای بدی که به شاگرد می دهند. چیزی است خارج از شخص، به طور قراردادی و به دلخواه صاحب کار یا رئیس و استاد. چیزی است که می تواند متناسب و مرتبط به کار و محصول عمل آنها باشد ولی جدای از خود آنهاست و وابسته به نظر ارباب.

عمده ترین اشکالی که دربارهی مسئله معاد گرفته می شود، عبارتند از:
اولاً زنده شدن مردگان است که چه گونه شخص مرده و نابود شده دو مرتبه زنده می شود؟

ثانیاً ترکیب مجدد انسان است. می گویند انسانی که استخوانش پوسیده و متلاشی شده است یا طعمه درندگان گشته، در دریا افتاده، چه گونه از نو به هم چسبیده و ترکیب می شود؟

ثالثاً، رسیدگی به گذشته ها چه طور صورت می گیرد؟ و خبرهای آن را چه کسی گزارش می دهد؟

رابعاً، تجمع این همه آدم، از ابتدای خلقت تا آخر دنیا، در چه محل و چه گونه می تواند امکان پذیر باشد؟

از این قبیل اشکالات و سؤالات بلاجواب بسیار است که هر کدام از آنها برای رد کردن معاد یا تردید در آن کافی است...

برای رفع این اشکالات و پاسخ به این سؤالات، افزاری پیش خودمان تصور می کنیم.

اولاً، برای زنده شدن مردگان پای روح را به میان می‌آوریم. می‌گویند شخص بدنی دارد و جسمی دارد که می‌میرد و از کار می‌افتد و متلاشی و خاک می‌شود ولی روحی دارد که مجرد و جاودانی است و در موقع مرگ پرواز کرده، به بالا رفته است. این روح به موقع لازم می‌آید، سر وقت جسم رفته و بیدارش می‌کند.

چه‌گونه آن وقت ترکیب می‌شود؟ اراده «كُنْ فَيَكُونُ»^۱ خدا روی افکار و معتقداتمان جواب سؤالات را می‌دهد. خداوند همان طوری که آدم را از گل به صورت یک مجسمه ساخت و بعد در آن فوت کرد، یعنی از روح خودش در آن دمید و این شد یک آدم، در روز قیامت هم خدا همین کار را می‌کند.

چه‌گونه رسیدگی می‌کنند؟ «كِرَامًا كَاتِبِينَ»^۲ یعنی دو فرشته‌ای که در دوش راست و دوش چپ ما هستند، این‌ها مرتب اعمال خوب و بد ما را می‌نویسند و در آن روز عرضه می‌کنند. در محکمه‌ای که تشکیل شده است همه را فرا می‌خوانند و ثوابشان را به صورت وزنه در یک کفه‌ی ترازو و خطاهایشان را در کفه‌ی دیگر می‌گذارند و بعد هم مثلاً می‌گویند تو این طرفی شدی یا آن طرفی.

این تجمع چه‌گونه است؟ ارواح چون مقید به زمین نیستند، بنابراین در تمام فضای بی‌نهایت و در عالم ملکوت و نزد خدا هستند. پس اشکالی ندارد که چون به صورت روح هستند، جمع شوند.

آن وقت بر این طرز تصور و این استدلال، یک سری فروع و نتایجی هم همراه می‌شود.

به این ترتیب وقتی قرار شد قیامت در یک زمان خیلی دوری واقع شود و روح از بدن فارغ و جسم در قبر یا جای دیگر متلاشی شود، تکلیف آن روح چه می‌شود؟ بیکار که نباید باشد. باید فکری برای آن بکنیم. خواب هم که در این موارد زیاد می‌بینیم. پس عالم برزخی وجود دارد. پس بین این دنیا و آخرت یک عالم برزخی وجود دارد. حالا به چگونگی آن کاری نداریم.

اراده‌ی «كُنْ فَيَكُونُ» خدا، مانند تجلی آفرینش، به صورت ترکِ تن است و طیران روح؟ که در اشعار هم آمده و مولوی هم می‌گوید و خیلی از عرفا هم

۱. به : بقره (۲) / ۱۱۷ ، آل عمران (۳) / ۴۷ و ۵۹ ، انعام (۶) / ۷۳ ، نحل (۱۶) / ۴۰ ، مریم (۱۹) / ۳۵ ، یس (۳۶) /

۸۲ و غافر (۴۰) / ۶۸ مراجعه شود.

۲. انفطار (۸۲) / ۱۱ : کاتبانی بزرگوار.

معتقدند که این بدنی که ما داریم و این حالت خاکی و این قیودی که داریم، قفسی است، قفس تن است. و خیلی پست و بی ارزش است. مدتی محدود ما در این قفس هستیم. در این عالم کثیف مادی است که احتیاج به خورد و خوراک و چیزهای مادی داریم. روحمان آن است که محبوس شده است. موقع نزع که فرا می رسد و روح پرواز می کند راحت می شویم و می رویم یک عالم دیگر.

پس از این جریانها و عوالم، زمان رسیدگی می رسد. رسیدگی نتیجه اش چه می شود؟ و چه گونه از این حساب و کتابها باید خلاص شویم؟ مثل محاکم یا دربارهای دنیایی است. پای شفیع و شفاعت یا پارتی بازی و التماس و درخواست به میان می آید. شهادت می دهند و شفاعت می کنند.

تا اینجا عقیده و فرض بر این بود که معاد جسمانی است و انسان با بدن دنیایی خود زنده می شود. ولی کسانی هستند که معاد جسمانی را قبول ندارند و دو طرز فکر پیش آمده است:

اول: اینکه اصلاً عاقبت و آخرت، قیامت و عذاب و ثواب در این دنیاست. اشخاص در همین دنیا رنج می برند یا برعکس. مثلاً خوبها لذت می برند و بدها ناراحتی دارند. دیگر آن طرف خبری نیست. چنین نظری از جهات دیگر نیز قابل قبول نیست.

دوم: یک طرز فکر وسطی هم پیش آمده که بیشتر از هندوستان و شرق دور است و آن مسئله تناسخ است که در همین دنیا آن که خطا کار و گناه کار بود، روحش می رود در جلد گرگ یا در جلد یک جانی. آنجا آن قدر زجر می بیند و عذاب می کشد تا بهتر شود و از آنجا بعداً در جسم یک حیوان دیگر و یا یک آدم دیگر حلول می کند. یا برعکس، آن که خوب بود، مرتب قالب عوض می کند و اگر بدکار بود، بدکاری می کند و صدمه اش را می بیند.

سوم: بعضی ها می گویند مسئله قیامت و معاد یا ابتکار و اختراع بهشت و جهنم به قصد فریب و سوءنیت نبوده، با حسن نیت و به خاطر مصلحت اندیشی عنوان شده است. برای اینکه مردم عوام اند، مصلحت خودشان را، حق را، راه صحیح و راست را نمی شناسند، پیغمبران آمده اند و گفته اند اگر این کار را بکنی، عذاب آخرت و جهنم است و اگر آن کار را بکنی بهشت است. خواسته اند مردم با چنین وعده و عیدها تربیت بشوند. اهل خدمت و خیر باشند که به صلاح خودشان و به صلاح جامعه عمل کنند.

چهارم: بعضی‌ها قضاوتشان این است که همه اینها چون به عقل درست در نمی‌آید فریب کاری و حقه‌بازی بوده است.

اما استدلالی که معمولاً طرفداران قیامت و آخرت می‌کنند و دنیا و آخرت را از یکدیگر جدا نموده به عقیده خودشان از طریق علم و عمل پایه‌اش را می‌گذارند، علم خدا و عدالت را پیش می‌کشند. بر خدا واجب می‌بینند که وقتی در این دنیا یک عده‌ای نافرمانی و ظلم می‌کنند، آنها را عذاب بنماید و عده‌ای را که اطاعت می‌کنند و زجر و سختی می‌بینند و دست به خراب و خطا نمی‌زنند، می‌گویند بر خدا واجب است و اقتضای عدالت چنین است که آنها را در دنیای دیگری به نعمت و سعادت برساند.

یعنی استدلال پایه‌ای قیامت در منطق ما، بیشتر در همین عدالت خداست و پایان کار نیکان، پرواز روح به سوی عالم ملکوت خواهد بود.

در هر حال، می‌گویند آخرت نشئه‌ای است از نشأت آفرینش و بعد از نشئه‌ی این دنیا همان طوری که قبل از دنیا آمدن نشئه‌ی رحم مادر و انعقاد نطفه وجود داشته است. همان طوری که وقتی بچه از رحم مادر به دنیا می‌آید یک عالمی را می‌بیند که اصلاً تصورش را نمی‌توانسته است بکند و این دنیا از هیچ بابت با رحم مادر شباهت نداشته ولی مع ذلک زندگی بچه با گریه و زاری توأم است. آخرت هم در رحم این دنیا، همین گونه است یک چیزی برای آن دنیای بزرگتر درست می‌شود. آن وقت البته خواب‌ها و رؤیاهای و خیال‌ها هم می‌آیند و مجموعه را درست می‌کنند.

تا اینجا خلاصه‌ای بود از برداشت ما و تصویری که از معاد داشتیم. حال می‌رویم به سراغ قیامت قرآن. این قسمت را هم فهرست وار عرض می‌کنم.

قیامت قرآن

قیامت قرآن شامل دو مبحث می‌شود؛ یکی خود قیامت و دیگر آخرت. این دو از هم جداست و از دید قرآن دو مرحله است که بعداً ان شاء الله اگر فرصت شد توضیح خواهم داد و آیاتی که مؤید مطلب باشد عرض می‌کنم که مقداری از آن همان بود که در سوره‌ی انفطار (۸۲) قرائت شد.

از دید قرآن قیامت حادثه یا واقعه‌ای است جهانی به مقیاس منظومه شمسی یا کهکشانی. برخلاف تصور ما که قیامت را یک محکمه عدل الهی مخصوص انسان می‌گیریم، در سوره‌های آغاز رسالت به آیاتی برمی‌خوریم که نشانه‌های زمان وقوع

آن داده می شود. از قبیل:

«وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»^۱

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»^۲

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»^۳

قیامت و حشر و نشر نه تنها اختصاص به انسان ندارد، مخصوص زمین و کوه‌ها و دریا‌های آن هم نیست. چنان فراگیر است که خورشید و ماه و ستارگان با فضا‌های بین آنها و همه دنیا، یا لاقل کهکشان ما در آن مشارکت دارند. دربرگیرنده‌ی آسمان و زمین با همه محتویات و موجودات است. اعم از جاندار و غیرجاندار، حتی جن و از جمله انسان.

این است آن صورت خارجی و کلی که قرآن برای قیامت تصویر و معرفی می نماید. پدیده و تحولی است فیزیکی یا مادی. از مسئله روح و بازگشت آن به بدن یا به زمین اصلاً صحبتی نیست. همچنین از عوالم ملکوت و ناسوت و غیره. البته در قرآن داریم:

«إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»^۴

«إِلَى الْمَصِيرِ»^۵

یا

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۶

۱. ذاریات (۵۱) / ۶: و این که روز جزا (قیامت و آخرت) واقعیت دارد، واقع شدنی است. (به نقل از م. آ. ۲۰، بازگشت به قرآن (۳)، صفحه ۳۳۶)
۲. معارج (۷۰) / ۱: پرسش کننده‌ای به «عذاب واقع» شده یا واقع شونده پرداخته، سؤال کرد. (به نقل از م. آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۳۰۹)
۳. واقعه (۵۶) / ۱: آن گاه که آن واقعه به وقوع پیوندد. (به نقل از م. آ. ۲۰، بازگشت به قرآن (۳)، صفحه ۳۹۴)
۴. عنکبوت (۲۹) / ۵۷: ... به پیشگاه ما باز گردانده می شوند.
۵. حج (۲۲) / ۴۸ یا لقمان (۳۱) / ۱۴: ... و تحول و شدن به سوی من است. (به نقل از م. آ. ۱۹، بازگشت به قرآن (۲)، صفحه ۴۶۹)
۶. بقره (۲) / ۱۵۶: ... ما از آن خدا هستیم و به او باز می گردیم. (به نقل از م. آ. ۸، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی، صفحه ۲۳۷)

و این بشر است یا جریان‌های طبیعی دنیاست که به خدا برمی‌گردد یا به سوی خدا می‌رود، نه اینکه روح و ملکوت به آدمی برگردند و برای زنده‌شدن و حضور در محشر بیدارش کنند.

قیامتی که قرآن معرفی می‌کند یک پدیده یا رویداد طبیعی فیزیکی است. مثل بخارشدن آب، منجمدشدن یخ، روئیدن درخت و پدیده‌های طبیعی و فیزیکی و مادی دیگر دنیا که در چهره‌های مختلف مکانیک، شیمی، بیوشیمی، الکترونیک و درآمدن به صورت اتم، الکترون و پایین‌تر تا برسد به ذرات ابتدایی به نام کوارک. نه تحول و حضور یا پدیده‌ای به خاطر و به مقیاس انسانی، بلکه پدیده‌ی طبیعی و دگرگونی به مقیاس کیهانی یا کهکشانی و منظومه‌ای که به صورت انفجاری ناگهانی رخ خواهد داد و تا اعماق کرات آسمانی از یک طرف و ذرات از ذره ذره‌تر، از طرف دیگر گسترش و نفوذ دارد. به بیان دیگر وقعه‌ای است به هم ریزنده، درآمیزنده و نوسازنده همه چیز و همه جا، با حفظ گذشته‌ها و تحویل تمام آنها که در آینده انجام می‌گردد. گذشته‌ها و دنیای حاضر از بین می‌روند ولی متلاشی و نوسازی شده به صورت و هیئت دیگری در خواهند آمد که قیامت است.

انتقال و ارتحالی است که دوران حاکم حاضر به دوران دیگر در همان ظرف و با همان مواد و عناصر ولی در شکل و شرایط و صفات متفاوت. این تحول یا تغییر، عظیم‌ترین و فوق‌العاده‌ترین حادثه‌ای است که می‌شود تصور کرد. شاید در یک آن صورت می‌گیرد. یا «آن» در حساب خود خدا.

آخرت

اما آخرت که مرحله‌ی بعدی و اصلی است، انتقال یا تغییری خواهد بود در احوال، شرایط، در عوامل و در حاکمیت و مدیریت.

آن طور که از ترتیب نزول سوره‌ها و آیات قرآن برمی‌آید در اواسط سال سوم رسالت و بعد از سوره‌ی رحمن (۵۵) که سراسر آن پرسش و اقرارگیری نعمت‌های خداوندی است و موردقبول عده‌ای از معاصرین قرار می‌گیرد سوره‌ی فاتحه‌الکتاب (۱) نازل می‌شود که زبان حال تعداد قلیل ایمان آورندگان است. اقرار به ربوبیت او و وقوع قیامت می‌کنند و با خدا پیمان بندگی می‌بندند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.^۱

از دعا و درخواستی که به دنبال میثاق فوق می‌کنیم و رهبری خدا را در راهی که به او منتهی می‌شود می‌طلبیم، چنین برمی‌آید که آخرت، حیات و حرکت است؛ آخرت بخور و بخواب نیست، حیات است، آسایش است و حرکت بی‌نهایت دراز به سوی خدا در زمان و مکان بی‌انتهای.

جزا یا کیفر و پاداش

عذاب یا پاداش آخرت به حکم و به قدرت خداست ولی نه به صورت جدا و مستقل از خود انسان‌ها. همان‌طوری که عرض کردم تصویری که ما از رستاخیز داریم مثل تصور پاداش و اجرتی است که پادشاهان یا دولت‌ها و کارفرمایان یا دادگاه‌ها و مدارس و مؤسسات به رعایا و مردم و مزدوران یا به شاگردانشان می‌دهند. چیزی است که می‌تواند متناسب و بحق باشد ولی جدای از نفس افراد و عقل آنان است. بنده اگر مثلاً در امتحان از معلم نمره ۲۰ بگیرم یا نمره ۲، امری است قراردادی؛ آقا معلم خواسته است به من ۲۰ یا ۲ بدهد. یا جایزه‌ای که مثلاً به بزرگ‌ترین هنرمند یا بهترین قاری قرآن عطا می‌کنند، ممکن است متناسب با ارزش عمل انجام یافته باشد، تشخیص درست و عادلانه هم داده باشند، ولی امری است که البته بستگی به تشخیص و تصمیم اعطا کننده یا قضاوت کننده دارد. الزاماً نه معادل و مناسب با کار و زحمت انجام شده است و نه مخصوصاً ارتباط ارگانیک با شخص و با عمل دریافت کننده دارد.

جزا و کیفر و پاداشی که قرآن برای مجرمین و متقین اعلام می‌دارد اگر چه حکم است و به قدرت و دستور خدا انجام می‌شود ولی جدا و مستقل یا غیر مرتبط با خود شخص نیست. شخص از خودش و از نیت و عمل خویش دریافت کیفر و پاداش می‌نماید. جزا محصول مستقیم گذشته‌ها و اکتسابی است که با کرده‌ها و ساخته‌های شخص به دست می‌آید.

۱. فاتحه (۱) / ۲ الی ۵: ستایش و سپاس شایسته‌ی پروردگار سرور عالمیان و خاص او است.

بخشایشگر رحمت رسان بر همگان.

(به نقل از م.آ.۲۸، گمراهان، ص ۱۸)

مالک روز جزا.

«بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱

یا

«وَحَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۲

مثل یک تاجری یا یک صنعتگری یا یک معدن کاری که در یک معدن رفته اکتشاف کرده، زحمت کشیده، کلنگ زده و مثلاً مقداری طلا یا آهن به دست آورده است. آنچه استخراج کرده یا ساخته و مالک شده، جزای اوست و ضمناً جدای از وجود او نیست. در آیات دیگری گفته می‌شود که مردم اعمال یا کرده‌ها و ساخته‌های خود را می‌بینند.

ارتباط عذاب و ثواب آخرت، با ایمان و عمل دنیایی اشخاص

مسئله این است که عقاید و اعمال اشخاص از چه راه و چه گونه روی عذاب و ثواب اخروی آنان تأثیر دارد. آن طور که از آیات «جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳ یا «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»^۴ برمی‌آید یا از وعده‌های ثواب و عذابی که در مورد انفاق و ربا ذکر شده است، استنباط می‌نماییم و همچنین حدیث معروف «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»^۵ توضیح می‌دهد، رابط بین دنیا و آخرت باز هم خود شخص است که چه گونه خود را ساخته و پرداخته و متناسب یا مساعد برای زندگی در آن عالم کرده باشد. اگر وجود و ساختار یا ذات خود را صددرصد منطبق با محیط و شرایطی که آنجا حاکم است (حکومت خدا) کرده باشد، یکسره منفعت خواهد دید و خیر و لذت و برکت به او خواهد رسید. ولی اگر ترکیب و ساختمان وجودی خود را نامتناسب یا مخالف شرایط آنجا برآورده باشد، قهراً ناجوری و ناسازگاری با محیط سبب طرد و تزاخم و تضاد گردیده، تمام عوامل و انرژی‌ها باعث از بین بردن یا تخریب عمل او می‌گردند.

۱. انعام (۶) / ۱۵۹: ... از رفتاری که داشتند.

۲. جائیه (۴۵) / ۲۲: خدا آسمان‌ها و زمین را به حق [و با هدف] آفرید تا [همه آزمایش شوند] و جزای دست‌آوردهای هر کس داده شود بی‌آنکه مورد ظلم قرار گیرند.

۳. سجده (۳۲) / ۱۷ یا احقاف (۴۶) / ۱۴ یا واقعه (۵۶) / ۲۴: ... به پاداش کارهایی که کرده‌اند.

۴. رعد (۱۳) / ۳۳ یا غافر (مؤمن) (۴۰) / ۱۷ یا جائیه (۴۵) / ۲۲ یا مدثر (۷۴) / ۳۸: ... هر کس در برابر دست‌آوردهایش ...

۵. حدیث نبوی: دنیا کشتزار آخرت است.

مثل این است که می‌خواهید به انگلستان یا چین سفر کنید، قبلاً باید خود را برای این سفر آماده نمایید. مدتی زبان آنجا را یاد بگیرید، با قوانین آن کشور آشنا شوید، بدانید چه کارهایی در آنجا مذموم است و از چه کارهایی استقبال و استفاده می‌شود. باید خود را با آن محیط تطبیق بدهید. اگر توانستید خود را با شرایط آنجا تطبیق بدهید و از آن طریق تأمین معاش و راحتی و تفریح نمایید، با اقامت در آن مملکت به شما خوش خواهد گذشت. ولی اگر با آن محیط سازگاری نداشتید نه تنها خوش نخواهد گذشت، بسیار هم بد می‌گذرد. پس این جزا و پاداش:

اولاً در وجود شخص ایجاد می‌شود،

ثانیاً بستگی دارد به مکانیسم بروز و ظهور و احساسش، بستگی دارد به انطباقی که با محیط پیدا می‌کند، همان‌طوری که در این دنیا هم می‌گویند. تکامل، لازمه‌اش تنازع بقاء است و بعد هم تطبیق با محیط، آنجا هم همین‌طور است، دریافت پاداش و ثواب یا برعکس مشمول عقاب شدن، بستگی دارد به انطباق و سازگاری شرایط و نظمی که در آن محیط حاکم است:

«يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»^۱

و

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۲

اگر شخص خدایی بود، بهشتی است و اگر شیطانی و ضد خدایی بود، جهنمی است.

حالا در مورد انتخاب و تصمیم‌گیری که چگونه شخص بهشتی بشود یا جهنمی، در این دنیا صددرصد آزادی و اختیار وجود دارد. خداوند هیچ کس را وادار و مجبور به اطاعت نمی‌کند. حتی به پیغمبر هم نه تنها چنین مأموریتی داده نشده است. بلکه دائماً منعش می‌کند از اینکه کاری به کار مردم نداشته باشد:

«مَا عَلَيَّ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»^۳

۱. انفطار (۸۲) / ۱۹ : روزی که هیچ کس برای نفسی مالک چیزی نیست و در آن روز امر و اراده از آن خداست.

(به نقل از م.آ.۱، مباحث بنیادین، ص ۳۹۴)

(به نقل از م.آ.۲، گمراهان، ص ۱۸)

۲. فاتحه (۱) / ۴ : مالک روز جزا.

۳. مائده (۵) / ۹۹ : رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارد...

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَكَيْلٌ»^۱

برخلاف آنکه دولت، ملت، حکومت، پادشاه، امیر، حاکم و کارفرما به زور و ادار می کنند که تابعین و افراد راه و کار مشخصی در پیش بگیرند، در دستگاه خدا اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۲ حاکم است. مشکل دریافت و پذیرش قیامت قرآن، تنها مسئله زنده شدن مردگان نیست. سراسر آن برای ما مشکل و معماست، مسائلی که با عقل و تجربه و اطلاعات ما جور در نمی آید.

اول: دگرگونی رستاخیز که توأم با مرگ جهان است، در محیط زمین و آسمان و در میان ستارگان، با همه مواد و محتویات آنها رخ خواهد داد. ما همیشه کوه را دیده ایم، محکم ترین و پابرجا ترین جایی که می توان تصور کرد، نمونه ی استواری و استحکام بوده و هست. ولی قرآن می گوید:

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ»^۳

دوم: ترکیب و تشکل و تحرک بعد از تلاش و تفرق، مسئله مشکل و غیرقابل تصور و قبول دیگری است که به موجب آیات قرآن، همه چیز به صورت ابتدایی ترین و ریزترین حالتش درمی آید، حالا چه گونه شخص یا موجودی که به کلی از بین رفته و تمام اجزاء بدنش خاک شده و در اطراف پراکنده گردیده و کوچک ترین اثری از آن به جای نمانده، دو مرتبه به صورت اولش درآید، ما چنین چیزی را نمی توانیم تصور کنیم.

سوم: حفظ و حضور شعور و ضبط کلیه اعمال و خاطرات انسان، بدون کمترین کسر یا نقص:

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۴

مثلاً دست می گوید من دزدی کردم، من یک مشت محکم به دندان بی گناهی

۱. انعام(۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگهبان و مراقب آنها قرار نداده ایم و تو موکل بر آنها نیستی.

(به نقل از م.آ.م. ۲، بعثت(۱)، ص ۳۵۵)

۲. بقره(۲) / ۲۵۶: قبول دین حق، احتیاج به اکراه و تحمیل ندارد... (به نقل از م.آ.م. ۱، راه طی شده، ص ۶۲)

۳. تکویر(۸۱) / ۳: و آن زمان که کوه ها به حرکت درآمده به راه افتند (یا جریان و لغزشی بیابند).

(به نقل از م.آ.م. ۲۱، پایه پای وحی. ص ۱۵۵)

۴. نور(۲۴) / ۲۴: روزی که دست و زبان شان علیه آنها، رفتارشان را گواهی دهد.

زدم. زبان هم همین طور. تمام اعمال و گفتار، حی و حاضر خواهند بود.

«أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا.»^۱

چهارم: مسئله و مشکل دیگری که برای ما قابل تصور نیست، تغییر مقیاس ابعاد مکان‌ها و اعمال و احساسات است. وقتی خدا می‌خواهد تفاوت مقیاس بی‌نهایت آخرت را توضیح دهد می‌فرماید:

«وَسَارِعُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.»^۲

اعمال و احساسات هم همین طور است: آنجایی که پای احساس در میان می‌آید، حالا احساس خوراکی، احساس لباس، احساس زناشویی، تمتع جنسی، اصلاً قابل مقایسه با لذت و درک دنیایی نیست؛ همچنین احساس عذاب.

«لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى.»^۳

یعنی گرما به شدتی که تا اعماق وجود انسان را می‌سوزاند ولی شخص نه می‌میرد که راحت شود و نه زنده می‌ماند. ما اصلاً نمی‌توانیم تصور یک چنین عذاب و رنج و امکان تحمل آنها را بکنیم. عمر هم که بی‌انتهاست و جاودانی، و تمامی ندارد.

پنجم: نفی فنا و زوال و فرسودگی آن دنیا. در آخرت زوال و فرسودگی که نیست هیچ، فنا هم نیست، نه پیری و فرسودگی است و نه نابودی و مرگ. به اصطلاح فیزیک، هر قدر در این دنیا اصل بقاء ماده و انرژی حاکم و ظاهر است، دنبالش اصل کهولت و فرسودگی هم حاکم است. به این معنی که وقتی چیزی یا مجموعه و سیستمی به حال خود رها شود حتماً در جهت همواری و از هم پاشیدگی و فرسودگی خواهد رفت و آخر هم مرگش فرا می‌رسد.

در آخرت قانون آنتروپی و کهولت حکومت نمی‌کند، پیری چه برای جهنمی‌ها

۱. بنی‌اسرائیل (۱۷) / ۱۴: بخوان کتابت را امروز نفس خودت برای حساب کشیدن از تو کافی است.

(به نقل از م.آ. ۱، مباحث بنیادین، ص ۳۸۶)

۲. آل‌عمران (۳) / ۱۳۳: پیش‌دستی بگیرید در جهت آموزش پروردگارتان برای رسیدن به بهشتی که عرض آن مطابق آسمان‌ها و زمین می‌باشد و برای پرهیزکاران آماده شده است.

(به نقل از م.آ. ۱، مباحث بنیادین، ص ۳۹۴)

۳. طه (۲۰) / ۷۴ یا اعلیٰ (۸۷) / ۱۳: ... در آن‌جا نه می‌میرد (که راحت شود) و نه زنده می‌شود (مجدداً به زندگی گذشته بر نمی‌گردد). (به نقل از م.آ. ۲۱، پایه‌پای وحی، ص ۱۳۴)

و چه برای بهشتی‌ها وجود ندارد. آن طوری که از قرآن می‌فهمیم، همه جریانات و کارها در آخرت با خواست و دست خدا انجام می‌گردد، اما آنجا هم مثل این دنیا ما خدا را نمی‌بینیم، آنچه پیدا و ناپیداست خداست، گویی اصلاً خدا حضور ندارد. علت اینکه بشر منکر خدا می‌شود برای این است که خدا را نمی‌بیند، در حالی که چیزهای دیگر را می‌بیند. اثر آفتاب را می‌بیند، ماه و ستارگان و کوه‌ها و دریاها را می‌بیند و می‌پذیرد.

قرآن می‌گوید در آخرت خدا را می‌بینید و ملاقات می‌کنید ولی آن طور نیست که مانند اشیاء مادی و ملموس دیده بشود. خواست و قدرت از آن خداست. عمل از فرشتگان است، ولی به وسیله و از پس پرده مخلوقات، با استشهاد و اکتساب خود آنها. یعنی باز هم خود انسان‌ها و موجودات هستند که محورهای آخرت یعنی عذاب یا رحمت خدا را در وجودشان تحقق یا تجسم می‌دهند.

قرآن مرتب تکرار می‌کند که:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۱

اگر ما انسان‌ها را به جهنم می‌فرستیم، ما آنها را در جهنم نمی‌اندازیم، ما این آتش را روشن نمی‌کنیم خودشان هستند که سازنده عذاب جهنم می‌شوند و چنین سرنوشتی را برای خویش رقم می‌زنند. بهشت هم همین‌طور:

«قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا»^۲

ششم: ارتباط آخرت و دنیا و نقشی که آخرت در دنیا و یا دنیا در آخرت دارد. بین دنیا و آخرت ارتباط تنگاتنگ و ارگانیک برقرار است. بنا به گفته پیامبر گرامی (ص):

«الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ»^۳

دنیا برای آخرت مزرعه‌ای است که در آن زراعت می‌کنیم، شخم می‌زنیم و بذر می‌کاریم ولی همه‌ی اینها برای آخرت است. همه تلاش و تمرین برای تحول و تربیت خودمان است. مثلاً تمرین عدالت یا ظلم می‌کنیم، تمرین عمل می‌کنیم،

۱. یونس (۱۰) / ۴۴: بدان که خداوند در هیچ چیزی به مردم ستم نمی‌کند و لکن مردم به خودشان ستم می‌کنند.

۲. دهر (۷۶) / ۱۶: بلورهای (جام‌های) نقره‌فام که آن‌ها را متناسب اندازه کرده‌اند.

۳. حدیث نبوی: دنیا کشتزار آخرت است.

تمرین جهل می‌کنیم، و آثار این تمرین‌ها و تربیت‌ها را در انطباق یا تضاد خودمان با شرایط محیط آخرت خواهیم دید.

نقشی را که قرآن برای این دنیا قائل شده، همان است که پیغمبر فرمود و رساتر از آن در آیه زیر بیان شده است:

«أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۱

که زندگی یعنی تلاش و فعالیت و تعب، با شکل‌های مختلف طی راهی که به طرف رب می‌رود. آیات: «إِلَىٰ الْمَصِيرِ»^۲، «إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»^۳ نیز به گونه دیگری بیان کننده‌ی این حرکت شدن و رفتن به سوی خداست. این دنیا محلی است برای ساختن ما تا آن طور بشویم که خدا خواسته است.

زندگی این دنیا برای آخرت ماست که زندگی اصلی و واقعی می‌باشد. در حالی که زندگی کردن و تلاش به خاطر این دنیا کالای فریب و خیال است:

«إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۴

خدا را در قیامت، دو جور ملاقات خواهیم کرد:

۱- یا روی خوش خدا و رضا و رضوان او را ملاقات می‌کنیم، که «اِتِّبَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»^۵ است.

۲- یا روی خشم و قهر و عذاب او را.

خواست یا هدف خدا در قیامت و آخرت چیست؟

بنا به گفته‌ی قرآن، بهشتی شدن و بهشتی زندگی کردن انسان، از طریق بندگی کردن او، یعنی به سوی خدا رفتن و در جهت خواست و رضای او حرکت کردن.

۱. انشقاق (۸۴) / ۶: ای انسان بدان که در راه وصول پروردگارت در تعب و زحمت مخصوص هستی و بالاخره او را ملاقات خواهی کرد. (به نقل از م.آ.م، ۱، مباحث بنیادین، ص ۴۲۲)

۲. حج (۲۲) / ۴۸ یا لقمان (۳۱) / ۱۴: ... و تحول و شدن به سوی من است.

۳. انبیاء (۲۱) / ۳۵ یا عنکبوت (۲۹) / ۵۷: ... به سوی ما با زگشت خواهید داشت. (به نقل از م.آ.م، ۱۹، بازگشت به قرآن ۲، ص ۴۶۹)

۴. عنکبوت (۲۹) / ۶۴: ... درحالی که به یقین خانه‌ی آخرت است که زندگی کامل و حسابی (بدون مرگ) می‌باشد، اگر دانایی و دانشی می‌داشتند (حتماً می‌پذیرفتند).

۵. بقره (۲) / ۲۰۷ یا ۲۶۵: ... در طلب خوشنودی خدا ... (به نقل از م.آ.م، ۱۹، بازگشت به قرآن ۲، ص ۹۴)

این مطلب در داستان‌های آدم و زوجه‌اش مکرر آمده است. خیلی قبل از آنکه آدمی در دنیا خلق شود، خداوند به فرشتگان می‌فرماید:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره (۲) / ۳۰)

من تصمیم گرفته‌ام در زمین خلیفه‌ای، جانشینی یا ماندی برای خود قرار دهم. به دنبال فرشته‌ها آن گفت‌وگوها را می‌کنند که می‌دانید.

یا در جای دیگر می‌فرماید:

«وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى»^۱

خدا خواسته است که آدم در آنجا زندگی کند و گرسنگی و تشنگی و رنج نکشد، دشمنی هم نداشته باشد. ولی آدم و زوجه‌اش نشان دادند که لیاقت اینکه در بهشت زندگی کنند یا بهشتی باشند را ندارند. شرایط و تربیت و آمادگی لازم را کسب نکرده بودند. مثالی بزنیم.

کسی که می‌خواهد تصدیق رانندگی بگیرد، ابتدا امتحانی از او به عمل می‌آورند و می‌گویند، فعلاً نمی‌توانی، برو، قدری روی ماشین کار کن، ماشین را به این طرف و آن طرف بزن تا آهسته آهسته مسلط و ماهر شده، بتوانی تصدیق بگیری. هبوط آدم هم چیزی شبیه به این است. پس از آن خطا، وقتی به او گفته می‌شود فعلاً بروید در زمین، آنجا با هم دشمن و درگیر می‌شوید و سرگردان خواهید شد که چه کنید و چه نکنید ولی من شما را تنها و در تاریکی نخواهم گذاشت. راهنمایی و رهبری از جانب من برایتان خواهد رسید:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲

هر کس خواست و از هدایت من تبعیت کرد «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، هر کس هم تبعیت نکرد به دست خودش برای خود عذاب فراهم کرده است. و اما فلسفه خلقت و قصد خدا از آن:

۱. طه (۲۰) / ۱۱۹: و همچنین دچار تشنگی و آفتاب‌زدگی نمی‌شوی.

(به نقل از م.آ. ۱۸، بازگشت به قرآن ۱، ص ۲۳۱)

۲. بقره (۲) / ۳۸: گفتیم همگی به زمین فرود آید. پس اگر از جانب من هدایت برای شما آمد، آن وقت کسانی که از راهنمایی من پیروی کردند، نه ترس بر آن‌ها خواهد بود و نه اندوهگین خواهند شد.

(به نقل از م.آ. ۱، مباحث بنیادین، ص ۱۳۴)

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ.»^۱

منظور از «لِيَعْبُدُونِ» این نیست که شما همان طور که در دربار سلاطین و بزرگان دست می‌بوسید و تملق می‌گویید و جلویشان می‌افتید، با من هم همین معامله را انجام دهید. من به این چیزها و به خدمات شما احتیاج ندارم، سلاطین و ارباب‌های دنیا غیر از تعظیم و تملق زیردستان، آنچه از غلام‌ها و نوکرها و مزدوران می‌خواهند این است که خدمتشان را بکنند، از آنها دفاع کنند، برایشان کشاورزی و دامداری انجام داده، تأمین آذوقه بنمایند و برایشان از اطراف و اکناف مملکت پول و نعمت و ثروت بیاورند. خدا به این چیزها و به زحمت و کار ما احتیاج ندارد.

«لِيَعْبُدُونِ» یعنی لایق این بشوید که مرا عبادت کنید. آدمی را به گونه‌ای ساخته و پرداخته‌ام که به میل و تشخیص و تربیت خود، از برنامه و مشیت من تبعیت کند و در راهی که من برای تکامل او و تقرب و مشابعت او به خودم تعیین کرده‌ام حرکت نماید. به کسی غیر از من سجده نکنید، به کسی تملق نگویید، در مقابل کسی تعظیم نکنید، از کسی تبعیت نکنید، هدف و مسیرتان به سوی من باشد، خودتان را بنده‌ی من بدانید. این برنامه‌ای الهی است. هدف و فلسفه خلقت است که از طریق عبادت در میعادگاه آخرت تحقق پیدا خواهد کرد.

تأثیر اعتقاد به آخرت روی دنیا

در اینجا سؤالی پیش می‌آید:

آیا اعتقاد به آخرت، فایده‌ای هم برای زندگی دنیایی ما دارد؟

اگر اعتقاد به آخرت و انتظار و تدارک آن در میان مردم وجود داشته باشد، چنین عقیده و عمل یا اخلاق، یگانه و سیله‌ی نجات بشریت و خلاصی از مصاعب دنیایی نیز خواهد شد؟

اعتقاد به قیامت و تدارک زندگی آخرت چنان تأثیر در افکار و رفتار و کردارهای ما خواهد داشت که وسیله اصلاح کامل افراد و افکار، معنی و هدف پیدا کردن زندگی

۱. ذاریات (۵۱) / ۵۶ و ۵۷: جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند.

از آن‌ها قصد رساندن روزی به خودم را نداشته‌ام و نمی‌خواهم اطعام کنند.

(به نقل از م.آ. ۱۶، مقالات اعتقادی و اجتماعی، ص ۴۷۶)

و حرکت دسته جمعی در جهت تکامل و سعادت خواهد شد. اگر اعتقاد به آخرت و قیامت نباشد و در صدد تدارک آنان نباشیم، تمام این تلاشها بیهوده است. «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا»^۱ می شود و مثل سراب خواهد بود. اختراع می کنیم، اکتشاف می کنیم، ایدئولوژی می سازیم، حکومت و مدیریت و اقتصاد انجام می دهیم ولی آخرش زندگی پوچ است و مرگ و از دست دادن یا به سر و کول یکدیگر زدن و از همین دنیا برای خود جهنم ساختن. نمونه‌ی بارزش قیام قهرمانانه گورباچف بود؛ هفتاد سال نظام کمونیستی فرو ریخت و از بین رفت. آمریکا هم کم و بیش همین طور می شود.

در وضع حاضر هدف بشر متمدن، چه شرقی و چه غربی، صرفاً زندگی دنیاست. منظورم دنیا به معنای عیش و نوش و جنبه‌ی پست آن نیست. با جنبه‌ی خوبش، بشر می خواهد دنیا آباد باشد، سلامت باشد، امنیت داشته باشد، رفاه و ترقی و تعالی، زیبایی و هنر داشته باشد، اینها هدف بشر است ولی، به هیچ جا هم نمی رسد. همان طور که تجربه و تاریخ نشان داده است سرش به سنگ می خورد و از فساد و جنگ و پریشانی سر درمی آورد.

اما اگر برنامه و هدف بشر این باشد که آخرت را بخواهد، آخرتش درست بشود، آن وقت نه دزدی هست، نه دروغ هست و نه آزار. خدمت است، ایثار است، کمک است، شور و مشورت و آبادانی و امنیت و محبت است. قرآن می گوید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ»^۲

حرکت کردن در راه خدا و آخرت باعث می شود که خود به خود دنیای ما حفاظت و اصلاح و آباد شود، و سلامت و با برکت باشد.

قیامت قبل از توحید

سوره‌های قرآن با انداز و طرح مسئله‌ی قیامت و آخرت شروع شده و پیش از آنکه اصلاً حرفی از خدا بزنند (جز برای پیغمبر) و عبادت و توحید و احکام را عنوان نماید، یکسره (یا عملاً) و از جهات مختلف، به مسئله‌ی قیامت و آخرت می پردازد آن هم

۱. فرقان (۲۵) / ۲۳: ... همچون ذرات پراکنده.

۲. اعراف (۷) / ۹۶: و اگر اهالی قریه‌ها ایمان آورده، پروای از خدا داشته باشند حتماً فراوانی و برکاتی از آسمان و زمین بر آن‌ها می گشاییم...

(به نقل از م.آ. ۱۹، بازگشت به قرآن ۲، ص ۳۳۴)

نه به دلیل اینکه چون خدا این را می‌گوید، لازمه‌ی دین چنین است یا فلسفه‌ی احکام این است. بلکه از این جهت که بشر کلاه سرش نرود و زیان کار نشود. دو آیه اول سوره عصر «وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۱ سومین گروه آیاتی است که بر پیغمبر ما نازل شده است و پس از آن بلافاصله آیات «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»^۲ می‌رسد و می‌فرماید شما به عوض این که به فکر سعادت و سود بهتر برای خودتان باشید، آمدید و خدای خودتان و عشقتان را زیادتر کردن دارایی‌ها و تفاخر بین خودتان قرار دادید؛ و این یک حقیقت و واقعیتی است. می‌بینیم که بشر دائماً در حال مسابقه با یکدیگر است، یک روز مسابقه در تسلیحات، یک روز مسابقه در هنر، یک روز مسابقه در موجودی طلا در بانک‌ها، یک روز مسابقه در اینکه کشتی کوئین ماری بهترین و بزرگ‌ترین باشد، یک روز مسابقه در اینکه هواپیمای جنگی کدام کشور مثلاً بیشترین سرعت و یا بیشترین قدرت حمل موشک را داشته باشد. یکسره کار بشر متمدن امروز شده مسابقه و تا آخر هم همین خواهد بود، مگر آنکه همان طوری که عرض شد بدون اینکه زندگی دنیا را فراموش نماید، هدفش را از دنیا به آخرت منتقل سازد.

اثبات یا ارائه قیامت

طرز برخورد و استدلال قرآن برای اعتقاد ما به قیامت یا انذار آخرت نیز با برداشتها و استدلال‌هایی که برای قبولاندن به خودمان یا به دیگران می‌نماییم تفاوت فاحش دارد. سابقاً همان طور که در ابتدای بحث گفته شد به اقتضای «عدالت» استناد می‌کردند. می‌گفتند چون در این دنیا نه پاداش و جایزه‌ای به مؤمنین و نیکان داده می‌شود و نه جبران زحمات‌ها و سختی‌ها و فداکاری‌هایشان به عمل می‌آید و از طرف دیگر کافر‌ها و ظالم‌ها و بدکاران معمولاً موفق و خوش هستند و جزای افکار و اعمالشان را نمی‌بینند؛ لازم است و بر خدا واجب است، یا شرط عدالت چنین اقتضا می‌نماید که در دنیای دیگری جبران تبعیض‌ها و خلاف انتظارهای این دنیا در حق آن دو دسته از انسان‌ها به عمل آید.

۱. عصر (۱۰۳) / ۱ و ۲: قسم به عصر و زمانه (یا قسم به زمانه و پایان روز و دوران). همانا که آدمی به یقین زیان کار است (یا آدمی در زیان و خسران زندگی می‌کند). (به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، ص ۴۱)
 ۲. تکاثر (۱۰۲) / ۱: شما را فزون‌طلبی و برتری‌جویی سرگرم و مفتون کرده (معبود و والای خود قرار داده) است. (به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، ص ۴۹)

استدلال دیگر بر مبنای «قدرت»، به جای عدالت، صورت می‌گیرد. می‌گویند برای خدایی که ما را از یک نطفه‌ی بی‌مقدار به این حالت و اقتدار رسانده است و بعد هم می‌میراند و ناتوانی ما ثابت می‌شود، چه اشکال دارد که یک روزی در قبرها، روح را به سراغمان بفرستند و مجدداً زنده و محشورمان کند؟ کسان دیگری چه در قدیم و چه در قرن اخیر از راه مقایسه و مشابهه با جریان‌های طبیعت و خلقت خود انسان تحول و تبدل کلی حیات را، از جماد به نبات و از نبات به حیوان و انسان مثال زده، مرحله‌ی نهایی و الزامی ما را فرشته‌شدن و سر از ملکوت و عالم ارواح درآوردن می‌بینند یا زندگی دنیا را در قبال آخرت، همچون رحم و شکم مادر قبل از زاییدن می‌گیرند. از نظر فلسفی هم بعضی از مفسرین استناد به اصل تکامل می‌نمایند که برای کلیه موجودات ضروری است و به معنای رسیدن یا رساندن هر چیز به کامل‌ترین صورتی است که در خور استعداد یا آفرینش آن چیز می‌باشد.

بعد از تماس با افکار و علوم اروپا و توجهی که به قرآن و به استنباط‌ها و استدلال‌های علمی در معرفت دینی در میان مسلمانان پیدا شد، با استفاده و اقتباس از خود قرآن، بعضی‌ها برای اثبات یا درک قیامت، جریان‌ها یا پدیده‌هایی را که در موجودات زنده یا تشکل زمین و آسمان کشف شده است، شاهد و الگو گرفتند یا پرورش و پیدایش خود انسان از انعقاد نطفه تا زایمان را نمونه‌ی بارز تحول و تکامل آدمی دیدند که باید به حیات جاودان برسد و بالاخره تشبیه و ارائه‌ی طریقی را که مکرر در قرآن آمده و با آنکه صریحاً تکرار شده است که احیای مردگان و حشر و نشر مردمان نیز چنین است، کمتر به آن توجه و توسل شده است، پیش کشیدند. یعنی احیای زمین مرده زمستانی در اثر ابر و باران بهاری.

تمام این استنادها و استدلال‌ها اگر چه ممکن است از جنبه‌ی ادبی و عرفانی زیبا و گیرا و دلنشین باشد، ولی می‌دانیم که از نظر علمی و منطقی عاری از اعتبار و ارزش است. ما حق نداریم یک رویداد یا روال را که در یک جا و در یک مورد یا مواردی مشاهده کرده‌ایم به صورت کلی درآورده به جاهای دیگری که نه تجربه شده است و نه با فورمول علمی قابل تطبیق باشد تعمیم بدهیم.

در قرآن هم که این قبیل استدلال‌ها یا استنادها پیش کشیده شده است، و در فصل آخر کتاب «راه طی شده»^۱ هم از آنها استفاده سرشار کرده‌ایم، هیچ یک برای

۱. به زیر نویس صفحه‌ی اول این اثر مراجعه فرمائید (ب.ف.ب).

اثبات قیامت یا وقوع و تحقق قطعی آن صورت نگرفته است. بلکه برای رفع اشکال و اعجاب منکرین و مکذبین بوده، خواسته است امکان آن را و سابقه و نظایر امر را نشان ما بدهد. یا برای توضیح و تمثیل بوده، خواسته است برای کیفیت واقعه و چگونگی حدوث و تحول آن شاهد مثالی بیاورد:

اولاً، قرآن به هیچ یک از انواع استدلال‌های فلسفی، کلامی، عرفانی و به طور کلی بشری توسل نجسته، در هیچ مورد پای روح و بقاء وجود آن را به میان نمی‌آورد. همه جا خصوصاً در سوگندها توجه و تکیه به آثار و مظاهر و جریان‌های طبیعی به اصطلاح مادی یا فیزیکی می‌نماید. کلمه معاد که به وفور در میان مسلمانان به کار برده می‌شود فقط یک بار در قرآن آمده و آن هم وعده‌ی بازگشت رسول مکرم به مکه و مسجدالحرام است.

ثانیاً، به جای عدالت، قدرت یا توحید و وحدت، اتکاء و استناد قرآن به نبوت است و به صداقت پیامبر و اصالت پیام یا جدی بودن کلام و غیربشری بودن آن؛ ضمن آنکه در غالب قریب به اتفاق اندازها، تذکرها، اعلام‌ها و اطلاع و آگاهی دادن‌ها، و در توضیح و پاسخ‌دادن‌های مربوط به قیامت و آخرت، خود خدا گوینده‌ی کلام بوده، مستقیماً مردم را مخاطب قرار می‌دهد. شیوه‌ای که از جنبه‌ی روانی و عقلی، کاملاً مؤثر واقع گردیده است.

نخستین و دومین انداز یا افتتاح و آغاز انداز قیامت را دیدیم که در گروه‌های تنزیل سوم و چهارم، سوره‌های عصر (۱۰۳) و تکوین (۱۰۲)، تصریح به زیان‌کاری انسان‌ها و شیفتگی و سرسپردگی آنها به فزون‌خواهی شده بود. پس از آنکه در گروه پنجم سوره‌ی طور (۵۲) به رسول خدا خبر «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»^۱ داده می‌شود. در گروه بعدی سوره‌ی ذاریات (۵۱) به عنوان اولین اعلام و استدلال قیامت، مردم حاضر مخاطب قرار گرفته، گفته می‌شود:

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ. وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»^۲

۱. طور (۵۲) / ۷: همانا که عذاب خداوند گارت حتماً واقع می‌شود (یا واقعی و واقع شونده است).

(به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، ص ۵۳)

۲. ذاریات (۵۱) / ۵ و ۶: به قطع و یقین آنچه وعده داده می‌شوید (یا شده‌اند)، راست است.

و این که یقیناً جزا یا کیفر و پاداش (قیامت) واقع شدنی است (یا واقعیت دارد و واقع شده است).

(به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، ص ۵۷)

به این ترتیب، پایه‌ی اعتقاد به قیامت و انتظار عذاب و ثواب آخرت، روی راست بودن پیام گذارده می‌شود.

دو گروه بعدی، هفتم سوره‌ی توحید (۱۱۲) و هشتم سوره‌ی غاشیه (۸۸) اختصاصی پیامبر بوده و در گروه نهم طارق (۸۶) با گفتن «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ»^۱ مدرک و اسباب استدلال به دست پیامبر پیام‌رسان داده می‌شود تا مطمئن باشد که قرآن کلام متمایز از سایر گفتارها و غیر از آنها بوده، از مقوله یاوه‌سرایی و سرگرمی‌های بشری نیست. نکته و نشانه‌ای که خود گواه و سند آن خواهد بود یا به قول شاعر، آفتاب آمد، دلیل آفتاب است.

مطلب به اعلام قاطع و ادعای ساده «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ. وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ» خاتمه نمی‌یابد. از یک سو در آیات و سوره‌های متعدد می‌توان توضیح و تفصیل‌های تدریجی راجع به چگونگی واقعه قیامت و نشانه‌های زمانی و مکانی آن در جهان بی‌نهایت داده و معلوم می‌شود که موضع‌های مطرح شده خیلی بالاتر از دید و دانش انسان‌ها و هرگونه تجربه و تصور و تخیل این دنیا است، و از سوی دیگر متعاقباً اشاره‌ها و ارشادهایی برای شناساندن نسبی پدیده‌ی «الهی - بشری» نبوت در زمینه‌ی منشأ و مبانی آنکه وحی و رسالت باشد، داده می‌شود.

در گروه‌های تنزیل به شماره‌های: ۱۵ تکویر (۸۱)، ۲۹ نجم (۵۳)، ۶۹ قدر (۹۷)، ۷۳ دخان (۴۴)، ۱۱۲ اسراء (۱۷). اما بدیهی است که نه خبر عظیم قیامت را می‌توان به راحتی باور کرد، و نه رابطه‌ی پدیده‌ی نشناخته رسالت و وحی مسئله‌ی ساده‌ای است که بتوان انتظار پذیرش فوری آن را داشت. موجی از حسادت و خصومت یا از تاریکی جهل و تردید عقل برپا می‌شود. ایرادها و اشکالات فراوان عنوان می‌گردد. سیلی از تهمت و توهین یا توجیه و توهم به راه می‌افتد.

قرآن به‌همه‌ی اینها با متانت و درایت جواب می‌دهد. درحالی که خداوند فرستاده خود را دلداری و پناه و قوت می‌دهد؛ بخش قابل توجهی از قرآن مصروف همین مهم بوده، منطقی و محسوساً تمام راه‌های اتهام، ابهام، استهزاء، اشکال، اعجاب، اقتباس و تعلیم یا شاعری، کهنات، سحر، افتراء و غیره را می‌بندد. به طوری که تنها

۱. طارق (۸۶) / ۱۳ و ۱۴: به‌درستی که آن (وعده‌ها و کلام و آیات) به یقین گفتار جدی و جداکننده (حق و باطل) (یا ممتاز و متفاوت با سخنان دیگر) است. و (به‌هیچ وجه) شوخی و بیهوده نیست. (به نقل از م. آ. ۲۱، پایه‌ی وحی، ص ۸۸)

یک راه باقی می ماند، قبول نبوت و رسالت یا صداقتِ خبر و اصالتِ کتاب و کلام. چرا قرآن چنین می کند و از راه نبوت یا صدق و رفعت رسالت به اثبات قیامت و اقناع مردم می پردازد؟

برای اینکه می داند مسئله آخرت و پدیده‌ی قیامت از جنس مسائل این دنیا و معلومات متعارف ما نیست که دیده و آموخته و آزموده باشیم، و بشود از راه مقایسه و تجربه و معاینه به اثبات و ارائه آنها پرداخت. مابین شرایط و مشخصات دنیایی که در آن زندگی و مطالعه می کنیم، و علم و عقل و ذهن ما را ساخته و پرداخته و در قفس و قالب خود قرار داده است، با شرایط موجود دنیای ندیده و نیامده، آن قدر تفاوت و تباین وجود دارد - از جمله ابدی و جاودانی بودن یا مرگ و فرسودگی نداشتن، زنده شدن مردگان و بازگشتن رفتگان، احیای تمام و کمال حافظه‌ها و کرده‌ها و دانسته‌ها... - که نظیر و همانند عینی ولو به مقیاس کوچک‌تر یا موقت برای استناد و اثبات علمی و آزمایش عملی امکان پذیر نمی باشد.

همان طور که خدا و صفاتش که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱ بوده و «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^۲ است، نه در دید و دانش آدمیزاد و نه در وهم و تصور و ادراک ما می گنجد، و چاره و راهی جز آنکه خود او خود را - مستقیماً یا به وسیله فرستادگان ویژه و کلامش - معرفی نماید، وجود ندارد. بنابراین تمام یا قسمت اعظم استدلال و اصرار قرآن و شیوه‌هایی که در دعوت انسان‌ها به کار برده شده است، در جهت صحت و اصالت خبر قیامت است، و بشری نبودن کلام و کتاب یا عدم کم‌ترین دخالت جن و انس، حتی خود پیغمبر در آن.

اثبات علمی و منطقی چنین ادعا با ملاحظه و مقایسه صورت و محتوای کلام، و در صورت حسن نیت و آمادگی روانی و ذهنی طرف، امکان پذیر است و عملاً استقبال گردیده و مؤثر واقع شده است. یک وسیله و شیوه قابل ارائه و استدلال نیز استناد به آثار و اخبار امت‌های گذشته است و برخوردی که با انبیاء خود داشته، در اثر تکذیب صداقت و رسالت آنها، دچار دردناک‌ترین هلاکت‌ها شده‌اند که قرآن مشروحاً از آن استفاده کرده است.

۱. دعای بعد از نماز، در روزهای ماه مبارک رمضان: ... هیچ مثل و مانندی ندارد...

۲. اخلاص (۱۱۲) / ۳ و ۴: نه می زاید (و تولیدمثل کننده است) و نه زائیده شده (و فرزند کسی است).

و اصلاً برای او هیچ همتا (و مشابهی) وجود ندارد (یا نمی تواند وجود داشته باشد).

(به نقل از م. آ. ۲۱، پایه پای وحی، ص ۶۳)

۲۵۸ _____ مجموعه آثار (۲۹)، در محفل دعای کمیل

توضیح و تفصیل بیشتر این مطلب در درس «پایه پای وحی، تفسیر تدبیری قرآن
برحسب نزول»^۱ که در جلسات انجمن اسلامی مهندسیین مطرح می‌باشد داده شده
است.

صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمَ.

۱. تاکنون از درس‌های «پایه پای وحی، تفسیر تدبیری قرآن برحسب نزول» دو جلد کتاب چاپ و منتشر شده
است و از مجموع این دو جلد، جلد بیست و یکم مجموعه‌ی آثار با نام «پایه پای وحی» تدوین یافته که
توسط شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۹۲ چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

فرازهایی از زیارت عاشورا*

السلام علیک یا ابا عبدالله؛ اگر السلام علیک یا ابا عبدالله می‌گوییم، نه به دلیل این است که چون حسین پسر علی بوده و فرزند فاطمه است ما به او سلام می‌کنیم؛ یعنی امام پرستی نداریم، پیغمبر پرستی هم نداریم. از این جهت سلام می‌کنیم که همان‌طور که در بند اول برنامه - در زیارت وارث - خواندیم، این شخص وارث آدم است، وارث نوح است، وارث ابراهیم است. وارث ابراهیم، نه به این معنا که پول و لباس و شمشیر از حضرت ابراهیم به او رسیده است؛ بلکه او وارث برنامه و اقدام و عمل و عقیده‌ای است که حضرت ابراهیم انجام داده است؛ وارث موسی است؛ موسایی، که برای نجات بنی اسرائیل و امت توحید، با فرعون در افتاد و وسیله شد که فرعون به آن خاک مذلت و شکست برسد. وارث عیسی است؛ یعنی با این عملش وارث عیسی است، عیسایی که به اذن الله مرده را زنده کرد و به جای خشونت و جبر، علیه جبر و ظلم و خشونت قیام کرد، و برادری و محبت و دوستی را وارد کرد. وارث محمد بن عبدالله، خاتم النبیین، است، یعنی اسلام و قرآن را، آن‌طور که هست به مردم نشان داد و با آفات رسالت در افتاد که بعد ان شاء الله تذکر می‌دهم که کدام آفات رسالت؛ و اگر به غیر از حسین، بر علی بن حسین، فرزندان حسین، خاندان حسین و اصحاب او سلام می‌کنیم، برای این است که آنها جمعی بودند که - همان‌طور که در این اشعار خوانده شد - همه چیزشان را، از راحتی و سلامتی و مال و فرزند، تا جانشان را در راه خدا دادند و عاشق حق بودند. چون عاشق حق و رهرو حق بودند، ما به همه‌ی آنها سلام می‌کنیم، نه به خاطر اینکه فرزند امام حسین بودند یا

* سخنرانی مورخ ۱۳۷۲/۴/۱۰ در محفل دعای کمیل که از نوار برداشت و ویرایش شده است.
ترجمه آیاتی از قرآن مجید که در زیرنویس ارائه شده‌اند از سخنران فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی می‌باشد (ب.ف.ب).

خواهرزاده و برادر زاده امام حسین بودند، سلام ما برای این است. این اجتماع ما و اجتماعاتی که همه ساله به مناسبت محرم و عاشورا در مناطق شیعه نشین تشکیل می‌شود، اگر صد درصد نباشد ولی از جهاتی با همه اجتماعاتمان فرق دارد، و اگر بنده عرض کردم تبریک می‌گوییم، به مناسبت ویژگی است که این جمعیت و حضور شما در اینجا دارد. ما و دیگران خیلی وقت‌ها دور هم جمع می‌شدیم و جمع می‌شویم که گاهی وقت‌ها برای پذیرایی و دوستی و مهمانی و مثلاً خیرات و خوردن غذاست؛ خیلی از اجتماعات برای تعلیم و یاد گرفتن چیزهایی است که به دردمان می‌خورد و راهنمایی شدن برای بهداشت، برای تربیت و برای چیزهای دیگر. خیلی اجتماعات هم تشکیل داده می‌شود، راه‌پیمایی‌ها می‌شود، اجتماعات برپا می‌شود، برای شکایت از ظلم و جور که به ماها می‌شود و ناروایی‌هایی که به ملت، به شخص ما، به خاندان ما و به خانواده‌مان می‌شود؛ یا برای قیام علیه آن ظلم و ستم‌ها و نجات خودمان است.

اما این اجتماع برای آنها نیست؛ این اجتماع مخصوص محرم و عاشورا، حتی برای دعا کردن در حق مریض و مرده و گرفتاران و قرض‌مندان هم نیست. اگرچه در عمل این طور شده و الان هم جناب آقای اسماعیلی به حق و به حرف برای مردگان و زندگان و مریضان دعا کردند، این عمل اضافه شده است. خوب وقتی ما یک جا جمع شدیم، می‌خواهیم یک بهره‌ای ببریم؛ بهره‌مان این باشد که برای مریض‌ها مان، برای رفتگانمان، برای دیگران، از خدا شفا و مغفرت بخواهیم ولی در زیارت عاشورا، هیچ این نیست، چون زیارت عاشورا معتبرترین سند و راهنمایی برای عزاداری است. می‌خواهم بگویم از این هم بالاتر؛ اجتماعات عاشورا، آن طوری که امام جعفر صادق و ائمه گفته‌اند و در زیارت عاشورا هم آمده، حتی برای رفتن به بهشت و ثواب آخرت هم نیست.

حالا فرازهایی از زیارت عاشورا را می‌خوانیم؛- یعنی به طور خلاصه- چرا که برای خودمان اینجا جمع نشده‌ایم، برای تجلیل و تذکر از کسانی در اینجا دور هم جمع شده‌ایم که در راه حق و عدالت قیام کرده‌اند، و این جمع ارزش‌هایی داشتند، اخلاقی، انسانی، الهی؛ ارزش‌هایی که در دیگران وجود نداشت و ما به خاطر آن ارزش‌ها گرد هم آمده‌ایم، اگر عزاداریم، اگر محزون هستیم، اگر اشک می‌ریزیم، برای این است که: چرا در این جهان و به دست انسان‌ها، مظاهر و پرچم‌داران حق و

حقیقت و عدالت با چنین سختی به قتل رسیدند؛ ما برای حق غصه می‌خوریم؛ اشک برای بدبختی مردم و برای بدبختی انسان‌ها می‌ریزیم.

ببینید، اگر تبریک عرض کردم برای این است که هم این جمع - ان شاء الله - و جمع‌های دیگر، یا اکثریت آنها، چنین ارتقاء مقام و چنین رشدی پیدا کرده‌اند که از خانه‌شان حرکت کردند برای اینکه بیایند و در چنین مجلسی که برای دردهای شخصی نیست، شرکت کنند. از خودخواهی و از تنگ‌نظری و خودبینی، بالاتر آمده‌اند. هم گام و هم درد و علاقه‌مند و عاشق حق و عدالت و فضیلت و ارزش‌های عالی انسانی شده‌اند؛ بنابراین جا دارد تبریک بگوییم. سابقاً در این ایام محرم و عاشورا، افراد به هم که می‌رسیدند می‌گفتند:

«أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا وَأَجُورَكُمْ بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ (عليه السلام)»^۱

البته حالا کمتر چنین چیزی می‌گویند، برای بنده همیشه این سؤال مطرح بوده است که چرا چنین چیزی می‌گویند. از دیروز، پریروز که به فکر این صحبت و تصدیع بودم و از خود می‌پرسیدم این که اجر ندارد، یک عده‌ای کشته شده‌اند، بچه و فرزند و بزرگ و کوچک و برادر و همه چیزشان، و جانشان را داده‌اند، حالا ما از خدا اجر می‌خواهیم؟ این خیلی مفت خوری است، به دلیل اینکه مصیبت گرفتیم، در این ماتم شرکت کرده‌ایم. فکر کردم که شاید علتش همین است - یعنی غم‌زده، ماتم زده و مصیبت گرفتن ما یک عملی است که پیش خدا شایسته‌ی اجراست - که امیدوارم همه‌ی شما مشمول آن اجر باشید - یک برتری و یک مزیتی است که انسان اقلأً یک روز عاشورا یا یک دهه‌ی محرم، از آن صدف تنگ و کوچک خودخواهی - که خودخواهی را هم به معنای بدش نمی‌گوییم - به فکر خود بودن ولو به فکر سلامتی و تغذیه رشد فرزند و اینها بودن بیرون می‌آید، یک مقام ملکوتی پیدا می‌کند. جایش در عوالم بالا، عوالم فوق بشری و انسانی می‌شود؛ این اجری است که خدا می‌دهد.

دیروز که آقای (علی‌اصغر) معین‌فر، آخر جلسه، زیارت عاشورا را خواندند و مخصوصاً آن ذکر سجده را خواندند و ما سجده کردیم، آنجا تأیید این مطلب را دیدم. در ذکر سجده این بود:

۱. روایت از امام محمدباقر(ع) : خداوند اجر ما را به سبب مصیبتی که از حسین به ما رسیده، بزرگ گرداند؛ ...

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَيَّ مُصَابِهِمْ» (از زیارت عاشورا)

خدایا من تو را حمد می‌کنم آن حمد و ستایشی که شاکرها برای تو، روی مصیبت آنها می‌کنند. یعنی از اینکه من درک این مصیبت را کردم و در این مصیبت وارد شدم، این یک مقام و مرتبه و ترقی است، چون:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا»

تو مرا هدایت کردی، من حمد تو را می‌کنم.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ عَظِيمِ رَزِيَّتِي»

من شکر می‌کنم که این رزیت من، این مصیبت من، خیلی بزرگ است، بزرگ‌تر از غصه‌ای است که برای مرگ فرزندم خوردم. مثلاً برای مرگ مادرم، چون آن غم و غصه می‌آید و یک روز تمام می‌شود ولی این غصه تمام نشده، قرن‌ها همین طور می‌آید تا عمر هست. من تو را شکر می‌کنم که این واقعه، این پیش‌آمد که جنگ باطل، و جنگ شیطان علیه خدا بود، صورت گرفت و این مصیبت وجود دارد و من هم در این مصیبت شریک هستم. در آخر ذکر سجده دعا می‌کنیم، دعا نمی‌کنیم برای شفای مریض‌ها - البته دعا به جایش درست است - برای مغفرت می‌گوئیم:

«ثَبَّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ»

خدایا قدم من را، گام من را، حرکت من را، در نزد خودت - اساس خداست - با این همراهی که من با حسین (ع) دارم، با اینکه هم درد و هم رنج او و هم غصه با خاندان و یاران او شدم، این باعث بشود که من در راه حرکت به تو ثابت قدم باشم با حسین. بعد در همین زیارت چیزهایی که گفتم:

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ

عَلَيْنَا وَ عَلَيَّ جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ»

یعنی این مصیبت فقط برای ما نیست، این پیش‌آمد، این ظلمی که شد - از یک طرف - و فضیلت‌کشی و حق‌کشی که شد - از طرف دیگر - این مصیبت تمام اهل اسلام است. و ما به این ترتیب، با تمام اهل اسلام هم صدا و هم درد و هم آواز می‌شویم. آن وقت دل‌مان به درد می‌آید، و می‌خواهیم خودمان را جدا کنیم، اظهار نفرت و جدایی بکنیم. این است که دنبال آن سلام، لعنت می‌فرستیم، و می‌گوئیم:

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَ أَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَبَّبَكُمْ
اللَّهُ فِيهَا وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالْتَّمَكِينِ مِنْ
قِتَالِكُمْ بَرَّتْ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ
أَوْلِيَائِهِمْ.»

نه تنها ناراحت و افسرده و غمگین هستیم - و اگر معرفت و رشد عاطفی و انسانی مان بیشتر باشد - از این پیش آمد گریان هم هستیم، بلکه متنفریم و لعنت می فرستیم - البته لعنت به این منظور نیست که اگر ما نگوئیم خدا نمی کند یعنی هم صدا با خدا می شویم، و از خدا می خواهیم همانی را که خود خدا می خواهد - یعنی لعنت بر کسانی که اساس ظلم و جور را بر اهل بیت روا داشتند، اهل بیتی که وارث پیغمبران بودند و منادی خدا برای بشریت. چنین افراد و چنین اعمالی را که آنها کردند و اساس ظلم و جور را فراهم کردند - بعد بنده می گویم به چه دلیلی این کار را کردند؟ و این آفت از کجا پیدا شد - ما از اینها تبری می جوئیم، و می گوئیم خدایا ما با اینها نیستیم. همان طور که دیروز دکتر شهریار روحانی می گفت، ما در واقع می خواهیم خودمان را از اینها دور بکنیم، برکنار بکنیم، و خودمان را مصون بداریم از اعمالی که آنها کردند که ما در عمرمان نکنیم.

خوب این طالبین مقام و مال و شهرت یا شهوت - آن طور که معمولشان است - برای پیشرفتشان، همان طور که ابن زیاد نقشه کشید و تمهید کرد و مردم کوفه و سایرین را تجهیز کرد، و به نام دین و به نام خدا، و به مأموریت از طرف خلیفه رسول الله، یک عده مستضعف و بیچاره را، شیعه خودشان و پیرو خودشان و فرمانبر خودشان کردند و می کنند. این است که ما در زیارت عاشورا، حتی از آن نوع اشخاص هم که هیچ کاری نکردند، و عملی انجام ندادند، نه کشتند، نه ظلم کردند، ولی فقط به این عمل راضی شدند، یعنی در دلشان ساکت شدند، این است که در همین زیارت عاشورا می گوئیم:

«لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ
بُدْلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ.»

اینجا یک حاشیه ی کوچولو دارم؛ در انتخابات ماقبل آخر زمان شاه، که آزادی

انتخاب نبود، برای اعتراض به عدم آزادی انتخابات، یک عده‌ای - همان‌ها که جبهه ملی را تشکیل داده بودند یا تشکیل شد، یادم نیست - تقریباً به رهبری مرحوم سید باقرخان کاظمی، رفتیم به مجلس سنا و بست نشستیم. فقط برای اعتراض به اینکه و خواهش اینکه آزادی‌مان را می‌خواهیم - آزادی انتخابات طبق قانون اساسی - هیچ چیز دیگر هم نمی‌خواهیم. خوب، به ما جا هم دادند. حضور ما در آنجا اول به عنوان بست بود و بعد دیدند که افراد و اشخاص زیادی به دیدن ما می‌آیند، یعنی هم صدایی به وجود آمد و کتابخانه - چون در آنجا ما را جا داده بودند - کتابخانه مجلس سنا به زندان تبدیل شد، و ما مجبور شدیم آنجا بمانیم، دیگر اجازه‌ی خروج نمی‌دادند. در همان ایام و احوال، از جمله کسانی که به دیدن ما آمدند، آقای تقی‌زاده بود. تقی‌زاده با آن سوابق طولانی در مشروطیت و همکاری که با اینها داشت، ضمن خوش و بش و همدردی، رو به ما کرد - و بیشتر رو به سید باقرخان کاظمی که قبلاً وزیر دارایی مرحوم مصدق بود - و گفت: آقا، یعنی چه؟ این چه کاری است؟ چه فایده دارد؟ آخر چه نتیجه؟ همه می‌دانند این طور هست. حالا شما آمده‌اید اینجا که چی؟ در واقع صحبت‌های او دلسوزی و نصیحت بود، سید باقرخان همین را خواند. گفت: ما می‌خواهیم مثل مردم کوفه نباشیم، ما در زیارت عاشورا - بیان ایشان بود - لعنت می‌فرستیم و می‌گوئیم:

«لَعْنَةُ اللَّهِ أُمَّةً قَتَلْتَنَا وَ لَعْنَةُ اللَّهِ أُمَّةً ظَلَمْتَنَا وَ لَعْنَةُ اللَّهِ أُمَّةً سَمِعَتْ

بُدْلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ.»

ما فقط این را می‌خواهیم که شاه و مردم ایران و دنیا بدانند که ما راضی به عدم آزادی نیستیم، همین. ببینید، در زیارت عاشورا، این هست، یعنی تا آنجا پیش می‌رود که وجودمان اصلاً نتواند این را بپذیرد، وجودمان به آن رضایت ندهد. باز در زیارت عاشورا می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَ

الْآخِرَةِ»

همان امام شناسی یوسفی اشکوری؛ خدایا ما را در دنیا و آخرت نزد خودت وجیه و خوش سیما و خوشرو و آبرومند بگردان، به واسطه این پیروی و علاقه‌مندی و دلسوزی که برای حسین و قیام حسین داریم.

« يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ اللَّهُ تَعَالَى وَ إِلَيْ رَسُولِهِ وَ إِلَيْ أَمِيرِ

الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَىٰ فَاطِمَةَ وَإِلَىٰ الْحَسَنِ وَإِلَيْكَ وَبِالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَ
 نَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ.
 بَرُّتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَأَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ
 مُؤَالَاتِهِمْ وَلِيَّكُمْ.
 اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَ رَحْمَةٌ وَ
 مَغْفِرَةٌ.»

تا اینجا، جنبه‌ی فردی و درونی بود، رابطه‌ای که بین هر مسلمانی یا هر انسانی. چون غیر مسلمان‌ها هم در دنیا بوده‌اند و هستند، ارمنی، زردشتی، هندی و غیره که در این مصابت شرکت می‌کنند یعنی این واقعه‌ی کربلا یک واقعه‌ی انسانی است، فقط یک واقعه‌ی اسلامی نیست، غیر از این یک جنبه‌ی جهانی بشری دارد؛ و یک مسئله‌ی تاریخی است.

در یکی از همین سخنرانی‌ها- گمان می‌کنم سخنرانی آن در سالی است که دکتر امینی نخست‌وزیر شده بود، بعد آن واقعه دانشگاه که اتفاق افتاد- در مسجد دزاشیب^۱ راجع به حادثه‌ی عاشورا صحبت کردم. عذر هم می‌خواهم که اگر برای بعضی‌ها تکرار است، چون دیروز هم شه‌ریار (روحانی) اشاره‌ای کرد. این پیش‌آمد عاشورا، واقعه کربلا، یک واقعیت و یک اهمیت واقعی تاریخی در دنیاست، حدفاصل مابین دو دوران از تمدن بشریت است. یک زمانی بود که ظالم‌ها ظلم می‌کردند و ظلم آنها- یعنی پادشاهان؛ حکام، امیران، ارباب‌ها، گردن کلفت‌ها- ظلم مشروع حساب می‌شد، یعنی اگر مثلاً نرون شهر روم را آتش می‌زند، به نظر کسی نمی‌آمد که چرا نرون شهر رم را آتش زده، چرا؟ خوب، چون شهر رم مال امپراتور است، مال خودش است. یا در تاریخ انقلاب فرانسه می‌نویسند وقتی پیش‌لویی چهارده اظهار می‌کردند که دولت باید تصمیم بگیرد که مثلاً فلان کار بشود یا نه، و تو این کار را با مدارا انجام بده، او گفت L'etat c'est moi، دولت یعنی من، من دولتم، این حرف‌ها چیست؟ یا محمد علی میرزا وقتی علیه مشروطیت شمشیر کشید،

۱. این سخنرانی با عنوان «رنگ‌ها و نقش‌ها در عاشورا»، به مناسبت عاشورای حسینی در مراسم سوگواری نهضت آزادی ایران در تاریخ ۱۳۴۱/۳/۲۳، در مسجد دزاشیب ایراد شده است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد یازدهم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

صریح می‌گفت اجداد من با زور بازو و با شمشیر این مملکت را گرفتند، مملکت مال من است، پس این وکلا غلط می‌کنند فضولی می‌کنند. اشکال ندارد! بروند مجلس ولی وارد سیاست نشوند. این حرف او بود.

همه‌ی دیکتاتورها، همه‌ی گردن کلفت‌ها، عملی که می‌کردند، مالک الرقابی و جانشینی خدا را می‌کردند، و این هم به نظر مردم و هم به ادعای خودشان یک امر عادی می‌آمد. خوب طبیعی است که بگویند: «الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ» حق با کسی است که غالب شد. ببینید، در تاریخ ایران، و در سلسله سلاطین همه‌اش روی این اصل است - خوارزمشاهی می‌آید مثلاً جای - نمی‌دانم - سلجوقی را می‌گیرد، جای غزنوی را می‌گیرد، به زور آمده و گرفته، کما اینکه ترکمن و - نمی‌دانم - دزد و غارتگر هم از بالای گردنه سرازیر شده، می‌آید توی یک ده، توی یک شهر، چون آنجا را گرفته، مالک همه چیز هست. نمی‌دانم اشرف افغان که تا دروازه اصفهان می‌آید، شاه سلطان حسین به او پیغام می‌دهد که تو اگر مثلاً اینجا را برای ما بگذاری، و به ما کاری نداشته باشی، من دخترم را به تو می‌دهم؛ او هم جواب می‌دهد: دخترت که سهل است، همه دخترهایت، زنت، و همه چیزت مال من است و خیلی هم به نظرشان عادی می‌آید. یعنی همه سلاطین این را گفته‌اند: من چون غالب شدم و زورم از تو بیشتر است، همه چیز تو مال من است. اندرون تو هم مال من است. خزانه‌ات هم مال من است، زنت هم، همه چیز مال من است.

همان‌طور که می‌گویند: وقتی اسکندر آمد به پرسپولیس (تخت جمشید)، و آنجا را گرفت وزیر یا صدراعظم - نمی‌دانم - دارا رفت خدمت او، تعظیم کرد و کلیدهای همان قصر و خزانه را دو دستی تقدیم کرد گفت: ما تا حالا امانتدار شما بودیم، اینها مال شماست، با کمال پررویی و بی‌حیایی این را گفت. ما می‌گوییم بی‌حیایی ولی آن موقع عادی بود. قبل از اینکه انقلاب پارلمانی در انگلستان بشود و انقلاب مشروطیتی درست بشود و به اصطلاح، وقتی پلیس کسی را توقیف یا جلب می‌کرد - من جمله‌ی فرنکیش را می‌گویم - می‌گفت:

Au nom de la Loi je vous arrête

به نام قانون، من شما را توقیف می‌کنم، یعنی قانون حاکم است، حکومت قانون؛ و قانون هم منبعث از مردم. انگلستان انقلابش همین بود و قبل از آنکه در اروپا، رشد بشر به آنجا برسد که حالا مردم باید حاکم باشند و قانون باید حاکم باشد، نه اراده

یک فتودال یا یک پادشاه یا یک امپراتور یا یک هیتلر یا یک رضاشاه؛ قانون باید حاکم باشد. ده، دوازده قرن قبل از آن، وقتی اسلام آمد، پیغمبر در رسالتش، اصلاً و ابداً نه فحش داد، نه مشتش گره کرد، نه زور گفت، نه شمشیر به کار برد، صرفاً تذکر داد، و خداوند همی به پیغمبر می گوید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا»^۱

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَوَكِيلٍ»^۲

«لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۳

و به مردم گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که همان طور که در این اشعار هم آمده بود، یعنی الهی و معبودی و شخص متبعی برای شما جز خدا نیست و خدا هم تجسمش یا تکلمش چیست؟ قرآن است. یعنی شریعت است، قانون است، یعنی قرآن حاکم است بین شما، و به انسانها ارزش داد «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^۴ و به آنان کرامت بخشید و انسان با گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مقام یافت. یعنی ای آدم، تو انسان، هیچ الهی نداری، هیچ کسی نباید بر تو حکومت بکند. هر چیزی و هر عنوان و هر اسمی داشته باشد جز خدا. خدا هم همان طور که حضرت رسول می گویند: کتاب است و سنت، یعنی کتاب، کلام خدا در قرآن است.

خوب این پیش آمد یعنی رشد بشر و درک اینکه من دیگر تابع این ارباب یا این امیر یا آن حاکم یا این رهبر یا هیتلر و یا فلان نیستم و همه باید تابع قانون باشیم، اما این که طمع بشری، و جاه طلبی و شهرت طلبی و شهوت پرستی او را که از بین نمی برد، آنها هستند، چه کار بکنند؟ گرگی می شوند در لباس میش، خودشان را در لوای قانون و به نام قانون جلو می آورند. زمان موسی چنین چیزی نبوده، زمان عیسی چنین چیزی نبوده، زمان پیغمبر اسلام است که پدیده ای پدیدار می شود، و از همان مکه هم قرآن هشدارش را می دهد، و نام نفاق و منافق در بین می آید. قرآن هشدار می دهد، و اول سوره بقره (۲) هم می خوانیم، دو سه آیه اش وصف مؤمن است، دو

۱. اسراء (۱۷) / ۵۴: ... و ما تو را کارساز آنان نفرستادیم.

۲. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگاهبان آنان تعیین نکرده ایم؛ و کارگزار آنان نیستی.

۳. غاشیه (۸۸) / ۲۲: سیطره بر آنان نداری.

۴. اسراء (۱۷) / ۷۰: بنی آدم را گرامی داشتیم.

آیه یا یک آیه وصف مشرک است، هفت هشت تا آیه وصف کسانی است که اسمشان بعداً می‌آید، وصف منافق است که به صورت ظاهر می‌گویند ما با شما هستیم، خدا را می‌پرستیم، چنین و چنان می‌کنیم ولی زبان چرب و نرم، بیان خیلی جالب و تحت عنوان اینکه ما مدافع دین هستیم، مدافع رسول خدا هستیم، ولی قرآن در سوره‌ی بقره (۲)، خیلی قشنگ این‌ها را معرفی می‌کند. این آیات را تطبیق کرده‌اند، می‌گویند یک آیه در شأن معاویه، و یکی در شأن علی (ع) است.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ.

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.»^۱

بعضی از مردم با گفتار دل‌فریشان تو را به تحسین و می‌دارند درحالی که «أَلَدُّ الْخِصَامِ». هستند، از شدیدترین دشمنان هستند:

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.» (بقره ۲) / (۲۰۵)

همین که به ولایت و حکومت رسیدند، حاکم شدند، امپراتور شدند، رهبر شدند، ... ولی امر شدند، فساد شروع می‌شود، نتیجه‌ی فساد چیست؟ نتیجه‌ی ولایت اینها چیست؟ حرث والنسل، تولید و نژاد و مردم و نفوس هلاک می‌شدند. آن وقت پشت سرش برای مقابله چنین می‌آید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ.»^۲

که در تعبیرها می‌گویند که اولی‌ها درباره‌ی معاویه است اما مخصوص معاویه نیست، مصداقش معاویه است و دومی در باره علی است. درباره‌ی حسین و اصحاب

۱. بقره (۲) / ۲۰۴ و ۲۰۵: بعضی از مردم [هستند که هر یک از آنان] گفتار [دلفریب]ش تو را به شگفت می‌آورد [و می‌خواهد با زبان بازی به متاعی] در زندگی دنیا [برسد] و خدا را بر [اثبات حسن]تبت خویش گواه می‌گیرد، در حالی که سخت‌ترین دشمنان است.

و چون به حاکمیت برسد، تلاش می‌کند تا در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود کند؛ در حالی که خدا تبهکاری را دوست ندارد.

۲. بقره (۲) / ۲۰۷: بعضی از مردم [هم هستند که] از جان خود در طلب خشنودی خدا می‌گذرند؛ و خدا به [چنین] بندگان رؤوف است.

حسین هم همین است:

«يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (بقره (۲) / ۲۰۷)

اما خدا نظرش چیست؟ «لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ»، خدا فساد را دوست ندارد، به «عباد» رئوف هست، به بندگانش رأفت و محبت و مودت دارد.

خوب، حالا این واقعه‌ی کربلا، درسی است برای ما، نه تنها به ما مسلمان‌ها درس می‌دهد که حواستان جمع باشد، امام است، و ما حق داریم او را بعد از پیغمبر پیشوا بدانیم، فقط اوست که این کار را کرده و گفته، بنابراین واقعاً امام است منتها امامی است، که بعداً مشخص می‌شود، او قیام می‌کند علیه چی؟ علیه اولین انحراف اسلام و - به دنبال علی - انحراف از دین، انحراف از دیانت، انحراف از دیانت به حکومت، ادغام دین و سیاست. ببینید حسین چه کار می‌کند؟

در یکی از جلسات - اوایل تأسیس انجمن اسلامی مهندسين منزل آقای مهندس سالور که ما برنامه معین می‌کردیم که چی صحبت کنند، مطهری راجع به تقیه صحبت کرد، برای طالقانی و برای بنده هم برنامه‌ای بود. مرحوم طالقانی گفت آخر علت و منشأ این نهضت حسین و این قیام چه بوده؟ چرا نمی‌گوییم؟ چرا نمی‌گویند؟ نوبت به بنده که رسید گفتم خیلی واضح است مبدأ و منشأ این حرکت، حرکت علیه استبداد بود. Tout simplement همین و همین. ببینید، تمام اینها از کجا شروع شد، نطفه‌اش کجا بود؟ معاویه بر خلاف عهدنامه‌ای که با امام حسن بسته بود که حالا حکومت برای تو، اما - اگر فرصت شود، بعد عرض می‌کنم - نباید جانشین معین کنی، اما معاویه جانشین معین کرد و در زمان حیات خودش به همه جا نماینده فرستاد تا بیعت بگیرد. فقط در مدینه یک عده‌ای گفتند نه! پسر ابوبکر و عبدالله بن زبیر، و امام حسین هم گفت نه! گفت من حاضر نیستم با کسی که لیاقت و صلاحیت ندارد، بیعت کنم. همان‌طور که تو (یعنی معاویه) با برادرم تعهد کردی و پیمان بستنی که بعد از خودت حکومت را به اختیار امت بگذاری و ولیعهد معین نکنی، من با یزید بیعت نمی‌کنم. همه‌ی اینها، از همانجا شروع شد. اگر امام حسین آن روز گفته بود، بسیار خوب، حالا من کاری به کار این‌ها ندارم، باشد، این قضایا پیش نمی‌آمد. مطلب دیگر یک حرکت ضد دین و ضد استبداد بود، چون تعیین ولیعهد - یعنی برخلاف حاکمیت ملت - اولین عملی است که هر سلطان مستبد می‌کند، ملت است که باید بگوید کی حکومت بکند. و کی کار خلاف می‌کند؟ منافق. بنابراین، واقعه‌ی

کربلا اولین درسی که به ما می‌دهد، و این درس هم برای همه‌ی دنیاست - برای مسلمان و غیر مسلمان و شاید تا ظهور امام زمان - آن‌طور که همیشه ما می‌بینیم - بروید تاریخ را نگاه کنید - در دنیا جنگ مابین حکام بر حق بوده یا مابین قانون بوده و کسانی که به نام قانون و به اسم قانون و به نام دفاع از حق و عدالت می‌آمدند، غصب خلافت، سلطنت، رهبری، امامت و غیره می‌کردند.

در جنگ گذشته آلمان و انگلستان با هم روبه رو بودند. هیتلر چی می‌گفت؟ می‌گفت من برای سرکوبی قرارداد و رسای که برخلاف حق بوده، و برای نجات و آقایی و سیادت شما - ملت آلمان - این کار را می‌کنم. در همان موقع، چرچیل و رؤسای آن طرف هم می‌گفتند ما با هیتلر و آلمان جنگ می‌کنیم و آن را می‌خواهیم از بین ببریم برای اینکه ما می‌خواهیم قانون و آزادی و عدالت و دمکراسی برقرار باشد. مگر همین حرکتی که آمریکایی‌ها در عراق یا در جاهای دیگر کردند، هیچ کدام نگفتند ما برای سیادت خودمان این کار را می‌کنیم، بلکه گفتند برای حقوق بشر این کار را می‌کنیم، برای اجرای قانون این کار را می‌کنیم. تمام جنگ‌ها و دعواها بر سر همین است، احزاب مختلف هم برای همین تشکیل می‌شوند.

این عمل سیدالشهدا که این طور در دنیا مانده، و سال به سال هم توسعه‌اش بیشتر می‌شود، و هم در اعماق دل‌ها و داخل خانه‌ها است. گفتند امسال اتفاقاً عکس العملی که مردم نشان دادند این است که روضه خوانی و پرچم زنی داخل خانه‌ها خیلی زیاد شده، زمان رضاشاه هم ما شاهد همین بودیم، تمام جلوگیری‌ها را انجام می‌داد ولی این چشمه‌هی جوشان‌تر می‌شد، این عشق‌هی بیشتر می‌شد و خواهد بود و دنیا هم دنبال این می‌رود. درس می‌گیرد برای اینکه منافق را بشناسد، حقه‌بازها را بشناسد. گول ظاهر آنها را نخورد، گول ادعای آنها را نخورد، آن وقت این درس را به چه صورت داد؟ درس تصور در یک تابلوی زنده، به بهترین وجه مقابله‌ی حق و باطل در لباس منافق را به ما نشان داد.

در دنیا خیلی ظلم شده، مظلوم خیلی بوده، خیلی از زن‌ها و بچه‌ها بیچاره و کشته شده‌اند. خیلی از مردم، خیلی از جوان‌ها شهید شده‌اند، راجع به آنها شعرها گفته شده، سرودها گفته شده chansson ها گفته شده، شعارها گفته شده، تابلوها کشیده شده، جنگ‌سایین‌ها در رم، از آن شاهکارهای - نمی‌دانم - موزه لوور، یکیش همان بود. حمله‌ای بود که سایین‌ها به شهر رم کرده بودند، از این نمونه‌ها در تاریخ زیاد

است، ولی بگردید کجا می‌توانید یک تابلوی زنده و رنگین پیدا بکنید که یک سمت سراسر فضیلت، ارزش، ایثار، شهادت، برادری، محبت، حقیقت، حق و عدالت، و همه چیز از هر جهت باشد؛ حسینش را نگاه کنید، علی اصغرش را نگاه کنید، مظلومیت حضرت عباس که می‌رود آب برمی‌دارد، ولی نمی‌خورد؛ رفتار حسین بن علی با حر، آب دادن به آنها، نطق‌هایی که بین راه می‌کند، بعد اسارت زینب در کربلا، فلان و فلان، تمام اینها؛ از مدینه الی مکه، از مکه الی کربلا، به مقصد کوفه. می‌شود گفت - حالا اسمش را دین بگذارید، انسانی بگذارید، اخلاقی بگذارید، فرق نمی‌کند - هیچ ارزشی نیست که در این تابلو وجود نداشته باشد. آن طرف چی؟ یک سره شقاوت، یک سره خیانت، یک سره دروغ‌گویی، یک سره ظلم، حتی خودشان به خودشان هم دروغ می‌گفتند. مگر به ابن‌سعد وعده ندادند که تو همان قدری که حسین بن علی را کشتی، حکومت ری را داری. می‌گویند بین دزدها و غارتگرها، قانون جنگل حاکم است و به هم خیانت نمی‌کنند، اینها به خودشان هم خیانت کردند و بی‌رحمی نسبت به هر چه بشود، عدم حریت، عدم آزادی. آنجا که سیدالشهدا می‌گوید:

«إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينًا فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ»

این‌ها اصلاً هیچ ندارند، بنابراین برای بشریت و برای تاریخ، چه تابلوی گویا و روشنی بهتر از این تابلوست که این واقعه برای ما رسم می‌کند و می‌گوید. یعنی تبعیت از نمونه‌ها و مثل‌هایی که قرآن داده است. توجه فرموده‌اید و در درس‌های بازگشت به قرآن انجمن اسلامی مهندسين هم مکرر عرض کرده‌ام که آدم وقتی داستان‌ها و مثل‌های قرآن را نگاه می‌کند، می‌بیند هر کدام به طور نمونه و حد‌اعلای تشبیه و مثل و درسی است که می‌شود داد.

یکی از آنها، داستان هابیل و قابیل است - البته اسم هابیل و قابیل در قرآن نیست، ابن‌الآدم - دو فرزند آدم - یک طرف بدترین Motive یا محرک قتل سر این است که چرا قربانی تو پیش خدا قبول شده، قربانی من قبول نشده، من تو را باید بکشم. حالا اگر مثلاً آن طور که در تورات آمده یا بعضی‌ها می‌گویند سر عاشق و معشوقی بوده - چون می‌گویند زن آن خوشگل‌تر بود و زن این بدگل بود - به خاطر آن خوب باز آن یک مجوزی دارد، می‌خواهد زنی که بهتر و زیباتر و مطلوب‌تر است از آن بگیرد، خوب می‌کشدش، نمی‌گویم کار خوبی است ولی خوب یک دلیل

بشری دارد یا دعوایی که سر مال می شود، سرقت های مسلحانه، یا سر حکومت و یا سر چیزهای دیگر می شود، یا سر دعوای یا دوئل هایی که با هم دیگر می دادند که تو چرا به من توهین کردی؟ به پدر من بد گفتی؟ اینها و مخصوصاً قتل هایی که برای دفاع نفس می شود، دفاع مشروع است. اما این جا هیچ دلیلی ندارد، روی حسادت است، روی معنویت است، روی جنگ طبقات هم نیست، آن طور که مثلاً دکتر شریعتی مطرح کرده، نه! آن چیز که هیچ نباید باشد، نهایت شقاوت یک فرد انسانی را می رساند که برادرش را به دلیل اینکه او قربانش قبول شده، و قربانی من قبول نشده، من او را می کشم. آن طرف هم انسانیت و رأفت و خشیت از خدا را به آنجا می رساند که می گوید:

«لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۱

حتی اگر تو دستت را دراز کنی و بخواهی مرا بکشی من این کار را نمی کنم. مقابله به مثل نمی کنم، البته قرآن تأیید نمی کند. بعد آن وقت می گوید:

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۲

ببینید، این دو طرفه است. یا داستان یوسف، داستان عشق بازی است. به قول مرحوم راشد اول منبری که من از ایشان شنیدم، داستان یوسف را به صورت جالب ترین و جامع ترین و فصیح ترین رمان تشریح می کرد. اصولی که در هر رمانی هست، که یکی اش عشق است، یکی اش فداکاری است. در اینجا به بهترین وجه گفته شده، زیبایی یوسف از یک طرف، زیبایی آن از طرف دیگر، فراهم بودن وسایل، بهترین موقعیت بود که یوسف تسلیم بشود. ولی:

«وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»^۳

ولی او برهان ربش را می بیند و تسلیم نمی شود. یا داستان یوسف و برادرانش، با تمام کیدی که برادرها می کنند موفق نمی شوند و بعد نتیجه ای که آخر سر می رسیم.

۱. مائده (۵) / ۲۸ : اگر دست به کشتن من بگشایی، من به کشتن تو دست نخواهم زد، که از خدای صاحب اختیار جهانیان ترس دارم.

۲. مائده (۵) / ۳۲ : به خاطر [پیشگیری از نظایر] این [جنایت] بود که بر دودمان یعقوب مقرر داشتیم...

۳. یوسف (۱۲) / ۲۴ : ... و یوسف [نیز] اگر برهان [و قانون] صاحب اختیارش را نمی دید، آهنگ او کرده بود؛ ...

داستان فرعون و موسی، یکی به لحاظ استکبار در درجه اعلی - ادعای خدایی - آن یکی در نهایت ضعف و ناتوانی برای دفاع از مستضعفین:

«نَحْنُ نُقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقُصَصِ»^۱

قرار بود قبل از سخنرانی این ۶-۷ آیه سوره قصص (۲۸) را بخوانم که خدا می گوید:

«تَلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ

يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۲

یعنی نشان می دهد این سوره، این آیات، آن به حساب طاغی ترین و یاغی ترین

فرد انسانی را که می گوید:

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ.» (نازعات (۷۹) / ۲۴)

من آن ارباب برتر و عالی تر شما هستم و آن وقت اثرش چیست؟ مردم را دو دسته می کند. یک عده ای که پیروانش هستند، آنها صاحبان همه چیز شده، و ملت حساب می شوند و یک عده غیر پیروان مستضعف؛ تا آنجا می رسد که پیرانشان را می کشد - چون آنها دیگر نمی توانند تولید مثل بکنند و اگر هم بکنند، دیگر نطفه ی بنی اسرائیل نیست - و زن هاشان را برای کنیزی و کلفتی و غیره، نگاه می دارد و بعد هم در اواخر سوره این آیه می آید:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا

فَسَادًا» (قصص (۲۸) / ۸۳)

خانه ی آخرت، بهشت من برای کسانی نیست که در دنیا برتری می جویند و فساد می کنند و می خواهند فوق دیگران شوند، خدا برای آنها که فساد می کنند بهشت قرار نداده است.

این داستان را قرآن آورده که به بهترین وجه، مشرک و مستضعف را یا مستکبر و مستضعف را نشان بدهد و بعد شرحی است که خدا می گوید اراده ی ما این بود نشان

۱. یوسف (۱۲) / ۳: با این قرآن که بر تو وحی کردیم، بهترین سرگذشت را بر تو حکایت می کنیم...

۲. قصص (۲۸) / ۳ و ۴: [فرازهایی] از داستان موسی و فرعون را برای باورداران به درستی بر تو تلاوت می کنیم.

فرعون در آن سرزمین برتری خواه بود و مردم را به گروه هایی تقسیم کرد، گروهی را تحت فشار گذاشت، [تا آنجا که] پسرانشان را می کشت و دخترانشان را زنده رها می کرد؛ و به راستی تبهکار بود.

بدهیم که تو چه مستکبرِ احمقی هستی بدون اینکه به موسی بگویی مثلاً به او فحش بده یا شمشیر بکش، نه؛ به پای خودش و به دست خودش - در نتیجه اعمال خودش - او را غرق و سرنگون و عبرت برای آیندگان می‌کند.

حالا این آدم که امام است، جانشین پیغمبر است، و پیغمبر در باره‌شان می‌گوید:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي»^۱

این عترت می‌آید دنباله قرآن را انجام می‌دهد با خون خودش، با قلم خودش افشا می‌کند.

آن زمان - زمان نزول قرآن - همان‌طور که عرض کردم، اگر کسانی ظلم می‌کردند، اگر خودشان را فوق دیگران می‌دانستند، خیلی ظاهر و علنی و آشکار و با افتخار می‌گفتند. خوب آن نمونه و آن داستان و آن عبرت در قرآن آمده، منافق پیدا شده، در آیات مکی خدا خبرش را می‌دهد ولی آن موقع کاری نکرده است، بلافاصله بعد از پیغمبر منافق سر در می‌آورد. این است که یک مقدار منافق‌نمایی را به اصطلاح آشکار می‌کند، پرده را برمی‌دارد و افشاگری از منافق را علنی می‌کند. امام حسن افشا می‌کند، ولی کاملش را امام حسین می‌کند و با این عمل نشان می‌دهد این منافقی که قرآن وصف کرده کیست؟ منتها منافقی است که دیگر ادعای خدایی نمی‌کند، تا این اندازه قرآن موفق شد که از بین ملت دیگر داعی خدا (داعیان خدا) پیدا نمی‌شود، بلکه خلیفه‌ی الله، و خلیفه‌ی رسول‌الله می‌شوند؛ می‌گویند: ما تداوم رسالت انبیاء را می‌کنیم آنها پیدا می‌شوند و می‌گویند دین خدا دارد از بین می‌رود یعنی منحرف می‌شود، رسالت از بین می‌رود.

رسالت نیامده برای اینکه بنده به حکومت برسم، بنده امپراتور بشوم؛ رسالت آمده برای اینکه خدا حاکم باشد، قانون حاکم باشد و مجری آن قانون و مراقب آن قانون، مردم باشند. اینکه حسین بن علی با قیامش، همین درس را می‌دهد. واقعه‌ی کربلا در چهار حرکت قابل خلاصه کردن است:

حرکت اول، همان نه گفتن به بیعت است! نه‌ی اول، من بیعت کن با یزید نیستم، ... هر غلطی می‌خواهی بکن من با تو به جنگ بر نمی‌خیزم.

حرکت دوم، می‌گوید حکومت نمی‌تواند استبدادی باشد. حرکت دوم، دعوت مردم کوفه است، مردم کوفه ۵ سالی خلافت علی را دیده‌اند، و خلافت علی نشان

۱. حدیث نبوی: به درستی که من میان شما دو وزنه را به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و خانواده‌ام را.

داده، خلافت چه گونه است؟ مردم کوفه به حسین بن علی نامه می‌نویسند، دقت می‌کنید؟ نه یکی نه دو تا نه فلان، همه‌شان نوشته‌اند: یا حسین بیا امر ما را اداره کن، امر یعنی حکومت، ما را اداره کن. امام حسین به این اکتفا نمی‌کند، می‌گوید درخواستان باید کتبی و با امضاء باشد، حتی مسلم را هم می‌فرستد تا ببیند آیا واقعیت دارد؟ یا واقعیت ندارد؟ بعد از آنکه می‌بیند همه مردم یا اکثریت مردم - حالا به زبان خودشان یا به زبان رؤسای قبایل - این را خواستند، راه می‌افتد در بین راه - یا قبل از حرکت - خیلی‌ها می‌گویند: این کار را نکن، حسین خودت را با یزید به درد سر نیانداز! می‌گوید: نه، من برای گرفتن حکومت نمی‌روم، برای شهرت و جلوه و شکوه نمی‌روم، من می‌روم از دین جدم دفاع کنم، یعنی جلوی انحراف و آفاتش را بگیرم. می‌روم امر به معروف و نهی از منکر بکنم، اما نه امر به معروف و نهی از منکری که حالا می‌کنند. ببینید، عمل سیدالشهدا خودش امر به معروف و نهی از منکر را تعریف می‌کند. حرکت به نفع مردم، بنا به دعوت مردم، علیه حکومت، برای اینکه یزید بر مردم کوفه حاکم نشود و اینکه مردم مرا می‌خواهند. این را حسین بن علی اسمش را می‌گذارد «امر به معروف و نهی از منکر»، و این دنباله‌روی از حدیث پیغمبر است که فرمود: وقتی در یک امتی امر به معروف و نهی از منکر ترک شد، خداوند اشرار آن امت را بر آنها مسلط می‌کند. می‌بینید، ما بین امر به معروف و نهی از منکر و انتقاد بر دولت و مقابله با حکومت فرقی نیست؛ یکی است، یگانگی است، امر به معروف این است. امر به معروف این نیست که دختر، روتو خوب بگیر یا چرا نماز نمی‌خوانی؟ یا چرا روزه نمی‌گیری؟ آن جای دیگر است. در مورد آنها اصلاً قرآن می‌گوید:

«لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۱

حتی به پیغمبرش می‌گوید برای دین دار کردن مردم تو نباید زور بزنی:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۲

اصلاً آنجا اکراه بر نمی‌دارد، بلکه نباید تظاهر کرد. درست است، یک زن نباید کاری بکند که به اصطلاح متاع شیطان شود و دکان برای شیطان باز شود. درست است باید برای دفاع از جامعه جلوش را گرفت، این با خودشان است، اصلاً امر به معروف و نهی از منکر این است. اگر امام حسین می‌گوید من برای امر به معروف و

۱. غاشیه (۸۸) / ۲۲: سیطره بر آنان نداری.

۲. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...

نهی از منکر قیام کرده‌ام، برای همین است، برای اینکه معروف بشود. و معروف چی است؟ آن است که مردم می‌پسندند. به قول طالقانی معروف آنی است که تشخیص دهنده‌اش، تشخیص و معیارش مردمند، مردم می‌گویند چه چیزی خوب است. منکر آنی است که مردم می‌گویند: این زشت است، این قبیح است. خوب مردم از ظلم بدشان می‌آید، همه هم بدشان می‌آید، از زورگویی بدشان می‌آید، از کشتن بدشان می‌آید، پس این حرکت دوم، قبول و تأیید حاکمیت مردم است.

حرکت سوم، مقابله با حرّ است. اول مقابله با آنها، حرّ می‌آید و می‌گوید: کجا می‌خواهی بروی؟ من جلویت را می‌خواهم بگیرم. حضرت صریح می‌فرماید: شما از من دعوت کردید که من اینجا آمدم چرا از من می‌پرسی که من کجا می‌روم؟ من به همان جا می‌روم که از من دعوت کردند. حرّ می‌گوید: من که دعوت نکردم. بعد، همان طور که در روضه‌ها شنیده‌اید خورجینی که تویش تمام نامه‌ها بوده می‌ریزد جلوی قشون، یک به یک اسم می‌برد مگر تو نبودی که نامه می‌نوشتی؟ هیچی نمی‌گویند، بعد سیدالشهدا چه کار می‌کند؟ می‌گوید حالا که شما نمی‌خواهید من هم برمی‌گردم. ببینید، این دیگر به بهترین وجه نشان می‌دهد که حاکمیت خدا، حکومت خدا، حکومت مردم است. مردم خواستند حسین بن علی بیاید امرشان را اداره بکند، راه افتاده و آمده، حالا مردم به هر دلیلی، یا فریب آنها بوده، یا ترسیده‌اند، کار نداریم؛ نمی‌خواهند برمی‌گردد؛ می‌گوید با هم دعوا نداریم؛ حتی سیدالشهدا تا آنجا راضی می‌شود که می‌گوید حاضریم با خود یزید هم صحبت کنم، چرا صحبت نکنم؟ با تمام وجود صحبت می‌کند، نصیحت می‌کند.

پرده‌ی چهارم، حرکت چهارم کدام است؟ وقتی است که حرّ یا شمر یا ابن سعد می‌گویند: نه! دیگر نمی‌توانی برگردی، اختیار با خودت نیست، نه می‌گذاریم به کوفه بروی، نه می‌گذاریم به مدینه یا جاهای دیگر برگردی! نه! همین جا باید دستت را بگذاری توی دست من، من ابن سعد یا شمر؛ که دست من، دست خلیفه است، خلیفه‌ی رسول خداست و تو علیه حکومت اسلامی خروج کرده‌ای، قیام کرده‌ای یا اینکه باید کشته بشوی. این جا امام حسین (ع) یک عمل دفاعی انجام می‌دهد. حرکت چهارم و نهضت امام حسین علیه جنگ بوده، به منظور جنگ نبوده است آن زمان، حاکم مدینه با زبان خوش گفت بیعت کن گفتم نه! حالا با زبان شمشیر به من می‌گویند؟ نه با زبان شمشیر و نه به بهای جانم و خونم و اسارت زن و فرزند و بچه و

کس و کارم و تمام اصحابم، زیر بار ذلت نمی‌روم، من بیعت کن نیستم و صدق الله العلی العظیم و صدق الرسولہ الکریم.

حدیثی است از پیغمبر اکرم که فرموده- این حدیث را در یکی از جلسات انجمن اسلامی مهندسین، من از آقای یوسفی اشکوری شنیدم- پیغمبر فرموده است:

«لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةٌ وَفِتْنَةُ الْأُمَّتِ الْمَلِكِ»

هر امتی فتنه و آفتی دارد، بلایی و گرفتاری دارد، فتنه‌ی امت من حکومت است، الملک است، قدرت است، سلطنت است؛ و چه قدر درست گفت پیغمبر. هنوز آب غسل پیغمبر خشک نشده، و هنوز کفن و دفن نشده بود، در سقیفه بنی ساعده این انحراف و این آفت پیدا شد؛ نه تحت عنوان حکومت و سلطنت، بلکه تحت عنوان اینکه ما می‌خواهیم دین خدا و امت پیغمبر از بین نرود. ولی باطنش چیست؟ دعوا بر سر این است که مهاجر می‌گوید: پیغمبر از قریش بود، پس باید جانشین و خلافت پیغمبر در قریش باشد، انصار هم می‌گویند- اینجا توی تاریخ‌ها (سنی و شیعه) نوشته‌اند- انصار هم می‌گویند: چون ما بودیم که پیغمبر را مهمان کردیم، به اینجا آوردیم، حمایت کردیم، حفظش کردیم، و دینش را رایج کردیم، بنابراین حکومت باید دست ما باشد. ببینید، دعوا سر حکومت است، منتها حکومت به نام دیانت، یعنی ادغام دین و سیاست، باید دین محمد و ریاست من، حالا من به هر دلیل: مهاجرم، انصارم، نمی‌دانم، قریشم، شیخم، یتیمم، نمی‌دانم، مرشدم و...

خوب، صفویه چه کار کردند؟ همین کار را کردند، مقتدرترین امپراتوری ایران را ایجاد کردند- که خیلی هم کشور را آباد کرد ولی آخرش به آن فضاحت کشید- مقتدرترین امپراتوری را صفویه تحت عنوان شیخ بزرگ و صوفی بزرگ و پیر طریقت و نمی‌دانم فلان به وجود آورد و بعد حتی تا مرحله‌ی نه تنها ولایت، بلکه الوهیت پیش رفت. اصلاً، قزلباش‌ها و آن فداییان صفویه که واقعاً فداکار بودند، آنها شاه اسماعیل را به نام خدا می‌پرستیدند، منتها این را ظاهر نمی‌کردند، خدا می‌گفتنش. به این ترتیب عمامه و تاج را با هم یک جور کرد و این دو تا را با هم و همان‌طور که پیغمبر فرمود: «فِتْنَةُ الْأُمَّتِ الْمَلِكِ» و این همیشه بوده. سقیفه بنی ساعده تحت این بود، علی هم آن کنار بود و کاری به این کارها نداشت، آمدند و بیعت کردند و خلیفه معین شد، و در ادامه بعد هم عثمان از تویش در آمد. خود ابوبکر و عمر زیاد انحراف نداشتند، به سنت پیغمبر عمل می‌کردند، اصلاً آن موقع کسی

۲۷۸ _____ مجموعه آثار (۲۹)، در محفل دعای کمیل

اجازه نمی‌داد که نهضت اسلام و دعوت پیغمبر به این زودی منحرف شود. یواش یواش عثمان آمد و خاندانش و آنها را و معاویه را هم آنجا در شام نشانند. مردم فهمیدند، گفتند عجب غلطی کردیم؟! علیه او شورش کردند و علی همان شورش را امضاء نکرد، حسن و حسین را به آنجا فرستاد، گفت بروید عثمان را که توی خانه‌اش اسیر و محاصره شده، آب بدهید و مردم را هم نصیحت کرد که این کار را نکنید.

دموکراسی و اسلام*

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم.
«بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله»

قبل از شروع صحبت، به جبران غفلی که شده بود، و با استفاده از این حسن تصادف که مجلس کمیل ما با رحلت دختر پیغمبر بزرگوارمان - حضرت فاطمه زهرا - مصادف شده است، بهترین چیزی که آنها از ما می خواهند، همان صلوات فرستادن است، و همان طور که در زیارت نامه ها، سفارش و دستور شده که قبل از هر زیارتی، با دو رکعت نماز، خدا را عبادت، و به شخص مورد نظر هدیه بکنیم - زیارت حضرت امیر یا زیارت حضرت معصومه - و اتفاقاً بنده خودم این کار را کردم. در دعای کمیل هم هست که اقلای یکی از بزرگان را در آن شریک بکنیم و ثواب آن را به هر کس که می خواهیم هدیه بدهیم. حالا خواهش می کنم همه یک حمد و سوره ای قرائت کنیم و ثوابش را به صدیقه ی کبری، حضرت فاطمه زهرا هدیه بدهیم. [پس از صلوات، حمد و سوره جمعی قرائت می شود].

بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله. اللهم اهدنا من عندك.

عنوان سخنرانی همان طور که تذکر دادند «دموکراسی و اسلام» است. دموکراسی به معنای زیادی ترجمه شده و صورت های مختلفی دارد، ولی همه ما می گوئیم «حکومت مردم بر مردم» که همراهش، مقدمه اش، مقارناتش و تبعاتش یک سلسله لوازم دیگری هم دارد مثل آزادی، آزادی در فکر و عقیده، چگونگی رفتار مردم با هم، رعایت حقوق بشر و غیره. خود این موضوع هیچ تازگی ندارد، تازه طرح نشده، لاقلاً در کشور ما و در محیط ما از زمان انقلاب مشروطیت مطرح بوده است.

* سخنرانی مورخ ۱۳۷۲/۸/۲۷ در محفل دعای کمیل که از نوار برداشت شده و با مختصر ویرایشی به علاقه مندان تقدیم می شود.

ترجمه ی آیاتی از کلام الله مجید که در زیرنویس آمده از سخنران فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی اکبر طاهری قزوینی می باشد (ب.ف.ب).

موضوع مشروطیت، همان حکومت ضد استبداد است، و حکومت انتخاباتی و حکومت مشورتی و حکومت مردم بر مردم است. همان طور که می‌دانید در مجلس گذشته، مجلس شورای ملی، این دو آیه، یعنی دو جمله قرآن را به صورت تابلوی بزرگی بالای سر رئیس مجلس گذاشته بودند یکی: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» است که در سوره‌ی شورا (۴۲) آمده و بین همین آیاتی است که آقای معین فر تلاوت کردند؛ و همچنین تابلوی «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ». یعنی مشروطیت ما متوجه بود و خودش را بر مبنای دستور قرآنی که یکی «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» است که به پیغمبر امر شده، و دیگری «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» که بیان یک امت نمونه است، یعنی یک جامعه‌ی مدل، جامعه شاهد و نمونه که در سوره‌ی شورا (۴۲) قرائت کردند. یک جامعه‌ی اسلامی مدل و نمونه - که در این سوره هم بیان شد - اداره و حکومتشان بر مبنای مشورت با هم دیگر است. یعنی تابع یک پادشاهی نیستند، تابع اوامر دیگری هم نیستند، حتی تابع رهبرهای دینی هم نیستند، خودشان با هم مشورت می‌کنند و به هر ترتیبی که تصمیم گرفتند، به آن روال حکومت، و جامعه‌شان را اداره می‌کنند. همان طور که در سوره شورا (۴۲) و آیات تلاوت شده هم ملاحظه کردید، این آیه در بین ده آیه است. حالا آقای معین فر همیشه خیر و برکت می‌دهند، بین آیاتی که بناست بخوانند یک تا چند آیه هم به آخرش اضافه می‌کنند، ولی منظور، آن ده آیه بود و هر آیه‌ای هم به طور متوسط سه جمله دارد، در جمع، سی جمله. یک جمله‌اش «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» است که از یک جهت می‌تواند حقارت مسئله را از نظر قرآن نشان بدهد که آن اندازه که ما تصور می‌کنیم، مسئله‌ی مهمی نیست.

بعد از تشکیل و روی کار آمدن مشروطیت، در زمان سلطنت احمدشاه، مدتی مجالسی داشتیم، همه آزادی می‌خواستند و این آزادی مطرح بود، ولی جز در مجلس اول، می‌شود گفت که حکومت مردم بر مردم نبود و نمایندگان، نمایندگان واقعی مردم نبودند، دلایلی هم داشت. رضاشاهی آمد و به کلی این اساس را به هم زد و با رفتاری که داشت، باعث شد که دومرتبه در جامعه ایران صحبت از آزادی و انتخابات صحیح بشود، و در واقع باز بحث حکومت دموکراسی پیش بیاید. بعد از احمدشاه، و نیز بعد از فرار رضاشاه و قضایای شهر یور ۱۳۲۰، باز مسئله انتخابات به طور آشکار مطرح شد و باز هم گفت و گوه‌های زیادی صورت گرفت. فی الجمله یک آزادی پیدا شد تا به ملی شدن نفت و آن قضایا منتهی گشت، و اصلاً شروع حرکت ملی شدن نفت با همین تقاضا و خواستن انتخاب آزاد و انتخابات صحیح بود، یعنی حکومت

مردم بر مردم. بعد از پیروزی ملی شدن نفت، قضیه برگشت و کودتایی شد، و دو مرتبه حکومت استبدادی کامل و دیکتاتوری حاکم گردید و مجدداً مسئله‌ی انتخابات آزاد در بین مردم مطرح شد، و نهضت مقاومت ملی پدید آمد و بعد از نهضت مقاومت، جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی، و این حرکات تا انتخابات دوره شانزدهم یا هفدهم ادامه داشت. بعد، آن هم به هم خورد و دامنه‌اش تا «انقلاب شاه و مردم!» کشیده شد که او هم باز آمد و اسم مردم را در آورد تا بگوید این مردم هستند که «انقلاب سفید شاه و ملت» را کردند. یعنی در واقع می‌گفت، حکومت مردم بر مردم است.

البته همه می‌دانستند، خودش هم می‌دانست که این یک تظاهری بیش نیست، تا آن که بالاخره به انقلاب ۱۳۵۷ منجر شد، انقلاب ملی، انقلاب اسلامی ایران و روی کار آمدن جمهوری اسلامی. شعار انقلاب هم - همین طور که می‌دانید - آزادی بود و استقلال و حکومت اسلامی. که باز، هم آزادی و هم استقلال، یک نوعی از دموکراسی است. آن موقع قبل از انقلاب، صحبت از یک نوع حکومت دموکراتیک اسلامی بود. حتی در اساسنامه شورای انقلاب که اتفاقاً مرحوم دکتر بهشتی شاید پیشنهاد کننده‌اش بود، اصرار داشت که اصلاً هدف تشکیل شورای انقلاب، ایجاد حکومت دموکراتیک اسلامی است؛ یعنی باز هم صحبت دموکراسی بود. ولی ورق برگشت و صحبت‌های دیگری شد و ملی‌گرایی و نمی‌دانم دموکراسی و فرهنگ غربی و فلان و فلان، معایب و اشکالاتی بر این نوع حکومت، مطرح شد. به طوری که مثلاً دموکراسی یا آزادی - یا همین طور که می‌گفتند ملی‌گرایی - ضد اسلام است، دشمن اسلام است، و اصلاً جرم و ضد اسلام و مخصوصاً ضد خداپرستی حساب می‌شد، و آزادی به معنای بی بند و باری. اصولاً به قرآن هم استناد می‌شد که اگر بنا باشد که حاکمیت با مردم باشد، پس حاکمیت الله چه می‌شود؟ الله دیگر از بین می‌رود. اصلاً حکومت، نمی‌تواند حکومت مردم باشد، باید حکومت الله باشد. خوب این سخن درست هم هست، چون همه‌ی ما طرفدار این هستیم که الله باید حاکم باشد، و چون الله اینجا نیست و نمی‌بینیم، یعنی ظاهر نیست و دخالت مستقیم نمی‌کند، خوب کسانی که سخنگوی الله هستند آنها باید حکومت بکنند و تشیع هم که اساسش بر وکی امر، و حکومت آنها است. به این ترتیب این مطلب به کلی عوض شد و برگشت. خوب، طبیعی است که به موازات آن بیان و آن اعتقاد و آن تبلیغات و آن رفتار، عکس‌العملش این است که در جامعه‌ی ما مسئله آزادی، و

آزادی عقیده، آزادی فکر، حقوق بشر، دموکراسی، مشروطیت، حاکمیت قانون، حاکمیت الله، و حکومت مردم، دو مرتبه مطرح شد.

شاید دوستان بدانند که مجله آدینه مصاحبه‌ای ترتیب داده بود که ۱۰ تا ۱۲ نفر هم در آن شرکت کردند. سؤال‌های مصاحبه بیشتر در اطراف این بحث بود که چرا در ایران، با آنکه در مقایسه با کشورهای هم‌جوارمان، کشورهای خاورمیانه، آسیا و آفریقا، به لحاظ حکومت ملی، آزادی و لیبرال و حکومت دموکراتیک از همه قدمت‌مان بیشتر است ولی مع ذلک این مفاهیم و موضوعات نهادی نشده، احزاب نهادی نشده‌اند، و احزاب درستی نداریم، و هر دفعه هم که یک قدری به طرف آزادی و حکومت ملی یا مردمی رفته‌ایم، قضایایی پیش آمده که به کلی اصل قضیه را به هم زده است. آمدن رضاشاه، بعد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که این ارزش‌ها را از بین برده و این را به صورت سؤال در آورده که از جمله خود بنده هم در آنجا جوابی دادم. از دوستان ما آقای اردلان هم پاسخ‌هایی گفته بود، آقای مهندس سبحانی هم گفته بود، بنده هم گفته بودم، عده دیگری هم که کم و بیش افکار چپی داشتند، آنها هم نظریاتی دادند. اتفاقاً آن سه نفر اول که عرض کردم، بدون اینکه از هم اطلاعاتی داشته باشیم، جواب‌هایمان، تقریباً محورهای مشترکی دارد. بعضی‌ها یکی را مقدم دانستند و دیگری را عقب تر بردند ولی همه تقریباً در یک جهت جواب دادیم. جواب بنده که همین را نیز مصاحبه گذاشته بود این بود که «آزادی یا حکومت مردمی، درخت بی‌ریشه» است. مطلبی که بنده آنجا بیشتر بیان کرده بودم، این بود که اغلب خیال می‌کنند حکومت دموکراتیک، حکومت ملی یا آزادی، کالای وارداتی است. مثلاً دلمان می‌خواهد ماشین سوار بشویم، یک ماشین بنز سفارش می‌دهیم یا می‌رویم بازار می‌خریم، رانندگیش را هم که کم و بیش یاد گرفته‌ایم. یا مثلاً خانمی چرخ خیاطی می‌خرد، که چرخ خیاطی هم، در خارج ساخته شده و از آنجا وارد می‌شود؛ می‌گردیم و مثلاً لباسی جدید، یا با مد غربی برای خودمان می‌دوزیم. ولی آزادی این طور نیست. وقتی می‌گویند دموکراتیک، یعنی حکومت مردم بر مردم، سه چیز است، «حکومت»، «مردم»، «بر مردم». مسئله‌ی حکومت و مردم، با هم هستند و مردم هم باید آن تناسب و هماهنگی را با آزادی داشته باشند تا آزادی برقرار بشود؛ یک کالایی نیست که خریده بشود و یا پیدا بکنیم.

همان طور که در ابتدا هم تأکید شد، باید از خود مردم بجوشد، یعنی مردم این حق را بگیرند، و از نظر اخلاقی، رفتاری، ساختمانی، رشد و شعوری داشته باشند که لایق چنین حکومتی بشوند و اگر در غرب، حکومت‌های دموکراسی - که این سؤال در روزنامه هم بود - نهادی شده و دوام دارد، و کم و بیش هم اجرا می‌شود، برای این است که از خودشان جوشیده، خودشان این را فهمیدند و لازم دانستند و معتقد شدند، عاشقش شدند، طالبش شدند و به موازات آن لوازمش را هم فراهم کردند و چون مال خودشان است و از خودشان می‌دانند، بنابراین مدافعش شدند و حفظش می‌کنند و نمی‌گذارند دست تجاوز به آن برسد.

یک وقتی با آقای دکتر یزدی بودیم ایشان رانندگیش را می‌کردند. خوب، همه مشکلات ترافیک را می‌دانید و گرفتاری‌ها و تصادف‌ها و... یادم هست ایشان می‌گفتند ما ماشین را از خارج وارد کردیم ولی فرهنگ ماشین سواری را نداریم؛ اینها با هم است. حالا ما هم مشروطیت و دموکراسی و آزادی را با تقلید از خارج وارد کرده‌ایم، بدون آنکه اصلاً بفهمیم چیست. حتی بین کسانی که در حکومت‌های مشروطه به مقامات بالا هم رسیده بودند، خود آنها هم باطناً و اصلاً به آن معتقد نبودند، و موافق هم نبودند. و ایرادهایی که راجع به مشروطیت یا جمهوریت به آنها گرفته می‌شد، آن ایرادها به خود اینها هم وارد بود. من دیگر در اینجا وارد آن بحث‌ها نمی‌شوم و زودتر به آن قسمتی که به خودمان مربوط است می‌پردازیم. در هر حال، این مسئله دموکراسی، از یک طرف، هم جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی و حکومتی دارد و هم از طرف دیگر - لااقل در ایران - جنبه‌ی دینی و اسلامی.

امشب موضوع صحبت بنده و تصدیعی که می‌دهم روی آن جنبه است، یعنی با مجلس دعای کمیل، و برنامه و روشی که همیشه داشتیم تناسب دارد. ما در این جلسه، نه از جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و حکومتی، بلکه به عنوان یک مسلمان - حتی مسلمان شیعه - می‌خواهیم ببینیم که نظر اسلام چیست؟ گو اینکه مسئله، مسئله‌ی خیلی تازه‌ای نیست. و در مورد مشروطیت هم از این نظر صحبت می‌کنیم که مربوط به قبل از به اصطلاح بیرون کردن محمدعلی میرزا و برقراری مشروطیت است.

همان طور که می‌دانید علما و مراجع تقلید در این امر نقش بزرگی داشتند و در میان آنها مرحوم میرزا محمدحسین نائینی با آن کتاب «تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهِ الْمَلَةِ» شاخص بود. در واقع کلید فقهی و دینی و اسلامی این مسئله را او باز کرد و کاری ابتکاری،

خیلی مهم و اساسی کرد که این موضوع را در نظر گرفته بود و تأثیر فوق‌العاده‌ای داشت. و در این احیاء مجدد هم، بعد از نهضت مقاومت ملی و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قدرت گرفتن ساواک و شاه، آنجا هم باز باید ذکر خیری شود و برای مرحوم طالقانی آمرزشی بخواهیم. ایشان پیش قدم شد، و با ترجمه کردن کتاب «تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهِ الْمِلَّةِ» نائینی به فارسی، این کتاب را دو مرتبه زنده کرد و در واقع این کتاب از نظر دینی، قانون اساسی ما شد، حالا ما به عنوان یک مسلمان می‌خواهیم ببینیم نظر اسلام نسبت به این مسئله چیست، چون مسئله مورد شک قرار گرفته است؛ و الا همه می‌دانیم، قبلاً هم گفته‌ام، نائینی هم در کتابش کاملاً آن را آورده و بحث شده است. ولی چون همه‌اش زیر و رو شده، و وقتی آدم می‌بیند که تمام علما و طرفداران مشروطیت با او تقابل داشتند و مخالف بودند و او دشمن مشروطیت محسوب می‌شد، و مطرود و حتی اعدام هم شد که البته کار صحیحی هم نبود. اتفاقاً مرحوم طالقانی خیلی از این بابت می‌گفت و به عقیده‌ی او هم، از کارهای خیلی بدی که در دوره‌ی مشروطیت اتفاق افتاد، به دار زدن شیخ فضل‌الله نوری بود. ولی مع‌ذالك می‌بینیم یک آدمی که اصلاً ضد مشروطیت، ضد آزادی و ضد اکثریت بود، و اینکه مردم اصلاً شعور این را داشته باشند و این حق را داشته باشند که حکومت بکنند، و اصلاً از نظر او، مشروطیت و آزادی و رأی اکثریت، یعنی از بین رفتن اسلام، یعنی از بین رفتن قرآن، یعنی حکومت شیطان و فلان و فلان. حالا این آدم می‌شود شاخص، و بزرگ‌ترین بزرگ راه‌های شهر تهران به نام شیخ فضل‌الله نوری در می‌آید و چیزهای دیگر. این است که اگر بنده تصدیق می‌دهم و شاید یک مطالبی که همه می‌دانند و تکرار مکررات است مطرح می‌کنم، عذر می‌خواهم. ولی به خاطر این است که ببینیم آیا آن حرف صحیح است؟ یا صحیح این است که حکومت، حکومت مردم بر مردم، و حکومت شورایی باشد، و یا اسامی مختلف دیگری که می‌شود روی آن گذاشت.

پیش از اینکه در قرن مثلاً هفدهم، هجدهم، و در قبال رنسانس، بعد از دوران قرون وسطی، این بحث را اروپایی‌ها به ما عرضه و اجرا و هدیه بکنند یا ما به قول این‌ها، آن را تقلید کنیم، این امر به عنوان یک امر بدیهی و مسلم و مشخص در ادیان، و به ویژه در اسلام و در قرآن، بوده است. بنابراین، مبنای صحبت ما اول خود قرآن است و بعد هم سنت. همان طور که توصیه هم کرده‌اند: قرآن، کتاب الله و

سنتی و یا کتاب الله و عترتی. حال ببینیم آنها چگونه‌اند، چه نظری داشته‌اند؟ و بعد هم نظر فقها و دانشمندان دین در این مدت چه بوده است؟

می‌خواستم تذکری عرض کنم که اگر این مسئله را بنده مطرح می‌کنم و بین اسلام و دموکراسی به اصطلاح پُلی می‌زنم، آن عقیده‌ی قبلی من سر جای خودش هست که بنده توی کتاب‌ها یا جاهای دیگر گفته‌ام. یکی این مسئله که اصلاً حکومت یا سیاست از یک طرف و دین و دیانت از طرف دیگر، و سلطنت یا حکومت، این دو مشغله یا دو مسئله یا به اصطلاح فرنگی، دو Function مختلف است؛ درست برخلاف آن نظریه ادغام دین و سیاست. این حرفی که آن را مسجل می‌گفتیم به اصطلاح نمی‌خواهم این جا نقضش بکنم، اصلاً دو مقوله است، دو چیز است. خوب، دلایلش را هم گفته بودم و حالا هم باز ممکن است عرض بکنم. بعد هم آن مسئله‌ای که سال‌های گذشته در انجمن اسلامی مهندسين گفته شده بود و در بعثت پارسال هم بیان شد که حالا هم قرار است درباره‌اش بحث مجدد بشود، این مسئله که آخرت و خدا یگانه برنامه، و تنها برنامه‌ی بعثت انبیاء است. یعنی انبیاء از طرف خدا مبعوث نشدند مگر برای این دو منظور؛ یکی فهماندن، تذکر دادن، و آماده کردن و ما را سوق دادن برای حیات ابدی و جاویدان:

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۱

یکی این، و دیگر عوض اینکه معبودمان پول، راحتی و زندگی باشد، و به قول مارکس اقتصاد باشد، و یا معبودمان قدرت و راحتی و یا لذت باشد؛ باید معبود ما و هدف ما خدا باشد و خدا را معرفی کنند. آن عرایض سرجای خودش محفوظ است. ولی مع‌ذلک همان طوری که در شب عید مبعث هم عرض کردم، چون تأمین و تدارک آخرت آن طور که مصلحت و خیر ماست و در این دعاها می‌خواهیم، و هم چنین حرکت به سوی خدا، با چگونگی زندگی این دنیا ارتباط پیدا می‌کند؛ بنابراین، وقتی انبیاء آمدند و می‌خواستند ما را به طرف خدا و برای زندگی ابدی و حیات جاویدان و سعادت ابدی سوق بدهند، به‌ناچار به مسائل دنیایی پرداختند، چرا؟ چون همان‌طور که فرمایش پیغمبر است:

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»

۱. عنکبوت (۲۹) / ۶۴: ... و سرای آخرت زندگی [واقعی] است، کاش می‌دانستند.

چون در این جهان است که ما کشت و کار و زمینه‌سازی می‌کنیم و دانه را این‌جا می‌کاریم، و به این دلیل است که ناچار به مسائل دنیایی می‌پردازد که یکی از آنها حکومت است، یکی اقتصاد است، یکی بهداشت است، یکی از آنها مثلاً روابط زن و شوهر است، این‌ها خود به خود مطرح می‌شود. ولی هدف اصلی چیز دیگری است. حالا ببینیم قرآن چه می‌گوید؟

همان‌طور که عرض کردم، مسئله اصلی تفکیک دین از سیاست است و عدم دخالت حکومت و قدرت در دین. دلایلی که قبلاً عرض شده بود، مختصراً حالا تکرار می‌کنم، چون بعضی‌ها معتقدند که این دو تا با هم ادغام است. به نظر این‌ها اصولاً خداوند پیغمبران را فرستاده، چون بشر و مردم نمی‌توانند خودشان را اداره بکنند و به هم ظلم و آزار می‌رسانند و بیچاره می‌شوند، خداوند هم مردم را دوست دارد و به آنها علاقه‌مند است، بنابراین بر خدا واجب است که از راه لطف، انبیایی را بفرستد، کسانی را بفرستد که ما را اداره بکنند. خوب، این استدلال با تاریخ انبیاء- آن‌طور که قرآن به ما می‌گوید- هیچ تطبیق نمی‌کند.

در بین پیغمبران آنهایی که قرآن برای ما توضیح می‌دهد فقط پیغمبر خودمان است که هم نبی و رسول، و به اصطلاح آورنده‌ی آیین بود، و هم رهبر بود و (لااقل در مدینه) حکومت کرد، این درست است. حضرت موسی هم مأموریت نجات بنی‌اسرائیل از دست فرعون و بعد هجرت و بردنشان به سرزمین موعود، و اداره کردن این اردو و این حرکت بود، و این، یک کار حکومتی و سیاسی بود. حضرت داوود و حضرت سلیمان هم نبی بودند؛ همان‌طور که در عهدین هم هست، هم قاضی بودند و هم حاکم بودند، یعنی حکومت می‌کردند. اما از این‌ها که بگذریم، حضرت ابراهیم که سرسلسله‌ی ادیان توحیدی است، آن‌طور که قرآن به ما شرح می‌دهد، کاری که هیچ در عمرش انجام نداد، زمامداری و حتی اداره‌ی یک قبیله بود، ابراهیم «مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، مشرک نبود، مسلم بود، حرف‌هایی که حضرت ابراهیم (ع) می‌زند، کارهایی که می‌کند، وقتی که با پدرش صحبت می‌کند و با قوم صحبت می‌کند، و یا کعبه را می‌سازد، همه حاکی از عدم حکومت کردن است. حضرت عیسی کاری که اصلاً نکرد حکومت بود. حتی یک جمله‌ای بین اروپایی‌ها یعنی مسیحی‌ها متداول است، بعید هم نیست که این اصالتی داشته باشد و آن اینکه

می‌گویند «سکه را به قیصر برگردانید» یعنی کار سکه را، آنچه را که متعلق به قیصر است به او بدهید. خودِ فرنگی‌ها از سخن عیسی مسیح این را در می‌آورند که حکومت مال قیصر است چون روم دیگر به قیصر مربوط است، از من (عیسی) نخواهید و من این کار را نمی‌کنم. حالا این تا چه اندازه درست باشد یا تحریف شده باشد، نمی‌دانم. در مورد سایر انبیاء هم این‌طور است.

برگردیم به پیغمبر خودمان؛ می‌بینیم، درست است که حضرت محمد(ص) هم حکومت کرده و هم نبوت و رسالت داشته، ولی این‌ها دو خط کاملاً متمایز است. آنجایی که پیغمبر توحید را به ما درس می‌دهد، یا تدارک قیامت و آخرت را درس می‌دهد، نماز خواندن را می‌گوید، رفتار و زکات را می‌گوید؛ حق ندارد یک ذره - به اندازه‌ی پای مورچه - از آنچه خدا به او وحی کرده است، عدول کند:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.»^۱

یعنی این سخنان و وحی، از روی عقل خودش نیست، چه برسد به اینکه از روی مشورت و نظرخواهی با مردم باشد. آن وقت آیات هم فراوان است:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ.

لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ.

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ.»^۲

خیلی جاها هم می‌فرماید:

«وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرَكُنَ إِلَيْهِمْ شِئْنَا قَلِيلًا.

إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا.»^۳

۱. نجم (۵۳) / ۳ و ۴: و از سر هوس سخن نمی‌گوید.

قرآن جز وحی [الهی] نیست که [به او] القاء می‌شود.

۲. حاقه (۶۹) / ۴۴ تا ۴۶: اگر [محمد] سخنانی به دروغ بر ما بسته بود.

قطعاً او را به چنگ قدرت می‌گرفتیم، آنگاه شاهرگش را قطع می‌کردیم.

۳. اسراء (۱۷) / ۷۴ و ۷۵: و اگر تو را ثبات قدم نبخشیده بودیم، نزدیک بود اندکی به آنان متمایل شوی.

در آن صورت تو را دوچندان در حیات دنیا و دوچندان [پس از] مرگ عذاب می‌چشانیم و در برابر ما برای خود هیچ باوری نمی‌یافتی.

می‌بینیم که از بالای سر، پیغمبر مراقبت می‌شود. تا آنجایی که دین است و آنجایی که هدایت مردم است، یک ذره نباید از آن تجاوز بکند. ببیند خدا چه می‌گوید:

«فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ»^۱

«فَلَا تُطِيعِ الْمُكذِبِينَ».

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِئُونَ»^۲

آنها (کافران) خیلی دلشان می‌خواهد یک جورى با ایشان کنار بیايم، ولی پای حکومت که می‌رسد یک جمله است، یک کلمه است ولی خیلی معنی دارد:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۳

همه‌ی مفسران هم قبول دارند که این یعنی اداره، مدیریت و حکومت. می‌گوید، پای حکومت که شد، بین آنها (مردم) چه می‌گویند، آنچه دین است از من پرس، یک ذره هم نباید آن طرف تر بروی، و خیالت هم جمع باشد که من می‌گویم و حفظ هم می‌کنم، من این دین را فرستادم. اما آنجا که اداره مملکت و مردم و امت است، بین آنها چه می‌گویند، و مامی‌بینیم که حضرت هم همین کار را می‌کرده و اتفاقاً این مطلب در همان کتاب «تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهُ الْمِلَّةِ» است؛ مثال‌هایی می‌آورد که حضرت رسول (ص)، علی‌رغم نظر خودش، آنچه را که از مشورت بیرون می‌آمد، آن را عمل می‌کرد. از جمله گمانم در جنگ أخذ است که ایشان نظرشان این بود که در همان شهر که هستند، دفاع کنند، و صبر کنند تا آنها بیایند ولی جوان‌ها که آتششان تندتر بود، موافق دفاع در شهر نبودند. مثل آقای بسته‌نگار، در زندان که بودیم همه‌اش آرزو داشت و تشنه‌ی این بود که اعتصاب غذا کند، هر خبری می‌شد می‌گفت: «اعتصاب غذا». یک جوشش و خروش فوق‌العاده، خواص جوانی بود. خوب جوان‌های امت پیامبر هم می‌گفتند ما اینجا بنشینیم؟! ما پشتیبانی خدا را داریم، ما رسول خدا را داریم؛ چه غم دیوار امت را که دارد نوح کشتیان. ما صبر کنیم که آنها بیایند و آن وقت مثلاً به ما تیر بیاندازند؟! نه خیر؛ ما باید برویم جلو. بحث کردند و اکثریت با آنها

۱. فرقان (۲۵) / ۵۲: پس، از انکارورزان اطاعت مکن...

۲. قلم (۶۸) / ۸ و ۹: پس، از تکذیب‌کنندگان اطاعت مکن.

دوست داشتند تو نرمش نشان دهی، آنان [هم متقابلاً] نرم شوند.

۳. آل‌عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن؛ ...

شد. پیغمبر گفتند: برویم، بعد همان جا یا در ضمن راه، جا افتاده‌ها و مسن ترها، یک قدری جوان‌ها را ملامت کردند. که شما چه بچه‌های فضول و بی‌حیایی هستید؛ شرم نمی‌کنید؟ رسول خدا می‌گوید این جا بمانیم، شما می‌گویید نه! جوانان دیدند بد کاری کرده‌اند، به غلط افتاده‌اند، گفتند نه، ما حرفی نداریم، می‌مانیم. پیغمبر هم می‌فرماید: دیگر نه. نبی وقتی حرکت می‌کند، دیگر بر نمی‌گردد، «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ»، می‌رویم. شاید یکی دو مورد دیگر هم باشد که پیغمبر عملاً به همین مشورت با مردم، و اجرای نظر اکثریت مردم عمل کرده است. خوب، علی را می‌بینیم، علی هم غیر از این کاری نکرد. علی در جنگ صفین مخالف بود. اولاً وقتی که آنها (سپاه معاویه) قرآن را با نیزه‌هاشان بالا بردند گفت: وای، این خدعه است، ولی آنها گفتند نه. بعد دیدیم که چه شد و بعد هم حکمیت را پذیرفتند. علی (ع) مخالف بود ولی مع ذلک چون آنها می‌خواستند عمل کرد. بعد هم گفت: نتیجه‌ی آن چه را که من به حرف شما عمل کردم دیدید؟! عمل پیغمبر، سنت پیغمبر و روایت این بوده است که چه می‌کردند. اتفاقاً خود این آیه «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ» خیلی جالب است:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۱

که البته هم در زمان مشروطیت، و هم بعدها، بعضی‌ها می‌گفتند معنی‌اش این است که با آنها مشورت بکن که اینها برای خودشان احساس شخصیت بکنند که خوب رسول خدا دارد می‌پرسد که چه بکنیم و چه نکنیم؛ چون پشت سر این آیه آمده است: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ اصرار می‌کردند که بله، مشورت بکن ولی آنچه خودت می‌خواهی یا می‌فهمی انجام بده و بعد به خدا توکل کن.

البته قبل از انقلاب هم این تفکر بود، و خلاصه آن که، می‌گفتند پیغمبر سر مسلمان‌ها شیره بمالد، و ازشان بپرسد: تو چه می‌گویی، تو چه می‌گویی، تو چه می‌گویی؛ و وقتی هر یک از آنها چیزی گفتند، بگویند بسیار خوب، بعد همانی را که خود

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: در پرتو رحمت الهی، بر آنان [که در احد نافرمانی کردند و پشیمان شدند،] نرم [خو و مهربان] شدی؛ و اگر خشن و سخت‌دل بودی، از گرد تو پراکنده می‌شدند، پس از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه و در کار با آنان مشورت کن؛ و چون [بر اساس مشاوره] تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن که خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

می خواست انجام دهد. خوب، این کار را ماها خیلی انجام می دهیم، بشر این کار را می کند ولی پیغمبر خدا، نه؛ او نمی آید خیانت بکند. موضوع برعکس است، وقتی می گوید «فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» یعنی - همان طور که پیغمبر هم در آنجا عمل کرد - به نظر مشورت عمومی عمل بکن ولی نگران این نباش که نتایج سوء خواهد داشت، به خدا توکل کن؛ خدا بالاخره درست می کند، راه را درست می آورد. آن وقت «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» عطف به چه کسانی می شود؟ به آنهایی می شود که بی تربیت بودند، سرکش بودند و مخالف عمل خاص پیغمبر عمل می کردند؛ از او اطاعت نمی کردند، به اصطلاح دشمنان نوح که آن موقع می گفتند اراذل «أَرَادُوا بَادِيَ الرَّأْيِ»؛ اینها «بادی الرأی»ها بودند ولی خدا می گوید «فَاعْفُ عَنْهُمْ». خدا هیچ وقت نمی گوید مثلاً بر علی عفو بکن یا بر فاطمه عفو بکن، عفو بر کسی است که از روی جهالت یا از روی نفهمی یا از روی خودخواهی یا از روی طغیان و سرکشی، یک کاری می کند و یا بد رفتاری و بی ادبی می کند، و مثلاً توی روی پیغمبر می ایستد. در این جا، نه تنها «فَاعْفُ عَنْهُمْ» بلکه «وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ»؛ اصلاً از خدا بخواه، که اینها را در باره ی عمل خلافشان و این رفتار سوءشان ببخشد. و مع ذالک، «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ». و مع ذالک همین بابای کم شعور و بی ادب و نفهم و جاهل، باید او هم نظر بدهد، چرا؟ چون حکومت، مال مردم است. کار مردم و مال خود مردم است. دیگر بنده حق ندارم بگویم چون عاقلم بیشتر می رسد و یا چون پولم بیشتر است یا علمم بیشتر است، باید دخالت بکنم. یا در کار، پولی را که مثلاً از راه مالیات به اختیار بنده ی مثلاً وزیر دارایی یا نخست وزیر یا دولت گذاشته اند، آن را جوری که خودم فکر می کنم هزینه کنم، اصلاً این خیانت در امانت است. واقعاً این کتاب «تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهِ الْمَلِكِ» شاهکاری است، می گوید: اصلاً در حکومت های استبدادی، حاکم خودش را مالک الرقاب می داند یعنی همان صفاتی که در خدا هست. خدا مالک الرقاب است، خدا قدیر است، خدا حاکم است. ولی این حاکم مستبد هم این صفات را به خودش نسبت می دهد؛ همان طور که فرعون گفته بود: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى». ولی این حکومت مردود خداست؛ حکومت صحیح، حکومت امانت داری است، حکومت مباشرتی است، کلمه اش این است، «مباشر». همان طور که شما یک نفر را مباشر می گیرد-

۱. هود (۱۱) / ۲۷.

۲. نازعات (۷۹) / ۲۴: ... من صاحب اختیار برتر شما هستم.

مثلاً در کار خانه یا در کار شرکت یا جای دیگر - پولی هم در اختیارش می گذارید، و می گویند برو مثلاً با این پول هیزم بخر یا این پول را مثلاً خرج تعمیر این ساختمان بکن؛ این کار، مباشرت است. حکومت را آن طور که او (نائینی) توصیف می کند می گوید کار مباشرت است. مباشر باید ببیند که مالک چی گفته، به آن عمل کند. حق ندارد اگر سلیقه خودش این است که مثلاً اگر ساختمان سه طبقه باشد بهتر است؛ مباشر غلط می کند، خود مالک یا صاحب خانه گفته من می خواهم ساختمانم یک طبقه باشد، او (مباشر) باید آن جوری بسازد، و اگر در آنجا خلافی می بیند که مثلاً یک طبقه بنا غلط است، تنها باید تذکر بدهد، همان طور که پیغمبر تذکر می داد، همان طور که علی تذکر می داد، که این کار بد است، آن کار خوب است، و امام حسن و امام حسین و سایرین هم تذکر می دادند. نکته دیگر - که آن را قبلاً به این صورت و در این مورد بنده نگفته بودم - این که اصلاً حکومت نباید در دین دخالت بکند یا بالعکس؛ دین و صاحب دین و مسئول دین که پیغمبر است، نباید به نام دین در امر اجرایی وارد شود. این قدر از این آیات در قرآن زیاد است:

«مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ»^۱

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَكِيلٌ»^۲

«اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَكِيلٌ»^۳

این آیات یکی و دو تا و سه تا نیست؛ یا در سوره‌ی احزاب (۳۳) است که توصیه‌ها را خلاصه می کند و پیغمبر را طرف خطاب قرار داده، می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»

وَدَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»^۴

ای نبی، ای پیامبر، ما تو را به عنوان شاهد و الگو و نمونه فرستادیم یعنی خودت خوب باش، برای دیگران نمونه باش، «شاهدًا ومُبَشِّرًا ونَذِيرًا»؛ «مبشراً»، یعنی بشارت

۱. مائده (۵) / ۹۹: رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارد...

۲. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگاهبان آنان تعیین نکرده‌ایم؛ و کارگزار آنان نیستی.

۳. شوری (۴۲) / ۶: ... خدا خود مراقب [رفتار] آن کسان است و تو کارگزار آنان نیستی.

۴. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم.

و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

بده که اگر تو عدالت کردی، اگر در راه مردم از آن گردنه خوب رد شدی مثلاً به بهشت می‌رسی. «نَذِيرًا»، همانی است که با آن شروع شده؛ عذاب است و قیامتی و آتشی، و از این حرف‌ها. «شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا. وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ»؛ دعوت کننده به سوی خدا باش، ولی نه به زور. با پس گردنی و لگد و آردنگ دعوت نمی‌کنند، دعوت با فدایت شوم و بفرمایید و اینها است. «دَاعِيًا» یعنی مردم را دعوت کن، این خداوند است که به پیامبر گفته است:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
فَلَيْسَتْ جَبُوبًا لِي وَلِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۱

این را به شما می‌گوید: «فَلَيْسَتْ جَبُوبًا لِي» پس شما هم بیایید «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ» آن‌طور که او می‌گوید، «وَسِرَاجًا مُنِيرًا». چراغ پرتوافکن باش. چراغ چه کار می‌کند؟ نور می‌اندازد. بنده‌ی مسافر یا بنده‌ای که می‌خواهم توی خیابان بروم، با این چراغ می‌فهمم کجا چاله است، و کجا مانع است. ولی دیگر چراغ پشت من نمی‌آید که پشت من باشد و مشت یا لگد هم بزند که از این طرف نرو، از آن طرف برو؛ این کار را نکن، آن کار را بکن. حالا این آیه آن توصیه‌ها را خلاصه می‌کند که چرا دین و یا رسول دین یا کسانی که به اصطلاح مدعی تبلیغ دین هستند، نباید دخالت بکنند برای اینکه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، خدا و قرآن اصلاً قبول ندارد که در دین اجبار باشد. من این شخص را مجبور کنم که تو نماز بخوان، کاری که پدرهای ما خیلی می‌کردند، بچه‌هاشان را با لگد و فحش بیدار می‌کردند که: پاشو نماز بخوان، پاشو، چرا نمازت را نمی‌خوانی؟ خوب، این کار غلط است. توصیه بکن، تشویق بکن، تعلیم بده، اما نباید به زور او را وادار به این کار کرد. یا حتی مثلاً او را به زور وادار کنند که این‌گونه حجاب داشته باشد یا روزه بگیرد، یا فلان، این اصلاً دین نیست.

دولت دستگاهی است، که اصولاً برای مقابله با دشمنان خارجی آمده است، و این که سرحدات را حفظ بکند و برای جلوگیری از دزدی و دزد و قاچاقچی و کسانی که فتنه‌اندازی می‌کنند، عمل نماید. دولت همیشه قدرت است و سرنیزه. آن وقت اگر همین دولت بخواهد مثلاً مجری دین هم باشد، دیگر «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»

۱. بقره (۲) / ۱۸۶: هرگاه بندگان من از تو درباره‌ی من سؤال کنند، [بگو] من [به همه] نزدیک هستم و به ندای هر که مرا [به نیایش] بخواند، پاسخ خواهم داد؛ پس آنان هم دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، بسا که راه کمال یابند.

از بین می‌رود، یعنی دین اجباری می‌شود. اگر بنا باشد بنده از ترس ناظم مدرسه یا از ترس ممتحن یا از ترس این که می‌خواهند گزینش بکنند، از ترس این که مبادا من را در مصاحبه‌ی کنکور رد کنند و به من اجازه‌ی ورود به دانشگاه ندهند، آداب مسلمانی به جا آورم، این می‌شود دین اجباری.

حکومت اسلامی صحیح چگونه است؟ بهترین سند و بهترین کتاب، همان عهدنامه‌ی حضرت امیر به مالک اشتر است آنجا که علی ابن ابی طالب به صفت خلیفه مردم - نه به صفت مثلاً داماد پیغمبر یا امام، به صفت خلیفه - می‌خواهد یک استاندار به مصر بفرستد، به او دستورالعمل داده می‌شود؛ همان طور که به هر سفیری دستور می‌دهند، دولت‌ها یا وزارت کشور هم برای استاندارها و فرماندارها، یک آیین‌نامه‌ای دارد، و دستورالعمل صادر می‌کند. این خیلی عجیب است که در سراسر نامه‌ی حضرت امیر به مالک اشتر، یک کلمه از این چیزها گفته نشده است. ولی خیلی چیزهای دیگر گفته شده؛ مثلاً با سربازها چه جور رفتار کن، با مردم چه جور رفتار کن، با پولدارها چگونه باش، با غیرپولدارها چگونه باش، با زارع‌ها چگونه عمل کن، مردم چند طبقه هستند؛ دائم سفارش که تا می‌توانی احسان کن، تا می‌توانی بخشش کن، ولی یک کلمه نگفته که: ای مالک مبادا بگذاری یک زن بی‌حجاب در مصر حرکت کند؛ هیچی! مالک وادارشان کن نمازشان را اول وقت بخواند، مالک باید اذان و اقامه هر صبح و هر شب گفته شود؛ از این گونه توصیه‌ها هیچی نیست.

حضرت امیر در آن نامه به خود مالک خیلی سفارش می‌کند؛ سفارش که خدا را فراموش مکن، مبادا مشغله حکومت تو را از ذکر خدا باز بدارد، همه‌ی اینها را توصیه می‌کند، حتی مثلاً توصیه می‌کند که مبادا مردم را وادار بکنی که زکات بدهند، در نامه‌های دیگر هم هست که حضرت امیر می‌فرماید: وقتی آنجا می‌روی، به خارج شهر برو و یک جا چادر بزن و جارچی بفرست که بگویند: «ایها الناس»، نماینده امیرالمؤمنین آمده، هر کس وجوهاتی در اختیارش هست، وجوهات دینی، بیاورد بدهد، هیچ نمی‌گوید: با سرنیزه مردم را وادار کن که زکاتشان را بدهند یا فرض کنید خمیشان را بدهند، اما حالا مثلاً بعضی‌ها عطف به ماسبق هم می‌کنند که تو ۴۰ سال پیش، ۵۰ سال پیش، خمست را داده‌ای یا نداده‌ای؟! به شما چه مربوط است؟ خمس عیناً مثل نماز است، نماز را اگر بنده بخوانم، باید برای خدا بخوانم، یعنی در راه خدا بخوانم، نمازی که پدرم یا فرض کنید رئیس یا رئیس جمهور یا معلم مرا مجبور بکند، چه ارزشی

دارد؟- توصیه به خواندن اشکال ندارد خیلی هم خوب است، ولی اگر مجبور بکند، این نماز چون اصلاً دروغی است، گناه هم دارد. برای اینکه من در مقابل خدا می‌گویم «الله اکبر»، ولی توی دلم، اکبر یعنی آن کله‌گنده‌ای که مرا وادار به نماز خواندن کرده، او برای من اکبر است، خدا دیگر اکبر نیست، پس می‌بینیم علی(ع) که شاخص است و به عقیده‌ی ما اولین شاگرد این مکتب، و پیشوای اول است، وقتی استاندار می‌فرستد، هیچ توصیه‌ای برای اجبار دین نمی‌کند، یعنی به او اجازه نمی‌دهد و مأموریت نمی‌دهد که در دین مردم دخالت بکند، اما حالا می‌بینیم این تبلیغاتی که اینها می‌کنند، چقدر مضر است، اصلاً وقتی رادیو می‌خواهد اذان بگوید یا دعای بعد از نماز بخواند اصلاً رادیو را می‌بندند، چون نمی‌خواهند از زبان کسانی که نمی‌دانند باطنشان و زبانشان یکی است اذان بشنوند، و به این ترتیب اصلاً نسبت به دین نفرت هم پیدا می‌کنند. پس تفکیک دین و سیاست یک نشانه‌اش همین است که اصلاً قرآن به پیغمبرش که از هر جهتی صلاحیتش، اعتمادش، عدالتش، تشخیصش، از همه بهتر بوده است، می‌گوید: تو هیچ مأمور اینها نیستی، مراقب نیستی، به توجه مربوط است که اصلاً نمازش را می‌خواند یا نمی‌خواند، اصلاً ایمانش درست است؟ نه، به تو مربوط نیست. هر کس که سلام کرد، بهش نگویند که تو مؤمن نیستی؛ سلام که کرد کافی است. حالا بروید کنجکاو بکنید یا بروند از در و همسایه‌ها، از بقال، پرسند که این خانم چگونه است؟ فرض کنید می‌خواهند استخدامش کنند یا فرض کنید می‌خواهند اجازه بدهند که دکتر بشود، طیب بشود، در تحقیقات محلی پرسند وقتی که این خانم بیرون می‌آید حجابش خوب است یا نه؟ یا مثلاً توی خانه‌اش آرگ یا ویولن پیدا می‌شود یا نه؟ اگر پیدا شد، اصلاً دیگر او را استخدام نمی‌کنند. شما حق ندارید، اصلاً خلاف ستارالعیوب بودن خداست.

در کل قرآن سه جا هست که صحبت از حکومت می‌کند. اول جایی که صحبت می‌شود راجع به داوود است، می‌گوید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا

تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» (ص ۳۸ / ۲۶)

ای داوود ما تو را خلیفه قرار دادیم در زمین، زمین که می‌گویند یعنی در کشور، در محل زندگی یا محل امت. پس بین مردم به حق داوری کن و از هوای نفس تبعیت نکن،... اگر تبعیت کردی، چه می‌شود؟ قاعدتاً اگر منظور این بود که قرآن

دستور حکومتی به ما بدهد، قرآن می‌گفت: یا داوود اگر از هوای نفس تبعیت بکنی، آن وقت بی‌عدالتی می‌شود و مردم علیه تو شورش خواهند کرد و تو از سلطنت می‌افتی. یا وقتی به هوای نفس عمل کردی فساد و تباهی پیش می‌آید و کشور و مردم بیچاره می‌شوند، همه‌ی اینها درست است، اما این را نمی‌گویند، می‌گویند: «فَيُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ تو از مقصد اصلی که همان رفتن به طرف خدا است، خارج می‌شوی. داوودی که پیغمبر هم هستی و ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، اگر از هوای نفس خودت تبعیت بکنی - همان کاری که عثمان می‌کرد - از راه خدا خارج شده‌ای. بنابراین اگر می‌خواهی همیشه در راه من باشی، به هوای نفس عمل نکن.

این یک جاست که مسئله حکومت، منتها تحت عنوان خلیفه، در قرآن آمده است. البته درباره‌ی سلیمان هم هست، او دعا می‌کند و از خدا می‌خواهد که ملکی به او بدهد که «لَا يَبْغِي لِيَ أَحَدٍ»^۱ باشد، پس از او نظیر نداشته باشد. در مورد پیغمبر خودمان هم می‌فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۲ که توضیح دادم. یکی هم در سوره‌ی شورا (۴۲) است که به خود مسلمان‌ها می‌گوید که در مورد آن توضیح بیشتر می‌دهم. در این آیات، مطالب حول و حوش ایمان به خدا دور می‌زند، خدا را ناظر دیدن و او را ولی خود قرار دادن، و از گناهان اجتناب کردن و تذکر اینکه «فَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۳ و اگر شما صاحب یک چیزی بودید - حالا آن چیز دارایی باشد، هنر باشد، استعداد باشد، هر چه باشد - همه‌ی اینها متاع دنیا است، بنابراین شما نباید فریب آن را بخورید و به آن دل گرم باشید؛ باید به فکر متاع آخرت باشید. آخرش هم می‌گوید «وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^۴ آن وقت نتیجه‌اش این است که:

«وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»
(شورا (۴۲) / ۳۷)

اولاً دنبال گناهان کبیره نمی‌روند، فحشاء و فساد نمی‌کنند، یعنی پاکند، شریفند، پاکدامند و وقتی عصبانی می‌شوند یا غضبی می‌کنند، طلب مغفرت می‌کنند و معذرت می‌خواهند. و یا آن کسی که مثلاً بر من زیان رسانده است و من غضبناک شده‌ام، او را می‌بخشم و نسبت به او کینه‌ورزی نمی‌کنم. یعنی باید این طور اخلاق خوش داشته باشیم.

۳. شورا (۴۲) / ۳۶.

۲. آل عمران (۳) / ۱۵۹.

۱. ص (۳۸) / ۳۵.

۴. شورا (۴۲) / ۳۶: ... و بر صاحب اختیارشان توکل می‌کنند.

«وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ.» (شورا (۴۲) / ۳۹)

کسانی که وقتی به ایشان ظلمی برسد به درد همدیگر می‌رسند، همدیگر را کمک می‌کنند، نمی‌گذارند او مورد ظلم قرار بگیرد و اینها فقط ناظر باشند و هیچ نگویند. مثلاً به مردم «بوسنی و هرزگوین» ظلم می‌شود، خوب الحمدلله تا حدودی کمک می‌شود. این واقعاً امت نمونه و آن موردی است که باید به انتصار و کمک آنها رفت.

«وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا

يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.» (شورا (۴۲) / ۴۰)

و جزای بدی، بدی است، البته این جزایی نیست که خدا بدهد، جزایی است که خود این‌ها می‌دهند. یعنی جامعه این طوری است که اگر یک کسی به بنده بدی بکند، عوضش مثل آن بدی است، نه اینکه تارومارش کنند و تمام زندگیش را نابود کنند و معذالک «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»، و اگر کسی که به او بدی شده ببخشد، صلح بکند یا اصلاح بکند، اجرش را خدا می‌دهد. یعنی توصیه در این جهت است که حتی در برابر بدی هم ما بدی نکنیم، خوبی و بخشش بکنیم، «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ». یادش باشد که خداوند ظالم را دوست ندارد.

«وَلَمَنْ ائْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.» (شورا (۴۲) / ۴۱ تا ۴۳)

یعنی توصیه به این است که همدیگر را تحمل بکنید، همدیگر را ببخشید و اگر این کار را کردید خیلی کار بزرگی است و این کار ساده‌ای نیست و روابطتان با هم بر مبنای دوستی و محبت و خدمت و غفران و مغفرت، و بعد هم ایثار باشد. آن آیه‌ای که در آن کلمه‌ی شورا آمده این است:

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.» (شورا (۴۲) / ۳۸)

کسانی که اولاً دعوت خدا را اجابت کردند یعنی پیرو و بنده‌ی خدا هستند و اطاعت خدا را می‌کنند، یعنی ایمان کامل، ایمان درست و عمل درست دارند. «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»؛ به این هم اکتفا نمی‌کنند که بگویند: ما که خدا را قبول داریم، دیگر چه

لازم دارد که دولا و راست شویم؛ نه، دائماً خدا را در ذهنشان می آورند و در برابر او می ایستند و وظیفه شان را انجام می دهند «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ». آن وقت: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ». یعنی علاقه به پول و پولداری را انحصاری خودشان نمی دانند، از پولشان به همدیگر می دهند.

همیشه پول جای خدا را می گیرد و معبود اشخاص می شود. سرمایه داری هم از همین جا می آید. یعنی اولاً سرمایه داری هدف دنیا است و ثانیاً در دنیا هدف پول و اقتصاد است. اما این ها این طور نیستند، پول را برای این می خواهند که اتفاق بکنند و به خدا نزدیک بشوند «وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ». نکته ی قابل توجه این که علاوه بر تمام این توصیف ها، یعنی تابلویی که قرآن از یک جامعه ی نمونه وصف می کند - به خصوص که کلمه ی «امر» یعنی مدیریت و حکومت و چگونگی آن یک جمله بیشتر نیست - یک مطلب دیگر هم می آید، یعنی اگر یک مردمی، مؤمن به خدا، مطیع به خدا و علاقه مند به همدیگر شدند، و آن طوری که سفارش شده عمل کردند، و رفتار و اخلاقشان پاک بود، و با یکدیگر همکاری کردند و همدیگر را دوست داشتند، دیگر حکومت برای اینها مسئله ای نیست، با یک مشورت فی مابین تمام می شود؛ مشورت می کنند و به هر چه از آن مشورت درآمد، عمل می کنند. این در واقع انعکاس و تأیید آن عرضی است که می کردم، که دموکراسی مثل لباس نیست که این لباس را مثلاً سفارش بدهیم یا کسی دوخته باشد و از آنجا بیاورند و من تنم بکنم؛ نه، باید من اینجوری باشم، اگر این جور بودم، آن وقت حکومت مردم بر مردم به طور اتوماتیک ایجاد می شود. وقتی اتفاق کردم، وقتی که با مردم خشم نگرفتم، دائماً بدخلقی و بدرفتاری نداشتم، حتی بدی هاشان را هم پذیرفتم و جزای بهتر به آنها دادم و عفو کردم، آن وقت من می توانم - و ما می توانیم - که با علاقه به هم دیگر، و دسته جمعی زندگی کنیم.

در آن مصاحبه گفته بودم حکومت دموکراسی یعنی یک شرکت سهامی، منتها شرکت سهامی که تمام مردم اجزاء آن هستند و این مسئله ی شورا که «وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ»، و «وَسَاوَرُهُمْ فِي الْأَمْرِ»، همان چیزهایی است که به اصطلاح لازمه ی دموکراسی است؛ این که مشورت با هم باشد، یعنی مجلسی باشد و نمایندگان دور هم بنشینند و بگویند چی بکنیم؟ و چی نکنیم؟ و به هر چه از آن مشورت، با رأی اکثریت، بیرون آمد، به آن عمل بشود؛ لازمه اش این است که ما بتوانیم با هم همکاری بکنیم.

یکی از صفات ما ایرانی‌ها این است که اصلاً با هم همکاری نمی‌کنیم؛ به همین دلیل، هیچ شرکتی در ایران پا نگرفته است، شرکت‌ها یا شخصی بوده‌اند و یا اسمش شرکت است و چهل نفر هم هستند ولی فقط دو نفر کار را می‌گرداندند. در احزاب هم که درست شده، همین‌طور است. خدا رحمت کند دکتر مصدق را؛ خدا هر دو نفرشان را رحمت کند، می‌گفت بابام - دکتر غلامحسین خان مصدق - با احزاب مخالف بود، می‌گفت حزب که درست می‌شود، همه می‌خواهند رئیس بشوند، و این حرف از نظر جامعه‌شناسی و روان‌شناسی یک حرف درستی است. ماها اگر حزب درست می‌کنیم، برای این است که دیگران نوکر بنده بشوند، آن آقا هم می‌خواهد که دیگران نوکر ایشان بشوند. همان‌طور که می‌دانید حزب قوام السلطنه، حزب سید ضیاء، یا حزب فیروز و خیلی احزاب دیگر این‌طوری‌اند حتی حالا و با این خطراتی که در می‌آید می‌بینیم که در خود حزب توده هم - که واقعاً از نظر حزبی در ایران نمونه بود - علاوه بر این که دستور و الگوشان را از شوروی می‌گرفتند، بین این‌ها چه قدر دشمنی، اختلاف و دعوا بود سر این که چه کسی رئیس شود. مثلاً در شوراهای مختلف دانشکده و دانشگاه، و شوراهای بیمارستان، جاهای دیگر، همه‌اش می‌بینیم که ما کار دسته‌جمعی نمی‌دانیم. چرا؟ چون خود خواهیم، چون برای دیگران احترام قایل نیستیم، خیال می‌کنیم هر چه به عقل من می‌رسد، همان درست است. درحالی که باید اجتماعی فکر کنیم. این مسئله تأیید نظر قرآن است. نظر قرآن چیست؟ تأیید اینکه تا در یک جامعه‌ای افراد نمونه، مؤمنین نباشند، اصلاً اینها اتوماتیکمان نمی‌توانند «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» باشند، اصلاً نمی‌توانند حکومت مشورتی و مردم بر مردم داشته باشند، تا وقتی که این‌طور بشوند. ولی خدا چه می‌خواهد؟ خدا این را می‌خواهد.

مطلبی که شاید یکی در سال قبل در انجمن اسلامی مهندسين مطرح شد و شاید یک سال کمتر یا بیشتر طول کشید، بحث در مورد «انسان‌بینی قرآن» بود. روی ایمان اجتماعی صحبت کردیم که اصلاً ایمانی که «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» گفته می‌شود، و ایمانی که اگر باشد «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» می‌شود، آن چه نوع ایمانی است؟ آیا ایمان فردی است و این که بنده مثلاً فقط الله اکبر بگویم و نماز را هم بخوانم و فرض کنید روزه‌ام را هم بگیرم و حج هم بروم ولی به این آقا کاری نداشته باشم، به آن آقا هم کار نداشته باشم و بالعکس، آیا این ایمان است؟ از

قرآن، درست برعکس این برمی آید؛ قرآن اصلاً ایمان فردی را قبول ندارد. البته بعد می گویم، اساس قرآن بر این است، آنجایی که رابطه بین خلق و خدا است، آنجا فردی صحبت می شود؛ اما آنجا که رابطه بین خلق با خلق است، آن ایمان، ایمان دسته جمعی است. حالا نمونه‌ی از همه واضح تر این که، وقتی در برابر خدا، رو به قبله می ایستیم، هیچ وقت نمی گوئیم «أَنَا أَعْبُدُكَ وَ أَنَا اسْتَعِينُكَ»، چه می گوئیم؟ بنده تنها نماز می خوانم ولی از طرف جمع حرف می زنم و روزی ده بار می گویم و می گوئیم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» آن عبادتی که مورد قبول خداست - که پیغمبر هم فرمودند نماز بدون «فَاتِحَةُ الْكِتَابِ» اصلاً مقبول نیست - آن ایمانی است که من از طرف خودم و به نمایندگی از طرف دیگران، و آنها هم، از طرف دیگران عبادت کنیم. آقای معین فر هم وقتی نماز می خواند، از طرف بنده حرف می زند، آقایان دیگر هم و خانم‌ها هم همین طور. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و بعد هم دعا که می کنیم نمی گوئیم و نمی گوئیم «أَهْدِنِي الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، بلکه می گوئیم «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». خدایا همه‌ی ما را به راه راست هدایت فرما. آن وقت به ترتیبی که قرآن نازل شده و آنجا می بینیم، در ابتدای قرآن چون خود فرد، اول باید یک مطلبی را قبول بکند و خودش متقاعد بشود، و بعد وظایف جمعی را، این است که می بینیم در گروه‌های تنزیل اولیه، صحبت، صحبت پرهیز از عذاب آخرت و عذاب جهنم و خواستن بهشت و اینها است ولی دیری نمی گذرد که دین جنبه‌ی اجتماعی پیدا می کند. در سوره‌ی والعصر (۱۰۳) آمده است:

«وَالْعَصْرِ.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ.»

(عصر (۱۰۳) / ۱ تا ۳)

سوره‌ی عصر (۱۰۳)، سومین سوره و سومین گروهی است که بر پیغمبر نازل شده است. این موضوع در «سیر تحول قرآن» آمده است و اینجا بحثش نیست. در انجمن اسلامی مهندسين، و در بحث تدبیری در قرآن، صحبت شده است. اولین گروه، پنج آیه اول سوره‌ی علق (۹۶) است:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ

و...» (علق (۹۶) / ۱ تا ۵)

دوم، هفت آیه اول سوره‌ی مدثر (۷۴) است:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ. وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ. و...»

(مدثر (۷۴) / ۱ تا ۷)

پاشو انذار بکن که در سراسر قرآن این امر و این دستور سایه دارد. کار خودت را آغاز کن، انذار کن. «وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ. وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ. و...»

سومش این است، یک خطاب کلی است: «وَالْعَصْرِ». قسم به عصر و زمانه و دوران. به طور کلی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ». آدمی زیانکار است، کلاه سرش می‌رود، همین. این سومین گروه تنزیل است، جلو می‌رود و جلوتر، و مطالب دیگری راجع به قیامت می‌آید تا می‌رسد به روابط با هم دیگر؛ و بعد در سال سوم بعثت، نیمه‌ی دوم آیات که اولش هم گمان می‌کنم در سوره‌ی انشقاق (۸۴) است، این «الآ»ها می‌آید:

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.»

(انشقاق (۸۴) / ۲۵)

و یک جا هم در سوره‌ی بلد (۹۰) است:

«وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» (بلد (۹۰) / ۱۷)

ولی در اینجا «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.» (عصر (۱۰۳) / ۳) است که همه‌ی این‌ها «تَوَاصَوْا» دارد. تواصو، مقابله است؛ یعنی کسانی در زیان نیستند و عاقبتشان خراب نیست که هوای همدیگر را داشته باشند، به همدیگر سفارش بکنند، شما به من سفارش کنید، من به آن آقا سفارش کنم، ایشان به دیگران. همه به هم سفارش بکنیم که مقاومت کنیم، صبر کنیم، پایداری داشته باشیم.

یک جا می‌گوید نسبت به هم مرحمت داشته باشیم، یعنی به هم خدمت بکنیم. و جای دیگر به حق توصیه می‌کنیم. وقتی نگاه می‌کنیم که در «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، به همه خطاب می‌شود و قرآن این اندازه به اثر جمعی و وارث همدیگر بودن توجه دارد که بنی‌اسرائیل آن زمان را در کارهایی که بنی‌اسرائیل زمان موسی می‌کردند مسئول می‌داند. یعنی قرآن اصلاً نظرش به آدمیزاد و بر انسان است، به جامعه‌ی انسانی است، و آن دین و ایمانی را می‌خواهد که اجتماعی باشد، اجتماعی بودن یعنی همه به فکر هم باشیم، همه با هم کار بکنیم، همه آن‌طوری باشیم که در آیات سوره‌ی شوری (۴۲) آمده است و نیز در سوره‌ی حجرات (۴۹)، که از همه ظاهرتر و بهتر است؛ تمام آن صفاتی که در آنجا گفته شده، صفاتی است که درست ضدش

در ما هست؛ این که غیبت نکنید، این که همدیگر را اذیت نکنید، ایثار بکنید، و... تلاش برای ساختن افرادی است که بتوانند با همدیگر زندگی کنند و بتوانند با هم کار کنند. وقتی آن جوری شدیم، آن وقت حکومت ما به راحتی و آسانی، حکومت شورایی می‌شود و نه تنها این حاصل می‌شود، بلکه وقتی ما معنویت و اخلاق درست داشتیم، و هدفمان دنیا نبود و خدا بود، آن معایب و مفاصدی که بعد از توسعه و اشاعه‌ی دموکراسی و پارلمانتاریسم و لیبرالیسم در اروپا پیدا شد، به وجود نمی‌آید. می‌دانید، بعد از آمدن این‌ها، عکس‌العمل پیدا شد و سوسیالیسم آمد. سوسیالیسم می‌گوید اینکه بگویید همه آزادند، فایده‌ای ندارد. وقتی آزادی تحقق پیدا می‌کند که همه در شرایط مساوی باشند و پولدارها نتوانند با پولشان مثلاً روزنامه‌ها را بخرند یا آن‌طور که در ایران زیاد اتفاق می‌افتد، آراء را بخرند. بنابراین رفتند دنبال عدالت اجتماعی، دنبال همان سوسیالیسم، و اینکه اصلاً مالکیتی نباشد، که در وجه افراطیست هم کمونیست‌ها شکل گرفتند. اما، آن چه که قرآن می‌گوید؛ وقتی که جامعه هدفش خدا بود، و هدفش دنیا نبود و همه به فکر هم بودند، این مفاصد (نابرابری) به وجود نمی‌آمد. یک طرف بحث قرآن، مخصوصاً در سوره‌های اولیه، آخرت است؛ یک طرف هم می‌گوید:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ. فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ.»^۱

مثلاً، چهارمین گروه تنزیل بر پیغمبر، دو آیه اول سوره‌ی تکاثر (۱۰۲) است؛ بعد از آنکه در گروه سوم تنزیل می‌گوید:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.» (عصر (۱۰۳) / ۲)

شما در زیان هستید، پشت سرش در چهارمین گروه تنزیل، این آیه است که:

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ.» (تکاثر (۱۰۲) / ۱)

تکاثر، تجمع مال و تفاخری است که - در آیات بعد توضیح می‌دهد - شما را واله کرده، یعنی خدای شما شده است. خدای شما این است که مثلاً بگویید من ده قطار شتر دارم یا در طویله‌هایم که در فلان جا هست مثلاً این قدر اسب بسته شده است، یا این قدر خرما دارم؛ این مال و دارایی شما را واله و شیفته کرده است. البته پشت سرش دائماً نسبت به مال و ثروت و مال اندوزی، ملامت و بدگویی است، اما نه

۱. ماعون (۱۰۷) / ۱ و ۲: آیا توجه کرده‌ای به کسی که [روز] جزا را دروغ می‌شمرد؟ او همان کسی است که یتیم را به سختی می‌راند.

این که مثل کمونیست‌ها مالکیت و مال را تحریم بکند بلکه می‌گوید: «وَمَا لِأَحَدٍ» که آن هم در سوره لیل (۹۲) و بیست و دومین گروه تنزیل است:

«وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ.

وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ.» (لیل (۹۲) / ۱۹ تا ۲۱)

اگر مالی که من دارم، نعمتی که من دارم - حالا نعمت هر چه که می‌خواهد باشد، دارایی باشد، هنرمندی باشد، قد بلند باشد، بازوی قوی باشد - وقتی من از این مال نتیجه می‌گیرم که من این مال را در راه خدا بدهم، بنابراین آن مالی که برای دنیا باشد و برای تفاخر باشد، آن مال وبال من است، آن آتش است، آن آتش جهنم من است، مگر مالی که جهت و هدفش خدا باشد. اگر یک چنین محیطی پیدا شد، آن معایبی که سوسیالیست‌ها یا کمونیست‌ها به لیبرال‌ها گرفتند و گفتند حرف آزادی را نزنید، حرف دموکراسی را هم نزنید، این حرف‌ها فایده ندارد، و باید به سمت عدالت اجتماعی برویم، دیگر آن معایب وجود نخواهد داشت.

ولی پایه عدالت اجتماعی چیست؟ عدالت اجتماعی در برابر کسی است که ظلم می‌کند، آن وقت چرا ظلم می‌کند؟ برای اینکه منافع شخصی‌اش در ظلم است. بنده اگر برای تأمین منافع خودم، به ملک مجاور تجاوز می‌کنم، چه چیز می‌تواند جلوی ظلم مرا بگیرد؟ یا خود آن همسایه باید جلوی من بایستد و قانونی هم باشد که به او حق بدهد یا اینکه ترس از خدا باشد. بنابراین مادامی که دنیاپرستی و دنیاخواهی هدف باشد ظلم وجود دارد، و به فرض هم دموکراسی بشود.

البته دموکراسی جلوی خیلی از ظلم‌ها را می‌گیرد، و اینکه اینها (سوسیالیست‌ها) می‌گویند آزادی فایده ندارد، بی‌خود می‌گویند. اصلاً همان آزادی اجازه داد که کمونیسم پیدا شد، اگر آزادی نبود، مثلاً مارکس پا نمی‌شد به فرانسه بیاید؛ در آلمان این کار را نکرد، به فرانسه آمد، چون آنجا آزادی بود. در آنجا بود که مرام‌نامه‌اش را نوشت و گفت. یا لنین برای اینکه انقلاب را راه بیندازد و بعداً هم بشود رهبر شوروی، زندگی و فعالیت و تأسیس حزب و گرداندن آن اصلاً در سوئیس بود. او در دامن کشورهای دموکراتیک توانست این کار را بکند. این حرف اشتباه است که آنها می‌گویند صرف آزادی و دموکراسی هیچ وقت فایده ندارد؛ اتفاقاً این‌ها خیلی مؤثر هستند یا مثلاً حقوق بشر.

اما بالاخره آزادی جلوی ظلم را به صورت کامل نمی گیرند برای اینکه همان عدلیه ای که باید یکی از نمادهای تفکیک قوا باشد و روی عدالت متمرکز بشود، آن را می خرنند؛ اینحرف درست است. بنابراین آن چه که قرآن هزار سال (یا هفت صد سال) قبل از آنها گفته است، این جور است. یعنی آن حکومت، حکومت دموکراتیک است، حکومت مردم بر مردم است، حتی حکومت پیغمبر بر مردم هم نیست، برای اینکه می گوید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ». این نکته را هم بگویم، این که برخی سفسطه می کنند و می گویند: وقتی مردم شعور ندارند و مصلحت خودشان را نمی دانند یا رأیشان را می خرنند، پس نباید آزادی باشد. مثل همان نامه ای که ناصرالملک، نایب السلطنه برای بهبهانی نوشته بود که بله! آن چه حجت الاسلام می فرمایند درست است. فلان و فلان... ولی آیا باور نمی فرمایید یا تصدیق نمی فرمایید که اول باید مردم را شعور و سواد داد و آن وقت بعد اینها آزاد بشوند؟ نه، این صحیح نیست. برای اینکه به فرض هم که مردم و جامعه شعور کافی نداشته باشند، باز هم هیچ راه حلی غیر از حکومت مردم بر مردم و آزادی وجود ندارد، برای اینکه اگر این نبود جایش چیست؟ یک بنده ای، مثلاً، بنده می آیم، اولش هم عنوانش این است که من آدمی خوب و دلسوز مردم هستم و همان طور که رضاشاه هم همین را می گفت، هیتلر هم همین را می گفت، هیچ مستبد و دیکتاتوری نگفته که من برای چاپیدن شما یا برای کشتن شما آمده ام، نه همه با آن عنوان می آیند، بعضی ها هم حسن نیت دارند ولی به حکم «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَعِي. أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى.»^۱ هیچ بشری نیست که اگر خود را بی نیاز ببیند، طغیان نکند جز علی و یا همان چهارده نفری که ما معصوم می دانیم و عملاً هم نشان داده اند. خود علی (ع) هم می گوید: مردم من بر شما این حق را دارم و شما هم موظفید که به من نصیحت کنید و به من بگویید که من درست می روم یا درست نمی روم. کدام دیکتاتوری، کدام پادشاهی تا به حال این را گفته است؟ البته علی (ع) واقعاً همین را می گفت، او معتقد بود. البته دیگران هم این حرف ها را می زنند، که مردم شما هر چه بفرمایید می کنیم ولی پشت سرش هرکاری می خواهند می کنند. همان طور که آن شخص می گفت، مشورت بکن ولی بعد هر چه خودت خواستی و دلت خواست و تشخیص دادی، انجام بده. ولی آن وقت همین آیه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» و آن توضیحی که بنده دادم، نشان داده می شود که باز همان

۱. علق (۹۶) / ۶ و ۷: هان! اگر انسان خود را بی نیاز احساس کند، سر به طغیان برمی دارد.

جایی هم که مردم بداخلاقند، نفهمند، بی شعورند و سرکشند، آنجا هم راه‌حلی غیر از این وجود ندارد. برای اینکه اگر غیر از این باشد، آن کسی که به نام ناجی و مصلح و خیرخواه می‌آید، برمی‌گردد، عوض می‌شود، و اگر خودش هم نخواهد دیگران عوضش می‌کنند. همان‌طور که رضاشاه روز اول، با رضاشاه مثلاً سال پنجم و ششمش از زمین تا آسمان فرق داشت؛ خیلی داستان‌ها داریم و خیلی‌ها این‌طورند. حکومتی که مستبد بود، حکومتی که غیر مردمی بود، هیچ وقت منافعش اجازه نمی‌دهد که این مردم شعور پیدا بکنند، و حق این مردم را بدهند و آن‌ها را در جهتی ببرند که بتوانند انتخاباتی درست برگزار کنند؛ نه، او همیشه می‌خواهد مردم را احمق نگه دارد و آن‌ها را نسبت به همدیگر بدبین نگه دارد تا مردم معتقد باشند که غیر از این شخص، کسی حق آن‌ها را ادا نمی‌کند؛ ...

مثل اینکه وقت تمام شد؛ چیز زیادی هم نداشتم ... «صَدَقَ اللهُ الْعَلِيَّ الْعَظِيمَ»
تشکر و معذرت.

می‌فرمایند که دعا بکنم. همیشه بعد از دعای کمیل با آن دعا‌های به آن عظمت که علی (ع) گفته و همه چیز در آن هست، دیگر ما چه دعایی بیاوریم و در کنارش بگذاریم ولی خوب؟

خدایا- به قول مرحوم طالقانی- ما را به کتاب خودت و به دین خودت آگاه بگردان، خدایا همان‌طور که تو خواستی ما را- ایمان فردی کافی نیست- یاری کن که ما ایمان جمعی داشته باشیم، دل‌هامان با هم پیش برود و دسته‌جمعی با هم حرکت بکنیم و همه‌ی ما «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»، و «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» باشیم. خدایا ما را موفق بدار که با حرکت به سوی تو و اطاعت او امر تو، هم حیات جاویدانمان تأمین و فراهم شود، و گناهان ما را بیاورز، و هم این دنیامان درست بشود.

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا»
«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا أبا الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (ص)
وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ»

بعثت و نبوت*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
سَيِّمًا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ»
(صلوات جمیعت)

سالروز چنین واقعه‌ای بزرگ به حضور سروران عزیز، برادران و خواهران، که به حمدالله همگی در زیر سایه چنین واقعه‌ای قرار گرفته‌ایم از طرف انجمن و از طرف خودم، تبریک عرض می‌کنم. تبریک از این بابت که در چنین روزگار آشفته و گرفتاری‌های شدید، که اختصاص به ما هم ندارد و فراگیر است و قبلاً هم در سخنرانی‌ها عرض کرده بودم دو وقت است که ما را از خدا دور می‌کند، یکی وقتی که دنیا به آدم رو می‌آورد. خوشی و راحتی و احساس بی‌نیازی، خدا را از دل اشخاص دور می‌کند، خدا را فراموش می‌کند. یکی هم موقعی که دنیا به آدم پشت می‌کند و سختی‌ها و مشکلات باعث اشتغال انسان و یأس و گرفتاری می‌شود. اینجا هم باز انسان خدا را فراموش می‌کند. حالا این مشکلات و سختی‌ها که همه جا

* سخنرانی آقای مهندس بازرگان در جشن مبعث مورخ ۱۳۷۲/۱۰/۲۰، در انجمن اسلامی مهندسین، که از نوار برداشت و ویرایش شده است. علاقه‌مندان می‌توانند دست‌نوشته اولیه این اثر را که قبل از تنظیم و تدوین نهایی، توسط سخنران فقید نوشته شده و سپس بنیاد با مختصری ویراستاری بازنویسی کرده است، در صفحات ۴۸۳ تا ۴۹۸ از مجموعه آثار ۱۷ که با نام «بعثت ۲» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است، ملاحظه فرمایند (ب.ف.ب).

آیاتی از قرآن مجید که ترجمه‌ی آن‌ها در زیرنویس ارائه شده است از سخنران فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).

هست و مخصوصاً بیشتر فشارش روی مسلمانان است، جای شکر دارد و از این بابت تبریک می‌گویم که ما - لااقل حاضرین در این مجلس - پشت به خدا نکرده، ایمانمان را از دست نداده‌ایم و به موازات ایمان، امیدمان را به آخرت و خدا - به حبران محرومیت از دنیا و سختی‌ها - در دل داریم، ان‌شاءالله پاداش این امید و این ایمان، تا دم مرگ - که برای همه هست - و علی‌رغم مصایب و مشکلات، هم باقی بماند و هم باعث حرکت و تلاش و کوشش و خدمت بیشتری بشود. علاوه بر این، اضافه می‌کنم که فقط آنچه باعث نجات و سعادت در حیات جاویدان می‌شود - که در هر حال هست، و قرآن هم از آنجا شروع می‌کند - برای اینکه ما مشمول آن سعادت و رحمت بشویم، همان‌طور که می‌دانید، دو چیز دیگر هم ضرورت دارد یکی عمل صالح است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»^۱

و بعد تقواست، امیدوارم، و دعا می‌کنم، که ان‌شاءالله، ما نه تنها ایمانمان را حفظ کنیم و ان‌شاءالله این سخنرانی‌ها و این مجالس باعث شناخت بیشتر و تقویتش بشود، بلکه مردِ عمل یا زنِ عمل و خدمت‌کار هم باشیم و در این حد هم متوقف نشویم بلکه تقوا داشته باشیم و از آنچه در زبان شرع به آن گناه می‌گویند، خودداری داشته باشیم که یکی از این گناهان دروغ گفتن است. همان داستانی که شنیده‌اید. مرد عربی خدمت حضرت رسول رسید و گفت: من حوصله اینکه هم نماز بخوانم، هم شراب نخورم، هم زنا نکنم، هم نمی‌دانم حج بروم، ندارم؛ یک دستور به من بده، من آن کار را بکنم، پیغمبر هم فرمودند: دروغ نگو. این مرد رفت، بعد مجلس شرابی بود و گفت چه کار کنم؟ چه کار نکنم؟ حالا اگر بروم - چون علاقه به اسلام، و ایمان پیدا کرده - حضرت از من پرسد، من چه بگویم؟ نمی‌توانم که بگویم شراب می‌خورم، دست کشید. شبش مثلاً امکان زنایی پیش آمده بود، همین‌طور خودداری کرد، دید به این ترتیب کلاه عجیبی پیغمبر سرش گذاشته. با تعهد صداقت گرفتن او را ملزم و متعهد به همه‌ی دستورات کرده.

چند شب پیش یکی از دوستان عزیز و ارجمندمان، با یک اضطراب و تأسفی از بنده خواست که - تأسف از دروغ گفتن و خلاف حق و حقیقت رفتار کردن، خیلی در مملکت ما، از صدر تا ذیل، رایج شده و متأسفانه در میان مؤمنین و دوستان

۱. فصلت (۴۱) / ۸: [ولی] مؤمنان نیکوکار پاداشی بی‌پایان دارند.

روشنفکر و رفقا هم نفوذ پیدا کرده، این است که ایشان از بنده خواست و بنده هم خوشحالم که اجابت امر ایشان را می‌کنم - تا تذکر و توصیه‌ای در آن جلسه به خواهران و برادران بدهم که دامن خودشان را، علی‌رغم تأثیراتی که وجود دارد، از این آلودگی حفظ کنند و دروغ نگویند؛ دروغ و مشتقات دروغ، و لوازمش، ریا، کلاه‌گذاری، فریب، و خیلی چیزهای دیگر.

عرض کنم که شاعر می‌گوید (شاعر هم حافظ است):

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن نوآر که نور را حلاوتی است دگر

بنده خیلی دلم می‌خواست که طبق سنت و عادت گذشته که این افتخار و مأموریت را کرده‌ام عرض نویی بکنم، مطلب نویی بگویم که لااقل برای دوستان حلاوتی باشد، اما چه کنم که با بضاعت اندک، خالی بودن چنته، و پیشرفت سن و سال و بی‌مهری دوستان انجمن، که چندین سال است، هر چه می‌گوییم: بابا دست از سر این همکار دوست به اصطلاح فرسوده و فرتوتتان بردارید و جوان‌ها را که up to date هستند آنها را بیاورید تا عهده‌دار بشوند، به خرجشان نمی‌رود، بنابراین اگر خسته شدید - چون امکان دارد تا یک ساعت و ربع بلکه هم بیشتر طول بکشد - تقصیرش به گردن شورا و هیئت اجرایی انجمن اسلامی مهندسین است؛ بنده بی‌تقصیرم.

از این بابت این جا گفتم سخن نوآر، چون علاقه بنده همیشه این بوده و عقیده دارم که در این جشن مبعث، بنا به عادت و روشی که از ۴۰ سال پیش به این طرف، چه در انجمن اسلامی دانشجویان، قبل از تأسیس انجمن اسلامی مهندسین و چه در انجمن اسلامی مهندسین، موضوع سخنرانی روز بعثت، آیه بعثت - دومین آیه سوره‌ی جمعه (۶۲) - بوده و هم چنین آیات قبل و بعدش. و هر سالی یک قسمت، گاهی وقت‌ها یک کلمه یا یک حرف از این آیه یا آیات را می‌گرفتیم و صحبت می‌کردیم. خوب، خود بعثت و قرآن چنان منبع مملو و سرشاری است که همان یک کلمه وسیله می‌شود برای اینکه خیلی مطالب را در بیاوریم و درس بگیریم و درس بدهیم. خاطرتان هست مثلاً «خودجوشی» یا آن سال که فقط راجع به کلمه آیات صحبت شد «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» که این آیات چه گونه است؟ که منتهی شد به آن مطالعه و کتاب «سیر تحول قرآن»، و مطالب دیگر که هر سال می‌گوییم. تا آنجا که از روی ناچاری به جایی رسیدیم، که از «ناگفته‌های بعثت» هم صحبت شد و مطالبی

در آمد که در ادامه‌ی آن مطالب، سال گذشته دنباله‌اش بیان شد و برای بعضی از دوستان ابهام و اشکالی هم به وجود آورد. خلاصه بنده مستأصل بودم، فکر کردم و این به نظرم آمد که ما حالت یک مسافر، یک سیاح، و یا یک پژوهشگری را داریم که به شهری می‌آید، در آن شهر به عمارات، ابنیه، اشخاص، فرهنگ، عادات، محصولات نگاه می‌کند و چیزهایی یاد می‌گیرد یا از آن‌ها بهره‌برداری می‌کند. دیدم در این شهر، ما همه‌اش آمده‌ایم ولی مثل اینکه به دروازه‌ی شهر - به قدم اول - نگاه نکرده‌ایم. گفتم خوب، چرا همین کلمه‌ی اول آیه دوم سوره‌ی جمعه (۶۲): «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»، یعنی این «هُوَ» را نگیریم، این هم خودش یک چیزی است. «هُوَ الَّذِي» یک ضمیر است، پشت سرش هم یک موصوف. اینکه فکر کردم از این راه وارد بشویم و کاشی‌کاری و پوسترها، یا نمی‌دانم چیزها یا آثار هنری که در دروازه‌ی شهر هست، روی آن‌ها بررسی کنیم. همان‌طور که می‌دانید:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

(جمعه (۶۲) / ۲)

اوست، او کیست؟ در آیه اول گفته شده:

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ

الْحَكِيمِ» (جمعه (۶۲) / ۱)

اوست که این کارها را کرده، در میان بی‌سوادها و امی‌یون، از بین خودشان،

شخصی را برانگیخت که چه بکند؟ این برنامه را هم دستش داد:

«يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»

الی آخر که: «يَتْلُو عَلَيْهِمْ»، آیاتش را بخواند، «يُزَكِّيهِمْ» یعنی تزکیه و پاکشان

بکند، ولی نه پاک کردن کلی اخلاقی، بلکه - به طوری که در سال‌های قبل عرض

شده بود - تزکیه از توجه به مال و دنیاپرستی یعنی پرستش دنیا و دلبستگی و

وابستگی به مال و منال پاکشان سازد، نه اینکه مال و منال غلط است، نه؛ ولی بنده‌ی

مال شدن و بنده‌ی دنیا شدن، این‌ها را بیرون بیاورد تا جای آن را به قول حافظ که

می‌گوید:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید

دیو در این جا همان مال پرستی و دنیا پرستی به وجوه مختلفش است، او باید از دل مردم بیرون برود تا جایش خدا بیاید، تا خدا جانشین بشود؛ «يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» الی آخر. حالا این «هُوَ» که فاعل است و در اینجا آمده، از نظر لفظی و مفهومی دو جور می شود معنا داشته باشد:

معنای اول که گمان می کنم همه ی مفسرین و مترجمین همان را گرفته اند، ما هم در سال های گذشته همان را تصور می کردیم - یعنی می دانستیم - این بود که اینجا می خواهد یک تعریف و توصیفی از خدا بکند، خدایی که «الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» است، و از آسمان و زمین بر منزّه بودن او شهادت و گواهی می دهند، این کار را هم کرده:

«بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»

این معنا خیلی به نظر می آید، اما یک جور دیگر هم می شود معنا کرد که تکیه ی کلام را ببریم روی آن عمل، و بگوییم که این عمل، که از میان بی سوادها، و در خود بی سوادها که نه حوزه دیده هستند، نه لیسانس و PHD گرفته اند و نه تمدن یونان را دارند، و نه فلسفه دارند، انجام این کار به این عظمت و مشکلی، این کار خداست؛ خداست که این کار را می تواند بکند، یعنی بعثت عمل انحصاری و اختصاصی خداست. به این چشم نگاه کنیم، خدایی که ملک قدوس است و حالا فکر می کنم، یعنی الان در تهیه این سخنرانی می فهمم که این دومی درست تر است به این دلیل که آیات بعدی و تقریباً قسمت عمده ای از سراسر قرآن حکایت بر این می کند که این جا خدا می خواهد - یا جبرئیلی که آورنده است - انحصار این کار را به خدا بدهد. یعنی برانگیختن یک رسولی که چنین کارهایی بکند، دین بیاورد، که این فقط کار خداست، کار کسی دیگر نیست.

مرحوم طالقانی در سخنرانی ها یک عادت داشت، بعضی وقت ها، به یک آیه که می رسید می گفت: به دو قرائت می شود خواند یا می شود دو معنا از آن در آورد. می گفت: آن هر دو معنا هم درست است. حالا اینجا هم چه بسا هر دو درست است ولی این دومی - به نظر من و حالا خواهید دید - اساسی تر است. ضمناً این آیه دوم توجه اصلیش به مردم است. یک «هُوَ» دارد که خداست، «بَعَثَ» فعل است و مفعولش پیغمبر است ولی از این به بعد «أُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ» که چه بکند؟ «يَتْلُو»، باز هم مانده، حالا می شود امتداد داد «يَتْلُو عَلَيْهِمْ» ضمیر هم دارد، «آيَاتِهِ» که مال

خداست «وَيُرْكِهَمْ»، کی را تزکیه بکند؟ مردم را، «وَيُعَلِّمُهُمُ»، آنها را تعلیم بدهد، «الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ». ببینید اساس - بر خلاف تصور ما - توجه اینجا روی مردم رفته، به «أُمِّيْنَ». خوب، در بادی امر انسان تصور می‌کند که بعثت است و بعثت پیغمبر است و در واقع فقط راجع به پیغمبر دارد صحبت می‌شود؛ ولی نه، راجع به مردم است. یعنی خدا در اینجا به مردم توجه بیشتر دارد. بعد هم «آخِرِينَ مِنْهُمْ» باز صحبت از آنهاست، «يَلْحَقُوا بِهِمْ» باز هم آنها. و «هُوَ الَّذِي» خوب، این جا خداست. در واقع همان‌طور که اشاره کردم این آیه می‌خواهد هنرنمایی خاص خدا را نشان بدهد ضمن اینکه توجهش به مردم است.

خوب، این آیه واضح می‌کند که ماها عرضیه این کار را نداریم. ما اگر بودیم چه می‌کردیم؟ مثلاً یک دولتی می‌خواهد سفیری بفرستد یا می‌خواهیم معلمی انتخاب بکنیم که به جایی برود یا یک مبلّغی می‌خواهیم انتخاب بکنیم که برود و تز ما، فکر ما، یا سیاست ما را، در یک کشوری پیاده بکند، چه کار می‌کنیم؟ در بین درس خوانده‌ترها، با سوادترها، سابقه‌دارترها، از آنها انتخاب می‌کنیم، ما این جوریم و انتخاب ما این گونه است. اما کار خدا این نیست، خداست که می‌گردد، می‌گردد، آنجایی که همه‌شان نادان و بی‌اطلاع‌اند و نه از فلسفه خبری دارند و نه از علوم خبری دارند و نه از فلان؛ آن وقت کسی را از طرف خودش توی آنها پیدا می‌کند که او هم مثل آنها بی‌سواد بوده باشد. و بعد هم شاید تعمدی بوده، حساب و نقشه‌ای بوده که این شخص تک و تنها باشد. همان‌طور که آقای مهندس سجادی تذکر دادند، پدر و وظیفه‌اش این بوده که نطفه‌ای منعقد بکند و فرزندش را فراهم آورد و بعد رفت. مادر هم همان روزهای اول بود که آن هم رفت، بعد این بچه سرپرست هم ندارد و در محیط و کشوری است که آن محیط از تمدن دور است، ضد تمدن است. به این ترتیب این بچه نه دست پرورده‌ی پدرش است و نه دست پرورده‌ی مادرش است، نه دست پرورده‌ی یک دانشکده یا دانشگاه یا مثلاً دست پرورده‌ی یک ارسطویی است. هیچ چیز، از تمام این جهات عریان است و آنچه دارد از کی است؟ فقط از خداست. اصلاً تعمدی بوده - همان‌طور که عرض کردم - این مسئله مهم است. اگر مثلاً آیه می‌خواست بگوید که خدا این کار را هم کرده، این چیز مهمی نبود، ولی انجام این کار مهم است، این کار فقط از دست خدا بر می‌آید و در شأن خداست. یعنی پیامی که ما باید بگیریم، این در آیه بعدی است:

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.» (جمعه ۴/۶۲)

اینها، یعنی این عمل بعثت، فضلی است، فضل و رحمت و لطف و فزونی است که از جانب خداست، که او به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند- یا در حالی که خداوند- صاحب فضل عظیم است. این جا هم «ذَلِكَ» باز یک ضمیر یا اشاره است. معمولاً ماها - و از جمله خود بنده- این را عطف می‌کردیم به پیغمبر، این که شخص را مأمور کردند همان‌طور که یک سفیر می‌گوید: من این افتخار را یافتم یا این خلعت را به دوش من انداخته‌اند. یا یک کسی که نخست‌وزیر می‌شود، یا اعلی‌حضرت همایونی می‌شود یا مثلاً رهبر کل انقلاب، می‌گوید این خلعت را به دوش بنده انداخته‌اند. اینجا هم در واقع برداشت ما- ما بشریم و بشری فکر می‌کنیم- این است که این خلعت نبوت یا بعثت را خداوند به دوش پیغمبر یا به دوش محمدبن عبدالله (صلوات حاضرین) که مصطفی هم هست، یعنی تصفیه شده و برگزیده است، به دوش او انداخته. چرا ما این جور فکر می‌کنیم؟ عرض کردم چون بشریم و ایرانی هستیم و ما عادت به رژیم استبداد داریم و بشر هم همیشه تمایل دارد به شرک، یعنی به اشخاص نگاه می‌کند، به اشخاص اهمیت می‌دهد، همان‌طور که شعرای ما، نویسندگان ما،- که به اصطلاح و به قول دوستان- معماران اندیشه هستند، اینها کارشان چیست؟ مدح پادشاهان است، مدح اشخاص است. در تعارفتمان، در تشریفاتمان، در همه جا، به یک جور، و به همین روال میل داریم و عمل می‌کنیم که در قرآن آیتی را پیدا بکنیم که این در شأن علی(ع) است، در شأن پیغمبر(ص) است، در شأن حضرت زهرا(س) است؛ یعنی روی همان عادت و خصلت شخص پرستی. همین‌طور که فرض کنید دیوان شعر فلان شاعر را مرور می‌کنیم، توی این دیوان برحسب اینکه معاصر چه کسی بوده باشد، همه‌اش صحبت آن شخص است. سعدی هم اسم خودش را از پادشاه زمان خودش گرفته است.

خوب، خیلی راحت می‌پذیریم که «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ» (جمعه ۴ / ۶۲) این اشاره به پیغمبر است، یعنی خداوند خواسته در اینجا از پیغمبرمان تجلیل بکند. ولی چنین نیست «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ»، این «ذَلِكَ» یعنی این بعثت، یعنی این برنامه‌ی بعثت، یعنی «يُنْتَلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه ۲ / ۶۲)، یعنی مسلمان کردن، مؤمن کردن متشرع کردن و مردم را به عمل صحیح و عبادت خدا آوردن، این فضل خداست. خداوند بر خلاف سلاطین و ارباب‌ها و بزرگان احتیاج به خدمت

شما ندارد، برعکس است:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه کردم تا جودی کنم
 «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ»، این فضل خداست. «يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»، به هر کس که بخواهد می‌دهد و حالا به شما عرب‌ها، به شما قریش‌ها، به شما آدم‌های هم بی‌سواد، هم متکبر، هم نفهم، هم ظالم، هم صاحب همه‌ی معایب، به شماها داده، شماها را خواسته. دلیل و نشانه این عرض بنده آیه دیگری است، نشانه‌اش آنجا می‌آید، جای دیگر است، در مورد اینجا نیست. در مورد یهود است که آنها هم قبل از مسلمان‌ها مشمول بعثت شدند، و موسی منبعث خدا در آن موقع، مشمول آن شده بود. به آنها هم در قرآن می‌گوید:

«وَأُنِّي فَضَلْتُكُمْ عَلَي الْعَالَمِينَ.» (بقره ۲) / (۴۷)

شما را با فرستادن موسی و یهودی کردن و مثلاً یکتاپرست و خداپرست کردن، شما را بر تمام جهانیان- دنیای آن زمان- فضیلت و برتری دادیم. یک نشانه دیگر که راجع به خودمان است، این که این آیات و این سوره در اواخر سال دوم، یعنی یک گروه مانده به آخر هجرت نازل شده- طبق همان جداول سیر تحول قرآن- بلافاصله بعد از این، قسمتی از سوره‌ی آل عمران (۳) است و در آنجا آیه‌ای می‌آید که خداوند به همین مطلب اشاره می‌کند، می‌گوید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِين.» (آل عمران ۳) / (۱۶۴)

خداوند منت می‌گذارد، نمی‌گوید منت به محمد می‌گذارد (صلوات حاضران) بلکه منت به مؤمنین می‌گذارد:

خداوند منت به اینها می‌گذارد پس به اینها فضل می‌دهد: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ»، به این عرب‌ها فضل داده شده که اینها ایمان آورده‌اند چون در سال سوم بعد از دوران مکه، در مقابل هجرت و یکی دوسال بعد، تعداد ایمان آورندگان زیاد شده بود، خدا به اینها منت می‌گذارد که: من یک چنین فضلی به شما داده‌ام که شما را توی این خط انداخته‌ام.

این فضل خدا خیلی هم فراگیر است. همان‌طور که می‌دانید، در قرآن هم خوانده‌اید،

سال‌های قبل هم طرح شده بود، اصلاً بعثت پیغمبر ما و این برنامه که از عجایب روزگار است، طبق درخواست و دعای حضرت ابراهیم (ع) بوده. بنا به آیه قرآن، ابراهیم (ع) چه مردی بوده، چه خودساخته‌ای بوده، چه پیغمبری بوده، واقعاً همان‌طور که قرآن می‌گوید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ.» (انبیاء (۲۱) / ۵۱)

چه رشد و نبوغی داشته که آن زمان به فکر این بوده و دلش هم برای ذریه‌اش و هم برای مردم می‌سوخته که از خدا می‌خواهد از بین خود اینها کسی را برانگیزد که آیات تو را، و دلایل و نشانه‌های تو را، همان‌طور که من را با آن اکتشاف و مکاشفه و نگاه کردن به ستاره و ماه و خورشید مؤمن کرد و متوجه تو شدم، کسی را از بین خودشان، از جنس خودشان برانگیزد که آیات تو را به اینها بفهماند. «وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» آنها را تزکیه بکند. مثل اینکه آیه این است:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» (بقره (۲) / ۱۲۹)

تو هم توانمند پیروز هستی و هم کارهایت از روی خردمندی و حکمت است. خداوند در عین حال می‌گوید این خواسته شماست، خدا می‌گوید: من طبق درخواست شماها دارم این کار را می‌کنم، این را از پیش خودم نکرده‌ام. اگر مثلاً بخواهیم برای ابراهیم مقام قائل بشویم، یک چنین چیزی در می‌آید ولی خدا به این اکتفا نمی‌کند، بالا دست ابراهیم را می‌گیرد و فضلش را توسعه می‌دهد.

اولاً یک تصحیحی روی بیان ابراهیم می‌کند. ابراهیم طبق آن آیه، که گمان کنم سال چهارم [پنجم] هجرت باشد، می‌گوید اول تو آیات را فرا بگیر، بعد هم تعلیمشان بده، آن وقت «يُزَكِّيهِمْ» را گذاشته آخر آیه. ولی خدا اینجا آن را تصحیح می‌کند، در تمام آیات دیگر هم این است. همان‌طور که در اینجا دیدید، بعد از: «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»، اول، «يُزَكِّيهِمْ» آمده که «يُزَكِّيهِمْ» به همان معنا که عرض کردم است. یعنی از توی دل اینها، عشق به دنیا را بیرون بیاورد، سرسپردگی به دنیا را بیرون بیاورد، آن وقت بعد، به اینها تعلیم کتاب و حکمت بدهد. این یک قسم از دخالت و فضل و رحمت پروردگار است. و بعد هم می‌گوید ابراهیم فقط برای ذریه‌ی خودش این دعا را کرده بود- که ذریه، مثلاً اسماعیل بود و اسحق و اینها- که آنها هم به اصطلاح

فهمیده و به یک وارث و میراث از طرف او یا به تربیت او، صاحب ایمان و هدایتی شده بودند، خدا می گوید: نه؛ نه تنها آنها بلکه:

«وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.» (آل عمران (۳) / ۱۶۴)

آنهایی که قبلاً هم در گمراهی آشکار بودند، اصلاً دلشان هوای این کار را نداشت ما آنها، را مشمول این هدایت قرار می دهیم، نه تنها حالایی‌ها، یعنی شما قریش و عرب‌ها، بلکه:

«وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» (جمعه (۶۲) / ۳)

هم آن گمراه‌ها و پرت‌ها، خداوند دشمن آنها نیست. خداوند می فرماید آنها را هم ما مشمول هدایت قرار می دهیم، آدمشان می کنیم، مؤمنشان می کنیم، مشمول رحمت قرارشان می دهیم، و کسانی هم که بعدها خواهند آمد. یعنی این دین، دین تو، دین اختصاصی ملت عرب و مثلاً سال ۷۲۲ میلادی نیست. «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ»، برو تا آخر، آنها که خواهند آمد، که هنوز «لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ»، و هنوز به آنها ملحق نشده‌اند، شامل آنها هم خواهد شد. اما خداوند به اینجا هم باز اکتفا نمی کند و این آیه، فکر این را نمی کند و همان‌طور که پیغمبر می فرماید: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» همین قدر که گفتند: «لا اله الا الله»، مطلب تمام نیست. فقط یک گفتن «لا اله الا الله» یا «آمنا و صدقنا» کافی نیست. بلکه بشر جلو که می رود، مثل فیل که دائماً یاد هندوستان بکند، بشر دائماً میل دارد که از خدا برگردد و به خودش بیاید. خودخواه است، خودپرست و دنیاپرست است. این است که صحبت سایرین هم می شود، یعنی پیش‌بینی می شود یا قبلاً پیش‌بینی انجام شده: کسانی مشمول بعثت و نبوت یا رحمت و هدایت من از طریق موسی و یا عیسی بوده‌اند ولی حواستان جمع باشد:

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»

بئسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.»

(جمعه (۶۲) / ۵)

هدایت من که از طریق این پیغمبر شامل شما شده یا می شود و می رسد، شامل ظالم‌ها- یعنی آن کسانی که منحرف از حق باشند- نمی شود. ظالم‌ها چه کسانی هستند؟ که اینجا هم ظالم، ظالم به خود است، کسانی هستند که- با مثال قرآن مطالبش را بیان می کند- که هم حامل تورات هستند، حامل کتاب خدا هستند، هم حامل نیستند، ظاهراً حمل می کنند و باطناً حمل نمی کنند.

یک موردی دارم، بنده هم خودخواه و خودپرست و به بیجه‌هایم فکر می‌کنم. موقعی که روزه بودیم و تازه از افطار بیرون آمده بودیم، پسر آخری بنده - که این را هم گویا او نوشته - کوچک بود و خیلی هم محبوب. خانه‌مان در خیابان ظفر و آشپزخانه‌اش نیمه‌open، و نقشه‌اش از خود بنده بود. طرح داده بودم که آشپزخانه جداری شیشه‌ای به سالن داشته باشد تا دیده بشود که آشپز و خانم چه کار می‌کنند و الزاماً یک قدری نظیف و منظم باشند که آبرویشان نرود (خنده حضار). خیلی عذر می‌خواهم (خنده حضار)، شیشه‌ی این پنجره یک ترک برداشته بود، من هم تازه از زندان بیرون آمده بودم، نوید گفت: آقا جان این شیشه شکسته، اما نشکسته، این را داداش عبدول شکسته. حالا اینها هم، کسانی که قدرت را در دست دارند یا بر دوش دارند یا بر سرشان قرآن را گذاشته‌اند ولی نگذاشته‌اند، مثلشان - خیلی تشبیه بدی دارد - مثل الاغ می‌ماند، الاغ بارکش اینجا، نه از جنبه‌ی خیریت الاغ، بلکه از جنبه‌ی بارکش بودنش است و عدم اشعار به آن کاری که می‌کند. به قول سعدی:

«نه محقق بود نه دانشمند چهارپایی بر او کتابی چند»

که بارش، چه نمک باشد، چه هندوانه باشد، چه پارچه باشد، و چه قرآن یا تورات، فرق نمی‌کند، یعنی حامل هستند، می‌گویند: ما این را داریم: قرآن همیشه می‌گوید: یا اهل‌الکتاب، ولی این‌ها در وجود خودشان، در اعمال خودشان این معنی را حمل نکردند، انگار نه انگار وظیفه دارند، مبدا شما آن جور باشید و می‌گوید: یهودی‌ها بدانید که: فایده ندارد از اینکه صاحب تورات باشید؛ مسلمان‌ها شماها هم بدانید که صاحب قرآن بودن، ده دفعه بوسیدن، تذهیب کاری کردن، نمی‌دانم با قرائت از بیخ حلق با هزار تجوید این را گفتن، ولی این قرآن در وجودتان نرفته باشد و شما مظهر و حامل آن نباشید، ظالمید؛ و هدایت خدا شامل شما نشده و نخواهد شد. این تذکر را می‌خواهد به ما بدهد. آن وقت معیار هم دست ما می‌دهد، که از کجا؟ اولاً خطاب به یهودی‌هاست که خوب قرآن نه تنها برای هدایت مسلمان‌ها، برای یهود و نصاری هم آمده بود، اصلاً آیات خیلی زیادی هست که - حالا آنها قبولش نداشتند ولی پیغمبر و خدا که قبول داشتند - این پیغمبر برای آنها هم هست، ادامه دهنده‌ی رسالت ابراهیم و موسی و عیسی است. آن وقت برای آنکه آنها منکر نشوند و خوب حالیشان شود، این معیار و این آزمایش را می‌دهد:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ

فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (جمعه (۶۲) / ۶)

اگر راست می گوید - چون این تصور در آنها بوده و در مسلمانها هم رخ خواهد داد، خوب معلوم است خدا این چیزها را می داند، پیش بینی اش را می کند و به همین دلیل قرآن از طرف خداست. اگر بنده نوشته بودم یا فرد دیگری نوشته بود این پیش بینی ها را نمی کرد. این است که به در می گویم، دیوار تو گوش کن، اینجا می گوید: ای کسانی که - یهودی ها و فلان - شما که تصور کرده اید که شما «أَوْلِيَاءَ لِلَّهِ»، دوست داران و دست پروردگان و عزیز دُرْدانه های خدا هستید «مِنْ دُونِ النَّاسِ»، بدون اینکه دیگران باشند، همان طور که ما می گوئیم یگانه امت ناجی، ما مسلمانها هستیم، که به قول طالقانی شیعه ها می گویند ماییم، سنی ها هم نیستند. توی شیعه ها هم هر امام جماعتی می گوید فقط آنهایی که پشت سر من نماز می خوانند اینها بهشتینند. یعنی این اندازه انحصارطلبی برای خودمان می کنیم، این تصور از اینجا آمده، حالا می خواهید بدانید که حرفتان دروغ است یا نه: «فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ» درخواست مرگ کنید. اگر شما عزیز دردانه و دوست خدا باشید، خوب مرگ هم به معنای رفتن پیش خداست، پس باید استقبال کنید، خودتان را امتحان کنید. «وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا»، آنها درخواست مرگ نخواهند کرد، ممکن نیست آماده ی چنین چیزی باشند.

حالا برای ما هم نشانه است، اگر ما از زجر و زحمت و شهادت و کشته شدن باک نداشتیم و از آن استقبال کردیم، حق داریم که خودمان را یک پا - ان شاء الله - اولیاء الله بدانیم. آنها [یهودیان] چون می دانند که چه کارها کرده اند و چه پیغمبر کشتی هایی کرده اند، و از جمله در باره ی پیغمبر آخر الزمان چه ظلم ها کرده اند، اینها از اولیاء الله نیستند، بلکه از مرگ فرار هم می کنند در حالی که نمی دانند بالاخره همان مرگی که از فرار می کنند اینها را در بر خواهد گرفت و پیش خدا باز خواهند گشت. خوب خلاصه مطلب تا اینجا - این است که این آیات مخصوصاً همان «هُوَ الَّذِي»، این «هُوَ» می رساند که این عمل، این Function، این فضل، فضل بعثت و برانگیختن یک فردی برای رسالت یا نبوت، این خواست خداست. خوب تنها این آیه نیست بلکه آیات قرآن نشان می دهد که این نبوت و انجام رسالت، یک شغل و یک وظیفه و یک کار فوق العاده است، وظیفه ی فوق العاده حساس و دقیق و مشکلی است، و کاملاً و خیلی بیشتر مشمول آن شعری است که می گوید:

کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر می خواهد و مرد کهن

یعنی حتماً خدا باید برای این کار نه تنها مأموریت بدهد و حکمش را صادر بکند، بلکه در قرآن می‌بینیم که قدم به قدم - چه در مورد پیغمبر خودمان و چه سایر پیامبران - چشم خدا و دست خدا در سراسر دوران رسالت، بالای سر پیغمبر بوده، این است که این کار انحصار به خدا دارد، عملاً هم چنین است و گاهی پیش از ولادت هم این اعمال نظر و دخالت صورت می‌گرفته، چه در مورد پیغمبر خودمان چه در مورد پیغمبران گذشته.

خوب، ما در قرآن راجع به پیغمبر خودمان می‌بینیم می‌فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۱

در سراسر قرآن یک چیزهایی هست که نشان می‌دهد با پیغمبر ما به مثل، مثل کبوتر است با جوجه‌اش که دیده‌اید کبوتر دانه و کرم و نمی‌دانم چیزهایی دیگر می‌آورد و می‌گذارد توی دهان جوجه، و حتی در حلقومش هم؛ اصلاً فرو می‌کند تا حلق جوجه‌اش. خوب، جبرئیل هم همین کار را می‌کرده، چنین نیست که مثلاً پیغمبر نشسته باشد، فکر کرده باشد مثل شاعر که فکر می‌کند و از خودش شعر در می‌آورد. در این جا تمام کلماتش به مصداق: «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» و «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» است. آن وقت در قرآن آیات زیادی دیده‌اید که پیغمبر مورد ملامت قرار می‌گیرد، صریحاً خداوند می‌گوید: «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» مبادا از هوای نفس و خواسته‌ی اینها پیروی کنی، «وَإِخْذَرَهُمْ أُنْ يَفْتِنُوكَ عَنِ بَعْضِ» (مائده (۵) / ۴۹)، بر حذر باش و نگذار آنها تو را گول بزنند و به بیراهه‌ات ببرند و قدری از امر خدا غافلت بکنند و:

«وَلَوْلَا أَنْ تَبَتَّنَا لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»

إِذَا لَأَذُنُكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا»

(اسراء (۱۷)/ ۷۴ و ۷۵)

یعنی اگر چنین نبود که ما تو را حیثیت می‌دادیم، تو را نگه می‌داشتیم، نزدیک بود که مختصری به طرف آنها، به طرف مشرکین بروی، با آنها سازش بکنی، و اگر این کار را می‌کردی، در حیات دو برابر و در ممات دو برابر و خیلی بیشتر، تو را مورد عذاب قرار می‌دادیم. در آیاتی که مربوط به قبل از بعثت است، مثل:

۱. نجم (۵۳) / ۳ و ۴: و از سر هوس سخن نمی‌گوید. قرآن جز وحی [الهی] نیست که [به او] القا می‌شود.

«الْمُ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ. وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ.»^۱

«الْمُ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَأَوْي. وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى.»^۲

در این آیات خداوند به پیغمبرش می گوید: ما هوای تو را از همان اول که توی بیابان بودی و نه خودت می دانستی، نه کس دیگر، ما مراقب تو بودیم. به موسی که می رسیم - همان طور که می دانید - خداوند صریحاً به موسی می گوید: مادرت تو را توی صندوق گذاشت و در آب رها کرد، این کارها را ما کردیم تا: «وَلْتَضَعْ عَلَيَّ عَيْنِي.» (طه (۲۰) / ۳۹) که زیر چشم من و زیر نظر من ساخته بشوی «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي.» (طه (۲۰) / ۴۱) و تو را ساخته ام برای خودم، آن وقت می بینیم که تمام زندگی موسی، از به دنیا آمدنش که از مادر جدا شد و بعد هم دختر فرعون می آید و می بردش به خانه فرعون و در دامن، و در خانه دشمن خدا تربیت می شود و بعد تا رفتن و فرار کردن، و رفتن پیش شعیب و داستان گوسفندان آن دو تا دختر، تا آنجا برسد که پناهندگی پیدا بکند و آن دخترها زنش بشوند و او از اینها هیچ خبر نداشته، که تمام اینها کار کس دیگری است که اینها را آورده تا برود بیابان و دوره حجش هم تمام بشود، و خوب ساخته و پرداخته شده و ورزیده شود، و برود آنجا یک مرتبه آتشی ببیند و آتش را هم کی روشن کرده؟ خدا روشن کرده و الا آتش واقعی نبوده، آتش معمولی نبوده. برود آنجا و یک دفعه «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» را بشنود: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۳. بعد از آن مأموریت: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى.»^۴ به عیسی که می رسیم دیگر از این هم عمیق تر است، نه تنها از زمان ولادت بلکه از خیلی پیش تر، پیشاپیش، و قبل از اینکه نطفه ی عیسی بسته شود. می بینیم از بنی اسرائیل، این مردهایشان آبی گرم نمی شود، امید به مردها نیست که اینها خلعت رسالت خدا بهشان نازل شود، متوجه خانمها می شود. اصلاً از مردها، مردهای بنی اسرائیل چشم می پوشد. مادر مریم نذر می کند بچه ای که در دلم هست را می خواهم نذر بکنم که خدمت گزار معبد تو بشود. بعد هم می دانیم غذایی را که مریم می خورد، همه ی اینها

۱. شرح (۹۴) / ۱ و ۲: مگر نه اینکه صبر و تحملت را زیاد کردیم. و بار گران را که بر پشت تو سنگینی می کرد، برگرفتم.

۲. ضحی (۹۳) / ۶ و ۷: مگر نه اینکه خدا یتیمت یافت و پناه داد. و راه نایافته ات یافت و هدایت کرد.

۳. قصص (۲۸) / ۳۰: ... منم خدا، صاحب اختیار جهانیان.

۴. طه (۲۰) / ۲۴: به سوی فرعون برو که سر به طغیان برداشته است.

را خدا دارد درست می‌کند و این که مریم چه گونه تغذیه می‌شود، چه غذایی می‌خورد و کارش هم از صبح تا غروب عبادت است و تسبیح و ذکر خدا تا خالصاً مخلصاً بشود یک زن خدایی، یک زن آماده برای اینکه رسول خدا و نماینده خدا از رحمش شکل بگیرد و در رحم او تشکیل نطفه بشود. بعد هم خدا پدر را عقب می‌زند، پدر، نه، پدر نمی‌خواهد، ملائکه را می‌فرستد «رُوحٌ مِّنْهُ» (نساء (۴) / ۱۷۱)، «كَلِمَةُ اللَّهِ» (توبه (۹) / ۴۰) و یک چنین آدمی را بیرون می‌دهد. می‌بینم که از قبل تدارکات شده، و ما درس می‌گیریم. یعنی مسئله‌ی بعثت و رسالت و نبوت چنین مسئله‌ی عظیمی است، مسئله‌ای است که فقط کار خداست و دست خدا و چشم خدا باید پشتش باشد. خوب، حالا ما این جا چه درسی از اینها می‌گیریم؟ چه استفاده و استنباط‌هایی ما باید بکنیم؟

اولاً هرگونه ادعا و عمل رسالت، ولو در حیات پیغمبر یا بعد از ممات او، نه تنها باطل و مردود است، بلکه معصیت خداست، مثل این است که درست در جهت خلاف خدا رفته‌ایم.

ثانیاً هرگونه تجدیدنظر و تصحیح یا تکمیل دین و تطبیق دین، در احکام دین، تطبیق احکام دین با شرایط و مصالح زمان و مکان؛ خارج از آنچه در اصل و اساس دین و از ناحیه خدا آمده است، غیر قابل قبول بوده، تحریف و تخریب دین محسوب می‌شود.

ثالثاً اصل بعثت یا از خدا بودن قرآن، یعنی بعثت به این معنا که در کتاب نیز منعکس و جمع‌آوری شده، این از خداست، از کس دیگر نیست، این را باید به‌عنوان پایه دیانت و خداپرستی و قیامت بگیریم.

در باره‌ی این سه تا لازم است که توضیحی عرض بکنم. در مورد اولاً یعنی خلافت، رسالت، ولایت، خوب بنده‌ی نادان، ناقص، ناتوان، هر زمان که به مصداق آیه اول سوره‌ی جمعه (۶۲) : «الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»، هم پادشاه جهان بودم، هم قدوس بودم، هم عزیز بودم، هم حکیم بودم، هم سراسر وجوه گواهی به پاکی و بی‌خطایی نفس من داد؛ من حق دارم رسالت را، رسالت خدا را، و دین خدا را به خودم نسبت بدهم یا ادامه‌ی رسالت را، فرق نمی‌کند. یعنی کار رسالت را به خودم نسبت بدهم یا به دیگری و یا هر زمان اگر مثل انبیاء، طبق آیات قرآن دست خدا، چشم خدا، پشت من بود و مراقب من بود و هم یادم می‌داد و مثل کبوتر غذای

کلام خدا را در دهانم می گذاشت و مراقبم بود، و همان طور که معتقد هستیم، هر زمانی که من عصمت داشتم، به مصداق «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (جمعه ۶۲ / ۱)، حق دارم که من هم یک پا به نحوی ادعای رسالت کنم یا ساختن یا اصلاح نمی دانم فلان دیانت را بکنم، اما اگر ندارم غلط می کنم چنین ادعایی را بنمایم. نه تنها پیغمبری خدا و رسالت خدا چنین مشکل است، کارهای دیگر هم همین طور. هر کاری را هر کسی نمی تواند بکند. به قول شاعر، حالا یا حافظ است یا دیگری:

نه هر که چهره برافروخت، دلبری داند نه هر که آینه سازد، سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند

هزار نکته‌ی باریک تر ز مو این جاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند

حالا، اولاً آنها که خودشان را خلیفه الله گفتند یعنی چه؟ آنهایی که ادعای خلیفه رسول الله دارند، چه زیان‌های جبران ناپذیر به دین و دنیای مسلمانان - همان طور که تاریخ شهادت می دهد و بشریت - وارد نساختند و چه گناه‌های نابخشودنی که به درگاه خدا و پیشگاه ملت‌ها که نکردند.

آنها که بدون صلاحیت داعیه‌های تداوم رسالت، ولایت یا امامت برای ارباب‌ها، سرسپرده‌ها و برای خودشان سر دادند، چه فریب کاری‌ها و خیانت‌ها و خرابی‌ها که به بار نیاوردند.

آنها که به اعتبار «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب ۳۳ / ۲۱) تأسی به رسول خدا را به جای پیروی و تعهد به اخلاق و صفات و روش‌های او گرفتند، تصور وظیفه و حق آمریت و ابلاغ اسلام بر ناس را نمودند یا الزام به ایمان و اجرای عبادیات و احکام توسط دیگران را خارج از توصیه و تأکیدهای مکرر قرآن به پیغمبر، برنامه و دست‌آویز حاکمیت خویش قرار دادند. و تا آنجا رفتند که گفتند «صدور اسلام و نابودی شیطان» - البته به غیر از طریق سنت و قرآن - باید برنامه‌ی دولت و ملت باشد، مرتکب چه اشتباهات بزرگ و باعث چه گمراهی‌ها و چه دشمنی‌ها که نشدند.

در مورد ثانیاً، یا نوسازی و نوآوری در دین؛ در روز آخر سمینار انجمن، و بحث‌هایی که می شد گفتند که شما روز مبعث در این زمینه صحبتی بکنید تا ان شاء الله مبنا و شروعی برای به اصطلاح نوآوری و نوسازی در دین باشد. از ۲-۳

قرن قبل، بعد از تماس ممالک اسلامی با اروپای آن زمان، و بعداً با آمریکا؛ چه آنها که با تهاجم و تسلط و تفوقی که به لحاظ علمی و فکری و یا اقتصادی و غیر اینها داشتند، از دو بابت دخالت اصلی یا نقش بزرگی را در تمام اقوام و افکار ما به وجود آوردند و از جهات عدیده‌ای اسلام و دین را، و به اصطلاح فرهنگ دینی مان را زیر سؤال بردند. این مسئله‌ی دو مرتبه نگاه کردن در دین و تجدیدنظر در دین - تحت عناوین مختلف - یا بنا به مناسبت‌های مقتضی، به صورت التقاط یا به صورت اصلاح، و به صورت نوسازی آمد. کسانی در واقع حُکم دایه‌های مهربان‌تر از مادر را پیدا کردند که ما باید این دین را، قرآن را، و اسلام را، اصلاح کنیم، آن جور که قابل عرضه به مردم و به دنیا باشد. خوب، اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های بشرساخته است که محصول علم و فلسفه و عمل و تجربه است. البته اینها را چون بشر ساخته است، مثل همه‌ی محصولات بشری: مثل علمش، مثل هنرش، مثل لباسش، مثل خانه‌اش، مثل افکارش، دائماً در تحول است و باید هم تحول پیدا بکند و باید هم تصحیح و تکمیل بشود.

مارکسیسم از جمله تحلیل‌ها و فکری‌هایی که داشت Revisionisme بود Revisionisme یعنی تجدیدنظر، این برنامه‌ی «ذنب لایغفر» تمام شد - خود لنین که از Revisionist ها بود، خودش هم تجدیدنظر کرد ولی مع‌ذالک، هیچ حاضر نبود و طرفدارانش هم حاضر نبودند بگویند که این کار را کرد. خوب، جلوش را گرفته بودند، ولی مرام بشر این را ساخته. این که اصلاً Revision نشود، و تجدیدنظر و تصحیح نشود، ممکن نیست چون مخلوق بدی است. دیدیم که فروپاشی کرد و مغلوب هم شد. چون اصرار داشتند که فوق همه آنها است و تنها مرامی است که جنبه‌ی علمی دارد. آن آئین یا دیانت و شریعتی هم که محتاج به تجدیدنظر و ترمیم و تصحیح و اینها باشد، آن دین نیست، دین الهی نیست، او مسلم از طرف خدای «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (جمعه ۶۲ / ۱) نیامده، اسلامی که به دست بنده و شما اصلاح بشود، آن را باید مرخصش کنیم. یک دفعه بنده گفته بودم برای لای جزر خوب است. و این که گفته‌اند: «وَحَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» این درست است. اگر قرار باشد محمد از طرف خدا باشد و حلال و حرامش هم از طرف خدا باشد، با این ترتیبی که گفتیم، این دیگر شوخی بردار نیست، این تا روز

قیامت پا برجا است. به دلیل اینکه قرآن گفته، خاتم النبیین تو آخرین نبی هستی. بله، اتفاقاً در دینی که پیغمبرهای دیگر آورده‌اند تجدیدنظر شده، خود قرآن این را می‌گوید که: ما بسیاری از اغلالی را که بر شماها بود - ای اهل کتاب - برداشتیم. اصلاً روش تعلیم اسلام با روش تعلیم مسیحیت و یهودیت خیلی فرق دارد. برنامه موسی (ع)، بیشتر متوجه دنیا است، برای نجات بنی اسرائیل و خوب کردن وضع دنیای آنها و دستورات آن است. برنامه‌ی حضرت عیسی (ع) هم بیشتر روی اخلاقیات و روی معنویات است. اما همان طور که شنیده‌اید پیغمبر فرمود که: آن برادرم چشم چپ را داشت، آن برادرم چشم راست را داشت ولی من هر دو چشم را دارم. اما کی تجدیدنظر کرد؟ خدا، با فرستادن پیغمبر. حالا هم اگر بنا باشد تجدیدنظری در اسلام بشود باید یک پیغمبر باشد، هر کسی حق ندارد این کار را بکند.

اما از عرایض بنده چنین استنباط نشود که هیچ تجدیدنظر به اسلام یا نوآوری اصلاً وجود ندارد. یعنی باید به کلی خط قرمز روش بکشیم، نه؛ باید توجه بکنید که دو تا دین وجود دارد؛ یعنی دو نوع، یکی دین خالص راستین، خالص صد درصد خدایی، که آن هیچ نوآوری ندارد، و نوآوری توی شکمش، و در بطنش قرار دارد - حالا وقت آن نیست که توضیح بدهم - اصلاً از خودش نوآوری دائماً می‌جوشد، از یک آیه، از یک حکم، چیزی که ما نمی‌فهمیم. اجدادمان، حتی علامه طباطبایی با علامت‌شان و تفسیر قرآنی که علامه طباطبایی آورده، با آن علمای بزرگ تفسیر اول، با طبری و دیگران خیلی فرق داشت، و فرق دارد و مطالبی در زمان ما مطرح شده و عرضه شده که بسیاری با معتقدات ما که در زمان آنها عرضه نشده بود فرق دارد. وقتی در زمان ما عرضه می‌شود ما می‌رویم و از قرآن می‌پرسیم.

اجداد ما، پایه‌گذاران مشروطیت، یک دفعه مواجه شدند با دموکراسی و آزادی و انتخابات. خوب، این حرف‌ها توی مسلمان‌ها نبود، فراموش شده بود، زمان پیغمبر بود. خدا هم به پیغمبر می‌گوید: «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأُمْرِ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)، در جامعه‌ی اسلامی و مسلمان‌ها هم، که جامعه‌ای است که در آن «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شورا (۴۲) / ۳۸) است، اصلاً مجلس شورا، مجلس شورای ملی، فراموش شده بود. خلفا آمدند و دخالت کردند. معاویه که اصلاً منحرف کرد، و خلافت را تبدیل کرد. یک عده خلافت را منکر شدند که نباید باشد. به علاوه، معاویه و اینها آمدند، خلافت را تبدیل کردند به مدیریت. مدیریت هم شورا شد تا به سلطنت و دیکتاتوری

و عین الهی ناصرالدین شاه و شاه عباس و از این حرف‌ها رسید؛ اصلاً این که مردم آدمند، فراموش شده بود. این مطلب پیش آمد تا یک آدمی مثل نائینی، و قبل از نائینی، عبدالرحمان کواکبی که یک لبنانی است که کتاب مونتسکیو را خوانده و به عربی ترجمه کرد- او قرآن را از حفظ بود- گفته بود اینکه غلط است، برمی دارد و طبایع استبداد را می نویسد، که طبیعت استبداد چه گونه است و چه گونه استبداد مخالف دین است. او ملا بود و چگونگی مخالفت دین با استبداد را می دانسته است. علمای ما، بزرگان ما، نمی دانم، کسانی که در رأس فقه و فقاہت شیعه هستند، سنی‌ها به طریق دیگر. مدح، مدیحه، درباره فتحعلی شاه- توسط فیض کاشانی- نراقی که مبتکر ولایت فقیه هم بوده، آن وقت کتاب «معراج السعاده» را می نویسد که مقدمه اش گویا چهار صفحه است، من دیده‌ام، نیم صفحه اش توحید و مدح پیغمبر است، و بقیه، یک صفحه و نیم یا دو صفحه و نیم، مدح فتحعلی شاه. ببینید، اصلاً برایشان مسئله استبداد و سلطنت و حاکمیت، و در مجموع بی ارزش بودن مردم، مثل آب خوردن بوده، خوب اینها هم پیدا شد، تمام این مسایل در قرآن هست. به طوری که در مجلس شورای ملی سابق دو تا شعار داشت. بالای سر رئیس مجلس، پشت سرش، یکی نوشته شده بود «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شورا (۴۲) / ۳۸)، با خط نستعلیق خیلی قشنگ و یکی دیگر هم «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹). در خود اسلام مطالبی از درونش در می آید که خودش جواب خودش را می دهد.

دین دوم دینی است که دریافتی بشر و انسان‌ها از بعثت و از کتاب خدا است. این دین به کلی با آن اولی فرق دارد، این یک جور دیگر است، این دین از خودمان است. بدون اینکه ذهنیت داشته باشیم و بدون اینکه متوجه باشیم، چیزهایی را داخلش می کنیم. هم زردشتیگری تویش آمده، هم اسرائیلیات تویش آمده، هم بت پرستی آمده، شخص پرستی و الحاد تویش آمده، از عرفا هم آمده، همه چیز دارد؛ این دین، دینی مردمی است، یعنی دین بشری است. در این دین باید حتماً تجدیدنظر بشود، مستمراً هم باید تجدیدنظر بشود، درش بررسی کرده و نوآوری بکنند. اما به شرط آنکه آنچه نوآوری می شود، مِنْ عِنْدِي نباشد، هر کسی ادعا نکند، بنده مثلاً مرام مارکسیسم، ماتریالیسم دیالکتیک را خوانده‌ام و مثلاً به آن معتقد شدم، سعی می کنم آن را وارد کنم یا جور دیگر، یا می خواهم به قدرت برسم، به سلطنت برسم، به حکومت برسم، باید یک مشروعیتی از دین خدا بگیرم، بنابراین در یک جاهایی،

در دین دست می‌برم. مثلاً اوّل مشاور پیغمبر باشد، بعد مشاور علی باشد، یواش یواش، بعد از علی و حسین و - نمی‌دانم - امام زمان هم، بعد حکومت به بنده برسد. خوب، از اینها هم داریم. بعد هم جهل ما، نادانی و نفهمی ما.

قرآن در خیلی جاها صریحاً، و مثلاً در باره‌ی قیامت می‌گوید: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ»^۱، «وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرُ»^۲ که خود پیغمبر هم که تحویل گیرنده‌ی وحی است نمی‌تواند بفهمد. تو نمی‌توانی درک کنی، برای اینکه چنین واقعه‌ای، چنین نمونه‌ای، چنین پدیده‌ای، اصلاً رخ نداده، انسان چیزی را می‌تواند بفهمد که نظیرش را دیده باشد. مثلاً صحبت آبگوشت را بکنید که از من پرسید آبگوشت چی داره؟ چون خورده‌ام، می‌توانم بفهمم. اما یک غذایی که مثلاً هیچ وقت نخورده‌ام. همبرگر که نه، حالا یک چیز دیگر، پیتزا؛ پیتزا، چون هیچ وقت نخورده‌ام نمی‌توانم بفهمم. آنچه را که پیغمبرها آورده‌اند، همان طور که در سخنرانی جشن پارسال عرض کرده بودم چیزی است که ماها عقلمان نمی‌رسد.

دلم می‌خواست آقای یوسفی اشکوری تشریف داشتند. چون ایشان ایراد گرفته بود که تو آمده‌ای گفته‌ای که همان‌طور که اهل کلام، مثلاً برای خدا تکلیف معین می‌کنند، تو هم تکلیف معین کرده‌ای، گفته‌ای در شأن خدا نیست، نه؛ نه، برای خودم گفته‌ام. برای خدا که تکلیف معین نکردم، یعنی من نباید اصلاً از خدا چیزی را بخواهم که خود ما بلدیم، خودمان می‌دانیم، ما آشپزی بلدیم، می‌توانیم خورشت قورمه سبزی بپزیم. ما خیاطی بلدیم، ما حکومت بلدیم، چون حکومت کرده‌ایم؛ ما اقتصاد بلدیم، منافع می‌بریم، می‌بینید، این‌ها شأن خدا نیست، اینها را به ما یاد داده‌اند که خودمان بکنیم. چشمت کور، خودت باید کارهایت را بکنی، اداره‌تان هم با خودتان. آن چیزهایی را پیغمبرها آمدند بگویند که ماها به هیچ وجه عقلمان نمی‌رسید، یکی معرفی خداست، که این خدایی که اینها می‌پرستیدند، که بعضی‌ها بت می‌پرستیدند، بعضی‌ها گاو را می‌پرستیدند، یا مثلاً خداهای یونان. بشر وقتی می‌خواهد خدا درست بکند، این جوری درست می‌کند، خدای زیبایی درست می‌کند، خدای جنگ درست می‌کند، و از این جور لاطائلات. به چهره و به قیافه خودش و با آوردن خواسته‌ها و میل خودش این کار را می‌کند. خوب، اینجا شد که

۱. مرسلات (۷۷) / ۱۴: خبر نداری روز داوری چه‌گونه است.

۲. مدثر (۷۴) / ۲۷: خبر نداری دوزخ چه‌گونه است.

از طرف خدا، کلام خدا را- مثل دانه‌ای که کبوتر در حلقوم جوجه‌هایش می‌گذارد- در دهان پیغمبر می‌گذارد:

«هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۱، «هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»^۲، «هُوَ الْقَادِرُ»^۳،

«هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۴، «هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ»^۵،

هو الفلان، و خدا را به ما معرفی می‌کند که چیست؟ و بعد هم قیامت. اصلاً در این دنیا، ممکن است این‌ها نظیر و شبیه داشته باشد؟ خوب، این طبیعی است که ما نفهمیم، خیلی مقدس‌ها مان، خیلی مؤمن‌ها مان، خیلی خدا کارها مان. و این کار را خود قرآن انجام می‌دهد و به ما دستور داده است و نه تنها درباره‌ی ما مسلمان‌ها به این محکمی گفته، خداوند در باره یهودی‌ها، عیسوی‌ها هم گفته:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَيَّ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ

وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» (مائده (۵) / ۶۸)

به آنها بگو: شما به هیچ وجه داخل آدم نمی‌شوید، هیچ ارزشی ندارید، حرفتان مسموع نیست- مگر اینکه اقامه به تورات و انجیل بکنید و به آنچه از جانب پروردگارتان به خودتان نازل شده عمل کنید. خوب، همین حرف شامل ما هم هست: «لَسْتُمْ عَلَيَّ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ».

این دستوری است که قرآن به ما گفته، حالا این دین بشری شده، تحویل یافته، آفت زده، بدن مومیایی است. حالا این دین باید اصلاح بشود، منتها همان جور که عرض کردم از خودمان در نیاوریم، روی منافعمان و یا روی تصورمان نرویم؛ درست در قرآن باشیم، یعنی تجدیدنظر بکنیم در نظری که تا به حال داشته‌ایم. آنچه فقها گفته‌اند، آنچه مجتهدین گفته‌اند، آنچه عرفا گفته‌اند، آنچه نمی‌دانم متکلمین گفته‌اند، آنچه فلاسفه گفته‌اند، راجع به قول خودشان: توحید و نبوت و معاد، و آنچه فقها و مجتهدین به صورت احکام در آورده‌اند که مسلم (صد درصد) مطابق اصل نیست. هیچ کس هم نمی‌تواند ادعا بکند- همان‌طور که مسیحی‌ها و یهودی‌ها تحریف کرده‌اند-

۱. انعام (۶) / ۱۳ و ۷۳ یا سبأ (۳۴) / ۱ ... او فرزانه و آگاه است.

۲. زخرف (۴۳) / ۸۴ یا ذاریات (۵۱) / ۳۰ ... او فرزانه و داناست.

۳. انعام (۶) / ۶۵ ... او تواناست...

۴. یوسف (۱۲) / ۸۳ و ۱۰۰ یا تحریم (۶۶) / ۲ ... او دانا و فرزانه است.

۵. روم (۳۰) / ۵۴ ... او دانا و تواناست.

همان‌طور که مسیحی‌ها می‌گفتند که خدا پسر دارد و از این حرف‌ها و استغفرالله، و زن دارد، و همین‌طور الحمدالله دیدند که کسانی می‌گفتند: مصالح دولت، مصالح حکومت هر وقت اقتضا کرد، توحید را هم می‌شود تعطیل کرد، چون مصلحت گه‌گاه چنین می‌طلبد. آن وقت فقه‌مان و تعلیماتمان، کتاب‌ها و رساله‌ها مان هم - به همین دلیل که در شیعه می‌گویند: باید از مجتهد حی، از مرجع حی باید تقلید کرد - دائماً عوض می‌شود. پس معلوم می‌شود، همه‌ی اینها محتاج و مشمول چی است؟ محتاج و مشمول تجدیدنظر است. منتها باید چه کار کنیم؟ همان‌طور که عرض کردم مثلاً نگوئیم. چون فرنگی‌ها ایراد می‌گیرند که اسلام و قرآن شما برای زن‌ها مقامی قائل نشده.

کسانی چنین می‌گویند که توی کتاب تورات و انجیلشان اصلاً زن را به هیچ حسابی نمی‌آورد. مثلاً می‌گویند خدا زن را از دنده‌ی چپ مرد خلق کرد که یار و یاورش باشد، جارو کش و نوازش‌کننده‌اش باشد. این مقامی است که همان یهودی‌هایی که این حرف را می‌زنند و می‌گویند اسلام و قرآن مقامی برای زن قائل نشده، در دینشان زن این جوری است. مسیحی‌ها هم که دیگر خوب می‌دانید اصلاً ازدواج و مباشرت با زن را جزو کارهای خلاف می‌دانستند و کشیش‌هاشان خود را از این کار مبرا می‌دانند. یا مثلاً حالا مد این است که ما می‌گوییم مثلاً برده‌داری یا زدن بد است، چون آنها را می‌زنند.

خدا نگفته که برده‌داری باشد، ولی خوب احکامی دارد، حالا که برده‌داری موجود است و در دنیا وجود دارد، باید احکامی برایش بیاید تا دیگر ظلم نکنید، با برده‌تان هم عین آزاد عمل کنید و تا می‌توانید، کاری که حضرت سجاد می‌کرد، کاری که ائمه ما می‌کردند، همان کار را بکنید. حضرت سجاد، کارش این بود که هی برده‌ها را می‌خرید، مدتی بهشان تعلیم می‌داد و تربیت می‌کرد و سر سفره جمعشان می‌کرد، غذای خوب می‌داد و بعد هم می‌گفت که من همه‌ی شماها را آزاد کردم به شرط اینکه برای اربابان دعا کنید، برای اینکه خدا هم مرا از گناهانم آزاد کند.

بله، احکامی هست، احکامی در جهت نفی کارهای خلاف، و قرآن برای آنها حدود معین کرده، از این حدود نباید تجاوز بکنید و خیلی هم راجع به حدودهای دیگر. وقتی دعوا شد، اگر کسی زد مثلاً چشم بنده را کور کرد، من تا کجا حق دارم بروم جلو، حق ندارم که او را بکشم یا حق ندارم به قبیله و شهرش بروم و بمبارانش

بکنم و آنها را از بین ببرم؛ نه، فقط چشم، ولی می گوید اگر ببخشی بهتر است و اگر می خواهی خدا هم تو را ببخشد، عفوش بکن، از او بگذر. این حدودی است که معین شده. از آن جاهایی که سر بزنگاه‌ها احکام قرآن می آید، مثلاً مربوط می شود به دیگران، یکی برای حفظ و حمایت از جامعه و اجتماع است که در آن تجاوز و تعدی نشود و یکی هم برای خود ماها، که در راه حرکت به سوی خدا، راه عوضی نرویم؛ چون سواد نداریم و نمی دانیم.

فرض کنید مسئله ارث است چه باید کرد؟ همه هم دلشان می خواهد که ظلم نکنند و عدالت برقرار باشد ولی یکی می گوید همه پولها را به زن باید داد، همه ی ارث را دختر ببرد، چرا؟ برای اینکه دختر است و بیچاره، و هنوز هم شوهر نکرده و حالا پسر می رود، خودش کار می کند. یکی دیگر می گوید: این دو تا مساوی ببرند چرا این بیشتر ببرد؟ یکی دیگر یک جور دیگر می گوید. قرآن آمده برای اینکه تکلیف ما معین بشود، و علت را گفته این جور تقسیم ارث کنید:

«فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»^۱

اینجا ما نمی توانیم تغییری بدهیم مگر اینکه خود قرآن بالصراحه راه را باز کرده باشد و منصوص العلة باشد، و علت را گفته باشد. مثلاً:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»^۲

که طبیعتاً این طور است، چرا؟ چون:

«بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»^۳

حالا آمد در یک دورانی، در یک جامعه‌ای، به طور کلی باید مشاهده کرد، و الا می گویند با یک گل بهار نمی شود و اصلاً فرهنگ اجتماعی دنیا یا ناامنی کشور، دیگر مرد نفقه بده به خانواده نبود و بلکه خانواده بود یا اینکه خانم‌ها در اثر تحصیل، در اثر تجربه، در اثر عمل و در اثر مباشرت در کارها نسبت به مردها برتری پیدا کردند، خود به خود راه را خود قرآن باز کرده. همان طور که گفته روزه واجب است، اما اگر احتمال ضرر می دهید خوب روزه نگیرید. یا وضو و غسل واجب

۱. نساء (۴) / ۱۱ : ... بهره‌ی پسر دو برابر دختر است؛ ...

۲. نساء (۴) / ۳۴ : مردان قوام بخش [زندگی] زنانند...

۳. نساء (۴) / ۳۴ : ... زیرا خدا [از نظر نیروی جسمی] آن‌ها را بر زنان برتری بخشید و [برای هزینه‌ی زندگی مشترک] از اموال خود خرج می‌کنند؛ ...

است، اما اگر آب نبود یا فلان نبود این کار را بکنید. یعنی از آن حدودی که خود قرآن معین کرده یا پیغمبر و سنتش معین کرده یا به عقیده ما شیعه ائمه گفته‌اند - ائمه‌ای که وصی پیغمبر بودند، نگه‌دار و حافظ این دین بودند، و آنها عقلشان بهتر از ما می‌رسید - آنها گفتند ولی بعد که حضور ائمه تمام شد، دیگر ما حق نداریم وارد دین بشویم، بیشتر باید تجدیدنظر و نوآوری‌ها - همین طور که سیدجمال الدین اسدآبادی هم از همین راه وارد شده، اقبال لاهوری هم از همین راه وارد شده، و گفته‌اند: «بازگشت به قرآن»؛ باید به صورت بازگشت به قرآن باشد. ما در اثر انحرافات و آفت‌ها، در سال ۱۳۶۹ در سخنرانی «بعثت و آفات رسالت»^۱ که در همین جا [انجمن اسلامی مهندسین] بود، توضیح دادیم که همین رسالت در معرض چه آفاتی بوده که خود قرآن هم فکر این آفات و فتح بابش را کرده و بعد هم تقریباً یک سال سخنرانی «بازگشت به قرآن» - که در روزهای چهارشنبه هر هفته برگزار می‌شد - طول کشید. بعد هم به صورت ماشین‌شده آماده و تقریباً از چاپ در آمد، ولی خوب دست ما کوتاه و خرما بر نخیل:

فصل اول، نیرنگ‌های یهود؛

فصل دوم، دین‌گرایی، همین گرایش به دین، یعنی زیادی متدین بودن از آفات دین است؛

فصل سوم، پیامبران توحیدی؛

فصل چهارم، خلفای عرب و ترک؛

فصل پنجم، احیاء کنندگان و اصلاح‌گران دین و الی آخر.

بله تحت این عنوان می‌تواند تمام شود که لازم هم هست و باید؛ منتها با دقت. اصل حرکت به سوی خداست، و اصل، بازگشت به قرآن و دین اصیل است که سومین‌اش را بر خلاف آنکه دیگران می‌گویند: «تا سه نشه، بازی نشه»، مسئله‌ی دروغ است. چون اول هم گفته بودم دروغ نگوئید و خلاف نگوئید از آن صرف‌نظر می‌کنم. تا تفسیر بیشتری روی این مطالب داده بشود و منتشر بشود. با تشکر تمام و عذرخواهی و التماس دعا، و دعا به همه‌ی خواهران و برادران برای مغفرت و آمرزش همه‌ی ما.

۱. کتاب «بعثت و آفات رسالت» هم‌اکنون بخشی از م.آ.۲۸ با نام «گمراهان» را تشکیل می‌دهد و در سایت بنیاد آماده‌ی استفاده‌ی علاقه‌مندان است (ب.ف.ب).

بسمه تعالی

از خدا بودن قرآن*

برای سخنرانی کمیل ۷۳/۲/۱

آیات سوره دخان(۴۴) / ۱ تا ۱۶ و همچنین آیات سوره ی فرقان(۲۵) / ۱ تا ۳۴ و آیات سوره ی نمل(۲۷) / ۱ تا ۶.

○ شاید تعجب کنید که حرف بدیهی و بی خاصیتی زده می شود. معلوم است و ما قبول داریم که قرآن از خدا است و از جای دیگری نیست.

○ بلی صحیح است، ما قبول داریم که قرآن کتاب خدا است. از بس شنیده ایم و خوانده ایم عادت به این مطلب کرده ایم ولی فرق است بین قبول داشتنِ مصلحتی و ناچاری، و یقین داشتن قطعی خالی از هزار تعجب و تردید.

○ اگر ما واقعاً یقین داشتیم که قرآن از خدا است و تمام این گفته ها و تذکر و توصیه ها و تعلیمات را همان کسی در زبان فرستاده ی منتخبش محمد مصطفی (ص) گذارده و وحی کرده است که خالق ما و آسمان و زمین و همه چیز در جهان است و وهم و مبالغه در کلامش نیست، برخوردارمان و واکنشمان جور دیگر می شد. خودمان هم غیر از این که هستیم می شدیم و می بودیم.

وقتی در همین سوره ی دخان(۴۴) می خواندیم:

* دست نوشته ی پیش نویس محورهای سخنرانی در محفل دعای کمیل مورخ ۱۳۷۳/۲/۱ با عنوان «از خدا بودن قرآن» که بازنویسی شده و به علاقه مندان تقدیم می شود.

ترجمه ی آیاتی از قرآن که در زیرنویس ها آمده است، از مؤلف فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).

«إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ. كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ.
كَغَلَى الْحَمِيمِ. حُدُوهُ فَأَعْتَلُوهُ إِلَيَّ سَوَاءَ الْجَحِيمِ.»^۱

تمنان به لرزه در می آید، در اندرونمان آتش می جوشد همان طور که علی در نماز و نیازهایش از خود بی خود می شد و مثل مار گزیده به خود می پیچید.
آن جا هم که مثلاً در سوره ی معارج (۷) به آیات ذیل می رسیدیم که نشانه از روز قیامت و بی چارگی مجرمین می دهد، سخت به هراس و توبه می افتادیم که مرتکب جرم و جمع آوری مال و متاع دنیا نشویم.

«يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ. وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ.
وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا.

يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمئِذٍ بَيْنِيهِ.
وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ. وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ.
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ. كَلَّا إِنَّهَا لَأُظْيَى. نَزَاعَةٌ لِلشَّوْيِ.
تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى. وَجَمَعَ فَأَوْعَى.»^۲

همان طور که خود قرآن مثل زده، می گوید:

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.»^۱

۱. دخان (۴۴) / ۴۳ تا ۴۷: مسلماً درخت زقوم، غذای گناهکار [آن] است.

همچون فلز گداخته؛ در شکم‌ها می جوشد. به سان جوشش آب داغ.

[خطاب می رسد:] آن [ستمگر] را بگیرد و به میان دوزخ درافکند.

۲. معارج (۷۰) / ۸ تا ۱۸: روزی [است] که آسمان چون فلز گداخته گردد.

و کوه‌ها همچون پشم رنگارنگ [متلاشی] گردند.

و هیچ دوستی جوای حال دوستی نشود.

خویشانشان را به آنان می نمایند؛ گناهکار آرزو کند کاش می توانست فرزندان و همسر و برادر خود را

در برابر رهایی از عذاب آن روز فدا کند.

و نیز وابستگی‌اش را که او را در پناه خود می گرفتند.

و هر کس را که در زمین است یکسره [فدا کند] که خود را نجات دهد.

هرگز! [دوزخ] آتشی زبانه کشیده است. [که] پوست از تن می کند.

[و] هر کس را که [به حق] پشت کرد و روی برتافت، فرا می خواند.

و [نیز هر کس را که] جمع کرد و اندوخت.

آیات قرآن که کوه را از وحشت پاره پاره می‌کند، ما را از ترس از خدای ملک القدوس العزیز مدهوش و متلاشی ساخته به فکر عمیق می‌انداخت!

○ و خیلی چیزهای دیگر؛ از جمله عشق و اطمینان داشتن به بهشت و زندگی سعادت و ابدی آخرت و بنابراین تحمل هر سختی و زحمت و وظیفه و فعالیت برای رسیدن به آن، دیدن دنیا و زندگی آدمی به صورت مسافرت پرمشقت و تلاش برای رسیدن به خدا:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۲

بنابراین یک سره فداکاری و فعالیت شادمانه و احتراز از هر نوع شکوه و ناله، آرامش و اطمینان قلبی، خوبی کردن در برابر بدی، و عفو و گذشت همراه با احسان و انفاق در خوشی و سختی برای دریافت بزرگ‌ترین جایزه قرآن یا بهشتی که عرض آن همه‌ی آسمان‌ها و زمین است.

«وَجَنَّتْ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»^۳

○ اعتقاد و اطمینان به اینکه قرآن کلام خدا و از خود خداست، کلید تمام درهای دین و اساس و پایه‌ی مذهب ما می‌باشد، اعم از اصول و فروع، احکام و شریعت، دنیا و آخرت.

○ اگر این موضوع را مطرح می‌کنیم و روی آن تکیه می‌نمائیم برای آن است که خود قرآن چنین کرده است. آورنده و گوینده‌ی قرآن هم روی اصالت قرآن، از طرف خدا بودن قرآن، و بشری نبودن قرآن و حتی کیفیت نزول و روشن و کامل بودن، اصرار فوق‌العاده به خرج داده است. ما هم بیش از هر کار و پیش از هر درگیری و جدال با روگردانان از قرآن و تکذیب کنندگان خدایی بودن کتاب در افتاده به کارشناسی را که علی‌رغم عجز و تشخیص «ان هذا القول البشر» گفته است وعده «سفر» را داده است که پیغمبر هم نمی‌تواند تصور سوزندگی و سختی آن را بنماید و هم برای اقناع مردم، ایجاد ایمان، اعتقاد به اسلام و عمل به شریعت و احکام، و

۱. حشر (۵۹) / ۲۱: اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، مشاهده می‌کردی که از مهابت خدا فروتن و متلاشی می‌شد؛ و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم، بسا که اندیشه کنند.

۲. انشقاق (۸۴) / ۶: ای انسان، تو با تلاش بسیار، به سوی صاحب‌اختیارت در حرکتی و به لقای او نایل خواهی شد.

۳. آل‌عمران (۳) / ۱۳۳: ... و بهشتی که پهنه‌ی آن [همچون پهنه‌ی] همه‌ی آسمان‌ها و زمین است [و] برای پروا پیشگان آماده شده است.

به طور کلی پایه‌گذاری دین و دیانت که هدف اصلی آن آخرت و خدا است، با شناساندن قرآن آغاز کلام کرده و آن را پایه پیام قرار داده است.

برخلاف آنچه متداول و مقبول میان ما و معمول فلاسفه و متکلمین و معلمین دین و فقها است، تعلیم و تبلیغ اسلام و تحکیم ایمان را نه با اثبات صانع و بحث روی توحید و صفات ثبوتیه و سلویه خدا، یا استناد بر عدالت و لطف الهی و استمداد از روح و معنی، برای بر پا کردن معاد و جزا، بلکه با توجه دادن ما بر غیر بشری بودن و اصالت علمی و عملی داشتن قرآن، و انطباق خبرهای آن با واقعیت و طبیعت، به سایر اصول و مسائل می‌پردازد.

اصول دین از نظر مکاتب مختلف اسلامی، روی سه پایه: توحید، نبوت، معاد روز قیامت قرار دارد و اصل نبوت با اصالت وحی و قرآن یا «از خدا بودن قرآن» چندان فرق ندارد. نبوت به رسولان که مأمور رساندن پیام خدا به بشر هستند، توجه می‌کند. و کتاب به وحی و پیام نظر دارد. متکلمین و تدوین‌کنندگان اصول و فروع دین بنا به منطقی و طبیعت بشری که شخص شناس و احیاناً شخص پرست است، جانب پیغمبران را گرفته، نبوت را دومین بند اصول دین قرار داده‌اند. اول وجود خدا و وحدانیت او را ثابت کرده، ارسال رسل را لازمه‌ی لطف و رحمت الهی برای هدایت بشر نادان و خطاکار می‌شمارند، و با استناد به ضرورت و اصالت انبیاء و وجود ایمان به گفته‌های آنان و اطاعت از دستورهای‌شان که دستورهای خدا است، به مسئله‌ی معاد و به احکام یا شریعت و فروع دین می‌پردازد. و ضمن آنکه برای معاد یک سلسله مبانی فلسفی - عاطفی و دلایل عقلی نیز می‌آورند تا پذیرش آن و تن‌دادن، به فرایض و احکام، صرفاً جنبه‌ی تعبد و اجبار را نداشته باشد.

البته آن‌ها هم نام قرآن را می‌برند و آن را معجزه‌ی پیغمبر ارائه می‌دهند، یعنی پایه و مبنای پیغمبر بودن و حقیقت و حقانیت اسلام. ولی آن‌طور که باید و شاید درست باشد اعجاز قرآن و یا الهی بودن آن را نشان نمی‌دهند و استناد به فصاحت و بلاغت و زیبایی لفظی و ظاهری آن می‌نمایند، درحالی که خود قرآن از دید دیگری، نه معجز بودن بلکه بشری نبودن و خدایی بودن خود را بیان می‌کند.

روش قرآن و دعوت خاتم‌الانبیاء محمد مصطفی (ص) آن‌طور که طی جلسات و دروس «تدبری در قرآن، پایه‌پای وحی» به دست آمد، و از بررسی آیات وحی به تدریج و ترتیب زمان نزول آنها معلوم گردید، به گونه دیگر بوده، انطباق با طرز

تفکرهای فلسفی و بشری و روش متکلمین و معلمین دین ندارد. روال قرآن و روش دعوت یا رسالت خاتم الانبیاء علاوه بر اینکه با حفظ آزادی و رعایت حیثیت و کرامت انسانی توجه بیشتر به واقعیات و به خلقت، یعنی به طبیعت دارد، و غالب سوگندهای قرآن بر این منظور است، مبنای استدلال و ارشاد آن بر اصالت و صحت کتاب و غیر بشری بودن آن است که به این ترتیب به مصداق «آفتاب آمد دلیل آفتاب»، اثبات وجود خدا و توحید نیز می‌شود. البته قرآن نه تنها نفی نبوت و رسالت و اصالت انبیاء را نمی‌نماید بلکه در حدود یک سوم آن به شرح حال امت‌ها و هلاکت آنها و مخصوصاً به معرفی انبیاء و به مکتب و دعوتشان اختصاص داده شده است تا به این ترتیب خبر از واقعیت دادن.

در سوره‌های... که به رسالت و دعوت به راه افتاد شخص رسول و مؤمنین قرآن خوان وجود دارند که باید به آنها دائماً تذکر داده شود (فیلبان و یاد هندوستان) که قرآن از خدا است و برای چه هدف و منظور می‌باشد. در آیات و سال‌های ابتدایی وحی چنین است و بیشتر به جدی بودن و راست بودن و اثبات خدایی بودن قرآن پرداخته می‌شود. بالعکس آنچه در قرآن با تکرار و به‌طور آشکار می‌بینیم، بیان از خدا بودن آن می‌باشد تا نفی بشری بودن و حتی از پیغمبر نبودن آن بشود و بسیاری از سوره‌های قرآن با همین اعلام آغاز می‌شود (البته به این موضوع اهمیت می‌دهد و این مطلب را در سرلوحه‌ی اغلب سوره‌ها اعلام می‌نماید که آورنده را با آورده اشتباه نکنند و بدانند از جانب کیست):

بقره (۲) / ۱ و ۲: «الْم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۱

آل عمران (۳) / ۱ تا ۴: «الْم. اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ.

مِّن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ»^۲

۱. بقره (۲) / ۱ و ۲: الف، لام، میم. این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، برای پروا پیشگان راهنمایی است.

۲. آل عمران (۳) / ۱ تا ۴: الف، لام، میم. خداست که معبودی جز او نیست، زنده و برپادارنده است. این کتاب را که کتب پیش از خود را تصدیق می‌کند به حق و به تدریج بر تو نازل کرد، و تورات و انجیل را قبل از آن برای هدایت مردم یک‌جا نازل کرد و [بدین ترتیب] معیار تمیز [حق از باطل] را فرو فرستاد؛ ...

اعراف (۷) / ۲: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لَتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ»^۱

یونس (۱۰) / ۱ و ۲: «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ.
أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ
الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ»^۲

هود (۱۱) / ۱: «الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^۳

یوسف (۱۲) / ۱ و ۲: «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۴

رعد (۱۳) / ۱: «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ»^۵

ابراهیم (۱۴) / ۱ تا ۳: «الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.
اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ
عَذَابٍ شَدِيدٍ»

۱. اعراف (۷) / ۲: [این] کتابی است که بر تو نازل شده است تا بدان هشداردهی و پندی برای مؤمنان باشد، پس نباید از [انکار] آن رنجیده خاطر باشی.

۲. یونس (۱۰) / ۱ و ۲: الف، لام، راء؛ این آیات کتاب حکمت آمیز است. آیا برای مردم شگفت آور است که به مردی از خودشان وحی کردیم که مردم را هشدار بده و مؤمنان را بشارت رسان که نزد صاحب اختیارشان پایگاهی شایسته دارند؟ ...

۳. هود (۱۱) / ۱: الف، لام، راء؛ [این] کتابی است که آیاتش از جانب فرزانه‌های آگاه استحکام یافته، آنگاه به وضوح بیان شده است.

۴. یوسف (۱۲) / ۱ و ۲: الف، لام، راء؛ این آیات کتاب روشنگر است. ما آن را قرآنی به زبان تازی [فصیح] نازل کردیم، بسا که خردورزی کنید.

۵. رعد (۱۳) / ۱: الف، لام، میم، راء؛ این آیات کتاب [خدا] است و آنچه از جانب صاحب اختیار بر تو نازل شده، راست است، ولی بیشتر مردم باور ندارند.

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَيَّ الْآخِرَةَ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ
وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ.^۱

حجر (۱۵) / ۱: «الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ.»^۲

نحل (۱۶) / ۲: «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ
أُنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ.»^۳

اسراء (۱۷) / ۱ و ۲: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى
الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ.»

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ
دُونِي وَكَيْلًا.»^۴

كهف (۱۸) / ۱ تا ۴: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ
يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا.»

۱. ابراهیم (۱۴) / ۱ تا ۳: الف، لام، راء؛ [این] کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را طبق قانونمندی صاحب اختیارشان از تاریکی‌ها به روشنایی، به سوی راه خدای فرادست و شایسته ستایش رهسپار گردانی.

خدايي که هر چه در آسمان‌ها و زمین است متعلق به اوست؛ و اوای بر انکارورزان از عذابى سخت. همانان که زندگى دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و [مردم را] از راه خدا بازمی دارند و آن را بیراهه و ناهموار جلوه می دهند؛ آنان در گمراهی بی پایانی قرار دارند.

۲. حجر (۱۵) / ۱: الف، لام، راء؛ این آیات کتاب [الهی] است و قرآن روشنگر. ۳. نحل (۱۶) / ۲: فرشتگان را به همراه وحی به فرمان خود بر هر که از بندگانش که بخواهد، نازل می کند که هشدار دهید معبودی جز من نیست، تنها از من پروا کنید.

۴. اسراء (۱۷) / ۱ و ۲: منزّه است خدايي که بنده اش [محمد] را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصى که پیرامونش را برکت داده ایم، سیر داد تا برخی از نشانه های [عظمت] خویش را به او بنماییم؛ البته اوست که شنوا و بیناست.

به موسی کتاب دادیم و ان را [وسیله] هدایتی برای دودمان یعقوب مقرر داشتیم که زنهار، هیچ کس غیر مرا کارساز خود تلقی نکنید.

قِيَمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا.
مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا. وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا.^۱

طه (۲۰) / ۱ تا ۴: «طه. مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.

إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى. تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى.»^۲

نور (۲۴) / ۱: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ.»^۳

فرقان (۲۵) / ۱: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ عَبْدِهِ لِيُكَونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا.»^۴

شعراء (۲۶) / ۱ تا ۳: «طسم. تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.»^۵

تا برسد به نتیجه گیری از داستان انبیاء هشت گانه و اعلام:
«وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ. نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ.»

۱. كهف (۱۸) / ۱ تا ۴: ستایش و سپاس خاص خداست که این کتاب را بر بنده خویش نازل کرد و در آن

هیچ گونه انحراف قرار نداد.

و [آن را] استوار [گرداند] تا از سختگیری خویش هشدار دهد و به مؤمنان نیکوکار بشارت دهد که پاداشی نیکو خواهند داشت.

در حالی که همواره در آن خواهند زیست.

و [نیز] کسانی را که گفتند: خدا فرزندی برگزیده است، هشدار دهد.

۲. طه (۲۰) / ۱ تا ۴: ط، ها. قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج افتی.

[آن را نفرستادیم،] مگر برای پند دادن کسی که [از نافرمانی خدا] بترسد.

[کتابی است] نازل شده از جانب خدایی که زمین و آسمان‌های بلند را آفرید.

۳. نور (۲۴) / ۱: [این] سوره‌ای است که با آیاتی روشنگر نازل کردیم و [احکام] آن را مقرر داشتیم، بسا که پند گیرید.

۴. فرقان (۲۵) / ۱: منشأ برکات است خدایی که [قرآن] معیار تمیز [حق از باطل] را بر بنده خویش نازل کرد، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.

۵. شعراء (۲۶) / ۱ تا ۳: ط، سین، میم. این آیات کتاب روشنگر است.

مبادخود را از [اندوه] اینکه ایمان نمی‌آورند به هلاکت اندازی.

عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ. بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.^۱

نمل (۲۷) / ۱ تا ۶: «طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ.

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ.^۲

قصص (۲۸) / ۱ تا ۳: «طسم. تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.

تَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.»^۳

لقمان (۳۱) / ۱ تا ۶: «الم. تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ. هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ.

أُولَئِكَ عَلَيَّ هُدًى مِّنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ

وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.»^۴

۱. شعراء (۲۶) / ۱۹۲ تا ۱۹۵: و این [قرآن] نازل شده صاحب اختیار جهانیان است.

[که] روح الامین آن را به زبان عربی روشن بر قلب تو نازل کرده است تا هشداردهنده باشی.

۲. نمل (۲۷) / ۱ تا ۶: ط، سین؛ این آیات قرآن و کتابی روشنگر است.

که هدایت و بشارتی است برای باورداران.

همانان که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و به آخرت یقین دارند.

اعمال کسانی را که به آخرت باور ندارند، در نظرشان آراستیم، به گونه‌ای که سرگشته شده‌اند.

آنان کسانی هستند که عذاب سختی دارند و در آخرت زیانکارترند.

مسلماً این قرآن را از جانب فرزانه‌ای آگاه فرا می‌گیری.

۳. قصص (۲۸) / ۱ تا ۳: ط، سین، میم. این آیات کتاب روشنگر است.

[فرازهایی] از داستان موسی و فرعون را برای باورداران به درستی بر تو تلاوت می‌کنیم.

۴. لقمان (۳۱) / ۱ تا ۶: الف، لام، میم. این آیات کتاب حکمت‌آمیز است.

که هدایت و رحمتی است برای نیکوکاران.

همانان که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و به آخرت یقین دارند.

سجده (۳۲) / ۱ تا ۳: «الم. تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَأُرِيَبَ فِيهِ مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مِمَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ
مَنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ.»^۱

یس (۳۶) / ۱ تا ۶: «یس. وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.

عَلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ.
لِتُنذِرَ قَوْمًا مِمَّا أَنْذَرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ.»^۲

در این آیات به خود قرآن سوگند خورده می‌شود تا رسول و مرسل بودن پیغمبر را ثابت کند هر یک از جانب خدا و مأموریت امداد به عهده‌ی پیغمبر، یعنی کتاب اصیل است.

ص (۳۸) / ۱ تا ۴: «ص وَالْقُرْآنَ ذِي الذِّكْرِ. بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَكَلَّتِ حِينَ مَنَاصٍ.
وَعَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ.»^۳

زمر (۳۹) / ۱ و ۲: «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

→ آنان مورد هدایتی از صاحب‌اختیار خویش قرار گرفته‌اند و رستگارند.
بعضی از مردم در پی گفتار سرگرم کننده‌اند تا [دیگران را] ناآگاهانه از راه خدا گمراه سازند، و راه خدا را به استهزاء گیرند؛ آنان مجازاتی ذلت بار [در انتظار] دارند.

۱. سجده (۳۲) / ۱ تا ۳: الف، لام، میم. نزول این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، از جانب صاحب‌اختیار جهانیان است.

ولی آنان می‌گویند: قرآن را خودش جعل کرده است؛ [نه، بلکه] گفتار [حق]ی است از جانب صاحب‌اختیار تا گروهی را که قبل از تو هشداردهنده‌ای به سراغشان نیامده است، هشدار دهی، بسا که هدایت شوند.

۲. یس (۳۶) / ۱ تا ۶: یا، سین؛ سوگند به قرآن حکمت‌آمیز. که تو در زمره پیامبرانی.

بر راهی راست. نازل شده [ی خدای] فرا دست و مهربان [را در اختیار داری].
تا گروهی را که پدرانشان هشدار نیافته‌اند و خود غافلند، هشدار دهی.

۳. ص (۳۸) / ۱ تا ۴: صاد، سوگند به قرآن پندآموز [که محمد پیامبر راستین خداست].
ولی انکارورزان گرفتار تعصب و ستیزند.

چه بسیار مردم روزگاران را قبل از آنان هلاک کردیم که به فریاد آمدند و [آن هنگام] هنگام گریز نبود.
انکارورزان از اینکه هشداردهنده‌ای از میان خودشان به سراغشان آمده است، ابراز شگفتی کردند و گفتند: این جادوگری است دروغ پرداز.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ.^۱

غافر یا مؤمن (۴۰) / ۱ تا ۳: «حم. تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.
غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهٌ
الْمَصِيرُ».^۲

فصلت (۴۱) / ۱ تا ۴: «حم. تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.
كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.
بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ».^۳

شوری (۴۲) / ۱ تا ۳: «حم. عسق.

كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^۴

زخرف (۴۳) / ۱ تا ۵: «حم. وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ.
إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.
وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٌ.
أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ».^۵

۱. زمر (۳۹) / ۱ و ۲: نزول این کتاب از جانب خدای فرا دست و فرزانه است. این کتاب را آن گونه که باید، بر تو نازل کردیم، پس خدای را با خلوص اعتقاد بندگی کن.
۲. غافر یا مؤمن (۴۰) / ۱ تا ۳: حاء، میم. نزول این کتاب از جانب خدای فرادست و داناست. که آمرزنده گناه، پذیرنده توبه، سخت کیفر و نعمت بخش است؛ معبودی جز او نیست و سرانجام در پیشگاه اوست.
۳. فصلت (۴۱) / ۱ تا ۴: حاء، میم. نازل شده‌ای است از جانب خدای رحمان و رحیم. کتابی است که آیاتش به وضوح بیان شده است، به صورت قرآنی به زبان تازی برای اهل دانش. بشارت‌دهنده و هشداردهنده، ولی بیشتر مردم روی گرداندند و [حقایق را] نمی‌شنوند.
۴. شوری (۴۲) / ۱ تا ۳: حاء، میم. عین، سین، قاف. خدای فرا دست و فرزانه به تو و پیامبران قبل از تو چنین وحی می‌فرستد.
۵. زخرف (۴۳) / ۱ تا ۵: حاء، میم؛ و سوگند به کتاب روشنگر. ما آن را قرآنی به زبان تازی [فصیح] پدید آوردیم، بسا که خردورزی کنید. و این کتاب که والا و حکمت‌آموز است، در لوح محفوظ نزد ما ثبت شده است [و دستخوش تغییر نخواهد شد].

دخان (۴۴) / ۱ تا ۵: «حم. وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ. فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ.
أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ.»^۱

(معرفی کتاب، مبین بودن، تنزیل در شب مبارک، منظور انداز، از جانب ما، عمل
ما ارسال پیامبران)

جاثیه (۴۵) / ۱ تا ۶: «حم. تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ.
وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِن دَابَّةٍ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ.
وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ
الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.
تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَىِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ
يُؤْمِنُونَ.»^۲

احقاف (۴۶) / ۱ تا ۳: «حم. تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَ

→ آیا به صرف اینکه شما گروهی گزافکارید [و انکار می کنید]، قرآن را از شما بازداریم؟

۱. دخان (۴۴) / ۱ تا ۵: حاء، میم؛ سوگند به این کتاب روشنگر.

که آن را در شبی مبارک نازل کردیم؛ [زیرا] که ما هشداردهنده بوده ایم.

در آن [شب] هر امر مهمی فیصله می یابد.

[قرآن را] با وحی ای از جانب خویش [فرستادیم]؛ بی گمان ما فرستنده [آن] بوده ایم.

۲. جاثیه (۴۵) / ۱ تا ۶: حاء، میم. نزول این کتاب از جانب خدای فرا دست و فرزانه است.

به راستی که در آسمانها و زمین نشانه هایی [از قدرت الهی] برای باورداران [پدیدار] است.

و [نیز] در آفرینش خودتان و موجودات زنده ای که [در زمین] پراکنده می سازد، برای اهل یقین

نشانه هایی [از توان و تدبیر خدا هویدا] است.

و در گردش پیایی شب و روز و رزقی که خدا [به صورت باران] از آسمان می فرستد و زمین را پس از

خزان و خشکی اش، بدان حیات می بخشد، و [نیز] در گردش بادهای نشانه هایی [از توان و تدبیر او] است

برای عاقلان.

این آیات خداست که به حق بر تو می خوانیم؛ بعد از [سخن] خدا و آیات [حکیمانه] اش، کدام حدیث

را باور می کنند؟

الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ.^۱

ق (۵۰) / ۱ تا ۳: «ق وَالْقُرْآنَ الْمَجِيدِ.

بَلْ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ.
أَنْذَأْ مِثْنًا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ.»^۲

الرَّحْمَنِ (۵۵) / ۱ تا ۴: «الرَّحْمَنِ. عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ.»^۳

جن (۷۲) / ۱ و ۲: «قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا
قُرْآنًا عَجَبًا.

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا.»^۴

علق (۹۶) / ۱: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.»^۵

بینه (۹۸) / ۱ تا ۴: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ
حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ.

رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً. فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ.

۱. احقاف (۴۶) / ۱ تا ۳: حاء، میم؛ نزول این کتاب از جانب خدای فرا دست و فرزانه است. آسمان‌ها و زمین و مابین آنها را به حق [و با هدف] و برای مدتی معین آفریده‌ایم، و [لی] انکارورزان از آنچه هشدار داده شدند، رویگردانند.

۲. ق (۵۰) / ۱ تا ۳: قاف؛ سوگند به قرآن ارجمند [که رستاخیز آمدنی است]. ولی انکارورزان از اینکه هشداردهنده‌ای از میان خودشان به سراغشان آمده است، ابراز شکفتی کردند و گفتند: داستان عجیبی است.

۳. الرحمن (۵۵) / ۱ تا ۴: خدای رحمان. خواندن را آموزش داد. انسان را آفرید. [و] سخن گفتنش آموخت. چگونه هنگامی که مردیم و خاک شدیم [باز برانگیخته خواهیم شد]؟! این بازگشتی است بعید!

۴. جن (۷۲) / ۱ و ۲: بگو: به من وحی شده است که تنی چند از جنیان [به آیات قرآن] گوش فرادادند، آنگاه گفتند: ما قرآنی شگفت آور شنیدیم.

که به سوی کمال هدایت می‌کند، پس بدان ایمان آوردیم؛ و هرگز کسی را [در توان و تدبیر] با صاحب اختیارمان شریک نمی‌گیریم.

۵. علق (۹۶) / ۱: بخوان به نام صاحب‌اختیارت که آفرید.

وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ.^۱

○ خود این مطلب از ویژگی‌های قرآن در تفاوت با کتاب‌های بشری است که یک نوع شخصیت یا موضوعیت و اصالت آن را به خود می‌دهد یا فرستنده‌اش به آن می‌دهد، دائماً خود را معرفی می‌نماید که چگونه است، از کی و کجا است، از کجا نیست، برای چه کاری است، چه کاری با آن باید کرد، چگونه و چه موقع تدوین شده است، چگونه از طرف دعوت شوندگان دریافت شده است.

کتاب‌های بشری نه به این گونه در متنشان از طرف نویسندگان ارائه و معرفی شده‌اند و نه مردم به آنها اهمیت و ارزش مستقل و اصالتی بیش از آنکه اثری است نوشته شده‌ی نویسنده، و بیان‌کننده گفته‌ها یا نظریات او.

از سه نکته یا سه عامل صاحب نقش یعنی: (۱) نویسنده و تدوین‌کننده. (۲) نوشته یا کتاب و (۳) موضوع و متن، توجه اصلی به اول و سومی بوده؛ دومی محصول اولی و بیان منظم‌شده‌ی سومی است. مثل کتاب فیزیک فروغی، گلستان سعدی، مکاسب شیخ مرتضی انصاری، غزلیات حافظ، بینوایان ویکتور هوگو، منطق ارسطو، نسبیت اینشتین، تاریخ هرودت، ...

○ خیلی که غلو بکنند، مثلاً سعدی می‌گوید:

« به چه کار آیدت ز گل طبعی از گلستان من بپر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد»

امروز هم ما از گلستان خوشمان می‌آید و حفظ شده است ولی متعلق به سعدی علیه‌الرحمه است و می‌دانیم که کلکسیون ذوقیات و کلام او است. گلستان از خودش چیزی و وصفی ندارد جز آنکه قلم سعدی است. همین‌طور حافظ:

«شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌برند»

اسمش را قند گذاشته ولی قند پارسی است، از پارس است، از حافظ پارسی است. اما قرآن برای خود یک صفات و خصوصیات و خدماتی وارد و عرضه‌کننده و گوینده‌ی آن که محمد بن عبدالله (ص) است. آن را نوشته، خصوصیت و صفات و

۱. بینه (۹۸) / ۱ تا ۴: انکارورزان اهل کتاب و مشرکین [از آیین خود] دست بردار نبودند، تا وقتی که نشانه روشن بر آنان برسد.

[توسط] رسولی از سوی خدا که صحیفه‌هایی پاک را [بر آنان] می‌خواند.

که در آن، نوشته‌هایی است متین.

و اهل کتاب فرقه فرقه نشدند، مگر پس از آن که نشانه روشن بدان‌ها رسید.

شخصیتی دارد (مبین است، کتاب است، هدایت است، آیاتش محکم شده و سپس تفصیل یافته‌اند، عربی است، کجی و کاستی ندارد، آمده است که انذار کند و بشارت بدهد، تذکر و تذکره است، فرقان است، مجید است، عجیب است، کلیم است نازل شده‌ی او، عزیز حکیم علیم رحمان رحیم، و بلا تردید از ربّ العالمین است، وحی است، تعلیم شده از طرف رحمان است خدا هم نمی‌گوید من نوشته‌ام می‌گوید از علم و ذکر و امر ما فرود آمده است، به سوی محمد نازل کرده‌ام (نه دیگری).

این معرفی و توصیف‌ها از سال چهارم رسالت - سوره‌ی حجر (۱۵) و پس از آن سوره‌ی دخان (۴۴) - به بعد شروع می‌شود. و فور آن در سال‌های ۵ و ۶ تا ۸ بعثت است، سپس رو به تنزل گذاشته سالی یک یا دو بار است. بعد از هجرت، به یکی می‌افتد و در سال ۶ هجرت خاموش می‌شود.

○ در سال‌های ابتدایی نخستین تا چهارمین سال رسالت که گیرندگان آیات غیر از شخص رسول، متدینین و دعوت‌شدگان عرب هستند که هنوز آشنایی درست و ایمان پیدا نکرده، مدت سه‌سال خبرهای قیامت و آخرت به گوش آنها خوانده می‌شود و در اواخر سال سوم، الوهیت و توحید و عبادت و رسالت برای معدود گروندگان مطرح می‌شود؛ در این دوران است که اعتقاد و ایمان باید پایه‌گذاری شود و این پایه‌گذاری روی قرآن صورت می‌گیرد. به این ترتیب و در چند خط و مسیر ذیل:

(۱) جدی بودن و هجو و هزل نبودن آیات و اخبار و همچنین شناساندن مکانیسم وحی، و رد کردن توجیه‌ها و تهمت‌ها و مکتب‌ها می‌گیرند و صرف تمام مساعی برای اثبات «از خدایی بودن قرآن». این توجه و تلاش پس از آن نیز در طی سال‌های بعد نیز هم‌آهنگ با انکار و قضاوت‌هایی که می‌کردند، ادامه داشته است.

(۲) روبه‌رو شدن با ایران و شکایت‌های مستقیم به آنها

(۳) واسط‌ها و آورندگان قرآن

(۴) رد کردن توجیه‌ها، تهمت‌ها، تکذیب‌ها و نسبت‌های وارد شده به پیغمبر

(۵) رد کردن فرضیه‌ها:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

كثيراً»^۱

۱. نساء (۴) / ۸۲: چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ اگر از جانب غیر خدا می‌بود، در آن ناهمگونی فراوان می‌یافتند.

«وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ
أُعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»^۱

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»^۲

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا
الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا»^۳

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ
الْمُبْطِلُونَ»^۴

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن
تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ»^۵

(۶):

«قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا
يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^۶

۱. نحل (۱۶) / ۱۰۳: می دانیم که آنان می گویند: [قرآن را] بشری به او تعلیم می دهد؛ زبان کسی که [قرآن

را] به او نسبت می دهند، غیر عربی است و این قرآن به زبان عربی روشنی است.

۲. نمل (۲۷) / ۷۶: این قرآن بیشتر موارد اختلاف دودمان یعقوب را بر آنان بازگو می کند.

۳. شوری (۴۲) / ۵۲: و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ [قبل از آن] تو آگاهی

نداشتی که کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری ساختیم که هر یک از بندگان خویش را که

بخوایم، بدان هدایت کنیم...

۴. عنکبوت (۲۹) / ۴۸: قبل از نزول قرآن، تو هیچ نوشته‌ای را نمی خواندی و به دست خود چیزی

نمی نوشتی، و گرنه هرزه درایان [حق داشتند که] به تردید افتند.

۵. یوسف (۱۲) / ۱۱۱: در داستان آنان برای خردمندان عبرتی است؛ [این قرآن] سخنی نیست که به دروغ

بافته شده باشد، بلکه تصدیق کتاب‌های پیش از خود و بیان واضح هر چیزی است، و هدایت و رحمتی

است برای اهل ایمان.

۶. اسراء (۱۷) / ۸۸: بگو: اگر انس و جن همداستان شوند تا شبیه این قرآن را ارائه کنند، هرگز موفق

نخواهند شد و هر چند که پشتیبان یکدیگر باشند.

«فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ»^۲

(۷) سوابق و تصدیق کنندگی کتاب‌های قبلی

۱. صافات (۳۷) / ۱۵۷: اگر راست می‌گویید، مدارکتان را بیاورید.

۲. آل عمران (۳) / ۴۴: این از اخبار غیب است که بر تو وحی می‌کنیم و آنگاه که [علمای مذهبی یهود] قرعه زدند...

از خدا بودن زبان

بسم الله الرحمن الرحیم

آنچه اول کرده در این کتاب
و آنچه در این کتاب است
و آنچه در این کتاب است
و آنچه در این کتاب است

۱- این کتاب است که در این کتاب است
۲- این کتاب است که در این کتاب است
۳- این کتاب است که در این کتاب است
۴- این کتاب است که در این کتاب است

۵- این کتاب است که در این کتاب است
۶- این کتاب است که در این کتاب است
۷- این کتاب است که در این کتاب است
۸- این کتاب است که در این کتاب است

۹- این کتاب است که در این کتاب است
۱۰- این کتاب است که در این کتاب است
۱۱- این کتاب است که در این کتاب است
۱۲- این کتاب است که در این کتاب است

۱۳- این کتاب است که در این کتاب است
۱۴- این کتاب است که در این کتاب است
۱۵- این کتاب است که در این کتاب است
۱۶- این کتاب است که در این کتاب است

۱۷- این کتاب است که در این کتاب است
۱۸- این کتاب است که در این کتاب است
۱۹- این کتاب است که در این کتاب است
۲۰- این کتاب است که در این کتاب است

۲۱- این کتاب است که در این کتاب است
۲۲- این کتاب است که در این کتاب است
۲۳- این کتاب است که در این کتاب است
۲۴- این کتاب است که در این کتاب است

بسمه تعالی

از خدا بودن قرآن*

برای جلسه (۱)

- سوره یس (۳۶)، سوره ی دخان (۴۴)
- تکلیف آقای چهل تنی
- استفاده از درس و جلسات تدبری در قرآن
- ان شاء الله قرآن شناسی و تقویت ایمان و خشیت از خدا
- شاید تعجب کنید که این چه سخنرانی است؟ معلوم است که قرآن از خدا است. لاقلاً در نظر ماها که مسلمانیم و نماز می خوانیم، و اگر نماز نمی خوانیم، باز هم قرآن را کتاب خدا می شناسیم.
- قرآن را از خدا می دانیم چون به آن عادت کرده ایم. از کوچکی در خانه و مدرسه و مجالس دینی به ما چنین گفته اند و غیر از آن را کمتر شنیده ایم، بنابراین بدیهی تلقی می کنیم.
- اگر واقعاً قرآن را صرفاً گفته و وحی خدا می دانستیم، گفته های قرآن را طور دیگر می شنیدیم و روی ما تأثیر دیگری داشت و در ما ترس و تقوا و توکل و تأثیر دیگری می گذاشت. هم قرآن و هم نماز تکانمان می داد، یک آدم دیگری می شدیم، «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»^۱ می شدیم، به گفته ی قرآن:

* دست نوشته ی پیش نویس طرح محورهای سخنرانی مورخ ۱۳۷۳/۲/۱۵ در محفل دعای کمیل که بازنویسی، و به علاقه مندان تقدیم می شود.

ترجمه ی آیاتی از قرآن که در زیر نویس ارائه شده است از مؤلف فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).
۱. مؤمنون (۲۳) / ۲: همان کسانی که در نمازشان فروتن اند.

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۱

○ وقتی در همین سوره‌ی دخان (۴۴) می‌خواندیم:

«إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامٌ الْأَثِيمِ. كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ.
كَغَلَى الْحَمِيمِ. خُدُّوهُ فَاغْتُلُوهُ إِلَيَّ سَوَاءَ الْجَحِيمِ.
ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ»^۲

تنمان به لرزه در می‌آمد و از اندرونمان آتش می‌جوشید.

یا سوره‌ی زلزال را می‌خواندیم:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.
وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۳

یک‌سره به کار خیر می‌پرداختیم و از شر فرار می‌کردیم و می‌ترسیدیم.

○ و خیلی چیزهای دیگر از جمله اطمینان و عشق به آخرت و بهشت و زندگی جاودان. بنابراین تحمل هر سختی زحمت و فعالیت در این دنیا برای رسیدن به آن.
○ اعتقاد و اطمینان بر اینکه قرآن کلام خداست، کلید تمام درهای دین و اساس و مایه‌ی مذهب ما، اعم از اصول و فروع می‌شد.

○ اگر این مطلب را مطرح می‌کنیم برای این است که خود قرآن چنین کرده است و روی اصالت قرآن و از طرف خدا بودن و بشری نبودن آن اصرار فوق‌العاده دارد. چرا؟ برای آنکه اساس رسالت است و اگر این مطلب قطعی شود، پای انسان و آخرت و خدا هم مطرح می‌شود و همچنین پای احکام و اجرای آن و استدلال‌های قرآنی در مرحله‌ی اول، بر همین اساس است. چون دعاوی اصلی قرآن را که آخرت و خداست با استدلال و راه‌های علمی و تجربی مستقیم نمی‌شود اثبات کرد.

۱. حشر (۵۹) / ۲۱: اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، مشاهده می‌کردی که از مهابت خدا فروتن و متلاشی می‌شد؛ و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم، بسا که اندیشه کنند.

۲. دخان (۴۴) / ۴۳ تا ۴۸: مسلماً درخت زقوم، غذای گناهکار [آن] است. همچون فلز گداخته؛ در شکم‌ها می‌جوشد. به سان جوشش آب داغ. [خطاب می‌رسد:] آن [ستمگر] را بگیرد و به میان دوزخ درافکند. آنگاه از عذاب آب داغ بر سرش فرو ریزد.

۳. زلزله (۹۹) / ۷ و ۸: پس هر که همسنگ ذره‌ای نیکی کند، [پاداش] آن را خواهد دید. و هر که همسنگ ذره‌ای بدی کند، [نیز سزای] آن را خواهد دید.

○ قرآن اصرار دارد دائماً خود را معرفی کند. قرآن از ابتدا برای خود شخصیت اصالت قایل بوده و اصرار نموده است برای قرآن مشروعیت قائل شود. برخلاف کتاب‌های بشری که کتابت مبانی روی کاغذ آمده، مطالب و موضوعاتی است که مؤلف انشاء کرده و می‌کند. مثلاً گلستان سعدی چیزی جز نوشته‌ها و گفته‌های سعدی نیست که مکتوب شده است و خود او می‌گوید:

به چه کار آیدت ز گل طبقی از گلستان من بیر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد
گلستان مال سعدی است یا حافظ می‌گوید:

شکرشکن شوند طوطیان هند وین قند پارسی که به بنگاله می‌برند
همین نکته است در یک کتاب فیزیک، پزشکی، فلسفی و جامعه‌شناسی و غیره...

○ آنجا که قرآن اصرار دارد خود را به الهی بودن معرفی نماید:

«الم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.»^۱

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ.»^۲

«الر كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ.»^۳

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.»^۴

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ»^۵

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ.»^۶

۱. بقره (۲) / ۱ و ۲ : الف، لام، میم. این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، برای پروا پیشگان راهنمایی است.

۲. یونس (۱۰) / ۱ : الف، لام، راء؛ این آیات کتاب حکمت آمیز است.

۳. هود (۱۱) / ۱ : الف، لام، راء؛ [این] کتابی است که آیاتش از جانب فرزانه‌ای آگاه استحکام یافته، آنگاه به وضوح بیان شده است.

۴. یوسف (۱۲) / ۱ : الف، لام، راء؛ این آیات کتاب روشنگر است.

۵. رعد (۱۳) / ۱ : الف، لام، میم، راء؛ این آیات کتاب [خدا] است و آنچه از جانب صاحب‌اختیارت بر تو نازل شده، راست است...

۶. حجر (۱۵) / ۱ : الف، لام، راء؛ این آیات کتاب [الهی] است و قرآن روشنگر.

○ در تعلیمات دینی ما آن‌طور که باید، به اساسی بودن این مطلب و پایه‌ی سایر قسمت‌های ایمانی و معنوی بودن قرآن توجه لازم به عمل نیامده است. البته گفته‌اند که قرآن یگانه معجزه پیغمبر است ولی معجزه را در فصاحت بلاغت دانسته‌اند در حالی که قرآن ابدأ آن را نمی‌گوید.

○ راه‌های اعتقاد به دین:

رجوع به خود } خیال و وهم و قیاس به نفس، دین‌های بشر ساخته
عقل - عشق - دین‌های فلسفی - عرفان

هدایت خدا } خواب و کرامات
عشق و شهود و عرفان
رسالت پیامبران } معجزه و ارائه‌ی
کتاب و ده فرمان

و عجیب این است که دنیای ناشی شده از منشأ اولی یعنی بشری و حکومتی، مخالف با علم و آگاهی و تعقل می‌شوند و طرفدار تعبد و اطاعت بوده‌اند. ولی دین‌های منشأ دوم مثلاً قرآن در عین اعلام و ادعای وحی و الهام، اصرار به تعقل و تفکر و علم می‌نماید.

○ روش تعلیم و تبلیغ دین در میان مسلمانان: اصول و فروع، ایمان و احکام

در اصول: توحید، نبوت، معاد روز قیامت.

فروع و احکام: تعبدی و تفقهی، هر چه پیغمبر و ائمه گفته‌اند.

○ در یک سخنرانی کمیل (قیامت قرآن و معاد مسلمانان) گفتم قیامت به عنوان پدیده‌ی فراگیر طبیعت که خواهد آمد در حالی که مؤمنین و متکلمین از دریچه عدالت خدا، و پاداش و کیفر دنیا، روی دلایل عقلی و فلسفی.

○ در درس «تدبری در قرآن» به دو مطلب رسیدیم که توحید یا الوهیت در مرحله بعد از قیامت و آخرت، و به دنبال ربوبیت می‌آید.

○ اثبات و اعتقاد به قیامت را نه روی دلایل علمی و عقلی بلکه چون غیرقابل اثبات و تجربه است روی صداقت کتابت می‌رود. ضمن آنکه رفع اشکال‌ها را از طریق عقلی و برهان‌های پدیده‌های طبیعتی انجام می‌دهد و سوگندها تماماً بر آثار و

از خدا بودن قرآن، برای جلسه (۱) _____ ۳۵۱
جریان‌های طبیعت است.

○ تمام مساعی و راه‌نمایی‌ها بر این منوال است که به قبولاند اخبار، درست و راست است، کتاب و کلام جدی است. اندازها و موضوعات، چیزهایی است که نمی‌تواند از ناحیه‌ی بشر باشد. آن قدر عظمت و شدت و اعجاب‌انگیز است که نمی‌شود بی‌اعتنا بود، غیربشری است، وحی چه‌گونه است و واقعیت دارد، مستقیماً با مردم صحبت می‌کند و چه‌گونه کلام و هشدارهای انبیاء و هلاکت‌ها درست درآمد. و روی انبیاء تکیه می‌کند:

«الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۱

تعلیم قرآن ناشی از رحمانیت خدا است و در ردیف خلقت انسان و ناطق بودن انسان است که کسی نمی‌تواند انکار کند. سپس نشانه‌ها و آیات رحمانیت را ذکر می‌کند. رحمانیت، در دنیا و طبیعت و در بهشتِ آخرت. با رحمانیت، دل‌ها و دماغ‌هایی را تکان می‌دهد. از آن‌ها اقرار می‌گیرد به رحمانیت و رحمت خدا و به روز جزا، و داوطلبانه قبول عبادت و استعانت می‌نمایند و در برابرش هدایت می‌طلبند. انسان به کلام و جواب خدا می‌آید.

○ اما به اینجا متوقف نمی‌شود. دعوت را ادامه می‌دهد و روی قرآن از ناحیه‌ی خدا بودن آن تکیه و تکرار می‌کند. بیش از ۳۵ سوره‌ی قرآن، که بیش از ۶۵ درصد قرآن می‌شود با تذکر خدایی بودن قرآن آغاز می‌شود، هم به پیغمبر یادآوری می‌کند که قرآن از تو نیست و از ما است و هم به مردم (سوره‌های بقره (۲)، آل‌عمران (۳)، اعراف (۷)، یونس (۱۰)، هود (۱۱)، یوسف (۱۲)، رعد (۱۳)، ابراهیم (۱۴)، حجر (۱۵)، نحل (۱۶)، اسراء (۱۷)).

اما دلایل و نشانه‌های «از خدا بودن قرآن» در منطق خودمان:

۱- اصلاً نگارش و عرضه شدنش با همه‌ی کتاب‌های بشری فرق دارد، خودش معرف چنین چیزی است.

۲- مطالبی که عنوان کرده و اهدافی را که تعقیب نموده، اصرار فوق‌العاده می‌ورزد، هم خارج از خصوصیات و محسوسات و نیازهای بشری است و هم دور و خارج از درک و دانش و تجربیات بشری است و بلکه خلاف جریان‌های طبیعی و مد روز جویندگان بشری است.

۱. رحمن (۵۵) / ۱ تا ۴: خدای رحمان، خواندن را آموزش داد. انسان را آفرید، [و] سخن گفتنش آموخت.

- ۳- بیگانه بودن بعضی از این قبیل مطالب و نامساعد بودن راه حل ها و اظهارنظرهایی که می کنند غیر بشری و خلاف است چه بی طرفان و مخالفین و چه پیروان و مؤمنین (وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ)^۱
- ۴- تکلم و به حقیقت گوینده ای عیسی پیغمبر و عتاب و قضاوت ها و تحدیدها و به محض تعلیم واقعیت دائم و رابطه اش با گوینده و آورنده.
- ۵- طبیعت محکم و استقلال در انشاء
- ۶- اضداد مابین اصرار و استمرار و پیگیری و چه سردی و بی طرفی و عدم اصرار و تحمیل
- ۷- برنامه و سپری نشدن و ... تمدن
- ۸- راه طی شده و تأییدهای علمی.

برای جلسه ۱۳۷۳/۲/۲۹

○ وقتی به قرآن تنزیلی مراجعه می کنیم، مراحل ذیل را در قبولاندن «از خدا بودن قرآن» مشاهده می نماییم:

{ جنبه‌ی دفاعی در برابر موضع گیری معاصرین
جنبه‌ی اثباتی یا اعلام و ادعا }

مقدمتاً اعلامی و ادعایی شده است و پس از آن، آنها واکنشی نشان داده اند و جبهه ای گرفته اند در حالی که قرآن در او جنبه‌ی اعلام و اثبات کار کرده و هم از جنبه‌ی اعراض و انکار آنها عمل نموده است.

جنبه اعلام و اثبات: مستقیماً با مردم طرف شده و آنها مورد خطاب قرار گرفته اند و قبل از آن خود پیغمبر را.

در پیغمبر مؤثر بوده چون وحی را نشنیده و رسول را می دیده است. تردید هم از او رفع شده است. بنابراین بی درد سر وارد مسئله می شده است، سلسله آیات و دستور.

بسمه تعالی

از خدا بودن قرآن*

برای جلسه (۲)

آنچه قبلاً گفته شده است

- تعجب از عنوان ولی ارزش و عینیت آن
- اگر چنین اعتقاد قلبی و عقلی محکم باشد و قرآن (و آورنده‌ی آن را) کلام خدا و از طرف خدا بدانیم.
- اعتقاد و اطمینان به کلام خدا، و از طرف خدا بودن قرآن کلید مسائل و دردهای دین و اساس دعا همه هست (ایمان به آخرت) و همچنین تن دادن به تقوا و فرایض به احکام و احتراز از محرّمات و استقبال از مشکلات خواهد بود، حرکت و خدمت در دنیا و صبر مشکلات آن را نیز پایدار و محکم می‌سازد.
- اگر این موضوع را مطرح می‌کنم و روی آن تکیه می‌نمایم، خود قرآن چنین کرده و آن را ضروری دانسته است:

- ۱- در بیش از ۳۵ سوره قرآن و ۶۵ درصد حجم قرآن
- ۲- برای قرآن شخصیت و مقبولیت و اصالت قایل شده است.
- ۳- از ابتدا وحی روی این مسئله اصرار و عنایت ورزیده، صداقت اصولی و چگونگی آن را مطرح کرده.

* دست‌نوشته‌ی پیش‌نویس محمورهای سخنرانی در محفل دعای کمیل مورخ ۱۳۷۳/۲/۲۹ با عنوان «از خدا بودن قرآن» که بازنویسی شده و به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود.
ترجمه‌ی آیاتی از قرآن که در زیرنویس‌ها آمده از مؤلف فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی می‌باشد (ب.ف.ب).

۴- و با شکستن هزار اسماء وارد شده جواب آنها را داده است.

○ از آنجا که اساس دین و برنامه و هدف بعثت انبیاء «آخرت و خدا» است و نتیجه‌اش را نمی‌شود در این دنیا نشان داد و تا به حس و تجربه اثبات شوند یا خود و حقیقت و کیفیتشان اثبات و کشف شود و خدا هم نمی‌خواهد با زور و تطمیع و تبلیغ و چشم‌پندی آن را تحمیل نماید، این وظیفه را به عهده‌ی قرآن گذشته است تا به نمایندگی و معرفی این دو پردازد تا پا به پای طبیعت یا خلقت که آن نیز آیات خدا و همنام و هم‌کار با قرآن است و کمک گرفتن از آنها، هم آخرت را به ما بقبولاند و هم خدا و مخصوصاً وحدانیت و لاشریک بودن آن را.

○ این کار را نه تنها به ما و انسان‌ها انجام می‌دهد بلکه از خود پیغمبر شروع می‌نماید و او را هم از طریق وجود و حضور وحی، و از ناحیه‌ی خدا بودن قرآن و سپس توجه به طبیعت و تاریخ، تعلیم می‌دهد و تربیت می‌کند.

یادداشت

قرآن نه تنها صورت یا نوشته‌ای است از خدا مانند کلام و کتاب‌های صادر شده از زبان و قلم ما، بلکه مخصوصاً به عنوان روحی و جزئی از خدا و محصول مستقیم اراده‌ی خدا معرفی می‌نماید. همان‌طور که فرشته‌ی اعزام شده به مریم و خود عیسی چنین بودند:

«فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا.»^۱

«وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ.»^۲

«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ.»^۳

۱. مریم (۱۹) / ۱۷: ... آنگاه جبرئیل [فرشته مقرب خود] را به سوی او فرستادیم و او به صورت بشری کامل اندام، بر وی ظاهر گشت.

۲. انبیاء (۲۱) / ۹۱: و [به یاد آر] زنی را که پاکدامن بود و از روح خود در وجودش دمیدیم و او و فرزندش را آیتی برای جهانیان ساختیم.

۳. نساء (۴) / ۱۷۱: ... عیسی مسیح فرزند مریم فقط رسول و مخلوق خداست که به مریم القا کرد و رحمتی است از جانب خدا، پس به خدا و رسولانش ایمان آورید؛ و به سه گانگی [خدا] قائل نشوید...

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ.

عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»^۱

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ»^۲

«قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^۳

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ»^۴

«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»^۵

«تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^۶

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

۱. شعراء (۲۶) / ۱۹۳ و ۱۹۴: روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرده است تا هشداردهنده باشی.

۲. مؤمن (۴۰) / ۱۵: درجات [بندگان شایسته] را رفعت می بخشد و صاحب عرش [تدبیر] است؛ به هر یک از بندگان که بخواهد، به فرمان خویش وحی می فرستد تا [مردم را] نسبت به روز لقا [ی پروردگارشان] هشدار دهد.

۳. اسراء (۱۷) / ۸۵: ... بگو: وحی، امری مربوط به صاحب اختیار من است و دانشی که به شما داده شده، اندک [و نارسا] است.

۴. نحل (۱۶) / ۲: فرشتگان را به همراه وحی به فرمان خود بر هر که از بندگان که بخواهد، نازل می کند که هشدار دهید معبودی جز من نیست، تنها از من پروا کنید.

۵. قدر (۹۷) / ۴: در آن شب فرشتگان در معیت [فرمانده خود] جبرئیل به خواست صاحب اختیارشان برای [تقدیر] هر امری فرود می آیند.

۶. معارج (۷۰) / ۴: فرشتگان به معیت [فرمانده خود] روح الامین، در روزی که مدتش [به حساب دنیا] پنجاه هزار سال است، به سوی او عروج می کنند.

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
تَصِيرُ الْأُمُورُ»^۱

اما شخصیت و اصالت قائل شدن برای قرآن

○ در جلسه گذشته گفتیم که برخلاف کتاب‌های تألیفی دانشمندان و نویسندگان و شاعران و غیره که عنوان و نقش آن به اعتبار متن و موضوع است یا نویسنده و آورنده آن (مثل فیزیک فروغی و بلکه فیزیک حرارت یا نیرو و الکترونیک یا بیویان و ویکتور هوگو و غزلیات یا دیوان حافظ و غیره) قرآن از خود عنوان و شخصیت و اصالت دارد و مورد عنایت و توصیه و معرفی قرار گرفته است مثل کلام یک شخص یا اشعار و نوشته‌اش نیست که به امواج هوا یا کاغذ و سنگ سپرده می‌شود و آنها وسایط و «Vehicule»^۲ های ناقل کلمات یا تحریرات هستند. در صورتی که خدا قرآن و «کتاب» را، علاوه بر تعریف و توصیه‌های راستی سوره‌ها یا ضمن آنها، و ضمن آیات و قایل شدن اسم و صفات و نقش برای آن^۳، به عنوان جزئی از وجود خودش و روحی از امر و اراده‌اش معرفی می‌نماید:

۱. شوری (۴۲) / ۵۲ و ۵۳: و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ [قبل از آن] تو آگاهی نداشتی که کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری ساختیم که هر یک از بندگان خویش را که بخواهیم، بدان هدایت کنیم؛ و مسلماً تو به راهی راست هدایت می‌کنی.
راه خدایی که هر چه در آسمان‌ها و زمین است، متعلق به اوست؛ آگاه باشید که همه امور تنها به سوی خدا بازمی‌گردد.

۲. به معنی گردونه و وسیله نقلیه است.

۳. حجر (۱۵) / ۱: «الَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَرْجُونَ عَذَابَ اللَّهِ الَّذِي كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

(الف، لام، راء؛ این آیات کتاب [الهی] است و قرآن روشنگر.)

بقره (۲) / ۱ و ۲: «الَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَرْجُونَ عَذَابَ اللَّهِ الَّذِي كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

(الف، لام، میم. این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، برای پروا پیشگان راهنمایی است.)

هود (۱۱) / ۱: «الَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَرْجُونَ عَذَابَ اللَّهِ الَّذِي كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

(الف، لام، راء؛ [این] کتابی است که آیاتش از جانب فرزانه‌ای آگاه استحکام یافته، آنگاه به وضوح بیان شده است.)

فرقان (۲۵) / ۱: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»

(منشأ برکات است خدایی که [قرآن] معیار تمیز [حق از باطل] را بر بنده خویش نازل کرد، تا برای جهانیان هشدار دهنده‌ای باشد.)

زخرف (۴۳) / ۲ تا ۴: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَرْجُونَ عَذَابَ اللَّهِ الَّذِي كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا
الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِلَيْكَ لَتَهْدِي
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.
صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
تَصِيرُ الْأُمُورُ»^۱

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَيَّ مَن يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ»^۲

«يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَيَّ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا
أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ»^۳

«الْم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۴

→ إنا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون.
وَإِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ كَذِبًا لَعَلِّي حَكِيمٌ.
(و سوگند به کتاب روشنگر.

ما آن را قرآنی به زبان تازی [فصحیح] پدید آوردیم، بسا که خردورزی کنید.
و این کتاب که والا و حکمت آموز است، در لوح محفوظ نزد ما ثبت شده است [و
دستخوش تغییر نخواهد شد.]

۱. شوری (۴۲) / ۵۲ و ۵۳: و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم؛ [قبل از آن] تو آگاهی
نداشتی که کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری ساختیم که هر یک از بندگان خویش را که
بخواهیم، بدان هدایت کنیم؛ و مسلماً تو به راهی راست هدایت می کنی.
راه خدایی که هر چه در آسمانها و زمین است، متعلق به اوست؛ آگاه باشید که همه امور تنها به سوی
خدا بازمی گردد.

۲. غافر (۴۰) / ۱۵: درجات [بندگان شایسته] را رفعت می بخشد و صاحب عرش [تدبیر] است؛ به هر یک از
بندگان که بخواهد، به فرمان خویش وحی می فرستد تا [مردم را] نسبت به روز لقا [ی پروردگارشان]
هشدار دهد.

۳. نحل (۱۶) / ۲: فرشتگان را به همراه وحی به فرمان خود بر هر که از بندگان که بخواهد، نازل می کند
که هشدار دهید معبودی جز من نیست، تنها از من پروا کنید.

۴. بقره (۲) / ۱ و ۲: الف، لام، میم. این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، برای پروا پیشگان
راهنمایی است.

و واضح تر از این را درباره‌ی مریم و عیسی فرموده است. در آن جا روح خدا تمثیل به فرشته آدمی صورت پیدا کرده است:

«فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا.»^۱

و یا کلمه و کلام خدا و روحی از او شده است:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ
إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ
وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا
اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا.»^۲

در قرآن اصراری دیده می شود که خود را صاحب اصالت و شخصیت و مستقل جدا از آورنده یا گوینده و نویسنده اش بنمایاند. به همین سبک تنظیم شده، رأساً حرف می زند و با پیغمبر به صفت مخاطب یا غایب روبه رو می شود و گاهی به او نسبت مأموری می دهد که چنین و چنان بکند یا بگوید. یا به آنچه نمی داند تعلیم می دهد و اعلام می کند:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.»^۳

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ.»^۴

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ.»^۵

۱. مریم (۱۹) / ۱۷: و [برای مناجات با خدا] خود را از مردم مستور کرد؛ آنگاه جبرئیل [فرشته مقرب خود] را به سوی او فرستادیم و او به صورت بشری کامل اندام، بر وی ظاهر گشت.

۲. نساء (۴) / ۱۷۱: ای اهل کتاب، در دین خویش گزافه نگویید و درباره خدا جز حق نگویید؛ عیسی مسیح فرزند مریم، فقط رسول و مخلوق خداست که به مریم القا کرد و رحمتی است از جانب خدا، پس به خدا و رسولانش ایمان آورید؛ و به سه گانگی [خدا] قائل نشوید؛ [از این گفتار] باز ایستید تا به سود شما باشد؛ خدا معبودی است یگانه؛ منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد، هر چه در آسمانها و زمین است متعلق به اوست؛ و خدا به عنوان کارگزار کافی است.

۳. علق (۹۶) / ۱: بخوان به نام صاحب اختیار که آفرید.

۴. مدثر (۷۴) / ۱: ای جامه خواب بر خود بسته. برخیز و [مردم را] هشدار ده.

۵. غاشیه (۸۸) / ۱: آیا داستان [حادثه] فراگیر [رستاخیز] به تو رسیده است؟

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى»^۱

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ»^۲

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»^۳

«وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۴

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^۵

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»^۶

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ»^۷

«وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ. وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ. عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتَ»^۸

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى»^۹

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»^{۱۰}

«ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا»^{۱۱}

-
۱. نازعات (۷۹) / ۱۵: آیا داستان موسی به تو رسیده است؟
 ۲. فجر (۸۹) / ۶: آیا توجه نکرده‌ای که صاحب‌اختیارت با قوم عاد چه کرد؟!
 ۳. توحید (۱۱۲) / ۱: بگو، خدا یگانه است.
 ۴. عصر (۱۰۳) / ۱ و ۲: سوگند به زمانه. که انسان‌ها در [حال] زیانند.
 ۵. شمس (۹۱) / ۹: که هر کس در پاکی نفس کوشید، رستگار شد.
 ۶. اعلی (۸۷) / ۱: ویژگی [های] صاحب‌اختیار والاتر خویش را تقدیس کن.
 ۷. تکویر (۸۱) / ۱ تا ۳: آن‌گاه که خورشید در هم پیچیده شود، و ستارگان بی‌فروغ گردند، و کوه‌ها از جای رانده شوند.
 ۸. تکویر (۸۱) / ۱۲ تا ۱۴: و دوزخ برافروخته گردد، و بهشت در دسترس [پروا‌پیشگان] قرار داده شود. هر کس آگاه می‌گردد که چه [توشه‌ای] فراهم کرده است.
 ۹. ضحی (۹۳) / ۳: که صاحب‌اختیارت تو را رها نکرده و بر تو خشم نگرفته است.
 ۱۰. انشراح (۹۴) / ۱: مگر نه اینکه صبر و تحملت را زیاد کردیم.
 ۱۱. مدثر (۷۴) / ۱۱: مرا با آن کس که تنها [یش] آفریده‌ام [و عناد دارد]، واگذار.

«سَأُصَلِّيهِ سَقَرًا»^۱

«عَبَسَ وَتَوَلَّى. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى»^۲

در خیلی از آیات مستقیماً با مردم صحبت می‌کند و کاری ندارد که آنها او یا گوینده اصلی یعنی خدا را قبول دارند و یا ندارند و به این ترتیب خود را، و از خدا بودن خود را جا می‌اندازد و صریحاً الله را عنوان می‌نماید:

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»^۳

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ»^۴

«وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ»^۵

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ. وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ. فَأُنذِرُكُم نَارًا تَلْظِي.
لَا يَصِلُهَا إِلَّا الْآشَقِي»^۶

«وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ. إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»^۷

«الْمُ نَخْلَقُكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ»^۸

«وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»^۹

۱. مدثر (۷۴) / ۲۶: به زودی او را به دوزخ در آورم.
۲. عبس (۸۰) / ۱ و ۲: چهره در هم کشید و روی بر تافت. از اینکه [در موقعیتی حساس] آن نابینا به سراغش آمده بود.
۳. تکاثر (۱۰۲) / ۱: افزون طلبی [و فخر فروشی] سرگرم‌تان ساخت.
۴. ذاریات (۵۱) / ۵: که آنچه به شما وعده داده می‌شود، بی‌گمان حقیقت دارد.
۵. تکویر (۸۱) / ۲۲: [علی‌رغم ادعای مغرضان،] معاشر شما دیوانه نیست.
۶. لیل (۹۲) / ۱۲ تا ۱۵: البته هدایت بر عهده ماست. و دنیا و آخرت در اختیار ماست. پس شما را از آتشی که زبانه می‌کشد، هشدار می‌دهم. تنها [افراد] نگویند تر به آن درایند.
۷. لیل (۹۲) / ۱۹ و ۲۰: در حالی که هیچ‌کس به گردن او حقی مستلزم پاداش نداشته است. تنها در طلب خشنودی صاحب اختیار والایتر خویش می‌بخشد.
۸. مرسلات (۷۷) / ۲۰: مگر شما را از آبی بی‌مقدار نیافریدیم؟
۹. مطفین (۸۳) / ۱۰: در آن روز وای به حال تکذیب‌کنندگان.

«الْمَ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا»^۱

«وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا»^۲

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا»^۳

«إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا»^۴

«كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ»

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَعْفِرَةِ»^۵

«كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»^۶

«نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ»^۷

یا خودش را معرفی می کند و ادعایی می نماید:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»^۸

«وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ. وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ»^۹

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»

۱. نبأ (۷۸) / ۶: آیا زمین را مهد آرامش قرار ندادیم؟

۲. نبأ (۷۸) / ۸: و شما را نر و ماده آفریدیم.

۳. نبأ (۷۸) / ۱۴: و از ابرهای باران زا آبی فراوان فرو فرستادیم.

۴. نبأ (۷۸) / ۱۷: تحقیقاً روز داوری، وعده گاه [همه] است.

۵. مدثر (۷۴) / ۵۴ تا ۵۶: حاشا، قرآن اندرز و تذکر است. پس هر که خواهد، از آن پند گیرد.

و پند نمی گیرند، مگر به موجب [نظمی که] خواست خدا [بر آن مبتنی است]؛ اوست سزاوار پروا و سزاوار آمرزش.

۶. قیامت (۷۵) / ۲۰: هرگز [عذرهایش پذیرفته نیست]، ولی شما دنیای گذرا را دوست دارید.

۷. واقعه (۵۶) / ۵۷: ماییم که شما را آفریده ایم، چرا باور ندارید؟

۸. تکویر (۸۱) / ۱۹: که این [قرآن] گفتار فرستاده ای است بزرگوار.

۹. تکویر (۸۱) / ۲۲ و ۲۳: [علی رغم ادعای مغرضان،] معاشر شما دیوانه نیست.

و به راستی جبرئیل را در افق روشن مشاهده کرد.

وَمَا تَسْأَلُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.^۱

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ.
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ.»^۲

«لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ. أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ.»^۳

«أُمُّ لِلْبَنسَانِ مَا تَمَنَّى. فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ.»^۴

«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ.»^۵

«تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ.
وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ.»^۶

«الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ.»^۷

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.»^۸

۱. تکویر (۸۱) / ۲۷ تا ۲۹: قرآن جز یادآوری برای جهانیان نیست. برای هر کس از شما که بخواهد راه راست در پیش گیرد.

و خواست شما محدود در [قانون‌مندی و] خواست خدای صاحب‌اختیار جهانیان است.

۲. نجم (۵۳) / ۱ تا ۳: سوگند به ستاره، آنگاه که افول کند.

که معاشر شما هرگز گمراه نشده و به راه تباهی نیفتاده است. و از سر هوس سخن نمی‌گوید.

۳. نجم (۵۳) / ۱۸ و ۱۹: تحقیقاً پاره‌ای از بزرگ‌ترین آیات و نشانه‌های صاحب‌اختیارش را [در آنجا] مشاهده کرد.

آیا به [بت‌های] «لات» و «عزی» توجه کرده‌اید [که چه بی‌اثرند]؟!

۴. نجم (۵۳) / ۲۴ و ۲۵: مگر انسان هر چه آرزو کند، میسر است؟ دنیا و آخرت در اختیار خداست.

۵. واقعه (۵۶) / ۷۷ و ۷۸: که این [گفتار]، قرآنی است گرانقدر. در لوح محفوظ.

۶. واقعه (۵۶) / ۸۰ تا ۸۲: نازل شده‌ای است از جانب صاحب‌اختیار جهانیان.

چگونه این سخن را سبک می‌گیری؟

و تنها نصیب خود را دروغ شمردن [آن] قرار می‌دهید؟

۷. حجر (۱۵) / ۱: الف، لام، راه؛ این آیات کتاب [الهی] است و قرآن روشنگر.

۸. بقره (۲) / ۲: این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، برای پروا‌پیشگان راهنمایی است.

از خدا بودن قرآن، برای جلسه دوم ————— ۳۶۳

○ به این ترتیب قرآن در نیمه اول سال سوم بعثت به صورت «ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» و «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» بود، خود را به مردم معرفی می‌نماید و با تصریح به نام الله، مبدأ و منتهای انسان‌ها به دست الله بودن، و خواستاری خدا از خواستن ما و حرکت ما به سوی خود را اعلام می‌دارد.

○ خداوند مستقیماً با حضرت موسی تکلم می‌کند و خود را به او معرفی نموده، «إِنِّي أَنَا اللَّهُ»^۱ گفت و این صدا و کلام را بنی‌اسرائیل می‌شنیدند. بنابراین «آفتاب آمد دلیل آفتاب»، هم موسی و هم بنی‌اسرائیل احتیاج به اثبات خدا و از طرف خدا بودن تورات را نداشتند. شک و شبهه‌ای بر ایشان نبود بلکه هم‌چنان انکار و لجباج و آزار بیشتر کردند.

○ پیغمبر ما نیز خودش چنین بود، نه به صورت و صدا، بلکه به رویت و شهود درونی، ابتدا در غار حرا و سپس در وحی‌ها، و همه جا به گونه‌ای که خالی از ابهام و تردید باشد، کلام خدا را مستقیماً دریاف می‌کرد. بنابراین خدا و الله، و صداقت اخبار آخرت را قبول داشت. اما برای اطرافیان و مهاجرین چنین نبود. چیزی مستقیماً نمی‌شنیدند و نمی‌دیدند ولی از طریق پیغمبر و قرآن، طرف خطاب و کلام قرار می‌گرفتند. خوش طینت‌های آنان نمی‌توانستند درباره‌ی اینکه کلام خاصی است و محمد دروغ‌گو و سازنده آنها نیست شک کنند تا آنکه سوره رحمن (۵۵) رسید و پس از آن عده‌ای یقین پیدا کردند و سوره حمد (۱) را خواندند که دروازه قرآن است و وارد شهر ایمان شدند.

○ آنچه برای ما مهم می‌باشد این است که بدانیم چگونه عده‌ای علی‌رغم آن همه لجباج و تکذیب، معتقد و معترف و مسلمان شدند و چه شیوه‌ای را قرآن در پیش گرفت.

○ آن شیوه الله و تالی تربیت در سوره‌ها به دست نمی‌آید و دیده نمی‌شود. ولی خود کتاب و قرآن در پیش روی ما است. با رویت و بررسی قرآن باید ببینیم خود ما و فرزندانمان و سایرین چگونه می‌توانند اطمینان پیدا کنند و ایمان به «از خدا بودن قرآن» بیاورند خوشبختانه نشانه و دلیل در خود قرآن فراوان است.

بسمه تعالی

از خدا بودن قرآن*

برای جلسه (۳)

«یس. وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. عَلِي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.
تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ. لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ.
لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَيَّ أَكْثَرَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.
إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ.»^۱

در منزل آقای شاه حسینی

○ یادآوری جلسه گذشته

○ مطلب بدیهی به نظر می آید و تعجب آور و غیر لازم. ما بیشتر به لفظ و نظر و نه عقل آن را قبول داریم. اگر ما واقعاً ایمان و یقین و شهود به آن داشتیم دین و ایمانمان جور دیگری می شد.

* دست نوشته‌ی محورهای سخنرانی برای جلسه مورخ ۱۳۷۳/۵/۶، محفل دعای کمیل در منزل آقای حسین شاه حسینی که بازنویسی شده و به علاقه‌مندان تقدیم می شود.
ترجمه‌ی آیاتی از قرآن کریم که در زیرنویس‌ها آمده است از مؤلف فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).
۱. یس (۳۶) / ۱ تا ۸: یا، سین؛ سوگند به قرآن حکمت آمیز. که تو در زمره پیامبرانی. بر راهی راست. نازل شده [ی خدای] فرا دست و مهربان [را در اختیار داری]. تا گروهی را که پدرانشان هشدار نیافته‌اند و خود غافلند، هشدار دهی. فرمان مجازات در مورد بیشتر آنان تحقق یافته است و ایمان نمی آورند. ما هم بر گردن آنان تا چانه زنجیر نهاده‌ایم، به گونه‌ای که سرهایشان بالا مانده است [و راه خود را نمی بینند].

○ مع ذلک خود قرآن روی آن و روی از طرف خدا بودن و رسول بودن پیغمبر تکرار و اصرار دارد.

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^۱

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۳

«كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۴

«نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ»^۵

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ.

لَيْلَةُ الْقَدْرِ حَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ.

تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ مَرٍ.

سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ»^۶

به طور کلی ۳۴ سوره از ۱۱۴ سوره (یعنی ۳۰ درصد قرآن)، ولی حاوی ۶۰ درصد از حجم قرآن با این نوع معرفی ها آغاز می شود.
○ و بعد از آن که قرآن جا افتاد که از طرف خدا و حکیمانه است، به قرآن قسم

۱. احقاف (۴۶) / ۲: نزول این کتاب از جانب خدای فرا دست و فرزانه است.

۲. سجده (۳۲) / ۲: نزول این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، از جانب صاحب اختیار جهانیان است.

۳. بقره (۲) / ۲: ستایش و سپاس خاص خداست، صاحب اختیار جهانیان.

۴. شوری (۴۲) / ۳: خدای فرا دست و فرزانه به تو و پیامبران قبل از تو چنین وحی می فرستد.

۵. آل عمران (۳) / ۳ و ۴: این کتاب را که کتب پیش از خود را تصدیق می کند به حق و به تدریج بر تو نازل کرد، و تورات و انجیل را قبل از آن برای هدایت مردم یک جا نازل کرد. و [بدین ترتیب] معیار تمیز [حق و باطل] را فرو فرستاد؛ ...

۶. قدر (۹۷) / ۱ تا ۵: قرآن را در شب قدر نازل کردیم. و خبر نداری شب قدر چگونه است! شب قدر از هزار ماه برتر است. در آن شب، فرشتگان در معیت [فرمانده خود] جبرئیل به خواست صاحب اختیارشان، برای [تقدیر] هر امری فرود می آیند. آن شب تا سپیده دم، سلامت و رحمت است.

از خدا بودن قرآن، برای جلسه سوم ————— ۳۶۷
می خورد که تو از فرستادگان هستی و آن را شاهد نبوت می گیری.

چرا قرآن چنین می کند؟ برای اینکه :

○ **اولاً**، به خود پیغمبر بفهماند و دائماً بر او القاء و اثبات کند که از طرف خدا است و وحی کلام خدا به خود او و دیگران در کار است تا آگاهی و یقین پیدا کنند، دقیق عمل نماید، استمرار باشد، اطمینان بر صحت داشته باشد و در خط خدا حرکت کند. اگر آورنده قرآن و رسول خدا یقین و امید نداشته، باشد طبیعی است که نمی تواند به دیگران انتقال دهد و القاء کند.

○ **ثانیاً**، مردم مؤمن مطمئن باشند، و خوب در ذهن و زبان و دل و عقلشان جا بگیرد که از طرف خدا است و آنچه در آن آمده و گفته می شود، اگرچه خیلی دور از ذهن و حس و تجربه و علم او باشد، درست است و واقعیت دارد.

○ **ثالثاً**، چون منکرین و روگردانان و تکذیب کنندگان از راه ادعا یا اتهام و انتساب گفتار خود محمد کردن، ساختگی بودن و بشری بودن آن یا تعلیم دیگران و تکرار اساطیرالاولین بودن قرآن وارد می شدند و بهانه و مستمسک برای محمد قرار می دادند. کشیشان و مبلغین مسیحی هم می گویند از عهدین ما اخذ شده است. بعضی از مستشرقین نسبت تحت تأثیر بودن ادیان و مکاتب پیشین، و مأخوذ بودن از آنها را می آورند.

○ **رابعاً**، پایه دین داری و اسلام و ایمان را، روی قرآن می گذارد و به آن اصالت می دهد. به یک تیر دو نشان می زند. وقتی طرف عمیقاً قبول کرد قرآن از طرف محمد بن عبدالله و هیچ بشری نیست و تنها از طرف خدا است، خود خدا را هم قبول می کند. قرآن معرف خدا و صفات او می شود (حکیم بودن، عزیز و رحیم و رحمان بودن).

«الرَّحْمَنُ. عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ.»^۱

خدا به قرآن اصالت می دهد.

برخلاف همه ی کتاب های بشری که مبتنی بر سه پایه یا سه فاکتور هستند یا شامل آنها هستند:

(۱) نویسنده، گوینده یا آورنده.

(۲) موضوع و متن و منظور یا مطالب و مندرجات کتاب.

(۳) خود کتاب که حالت فرعی و رهگذر داشته؛ اهمیت و شهرت، به دو تای قبلی

۱. رحمان (۵۵) / ۱ تا ۳: خدای رحمان. خواندن را آموزش داد. انسان را آفرید.

تعلق دارد.

○ **خامساً**، یگانه راه برای اثبات مدعی و مطالب موردنظر و الغای ایمان و دین این است و چاره‌ای جز آن نیست. این از خصوصیات قرآن و مخالف روال و روش‌های پیروان عمده‌ی غیربشری بودن آن رانشان می‌دهد.

رسم و روال ما چه گونه است؟

تعلیم اسلام و تربیت مسلمانان چه گونه می‌شود؟

اصول دین و فروع دین

اصول دین: توحید، نبوت، معاد روز قیامت.

منطقاً هم همین باید باشد: اول اثبات وجود و واحد بودن خدا. بعد به سراغ رابط و واسط و معرف رفتن و حتمیت آن، یعنی پیغمبرشناسی از طریق اثبات وحی و کلام و غیره. و بالاخره انداز قیامت و آخرت و سعی در اثبات آن از طریق ضروری بودن و ملازمه با عدل خدا داشتن.

پس از آن می‌روند به سراغ اصول مذهب: عدل و امامت به منظور ضروری و منطقی شناساندن هم قیامت و آخرت، و هم امام‌شناسی و امام‌پرستی.

قرآن به هیچ وجه از این راه وارد نشده، نخواست است با فلسفه و عرفان و بر مبنای ذهنیات لفاظی‌های زبان عمل نماید.

چرا؟ چون چیزی که قرآن می‌خواهد به ما بشناساند و بپذیراند، خارج از حیطه‌ی محسوسات و معقولات در دسترس بشر و از نوع حقایق و مطالبی است که مشهود و ملموس و محسوس یا متداول و مقبول میان انسان‌ها است. شبیه و نظیری در زندگی و دنیای ما نداشته، نه با منطقی و فلسفه می‌شود آن را ثابت کرد و نه با حس و مشاهده و تجربه که آخرین و نخستین پایگاه دانش و بینش و آگاهی‌های ما است.

آن دو مطلب یا منظور از رسالت چه چیزهایی است؟

آخرت: واقع نشده، احساس و تجربه نشده و برخلاف کلیه‌ی مشهودات و مقبولات ما است.

خدا: دیده نشده و نمی‌شود و کمترین شباهت ندارد. عقل ما هم

قاصر از درک و ثبوت آن است.

سیستم تبلیغ و تعلیم قرآن کاملاً مغایر با سیستم‌های بشری و حتی انبیاء سلف:

○ قرآن نه مثل کتاب‌های فلسفی و نه مثل کتاب‌های علمی است. استدلال نمی‌کند

از خدا بودن قرآن، برای جلسه سوم ————— ۳۶۹

و صغرا و کبرای منطقی نمی‌چیند. با فورمول‌های ریاضی و تجربیات فیزیکی هم کشف مطلب نمی‌کند و تجربه ما، ما را به بیراهه و تعدد انواع می‌رساند.

○ قرآن خبر می‌دهد، نباء می‌دهد، محمد نبی است و پس از این درصدد اثبات اصالت و صداقت خبر برمی‌آید:

اول در مورد قیامت: «الرَّ كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^۱
اول خبر می‌دهد، دوم توضیح و تفصیل، سوم نشانه.
دوم در مورد توحید.

○ یک راه بیشتر وجود نداشته است. روی خود کلام و کتاب تکیه می‌کند. مصداق «آفتاب آمد دلیل آفتاب» را پیش می‌گیرد، از واقعیت و عینیت آن شاهد می‌آورد که این کلام جدی است و راست می‌باشد و هزل و بی‌مایه نیست.

○ خیلی مهم است که ببینیم قرآن چه گونه و با چه ترتیب و نقشه عمل کرده است: مراجعه به ترتیب نزول گروه‌های دعوت

○ با مردم یک جور حرف می‌زند و درصدد اقناعشان برمی‌آید و با رسول و مأمور رسالت جور دیگر.

سه نوع آیات و سوره داریم

۱- پیغمبر (نمونه داده شود)	}	سه نوع آیات و سوره داریم
۲- اعلام کلی و اخبار		
۳- مخاطب مردم و انسان به طور کلی		

مستقیم
پیامی

○ برای پیغمبر اگر در نخستین وحی، تردید و تعجب و ترس وجود داشته است ولی به زودی برطرف شده، چون وحی را با تمام وجود می‌دیده و می‌شنیده و نمی‌توانسته است منکر شود. به او امر شده است:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۲

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ»^۳

۱. هود(۱۱) / ۱: الف، لام، راء؛ [این] کتابی است که آیاتش از جانب فرزانه‌ای آگاه استحکام یافته، آنگاه به وضوح بیان شده است.

۲. علق(۹۶) / ۱: بخوان به نام صاحب‌اختیارت که آفرید.

۳. مدثر(۷۴) / ۱: ای جامه‌ی خواب بر خود بسته.

چیزهایی را شنیده که نمی‌دانسته و احساس می‌کرده که تازگی دارد و از خودش نیست.

یا به تقویت روحی او می‌پرداخته که می‌دیده احتیاج دارد و به درد و دل او می‌رسیده و چاره می‌کرده است، به او تعلیمات می‌داده.

○ برای مخاطبین عادی و مردم، وضع فرق می‌کرده است:

اعلام اصل کلی طبیعی قابل تجربه، گک ۳ (گروه ۳ تنزیل):

«وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.»^۱

خطاب مستقیم به صورت پیام، گک ۴:

«الْهَآكِمُ التَّكَاثُرُ.»^۲

ادعای راست بودن خبر به اتکای سوگندهای طبیعی انسان‌شناسانه، گک ۶:

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ. وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ.»^۳

معرفی کلام که جدی و غیر بازیچه، و از نوع پدیده‌های طبیعت است: گک ۱۰:

«إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ. وَمَا هُوَ بِالْهَزْلُ.»^۴

روش‌های اثباتی

تفصیل و تابلو و نشانه دادن: گک ۱۱:

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ. وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَبَرَتْ. وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ.»

«وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ. عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ.»^۵

توضیحات تفصیلی و معقول قابل تحقیق و تأیید: گک ۱۲:

«وَالشَّمْسُ وَضَحَّاهَا.»

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.»

۱. عصر (۱۰۳) / ۱ و ۲: سوگند به زمانه. که انسان‌ها در [حال] زیانند.

۲. تکاثر (۱۰۲) / ۱: افزون طلبی [و فخرفروشی] سرگرم‌تان ساخت.

۳. ذاریات (۵۱) / ۵ و ۶: که آنچه به شما وعده داده می‌شود، بی‌گمان حقیقت دارد.

و [روز] جزا قطعاً به وقوع می‌پیوندد.

۴. طارق (۸۶) / ۱۳ و ۱۴: که قرآن سخنی است فیصله بخش. نه شوخ طبعی.

۵. انفطار (۸۲) / ۱ تا ۵: آنگاه که آسمان گسسته شود. و ستارگان پراکنده گردند. و دریاها شکافته و پیوسته

شوند. و گورها زیر و زبر گردند. هر کس از آنچه انجام داده و آنچه [از آثار و سنت‌های نیک و بد]

باقی گذاشته است، آنگاه خواهد شد.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.^۱

که خود این‌ها حکایت از جدی بودن و انزاری بودن و قابل توجه و تحقق بودن می‌نماید.

نشانه‌های زمانی تحقیق قابل مطالعه و اثبات علمی در آینده: گک ۱۶:

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ.

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ.»^۲

و پشت سر آن، معرفی وحی و مکانیسم پیام در همان گک ۱۶:

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ. الْجَوَّارِ الْكُنُوسِ. وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ.

وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ. إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ.»^۳

○ تشریح وضع مردم در قیامت، گک ۲۰، سوره‌ی نازعات (۷۹)، با قید سوگند پدیده‌های طبیعی:

«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ.»^۴

«فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ.»^۵

○ برای اولین بار استشهاد به رسالت گذشتگان:

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى.»^۶

و استفاده از شواهد تاریخی قابل بررسی:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى.»^۷

۱. شمس (۹۱) / ۱ و ۷ تا ۱۰: سوگند به خورشید و تابندگی‌اش.

و سوگند به نفس آدمی و آن که سامانش بخشید. و بزهکاری و تقوایش را به او الهام کرد. که هر کس در پاکی نفس کوشید، رستگار شد. و هر که نفس را [به گناه] آلود، باخت.

۲. تکویر (۸۱) / ۱ تا ۳ و ۱۴: آنگاه که خورشید در هم پیچیده شود. و ستارگان بی فروغ گردند. و کوه‌ها از جای رانده شوند.

هر کس آگاه می‌گردد که چه [توشه‌ای] فراهم کرده است.

۳. تکویر (۸۱) / ۱۵ تا ۱۹: سوگند به ستارگان پنهان شونده و بازگردنده. که به گردش درآیند و رخ پنهان کنند. و سوگند به شب، چون بازگردد. و به صبح، به گاه دمیدنش. که این [قرآن] گفتار فرستاده‌ای است بزرگوار.

۴. نازعات (۷۹) / ۸: دل‌هایی در آن روز هراسان است و دیدگانشان [از ترس] فروافتاده است.

۵. نازعات (۷۹) / ۱۴: به ناگاه همه در صحرا [ای محشر] خواهند بود.

۶. نازعات (۷۹) / ۱۵: آیا داستان موسی به تو رسیده است؟

۷. نازعات (۷۹) / ۲۶: به راستی در این [داستان] برای خدا ترسان عبرتی است.

○ برای اولین بار جواب سئوال اشخاص (معلوم می‌شود انذار و اخبار، توجه‌ها و تعجب‌ها و پرسش‌هایی را برانگیخته است).

(۱) فردی؛ گک ۲۴، معارج (۷۰):

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ»^۱

(۲) دسته جمعی (در اثر کوبندگی انذار)، مرسلات (۷۷):

«وَيْلٌ لِّيَوْمِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»^۲

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ. عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ»^۳

با این ترتیب و تمهیدها، و بدون اجبار و فشار، و با معرفی قابل درک و قبول رحمانیت خدا در سوره رحمان (۵۵) (گک ۴۰) دل‌ها و ضررهایی را از طریق ارائه رحمانیت و لطف خدا جلب کرده در گک ۴۱ فاتحه الکتاب (۱) مؤمنین شاکر و آگاه، معتقد به «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۴ می‌سازد که عقد پیمان «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۵ می‌بندند و درخواست راه مستقیم می‌نمایند (دومین پیروزی).

○ در گروه‌های بعدی، در رابطه با مردم و در پاسخ به ایراد و اشکال‌ها، اولاً استدلال‌های طبیعی می‌نماید (گروه ۴۳، نازعات (۷۹)) و ثانیاً استناد به سرگذشت‌های تاریخی هلاکت امت‌های پیشین می‌کند.

○ در گروه‌های ۴۴ اسراء (۱۷)، ۴۵ فلق (۱۱۳) و ۴۶ بلد (۹۰)، نوبت توجه به شخص پیغمبر می‌رسد ۱- روش‌های اثباتی ۲- روش‌های نفی در دو تصورات و توجیه‌ها و تهمت‌های مردم

راه‌های نفیِ روش قرآن

روش‌های نفیِ تصورات و توجیه‌ها و تهمت‌های مردم^۶

۱. معارج (۷۰) / ۱: سؤال کننده‌ای عذابی وقوع یافتنی را درخواست کرد.

۲. مرسلات (۷۷) / ۱۵: در آن روز وای به حال تکذیب کنندگان.

۳. نباء (۷۸) / ۱ و ۲: در مورد چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از خبر بزرگ [رستاخیز].

۴. فاتحه (۱) / ۴: مالک [و فرمانروای] روز جزا.

۵. فاتحه (۱) / ۵: تنها تو را بندگی می‌کنیم و [هر جا که یاری دیگران بندگی آور باشد] منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم.

۶. مؤلف فقید، صفحه‌ی ۵ پیش‌نویس را برای «راه‌های نفیِ روش قرآن» اختصاص داده ولی مطلبی در آن صفحه نوشته نشده است.

حال بینیم ما چه گونه می توانیم بفهمیم و بپذیریم که قرآن از خدا است؟ و از جای دیگر نیست؟

خود کتاب را نگاه کنیم که در مقایسه با کتاب های بشری چه گونه است؟
(۱) ادعا و انشاء و املاء خود قرآن

از اول تا آخر، مؤلف کتاب نیست که حرف می زند و اظهار نظر و انشاء مطلب می نماید، بلکه حالت شنونده و گیرنده و آموزش نادیده و انتقال دهنده را دارد:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»^۱

«قُمْ فَأَنْذِرْ»^۲

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۳

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ»^۴

«وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»^۵

«مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ»^۶

(۲) معرفی منفی از آورنده و مؤلف، اعلام های مکرر و مصرح اینکه پیغمبر نمی داند و نمی تواند بداند و تعلیم و تلقین های به او، و ملامت هایی که به او می شود (به جای تمجید و خودستایی). مطالب استنباطی و استدلالی و یا اکتشافی او نیست که نتیجه گیری و بر دیگران اعلام نماید؛ بر او اعلام و القا می شود.

(۳) ساختار سیر تحول قرآن و ترکیب و ترتیب یا برنامه ریزی شدن آن از نظر لفظ و جمله بندی (منحنی های مشخصه و تحول لفظی) و پیش بینی های قبلی را تکمیل کرده

۱. علق (۹۶) / ۱: بخوان به نام صاحب اختیار ...

۲. مدثر (۷۴) / ۲: برخیز و [مردم را] هشدار ده.

۳. نور (۲۴) / ۳۰: به مردان با ایمان بگو: ...

۴. نور (۲۴) / ۳۱: و به زنان با ایمان بگو: ...

۵. شورا (۴۲) / ۶: ... تو کارگزار آنان نیستی.

۶. شورا (۴۲) / ۵۲: ... [قبل از آن] تو آگاهی نداشتی که کتاب چیست ...

است.

(۴) ساده و سهل بودن بیان و عمومیت داشتن آن علی‌رغم سطح‌اعلای مطالب در زمینه‌های دینی، علمی، فلسفی، اخلاقی، تربیتی و غیره.

(۵) نارسایی اعلام شده آورنده آن و عدم وجود و حضور محیط و شرایط آگاهی و آرام‌گیری رسول. انتخاب شخص و شرایط که رفع همه‌ی احتمالات را بنماید. تمام منازعات و مقدمات و شرایط در جهت نفی آمادگی و ایمان او است و احتیاج به تعلیم و الهام از خارج.

(۶) از خود پیغمبر نمی‌توانسته است باشد، چون علاوه بر بی‌اطلاعی و آشنایی با موضوعات، خلاف جهت جریان آب حرکت کردن. اجر و انتفاع که در کار نبوده، ضرر و زحمت زیاد هم داشته است.

○ اختلاف دو سیستم دعوت و تبلیغ و استدلال

(۷) مطالب و مندرجات هم مجهول و مافوق آگاهی و معلومات مردم بوده است و هم مقایر و مافوق اشتغالات و احتیاجات دنیایی و خواسته‌های معاصرین و مردم و بشر است.

گفته‌اند نخست باید شرایط اجتماعی و اقتصادی یا مطلوب رسیده شود. تحت تأثیر آن‌ها دستور انفاق و مساوات و احسان را داده است ولی می‌بینیم بشر به تملق آن راردمی‌کند.

(۸) آزادمنشی و خونسردی دعوت یا عدم اصرار و اکراه یا تحمیل و تعجیل، علی‌رغم خود مأموریت و اصرار و پشتکار فوق‌العاده برای موفقیت و حساب کردن روی آینده و زمان.

تردیدهای آورنده و تقویت و تعلیم‌های گوینده

(۹) مغایرت و مباینت ما بین نظریات و اطلاعات و دستورات قرآن با روش‌های بشری از قبیل:

موضوع شیطان،

دوستی به جای دشمنی،

عدم تجاوز و تلاقی و موضع‌گیری، و صرفاً دفاعی توأم با عفو و بخشش،

توجه به طبیعت و واقعیات و مادیات یا فیزیکی بودن بیان و پیام به جای فلسفی و اشراقی بودن،

از خدا بودن قرآن، برای جلسه سوم _____ ۳۷۵

نه تارکِ دنیا بودن و نه طالب بودن،
عدم توسل به معجزه و خواب و خارق عادات و سلاح‌های مدعیانِ عرفان و
اشراق و شهود و باطن،
معرفی قیامت بدون استمداد از روح و اتکاء به مسئله‌ی عدالت.
۱۰ وحدت نظر و هم‌مکتبی بودن با سایر انبیاء و مکاتب توحیدی، بدون ادعای
برتری و نسخ و تکمیل مَعْمُولٌ به فلاسفه و دانشمندان و رهبران.

بسم الله الرحمن الرحيم
 صبر کرم کبر (از قدر الهی)
 مثل هوش چشمت
 ۷۰/۸/۶
 (بجای ۷۰/۲۸/۷۰)

بسم الله الرحمن الرحيم
 در آن کس که کسب و کسب
 همه را در پیش روی
 همه را در پیش روی
 همه را در پیش روی

بسم الله الرحمن الرحيم
 این است که در پیش روی
 این است که در پیش روی
 این است که در پیش روی

بسم الله الرحمن الرحيم
 در آن کس که کسب و کسب
 همه را در پیش روی
 همه را در پیش روی

بسم الله الرحمن الرحيم
 در آن کس که کسب و کسب
 همه را در پیش روی
 همه را در پیش روی

بسم الله الرحمن الرحيم
 در آن کس که کسب و کسب
 همه را در پیش روی
 همه را در پیش روی

بسم الله الرحمن الرحيم
 در آن کس که کسب و کسب
 همه را در پیش روی
 همه را در پیش روی

بسم الله الرحمن الرحيم
 در آن کس که کسب و کسب
 همه را در پیش روی
 همه را در پیش روی

بسم الله الرحمن الرحيم
 در آن کس که کسب و کسب
 همه را در پیش روی
 همه را در پیش روی

بسم الله الرحمن الرحيم
 در آن کس که کسب و کسب
 همه را در پیش روی
 همه را در پیش روی

بسم الله الرحمن الرحيم
 در آن کس که کسب و کسب
 همه را در پیش روی
 همه را در پیش روی

تصویر صفحه‌ی اول دست‌نوشته‌ی مؤلف فقید

بسمه تعالی

از خدا بودن قرآن

یادداشت‌ها*

۱. ظاهر آن حرف زدن و مکالمه‌ی گوینده و کسی است غیر از آورنده، با مردم و با آورنده؛ و صریحاً می‌گوید که فرستاده شده از طرف خداست. و یا آورنده مورد خطاب قرار می‌گیرد و حالت گوینده و انشاءکننده را ندارد.
۲. گاه آگاه آورنده و متکلم، مورد عتاب قرار می‌گیرد.
۳. مطالب و مندرجات مغایر و مافوق اشتغالات معاصرین و مردم است.
۴. مطالب و مندرجات از مقولات مورد احتیاج و مورد ابتلاء و احساس مردم نیست.
۵. اجر و مزدی نمی‌خواهد.
۶. استقلال انشاء.
۷. اصرار و پافشاری فوق‌العاده و مستمر برای جلب اعتقاد مستمعین.
۸. راه‌حل‌ها و راهنمایی‌ها مغایر و مخالف اندیشه‌ها و عقل‌ها و خواسته‌های بشری است.
۹. برنامه‌ریزی شده (planifi...) است.

* این یادداشت‌ها نیز دست‌نوشته‌ای است که مؤلف فقید مستقل از دست‌نوشته‌های مربوط به جلسات سخنرانی با عنوان «از خدا بودن قرآن» برای محفل دعای کمیل نوشته‌اند تا به احتمال بعداً آن را در قالب یک کتاب یا جزوه تدوین و تنظیم نمایند.

۱۰. داستان‌ها و روایاتی که از گذشتگان می‌کند، شناخته شده و معلوم مردم و جامعه است.
۱۱. مطالب جدید.
۱۲. شیوه‌ی القاء و دعوت و تحمیل، به کلی مغایر و برخلاف معمول است.
۱۳. اعلام (یا اقرار) به جهل و عدم اطلاع آورنده.
۱۴. بی‌سوادی و بدون معلم و مربی بودن آورنده.
۱۵. تردیدهای آورنده و تقویت و تعلیم‌های گوینده.
۱۶. سیر تحول لفظی آن می‌رساند که آورنده شخص واحد معمولی مانند سایر نویسندگان نبوده، و به یک روال صحبت نکرده است.
۱۷. تدوین و تشکیل مطالب و موضوعات طرز خاص است و از اعلام و استحکام، به تفصیل و استدلال می‌رسد.
۱۸. به لحاظ فصاحت و بلاغت و صنایع ادبی، هیچ فردی مانند آن را نیاورده است. با گفته‌ها و نوشته‌های شخص پیغمبر و جانشینان او نیز تفاوت فاحش داشته است. آن چه برای مردم آن زمان و قرون بعدی محسوس و مذکور بوده است.
۱۹. اختلاف در آن نیست.
۲۰. آورنده سواد نداشته، مکتب و معلم و محیط فرهنگی ندیده، و در وضع و موقعیتی نبوده است که این همه مطالب متنوع و سطح بالا را شنیده یا آموخته یا تجربه و تفحص کرده باشد.
- ۲۰ مکرر. تکرار و احصاء و اصرار فوق‌العاده به دعوت به سوی خدا و تبلیغ و تحلیل برای او ... (انگیزه و انگیزنده).
۲۱. عمق کلمات و روشن شدن‌های متوالی با خواندن و تدبر و توجه بیشتر و باز شدن افق‌های دانش بشری یا رویدادهای اجتماعی.
۲۲. انطباق با مکشوفات بشری بعدی، و اکتشافات علمی که در زمان نزول مجهول بوده است.
۲۳. دو مسئله‌ی اصلی که در این کتاب مطرح می‌شود و به طور مستقیم و غیر مستقیم، قسمت اعظم آیات و محتویات را می‌گیرد، یعنی قیامت و خدا؛ مسائلی هستند که:

- (۱) همواره خارج از اشتغالات و ابتلائات و علاقات مردم،
 - (۲) نادیده و ناشناخته‌ی آدمی،
 - (۳) مکان و زمان حضور و وقوع آن‌ها بینهایت دور و خارج از منطقه‌ی فهم و علاقه‌ی آدمیزاد (موضوع بُعد زمان).
۲۴. وجود تکرار فراوان:

هیچ کتابی در دنیا به اندازه‌ی قرآن در مطالب خود تکرار ندارد. بشر از تکرار بدش می‌آید، تکرار ملامت‌آور و خردکننده است. صرف‌نظر از این که مع‌ذالک مطرود نشده، بیشترین خواننده و خواندن را دارد، خود این مسئله‌ای است. فقط در طبیعت و در زندگی موجودات زنده تکرار فراوان است: روز و شب، گردش خورشید و ماه، موج دریاها، فصول سال، ماه‌ها، روشنایی و تخلیه (سیکل زندگی)، زاییدن و بزرگ کردن و مردن. با همین تکرار است که رضایت و تکامل و تربیت تأمین می‌شود.

۲۵. مطالب و موضوعات بسیار متنوع و در سطح اعلا‌ی دینی، فلسفی، علمی، اخلاقی، عرفانی و هماهنگی شده است که از زبان یک فرد عامی که محیط علم و معرفت ندیده، و مدرسه نرفته، درآمده است و بی‌نظیر می‌باشد (صرف‌نظر از درست بودن یا درست نبودن آن‌ها).

۲۶. مبین بودن، سطح و وسعت بالا، و مع‌ذالک زبان و بیانی برخلاف معمول دانشمندان و فلاسفه و سایرین، غیرقابل فهم نشده، به‌زبان عامی و اصطلاحات عادی به کار رفته است. کلام و پیام از سطح خیلی بالا به سطح پایین فرود آمده و تنزیل و نزول کرده است. در صورتی که کتاب‌های عادی از پایین به بالا می‌رود.

۲۷. پیام بودن قرآن از طرف یک کسی غیر از رسول. اختلاف قرآن با کتاب‌های دیگر این است که سراسر آن پیام و مأموریت است. کتاب‌های ادبی و سیاسی هم پیام دارند و می‌خواهند به یک مطلب یا حقیقت یا دستوری برسند و مؤلف به آن وسیله اندیشه و نظر خود را در لباس یک داستان یا مشاهده بیان می‌کند. هیچ کدام حالت صراحت و وفور قرآن را ندارد. مخاطب سوره‌ها و آیات، یا شخص پیغمبر است و یا مردم معاصر، مشرکین، مؤمنین یا اهل کتاب. از زبان رسول مستقیماً و غیرمستقیم ابلاغ و پیام می‌دهد؛ و رسول، پیامبر است.

۲۸. با اینکه از جهت لفظی و جمله‌بندی و تنظیم آیات در تحول مستمر آشکار است (که خود معجزه و نشانه‌ای از عدم تشابه آن با عبارت‌آوری و جمله‌سازی کتاب‌های بشری است) ولی مفهوم و محتوا در تحول نبوده، سیر ثابت به سوی پیام‌های واحد و قاطع دارد که ثابت مانده‌اند.

۲۹. این که قرآن خود را معرفی و تثبیت و توصیف می‌نماید، برای خودش شخصیت و موضوعیت دارد. یک نویسنده‌ی کتاب و مصنف و سازنده، توصیفش می‌رود روی بیان و تبلیغ موضوع یا شخص خودش؛ کتاب همان زبان و بیان آورنده‌ی کتاب است. یا خودش را معرفی و تبلیغ می‌نماید و یا به سراغ تشریح و توضیح و اثبات مطالب می‌رود. مثلاً تاریخ است، زیست‌شناسی است، رمان است. اما قرآن برای خودش اصالت و موضوعیت دارد، همان‌طور که انسان یا آسمان، پلان ساختمان، قلب، کبد، عنکبوت، سعدی، نایلون و ... شخصیت و موضوعیت دارند. شخصیت قرآن هم جدای از پیغمبر است، از احکام و آیات آن است. جدای از فرشته‌ی وحی یا جبرئیل است. جدای از خداست. کلام خداست. اگر قبول کنیم و قانع شویم که کلام خداست، همه‌ی مسائل اثباتی حل می‌شود.

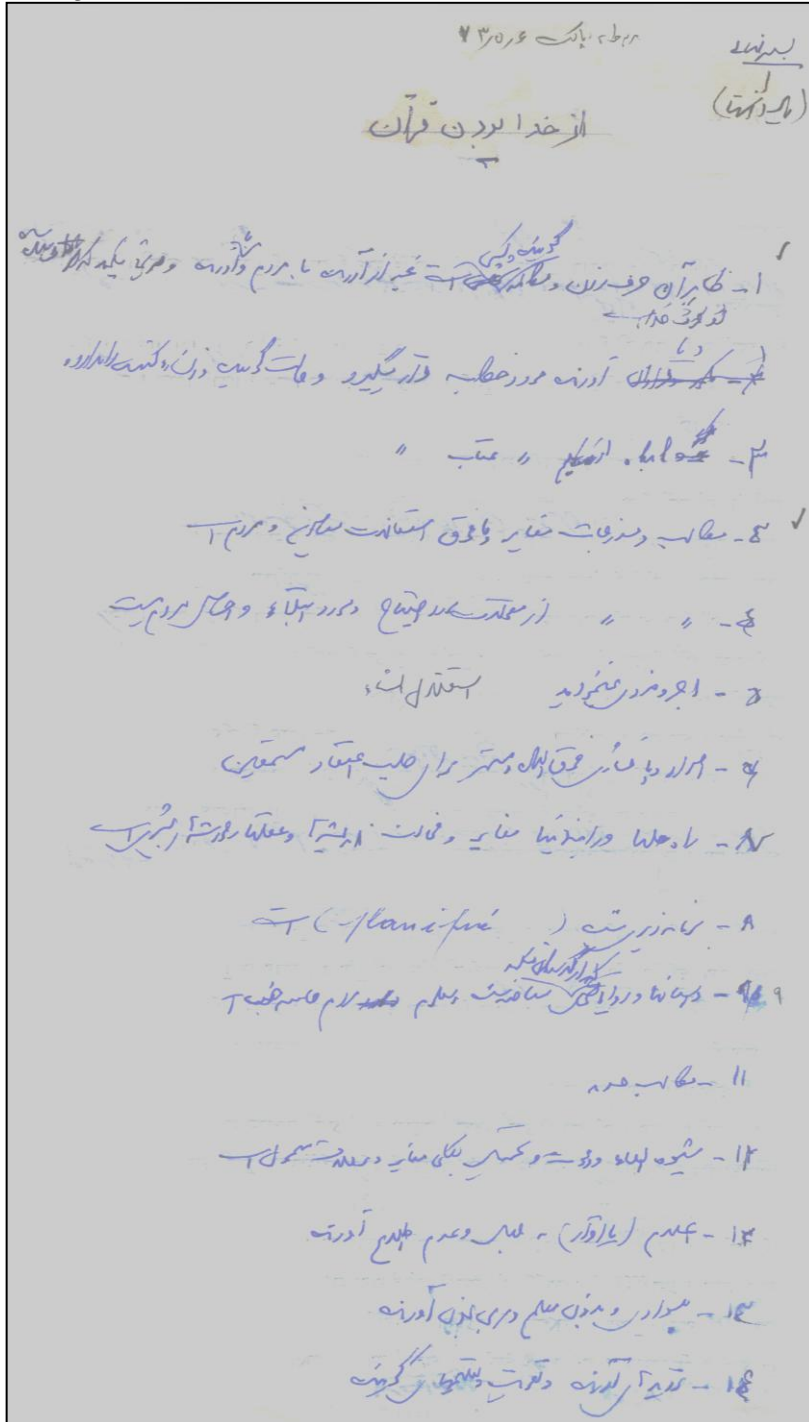
۳۰. اگر سازنده‌ی قرآن بشر بود و قصد هدایت و خدمت و خیر داشت، مانند سایر مصلحین و خدمت‌گزاران، به دنبال اصلاح دنیا و راهنمایی‌های اخلاقی و اقتصادی و سیاسی و غیره می‌رفت. و یا اگر از فریب‌ها و زیان‌های دنیاداران و دنیاداری سرخورده بود، به دنبال ترک دنیا و بیزاری جستن از انسان‌ها و سیأت و تعیشات می‌رفت، ولی می‌بینیم چکیده و خلاصه و هدف قرآن از ابتدا تا انتها روی آخرت و خدا می‌رود و اصلاً مردم را از وابستگی و اسارت و بندگی دنیا یا مال و متاع و مقام منع می‌کند. به هیچ وجه ضد زندگی و ترک دنیا و ریاضت و رها کردن و هرج و مرج دنیا یا هماهنگی و هم‌زیستی با مردم و ایثار در حق آن‌ها نبوده، یعنی طالب دنیا و زندگی هم در حد متعارف و معقول آن هست.

چنین برنامه و روی‌کردی که از هر جهت متمایز از روح و روش بشری است، و هدف هم که آخرت و خداست، پس از جانب همان خدا و در مقیاس بینهایت است.

۳۱. وحدت نظر و کلمه با سایر انبیاء که نشانه‌ی منشأ واحد داشتن، و غیر بشری بودن آن است.

۳۲. کار معجزه را خودش و رأساً به عهده دارد و رسالت و توفیق در گرواندن تدریجی مردم شده، مؤلف نقش نداشته است یا نقش انتقالی داشته، و به دستورهای آن عمل کرده است.

۳۳. مغایرت و مباینتی که مابین نظریات و اطلاعات و دستورات قرآن با بشر وجود دارد، حتی با پیروان پر و پا قرص خود. موضوع شیطان، دوستی به جای دشمنی، آزادمثشی و عدم اصرار و اکراه و تحدید یا تطمیع و تحمیل، توجه به طبیعت و واقعیات و مادیات، و فیزیکی بودن به جای فلسفی و اشراقی و اخباری بودن، نه تارک دنیا بودن نه طالب دنیا بودن.



تصویر صفحه‌ی اول یادداشت‌های «از خدا بودن قرآن»

خطی بر قرآن‌شناسی*

قرآن در جلوه‌ی خارجی و ترکیب انشائی خود، برخلاف سایر کتاب‌ها، صورت گفتار یا پیامی را دارد که گوینده یا فرستنده‌ی آن غیر از آورنده (یا نویسنده) است. در بسیاری از سوره‌ها و گروه‌های آیات، آورنده حالت مخاطب را دارد و نه متکلم؛ و در بسیاری از سوره‌ها و آیات دیگر، مستقیماً با مردم صحبت می‌شود و گاه گاه در صحبت با مردم از آورنده‌ی قرآن به صیغه‌ی غایب یاد می‌شود.

مثلاً به هفت آیه اول سوره‌ی علق (۹۶) - که گفته شده است اولین گروه نازل شده به پیغمبر است - با فعل امر «اقراء» شروع می‌شود و مخاطب «رَبِّكَ» شخص پیغمبر بوده، نمی‌تواند هم شنونده و گیرنده باشد و هم گوینده. گروه دوم تنزیل یا ۷ آیه اول سوره‌ی مدثر (۷۴) که با «يَا أَيُّهَا» آغاز می‌شود، همین وضع برقرار است:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ. وَتَيَّابِكَ فَطَهِّرْ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ.
وَلَا تَمُنَّنِمْ تَسْتَكْبِرُ. وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ.»^۱

در کتاب‌های متداول همه‌ی زبان‌ها و در همه‌ی زمان‌ها، اعم از ادبی، علمی، فنی، فلسفی، تاریخی و غیره، چنین سبکی دیده می‌شود. مگر آنکه در بعضی از

* مؤلف فقید بر بالای دست‌نوشته‌ی این یادداشت که مربوط به «از خدا بودن قرآن» است نوشته‌اند: «برای کتاب یا جزوه شدن».

ترجمه‌ی آیاتی از قرآن که در زیرنویس‌ها آمده است، از مؤلف فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین، ترجمه‌ی آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).

۱. مدثر (۷۴) / ۱ تا ۷: ای جامه‌های خواب بر خود بسته. برخیز و [مردم را] هشدار بده. و صاحب اختیار را به بزرگی یاد کن. و جامه‌های خویش را پاکیزه دار. و از اضطراب دوری گزین. و منت مگذار که [احسانت را] بزرگ بشماری. و برای [انجام رسالت] صاحب اختیار شکبیا باش.

جمله‌ها یا قسمت‌های کتاب، نویسنده خواسته باشد صورت نمایشنامه، رویا، وصف نفس، تخلص و غیره به آن بدهد.

سوره‌ها و آیات دیگری که مخاطب کلام، مردم هستند؛ یا به رسول گفته می‌شود به آن‌ها بگوید، فراوان است. مانند:

گروه ۴ تنزیل، سوره‌ی تکاثر (۱۰۲) / ۱: «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»^۱

آنجا که در خطاب به مردم، از آورنده به صیغه‌ی غایب یاد می‌شود:

○ خود را مکرر «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ معرفی می‌کند و هدایت‌کننده‌ی

مردم.

○ مگر این که بگوییم آورنده (یا فرستنده‌ی قرآن) خواسته بوده باشد، بیان و کلام قرآن عمداً به این صورت بوده، مردم او را واسط و پیام رسان خدا تصور نمایند. این توصیه و تصور، ولی وقتی می‌بینیم، و همه‌ی تواریخ و سیره‌ها گفته‌اند که حضرت محمد در اولین برخورد و دریافت خود دچار وحشت و نگرانی شده که مبادا جن زده و آلت شیطان باشد و باور نمی‌کرده که فرشته‌ای از طرف خدا با او صحبت می‌کند و به‌طوری که آیات متعدد این حالت تردید را باز هم نشان می‌دهد. در صورتی که اگر ساختگی بود یک بار کافی بود و دیگر تکرار نمی‌گردید در حالی که می‌بینیم.

○ اولین گروه تنزیل شاید روشن است که برخلاف نظر Montgomery و دیگران کمترین نشانه‌ای از اشتغالات فکری و دل‌سوزی برای متعصبین عرب و گرفتاری‌های مردم وجود نداشته است.

۱. تکاثر (۱۰۲) / ۱: افزون طلبی [و فخر فروشی] سرگرم‌تان ساخت.

۲. واقعه (۵۶) / ۸۰ و حاقه (۶۹) / ۴۳: نازل شده‌ای است از جانب صاحب‌اختیار جهانیان.

از خدا بودن قرآن* (اولین جلسه سخنرانی)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم.
بسم الله الرحمن الرحيم.

قبلاً آیاتی، را که آقای علی اصغر معین فر قرائت کردند، که خدا قدرت حنجره‌شان را و عمر و ایمانشان، و همه چیزشان را زیاد کند. من همیشه فکر می‌کنم اگر ایشان نباشند، این مجالس ما چه می‌شود، خداوند ایشان را سالم بدارد. حالا من این آیات را ترجمه و مختصر تفسیری بکنم.

بسم الله الرحمن الرحيم.

«يس. وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ.» (یس (۳۶) / ۱ و ۲)

قسم به قرآنی که حکیم است، از ناحیه‌ی حکیم است یا خودش حکمت است و اصلاً خود قرآن حکیم است.

«إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.» (یس (۳۶) / ۳)، خطاب به پیغمبر است، قسم به قرآن، به گواهی همین قرآن حکیم، تو از فرستادگان و مأمورین خدا هستی. که چه بکنی؟ مأموریتت چیست؟

«عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (یس (۳۶) / ۴)، حرکتت، رهنمایت، اوامرت، بر راه مستقیم است، همان مستقیمی که به خدا منتهی می‌شود، مستقیماً به خدا می‌رود.

* سخنرانی مورخ ۱۳۷۳/۲/۱۵ در محفل دعای کمیل که از نوار برداشت و ویرایش شده است.
ترجمه‌ی آیاتی از قرآن کریم که در زیرنویس‌ها آمده است از سخنران فقید نیست و برگرفته از قرآن
مبین ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).

«تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ.» (یس (۳۶) / ۶) و قسم به قرآن حکیم که این قرآن فرو فرستاده شده، نازل شده است از عزیز رحیم؛ توانمند حکیم. که چه بکنی؟ مأموریتت چی است؟

«لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ.» (یس (۳۶) / ۶) قومی را که پدرشان، اجدادشان، پیغمبری نداشتند، انذار نشدند، به آنها هشدار داده نشده، اخطار نشده، هدایت نشده‌اند، و از این حقیقت غافل هم هستند؛ آنها را انذار بکنی، اخطار بکنی، و خبر بدهی از قیامت و آخرت و چیزی که در جلو دارند.

«لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.» (یس (۳۶) / ۷) آن قول و کلام و پیام، براکثر آنها تحقق یافت - یعنی حق و حقیقت گفته شد - مع ذالک ایمان نمی‌آورند، چرا ایمان نمی‌آورند؟ یا چگونه است که ایمان نمی‌آورند؟

«إِنَّا جَعَلْنَا فِيٰ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَىٰ الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ.» (یس (۳۶) / ۸) ما بر گردن‌های اینها غل و زنجیرهایی گذاشته‌ایم و گردنشان را بسته‌ایم، یعنی در نتیجه افکار و طرز کار و حالاتشان، از آنها سلب آزادی کرده‌ایم. «فَهِيَ إِلَىٰ الْأَذْقَانِ» و تا این جا هم این زنجیرها نمی‌گذارد اصلاً سر به پایین بیاورند، سرهاشان بالاست و «فَهُمْ مُّقْمَحُونَ»، دیده‌هاشان فرو بسته است.

«وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.» (یس (۳۶) / ۹) و ما جلوشان و پشت سرشان سد گذاشته‌ایم، دیوار بلند که چیزی را نمی‌بینند، حقیقت و حق را نمی‌بینند.

«وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.» (یس (۳۶) / ۱۰) فرقی نمی‌کند، چه اینها را انذار بکنی یا انذار نکنی؛ ایمان نمی‌آورند، طوری بسته‌دل و بسته‌چشم و بسته‌فکر و همه چیز بسته هستند، و غفلت در غفلت، و در فکر چیزهای دیگری هستند

که نفس گرم تو در اینها اثر نمی‌کند، ایمان نمی‌آورند، مادامی که این طور باشند؟ «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ.» (یس (۳۶) / ۱۱) تنها نفس گرم تو و انذار تو، و این مأموریت تو، در کسانی مؤثر است که از این ذکر پیروی می‌کنند؛ از این پیام و ذکر و یادآوری‌ها بهره بگیرند و از قرآن و آیاتی که بر آنها تلاوت می‌کنی پیروی کنند، ببینند چه می‌گویی؟ گوش بدهند، پشت نکنند، تکذیب نکنند. «وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ» و غایبانه - از راه غیب - بدون اینکه خدای نادیده را ببینند، از او خشیت و ترس و واهمه داشته باشند. یعنی

خدا برایشان یکسان نباشد، مغرور نباشند. این اشخاص را تو به مغفرت بشارت ده، به آمرزش خدا و اجر کریم بشارت بده که ان شاء الله همه‌ی ما جزو این دسته باشیم و مشمول مغفرت و اجر کریمانه خداوند قرار بگیریم.

البته مسلم، و مخصوصاً با ترجمه‌ای که از این آیات کردم، خیلی نکات مبهم و قابل سؤال برایتان پیش آمد. تفسیر این سوره - که از سوره‌هایی است که توصیه شده در شب‌های جمعه بخوانند - خیلی مفصل‌تر از این است. من فقط دو سه موضوعش، یعنی خصوصیات و تازگی‌هایش را تذکر می‌دهم.

در سوره‌ی یس (۳۶) - به «ی» و «سین‌اش» کار ندارم، آن بحث و مطلبی جداگانه است - خدا قسم به قرآن می‌خورد. این سوره، مخصوصاً این قسمت‌هایش، مثل اینکه در سال پنجم بعثت بر پیغمبر نازل شده است. همان‌طور که می‌دانید، قسم‌های قرآن تا سوره‌ی صافات (۳۷) - که نزول آن در آخر سال سوم بعثت است - خاتمه پیدا می‌کند، و تقریباً یک‌سره به آثار طبیعت است؛ فنومن‌ها و پدیده‌های طبیعت و جریان‌های فیزیکی که محسوس و مادی، و در طبیعت است.

در سوره‌ی یس (۳۶) خداوند برای اولین بار به خود قرآن قسم می‌خورد، یعنی در این مدت سه چهار سال، شناسایی و شناختی نسبت به قرآن داده شده و معاصرین پیغمبر، و کسانی که طرف دعوت و رسالت بودند - نه همه‌شان بلکه بعضی‌ها - آنهایی که «اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ» بودند - اینها آگاه شده‌اند که این قرآن چیست؟ چه کتابی است؟ و چه گونه حکیمانه است؟ آن وقت به دلیل این قرآن که حکیم است، یعنی خداوند قرآن را شاهد می‌گیرد و برای اینکه ثابت بکند یا نشان بدهد، به خود پیغمبر می‌گوید: به این دلیل تو از مرسلین هستی، از پیغمبران هستی.

البته وقتی به پیغمبر گفته می‌شود، غیر مستقیم به ما هم گفته می‌شود، یعنی دلیل نبوت و رسالت پیغمبر همین قرآن است و «عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، تو در راه مستقیم هستی. رسالت را درست، مثل تیری که در هدف بخورد، در آن جهت داری انجام می‌دهی. خود این قرآن حاکی و شاهد و گواه بر این است که از ناحیه‌ی خداوند عزیز رحیم نازل شده است.

خوب، همه‌ی این مقدمات برای چی؟ چه باید بکنی؟ برای چه چیز ما تو را رسول قرار داده‌ایم؟ همان‌طور که در سخنرانی جشن بعثت دو سال قبل - در انجمن اسلامی مهندسین و بعد هم در سمیناری که تشکیل شده بود - عرض کردم: «لِتُنذِرَ

مجموعه آثار (۲۹)، در محفل دعای کمیل
 قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ»، رسالت تو، مأموریت تو، هدف از فرستادن تو، و
 منظور ما از فرستادن تو، انذار است. برای انذار کردن آمده‌ای.

البته در اینجا گفته نشده کدام انذار، ولی به دلیل سوره‌ها و آیات و مطالب دیگر
 منظور انذار آخرت و قیامت است که در پیش است. هم انذار هست یعنی خطر، و
 هم توأم است با بشارت. اما خیالت جمع باشد که مأموریت تو در یک عده‌ای
 کارگر نیست، ناراحت نشو از اینکه آنها قبول نمی‌کنند، کارگر نشدن انذار تو هم
 دلیل بر ساختار و ساختمان آنهاست، کیفیت اعمال آنهاست که البته آن ساختار و
 اعمال روی مشیت و برنامه‌ها تنظیم شده ولی روی یک عده‌ای دیگر می‌تواند مؤثر
 باشد. «صدق الله العلی العظیم» (صلوات جمع).

تقریباً یک ماه قبل آقای چهل‌تنی فرمودند که مثلاً یکی از این سخنرانی‌های
 محفل دعای کمیل را به عهده بگیر، موضوع موجود و آماده‌ای نداشتم، گفتم من
 فقط می‌توانم با استفاده از جلسات درس تدبری در قرآن که در انجمن اسلامی
 مهندسین برپا می‌شد، شاید یک چیزهایی راجع به قرآن باشد که بگویم. توی دلم
 هم، دو موضوع را در نظر گرفته بودم که در واقع ارمغان آن جلسه باشد: یکی همین
 «از خدا بودن قرآن» و دیگری «آزادی در قرآن». البته نه آزادی به معنای سیاسی
 کلمه‌اش، آزادی در قرآن، بالاخره این جور فکر کردم؛ حالا چه فایده و چه اثری
 داشته باشد. ان شاء الله که لا اقل کمک به قرآن‌شناسی شما بکند یعنی معرفت‌مان نسبت
 به قرآن بیشتر بشود و بعد هم ایمانمان را تقویت بکند و باعث بشود که ایمانمان،
 اعتقاد و یقین و خشیت‌مان از رحمان بیشتر بشود. مسلم هم همان‌طور که آقای
 مهندس سجادی از من پرسیدند موضوع سخنرانی چیست؟ وقتی من گفتم «از خدا
 بودن قرآن»، هم چین‌وا خوردند و تعجب کردند. شما هم تعجب می‌کنید که آخر
 این هم شد حرف! «از خدا بودن قرآن»، این یک چیز بدیهی است، مگر کسی
 منکرش است؟ بر منکرش لعنت؛ ما قبول داریم... مگر قرآن می‌تواند از کسی باشد؟
 ولی مع‌ذالك در عین اینکه همه‌ی ما یک مقدار عادت کرده‌ایم که قرآن را از خدا
 بدانیم - چون به ما این‌طور گفته‌اند، و بعد هم چاره‌ای نداریم و ترس از اینکه اگر
 این را از خدا ندانیم از ایمانمان کاسته می‌شود، و به جهنم می‌رویم. ولی آن‌طوری
 که ابراهیم به خدا می‌گوید «لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي»^۱ هم‌چنین معتقد و مطمئن نیستیم، باور

۱. بقره (۲) / ۲۶۰: ... برای اینکه قلبم مطمئن شود...

از خدا بودن قرآن، اولین جلسه سخنرانی ۳۸۹

نمی‌کنیم، یعنی باور این برای ما مشکل است که چیزی از خدا باشد، و اگر واقعاً نه به زبان - هم به علم و مغز و استدلال، و هم به دل و وجودمان، قرآن را از خدا می‌دانستیم، همان‌طور که قرآن می‌گوید:

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضُرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.» (حشر (۵۹) / ۲۱)

که اگر ما این قرآن را بر کوه فرستاده بودیم - البته کوه اینجا مثل است، خود قرآن می‌گوید و الا کوه که فکر ندارد - کوه به این صلابت، به این سختی و سنگ، سرافکننده و خاشع می‌شد و با عجز و التماس در برابر خدا می‌افتاد. بنابراین ما نگاه کنیم به خودمان آیا در برابر آیات قرآن یا در ضمن نماز، آیا ما با ترس و واهمه و ناراحتی و آن‌طوری که علی و سایرین بودند، آیا به نگرانی و ترس و وحشت می‌افتیم یا نمی‌افتیم؟ «خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» از خدا می‌ترسیم یا نه؟ یا همان‌طور که در سوره‌ی مؤمنون (۲۳) است:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ.»^۱

خدا در این سوره، یک سلسله نشانه‌ها و مشخصاتی را از مؤمن می‌دهد که این سوره هم سه چهار نوبت بعد از سوره‌ای است که آنجا می‌گوید:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا. إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا.

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا. إِلَّا الْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ.»^۲

شبهه به همین است، یعنی دنبال آن، و کامل‌تر است؛ در نماز خاشعند. البته چیزهای دیگر هم هست، نشانه‌ها از آن مؤمنی که پیروز و رستگار می‌شود و به بهشت خواهد رفت، این نشانی‌ها را دارد.

اولی‌اش این است که در نماز خاشع است یعنی این قدر ایمان دارد که وقتی در برابر خداست، با تواضع است و خودش را کوچک می‌داند. حالا ما چه جوری هستیم، اصلاً به یاد خدا نیستیم، نماز می‌خوانیم، حواسمان به همه جاست، خوب

۱. مؤمنون (۲۳) / ۱ تا ۳: به راستی مؤمنان رستگار می‌شوند. همان کسانی که در نمازشان فروتنند. و از یاوه روی گردانند.

۲. معارج (۷۰) / ۱۹ تا ۲۳: انسان، ناشکیبا و آزمند آفریده شده است. آنگاه که کمترین سختی به او رسد، بی‌تاب است. و چون به رفاه رسد، بخل می‌ورزد. مگر نمازگزارانی که بر نمازشان مداومت می‌ورزند.

طبیعی است که نمی‌توانیم، مگر اینکه خدا خودش رحمت بکند، و خودش ما را هدایت بکند. ما نمی‌توانیم انتظار «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» را داشته باشیم، خیلی هم تقصیر خودمان نیست، این بی‌انصاف‌ها، چهارده قرن است، هی می‌گویند نماز این طوری، مقدمات این طوری، این طوری وضو بگیر، اگر هم چین‌بگیری باطل است، مَدِّ وَالضَّالِّينَ اگر کم و کسری داشت خراب است، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ را باید از بیخ حلق بگویی؛ شکایات، سهویات، همه اینها را توی رساله‌ها، بالای منبر، همه جا گفته‌اند؛ ولی یک کلمه نگفته‌اند که: بابا این نمازی را که می‌خوانی باید بفهمی، باید خاشع باشی، اگر تو در برابر خدا متوجه خدا باشی و احساس کوچکی بکنی - همین طور که در دعای کمیل هم می‌آید - اگر کوچکی و زبونی نکردی و در برابر خدا خشوع نداشتی، تو آن مؤمنی که خدا می‌خواهد، نیستی و نمازت به درد نمی‌خورد، آنجا می‌گوید «صَلَّاتِهِمْ دَائِمُونَ» از دائم بودن، یعنی تا آنجایش را ما انجام می‌دهیم، نمازها مان را مرتب می‌خوانیم، غفلت نداریم. ولی اگر ما واقعاً قرآن را از طرف خدا بدانیم - در یک جلسه‌ای آقای چهل‌تنی، شاید یک سال قبل، همین مطلب را می‌گفتند - تو هیچ می‌دانی وقتی که نماز می‌خوانی با کی طرفی؟ اگر بدانی با کی طرفی؟ شاید هم روایتی بود، از پیغمبر یا ائمه - ایشان می‌گفتند - اصلاً یک جور دیگر می‌شوی، ما نمی‌دانیم، فکر نمی‌کنیم که با کی طرفیم، اگر می‌دانستیم، وقتی مثلاً در سوره‌ی دخان (۴۴) می‌خوانیم:

«إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ. كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ. كَعَلْيِ الْحَمِيمِ. خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَيَّ سَوَاءَ الْجَحِيمِ. ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ.»^۱

تنمان به لرزه در می‌آمد، اما حالا خیلی‌ها که فقط صوتشان خوب باشد، و کلمات را شنیده باشند، کاری به معنا ندارند، وقتی هم توجه به معنا داریم، مثل اینکه بگویند مثلاً یک ساعت، دو ساعت پیش، باران آمد. ولی این را نمی‌دانیم که این حرف راست است و از خداست که آن بوته و شجره‌ی زقوم، طعام و خوراک این‌هاست که توی دل اینها اصلاً جوش می‌زند، غُلُّ غُلُّ می‌کند، مثل آب سماور که به جوش می‌آید،

۱. دخان (۴۴) / ۴۳ تا ۴۸ : مسلماً درخت زقوم، غذای گناهکاران [ان] است. همچون فلز گداخته؛ در شکم‌ها می‌جوشد. به سان جوشش آب داغ. [خطاب می‌رسد:] آن [ستمگر] را بگیرید و به میان دوزخ درافکنید. آن‌گاه از عذاب آب داغ بر سرش فرو ریزید.

خُدُوهُ، بگیردش، هم چین بیاندازیدش وسط جهنم. «ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ». روی کله‌اش و سرتاپایش هم آن آب جوشان را بریزید، حالا چه قدر آیات راجع به وضع جهنم هست، از این نوع آیات هم اول قرآن هست، بعد هم هست.

«إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»^۱

این آیه در سوره‌ی حج (۲۲) است که اول قرآن هم نیست، در اواسط است. و خیلی چیزهای دیگر. اگر ما قرآن را واقعاً از خدا می‌دانستیم، یعنی مطمئناً عالماً عامداً و قلباً و عملاً از خدا می‌دانستیم، اصلاً زندگی برایمان آسان می‌شد، عبادت کار آسانی بود، شکایت نمی‌کردیم، چون قرآن می‌گوید:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۲

چون می‌دانیم که ما به طرف خدا می‌رویم، ملاقات خدا هم همه‌اش نعمت است و راحت است و مشکلات زندگی برای ما، چه مشکلات برای خودمان، چه مشکلاتی که در راه رضای خدا و خدمت به نوع بکنیم، برایمان آسان می‌شود. دیگر گله نمی‌کردیم، نه از خستگی، نه از زحمت، نه از گرسنگی، نه از زندان افتادن، نه از شماتت اشخاص، نه از فقر، و نه از هیچ چیز دیگر. اما می‌بینید که نمی‌دانیم کلام از کیست؟ یا این کلام صدق است.

حالا چرا بنده این مطلب را عنوان کردم و عنوان می‌کنم؟، برای اینکه خود قرآن به این مسئله اصرار دارد. قرآن اصرارش از اول تا آخر همین حرف است که نمونه‌اش سوره‌ی یس (۳۶) است که آن را برایتان تلاوت کردند و من هم ترجمه کردم. همه‌ی اصرار قرآن این است که اولاً به پیغمبر و ثانیاً به ما بفهماند که نه پیغمبر مرا نوشته، نه دیگران، خدا مرا فرستاده. من از خدا هستم، من از بشر نیستم. چون اساس رسالت این است. قرآن اسباب کار رسالت و اسباب دین است، و دعا‌های قرآن، و استدلال‌های قرآن هم، بر این اساس است. و سرفصل و شروع سی و شش سوره از صد و چهارده سوره‌ی قرآن با معرفی خود قرآن است. در سوره‌ی بقره (۲) می‌خوانیم: «الْم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» هیچ تردید و مشکلی در این کتاب نیست و بعدش گمان می‌کنم در سوره‌ی آل عمران (۳) باشد، اسامی آن سوره‌ها را می‌گوییم؛ سوره‌هایی که به

۱. حج (۲۲) / ۱: ... که زلزله‌ی رستاخیز، پدیده‌ای است بزرگ.

۲. انشقاق (۸۴) / ۶: ای انسان، تو با تلاش بسیار، به سوی صاحب‌اختیارت در حرکتی و به لقای او نایل خواهی شد.

لحاظ کلمات و حجم هم بلند و هم متوسط است - در حدود ۷۰ درصد قرآن را همین سوره‌هایی تشکیل می‌دهد. که سر فصلش معرفی خود قرآن است:
بقره (۲) / ۱ و ۲: «الْم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۱

آل عمران (۳) / ۱ تا ۳: «الْم. اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ. نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ»^۲

اعراف (۷) / ۱ و ۲: «المص. كِتَابٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ»^۳

یونس (۱۰) / ۱ و ۲: «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أُنْزِلَ إِلَيْنَا إِلَيَّ رَجُلٌ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرَ النَّاسَ وَبَشِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ»^۴

برای مردم تعجب‌آمیز است که ما به یک فردی از آنها، کتابی را بفرستیم، وحی‌ای بکنیم که برو مردم را انذار بکن؛ هم انذار بکن راجع به عذاب و آخرت آن دنیا، و هم به آنهايي که ایمان می‌آورند بشارت بده:

هود (۱۱) / ۱: «الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^۵

۱. بقره (۲) / ۱ و ۲: الف، لام، میم. این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، برای پروا پیشگان راهنمایی است.

۲. آل عمران (۳) / ۱ تا ۳: الف، لام، میم. خداست که معبودی جز او نیست، زنده و برپادارنده است. این کتاب را که کتب پیش از خود را تصدیق می‌کند به حق و به تدریج بر تو نازل کرد، و تورات و انجیل را.

۳. اعراف (۷) / ۱ و ۲: الف، لام، میم، ص. [این] کتابی است که بر تو نازل شده است تا بدان هشداردهی و پندی برای مؤمنان باشد، پس نباید از [انکار] آن رنجیده خاطر باشی.

۴. یونس (۱۰) / ۱ و ۲: الف، لام، راء؛ این آیات کتاب حکمت‌آمیز است. آیا برای مردم شگفت‌آور است که به مردی از خودشان وحی کردیم که مردم را هشدار بده و مؤمنان را بشارت رسان که نزد صاحب‌اختیارشان پایگاهی شایسته دارند؟ انکارورزان گفتند: این [مرد] جادوگری است آشکار.

۵. هود (۱۱) / ۱: الف، لام، راء؛ [این] کتابی است که آیاتش از جانب فرزانه‌ای آگاه استحکام یافته، آنگاه به وضوح بیان شده است.

از خدا بودن قرآن، اولین جلسه سخنرانی _____ ۳۹۳
پشت سر هود(۱۱)، سوره‌های یوسف(۱۲)، رعد(۱۳) و ابراهیم(۱۴) هم همین طور
است:

یوسف(۱۲) / ۱: «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ»^۱

رعد(۱۳) / ۱: «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ»^۲

ابراهیم(۱۴) / ۱: «الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»^۳

برای اینکه برسائیدشان در راه خداوند. سوره‌ی حجر(۱۵) و بعد هم سوره‌ی
نحل(۱۶) همین است:

حجر(۱۵) / ۱: «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ»^۴

نحل(۱۶) / ۲: «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ
أُنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ»^۵

در سوره‌ی اسراء(۱۷) هم صحبت از کتاب است:

اسراء(۱۷) / ۱ و ۲: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى
الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ»

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ»^۶

۱. یوسف(۱۲) / ۱: الف، لام، راء؛ این آیات کتاب روشنگر است.

۲. رعد(۱۳) / ۱: الف، لام، میم، راء؛ این آیات کتاب [خدا] است و آنچه از جانب صاحب‌اختیارت بر تو
نازل شده، راست است، ولی بیشتر مردم باور ندارند.

۳. ابراهیم(۱۴) / ۱: الف، لام، راء؛ [این] کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را طبق قانونمندی
صاحب‌اختیارشان از تاریکی‌ها به روشنایی، به سوی راه خدای فرا دست و شایسته ستایش رهسپار گردانی.

۴. حجر(۱۵) / ۱: الف، لام، راء؛ این آیات کتاب [لهی] است و قرآن روشنگر.

۵. نحل(۱۶) / ۲: فرشتگان را به همراه وحی به فرمان خود بر هر که از بندگانش که بخواهد، نازل می‌کند
که هشدار دهید معبودی جز من نیست، تنها از من پروا کنید.

۶. اسراء(۱۷) / ۱ و ۲: متره است خدایی که بنده اش [محمد] را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که
پیرامونش را برکت داده‌ایم، سیر داد تا برخی از نشانه‌های [عظمت] خویش را به او بنماییم؛ البته اوست
که شنوا و بیناست.

سوره‌ی کهف (۱۸) هم همین طور:

کهف (۱۸) / ۱: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا.»^۱

در سوره بعدی نوزدهم، مریم (۱۹) به این ترتیب نیست ولی دنباله‌اش در سوره‌ی

طه (۲۰) این است:

طه (۲۰) / ۱ و ۲: «طه. مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.»^۲

که بیشتر این کلمات مقطع هم در ابتدای این سوره‌هاست.

یک یادی هم از مرحوم فروغی بکنیم، میرزا ابوالحسن خان فروغی رئیس دارالمعلمین که معلم ما بود، قرآن هم درس می‌داد، ایشان احتمال این را می‌داد که این کلمات مقطعه برای نشان دادن به مردم است که بینند با همین الف و لام و میم و صاد، و با همین طین که شما می‌نویسید، دارید حرف می‌زنید. ما با این حروف، این کلمات و این آیات و این مطالب را درست می‌کنیم. او می‌گوید بیشتر سوره‌هایی که می‌خواهد قرآن را معرفی بکند، یعنی قرآن خودش را معرفی بکند، با همین حروف است، با همین «طه» و «الف» و «لام» و «م» و «ر»، و از این حرف‌ها؛ کتابی که این کار را بکند حکیم در آمده است:

نور (۲۴) / ۱: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ

تَذَكَّرُونَ.»^۳

سوره‌ی فرقان (۲۵) بعد از آن است، و سوره‌ی شعراء (۲۶) و نمل (۲۷) بعد از آن:

فرقان (۲۵) / ۱: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا.»^۴

شعراء (۲۶) / ۱ و ۲: «طسم. تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.»^۵

→ به موسی کتاب دادیم...

۱. کهف (۱۸) / ۱: ستایش و سپاس خاص خداست که این کتاب را بر بنده خویش نازل کرد و در آن هیچ گونه انحراف قرار نداد.

۲. طه (۲۰) / ۱ و ۲: طه، ها. قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که در رنج افتی.

۳. نور (۲۴) / ۱: [این] سوره‌ای است که با آیاتی روشنگر نازل کردیم و [احکام] آن را مقرر داشتیم، بسا که پند گیرید.

۴. فرقان (۲۵) / ۱: منشأ برکات است خدایی که [قرآن] معیار تمیز [حق از باطل] را بر بنده خویش نازل کرد، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.

۵. شعراء (۲۶) / ۱ و ۲: طه، سین، میم. این آیات کتاب روشنگر است.

نمل (۲۷) / ۱: «طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ»^۱

سوره‌ی قصص (۲۸) باز بعد از آن است:

قصص (۲۸) / ۱ تا ۳: «طسم. تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۲

بعد با دو سوره فاصله، سوره‌ی لقمان (۳۱) و پشت سرش سوره‌ی سجده (۳۲)

می‌آید:

لقمان (۳۱) / ۱ تا ۳: «الم. تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ. هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ»^۳

سجده (۳۲) / ۱ و ۲: «الم. تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَأرِيَبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۴

ببینید، قرآن اصرار دارد و علاقه دارد که توی مغز ما، و توی دل ما برود که این کتاب را از خدا بدانیم و از غیر خدا هم ندانیم، سوره یس (۳۶) را که عرض کردم، سوره‌ی ص (۳۸) سوره‌ی بعدی است:

ص (۳۸) / ۱: «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ»^۵

بعد از آن سوره‌ی زمر (۳۹) پشت سرش، سوره مؤمن (یا غافر) (۴۰) است:

زمر (۳۹) / ۱: «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^۶

مؤمن (غافر) (۴۰) / ۱ و ۲: «حم. تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»^۷

پس از آن سوره‌ی فصلت (۴۱) و باز هم پشت سر آن سوره‌ی شورا (۴۲):

فصلت (۴۱) / ۱ تا ۳: «حم. تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

۱. نمل (۲۷) / ۱: ط، سین؛ این آیات قرآن و کتابی روشنگر است.

۲. قصص (۲۸) / ۱ تا ۳: ط، سین، میم. این آیات کتاب روشنگر است.

[فرازهایی] از داستان موسی و فرعون را برای باورداران به درستی بر تو تلاوت می‌کنیم.

۳. لقمان (۳۱) / ۱ تا ۳: الف، لام، میم. این آیات کتاب حکمت‌آمیز است.

که هدایت و رحمتی است برای نیکوکاران.

۴. سجده (۳۲) / ۱ و ۲: الف، لام، میم. نزول این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، از جانب

صاحب‌اختیار جهانیان است.

۵. ص (۳۸) / ۱: صاد، سوگند به قرآن پندآموز [که محمد پیامبر راستین خداست].

۶. زمر (۳۹) / ۱: نزول این کتاب از جانب خدای فرا دست و فرزانه است.

۷. مؤمن (غافر) (۴۰) / ۱ و ۲: حاء، میم. نزول این کتاب از جانب خدای فرادست و داناست.

كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.^۱

شوری (۴۲) / ۱ تا ۳: «حم. عسق. كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.»^۲

سوره‌ی زخرف (۴۳) پشت سرش:

زخرف (۴۳) / ۱ تا ۳: «حم. وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.»^۳

سوره دخان (۴۴)، سوره‌ی بعدی است:

دخان (۴۴) / ۱ تا ۳: «حم. وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ.»^۴

کجا و چه موقعی ما قرآن را فرستادیم؟ سوره جاثیه (۴۵)، سوره احقاف (۴۶)، سوره ق (۵۰) و سوره‌ی رحمن (۵۵) است:

جاثیه (۴۵) / ۱ و ۲: «حم. تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.»^۵

احقاف (۴۶) / ۱ و ۲: «حم. تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.»^۶

ق (۵۰) / ۱: «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ.»^۷

رحمان (۵۵) / ۱ تا ۴: «الرَّحْمَنُ. عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ.»^۸

-
۱. فصلت (۴۱) / ۱ تا ۳: حاء، میم. نازل شده‌ای است از جانب خدای رحمان و رحیم. کتابی است که آیاتش به وضوح بیان شده است، به صورت قرآنی به زبان تازی برای اهل دانش.
 ۲. شوری (۴۲) / ۱ تا ۳: حاء، میم. عین، سین، قاف. خدای فرا دست و فرزانه به تو و پیامبران قبل از تو چنین وحی می‌فرستد.
 ۳. زخرف (۴۳) / ۱ تا ۳: حاء، میم. و سوگند به کتاب روشنگر. ما آن را قرآنی به زبان تازی [فصیح] پدید آوردیم، بسا که خردورزی کنیدی.
 ۴. دخان (۴۴) / ۱ تا ۳: حاء، میم؛ سوگند به این کتاب روشنگر. که آن را در شبی مبارک نازل کردیم؛ [زیرا] که ما هشداردهنده بوده‌ایم.
 ۵. جاثیه (۴۵) / ۱ و ۲: حاء، میم. نزول این کتاب از جانب خدای فرا دست و فرزانه است.
 ۶. احقاف (۴۶) / ۱ و ۲: حاء، میم. نزول این کتاب از جانب خدای فرا دست و فرزانه است.
 ۷. ق (۵۰) / ۱: قاف؛ سوگند به قرآن ارجمند [که رستاخیز آمدنی است].
 ۸. رحمان (۵۵) / ۱ تا ۴: خدای رحمان. خواندن را آموزش داد. انسان را آفرید. [و] سخن گفتنش آموخت.

الرحمن است که قرآن را یاد داده، این سه چیز پشت هم است: تعلیم قرآن، خلقت انسان، ناطق کردن انسان، یعنی همه از یک منشأ و از یک منبع است. ای انسان، همان‌طور که خلقت خودت را، نمی‌توانی انکار کنی که از ناحیه خداست، بیان و زیانت هم همین‌طور از جانب خداست.

سوره‌ی علق (۹۶)، اولین سوره و اولین آیاتی است که بر پیغمبر نازل می‌شود:

«أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (علق (۹۶) / ۱)

بخوان، چی را بخوان؟ قرآن را بخوان، نمی‌گویند قرآن را با قرائت بخوان، مَدِّ وَالضَّلَیْنَتِ درست باشد، از حلق بگو؛ نه، به نام رب بخوان. یعنی بدان که از طرف رب است، و به همه بگو که من همین‌طور که مثلاً بالای منبر و یا سلاطین و نمایندگان، مثلاً چیزی را، مجسمه و یا پلی را افتتاح می‌کنند، مثلاً می‌گویند به نام نامی اعلیحضرت مثلاً شاهنشاه آریامهر یا به نام نامی آیت‌الله فلان، و مثلاً از این حرف‌ها، اما این‌جا، از همان اولین کلام، خطاب خدا به پیغمبرش این است که بخوان، اما به نام خودت نه؛ به نام ارباب‌ها، نه؛ به نام آخوندها، نه؛ به نام پولدارها، نه؛ به نام نمی‌دانم زن‌ها یا مردها و فلان، نه؛ به نام «رَبِّكَ» بخوان. کدام رب؟ کدام ارباب؟ کدام سرور؟ آن که تو را خلق کرده، آن که تو را آفریده است.

سوره قدر (۹۷) که دیگر معلوم است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^۱

قرآن را چه موقع فرستادیم؟ و چگونه بود؟

همان‌طور که عرض کردم این سوره‌هایی که شروعش با معرفی قرآن به وسیله خود قرآن است و به طرق مختلف می‌گوید، اینها شاید بیش از ۷۰ درصد کل قرآن را تشکیل می‌دهند. اصلاً خود این مطلب از ویژگی‌های قرآن است که قرآن برای خودش شخصیت قائل است، هی خودش را معرفی می‌کند و خودش را فوق پیغمبر می‌داند و برخلاف همه‌ی کتاب‌های بشری، به پیغمبر دستور می‌دهد.

کتاب‌های بشری سه تا پایه دارد. یکی نویسنده‌ی کتاب است، یکی خود کتاب، یعنی متن آن است، و یکی هم موضوع کتاب است. مثلاً فرض کنید می‌گوییم: مثنوی مولوی، گلستان سعدی، شاهنامه فردوسی، فیزیک فروغی، کتاب نسبیت اینشتین، یا مثلاً جواهر صاحب جواهر اسمش چی بوده؟ بله، نجفی. مثلاً، اصلاً

۱. قدر (۹۷) / ۱: قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

می‌گوییم صاحب جواهر. یعنی اصل آن کتاب‌ها، و یکی هم آورنده یا گوینده یا نویسنده‌ی کتاب است - Miserables - بی‌نویان ویکتور هوگو، ولی خود کتاب فی نفسه خیلی مهم نیست، خود کتاب خیلی کم سفارش می‌شود، مثلاً سعدی راجع به کتابش می‌گوید:

به چه کار آیدت ز گل طبقی از گلستان من بیر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد
بله، سعدی هم در واقع خودش را معرفی می‌کند یا مثلاً حافظ هم کتابش را به این ترتیب معرفی می‌کند:

شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌برند
اما قرآن خودش یک اصالت و یک شخصیتی دارد، قرآن‌هی باید بگوید که این بشری نیست، از طرف بشر نیست، این کتاب مبین است، این کتاب بین است:

«الرَّ كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ»^۱

یعنی این کتاب خیلی مهم است، یعنی نقش اساسی دارد. حالا نشد که بقیه‌اش را اینجا مرتب بنویسم، اما در تعلیمات دینی ما، آن‌طور که به ما در شریعت یا در رساله یا بالای منبر، اصول دین و فروع دین را یاد داده‌اند، به این مطلب توجه نشده است. البته می‌گویند هر پیغمبری معجزه‌ای داشت، موسی مثلاً عصایش اژدها می‌شد، عیسی مرده را زنده می‌کرد، یا نمی‌دانم دیگری چه کار می‌کرد؛ پیغمبر ما معجزه‌اش قرآن است، قرآن را به عنوان یک معجزه‌ای ذکر می‌کنند. ولی وقتی توضیح می‌دهند که معجزه‌اش چیست؟ می‌گویند فصاحت داشته، بلاغت داشته، و هیچ کس نتوانسته به آن خوبی کتابی بیاورد. درحالی که این معجزه بودن قرآن - به لحاظ فصاحت و بلاغت - خیلی قاطعیت ندارد، اگر بنا بود فصیح و بلیغ و زیبا بودن یک بیان، دلالت بر اصالت الهی بودنش بکند و معجز باشد، پس فردوسی هم یک پا پیغمبر است، سعدی هم یک پا پیغمبر است برای اینکه خیلی‌ها، مثل خود بنده، هر قدر هم زور بزنم، هیچ وقت نمی‌توانم یک سطر مثل سعدی یا فردوسی بگویم. بنابراین قرآن از آنها بالاتر است اما دلیل نمی‌شود. به علاوه، معجز بودن و فصیح بودن قرآن، شمولش بر یک عده عرب است، برای ما ایرانی‌ها یا برای فرض کنید مردم ونزوئلا یا فرض

۱. هود (۱۱) / ۱: الف، لام، راء؛ [این] کتابی است که آیاتش از جانب فرزانه‌ای آگاه استحکام یافته، آنگاه به وضوح بیان شده است.

کنید مردم چینی زبان، ژاپنی زبان، انگلیسی زبان، این چه معجزی است؟ معجز باید عام باشد، همه ببینند، همه بشنوند، همه بدانند؛ آن‌ها که فصاحت و بلاغت قرآن را معجزه می‌دانند، به این موضوع توجه نکرده‌اند. اتفاقاً خود قرآن هم هیچ‌جا نمی‌گوید که من فصیح و بلیغ هستم، بلکه می‌گوید اگر راست می‌گویید مثل من بیاورید:

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.»^۱

البته متکلمین و معلمین ما این طور توضیح می‌دهند که نمی‌توانید به این فصاحت و بلاغت بیاورید. اما این بحث هست که به غیر از فصاحت و بلاغت، چیزهای دیگری در قرآن هست که اصلاً هیچ کدام از آن‌ها به کتاب‌های دیگر نمی‌رود، هر چه زور بزنند بشری می‌نویسند، اما این قرآن بشری نیست.

شاید قبلاً از بنده شنیده‌اید یا از رفقا شنیده باشید. آن وقت‌ها برای مؤمن کردن ما- که کار لازمی است، کار خوبی هم هست، خدا رحمتشان کند، خدا اجر و پاداش‌شان بدهد- به قرآن به عنوان اسباب کار و وسیله‌ی دست اول متوسل نمی‌شدند. اصولاً راه‌های اعتقاد و ایمان به دین، چندتاست؟ در مرحله اول، وقتی خوب دقت بکنیم. دو راه است، یکی رجوع به خود است، که من به خودم یا به نوع خودم مراجعه بکنم و بخوادم از خودم دین در بیاورم. حالا از این راه رجوع به خود، یکی قیاس به نفس است که همه‌ی ادیان بت‌پرستی به وجود آمده‌اند، آن‌طوری که تصور می‌کنند کی خالقشان است، خورشید چه اثری دارد، و امثال آن. یعنی روی قیاس به نفس، و روی استدلال‌های بشری و شخصی‌شان، معتقد می‌شوند که این گاو خداست، نمی‌دانم این رودخانه نیل خداست، خورشید خداست. یک خدای دیگر هم هست، کلیه‌ی ادیان بشری یعنی بشر ساخته، انسان ساخته که به تفصیل توی کتاب «درس دینداری»^۲ توضیح داده شده، و به دو نوع دین تقسیم‌بندی کرده‌ایم. این ادیان روی قیاس به نفس خودشان را می‌بینند، به قول آن فیلسوف آلمانی که

۱. اسراء (۱۷) / ۸۸ : بگو: اگر انس و جن همدستان شوند تا شبیه این قرآن را ارائه کنند، هرگز موفق نخواهند شد و هر چند که پشتیبان یکدیگر باشند.

۲. «درس دینداری» حاصل تفریرات سال ۱۳۴۰ در دانش‌سرای تربیت معلم تعلیمات دینی است که تدوین یافته و در سال ۱۳۴۶ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده و اکنون مندرج در جلد نهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث ایدئولوژیک»، چاپ دوم آن در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار به بازار نشر روانه شده است (ب.ف.ب.).

گمان کنم می‌گوید: برخلاف آنچه تورات می‌گوید که خدا بشر را بر قیافه و بر چهره‌ی خودش ساخت، نه، این‌طور نیست؛ این بشر است که خدا را بر چهره‌ی خودش ساخت، این درست است. خداهای بشر ساخته - حالا چه آنهایی که بت‌پرست و مشرکند، و چه ماها. فرقی نمی‌کند، ما هم تصویری که از خدا داریم که از راه قرآن نباشد - همان جور است مطابق چهره‌ی خودمان خدا می‌سازیم. ما انتقام‌جو هستیم، منتظریم که خدا هم انتقام بگیرد. یک نفری که فرض کنید کار بد کرده، می‌خواهیم خدا پدرش را در بیاورد.

صحبت یک خانمی را از خانواده ما می‌کردند، که شوهرش آن‌قدر او را اذیت کرده که سال‌هاست از او طلاق گرفته و حالا به امراض خیلی شدیدی گرفتار شده، اصلاً هوش و حواس ندارد، غذا هم نمی‌تواند بخورد، و از هر جهت فلج است و او را به یکی از این مراکز سال‌مندان برده‌اند، این خانم - خدا اجرش بدهد - آخر عمری به این فکر افتاده که برود و از این شوهر - که حتی زنش را هم نمی‌شناسد و هیچ کس را نمی‌شناسد پرستاری کند. این شوهر به یک کسی که به ملاقات او رفته بوده، گفته است یک خانمی هست نمی‌دانم این فرشته است؟ چه کسی است؟ می‌آید لقمه توی دهان من می‌گذارد، نمی‌دانم تر و خشکم می‌کند. آن وقت خانم بنده به آن خانم گفته بود: آفرین، خدا به تو اجر زیاد می‌دهد، دیگر از این بهتر چی می‌شود؟ خوش به حالت. آن وقت آن خانم به خانمم گفته بود: نه، خدا چی است؟ من برای وجدانم این کار را می‌کنم، خدا که می‌گذارد این‌قدر ظلم بشود، خدایی که این پدرسوخته‌ها را این‌طور میدان می‌دهد، و هیچ کارشان نمی‌کند، چه خدایی است؟ من نمی‌خواهم که خدا به من هیچ چیز بدهد.

ببینید، او به علاوه‌ی خود ماها هم همین‌طور هستیم، آن خدایی را قبول داریم که مثل ما عجله داشته باشد، تا یک کسی بهش گفت تو، یک چک بزند توی گوشش، مثل سلاطین، مثل دولت‌ها، آن کسی که اوامر او را انجام نداد، کار خلاف کرد یا کارگری که مزد گرفت ولی کار نکرد، باید بیرونش کرد، باید او را کشت و اعدام کرد و امثال اینها؛ این خدای بشری است. این یک نوع خداست، خدایی است که ما از طریق خودمان می‌خواهیم، این خدا را کشف بکنیم، بشناسیم. یک راه دیگر هم که خیال و وهم و قیاس به نفس نیست، ولی از راه عقل و عشق است. ما به عقل خودمان به استدلال‌های خودمان ذات واجب‌الوجود و ذات ممکن‌الوجود و

ملکوت و فلان را با فلسفه و برداشت‌های عقلی، به اصطلاح دلایل و براهینی می‌آوریم و ثابت می‌کنیم که یک خدایی هست که نمی‌میرد، و بعد هم با دلایل عقلی می‌گوییم که این خدا باید عادل باشد، و عدل هم همین است که من تصور می‌کنم و آن را عدالت می‌دانم. بنابراین خدا نمی‌تواند مرا همین طور رها و ول کند، باید حتماً پیغمبری بفرستد. و با یک سلسله استدلال‌های کلامی، عقلی و فلسفی - که به موقع خودش به جا بوده و ما ایرادی به آن نداریم ولی زائیده‌ی عقل و علم بشری است - وجود خدا را ثابت می‌کنیم.

یک عده دیگر، عرفا هستند که از راه عشق و شهود جلو می‌آیند، می‌گویند من ریاضت می‌کشم، مثلاً چله می‌نشینم، و اصلاً من در باطنم خدا را می‌بینم، بر من الهام می‌شود، من شاهد هستم، و خلاصه این‌ها عاشق خدا می‌شوند و اصلاً می‌گویند وقتی من عاشق خدا شدم، دیگر نماز می‌خواهم تا چه کار کنم؟ به آنها کار ندارم.

راه دوم راه خداست. خودِ خدا، خودش سرنوشت و آینده ما را، خوشبختی و بدبختیمان و یا وظایفی را که داریم، برای رسیدن به او معین می‌کند آن هم از طریق ارسال رسولان و پیغمبران. بالاخره خدا می‌خواهد بنده‌ی بشر متقاعد بشوم، می‌داند که من همین جوری چیزی را نمی‌پذیرم. اگر خدا گفت که این جور است، من نمی‌گویم که درست است. یا اگر گفت این کار را بکن، من نمی‌کنم؛ چون خودش به من، به من بشر این اختیار و این کرامت را داده است. او نمی‌خواهد چیزی را بر من تحمیل کند، باید من حرف خدا را، بپذیرم، قبول بکنم. خدا متکبر نیست، مثل بشر نیست که اگر ارباب بگوید فلان فلان شده، من به تو می‌گویم این کار را بکن تو نمی‌کنی؟ هر چه من می‌گویم بگو چشم! یا پدر به فرزندش، فرق نمی‌کند. اما خدا با بشر این طوری نیست، یک چیزی که می‌گوید می‌خواهد من صمیمانه بپذیرم و عقلم هم گواهی بدهد. این است که باید رسولان و پیغمبران خودش را مجهز کند، برای اینکه مردم حرفشان را باور کنند و پیامشان را بپذیرند. خدا پیامبران خودش را به چی مجهز می‌کند؟ دو راه است. تقریباً کلیه‌ی پیغمبران - حالا ابراهیم (ع) را کنار می‌گذاریم چون: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ»^۱ این مسایل دیگر است - موسی و عیسی و شعیب و صالح و اینها از راه معجزه، مجهز شدند. موسی اول که به فرعون برمی‌خورد می‌گوید: من آمده‌ام که تو بنی‌اسرائیل را اذیت

۱. انبیاء (۲۱) / ۵۱: و قبلاً به ابراهیم کمالی که سزاوارش بود عطا کردیم...

نکنی و آزادشان نکنی. فرعون می گوید: تو از طرف کی آمده‌ای؟ تو اصلاً چه حق داری که این فضولی‌ها را نکنی؟ کی تو را راه داده تا اینجا بیایی؟ می گوید: من از طرف رب العالمین آمده‌ام. تو اربابی اینجا هستی، ولی او ارباب عالم‌هاست، ارباب همه‌ی جهان‌هاست، تو برای خودت ارباب باش، او رب العالمین است. آن وقت فرعون می گوید:

«وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۱

«رَبُّ الْعَالَمِينَ» چه چیز است؟ خوردنی است؟ پوشیدنی است؟ زن است؟ مرد است؟ روح دارد یا ندارد؟ مثل بیست سئوالی؛ موسی هم جواب می‌دهد - البته کلماتی است که خود خدا در دهانش گذاشته و قبلاً مجهزش کرده است - فرعون نمی‌پذیرد^۲، می‌گوید:

«قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ.» (شعراء (۲۶) / ۳۰)

اگر یک دلیل روشن و آشکاری بیاوریم آن وقت چه می‌گویی؟ می‌گوید:

«قَالَ فَاتِّبِعْ بِإِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ.» (شعراء (۲۶) / ۳۱)

دلایل عقلی مقلی سرش نمی‌شود، حالا آن دوران‌هایی است که عقل بر بشر خیلی حاکم نبوده. می‌گوید اگر راست می‌گویی، آن را بیاور! آن وقت موسی هم یک دفعه چوب‌دستی‌اش را که چوب کج و کوله‌ای است، می‌اندازد. قبلاً هم خدا موسی را یاد داده و گفته مبادا آبروی مرا ببری، نترسی‌ها؟!، بالاخره از همین راه‌ها به فرعون و به سایرین اتمام حجت می‌شود که این حرفی که حضرت موسی (ع) می‌زند و می‌گوید تو باید از خدا بترسی و اطاعت کنی و چون اطاعت نمی‌کنی برای اثبات گفته‌هایش به امر خدا عملاً معجزه ارائه می‌دهد.

یا حضرت عیسی برای آن‌که یهودیان اطراف خود را از غرور و جهل و خلاف‌کاری بیرون بیاورد، چاره‌ای جز این ندارد که معجزه بیاورد. چون یهودی‌ها می‌گویند خدا با ما صحبت کرد، اصلاً وقتی خدا با موسی صحبت کرد اینها هم می‌شنیدند. این است که در آن دوره هم حضرت عیسی مرده زنده می‌کند. نوبت که به آخرین پیغمبر می‌رسد، او معجزه ندارد. این را قرآن زیاد می‌گوید که از تو این را

۱. شعراء (۲۶) / ۲۳: ... صاحب‌اختیار جهانیان [که مطرح کرده‌ای] چیست؟

۲. شعراء (۲۶) / ۳۰: [موسی] گفت: حتی اگر نشانه آشکاری [در مورد رسالت] برای تو آورده باشم؟

می خواهند، آن را می خواهند، قصری می خواهند که یک خشتش طلا و یک خشتش نقره باشد، نمی دانم ملائکه به صورت غلام و کنیز دور و بر تو باشند؛ پیغمبر بگو:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ»^۱

من هم یک بشری هستم مثل شما فقط «يُوحَىٰ إِلَيَّ» به من وحی می شود. معجزه، کتاب خداوند است، بنابراین معجز بودنش، خود همین قرآن است و پیغمبر فقط متوسل به قرآن می شود که مردم بپذیرند.

حالا، می بینیم روش تعلیم از طرف قرآن یعنی از طرف خدا چه گونه بوده، قرآن اصول و فروع دین و ایمان و احکام را چپ آورده؟ و ما چه گونه؟ متکلمین و علما و فقها و معلمین ما و بزرگان ما که خداوند به همه ی آنها اجر بدهد. خیلی زحمت کشیده اند، همه حضور دارند، آمده اند و اصول دین، توحید، نبوت و معاد روز قیامت را تفکیک کرده اند حالا اصول مذهب هم مثلاً عدالت و امامت را همه ی مسلمانان ندارند. فروع دین را هم مثلاً نماز و روزه و خمس و زکات و حج و جهاد، خیلی به اصطلاح متدیک و راسیونال درست کرده اند. در یک سخنرانی که مزاحم بودم- گمان کنم پارسال در منزل آقای مهندس توسلی بود- عنوان صحبت «قیامت قرآن و معاد مسلمانان»^۲ بود و این که قرآن چه گونه قیامت را به ما معرفی می کند و ما مسلمانان به جای قیامت، معتقد به معاد هستیم و معاد چه گونه است؟ بحث خیلی زیادی بود که البته همه اش هم مورد قبول نبود. ولی مطالبی بود به طوری که در همین درس «تدبری در قرآن» که در انجمن اسلامی مهندسین داده می شود، وقتی آیات قرآن و سوره های قرآن را، برحسب زمان نزول به ترتیب جلو می گذاریم- از دوستان انجمن یا شرکت کنندگان در آن جلسه که ممکن است صحبت ها برایشان تکراری و خسته کننده هم باشد عذر می خواهم- می بینیم به هیچ وجه من الوجوه، قرآن از خدا شروع نمی کند- بر خلاف ما که از توحید شروع می کنیم. منطقی هم به نظر می رسد که اول بگوییم یک خدایی است، این خدا یکی است، شریک ندارد، بعد این خدا

۱. کهف (۱۸) / ۱۱۰ و فصلت (۴۱) / ۶: بگو: من فقط بشری همچون شما هستم [با این تفاوت] که به من وحی می شود...

۲. «قیامت قرآن و معاد مسلمانان» در ۷۱/۱۲/۲۰ در محفل دعای کمیل به صورت سخنرانی ارائه شده و سپس تدوین یافته و همراه با دو اثر دیگر در کتابی با نام «پادشاهی خدا»، در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت سهامی انتشار در قطع وزیری منتشر شده است (ب.ف.ب).

جزو کارهایش فرستادن پیغمبران است، آن وقت به پیغمبران گفته بیا و به این دستور عمل بکن. در منطق بشری درست است، هیچ ایرادی به این منطق نیست. ولی خود قرآن - که باز یکی از نشانه‌هایی که از طرف بشر نیست همین است - به هیچ وجه من‌الوجه از خدا شروع نمی‌کند. دوستان شرکت کننده در آن جلسه ملاحظه کردند که وقتی به سوره‌ی صافات (۳۷) می‌رسیم که نزول آن در اواخر سال سوم بعثت است، آنجا یک شیف و یک گردش می‌شود، ربوبیت به الوهیت تبدیل می‌شود و از قیامت به توحید می‌آید، یعنی قرآن اول قیامت را به ما می‌فهماند، همان‌طور که می‌گوید: «أَنْظُرْ، أَنْظُرُوا»، قیامت را هم به صورت یک پدیده، نه به صورت اینکه یک محکمه‌ی الهی است - که در آن جلسه هم عرض کردم محکمه الهی که خوب‌ها را به جزا و نعمت و رحمت برساند و بد‌ها را به عذاب - نه، هیچ آن عنوان نیست که مخصوص انسان‌ها و ناشی از عدالت خدا باشد؛ نه اصلاً و ابداً. همان‌طور که باران می‌آید، همان‌طور که درخت می‌روید، همان‌طور که:

«وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا. وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا.»^۱

یعنی خورشید نور می‌دهد و ماه دنبال آن می‌رود، قیامت هم یک پدیده‌ی طبیعی است که رخ می‌دهد؛ حالا می‌خواهی قبول کن و می‌خواهی قبول نکن. فقط مراقب باش، همان‌طور که مثلاً یک کسی می‌آید و می‌گوید این هوای گرمی که می‌بینید، دم‌دار هم هست، امروز بعد از ظهر یک طوفانی خواهد آورد؛ همان‌طور که هواشناسی هم مثلاً شب قبلش یا هفته قبلش خبر می‌دهد، قرآن هم قیامت را همین جوری خبر می‌دهد؛ این کوهی که تو می‌بینی این چنین سفت و سخت آنجا هست یا این دریایی که اگر مثلاً گرم بود می‌توانی توی آن بروی یا آتش را به تنت بزنی یا آتش تبخیر شود و تو را خنک کند، یک روزی این کوه [وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ].^۲ مثل پشم حلاجی شده می‌شود، یک روزی این [وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ].^۳ همین دریاها آتش می‌شود، زلزله می‌آید [إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا].^۴ زلزله‌ای که اصلاً شما ندیده‌اید. قرآن روی این مسئله‌ی جلو می‌رود، به هیچ وجه هم استدلال نمی‌کند، حتی افعالش به صیغه‌ی مجهول است، نشان‌هایش را هم می‌دهد:

۱. شمس (۹۲) / ۱ و ۲: سوگند به خورشید و تابندگی اش. و به ماه، آن‌گاه که از پی خورشید برآید.

۲. قارعه (۱۰۱) / ۵: و کوه‌ها همچون پشم رنگارنگ حلاجی شده [متلاشی] گردند.

۳. تکویر (۸۱) / ۶: و دریاها افروخته گردد.

۴. زلزله (۹۹) / ۱: آن‌گاه که زمین با لرزش [خاص] خود به سختی لرزانده شود.

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ.
وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ. وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ.»^۱

آن وقت:

«يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.»^۲

و کی این کار را می کند؟ تماماً و تقریباً به صیغه مجهول است. این طور می شود، نمی خواهد که مردم قیامت را به دلیل اینکه یک خدایی هست و خدایی می کند، بپذیرید، نه این جور می خواهد. خدا می خواهد «قیامت» به عنوان یک پدیده پذیرفته شود. اما حالا چه گونه چنین چیزی را که با هیچ عقلی جور نمی آید و قابل باور نیست که مرده ها زنده بشوند. بشر آنچه دیده، تنزل و انحطاط و فروپاشی و مرگ بوده، هیچ وقت برگشت نبوده - قانون آنتروپی - ولی آن وقت یک مرتبه می بینید که:

«إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ. وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ.»^۳

و هر کسی می فهمد و یک مرتبه در وجودشان آگاهی پیدا می شود، اصلاً می فهمند چه کرده اند و چه نکرده اند؟ چه گونه است؟ و چه گونه نیست؟ همه ی اینها قابل فهم است:

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ.»^۴

یا

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ.»^۵

آن وقت بعد از آن مراحل دیگر است که مثلاً به بهشت می روند، به جهنم می روند. این قیامت و آخرتی است که قرآن با این وضع بیان می کند که هیچ چیزش قابل تجربه و قابل قیاس و اثبات با وسایل علمی ما نیست، قرآن هیچ چاره ای ندارد.

۱. تکویر (۸۱) / ۱ تا ۵: آن گاه که خورشید در هم پیچیده شود. و ستارگان بی فروغ گردند. و کوه ها از جای رانده شوند. و آن گاه که نفیس ترین اموال به حال خود رها شود. و جانوران وحشی گرد آورده شوند.

۲. مطففین (۸۳) / ۶: روزی که تمامی مردم در پیشگاه صاحب اختیار جهانیان [برای حساب] به پای ایستند.

۳. عادیات (۱۰۰) / ۹ و ۱۰: ... زمانی که محتوای گورها برانگیخته شود. و اسرار سینه ها عیان گردد.

۴. تکویر (۸۱) / ۱۴: هر کس آگاه می گردد که چه [توشه ای] فراهم کرده است.

۵. انفطار (۸۲) / ۵: هر کس از آن چه انجام داده و آن چه [از آثار و سنت های نیک و بد] باقی گذاشته است، آگاه خواهد شد.

برای اولین بار، و گمان می‌کنم در پنجمین گروه تنزیل بر پیغمبر است که خدا به پیغمبر می‌گوید:

«إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»^۱

و

«وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»^۲

این نکته را آن دفعه هم گفته بودم که سوره‌ها و آیات قرآن در دو جهت در دو راه حرکت می‌کند که کاملاً با هم متمایز هستند. سوره‌هایی هست که خدا به پیغمبر خطاب می‌کند، و سوره‌هایی هم هست که مستقیم یا غیرمستقیم به مردم خطاب می‌کند. در اوایل تنزیل، بیشتر سوره‌ها خطابش به خود پیغمبر است:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۳

پشت سر آن هم:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ. وَتِيَابِكَ فَطَهِّرٌ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ.

وَلَا تَمُنَّ بِتَسْتَكْثِرُ. وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ»^۴

اما این که در پنجمین گروه تنزیل است خطاب به مردم است:

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»^۵

شما را حرص مال و پزدادن و تفاخر و تکاثر در اموال و اولاد، واله کرد، یعنی خدای شما مال شده، خدای شما فزون‌طلبی و تکاثر در دنیا شده. آن وقت از قیامت صحبتی نمی‌شود مگر اینکه قبلاً خدا به پیغمبر بگوید. در گروه پنجم آنجا می‌گوید:

«وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»

حالا دین - به معنای روز جزا، کار نداریم - واقعیت دارد، واقع است؛ همان‌طور که می‌گوییم زلزله واقعیت دارد، آفتاب واقعیت دارد، این گرما، این باران و این طوفان

۱. طور (۵۲) / ۷: که عذاب صاحب‌اختیارت واقع شدنی است.

۲. ذاریات (۵۱) / ۶: و [روز] جزا قطعاً به وقوع می‌پیوندد.

۳. علق (۹۶) / ۱: بخوان به نام صاحب‌اختیارت که آفرید.

۴. مدثر (۷۴) / ۱ تا ۷: ای جامه خواب بر خود بسته. برخیز و [مردم را] هشدار بده. و صاحب‌اختیارت را به بزرگی یاد کن. و جامه‌های خویش را پاکیزه دار. و از اضطراب دوری گزین. و منت مگذار که [احسانت را] بزرگ بشماری. و برای [انجام رسالت] صاحب‌اختیارت شکبیا باش.

۵. تکاثر (۱۰۲) / ۱: افزون‌طلبی [و فخر فروشی] سرگرم‌تان ساخت.

از خدا بودن قرآن، اولین جلسه سخنرانی _____ ۴۰۷
واقعیت دارد.

«مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ»^۱

تو بدان دفع کننده‌ای ندارد. بلافاصله بعد از این گروه خطاب به بشر است:

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ. وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»^۲

آنچه به شما وعده داده می‌شود راست است؛ خوب، خدا باید متوجهشان بکند که راست است «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»، دین هم، قیامت و روز جزا هم یک چیز دارای واقعیت است. حالا چه گونه این واقعیت را ثابت کند؟ باید بگوید که این پیام و این کلام، شوخی بردار نیست، جدی است. اولاً هی آن قسم‌ها را می‌خورد، قسم‌هایی به استناد طبیعت، به استناد واقعیتات، و بعد هم به پیغمبر می‌گوید:

«وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (طارق (۸۶) / ۱۴)

جدی است، شوخی نیست. اصلاً جدی تر از این چیزی نمی‌شود. آن وقت نشانه‌هایی که می‌دهد، غیر از نشانه‌های معمولی است. بعدها علم بشر آنها را می‌پذیرد، آن موقع هنوز به عقلش نرسیده بوده.

سومین گروه سوره‌ی عصر (۱۰۳) است:

«وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَتَوَّصَّوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ» (عصر (۱۰۳) ۱ تا ۳)

قسم به عصر و زمان یعنی شاهد من زمان است، زمان این را نشان می‌دهد تاریخ این را نشان می‌دهد، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ». همانا که انسان، آدمیزاد، در زیان و زیانکاری است.

ببینید، اولاً یک بابایی که نه سواد دارد، نه درس خوانده، نه PHD گرفته، نه کتاب جامعه‌شناسی خوانده، نه با این چیزها سر و کار دارد، نه آن اعرابی که غیر از شتر و مال و غارت‌گری، و یا در اشعارشان هم عملاً مدح زن‌ها و معشوق را بکنند، اینها اصلاً کاری با انسانیت ندارند، انسان و انسانیت یک مطلبی است که بعدها آمده و ما ذکرش را می‌کنیم. اما قرآن می‌آید و با انسان طرف می‌شود، «إِنَّ الْإِنْسَانَ». اصلاً

۱. طور (۵۲) / ۸: و بازدارنده‌ای ندارد.

۲. ذاریات (۵۱) / ۵ و ۶: که آنچه به شما وعده داده می‌شود، بی‌گمان حقیقت دارد.

و [روز] جزاً قطعاً به وقوع می‌پیوندد.

«انسان»، همه تان چه عربت، چه ایرانیت، چه هزار سال دیگر انگلیسیت، فرض کنید چه ژاپنیت، اصلاً آدمیزاد، کارش کلاه سرش رفتن است. یعنی مطلب از این جدی تر می شود، که من یک حرفی بزنم که توجه من، بیان من به تمام موجودات، به تمام انسان ها باشد، صحبت عرب را نکنم، صحبت زنم را نکنم، صحبت بابام را نکنم، صحبت دشمنم را نکنم، یک اصل کلی را بیان کنم و شاهد من هم چیست؟ تاریخ. نگاه کن، فرعون ها آمده اند، هیتلرها بعداً می آیند، نمی دانم فرض کنید حمورابی آمد، پولدارها آمدند، قارون ها آمدند، آخرش چی شد؟ چه منفعتی کردند؟ چه چیزی بردند؟ خودت ببین.

آیه سوم می گوید:

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ.»

آیه سوم سال پنجم بعثت نازل می شود. (صدق الله العلی العظیم).

اگر خواسته باشید دنباله اش را، و بعد از دید ما، رسیدن به این مسئله و نشانه که این قرآن از خداست و از غیر خدا نیست. اگر فرصت و میلی باشد در جلسات آینده ادامه می دهیم. اگر می خواهید دعا کنید دعای ما همان دعاهایی است که در دعای کمیل کردیم که غیر از آنها و بالاتر از آنها آدم جرأت نمی کند که بگوید. و بعد هم دعا، قسمتی از همان دعای سوره یس (۳۶) است:

«إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ.»^۱

ان شاء الله ما هم جزو این گونه اشخاص باشیم، نه کسانی که:

«وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.»^۲

خدایا، ما را خودت، به وسیله ی پیغمبرت، و به وسیله ی کتابت، هدایت کن. به قول مرحوم طالقانی - همیشه این دعا را می کرد - خدایا به ما فهم قرآن بده، خدایا فهم قرآن بده تا ما از تو بترسیم و برخلاف آن چه عرفا و صوفی ها می گویند که

۱. یس (۳۶) / ۱۱ : تنها کسی را [می توانی] هشدار دهی که پیرو قرآن باشد و در نماند از [خدای] رحمان بترسد؛ چنین کسی را به آموزش و پاداشی فاخر بشارت ده.

۲. یس (۳۶) / ۹ : از پیش و پس [راه را] بر آنان سد کرده ایم و بر [دیدگان] آنان پرده افکنده ایم که [راه راست را] نمی بینند.

از خدا بودن قرآن، اولین جلسه سخنرانی _____ ۴۰۹
عاشق تو بشویم، نه خیر؛ ما در برابر تو خاضع شویم، و مطیع تو شویم و اطاعت تو را
بکنیم و پیش برویم و مشمول همین چیزهایی بشویم که در دعای کمیل هم ملاحظه
فرمودید.

الهم صلی علی محمد و آل محمد

از خدا بودن قرآن*

(دومین جلسه سخنرانی)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم.

بسم الله الرحمن الرحيم.

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي. وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي. يَفْقَهُوا قَوْلِي. وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي.»^۱

چون مطلب اصولاً غامض، دقیق و در سطح بالاست، و از عهده‌ی بی‌زبانی مثل بنده بر نمی‌آید، ناچار متوسل به خدا شدم و این کلام حضرت موسی را - که معنی‌اش را هم همه می‌دانید - ذکر کردم. قبلاً آیاتی که آقای [علی اصغر] معین فر تلاوت کردند، نمی‌دانم چیست؟ ولی پنج آیه اول سوره‌ی نحل (۲۷) را مختصر ترجمه‌ای می‌کنم. قبل از ورود به داستان حضرت موسی و مبعوث شدن او:

«إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِيكُمْ مِنْهَا بَخَبِيرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.»^۲

* سخنرانی مورخ ۱۳۷۳/۲/۲۹ در محفل دعای کمیل که از نوار برداشت و ویرایش شده است. ترجمه‌ی آیاتی از قرآن کریم که در زیرنویس‌ها آمده است از سخنران فقید نیست و برگرفته از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر آقای مهندس علی اکبر طاهری قزوینی است (ب.ف.ب).
۱. طه (۲۰) / ۲۵ تا ۲۹: گفت: صاحب‌اختیارا، صبر و تحملم را زیاد کن، و کارم را آسان ساز، و لکنت را از زبانم بگشای، تا گفتار مرا دریابند. و برای من دستیاری از کسانم مقرر دار.
۲. نمل (۲۷) / ۷: [به یاد آر] آنگاه که موسی [در تاریکی صحرا] به خانواده‌اش گفت: من آتشی [از دور] دیدم؛ به زودی خبری از آن برای شما می‌آورم یا پاره آتشی که گرم شوید.

تقریباً مطلب‌هایی است که در جلسه گذشته عرض کرده بودم که قرآن، در ۳۴ یا ۳۵ سوره که تقریباً محتوی بیش از ۶۰ درصد کل قرآن است، اصرار فوق‌العاده دارد که خودش را - هم به پیغمبر، هم به مردم - معرفی کند و از خدا بودنش را ارایه و نشان بدهد، و هم چنین در همین پنج آیه، آن مطلبی که بسیاری از دوستان قبول کردند ولی باز برای بعضی‌ها راضی کننده نیست که اساس مطلب در بعثت و رسالت انبیاء، آخرت و خدا است.

«طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ.» (نمل ۲۷ / ۱)

«طس»، طین و سین، که به قول مرحوم میرزا ابولحسن خان فروغی، این کلماتِ مقطّع قرآن - که اغلب در رأس سوره‌هایی است که با آن آیات سوره معرفی می‌شود. ایشان این طور می‌گفت که الف، لام، طین، س و... حروف است، حروف، تحریر و حروف بیان است، با همین حروف قرآن درست شده است.

«الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ.» (حجر ۱۵ / ۱)

چنین است که بعد خواهیم خواند، این آیات قرآن و کتاب روشن و بی‌کج و معوج است.

«هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ.» (نمل ۲۷ / ۲)

هدایت است و بشارت برای مؤمنین آن مؤمنینی که :

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ.»

(نمل ۲۷ / ۳)

آن مؤمنینی که نماز می‌خوانند، زکات می‌دهند و به آخرت یقین دارند؛ برای هدایت و بشارت به مؤمنین آمده، آن‌ها که ایمان آورده باشند:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينَتًا لَّهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ.»

(نمل ۲۷ / ۴)

اگر ایمان نیاورده باشند، برای آنها هدایت و بشارتی نیست. «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»، تأکید مجدد است. کسانی که به آخرت ایمان نیاورند، ما اعمالشان را زینت می‌دهیم، یعنی زیبا می‌کنیم. زندگی و کارهایشان را در نظرشان می‌آراییم، تا به این زیبایی و زینت فریفته و دل‌خوش شوند. ولی سرگردانند، کجا می‌روند؟ و کجا باید بروند؟ نمی‌دانند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسْرُونَ.»

این‌ها کسانی هستند که نصیبتان عذاب بد و دردناکی است، و در آخرت و آن دنیا که حیات اصلی است، جزو کلاه سر رفته‌ها، و زیان‌کارانند.

«وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ.» (نمل (۲۷) / ۶)

و به درستی، به یقین، تو قرآن را از جانب کسی دریافت می‌داری که هم حکیم است - کارش از روی حکمت و دانش و خرد است - و هم علیم است، داناست، به همه چیز مطلع است و نسبت به همه چیز اطلاعات کامل دارد. آخرش تأکید به پیغمبر است در حالی که آن موقع چهار سال از پیغمبری او گذشته بود و پیغمبر می‌دانست که این وحی از کجا به او می‌شود ولی مع‌ذالك قرآن این موضوع را تکرار می‌کند:

«وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ.» (نمل (۲۷) / ۶)

خوب این ۵ دقیقه را به حساب من نگذارید دنبال کار آقای معین فر بود. حالا در شروع مطلب، برای اینکه عده‌ای هستند که جلسه قبل تشریف نداشته‌اند و یا اگر تشریف داشته‌اند فراموش کرده‌اند، این است که اختصاراً عرایضی می‌کنم. کما اینکه همین عنوان «از خدا بودن قرآن»، هنوز هم مرکوز ذهن آقای مهندس سجادی نشده، باعث تعجب است. این که قرآن از خدا بوده، جزو بدیهیات است. اگر قرآن از خدا نباشد پس از کی است؟ قبول داریم، شاید احتیاج به اثبات هم نداشته باشد. اما خیلی فرق می‌کند به اینکه انسان یک چیزی را از روی رودربایستی یا از روی عادت، و یا از روی ناچاری بپذیرید، غیر از این نمی‌شود گفت. چون ناچارم و نمی‌دانم، مثلاً بگویم: این خانه مال آقای دکتر توسلی است اما این که سندش، محکمه‌پسند است یا نه، من ندیده‌ام ولی چاره‌ای جز این ندارم که بگویم خانه مال آقای دکتر توسلی است. اگر نه، پس بگویم مال کیست؟

اعتقادمان به قرآن و از خدا بودنش تقریباً این جور است. ولی خیلی فرق دارد به اینکه یک مطلبی را انسان هم به عقلش، هم به دلش، به قلبش، و هم به میلش، پذیرفته باشد و یقین داشته باشد، همان‌طور که بعد در سوره‌ها می‌بینیم. که همین طوری درست است، قبول داریم. وقتی یقین به وجود خدا بود، یقین به اینکه کتاب از طرف خداست، و این کتاب دست‌نویس خود خداست، آن وقت آثارش - که دفعه پیش هم اشاره کردم - خیلی فرق می‌کند، هم ایمانمان و اعتقادمان به خدا و

آخرت و اصول دین و به خود دین، خیلی بیشتر و قوی تر می شود؛ و هم دنیا مان آسان تر می شود، مضافاً به اینکه آخرت مان هم ان شاء الله تأمین است و بهره مند هستیم. کما این که در همین دعای کمیل که از حضرت امیر است، هیچ کدام ما و هیچ کدام از کسانی که خیلی مقرب تر هستند چنین ادعا و حدسی را نمی زنند که مثل علی آن طور اخلاص و خشیت و حضور قلب داشته باشند. ولی وقتی می گوید:

«يَا رَبِّ يَا رَبُّ يَا رَبُّ، يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ مَالِكَ رَقِيٍّ؛ يَا مَنْ بَيَّدَهُ نَاصِيَتِي»^۱

همین قدر که رب یا مولا بودن خدا را اگر یقین داشته باشد، همان اسم «رب» را که می برد و او را به «مولای» خود بودن و «اله» و معبود و معشوق خودش ذکر می کند، یک حالت دیگری پیدا می کند، و خوشا به سعادتشان که اشکشان هم سرازیر می شود.

این مطلب را دفعه پیش هم عرض کرده بودم که حالا هم اشاره شد. اگر این عنوان انتخاب شده، و اصرار و علاقه ابراز می شود به اینکه بفهمیم و بدانیم که قرآن از ناحیه ی خداست، این تأثیر خود قرآن است، خود قرآن این کار را در پیش گرفته و این مطلب را می آورد، و خود قرآن ضروری دانسته است:

اولاً به این دلیل که عرض کردم در بیش از ۳۵ سوره ی قرآن، و بیشتر در سوره هایی که وسط دوران رسالت را اشغال کرده، آمده است. یعنی چند سالی، از زمان شروع بعثت و نزول وحی - گذشته بوده که این کار را می کند،

دوم آنکه اصولاً - که دفعه قبل هم عرض کردم - قرآن برای خودش یا خدا برای قرآن، یک شخصیت و موضوعیت و حاکمیتی قایل است و از ابتدای وحی روی این مسئله اصرار و عنایت بوده؛ و منکرین وحی، آنهایی که قبول نداشتند و پشت می کردند، تکذیب و تمسخر و توهین می کردند، و به طرق مختلف با رسول اکرم و با دین درافتاده بودند، آنها هم از این دریچه وارد شده بودند. یعنی حمله شان روی این بود که آیا قرآن مال بشر است؟ یا نوشته و ساخته و پرداخته ی خود پیغمبر است که افترا می زند و می سازد؟ یا اینکه نه؛ این مسئله برای شان مهم بود و قبول نمی کردند.

۱. از دعای کمیل: پروردگارا، پروردگارا، پروردگارا، معبودا، سرور، صاحبا، و ای مالک من، ای آن که اختیارم به دست اوست (زبده مفاتیح الجنان، ترجمه کریم زمانی. صفحه ۶۵).

دفعه قبل به این موضوع اشاره، و آیاتی از سوره‌ی مدثر (۷۴) خوانده شد:

«ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا»^۱

تکذیب‌کنندگان قرآن به ارزیاب قریش، که در شعرشناسی و کلام‌شناسی و ادبیات، کارشناسی مورد اعتماد بود مراجعه می‌کنند، او می‌گوید:

«إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»^۲

آن وقت قرآن برای او «سَقَر»، سخت‌ترین قسمت‌های دوزخ را خیر می‌دهد؛ یعنی این موضوع که قرآن از بشر است یا نه، یک مسئله‌ای است که مطرح بوده و اهمیت و ارزش داشته است. اما چرا موضوع اصالت قرآن و شخصیتش و اینکه از طرف خدا هست، این قدر در خود قرآن مقام مهم و ارزش و اساس پیدا کرده است؟ به نظر می‌آید که برای یک مطلب است، و این جاست که فرق بین قرآن و معتقدین به قرآن، با مؤمنین و متکلمین و متشرعین و معلمین ما ظاهر می‌شود. و آن این که بعثت انبیاء و برنامه اصلی رسالت آنها دو مطلب بوده، آخرت و خدا. یعنی خبر دادن به ما و برحذر داشتن ما از یک پیش‌آمد و یک رویداد فوق‌العاده با عظمت، تا ما را از عظیم‌ترین رویداد خلقت و جهان، یعنی قیامت و آخرت مطلع بکنند که ما بتوانیم حسابمان را با آن تنظیم بکنیم. و دوم اینکه خدا را به ما معرفی بکنند.

عرب‌ها هم الله را به زبان می‌گفتند اما یک جور دیگر؛ شناساندن و معرفی کردن خدا، مطلبی است که از عهده‌ی بشر بر نمی‌آید و نمی‌شود ثابت کرد. برخلاف آنچه فلاسفه و متکلمین و معلمین ما به خودشان فشار آورده‌اند که از راه فلسفه و دلایل فلسفی یا غیر فلسفی، کلامی و علم - که آن وقت‌ها علم تجربی خیلی مطرح نبود - به ادعای عرفا از راه شهود، از راه نمی‌دانم دیدن خدا، یا از راه قیاس به نفس و مراجعه به خود یا مقایسه با جریان‌های دنیا و زندگی، خدا را بشناسند و پرستند و همه‌شان هم به بیراهه رفتند. همه‌شان هم چون قیاس به نفس می‌کردند، خدایی که بنا به تعریف «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۳ است و بشر نمی‌تواند این خدا را بشناسد و بیان بکند. برای اینکه علم ما - بارها شاید از بنده شرمنده اینجا شنیده باشید - علم بشر،

۱. مدثر (۷۴) / ۱۱: مرا با آن کس که تنها [ایش] آفریده‌ام [و عناد دارد]، واگذار.

۲. مدثر (۷۴) / ۲۵: این [قرآن] جز کلام بشر نیست.

۳. شوری (۴۲) / ۱۱: ... هیچ چیز همانند خدا نیست...

آنکه علم و اطلاع است، نه آنکه خیال و فلسفه‌بافی و یا عرفان بافی است؛ تصور می‌کنند که مبتنی بر شهودات است.

آنچه دیده‌ایم و آنچه تجربه و دانش به ما داده، دیده‌ایم که قند شیرین است، می‌گوییم قند شیرین است ولی اگر قند را هیچ وقت نخورده بودیم، به تُک زبانه‌مان هم نگذاشته بودیم، نمی‌گفتیم که قند شیرین است. دیده‌ایم که هیچ وقت یک شتر را نمی‌شود توی یک شیشه کوچولو جا داد، این است که می‌گوییم چون خدا، خدایی که پیغمبرها معرفی کرده‌اند نه دیدنی است، نه بو کردنی است، نه شنیدنی است، نه لمس کردنی است و نه مقایسه کردنی است، هیچ راهی نیست، جز اینکه خود خدا خودش را معرفی کند، حالا هر جوری که خودش می‌داند.

مسئله‌ی دوم آخرت است که از هر جهت مغایر با مشهودات این دنیا، و با همه‌ی پدیده‌ها، زنده شدن مرده، دو مرتبه آمدن و عمر بی‌نهایت داشتن و آن اوضاعی که قرآن خبر می‌دهد، پیش خواهد آمد؛ که کوه‌ها ریز ریز و مثل پنبه‌ی حلجی شده می‌شوند، دریا آتش می‌گیرد و خیلی چیزهای دیگر که بشر نمی‌تواند یا نمی‌شود. چون نمی‌شود، از راه دیگر باید نشان بدهد که قابل قبول هم باشد. قرآن مثل ما نیست که به زور بگوید، *إلا وبالله*، تو باید این کار را قبول بکنی و *إلا می‌کشت*، اعدامت می‌کنم! قرآن نمی‌خواهد هیچ‌گونه فشاری بیاورد، تطمیع هم نمی‌خواهد بکند که آب‌نبات بهمان بدهد، همان‌طور که مثلاً بچه‌ها را تطمیع می‌کنند. و چشم‌بندی هم نمی‌خواهد بکند، مثل صوفی‌ها، عرفا و خیلی‌های دیگر که مدرکشان همان کارهای عجیب‌غریبی است که انجام می‌دهند؛ از غیب خبر می‌دهند که تو این کار را کردی، آن کار را کردی. قرآن هم مثل پیغمبران گذشته این کار را نمی‌خواهد بکند، به‌هیچ‌وجه، این دوران - دوران خاتم‌النبین - با معجز هم نمی‌خواهد جلو برود. نمی‌خواهد، ناقه‌ی صالحی بیرون بیاید و بعد بگویند حالا که می‌بینی این ناقه صالح برای خودش می‌چرد و چه کار می‌کند و چه کار نمی‌کند؛ یا مرده‌ای را عیسی زنده بکند یا مریض غیرقابل‌علاجی را علاج بکند، یا چوب دستی را بیاندازد تا به اژدها تبدیل بشود. از این راه هم خداوند - یعنی قرآن و پیغمبر - نخواستند وارد بشود. وقتی پا به پای وحی جلو می‌رویم و قرآن را ورق می‌زنیم، می‌بینیم راه‌حلی که خود قرآن یا خدا یا جبرئیل پیدا کرده برای اینکه مردم - یعنی با آن عرب‌هایی که روبه‌رو بودند و بعدی‌ها - ایمان بیاورند، یک راه حل ساده‌ای

بوده؛ یعنی قابل درک، قابل لمس، و مبتنی بر تجربه، روی شیئی موجود بوده است. آن شیئی موجود قابل اطمینان چیست؟ قرآن است، که پذیرند. اول خدا به خود پیغمبر می گوید و بعد به دیگران که:

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ»^۱

یا به پیغمبر می گوید:

«إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»^۲

یعنی القاء این فکر که آنچه به شما گفته می شود راست است، دروغ نیست و پیغمبر قرآن را از خودش در نیاورده، از یک جای دیگر می آید. البته متکلمین و معلمین ما هم این را می گویند و در تعلیمات دینی ما هم در طی قرون بوده که قرآن معجزه‌ی پیغمبر است. پیغمبر اسلام، معجزه‌ی موسی و عیسی و شعیب و صالح و اینها را نداشته، البته همه هم نمی گویند، بعضی‌ها اصرار دارند بگویند، شق القمر کرده، ماه را دو پاره کرده است. ولی آنها که بهتر قرآن را خوانده‌اند، می گویند: خود قرآن معجزه‌ی پیغمبر اسلام است، همان معجز بودن قرآن که دفعه قبل هم عرض کردم. منتها معجز بودن قرآن را می برند روی فصاحت و بلاغت قرآن؛ البته هیچ کس در فصیح و بلیغ بودن قرآن شکی ندارد. ولی دفعه‌ی پیش توضیح هم دادم که فصاحت و بلاغت قرآن یک خلق خیلی ضعیفی را می پوشاند، آنها که عربی بلدند، نه غیر عرب را. ماها را، فرنگی‌ها را، آفریقایی‌ها را نمی پوشاند. به علاوه، دلیل هم نمی شود، فصاحت نمی تواند معجز باشد، اگر باشد بایستی فردوسی و ویکتور هوگو و سعدی و خیام و اینها هم یک پا پیغمبر باشند. ولی قرآن از راه دیگر می آید و این تباین وجود دارد که درست عکس طریقه بشری را می گیرد، طریقه خیلی عقلای ماها، طریقه فلاسفه ما. آنها که اصول دین را به ما تلقین و تعلیم کرده‌اند، می گویند اصول دین سه تاست: توحید و نبوت و معاد روز قیامت، آن وقت استدلال هم که می کنند و خیلی هم به نظر منطقی می آید و در منطق بشر درستش هم همین است، اول حساب خدا را باید رسید. یعنی از حساب بنده به وجود خدا و به اثبات صانع می روند، بعد از وجود خدا، استنباط منطقی می کنند به اینکه بر خدا واجب است که پیغمبری بفرستد، و از روی نبوت (بند دوم یا فصل دوم)، نبوت پیغمبر و

۱. ذاریات (۵۱) / ۵: که آنچه به شما وعده داده می شود، بی گمان حقیقت دارد.

۲. طور (۵۲) / ۷: که عذاب صاحب اختیار واقع شدنی است.

نبوت عامه و خاصه می آیند به معاد روز قیامت که در اینجا نمی خواهم وارد بحث آن بشویم.

عمل قرآن غیر از این بوده است. کلیه کسانی که به پیغمبرها ایمان آورده‌اند - و از جمله پیغمبر آخرالزمان - اولین ارتباطشان، ارتباط فلسفی و ارتباط علمی و اثباتی، و اثبات وجود صانع نبوده؛ اولین ارتباطشان خود پیغمبر بوده که او را می شناختند. همان طور که می دانید و می شناسید، پیغمبر ما از جوانی معروف بود به امین بودن، معروف بود به صادق بودن، و خودش هم به این مسئله استناد می کرد. کما اینکه در آن جلسه‌ی اولی که اجتماعی از قریش را دعوت کرده بود، پیغمبر فرمود اگر من به شما بگویم که مثلاً یک کاروان دشمن دارد می آید، می پذیرید؟ گفتند بله! اگر من - حالا عین، روایت یادم نیست ولی تقریباً این است - اگر من بگویم زلزله‌ای می شود، یا سیلی می شود، می پذیرید؟ گفتند بله! چون ما از تو هیچ وقت دروغ نشنیده‌ایم. تو را صادق می دانیم، آن وقت پیغمبر می گوید: به شما خبر می دهم که آخرتی هست و فلان سرنوشتی هست. پیغمبران دیگر هم با معجزاتشان از این راه می آمدند، موسی هم مأموریتش این بود که آقای فرعون، این بنی اسرائیل را، طایفه‌ی من را رها کن، بگذار بروند. فرعون می گوید به چه مناسبت تو این حرف را می زنی؟ می گوید:

«إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱

ما از طرف «رب العالمین» آمده‌ایم. فرعون می گوید:

«مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۲

«رب العالمین» چه چیز است؟ چنین چیزی من نمی شناسم، چنین خبری نیست.

«قَالَ أَوْلَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ»^۳

موسی گفت، اگر یک دلیل و مدرک خیلی روشن و مسلم بیاورم دیگر چه

می گویی؟

می گوید بیاور. ببینید، خود فرعون - حالا با این که نپذیرفت کار نداریم - با رؤیت چنین چیزی، در برخورد با موسی و قبول کردن اینکه موسی از طرف خدا، و از

۱. شعراء (۲۶) / ۱۶: ... ما رسول پروردگار جهانیان هستیم.

۲. شعراء (۲۶) / ۲۳: ... صاحب اختیار جهانیان [که مطرح کرده‌ای] چیست؟

۳. شعراء (۲۶) / ۳۰: [موسی] گفت: حتی اگر نشانه‌ی آشکاری [در مورد رسالت] برای تو آورده باشم؟

طرف رب العالمین است، مواجه می‌شود که بعد هم مؤمن آل فرعون پیدا می‌شود که می‌گوید ای بابا این حرف‌ها چیست؟ این راست می‌گوید. - صالح هم همین طور، نوح هم همین طور. بنابراین راه الهی که راه طبیعی و قابل درک انسان هم است، اول شناخت پیغمبر است؛ شناخت آن کسی است که این ادعا را می‌کند. قرآن یعنی از این راه وارد می‌شود، و بعد هم بالاتر آن شخص، آن کتابی است که این پیغمبر می‌آورد. بنابراین خود خدا هم از همین راه وارد شده است و با قبولاندن به ما، با دعوت از ما و دعوت دیگران به اینکه این کتاب، کتاب معمولی نیست، و اینکه این کتاب از طرف این شخص هم نیست، کتابی است جدی که اصلاً باطل نمی‌گوید، هر چه می‌گوید درست است:

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»^۱

از این راه، با همین کلام، و با همین بیانات، یواش یواش عده‌ای را می‌گرواند، می‌گروند و می‌پذیرند و جلو می‌روند، چون این اساس مطلب است و دائماً روی این تکیه می‌شود، و تا ابد و روز قیامت هم، راه اعتقاد و یقین و اعتماد به دین و اصولش، و هم چنین انجام دستورات و فرایض، همین قرآن است.

آن دفعه هم عرض کردم که وقتی قرآن را به عنوان کتاب با سایر کتاب‌هایی که بشر می‌نویسد، مقایسه می‌کنیم سه چیز در بین می‌آید یکی نویسنده یا مؤلف کتاب است، یکی خود کتاب است و یکی هم موضوع کتاب است. به طور معمول و عادی مثلاً می‌گویند فیزیک فروغی، یا حالا چون منزل جناب آقای دکتر توسلی دکتر جامعه‌شناسی حضور داریم، مثلاً می‌گویند جامعه‌شناسی دور کهیم، نمی‌دانم کتاب نسیبت اینشتین، گلستان سعدی. اسم کتاب را اگر می‌برند به موضوعش توجه دارند، موضوع مهم است، موضوعی که در این کتاب فیزیک است، موضوعی که در این کتاب جامعه‌شناسی است و یا موضوع فلان کتاب، مثلاً طب بوعلی سینا، اسم کتاب چیست؟ کتاب قانون بوعلی سینا که بیشتر هدف و اساس، همان دواها و دستورهایی است که کتاب برای رفع بیماری‌ها در آنجا می‌دهد. و بعد هم خود گوینده یا نویسنده که جناب ابوعلی سینا یا اینشتین و یا فرض کنید سعدی است. کتاب جنبه‌ی واسط دارد، و واقعاً هم همین طور است. کاری که یک کتاب و یا کلام می‌کند - فرق نمی‌کند - کتاب یا کلام، عرایضی که بنده می‌کنم، یا دیگری می‌گوید و یا

۱. فصلت (۴۱) / ۴۲: که باطل در هیچ زمانی بر آن سلطه نیابد؛ ...

یک شخصیتی که خبر مهمی می آورد، کلام یا کتاب یک «Véhicule» است، یک اسباب یا عرابه‌ای است. همان‌طور که این امواج هوا وسیله می شوند که کلام بنده از حلقوم و حنجره‌ی بنده در سامعه شما وارد بشود و هیچ نقش دیگری ندارد، کتاب یا کتاب‌ها هم همین‌طور است، کتاب‌ها هم وسیله‌ی است که آن مطالبی که آن گوینده - حالا درست یا غلطش را کار نداریم - گفته، و یا آن را خودش و یا دیگری روی کاغذ می آورد، جلوی چشم شماست و شما آن را می خوانید و مطلب آن را درک می کنید، و بعد نسبت به گوینده‌اش مثلاً علاقه پیدا می کنید یا برعکس - اگر مثلاً بدگویی کرده و یا مزخرفات گفته باشد - نفرت پیدا می کنید. کتاب یک واسط کم اهمیت است.

قرآن درست برعکس است، گوینده‌اش را که اصلاً نمی شناسیم، نمی دانیم، تمام شده موضوعش هم موضوعی است که نه خوراکی است و نه دواهایی است که بوعلی سینا گفته باشد، و نه مثلاً اشعار زیبا یا مثلاً طبیات سعدی است، خودش اصالت دارد. آن دفعه مثال‌های زیادی آوردم که قرآن (یا فرستنده قرآن) چه‌گونه این اصالت را به طرق مختلف برایش بیان کرده است. مثلاً حالا چندتایش را عرض می‌کنم. در هر حال قرآن اصرار دارد که خودش را صاحب اصالت و شخصیت و مستقل از گوینده و آورنده‌اش نشان بدهد. رأساً حرف می‌زند، به این سبک تنظیم شده؛ اصلاً با خود پیغمبر به صیغه‌ی مخاطب صحبت می‌کند. شما هیچ کتابی را در دنیا نمی‌بینید که به خودش خطاب کند. مثلاً کتاب مثنوی خطاب بکند به مولوی، یا کتاب فرض کنید دیوان حافظ به حافظ؛ جز اینکه شعرا یک مقدار هم شاید تحت تأثیر خود قرآن بوده‌اند، آن‌جایی که مثلاً حافظ می‌گوید:

شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌برند
یا سعدی که می‌گوید:

به چه کار آیدت ز گل طبقی از گلستان من ببر ورقی

یعنی برای گلستان شخصیت قایل می‌شود، این کتاب یک چیزی است که ارزش دارد، از این گلستان تو چند ورقی ببر.

شعرا هم با تخلص شعر می‌گویند ولی خوب همه می‌دانند که این خودش است که دارد به خودش خطاب می‌کند:

«حافظ این خرقه‌ی پشمینه بیانداز و برو»

از خدا بودن قرآن، دومین جلسه سخنرانی _____ ۴۲۱

معلوم است، خود حافظ دارد به خودش می گوید، کتاب نیست که این را به او می گوید، همه ی شعرا رسمشان است که یک تخلصی دارند. آخر سر، اسم خودشان را می آورند ولی از خصوصیات قرآن که ما اصلاً به آن توجه نمی کنیم - در صورتی که خود این مهم است - این است که به آورنده اش خطاب می کند؛ به او می گوید «أقرأ»، دستور می دهد:

«أقرأ باسم ربك الذي خلق.» (علق (۹۶) / ۱)

بخوان! منتها خواندن و گفتن و بیان کردند برخلاف همه بشرها که یا به نام خودشان یا به نام فلان شاه یا به نام ملکه یا به نام نمی دانم آن امیر، تألیف می کردند، تو به نام رب، ارباب، ارباب خودت، آن اربابی که تو را خلق کرده، بخوان. در جایی دیگر می گوید:

«يا أيها المدثر.» (مدثر (۷۴) / ۱)

خطاب می کند: ای کسی که لحاف پیچیده و پلاس پیچیده ای یا:

«هل أتاك حديث الجنود. فرعون و ثمود.» (بروج (۸۵) / ۱۷ و ۱۸)

آیا از داستان لشکریان فرعون و ثمود خبر داری یا نداری؟ یا:

«هل أتاك حديث العاشية.»^۱

خوب معلوم است که هنوز نیامده، حالا بشنو که من به تو چه می گویم. آن وقت یک چیزهای تازه به او می گوید که اصلاً نمی دانسته. بعد به او می گوید:

«قل هو الله أحد.» (اخلاص (۱۱۲) / ۱)

بگو: او خدای یگانه است. اصلاً این توحید و وحدانیت از مغز و فکر و استدلال پیغمبر بیرون نیامده، قرآن به او می گوید: «قل هو الله أحد.» حالا ابراهیم (ع) را بگذاریم کنار، آن یک مسئله ی جد است که رویش بحث هم شده، عبدالعلی [بازرگان] هم، در سخنرانی عید قربان به آن اشاره کرد، آن توی پیغمبران یک استثناء است، چون خودش به این مراحل رسیده، آن مطلبی است جدا ولی پیغمبران دیگر نه؛ کما اینکه موسی (ع) هم یک آتشی می بیند، با خود می گوید چه خبر است؟ بروم بینم. به زن و بچه اش می گوید بروم برایتان یک تکه گیرانه ای از آن آتش بیاورم، در آنجا یک دفعه چنین می شنود:

۱. غاشیه (۸۸) / ۱: آیا داستان [حادثه] فراگیر [رستاخیز] به تو رسیده است؟

«يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۱

بله، به صیغهی غایب صحبت می‌کند، پس یک کسی هست، یک شخصی هست، خود قرآن دارد این را می‌گوید. بعد مطالبی و اصولی را بیان می‌کند. مخاطبش هم معلوم نیست، اعلام عصر می‌کند، بدون اینکه مثل اینشتین اعلام بکند که زمان بعد چهارم است. خود این کتاب است که این را بیان می‌کند. همه‌ی کسانی که کتاب نسبیت اینشتین را خوانده‌اند، می‌دانند که اینشتین بوده که دارد اینها را می‌گوید، منتها اینجا نوشته شده است. اما قرآن نه، خود او می‌گوید:

«وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۲

یا

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا.» (شمس (۹۱) / ۹)

هر کس نفس خودش را تزکیه کرد، پیروز شد. یا به پیغمبر خطاب می‌کند:

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى.» (اعلی (۸۷) / ۱)

تو نام ارباب خودت را که بالاترین و برترین ارباب‌هاست تسبیح بکن و منزله بدن. یا جای دیگر می‌گوید:

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ.

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ. وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ. وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ.

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ. وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ. بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ.

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ. وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ. وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ.

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُرْفِلَتْ»^۳

عذر می‌خواهم که این آیات را ترجمه نمی‌کنم برای اینکه طولانی می‌شود - هر چند باز بدهکار خواهم شد ولی اغلب، و کم و بیش معنی آیات را می‌دانید - آن وقت

۱. قصص (۲۸) / ۳۰: ... ای موسی، منم خدا، صاحب اختیار جهانیان.

۲. عصر (۱۰۳) / ۱ و ۲: سوگند به زمانه، که انسان‌ها در [حال] زیانند.

۳. تکویر (۸۱) / ۱ تا ۱۳: آنگاه که خورشید در هم پیچیده شود. و ستارگان بی‌فروغ گردند. و کوه‌ها از جای رانده شوند. و آنگاه که نفیس‌ترین اموال به حال خود رها شود. و جانوران وحشی گرد آورده شوند. و دریاها افروخته گردد. و آنگاه که نفوس [خلق با همسان خود] قرین گردند. و آنگاه که از دختر بیچه‌ی زنده به گور شده می‌پرسند: به کدام گناه کشته شده است؟ و آنگاه که کارنامه‌ها گشوده شود. و [نظم] آسمان برکنده شود. و دوزخ پرافروخته گردد. و بهشت در دسترس [پروا پیشگان] قرار داده شود.

از خدا بودن قرآن، دومین جلسه سخنرانی _____ ۴۲۳
یک دفعه می گوید:

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ.» (تکویر (۸۱) / ۱۴)

آن روزی که چنین شد، هر کس می فهمد که چه آورده؟ چه چیز همراه خودش کرده؟ ببینید، این خود کتاب است که دارد حرف می زند، پیغمبر نیست. یا باز در سوره ای دیگر به پیغمبر می گوید:

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى.» (ضحی (۹۳) / ۳)

نگران نباش، غصه نخور، رب تو - اینجا رب نیست که دارد صحبت می کند، کتاب است - تو را رها نکرده، نسبت به تو بدبین نشده است.

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.»^۱

بهاش استدلال می کند یا جای دیگر می گوید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون.»^۲

آن وقت باز هم از خصوصیات قرآن است که در خیلی از آیات - البته هر قدر جلو می آییم در سال های رسالت، این خصوصیت بیشتر می شود - مستقیماً با خود مردم صحبت می کند؛ با مردمی که اصلاً قبولش ندارند، تکه تکه اش می کنند، پاره اش می کنند. ببینید، قرآن کوتاه نمی آید، می گوید مرا قبول ندارید ولی من حرفم را می زنم، و با این گفته ها خودش را، و از خدا بودن خودش را، جا می اندازد و یواش یواش، و صریحاً الله را عنوان می کند:

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ.» (تکواثر (۱۰۲) / ۱)

ای مردم شما، شما واله و شیفته پول زیاد کردن و پزدادن و تفاخر کردن و اینها شده اید.

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ.» (ذاریات (۵۱) / ۵)

آنچه به شما وعده داده می شود راست است، دروغ نیست.

«وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ.» (تکوثر (۸۱) / ۲۲)

این رفیق شما، این یار شما دیوانه نیست. البته این را دارد به مردمی می گوید که نه صاحب کتاب را قبول دارند و نه خود این کتاب را.

۱. شرح (۹۴) / ۱: مگر نه اینکه صبر و تحملت را زیاد کردیم.

۲. ذاریات (۵۱) / ۵۶: و جن و انس را نیافریده ام، مگر برای اینکه مرا بندگی کنند [و از بندگی غیر من سر باز زنند].

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ. وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ.» (لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳)

به عهده ماست هدایت کردن شما، قدم اولتان، به وجود آمدنتان و آخرتتان هم پیش ماست؛ شما هم قبول ندارید، نداشته باشید ولی من می گویم:

«فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى.» (لیل (۹۲) / ۱۴)

شما را هشدار می دهم و می ترسانم از آتشی که جلیز و لزی می کند، پوستتان را می کند،

«لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى.» (لیل (۹۲) / ۱۵)

از شقی ها، پدرسوخته ها، بدجنس ها، آنها به آن آتش خواهند رسید.

«وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ.»

«إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ.» (لیل (۹۲) / ۱۹ و ۲۰)

باز هم می گوید: هیچ کس صاحب نعمتی نمی شود، سرمایه و نعمتی به او داده نشده است - نمی گوید من داده ام، به صیغه غایب است که به پاداش و نتیجه و بهره برسد - مگر اینکه جويا و پویای رو و صحبت آن اربابی باشد که او از همه برتر است. یک قدری که جلوتر می آید، شروع می کند به استدلال کردن، چون قبول نداشتند، و منکر بودند:

«الَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ.» (مرسلات (۷۷) / ۲۰)

آیا ما شما را خلق نکردیم از آب بی ارزش و ناچیزی.

«الَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا. وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا. وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا.»^۱

چیزهایی که همه می بینند، مشهود است، بدیهیات اولیه ی فلاسفه نیست، الهامات و چپروت های درویش هم نیست.

«إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا.» (نبأ (۷۸) / ۱۷)

میعاد و وعده گاه تمام این جریان ها، آن روزی است که جدایی خواهد بود. یواش، یواش، معلوم می شود که این حرف ها اثر می کند. طبیعی است وقتی کسی که

۱. نبأ (۷۸) / ۶ تا ۸ و ۱۴: آیا زمین را مهد آرامش قرار ندادیم؟ و کوه ها را چون میخ هایی؟

و شما را نر و ماده آفریدیم.

و از ابرهای باران زا، آبی فراوان فرو فرستادیم.

شما اصلاً ندانید هست یا نیست؛ خوب آدمی است یا بد آدمی است؛ قبولش هم ندارید، مثلاً اگر کسی هم اسم او را ببرد می گوید مزخرفات می گویند، چنین نیست؛ ولی علی رغم بی اعتنایی شما، می بینید به خوابتان می آید یا تلقین می کند و می گوید: آقا امروز این جا نرو، یا چه کار خوبی کردی، یا به یک دوستان بر می خورد و به او پیغام می دهد که مثلاً اگر چیزی می خواهی، من دارم؛ اگر کاری داری، من انجام می دهم. خوب، رفته رفته شما نمی توانید بپذیرید که چنین چیزی و چنین کسی نیست، چون آثارش را می بینید. قرآن هم با منکرین خودش همین جور معامله می کند، و با آنکه آنها می گیرند، پشت می کنند، تکذیب می کنند ولی به سراغشان می آید:

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.» (مرسلات (۷۷) / ۱۵)

سوره مرسلات (۷۷) از آن سوره های خیلی مؤثر بوده و با این ترجیع بندش که می گوید: «وای، بیچاره هستند، آنهایی که تکذیب می کنند». تو داری تکذیب می کنی؟ اما این جا تکانت می دهد. دیگر من که عادت دارم می تکذیب بکنم، بگویم نه، دروغ می گوید، مزخرف می گوید؛ ولی این صدا می آید و تکرار می شود و بعد رفته تکذیب کنندگان به آنجا رسیده اند که نه این محمد نیست که این حرف ها را می زند، هم به دلیل اینکه می دانستند محمد امین است، راست گوشت، و هم این که اصلاً این حرف ها، حرف هایی نیست که او بتواند از خودش بزند. یواش یواش به این مراحل که می رسند، آن وقت قرآن می گوید:

«كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ.» (عبس (۸۰) / ۱۱ و ۱۲)

نه چنین است که شما تصور می کنید این کلام این آیات تذکره است، تذکر است، هیچ چیز دیگر نیست، «فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ.» هر کس دلش خواست متذکر شود، اگر هم نخواست نشود. ببینید، همین اصرار، عذر می خواهم ها، چیز دیگر به نظرم «désintéressé» بودن، بی نظر بودن، اصرار نداشتن. یک وقت هست من یک مطلبی را به شما می گویم که فرض کنید فلان زمین خوب می ارزد، می تعریف و تمجید می کنم، شما پیش خودتان می گویند خوب، لابد یا خودش صاحب این زمین است و یا دلالتی است که می خواهد یک پولی گیرش بیاید. اما اگر برعکس اصرار نکنم، بگویم یک زمینی آنجا هست، این صفات و این خصوصیات را هم دارد، می خواهی بخر، می خواهی نخر، هیچ کاری با شما ندارم و از شما هم دلالتی نمی خواهم، تأثیر

دیگری روی مخاطب می‌گذارد. در سوره‌ی شعراء (۲۶) این موضوع هم تکرار می‌شود:

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَيَّ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»
(شعراء (۲۶) / ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰)

من از شما پاداش نمی‌خواهم، از کس دیگری می‌گیرم، از «رَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌گیرم، یک تأثیری دیگر در شما دارد. وقتی قرآن این طور آزادمنشی نشان می‌دهد، آن وقت پشت سرش می‌گوید:

«وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَعْفِرَةِ.»
(مدثر (۷۴) / ۵۶)

اگر شما آمدید و متذکر شدید و به این حرف‌های من توجه کردید و پذیرفتید - که آزاد هم هستید و هیچ اجباری در پذیرش آن نیست - خدا این را می‌خواهد، اگر در وجود شما، در دل شما، یک چنین حرکتی، یک چنین میلی به وجود آمد، این را خدا خواسته است - به این ترتیب خدا را معرفی می‌کند - اما اگر نپذیرفتید و نشد، نه. برای آنهایی که بپذیرند، این هست. آن وقت، کدام خدا؟ خدایی که: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَعْفِرَةِ» آن خدایی که سزاوار تقوا و آمرزیدن است.

ان شاء الله فردا در ذکر دعای قنوت بعد از نماز عید فطر هم می‌بینید «أَهْلُ التَّقْوَى» و «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ»، و «أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَعْفِرَةِ». این آیه در سوره‌ی مدثر (۷۴) است. جای دیگر هم باز با مردم طرف است:

«كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ.» (قیامت (۷۵) / ۲۰)

علت اینکه شما ایمان نمی‌آورید و پیغمبر را تکذیب می‌کنید و به این خبرهای

وحشت

انگیز - خبرهایی که پوست آدم را می‌کند - توجه نمی‌کنید، چیست؟ چرا؟ چون چیز نزدیک و جلوی پایتان را دوست دارید، چون شما عشق و علاقه به عاجله و فوری‌ها دارید، این است که طبیعتاً اعتنایی به دورترها ندارید. یعنی بعد زمانی شما، آن رشد و استعداد که آینده و زمان بی‌نهایت را تصور بکنید، در شما ضعیف است. فقط جلو پایتان را می‌بینید و اینکه الان بخورم و «سیلی نقد به از حلوی نسیه است». به شما فحش نمی‌دهد، بد نمی‌گوید، علتش این است که: «تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ.» و:

«وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ» (قیامت (۷۵) / ۲۱)

این است که آخرت را رها می‌کنید، به آخرت کار ندارید. حالا وقتی می‌خواهد بگوید که چرا تکذیب می‌کنید؟ می‌گوید ما شما را خلق کردیم، حالا اینکه من مخلوق باشم حرفی ندارم، همه اینها را قبول دارم، هیچ فردی نیست که مدعی باشد که من خودم، خودم را آفریده‌ام، یا بابا ننه‌ام مرا به وجود آورده‌اند، نه، بابا ننه‌ام هم مثل من بوده‌اند، اصلاً نمی‌دانسته‌اند که چی می‌شود، و چی نمی‌شود، آن شبی که مثلاً پیش هم بودند اصلاً خبر نداشتند. و به علاوه، اصلاً همین نطفه‌ای که به این صورت در آمد، دست آنها نبود. اصلاً آنها یا خود من کوچک‌ترین دخالتی نداریم، و من نمی‌دانم قلبم چه جور کار می‌کند؟ اکسیژنی که تنفس می‌کنم، به کجا می‌رود؟ چه کار می‌کند؟ این‌ها چیزی است که هیچ کس نمی‌تواند منکر آن‌ها شود. قرآن از این راه‌ها می‌آید:

«نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ.» (واقعه (۵۶) / ۵۷)

بالاخره یک کسی شما را آفریده، ما مییم که شما را آفریدیم. «فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ.» پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟ چرا لج می‌کنید؟

این یک سری خصوصیات و خطاب‌های قرآن است. آن وقت به اینجا هم اکتفا نمی‌کند. قرآن خودش، خودش را معرفی می‌کند. آخر منی که اصالت دارم، منی که این حرف‌ها را دارم می‌زنم، نمی‌خواهم شما کورکورانه اطاعت کنید، اصلاً کار خدا «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۱ است. خدا به پیغمبر می‌گوید ما تو را فرستادیم تا «لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۲ پس قرآن خودش نباید خلاف این عمل بکند، باید از تاریکی بیرون بیاورد. خوب، یکی از تاریکی‌ها این است که این قرآن، این کتابی که این حرف‌ها را می‌زند از کجا آمده؟ چه جوری درست شد؟

من می‌دانم که خود این کتاب به او می‌گوید: «مَا أَدْرَاكَ»، تو نمی‌فهمی؛

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجَّيْنُ»^۳،

۱. بقره (۲) / ۲۵۷: ... از تاریکی‌ها به روشنایی رهسپار گردانند...

۲. ابراهیم (۱۴) / ۱: ... تا مردم را [طبق قانون‌مندی صاحب‌اختیارشان] از تاریکی‌ها به روشنایی رهسپار گردانی...

۳. مطفین (۸۳) / ۸: خبر نداری که تنگنای پست چگونه است.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ»^۱،

...

آن وقت، از خودش هم وقتی یک چیزی می پرسند می گوید نمی دانم، صبر کنید تا وحی شود. بنابراین، خود قرآن باید ما را روشن بکند. قرآن این کار را می کند:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (تکویر (۸۱) / ۱۹)

این بیان و کلام یک رسولی است - رسول اینجا جبرئیل است - که خیلی کرامت دارد، بزرگوار است، شخصیت دارد.

«مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ. وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (تکویر (۸۱) / ۲۱ و ۲۲)

این دوست و یار شما دیوانه نیست. ببینید، پیغمبر هم مثل ماهاست، با القاب و تشریفات نیست، و یا مثل سلاطین و وزرا که سفیرشان جناب جلالت مآب باشد، و قراول و یساول همراهش بفرستند نیست، خیلی صمیمانه می گوید یار شما، دوست شما، رفیق شما دیوانه نیست. حالا من می گویم خودتان ببینید آیا هیچ آثار دیوانگی درش هست؟

«وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ» (تکویر (۸۱) / ۲۳)

این شخص (پیغمبر) آنچه را که می گوید و می بیند، در یک چشم انداز و یک افق روشن دیده، توی تاریکی نبوده، رؤیت کرده، خیال نیست، خواب نیست، واهمه نیست؛ پس چیست؟

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (تکویر (۸۱) / ۲۷)

این کلام، این کتاب فقط تذکر است، فقط اطلاع دادن است فقط «information» دادن است؛ نه برای شما، برای تمام موجودات، تمام انسان هایی که:

«لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (تکویر (۸۱) / ۲۸)

برای هر کدام از شماها که بخواهد راه راست و مستقیمی را در پیش بگیرد.

«وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (تکویر (۸۱) / ۲۹)

شما هم اگر بخواهید این کار را بکنید، همانی است که خدا می خواهد یعنی اراده شما هم دست خداست یعنی وقتی با قانون مندی خدا تطبیق بکند، با آن درست می شود. این آیات در سوره ی تکویر (۸۱) است که آخر سال اول رسالت نازل شده؛

۱. قدر (۹۷) / ۲: و خبر نداری که شب قدر چگونه است.

از خدا بودن قرآن، دومین جلسه سخنرانی _____ ۴۲۹

یک سال که گذشته قرآن خودش را این جور معرفی می کند. در آخر سال دوم رسالت، در سوره ی نجم (۵۳) می آید که آخرش سجده است:

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ.» (نجم ۵۳ / ۱)

قسم به ستاره موقعی که سقوط می کند،

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ.» (نجم ۵۳ / ۲)

این یار شما، این دوست و رفیق شما، نه گمراه شده و نه قصد مثلاً اغوا دارد و نه اغوا شده است.

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ.» (نجم ۵۳ / ۳)

روی هوای نفس حرف نمی زند، می بینید که در این گفتارش هیچ نفعی و سودی ندارد. جز فلان شاعر، مثلاً وقتی که وصف یک معشوقی را می کند، چه بسا هوای نفس شاعر است که از آن زن، یا از آن منظره، یا از صوت بلبل خوشش آمده، بنابراین روی هوای نفسش حرف می زند. یا وقتی شاعر مدح شاه را می کند، روی هوای نفس است. اما می بینید که اصلاً این حرف ها، حرف های هوای نفسی نیست، «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ.»، پس چیست؟

«إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.» (نجم ۵۳ / ۴)

این وحی ای است که به او الهام می شود. آیا اینها از روی خیال و تصور و استدلال های بشری است؟ نه،

«لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ.» (نجم ۵۳ / ۱۸)

اگر این حرف ها را می زند، این آیات نشانه هایی از پروردگار بزرگش می باشد. آن وقت، آیا شما هم همین طورید؟

«أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ.» (نجم ۵۳ / ۱۹)

آیا شما هم این (بت های) «لات» و «عزی» را که بی اثرند، دیده اید؟

«أَمْ لِلْإِنسَانِ مَا تَمَنَّىٰ.» (نجم ۵۳ / ۲۴)

آیا خیال می کنید که انسان هر چه دلش خواست، و آرزو داشت، میسر می شود؟ نه.

«فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ.» (نجم ۵۳ / ۲۵)

آخرت و اول برای الله است. یعنی به این ترتیب، اینجا الله را معرفی می کند و در

آخر سال دوم، اسم خودش را می آورد:

«إِنَّهُ لَفَرُّانٌ كَرِيمٌ» (واقعه (۵۶) / ۷۷)

این قرآن با بزرگواری است و کرامت دارد.

«فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» (واقعه (۵۶) / ۷۸)

در یک کتاب مکنون و زیبا و حفظ شده:

«تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» (واقعه (۵۶) / ۸۰)

این (قرآن) به تدریج به تو نازل شده است از ناحیه «رَبِّ الْعَالَمِينَ»، ارباب همه.

چون ارباب

را همه می شناختند، همه ارباب داشتند و این جزء پذیرفته شده‌های بشر بوده است.

«أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهِبُونَ» (واقعه (۵۶) / ۸۱)

آیا شما این حدیث و داستان را می مداهنه می کنید و سبک می شمارید؟

«وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ» (واقعه (۵۶) / ۸۲)

رزقتان را این طور می گذارید که تکذیبش کنید؟ ببینید، چه جوری حرف می زند. تکذیب نکنید، آخر چه داعی دارید که این را تکذیب کنید؟ آن وقت باز در دنباله‌ی آن در نیمه دوم سال دوم، در سوره‌ی رحمن (۵۵) می آید که آن هم ترجیع بند دارد:

«فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (رحمان (۵۵) / ۱۶)

خطابش به مردم است، به پیغمبر نیست؛ کدام یک از این آلاء پروردگار، نعمت‌های اربابتان را می توانید تکذیب کنید؟ صحبت، همان تکذیب است. قرآن با این تکذیب مبارزه می کند، ولی نه مبارزه با چماق، و نه مبارزه با فریب و تبلیغ و فلان. آن وقت یک به یک آلاء خدا را، آلاء زمینی، آلاء خلقت زمین، و بهشت و ... را بر می شمارد.

عجیب است که در زمان نزول سوره رحمان (۵۵)، آن قسمتی که صحبت از جهنم است، اسمش نیست، شاید یک سال و نیم بعد این می آید. هیچ کس هم نمی تواند منکر بشود. خوب، این آلاء (نعمت‌ها) هست، و عنوان سوره و همه‌ی اصرار سوره هم رحمان بودن خداست، قدیر بودنش نیست، منتقم بودنش نیست، عالم بودنش نیست، صحبت از هیچ چیز دیگر نیست؛ صحبت از رحمان بودن است. خوب، این

از خدا بودن قرآن، دومین جلسه سخنرانی _____ ۴۳۱

در یک عده‌ای تأثیر می‌کند و با توجه به این مراحل طی شده، می‌پذیرند که این خدا رحمان است، این خدا را باید دوست داشت. حالا که او ما را از نیست به هست، و به وجود آورده، و این زمین را این جوری برای زندگی ساخته، آسمان را آن جوری ساخته، باید نام او را ببرم، چرا نام دیگران را ببرم؟ حتی چرا نام پدرم را ببرم؟ چرا نام مادرم را ببرم؟ چرا نام معشوقه‌ام را ببرم؟ پس این رحمان است. آن وقت می‌بینید بعد از سوره‌ی رحمن (۵۵)، سوره‌ی حمد (۱) است، افتتاح دین است، افتتاح قرآن است، افتتاح نماز است، فاتحه‌ی کتاب است، دری و دروازه‌ای است که از کتاب گشوده می‌شود. زبان حال کسانی است که در این مدت، تحت تأثیر این بیانات قرار گرفته‌اند و خودشان - بدون اینکه مجبورشان بکنند - می‌گویند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.»

می‌دانید فاتحه‌ی کتاب تنها سوره‌ای است که با «بِسْمِ اللَّهِ» نازل شده است، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.» را بعداً به اول سایر سوره‌ها اضافه کرده‌اند ولی در این جا «بِسْمِ اللَّهِ» جزو سوره است. به نام اللهی که به این ترتیب گفته شده است و ملاحظه فرمودید، اللهی که رحمان و رحیم است، یعنی از راه استفاده و علاقه و عشق به طرف خدا می‌روند، به نام اللهی که رحمن و رحیم است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» من حمد می‌کنم. دین پیدا کردن، مسلمان شدن، با رضایت و امتنان است؛ امتنانی که می‌داند چرا؟ نه امتنانی اجباری، عالم‌عامداً، «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، تصدیق می‌کند. حالا، آن حرف‌هایی که قرآن می‌زد:

«تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ.»^۱

هی صحبت از رب عالم است. یا من «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»^۲ را قبول دارم که این رب عالمین است، نه تنها رب عالمین است، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.»^۳ هم است، آن خبرهایی که این مدت قرآن راجع به قیامت و آخرت گفته، و اینکه:

«لَمَن الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.»^۴

و اینکه «لَمِنَ الْمُلْكِ»، ملک و سلطنت با کی است؟ «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.» که آن را

۱. حاقه (۶۹) / ۴۳: نازل شده است از جانب صاحب اختیار جهانیان.

۲. فاتحه (۱) / ۲: ستایش و سپاس خاص خداست، صاحب اختیار جهانیان.

۳. فاتحه (۱) / ۴: مالک [و فرمانروای] روز جزا.

۴. غافر (۴۰) / ۱۶: ... امروز حاکمیت [مطلق و بلا معارض] خاص کیست؟، خاص خدای یگانه‌ی قهار.

پذیرفته‌ام و قبول کرده‌ام، و با همین سیستم و با همین روش «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است، خوب، حالا که هم رحمن و رحیم هستی، هم آن دنیا اختیارش دست توست، و آن دنیا را من قبول دارم:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۱

غیر از تو من چه کسی را بندگی بکنم؟ ببینید، باکمال میل، باکمال رضا و رغبت، عبادت جلو می‌آید. و با علم و یقین، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، هم تو را عبادت می‌کنم، و هم «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» از تو استعانت می‌کنم و یاری می‌جویم. در برابر این تعهدی که می‌کنم از تو چه می‌خواهم؟

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۲

ما را هدایت کن به راه راست، راه راست به کجا؟ به مکه؟ به خانه‌ی معشوق؟ نمی‌دانم به دارایی؟ به ثروت؟ به پیروزی؟ نه؛ به «صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ» یعنی به راه خودت.

«وَإِن لَّنَا لَلْآخِرَةِ وَالْأُولَى»^۳

اولش را فهمیدم، حالا تو ما را رهبری بکن، دست ما را بگیر و رهبری بکن به «صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ»، کدام؟ صراط مستقیمی که به سوی تو باشد. مبدا مثل یهودی‌ها باشد یا مثلاً مثل عیسوی‌ها باشد که عوضی رفتند و تو را به خشم آوردند، یعنی باعث خشم تو شدند؛ نه. راه راستی که در آن نعمت است:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»^۴

پس به این ترتیب ملاحظه می‌کنید که روش قرآن و سیستم قرآن این بوده که مردم را از راه خودش و قبولاندن اینکه این کتاب درست است، و این کتاب ارزش دارد، و این کتاب از خداست و از بشر، و از خود پیغمبر نیست، و مرتب هم تکرار می‌کند که:

«تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ»^۵

۱. فاتحه (۱) / ۵: تنها تو را بندگی می‌کنیم و [هر جا که یاری دیگران بندگی آور باشد] منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم.

۲. فاتحه (۱) / ۶: ما را به راه راست هدایت کن.

۳. لیل (۹۲) / ۱۳: دنیا و آخرت در اختیار ماست.

۴. فاتحه (۱) / ۷: راه کسانی که بر آنان نعمت دادی، که مورد خشم [تو] قرار نگرفته‌اند و گمراه هم نیستند.

۵. حاقه (۶۹) / ۴۳: نازل شده است از جانب صاحب اختیار جهانیان.

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ.»^۱

که دفعه پیش اینها را عرض کرده‌ام. یا حتی پیغمبر هم احتیاج دارد که بپذیرد، دفعه پیش هم شروع از همین جا بود:

«یس. وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. عَلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.»^۲

لازم است هم پیغمبر بداند و هم باید ماها بدانیم، به دلیل همین قرآن که حکیم است، و کارش از روی حکمت است، و می بینید هیچ چیزش تا به حال خلاف حکمت نبوده است. و آنها هم حس می کنند که تو پیغمبر و رسولی. رسول هستی که چه کار بکنی؟ رسالت صراط مستقیم است، مردم را به راه مستقیم سوق بدهی، راه مستقیمی که آخرش به طرف خداست، جهتش خداست، و نهایتش هم قیامت و آخرت است، دیگر بیش از این زحمت نمی دهم فقط می ماند یک مطلب که خواسته باشید می گویم، نخواستہ باشید هم نه! خودتان می توانید.

بینید، این روشی بود که قرآن، قدم به قدم در برابر معاصرین خودش انجام داد و با همین روش و با همین سیستم؛ با دوستی، با محبت، بدون فشار و بدون اجبار؛ چرا که:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۳

کار را بدون جنگ به آن جا می رساند که همه می دانید:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ. وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ

أَفْوَاجًا.»^۴

جنگ های اسلام ، جنگ های پیغمبر یک دانه اش هم تهاجمی نبود، تمامش

تدافعی بود؛

دیگران حمله می کردند و مسلمانان دفاع می کردند، و الا پیغمبر با جنگ یک فرد را هم وادار نکرد که بگوید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». خودشان «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ» شدند، خودشان فوج داخل دین خدا می شوند.

۱. قدر (۹۷) / ۱ و ۲: قرآن را در شب قدر نازل کردیم؛ و خبر نداری شب قدر چگونه است!

۲. یس (۳۶) / ۱ تا ۴: یا، سین. سوگند به قرآن حکمت آمیز. که تو در زمره پیامبرانی. بر راهی راست.

۳. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...

۴. نصر (۱۱۰) / ۱ و ۲: آن گاه که یاری خدا و پیروزی [مکه] فرا رسد.

و مردم را ببینی که فوج فوج به دین خدا در آیند.

خوب این روشی بود که قرآن و پیغمبر به کار برد و بزرگ‌ترین موفقیت و پیروزی را نسبت به تمام انبیاء به دست آورد. خوب، حالا ما چی؟ پس قاعدتاً چاره‌ای نیست، ما هم باید بفهمیم، بپذیریم، با یقین و اطمینان باشد؛ آن اطمینانی که:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۱

یعنی وقتی یاد خدا می‌کنیم، دل‌مان مطمئن بشود، دیگر مولای درز اطمینان قلبی ما نرود، شک و تردید نباشد.

حالا اگر خواستید و فرصتی بود بحث بعدی این می‌شود، حالا که ما قرآن را نگاه می‌کنیم، دلایل محسوس و قابل قبولی دارد که ما بگوییم قرآن از جانب خدا آمده، و از آن خداست، و از خدا بودن قرآن را بپذیریم؟! «صدق العلی العظیم و صدق رسول الکریم»

از خدا بودن قرآن*

(سومین جلسه سخنرانی)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

بسم الله الرحمن الرحیم.

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي. وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي. يَفْقَهُوا قَوْلِي.»^۱

همان طور که اعلام کردند، موضوع صحبت که امشب سومین جلسه می شود - جلسه اول در اول اردیبهشت ماه بود، جلسه دوم بیست و نه اردیبهشت و حالا به فاصله‌ی بیش از دو ماه، جلسه سوم راجع به «از خدا بودن قرآن» برگزار می شود. وقتی می گوئیم «از خدا بودن قرآن» یعنی از غیر خدا نبودن قرآن. من مجبورم چون حاضرین - شاید پنجاه درصدشان - در جلسات قبل تشریف نداشتند و آنهایی هم که حضور داشتند، ممکن است با طول مدت فراموش کرده باشند، به طور اختصار و اشاره مطالبی که در جلسات اول و دوم عرض شده بود، آنها را مختصراً مروری بکنیم.

* سخنرانی مورخ ۱۳۷۳/۵/۶ در محفل دعای کمیل که از نوار برداشت و ویرایش شده است.

۱. طه (۲۰) / ۲۵ تا ۲۸: پروردگارا، سینه‌ی من بگشا. و کارم را به من آسان کن. و گره از زبان من بگشای. که گفتار مرا بفهمند. (به نقل از م.آ.۶، مدافعات، صفحه ۱۵۱)

۲. برای ۱۳۷۳/۲/۱ و نیز ۱۳۷۳/۲/۱۵ دست نوشته وجود دارد ولی گویا اولین جلسه سخنرانی سخنران فقید در ۱۳۷۳/۲/۱۵ بوده در ۱۳۷۳/۲/۱ نبوده است و یا چنانچه سخنرانی برگزار شده باشد نوار سخنرانی این جلسه در اختیار بنیاد قرار نگرفته است (ب.ف.ب).

خود عنوان «از خدا بودن قرآن» در یک جلسه و مجمعی که همه مسلمان و معتقد به قرآن هستند، و برایشان بدیهی و معلوم است که قرآن از طرف خداست، غیر منتظره به نظر می آید، و فکر می کنند که صحبت از بدیهیات کردن است. طرح همین مسئله که به نظر بدیهی می آید، باعث تعجب می شود. معلوم است که قرآن از طرف خداست، ولی وقتی دقت بکنیم، و بعد مطلب را هم بشنوید، می بینید بین آن اعتقادی که ما روی عادت و روی وراثت داریم و آن یقینی که باید حاصل شود، خیلی فاصله است. و اگر واقعاً همه‌ی ما معتقد بودیم، می دانستیم به علم یقین که این قرآن از ناحیه‌ی کسی جز خدا نیست، دنیا و آخرت‌مان به کلی عوض می شد.

اما اینکه این مسئله را بنده عنوان صحبت قرار داده‌ام تاسی به خود قرآن است، خود قرآن خیلی اصرار دارد به اینکه دائماً این مطلب را بگوید، در مرحله اول به شخص پیغمبر که از طرف خداوند مأمور رسالت دعوت شده بود و هم به مردم یعنی به دیگران که این قرآن از ناحیه‌ی تو که فرستاده‌ی من هستی یا از ناحیه‌ی هیچ بشری نیست و فقط از ناحیه‌ی رب العالمین است و از ناحیه‌ی من است و ضرورتی دیده شده که این مطلب دائماً تکرار بشود. مثلاً چهار بار در سوره‌های زمر (۳۹) و مؤمن یا غافر (۴۰) و جاثیه (۴۵) و احقاف (۴۶):

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.» (احقاف (۴۶) / ۲)

کتاب از ناحیه‌ی خداوندی که هم توانمند است و هم خردمند، نازل شده. در دو جای دیگر، سوره‌ی سجده (۳۲) و فصلت (۴۱):

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»^۱

«تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.»^۲

و:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.»^۳

که این در اول سوره‌ی بقره (۲) است. در سوره‌ی شوری (۴۲) هم می فرماید:

۱. سجده (۳۲) / ۲: نزول این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، از جانب صاحب‌اختیار جهانیان است.

۲. فصلت (۴۱) / ۲: نازل شده است از جانب خدای رحمان و رحیم.

۳. بقره (۲) / ۲: این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، برای پروا‌پیشگان راهنمایی است. (ترجمه‌ها به نقل از قرآن مبین، ترجمه مهندس علی اکبر طاهری قزوینی)

«كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»
(شوری (۴۲) / ۳)

این چنین به تو و همچنین به کسانی که قبل از تو بودند، خداوند عزیز حکیم وحی کرد. در سوره‌ی آل عمران (۳) می‌فرماید:

«نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ
وَإِنجِيلَ. مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ» (آل عمران (۳) / ۳ و ۴)

یعنی نه تنها در مورد تو بلکه در مورد پیغمبران گذشته، تورات و انجیل هم به حق از ناحیه‌ی خداوند برای هدایت مردم فرستاده شده است.

به‌طور کلی سی و چهار سوره از صد و چهارده سوره قرآن که می‌شود ۳۰ درصد (به لحاظ تعداد سوره‌ها) ولی به لحاظ تعداد کلمات و حجم آیات، ۶۰ درصد قرآن با همین مطالب، با تذکر و تکرار و تصریح بر اینکه قرآن از ناحیه خداست، انجام می‌شود. و بعد یک قدری، چند سال که جلو بیایم، بعد از اینکه این مطلب خوب جا می‌افتد که از طرف خداست، خود قرآن وسیله‌ی قسم می‌شود، وسیله‌ی سوگند می‌شود، و همان‌طور که آقای [عبدالکریم] حکیمی در ابتدای جلسه سوره‌ی یس (۳۶) را تلاوت کردند، آنجا به خود قرآن قسم خورده می‌شود:

«يس. وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ.» (یس (۳۶) / ۱ و ۲)

یاسین. قسم به این قرآنی که حکیم است.

«إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. عَلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (یس (۳۶) / ۳ و ۴)

یعنی مسئله نبوت مطرح می‌شود و به خود پیغمبر هم گوشزد داده می‌شود که یادت نرود، مطمئن باش که تو به دلیل، و به حکم همین قرآن حکیم، از مرسلین هستی که مردم را به صراط مستقیم هدایت کنی.

«تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ.» (یس (۳۶) / ۵)

و نازل شده تدریجی از ناحیه کسی است که هم توانمند است، هم صاحب لطف و رحمانیت که چه بکنی؟

«لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ.» (یس (۳۶) / ۶)

قومی را که نه خودشان و نه پدرشان انداز نشدند، اخطار نشدند و غافل هستند؛ تو به آنها این اخطار و هشدار را بدهی.

حالا این سؤال پیش می‌آید که چرا قرآن این کار را می‌کند؟ چرا قرآن این قدر اصرار دارد که هی خودش را معرفی کند به عنوان اینکه، از طرف خداست؟ اولاً، جوابی که به نظر می‌آید این است که این مطلب به خود پیغمبر، دائماً در ذهن و دل و فکر و همه چیزش برود که منحرف نشود، متزلزل هم نشود، متوکل باشد، و راحت باشد که این قرآن از طرف خداست و در خط خدا دارد حرکت می‌کند.

ثانیاً به مردم مؤمن اطمینان داده بشود که در ذهن و زبانشان بماند و همیشه این را در نظر داشته باشند.

ثالثاً چون همان‌طور که در قرآن خواندید، از ابتدا نقطه‌ی اتکاء منکرین و مخالفین و معاصرین این بوده که توجیهاات دیگری در بیاورند و بگویند: پیغمبر پرت و پلا می‌گوید، این شخص از طرف خودش است یا اصلاً نعوذ بالله عقل و تشخیص درستی ندارد و یا دیگران یادش داده‌اند.

بعدها می‌بینیم که مثلاً بعد از چندین قرن، هنوز هم بعضی از مستشرقین و مبلغین مسیحی اصرار دارند، و آیاتی از قرآن را می‌آورند، و با کلمات و داستان‌هایی که در تورات و انجیل هست مطابقت می‌دهند و می‌گویند مشابه است، پس پیغمبر از روی تورات و انجیل یک چیزهایی شنیده بوده و از روی آنها این کتاب را آورده و چون این جا نقطه‌ی حساس و رگ اصلی است، برحسب اینکه قرآن از طرف خدا باشد یا از طرف شخص پیغمبر باشد، یا همان‌طور که بعضی‌ها می‌گفتند که فلان شخص عجم، این قرآن را یاد داده و هر روز و هر شب: «بُكْرَةً وَأَصِيلًا.» (فرقان (۲۵) / ۵) صبح و شب بر او املاء می‌شود، دیکته می‌شود.

خوب، این جا سر پل است، اصلاً نقطه حساس است که اگر قرآن از طرف شخص پیغمبر یا از دیگران باشد یا آموخته در دنیا باشد، تمام این تعلیمات، قرآن و این کتاب و این رسالت، باد هوا می‌شود، و هیچ ارزشی ندارد. اما اگر برعکس مسلم باشد که کسی جز خدا قرآن را نگفته است، به یک تیر دو نشان زده می‌شود؛ «آفتاب آمد دلیل آفتاب». اولاً خود قرآن و نبوت پایه‌اش تحکیم می‌شود که محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم (صلوات حاضرین) با آنکه آورنده‌ی قرآن و گوینده‌ی قرآن است، ولی خودش کمترین دخالتی در این ندارد و قرآن صرفاً از ناحیه‌ی بالا، و از ناحیه‌ی خدا و وحی است. و بعد هم به همین ترتیب وقتی بنده

بدانم، این صدایی که می‌آید یا این درختی که اینجا کاشته شده و میوه می‌دهد، غیز از صاحب‌خانه و یا فلان باغبان، دیگری نبوده و یک شخص خاص این درخت را کاشته و من به آن یقین داشته باشم، هم کاشت و کیفیت درخت برایم روشن می‌شود، و هم به وجود آن شخص که این درخت را کاشته اطمینان حاصل می‌شود. یعنی اگر واقعاً بدانیم که قرآن از ناحیه‌ی بشر نیست - که یکی از آن بشرها خود پیغمبر است - و از جانب یک شخص معین و از یک جای معینی آمده، خوب ناچار آن خداست، یعنی هم معتقد به نبوت می‌شویم، و هم معتقد به خدا می‌شویم. به این ترتیب پایه اسلام و دین ما و دیانت ما روی قرآن گذاشته می‌شود.

در آن جلسات قبل توضیح دادم، حالا مزاحم نمی‌شوم که برخلاف همه کتاب‌ها که در دنیا نوشته شده و نوشته می‌شود، این کتاب که مثل همه کتاب‌ها یک گوینده یا نویسنده دارد، یک متن و مطلب و پیام دارد، و یک محلی دارد که در آنجا این کتاب نوشته شده، ما با سه تا پارامتر، یا با سه تا چیز طرف هستیم. در جاهای دیگر گوینده مورد نظر است و مخصوصاً مطلبی که در آن کتاب هست، خود کتاب یک وسیله و یک رهگذری است.

ولی قرآن، برای خودش یک اصالت خاصی قایل است، و خود این، کتاب را متمایز می‌کند و دائماً معرفی‌اش هم می‌کند ولی مهم‌تر از همه‌ی اینها، یعنی علت اصرار قرآن که می‌گوید: قرآن از طرف شخص پیغمبر نیست و از طرف خداست، روی این است که چاره‌ای جز این نبوده و برای اثبات مطالب مندرج در قرآن و ادعای قرآن، راهی جز این نیست و این جا انگشت روی مسئله گذاشته می‌شود که در آخر جلسه باید بنده بگویم، و اساس صحبت این است، که اصلاً قرآن - یکی از نشانه‌هایش این جاست - با همه‌ی کتاب‌ها، و حتی پیروان خود قرآن و خود مسلمان‌ها، از زمین تا آسمان فرق دارد.

راهی که قرآن در پیش گرفته، غیر از راهی است که همه‌ی مردم دنیا و حتی کسانی که معتقد و مؤمن و پیرو قرآن هستند در پیش می‌گیرند. ملاحظه می‌کنید که ما چه جوری تعلیمات دینی خواندیم و چگونه مسلمان شدیم، و چگونه اعتقاد پیدا کردیم. برای ما گفته‌اند که: دین یا اسلام از دو قسمت تشکیل می‌شود، یکی اصول دین است و یکی هم فروع و احکام. اصول دین توحید است و نبوت است و معاد روز قیامت. آن وقت اصول مذهب هم می‌آید که با عدل و امامت پنج تا می‌شوند،

جمعاً احکام هم که مطلبی جداست. و اصول را باید انسان فهمیده و دانسته و ایمان آورده، پیروی بکند، مثل احکام نیست که تعبدی باشد. من دارم نظر شرعیات‌ها و رساله‌ها و به اصطلاح، باورهای کلاسیک را می‌گویم. پس به‌طور منطقی معلوم است که: اول باید بروند روی توحید، اثبات صانع، اثبات خدا و اثبات وحدانیت خدا که البته در آن جلسات توضیح داده شده است و حالا من فهرست وار می‌گذرم. بنابراین همه‌ی ما اول به همدیگر می‌گوییم، اول خدا را بشناسیم، ثابت کنیم که خدایی هست. وقتی خدا ثابت شد، آن وقت ثابت می‌کنند که چون این خدا به بندگانش لطف دارد، پس بر خدا واجب است که کسانی را به عنوان نایب و مأمور یا فرستاده بفرستد که بندگان را هدایت بکند، پس این می‌شود اثبات نبوت، یعنی ضرورت نبوت و بعد می‌گویند اصل دوم اصول دین است. بنابراین ما باید معتقد باشیم به نبوت پیغمبرمان. آن وقت روی این مطلب می‌روند که چون خدایی هست و پیغمبری هم آمده، احکامی آورده، دستوراتی داده است.

ولی بعضی‌ها به این دستورات مؤمنند و عاملند و عمل می‌کنند، یعنی کارهای خوب می‌کنند، خدمت می‌کنند، و بعضی‌ها برعکس، ظلم می‌کنند، کفر می‌ورزند، کارهای ناشایست می‌کنند و مردم را آزار می‌دهند درحالی‌که مؤمنین و صالحین زندگیشان هم ممکن است بدتر باشد، و برعکس کافر‌ها و فاسق‌ها و ستم‌گر‌ها خیلی هم زندگی خوبی داشته باشند. بنابراین، بر خدایی که عادل است، واجب است که بالاتر از دولت‌ها و حکومت‌ها، محکمه‌ای داشته باشد و کسانی در آن دادگاه - مطیعین و عمل‌کنندگان و صالحین از یک طرف، و متمرّدین و خلاف‌کارها هم از طرف دیگر - محاکمه بشوند، آنها به جاهای خوب و به بهشت بروند، اینها به جهنم بروند و عقوبت بینند. به این ترتیب، این سه پایه، اصول دین را محکم می‌کنند. استدلال‌ها یا فلسفی است، یعنی با فلسفه و ذات واجب الوجود و نمی‌دانم ناسوت و ماسوت و از این حرف‌ها جلو می‌رود و از آن راه‌ها اثبات می‌کنند که خدایی هست و نمی‌تواند شریک داشته باشد. یا دیگران که معتقد به این هستند که به خودشان الهام می‌شود و مشهودی دارند، اهل عرفانند، و از راه‌های دیگر مثل عشق و این حرف‌ها به خدا می‌رسند، و بعد هم پیش خودشان توجیهاتی برای آخرت می‌کنند.

قرآن به هیچ‌وجه از این راه‌ها و از این جاها نیامده، به هیچ‌وجه من الوجوه، نه فلسفه تویش هست، نه عرفان‌بازی تویش هست، نه نمی‌دانم دلایل یونانی. همان‌طور که در

جلسات دیگری عرض شده بود، حتی با منطق و فلسفه بشری ما هم، قرآن حرف نمی‌زند، ضمن آنکه سعی دارد مطالبش در حیطه‌ی محسوسات و مسلمات بشر باشد. یعنی تعبدی نمی‌گوید «إِلَّا وَ لِلَّهِ» چون من خدا هستم و این را می‌گویم، تو هم چشمت کور باید پذیری، و اگر نپذیری به آتش جهنم می‌اندازم و پدرت را در می‌آورم. مطالبی که قرآن دارد، باز برخلاف ترتیبی است که معمول است و در کلاسیک وجود دارد.

در قرآن، دو مطلب بیشتر نیست، یعنی اساسش این دو تاست. بقیه فرع بر آن است: یکی آخرت است، و یکی خدا. و به‌همین طور هم شروع شده است. وقتی قرآن را به ترتیب نزول گروه‌ها و آیات نگاه می‌کنیم، می‌بینیم سال اول و دوم و سوم- و همین طور به تدریج بیشتر- توجه و تکیه‌اش، و اصرار و اثباتش، روی ارائه دادن و خبر دادن از قیامت و آخرت است، بدون اینکه اصلاً خدا را مطرح کند؛ یعنی درست عکس ترتیب ما، که می‌گوییم توحید و نبوت و معاد روز قیامت.

اولاً کلمه‌ی معاد، هیچ به این معنا نیست که ما تصور می‌کنیم. قرآن اول از قیامت شروع می‌کند، از آخرت شروع می‌کند، و آخرت را به‌هیچ‌وجه من‌الوجه- که در دو جلسه قبل و در مقاله‌ی «قیامت قرآن و معاد مسلمانان»^۱ عرض شده بود- به عنوان محکمه الهی و موضوع این که روحی می‌آید و نمی‌دانم می‌گوید پاشو، مرده به جسد می‌گوید بلند شو، به‌هیچ‌وجه این طور نیست. اولاً به عنوان یک خبر مطرح می‌کند، همان‌طور که مثلاً هواشناسی هم خبر می‌دهد که فردا جبهه‌ای از طرف مثلاً غرب، از طرف مدیترانه آمده و در شمال بارندگی خواهد کرد یا مثلاً بعضی‌ها- حالا درست یا دروغ- خبر می‌دهند که زلزله‌ای خواهد شد؛ قرآن قیامت را به صورت یک واقعه صد درصد طبیعی و فیزیک و شبیه به کلیه‌ی جریان‌ها و پدیده‌های طبیعی- مثل: شب شدن، روز شدن، حرکت ماه، حرکت خورشید، باران آمدن، و این جور پدیده‌ها مطرح می‌کند و به‌هیچ‌وجه من‌الوجه به صورت محکمه‌ای که مخصوص انسان باشد، نیست بلکه به صورت یک انفجار فوق‌العاده عظیم با ابعاد بی‌نهایت بزرگ که نه تنها انسان‌ها را- آن‌طور که ما تصور می‌کنیم-

۱. «قیامت قرآن و معاد مسلمانان» تفصیل و تدوین سخنرانی مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲۰ در محفل دعای کمیل است که از نوار برداشت شده و در سال ۱۳۷۷ در کتابی با نام «پادشاهی خدا» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است. این اثر هنوز در قالب مجموعه‌ی آثار به بازار کتاب ارائه نگردیده است (ب.ف.ب).

بلکه همه چیز را، و زمین را با تمام عرض و طولش در بر می‌گیرد و بلکه دامنه‌اش به منظومه شمسی و کرات و یا کهکشان خودمان هم می‌رسد، و آنی و دفعتاً و بغتاً است و شدیدترین انفجار است. حالا تکرار نمی‌کنم، جای دیگر هم هست:

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا.

وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا.»^۱

و برخلاف تصورات و انتظارات ما که مثلاً کوه را یک پایگاه و محل خیلی محکم و ثابت و پا برجایی می‌دانیم که تکان نمی‌خورد، می‌بینیم نه؛ کوه هم وقتی آن ضربه‌ی عظیم، و آن واقعه آمد، به صورت پنبه‌ی حلاجی شده، پودر می‌شود، بلکه از پودر هم ریزتر می‌شود. دریا که محل آب تنی است و با آب همیشه آتش را خاموش می‌کند، آتش می‌گیرد و اتفاقاً اخیراً هم قضیه‌ی برخورد ستاره‌ی دنباله‌دار به مشتری مطرح شده که ماهواره‌ها نشان می‌دهند که چه اشتعالی به وجود آورده است. اصلاً دریاها آتش می‌گیرد و یک پارچه آتش می‌شود، و یک سلسله از این جور وقایع اتفاق می‌افتد که این‌ها را هم قرآن خبر می‌دهد. بعد که مسئله‌ی قیامت و آخرت تاحدودی روشن شد و جلو رفت، آن وقت در اواخر سال سوم بعثت و رسالت، برای مردم مسئله‌ی وحدانیت خدا مثلاً در سوره‌ی حاقه (۶۹) و در سوره‌ی صافات (۳۷) پیش می‌آید و پرده عوض می‌شود و موضوع توحید و خدا «أَنَّما إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»^۲ مطرح می‌شود و الی آخر که کار نداریم.

خلاصه، قرآن دو مسئله‌ای را مطرح می‌کند که این دو مسئله از ذهن بشر کاملاً دور است. هیچ کدام ماها، نه در گذشته، نه در حال، و نه در آینده، پدیده‌ای شبیه به پدیده‌ی آخرت و قیامت - آن‌طور که قرآن شرح می‌دهد - ندیده‌ایم و نمی‌توانیم تصورش را هم بکنیم. از خصوصیات اصلی قیامت و آخرت این است که مرده‌ها زنده می‌شوند. هیچ دانشمندی، چه Physicien، چه شیمیست، چه الکترونیک‌شناس، چه جامعه‌شناس، چه دیگران تا به حال چنین چیزی را ندیده‌اند، اصلاً نمی‌توانند تصور بکنند که مرده دو مرتبه بلند شود و - آن‌طور که قرآن می‌گوید - تمام گذشته‌اش مقابل چشمش قرار بگیرد:

۱. زلزله (۹۹) / ۱ و ۲: زمانی که زمین به لرزه‌ی خود درآید. و زمین سنگینی‌های خود را خارج سازد.

(به نقل از م.آ.۱، مباحث بنیادین، صفحه ۳۸)

۲. فصلت (۴۱) / ۶: ... معبود شما معبودی است یگانه ...

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ»^۱

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ»^۲

اصلاً هوش و حواس و گفتارهایش، علم و دانش و فهمش، دو مرتبه زنده بشود، و بعد با آن ابعادی که برای بهشت و جهنم گفته شده است، دو مرتبه سرجایش بیاید. یک کسی رفت پیش حکیم باشی درد دل کرد، دردش را گفت، حکیم گفت چته؟ گفت ابرویم درد می‌کند، ابرویت؟ بله، گفت چه خورده‌ای؟ گفت نان و یخ. گفت: نه مرضت مرض آدمیزاد است نه خوراکت خوراک آدمیزاد است. حالا مسئله قیامت و آخرت، آن طوری که قرآن شرح می‌دهد، نه آن طور که ماها فکر می‌کنیم یا در کتب ظاهراً آسمانی دیگران است، هیچ چیزش به آدمیزاد و به منطق و محیط و فکر بشر نمی‌رود و نمی‌شود هم ثابت کرد. اولاً فلسفه و نمی‌دانم آنها که تکیه‌شان روی بدیهیات و ذهنیاتی است که آنها هم مأخوذ از مشاهدات است، چون هیچ وقت ندیده‌اند که مثلاً شتر را توی شیشه بکنند، چون می‌گویند کل همیشه بزرگ‌تر از جزء است؛ و هیچ وقت ندیده‌اند یک چیزی که توی دهنشان می‌گذارند هم تلخ باشد هم شیرین؛ چون گفته‌اند جمع اضداد میسر نیست.

خلاصه روی یک سلسله چیزهایی که تصور می‌کنند مسلمیات و بدیهیات است ولی همه‌ی اینها مأخوذ از مشاهدات است، یک صغری کبراهایی می‌چینند و یک چیزهایی می‌گویند. آنها هم که به شهود و رؤیا و این حرف‌ها معتقدند، آنها هم به راه‌های دیگر. آنها‌یی که بیشتر مورد اعتماد هستند و قرآن هم آن راه را می‌گیرد، دانشمندان هستند؛ خصوصاً دانشمندان علوم جدید که خود قرآن هم همین راه را در پیش گرفته است، راهی که مبتنی و متکی بر تجربه و مشاهده است. مثلاً انبساط اجسام را تجربه می‌کنند، مثلاً می‌بینند یک جسمی با این نسبت منبسط می‌شود، بعد همه چیز را به فرمول درمی‌آورند.

قیامت و آخرت پدیده‌ای است که چون نظیر ندارد و در این دنیا نیست و نمی‌توان آن را تجربه کرد، بنابراین علم هم نمی‌تواند آن را ثابت کند. همین‌طور

۱. انفطار (۸۲) / ۵: هر کس خواهد دانست که چه پیش فرستاده و چه کارهایی بعداً انجام داده است.

(به نقل از م. آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۱۰۹)

۲. تکویر (۸۱) / ۱۴: هر کس به آن‌چه حاضر و آماده کرده است، آگاه می‌گردد.

(به نقل از م. آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۱۵۵)

خدا را، و خداهای مردمی مثل ونوس و نیمی دانم ابوالهول و زهره و خورشید که اینها همه‌اش محسوس است و همه دیده‌اند، اما آنها خدای قرآن نیستند، خدای بشراند. بشر وقتی دنبال خداسازی می‌رود، اولاً خودش را مثل فرعون خدا می‌کند، خدا از من نزدیک‌تر چه کسی است؟ چرا خودم خدا نباشم؟ یا یک شخصی را، رهبری را، پیر طریقتی را، یا کسی را که به دلیلی به او عقیده دارد، صاحب قدرتی است، به او می‌گوید خدا، مثلاً دارای صفات خداست. یا چیزهایی که در طبیعت منشأ آثار عظیم بودند مثل رودخانه نیل، مثل خورشید، آنها را می‌گوید خدا. ولی خدای قرآن «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱ است، همه جا هست و هیچ جا نیست، وجود دارد ولی دیدنی نیست، می‌شنود ولی گوش ندارد، هیچ چیزش به آدمیزاد نمی‌رود. بنابراین آن خدایی که قرآن معرفی می‌کند نه قابل دیدن است، نه لمس کردن و نه حساب کردن است. هیچ چیز نیست، با هیچ علمی نمی‌شود او را دید و یا لمس کرد. آدم خواب هم که می‌بیند، معمولاً ترکیبی است منظم یا نامنظم از همان چیزهایی که در زندگی دیده. مثلاً آدم پلنگ دیده، گربه دیده، آتش دیده، اینها در خواب ظاهر می‌شود، حالا درست و غلطش را من کار ندارم. چون پیغمبرها برای این دو کار [آخرت و خدا] آمده‌اند و قرآن هم اساسش این است، که آن هم قابل اثبات نیست. نه قابل رؤیت است، و نه قابل اثبات؛ چه کار باید بکند؟ هیچ راهی جز این ندارد که به ما بفهماند و ما بپذیریم که این کلام، کلام خداست. ببینید، وقتی موسی مبعوث می‌شود، خدا مستقیماً با او صحبت می‌کند، پس شک و تردیدی برای موسی (ع) نیست:

«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى.

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.»^۲

موسی به آنجا رفته تا یک گیرانه‌ی آتشی پیدا بکند، آن وقت یک همچین صدایی می‌شنود، نمی‌تواند منکر بشود. آن صدا به او می‌گوید:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ» (طه (۲۰) / ۱۴)

۱. شورا (۴۲) / ۱۱: ... هیچ چیز همانند خدا نیست...

۲. طه (۲۰) / ۱۱ و ۱۲: چون موسی به آتش نزدیک شد، ندا رسید: ای موسی.

من صاحب‌اختیار توام، پای‌پوش خود را [به احترام] بیرون آر، که در سرزمین مقدس «طوی» هستی. (ترجمه‌ها به نقل از قرآن مبین، ترجمه مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی)

من خدا هستم آن وقت یهودی‌ها هم، بنی اسرائیل هم، آنها هم این صدایی که می‌آمده و با خدا صحبت می‌شده، می‌شنیده‌اند. بنابراین شک و تردیدی درباره‌ی خدا نداشته‌اند. حضرت موسی می‌دانسته که خیال و وهم نیست. در مورد حضرت عیسی جور دیگر بوده، در مورد پیغمبر آخرالزمان، خدا مستقیماً تکلم نمی‌کرده، کتاب فرستاده، وحی بوده، پیغمبر یک چیزهایی می‌شنیده، به خاطرش هم سپرده می‌شده و این را به دیگران منتقل می‌کرده، همه هم کم و بیش می‌فهمیده‌اند که این کلام، کلام خود این شخص نیست، یک جور دیگری است. بنابراین مسئله مهم این بوده که اینها بپذیرند که این خبرها، خبرهای شکمی نیست، خبرهای خیالی نیست، خبرهای تحریک فلان قدرت و ابرقدرت هم نیست، روی منفعت هم نیست، صرفاً از ناحیه‌ی خداست، بنابراین اگر اصرار می‌ورزد، یعنی آن تعلیمات دینی که قرآن می‌دهد، از نبوت شروع می‌شود، یعنی نبوت از خود قرآن شروع می‌شود و فهمیدن و پذیرفتن اینکه قرآن از طرف خداست.

بینید، اصلاً سیستم تبلیغ قرآن عوض می‌شود. وقتی به خود قرآن نگاه می‌کنیم، مخصوصاً اگر قرآن را به صورت کلاسیک نگاه نکنیم، یعنی به ترتیب نزول به قرآن توجه کنیم که اول خدا به پیغمبر چه گفته، بعد به دیگران چه گفته است، و به آن ترتیب که جلو می‌رویم، می‌بینیم از همین راه وارد می‌شود. بعد ملاحظه می‌شود که سه جور سوره و آیات در قرآن هست، یکی سوره‌هایی که مخاطبش مستقیماً خود پیغمبر است:

«أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۱

«أَقْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ»^۲

خوب برای پیغمبر هم اولش همین طور که در سیره و تاریخ خوانده‌اید، ترس بود، وحشت بود، تردید بود که نکند من جن زده شده باشم، افکارم شیطانی باشد، خیالات باشد، حتی پیغمبر مطلب را با خدیجه مطرح می‌کند. خدیجه پیش دایی یا نمی‌دانم عمویش می‌رود، او می‌گوید نه، اینها نشانه‌های پیغمبری است و یواش و یواش آن

۱. علق (۹۶) / ۱: بخوان به نام خداوند گارت که آفریده است (آفریدگار است).

(به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۱۹)

۲. علق (۹۶) / ۳: بخوان و (بدان که) خداوند گارت تو ارجمندترین و با کرامت‌ترین (ارباب‌ها) است.

(به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۱۹)

چیزی را که به اصطلاح اسم جبرئیل رویش گذاشته‌اند، می‌پذیرد و بر پیغمبر مسلم می‌شود که نه خیال است، نه مرض است، نه مالیخولیاست، نه شیطان است، نه جن است، نه چیز دیگر؛ دیگر مسلم می‌شود که خداست که دارد با او حرف می‌زند. بنابراین تا آنجا که مربوط به پیغمبر می‌شود، مسئله حل شده است. وقتی می‌گوید «أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» می‌گوید: «مَا أَنْ بَقَارِي» من نمی‌توانم بخوانم. باز دو مرتبه می‌گوید، و بعد باز هم می‌گوید و بالاخره می‌فهمد: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ». بعد به خانه‌ی خدیجه می‌آید و داستان‌هایی که می‌دانید. دفعه دوم، بعد از آن، این آیات بر پیغمبر خوانده می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ.» (مدثر (۷۴) / ۱ و ۲)

ای آدمی که توی شمد یا توی پلاس خودت را پیچیده‌ای، بلند شو، پا شو و اخطار و انداز بکن - بدون اینکه پیغمبر بداند - چه چیز را من اخطار بکنم؟ چی را بگویم؟ چی را نگویم؟ ولی می‌داند که از آنجاست:

«قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ. وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ.»

وَلَا تَمَنَّ أَنْ تَمُنَّ تَسْتَكْثِرُ. وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ.^۱

چون پیغمبر فهمیده و برایش مسلم است که خدایی و ربی هست، رب مخصوص اوست. صحبت با عنوان ربوبیت و رب و خدا و احکام شروع می‌شود، اما صحبت با مردم به یک ترتیب دیگر است. خداوند یک جور دیگر با آن‌ها حرف می‌زند. در سال‌های اول رسالت، بیشتر آیات قرآن و گروه‌های تنزیل طرف خطابش خود پیغمبر است - بعد می‌گوییم که به چه منظور و چگونه - نوع دوم حالت خبر را دارد، قرآن یک مطلب کلی را راجع به انسان اعلام می‌کند، این است که می‌بینیم سومین گروه تنزیل سوره‌ی والعصر (۱۰۳) است همین دو تا آیه هم هست:

«وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.» (عصر (۱۰۳) / ۱ و ۲)

آدمیزاد، انسان، دائماً کلاه سرش می‌رود، در خسران و زیان است، اما حالا چگونه؟ چه جور؟ اگر خود بشر یک ذره فکر بکند، می‌فهمد که این درست است.

۱. مدثر (۷۴) / ۲ تا ۷: برخیز تا (مردم را) انداز کنی و هشدار دهی. و خداوند گارت را بزرگ بشمار (یا به بزرگی و عظمت یاد نما). و جامه‌ات را، پس پاکیزه بدار. همچنین، از کار بد (یا زشت کاری) دوری کن. و (در آنچه خواهی کرد به کسی) منت مگذار و فزونی مجوی (یا خدمت خود را بزرگ و زیاد ندان). و (بالاخره) به خاطر خداوند گارت، صبر پیشه نما. (به نقل از م.آ.۲۱، پایه‌پای وحی، صفحه ۳۵)

هنوز نمی گوید خدایی هست ، قیامتی هست، نه؛ یک مطلبی را می گوید که برای بشر قابل قبول و قابل درک است. به عصر و زمان قسم می خورد، همین زمان شاهد است؛ نگاه کن اقوام گذشته، دیگران، آیا عاقبت به خیر شدند؟ آیا آدم‌هایی که به حال خودشان رها بودند ، منفعت بردند ؟ همه به دنبال منفعت می رفتند ولی بالاخره زیان بردند. این نوع دوم آیات است که از این نوع، تک و توک می بینیم.

در نوع سوم آیات، قرآن خودش با مردم طرف می شود، با آنها حرف می زند و این از خصوصیات قرآن است، صحبت با مردمی که هنوز قرآن را قبول ندارند. می گویند یارو را توی ده راهش نمی دادند، نشانی خانه‌ی کدخدا را می پرسید. ولی جبرئیل یا خدا یا قرآن به این کاری ندارد. مثلاً سوره‌های اول قرآن طرف و مخاطبش مردمند، مردمی هستند که همه منکرند، حالا فرض کنید منهای خدیجه، منهای حضرت امیر؛ ولی آن توده‌ی مردم و کسانی که با پیغمبر طرف بودند، قرآن با این‌ها کار دارد، با این‌ها حرف می زند، چی می گوید؟

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»^۱

چهارمین گروه نازل شده بر پیغمبر سوره‌ی تکاثر (۱۰۲) است:

«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ. حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.» (تکاثر (۱۰۲) / ۱ و ۲)

شماها واله و شیفته‌ی پول زیاد جمع کردن، اولاد زیاد داشتن، شتر جمع کردن، به رخ همدیگر کشیدن و تکاثر هستید، تا بروید به قبرستان، تا آخر مرگ. این یک اخطار است، یک انداز است. مردم می شنوند، نمی خواهند گوش بدهند ولی اگر یک خرده به خودشان بیایند، می بینند نه، حرف حرف مهمی است. اصلاً یک صدایی دارد می آید، منتها از زبان پیغمبر. پیغمبر از قول کسی دیگر دارد می گوید که شما همه‌ی فکر و ذکرتان و خدایتان، معشوقتان، معبودتان، هدفتان، هی به رخ همدیگر کشیدن است. این درست روحیه‌ای بوده که مردم قریش داشته‌اند، به رخ همدیگر بکشند «حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ».

یک قسمت اساسی و مهم این است که چگونه قرآن همین طور پا به پای آنها، یا با پیغمبر حرف می زند و یا اعلام کلی می کند و یا با مردم طرف می شود. در گروه چهارم می بینیم طرف خطاب مردمند که «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» بود، گروه پنجم به خود

۱. تکاثر (۱۰۲) / ۱: شما را فزون‌طلبی و برتری‌جویی سرگرم و مفتون کرده (معبود و والای خود قرار داده) (به نقل از م.آ.۲۱، پایه‌پای وحی، صفحه ۴۹) است.

پیغمبر برمی گردد. گروه ششم سوره‌ی ذاریات (۵۱) است، آنجا باز خطاب به مردم است:

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ. وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ.» (ذاریات (۵۱) / ۵ و ۶)

آنچه به شما وعده داده شده، راست است دروغ نیست. دلیل راست بودنش را هم فعلاً نمی‌آورد، همین قدر خبر می‌دهد، اطلاع می‌دهد که «أَيُّهَا النَّاسُ» به زودی وعده‌هایی به شما داده خواهد شد. هنوز صحبت قیامت و آخرت و جهنم هم نشده است، این دروغ نیست. «کلاماً دوغ لودور یو خودور یالانی»، در اینجا دروغ نیست.

«وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ.»

دین - که حالا روز پاداش و روز جزا معنی می‌کنند - واقعیت دارد، خیال نیست، وهم نیست، ادعا نیست، استدلال‌های فلسفی و کلامی و نمی‌دانم فلان نیست؛ واقعیت دارد، یک چیز واقع است، همین طوری که خورشید واقع است. قسم‌هایی که در این سوره‌ها می‌خورد، به چیزهای واقعی است:

«وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا. وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا.»^۱

گروه پنجم سوره‌ی طور (۵۲)، و خطاب به پیغمبر است:

«وَالطُّورُ. وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ. فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ. وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ.»^۲

همه‌اش به چیزهای محسوس و موجود، قسم خورده می‌شود:

«وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ. إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ. مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ.»^۳

اول دفعه است که خدا می‌گوید عذاب رب تو واقعیت دارد، تو بدان که کلام بیهوده نیست، دروغ نیست، «مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ». هیچ امکان جلوگیری از عذاب رب تو نیست، این را تو بدان. آن وقت بعد از زبان پیغمبر به مردم گفته می‌شود که:

۱. شمس (۹۱) / ۱: قسم به خورشید و نورافشانی آن (یا پرتوافکنی و درخشش گسترده و تابندگی آن).

شمس (۹۱) / ۴: و قسم به شبانگاه، آن‌گاه که آن را می‌پوشاند.

(به نقل از م.آ. ۲۱، پایه‌پای وحی، صفحه ۱۱۵)

۲. طور (۵۲) / ۱ تا ۴: قسم به (کوه) طور. و قسم به کتاب نوشته شده (به خط و تحریر درآمده). در صفحه‌ای گشوده (و انتشار یافته). و قسم به خانه معمور (آباد شده).

(به نقل از م.آ. ۲۱، پایه‌پای وحی، صفحه ۵۳)

۳. طور (۵۲) / ۶ تا ۸: و قسم به دریای مملو (پر). همانا که عذاب خداوند گارت حتماً واقع می‌شود (یا واقعی و واقع شونده است). جلوگیری کننده‌ای نیز برای آن نیست. (به نقل از م.آ. ۲۱، پایه‌پای وحی، صفحه ۵۳)

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ. وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»^۱

پشت سرش دو گروه است که مخصوص پیغمبر است و یکی سوره‌ی توحید (۱۱۲) است:

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ.»

خدا با پیغمبر پوست کنده حرف می‌زند. صحبت از «الله» می‌کند «صَمَد» بودن، «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.» چون اول پیغمبر باید مطلع باشد، اول دفعه داستان آن پدیده‌ای که فراگیر است، همه کس گیر و همه جا گیر است را برای پیغمبر بیان می‌کند، این برای مردم نیست:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ. عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ. تَصَلِّي نَارًا حَامِيَةً.»

تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ. لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ.
لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ. وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ»^۲

آیا خبر از این غاشیه داری؟ بدون آنکه بگوید کجا؟ و کی؟ چهره‌هایی در آن روز سرافکنده هستند، سر به زیرند، خستگی و کسالت در آن چهره‌ها نشان داده می‌شود و به یک آتش سوزان و داغ‌کننده‌ای می‌رسند، از یک چشمه گرم و سوزانی می‌نوشند ولی:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ. لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ.» (غاشیه (۸۸) / ۸ و ۹)

ولی چهره‌هایی در آن روز خوش و خرم و نرمند، و از کار و تلاششان راضی و خوشنودند؛ ولی کجا؟ کی؟ این خبر را به پیغمبر می‌دهد، این از آن نوع چیزهاست که مخصوص پیغمبر است ولی پیغمبر باید به دیگران انتقال بدهد. گروه دهم سوره‌ی طارق (۸۶) است. باز قَسَمَش به آسمان است، قَسَمَش به زمین است، و این قسم‌ها برای چیست؟ برای اینکه چه بگوید؟

۱. ذاریات (۵۱) / ۵ و ۶: به قطع و یقین آنچه وعده داده می‌شوید (یا شده‌اند) راست است. و اینکه یقیناً جزا یا کیفر و پاداش (قیامت) واقع‌شدنی است (یا واقعیت دارد و واقع شده است).

(به نقل از م.آ.آ. ۲۱، پایه‌پای وحی، صفحه ۵۷)

۲. غاشیه (۸۸) / ۱ تا ۸: آیا داستان غاشیه به تو رسیده است؟ (یا خبر از داستان غاشیه داری؟). چهره‌هایی در آن روز شرمنده و سرافکنده‌اند، (متواضع‌اند). زحمت و رنج دیده و خسته‌اند. و وارد می‌شوند به آتش سوزانی. از چشمه‌ی داغی می‌آشامند (آب داده می‌شوند). (و) چهره‌هایی در آن روز با طراوت و شاداب هستند. (به نقل از م.آ.آ. ۲۱، پایه‌پای وحی، صفحه ۸۱)

«إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ» (طارق (۸۶) / ۱۳)

این کلامی که تو می شنوی و مردم هم خواهند شنید، یک کلام مشخص و جدا کننده و متمایز و غیر از چیزهای دیگر است :

«وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (طارق (۸۶) / ۱۴)

هزل نیست، شوخی نیست، یا از این داستان‌ها و قصه‌ها نیست. حالا چیزی را می گوید که خود مردم هم شاهدند.

خوب، این کلام‌ها که تاکنون آمده کدامش شوخی بود؟ کدامش حرف‌های پوچ بود؟ و کدامش جدی نبود؟ در همان سوره‌ی علق (۹۶)، صحبت از چه می کند؟ از سه چیز اساسی: یکی ربّ است، ارباب کل؛ یکی انسان است؛ یکی هم طبیعت و آفرینش؛ آیا جدی تر از اینها و غیر شوخی و بی مزه بودن و بی اثر بودن از این سه موضوع اصلاً چیزی هست؟ همین قدر به مردم این را می خواهد بگوید که من پرت و پلانمی گویم، این کلامی که می شنوید، پرت و پلان نیست، کلامی جدی است، و واقعاً هم جدی است.

گفتن، و صحبت از «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا»^۱، این جدی است، از این جدی تر چه؟ از همین نوع مطالب دارد. یکی به پتک، یکی به سندان، یکی به پیغمبر، یکی به مردم گفته می شود تا می رسیم به سوره‌ی تکویر (۸۱) شانزدهمین گروه تنزیل، یعنی آخرین گروه سال اول، نشانه‌ی زمانی را می دهد. خوب این جهنم، این قیامت، کی پیش می آید؟ اشخاصی که حرف درست می زنند، تا آخر باید بروند، اگر طرف پرسید: کجاها؟ کی ها؟ و چه جور؟ باید بگوید. وقتی کجا و چه جورش را گفت، این نشان از این است که این حرف حقیقت دارد. حالا باید یواش یواش بقیه را بگوید، می خواهید بدانید کی قیامت است؟

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ.

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ»^۲

۱. شمس (۹۱) / ۱: قسم به خورشید و نورافشانی آن (یا پرتوافکنی و درخشش گسترده و تابندگی آن).

(به نقل از م.آ.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۱۱۵)

۲. تکویر (۸۱) / ۱ تا ۴: آن زمان (یا هر وقت) که خورشید درهم پیچیده و فشرده شود. (یا در سیاهی و تاریکی فرو رود). و آن زمان که ستارگان تیره و تار شوند (یا سقوط کنند). و آن زمان که کوه‌ها به حرکت درآمده به راه افتند (یا جریان و لغزشی بیابند). و همان زمان که شتران (با ارزش) ده ماهه‌ی آبستن، رهاگردیده و بی صاحب شوند. (به نقل از م.آ.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۱۵۵)

حالا ترجمه نمی‌کنم، می‌دانید وقت نداریم، آن زمانی که :
«وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ. وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ. وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ.
عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ.» (تکویر (۸۱) / ۱۱ تا ۱۴)

اصلاً آسمان بر افکنده می‌شود و آن وقت «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ.» جهنم شعله‌ور می‌گردد و آتش می‌گیرد «وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ.» و بهشت جلو می‌آید، و در دسترس قرار می‌گیرد، آن وقت چه می‌شود؟ «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ.» هر شخصی، هر انسانی، آگاه می‌شود که برای خودش چه آورده است.

خوب، حالا این حرف‌ها را تو از کجا می‌آوری؟ از چی می‌گویی؟ آن موقع، من از کجا بفهمم که این حرف‌ها را چه کسی فرستاده؟ در این جا قرآن گنگ نمی‌شود، توضیح می‌دهد، جواب می‌دهد، می‌گوید:

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْحُسْنِ. الْجَوَارِ الْكُنُوسِ. وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ.
وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ.» (تکویر (۸۱) / ۱۵ تا ۱۸)

پس لازم نیست که سوگند به خنس (ستارگان بازگردانده) بخورم و سیر کننده و پنهان شونده، و قسم به شب وقتی که تاریکیش جلو می‌رود و قسم به صبح گاهان موقعی که بدمد.

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ.» (تکویر (۸۱) / ۱۹)

این کلام، از ناحیه‌ی یک فرستاده و مأموری است که آدم با کرامتی است، آدم محترمی است، شخصیت دارد:

«ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ.» (تکویر (۸۱) / ۲۰ و ۲۱)

خیلی نیرومند است خیلی قوی است، پیزوری نیست، صاحب انرژی است، که مؤثر در همه چیز است و مکان و موقعیت خیلی محکمی در نزد صاحب عرش دارد، مطاع و امین است.

«وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ.» (تکویر (۸۱) / ۲۲)

حالا، موضوع برمی‌گردد به پیغمبر؛ این دوست شما، این یار شما، این پیغمبر، دیوانه نیست، آدم عاقلی است:

«وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ. وَمَا هُوَ عَلَيَّ الْعَيْبِ بِضَنِينِ.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ. فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ.» (تکویر (۸۱) / ۲۳ تا ۲۶)

در افق روشنی این قضایا را دیده و برایش محسوس بوده است - حالا، پیشاپیش به آن توجیهاتی که اینها خواهند کرد، جواب می‌دهد - مبادا خیال کنید که این را شیطان رانده شده داده؟ «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ». پس، کجا دارید می‌روید؟

بینید مؤثر است. وقتی یک کسی با آدم صحبت می‌کند، هر وقت که نکات حساسی می‌گوید، بالاخره شخص کم و بیش تکان می‌خورد «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ». کجا می‌روید؟

«إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ». (تکویر (۸۱) / ۲۷)

این قول فقط یادآوری است، فقط یک بیان و تذکری است، چکش توی کله تان نمی‌زنیم، زور نیست، یک مطلبی است که به شما می‌گوییم.

«لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ». (تکویر (۸۱) / ۲۸)

هیچ نفعی برای ما نیست، هر کدام از شماها اگر خواست، در این راه بیاید. اما:

«وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ». (تکویر (۸۱) / ۲۹)

اول دفعه است که اسم «الله» برای مردم می‌آید. اما اگر شما هم خواستید که راه مستقیم در پیش بگیرید، «الله» هم، خدا هم همین راه مستقیم را می‌خواهد، خدا هم همین را خواسته و مشیت شما با مشیت پروردگار جهانیان تطبیق می‌کند.

پشت سرش سه سوره‌ی متوالی خطاب مخصوص به پیغمبر است. چون مدتی وحی قطع شده بوده، پیغمبر خیال می‌کرده که مورد خشم و غضب خدا قرار گرفته، اینجا در سوره ضحی (۹۳)، خدا او را دل‌داری می‌دهد:

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى». (ضحی (۹۳) / ۳)

نه، خیال نکن، ما تو را ول نکرده‌ایم، بر تو خشم نگرفته‌ایم،

«وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى». (ضحی (۹۳) / ۴)

آخرت برای تو بهتر است، شاهنامه آخرش خوش است:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى». (ضحی (۹۳) / ۵)

بینید، چه طور دارد با پیغمبر صحبت می‌کند؟ نه، غصه نخور، راحت باش، خدا این قدر به تو خواهد داد که راضی بشوی، یعنی راضی باشی که مشکلات را بپذیری، همان طور که در دومین گروه تنزیل می‌گوید:

«وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ». (مدثر (۷۴) / ۷)

به خاطر رب خودت پایداری بکن، صبر کن. نمونه‌هایی می‌آورد:

«الْمَ يَجِدُكَ يَتِيماً فَأَوْي. وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى. وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى.»^۱

پشت سرش، در سوره‌ی بعد، دنبال همین می گوید:

«الْمَ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ.» (شرح (۹۴) / ۱)

مگر ما شرح صدر به تو ندادیم و تو را از تنگنا و سختی بیرون نیاوردیم؟

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ.» (شرح (۹۴) / ۲)

بارت را سبک نکردیم؟ آن وقت چه کار کنی؟

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ.» (ناس (۱۱۴) / ۱)

بگو من - در برابر مشکلات و سختی‌ها - پناه به «رب» مردم می‌برم:

«مَلِكِ النَّاسِ. إِلَهِ النَّاسِ. مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ.»^۲

حالا خطاب در گروه بیستم، برمی‌گردد به مردم، باز با قسم‌های طبیعی، طبیعی:

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا. وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا.»^۳

خبر از وضعیت مکانی و پدیده‌ای داده می‌شود،

«يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ.» (نازعات (۷۹) / ۶ و ۷)

روزی که (زمین یا آسمان) به تکان شدید می‌افتند و برکنده شوند و یک تکان و

یک ضربه، و یک انفجار پشتش، وارد محشر می‌شوند.

«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ. أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ.»

يَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرُدُّوْنَ فِي الْحَافِرَةِ. أَئِنَّا كُنَّا عِظَامًا نَّخْرَةً.

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ. فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ. فَإِذَا هُمْ

بِالسَّاهِرَةِ.»^۴

۱. ضحی (۹۳) / ۶ تا ۸: آیا (چنین نبود) که تو را یتیم یافت و پناهت داد؟ و تو را گمگشته (یا گمراه) نیافت و

هدایت کرد؟ و تو را عیالمند (یا نادار) یافت و بی‌نیازت کرد؟ (به نقل از م.آ.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۲۰۷)

۲. ناس (۱۱۴) / ۲ تا ۴: (به آنکه) پادشاه مردم است. معبود (واقعی) مردم (است). (پناه می‌برم) از شر و زیان

(وسوسه کننده‌های) نهانی و آشکار. (به نقل از م.آ.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۲۳۱)

۳. نازعات (۷۹) / ۱ تا ۲: سوگند به (عوامل یا جریان‌ها و پدیده‌های) برکنندگان با شدت و سختی. سوگند

به (عوامل یا) حرکات ملایم (یا حرکات سبک‌سیر و نشاط آور).

(به نقل از م.آ.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۲۴۷)

۴. نازعات (۷۹) / ۸ تا ۱۴: (چنان روز) دل‌هایی در تاب و طپش‌اند (یا قرار خواهند گرفت). چشم‌هایشان رو به

زیر و خاشع است. می‌گویند آیا ما به راه پیموده شده (یا به وضع قبلی) در چاله برمی‌گردیم؟ آن گاه ←

بینید، قدم به قدم، در همین سوره، خطاب برمی گردد به پیغمبر، برای اولین بار داستان‌های گذشته را به پیغمبر یادآوری می کند که او هم به مردم بگوید، و از وقایع تاریخی آن‌هایی که کم و بیش برایشان مسلم و قابل اثبات و قابل تشخیص و تحقیق است، به پیغمبر گفته می شود:

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى.» (نازعات (۷۹) / ۱۵)

آنجا «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ.»^۱ بود، این جا «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى.» آمده است. آیا حدیث موسی به تو رسیده است یا نه؟ چیزی شنیده‌ای؟ خبری داری یا نه؟ «إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.»^۲

تو باید یادآوری کنی که موسی چه جورى با خدا روبه‌رو شد و گفت و شنود داشت؛ و این که به موسی گفت برو پیش فرعون و با فرعون چه بگو؛ و این که فرعون قبول نکرد، و آن وقت:

«فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَحْشَى.»^۳

برای اینکه مردم ایمان بیاورند و بپذیرند که این حرف‌ها پوچ و بی مغز نیست، و این وعده‌ها راست است و این قرآن از طرف خداست.

می بینید، قرآن نمونه‌های قابل رؤیت یا قابل تحقیق و اثبات می آورد، نمونه‌های تاریخی می آورد که این موضوع در افواه هم بوده؛ اگر نبوده، می توانسته‌اند تحقیق کنند که عاقبت فرعون چه شد. تاریخ هم بعداً نشان می دهد که چه شد؟ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَحْشَى.» این وسیله‌ی عبرت برای کسانی است که بترسند:

→ که استخوان‌های پوسیده شده‌ایم آیا (چنین بازگشت به حیات و جنبش) امکان پذیر است؟ گویند در این صورت و این بار (زندگی یا بازگشت) پریشانی و زیانکاری است. پس قطعاً این رویداد یک تکان (یا رانش تنها) و واحد است! آنها خود را ناگهان در صحنه وسیع بیدارکننده می بینند!

(به نقل از م.آ.۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۲۴۷)

۱. غاشیه (۸۸) / ۱: آیا داستان غاشیه به تو رسیده است؟ (یا خبر از داستان غاشیه داری؟).

(به نقل از م.آ.۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۸۱)

۲. نازعات (۷۹) / ۱۶: آن زمان که خداوند گارش او را در وادی مقدس طوی ندا داد (یا خواند).

(به نقل از م.آ.۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۲۵۹)

۳. نازعات (۷۹) / ۲۵ و ۲۶: خداوند (بزرگ یا الله) نیز او را گرفتار (درد و بیچارگی‌های) آخرت و دنیا ساخت. همانا که در این (سرگذشت و داستان) هرآینه عبرت و پند برای کسانی که اهل خشیت و ترس (از خدا) هستند وجود دارد.

(به نقل از م.آ.۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۲۵۹)

«فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ»^۱

آنجا باز در گروه بیست و دوم خدا به مردم می گوید که آنها طرف خطاب هستند. قسم به لیل و نهار، جفت مرد و زن، و اینکه کارهای شما متفرق و متشتت است، ولی دو دسته می شوید.

«فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى. وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى. فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى.

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى. وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى. فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَى.

وَمَا يُعْنَى عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى. إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»^۲

حالا شما من را قبول دارید یا نه؟ ولی خدا می گوید: هدایت شما به عهده ماست، ما شما را هدایت می کنیم و:

«وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى». (لیل (۹۲) / ۱۳)

آخرت و عاقبت شما و اول که شما به وجود آمدید با ما، این وسط با خودتان؛ این وسط را گذاشته ایم به اختیار خودتان.

«فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى». (لیل (۹۲) / ۱۴)

ما همین قدر شما را هشدار می دهیم که یک آتش سوزان جلز و ولز آوری هست؛ چه کسی به آن می رسد؟

«لَا يَصُلُّهَا إِلَّا الْأَشْقَى. الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى». (لیل (۹۲) / ۱۵ و ۱۶)

«شقی‌ها» به آن می رسند، کسانی که تکذیب کنند و پشت کنند. چون اول آفتی که به رسالت پیغمبر و به این مأموریت خورده بود، این بود که می گفتند: او دروغ می گوید، پریشان می گوید، و اصلاً حاضر نبودند به حرفش گوش بدهند، به او پشت می کردند، در می رفتند. حالا به آنها گفته می شود که آن آتشی که «تَلَظَّى»

۱. مدثر (۷۴) / ۸: و آنگاه که در صور (یا ناقور) دمیده (یا کوبیده) شود.

(به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۲۶۹)

۲. لیل (۹۲) / ۵ تا ۱۲: اما آن کس که بخشنده‌گی و پرهیزکاری پیشه کند (از خطرات و خطاها پرهیز و پروا داشته باشد). و بهترین (گفتار یا دعوت و عمل) را تصدیق کند (پذیرای خوبی‌ها باشد). پس ما هم برای آسان شدن کار و تلاش او، تسهیلات فراهم می کنیم. و اما آن کس که بخل ورزد و احساس و ابراز بی‌نیازی کند. و بهترین (گفتار یا کردار و پندار) را تکذیب نماید. پس ما هم برای مشکل و سخت شدن (کار و تلاش او) کمک کرده تسهیلات لازم فراهم می آوریم. درحالی که وقتی به هلاکت و گرفتاری افتد، مال و منال، دردهایش را دوا نمی کند و بی‌نیازش نمی سازد. به درستی که آنچه به عهده ما است هدایت (یا راهنمایی و رهبری) است. (به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۲۷۷)

است، چه کسی توی آن آتش می افتد؟ کسی که همین طوری بگوید: محمد دروغ می گوید. دلیلی هم ندارد، چه دلیلی دارد که محمد دروغ می گوید؟ هیچ؛ ولی می گویند دروغ می گوید، و پشت می کنند.

«وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى. الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى.» (لیل (۹۲) / ۱۷ و ۱۸)

ولی از آن آتش، پرهیز کاران، کسانی که خوددار هستند و تسلط بر خود دارند زود باشد که خود را دور بگیرند. چه گونه؟ چه کار می کنند؟ «الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى.» این مالی که آنجا «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»^۱ بود، و این مال او را اسیر کرده و خدای او شده بود، این آدم مالش را می دهد و تزکیه می شود. تزکیه از کدام مرض؟ مرض دنیاپرستی، مرض مال پرستی، مرض اسارت و وابستگی به مال. آن کسی که پروای از خدا دارد، مالش را می دهد برای اینکه پاک بشود، تزکیه و آدم بشود، راضی خواهد شد.

«وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى. إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى. وَلَسَوْفَ يَرْضَى.»^۲

بعد باز یک تذکر دیگر به پیغمبر در سوره ماعون (۱۰۷) است:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ. فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ.»^۳

آن کسی که - خدا به پیغمبر درس روانشناسی می دهد - تکذیب دین (یعنی روز جزا) را می کند، چنین نیست که با منطق و عقل و شعور و تحقیق و اینها عمل کند، نه؛ این یک آدم ممسک و مال پرستی است، آدم بی رحمی است، همان آدمی است که:

«فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ.»

اصلاً توی سر یتیم می زند، پرتش می کند و از خود می راند.

«وَلَا يَحْضُ عَلَيَّ طَعَامَ الْمَسْكِينِ.» (ماعون (۱۰۷) / ۳)

به بینوا طعام نمی دهد. در نتیجه ی آن اخلاق و صفات، و آن روحیات است که

۱. تکاثر (۱۰۲) / ۱: شما را فزون طلبی و برتری جویی سرگرم و مفتون کرده (معبود و والای خود قرار داده) است. (به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۴۹)

۲. لیل (۹۲) / ۱۹ تا ۲۱: و نزد هیچ کس نعمتی نیست که (به وسیله آن) پاداش دریافت دارد. مگر آنکه به جستجو و طلب روی خداوندگار اعلایش باشد. (جهت و هدفش خدا باشد). و حتماً بزودی خشنود خواهد شد. (به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۲۷۸)

۳. ماعون (۱۰۷) / ۱ و ۲: آیا دیدی (یا چه نظر داری درباره) آن کس که روز جزا را تکذیب می کرد؟ این همان کسی است که یتیم را (با تندی و توهین از خود) می راند. (به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۲۹۹)

این شخص نمی تواند بپذیرد که یک آخرتی هست؛ این شد اولین پیروزی.
در بیست و چهارمین گروه تنزیل، سوره ی معارج (۷۰)، آمده است:

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ» (معارج (۷۰) / ۱)

این آیه خطاب به پیغمبر است، یَک سَائِلِی، یک پرسش کننده ای، پرسید که این عذابی که می گوید واقعیت دارد؟ چیست؟

حالا، برای پیغمبری که یک سال و خرده ای است که مرتب دارند تکذیب اش می کنند، به او پشت می کنند، و اصلاً حاضر نیستند از او چیزی بشنوند؛ یک کسی پیدا شده که طرفدار هم نیست، مؤمن هم نیست، سئوالی از طرف او مطرح شده؛ این اولین پیروزی پیغمبر در رسالتش است که آن مطلب مطرح شد، «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ» حالا خدا به پیغمبر می گوید:

«لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» (معارج (۷۰) / ۲)

تو بدان که هیچ مدافعی یا جلوگیری کننده از آن برای کافرین نیست:

«مَنْ أَلَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ» (معارج (۷۰) / ۳)

این عذاب از خدای صاحب معارج و مراحل است، پله پله جلو می رود، طبقه طبقه بالا می رود. آیه چهارم، «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ...»، چند سال بعد در سال چهارم رسالت نازل شده است، آیه بعد:

«فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» (معارج (۷۰) / ۵)

همین طور که تا به حال صبر کرده ای، یک قدری صبر کن، صبر نیکو، صبر پسندیده:

«إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا. وَرَأَاهُ قَرِيبًا» (معارج (۷۰) / ۶ و ۷)

این ها (این پرستش کنندگان)، آن (واقعه) را بعید می دانند، دور می دانند. چون حساسیت بشر نسبت به چیزهای نو و جدید است، می گویند «سیلی نقد به از حلوای نسیه است»، برای این ها قبول و پذیرش این واقعه، سخت است و توجه به یک چیزی که خیلی دیر خواهد آمد، اصلاً برایشان مشکل است، درحالی که ما آن را نزدیک می بینیم. آن وقت آن روزی که:

«يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ. وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ»^۱

۱. معارج (۷۰) / ۸ و ۹: روزی که آسمان همچون (فلز) گداخته (در درجات حرارت خیلی بالا) باشد. و کوه ها مانند پشم حلاجی شده (گسیخته و پراکنده) باشند. (به نقل از م.آ. ۲۱، پایه پای وحی، صفحه ۳۱۰)

روزی که آسمان گداخته باشد و کوه‌ها مثل پشم حلاجی شده باشند «وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا»^۱ را می‌دهد.

باز یک چیز دیگر راجع به قوم ثمود و پیغمبر، در بیست و ششمین گروه تنزیل، سوره‌ی مرسلات (۷۷) است، قسم به بادها می‌خورد، به بادهای ملایم و بادهای تند که آثاری بر این بادها مترتب است، تلاطم و توفان ایجاد می‌کنند یا برعکس نزول باران را. آن وقت این سوره اولین سوره‌ای است که ترجیع‌بند دارد، یک مطلبی‌هی تکرار می‌شود:

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ.»

(مرسلات (۷۷) / ۱۵، ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۴۹)

وای بر آنهایی که تکذیب می‌کنند، هی می‌گویند دروغ است، مزخرف است، ولش کن، پرت و پلاست، از دیگران است. این‌جا می‌گوید وای بر کسانی که این کلمات را می‌گویند، این کسان بیچاره هستند. پیروزی دوم سوره نبا (۷۸) است:

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ. عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ.»^۲

خدا به پیغمبر می‌گوید، از چه می‌پرسند؟ آن دفعه مفرد بود، «سَأَلَ سَائِلٌ»، اینجا به صیغه‌ی جمع است، پچ پچ توی جمع افتاده، توی مردم، دور هم جمع می‌شوند، می‌گویند (حالا اینجا خود قرآن دارد می‌گوید):

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ. عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ.» (نبا (۷۸) / ۱ و ۲)

این سؤال در جامعه مطرح شده، حالا قبول یا غیر قبول، این است که خدا می‌خواهد، این است که پیغمبر احتیاج دارد که برای شنیدن حرفش گوش پیدا شده که کسانی گوش بدهند، یک نفر و دو نفر هم نیستند «عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ»، از این خبری که عظیم است. خوب، از این عظیم‌تر چه خبری؟ چه خبری از این بزرگ‌تر که کوه‌ها این طور می‌شود، آسمان این طور می‌شود، تمام به هم می‌ریزند، ستاره‌هایی که می‌بینیم این طور فرو می‌ریزند، و درختان ... ، بعد ما می‌سوزیم یا به

۱. معارج (۷۰) / ۱۰: و هیچ خویشاوند (یا دوست صمیمی) از حال خویشاوندش نمی‌پرسد.

(به نقل از م.آ.آ.، پایه پای وحی، صفحه ۳۱۰)

۲. نبا (۷۸) / ۱ و ۲: از چه می‌پرسند (صحبت از چیست)؟ از آن خبر بزرگ؟ (یا از خبر بزرگ پرسش می‌کنند). (به نقل از م.آ.آ.، پایه پای وحی، صفحه ۳۷۳)

بهشت می‌رویم. دیگر از این عظیم‌تر خبر نمی‌شود؛ حالا مردم توجه کرده‌اند روی همین تدبر خدا، که با مردم حرف زده، منتها از طریق پیغمبر. خدا به این تکذیب‌ها اعتنا نکرده، دلایل فلسفی هم نیاورده، خدا فلسفه می‌خواهد چه کار؟ معجزه هم دست پیغمبر نداده که تو مثلاً یک طناب بیاور بیانداز بالا از این طناب برو به آسمان، نه؛ با گفتن همین مطالب که این حرف‌ها، بی‌پایه نیست، این قرآن از طرف من است، به دلیل اینکه می‌بینید من دارم حرف می‌زنم. این کردار پیروز می‌شود و آن وقت خدا می‌گوید:

«الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ.» (نباء (۷۸) / ۳)

با هم اختلاف دارند، بعضی‌ها می‌گویند راست است، بعضی‌ها می‌گویند دروغ است، بعضی‌ها می‌گویند یک ذره‌اش درست است.

«كَلَّا سَيَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ.» (نباء (۷۸) / ۴ و ۵)

به زودی خواهند دانست خیال تو و خیال آنها راحت باشد. «ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ.»، کاملاً خواهند دانست، عجله نکنند، حالا چگونه؟ آن وقت وارد می‌شود:

«الْمَ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا. وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا. وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا.»

(نباء (۷۸) / ۶ تا ۸)

آیا ما زمین را گهواره زندگی قرار ندادیم؟ و کوه‌ها را به صورت میخ‌هایی قرار دادیم «وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا»، و خود شما (انسان‌ها) را به صورت زن و مرد خلق کردیم؟

«وَجَعَلْنَا نُومَكُمْ سَبَاتًا.»^۱

یعنی خدا خودش را این جور می‌معرفی می‌کند. چه کسی شما را زن آفرید و مرد آفرید؟

نکته‌هایی بود که عرض شد صدق الله العلی العظیم، ان شاء الله اگر فرصت و مهلتی بود بقیه برای بعد. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

* * *

این صفحه‌ی سوم یادداشت‌هایم است، هفت صفحه یادداشت کرده بودم و خیال

۱. نباء (۷۸) / ۹: و خواب شما را (وسیله) آسایشتان قرار دادیم؟

(به نقل از م.آ. ۲۱، پایه‌ی وحی، صفحه ۳۷۳)

۴۶۰ _____ مجموعه آثار (۲۹)، در محفل دعای کمیل

می‌کردم که بتوانم قسمت‌هایی را حذف بکنم و مطالب را یک ساعته بگویم و آن‌چه را که برای امشب گذاشته بودم که آخرش این مطلب بود. حالا که ما آن حرف‌ها را از خدا و پیغمبر شنیدیم، خود ما چه‌گونه بفهمیم و چگونه بر خودمان مسجل بشود که این قرآن از طرف خداست و طوری باشد که ما بپذیریم و قبول بکنیم، نه اینکه دلایلی بیاورند که نشود. و همه‌ی دلایل هم ملموس باشد که اگر فرصت و مهلتی بود، ان شاء الله گفته خواهد شد، خیلی عذر می‌خواهم از آن معطلی‌ها و تشکر می‌کنم از توجهی که فرمودید.

نمايه آیات

		الف		
۴۰۵	إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ، عَادِيَاتٍ (۱۰۰)/ ۹	۳۱۰	آخِرِينَ مِنْهُمْ، جمعه (۶۲)/ ۳	
۴۳۳	إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ، نَصْرٍ (۱۱۰)/ ۱			
۴۴۲، ۴۰۴	إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ، زلزاله (۹۹)/ ۱			
	إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ، اسراء (۱۷)/ ۷۵			
۳۱۷، ۲۸۷		۱۷	إِتِّبَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا، فصلت (۴۱)/ ۱۱	
۳۸۹	إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا، معارج (۷۰)/ ۲۰	۴۵۳	أَيْدَا كُنَّا عِظَامًا، نازعات (۷۹)/ ۱۱	
۲۴۱	إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، واقعه (۵۶)/ ۱	۳۴۱	أَيْدَا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا، ق (۵۰)/ ۳	
۳۱۸	أَذْهَبَ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ، طه (۲۰)/ ۲۴	۲۴۹، ۳۴	إِتِّعَاءَ مَرَضَاتِ اللَّهِ، بقره (۲)/ ۲۰۷	
۲۲۸	أَذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنُ، طه (۲۰)/ ۴۳	۳۲	إِتِّعَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، بقره (۲)/ ۲۷۲	
۲۹۰	أَرَادُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ، هود (۱۱)/ ۲۷	۴۵۳	أَبْصَارَهَا حَاشِعَةً، نازعات (۷۹)/ ۹	
۳۰۱	أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ، ماعون (۱۰۷)/ ۱	۳۸۷	اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَحَشِيَ، يس (۳۶)/ ۱۱	
۴۵۶		۸۹	اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ، توبه (۹)/ ۳۱	
۸۴، ۸۰	أَصْحَابُ النَّارِ، بقره (۲)/ ۲۵۷	۱۷۸	أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ، بقره (۲)/ ۱۸۶	
	أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، نساء (۴)/ ۵۹	۳۵	أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، غافر (۴۰)/ ۶۰	
۱۹۸، ۱۸۷		۴۱۱	إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ، نحل (۲۷)/ ۷	
	اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ، هود (۱۱)/ ۵۰ يا	۲۸	إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ، آل عمران (۳)/ ۱۰۳	
۳۰	مُؤْمِنُونَ (۲۳)/ ۲۳	۴۵۴	إِذْ تَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ، نازعات (۷۹)/ ۱۶	
	اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ، هود (۱۱)/ ۵۰ و	۳۷۰	إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، انفطار (۸۲)/ ۱	
۲۰۸، ۳۰	۶۱	۳۵۹	إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، تكوير (۸۱)/ ۱	
۲۱۶	أَفْإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ، آل عمران (۳)/ ۱۴۴	۴۵۰، ۴۲۲، ۴۰۵، ۳۷۱		

٤٦٢	مجموعه آثار (٢٩)، در محفل دعای کمیل		
٢١	أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ، هود (١١)/ ٢	٢٠٨، ١٣١	
٢١	إِلَّا لِمَنْ أَرِئْتَنِي، انبياء (٢١)/ ٢٨	٥٩، ٦٢	
٣٦٢	الْجَوَارِ الْكُنُوسِ، تَكْوِير (٨١)/ ١٦	٣٧١، ٤٥١	
٤٣٠	الْحَكِيمِ، جمعه (٦٢)/ ١	١٦	
٣٦٢	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ، كهف (١٨) / ١		
٤٢٩		٣٣٥، ٣٩٤	
٨٢ / (٤)	الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فاتحه (١)/ ٢	٩	
٣٤٣		٣١، ٣٤، ٥١، ١٣٢، ١٥٦، ٢٤٢، ٣٣١	
٣٣٩	الَّذِي أَنْصَحَ ظَهْرَكَ، شرح (٩٤)/ ٣	٢٢٢	
١٦١	الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ، بقره (٢)/ ٢٢	١٨٤	
٩٧	الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، علق (٩٦)/ ٤	٤٤٦	
١٠٤ / (٩٦)	الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى، ليل (٩٢)/ ١٦	٤٥٥	
٣٩٧، ٣٧٣، ٣٦٩، ٣٥٨، ٣٤١، ٢٩٩	الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ،		
٤٠٦، ٤٢١، ٤٤٥، ٤٤٦	فرقان (٢٥)/ ٢	٧٩، ٩٠	
٢٤٧	الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ، نباء (٧٨)/ ٣	٤٥٩	
٤٤٥، ٢٩٩	الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى، ليل (٩٢)/ ١٨	٤٥٦	
٢/ (١٠)	الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ،		
٣٩٢، ٣٣٤	انشقاق (٨٤)/ ٢٥	٢٩٨	
٢٥	الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ، كهف (١٨)/ ١٠٤	١٦٣	
٢٠٢، ٣٦٠، ٤٢٤، ٤٥٦	الَّذِينَ هُمْ عَلَيَّ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ،		
٣٠٢، ٣٦٠، ٤٢٤، ٤٥٦	معارض (٧٠)/ ٢٣	٣٨٩	
٢٥	الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ،		
٣٠٨، ٤٠٧، ٣٠٠، ٢٩٩	مؤمنون (٢٣)/ ٢	٣٨٩، ٣٤٧	
٣٨٩	الَّذِينَ يَسْتَجِيبُونَ، ابراهيم (١٤)/ ٣	٣٣٥	
٦٢	الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، نمل (٢٧)	٣٣٧، ٤١٢	
٤٣٤	الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ، بقره (٢)/ ٢٦١ يا ٢٦٧		
٢٣٠		٣٦	
٣٣٦	الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ، يونس (١٠)/ ١		
٧٢/ (١٦)	أَفَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ، نحل (١٦)/ ٧٢	٢١	
٧١/ (١٦)	أَفَبِعَمَّةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ، نحل (١٦)/ ٧١	٢١	
٨١ / (٥٦)	أَفِهَذَا الْحَدِيثِ أَنتُمْ، واقعه (٥٦) / ٨١	٣٦٢	
١٩/ (٥٣)	أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى، نجم (٥٣)/ ١٩	٣٦٢	
٨٢ / (٤)	أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ، نساء (٤) / ٨٢	٤٢٩	
٥/ (٤٣)	أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ، زخرف (٤٣)/ ٥	٣٣٩	
٤٤/ (٤٠)	أَفَوْضِ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، غافر (٤٠)/ ٤٤	١٦١	
١/ (٥٤)	أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةَ وَأَنْشَقَّ، قمر (٥٤)/ ١	٩٧	
١/ (٩٦)	أَفْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، علق (٩٦)/ ١	١٠٤	
٣٩٧، ٣٧٣، ٣٦٩، ٣٥٨، ٣٤١، ٢٩٩			
٤٠٦، ٤٢١، ٤٤٥، ٤٤٦			
١٤/ (١٧)	أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَى، بنى اسرائيل (١٧)/ ١٤	٢٤٧	
٣/ (٩٦)	أَفْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، علق (٩٦)/ ٣	٤٤٥، ٢٩٩	
٢/ (١٠)	أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا، يونس (١٠)/ ٢		
٣٩٢، ٣٣٤			
٢٧٢/ (٢)	إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، بقره (٢)/ ٢٧٢	٢٥	
٢٠/ (٩٢)	إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّي الْأَعْلَى، ليل (٩٢)/ ٢٠	٢٤	
٣٠٢، ٣٦٠، ٤٢٤، ٤٥٦			
٢/ (١٠)	إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ،		
٣ (١٠٣)	عصر (١٠٣)/ ٣	٣٠٨، ٤٠٧، ٣٠٠، ٢٩٩	
٢٢/ (٧٠)	إِلَّا الْمُصَلِّينَ، معارج (٧٠)/ ٢٢	٣٨٩	
٢٥٥/ (٢)	إِلَّا بِإِذْنِهِ، بقره (٢)/ ٢٥٥	٦٢	
٢٨/ (١٣)	إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ، رعد (١٣)/ ٢٨	٤٣٤	
٢٤/ (١٩)	إِلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ، مريم (١٩)/ ٢٤	٢٣٠	
٣/ (٢٠)	إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَحْشَى، طه (٢٠)/ ٣	٣٣٦	

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا، نَبَأُ (٧٨) / ٦ / ٣٦١،	٣٩٢، ٣٤٩، ٣٣٤
٤٥٩، ٤٢٤	الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، يوسف (١٢) / ١
أَلَمْ تَخْلُقْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ، مرسلات (٧٧) / ٢٠	٣٩٣، ٣٤٩، ٣٣٤
٤٢٤، ٣٦٠	الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنِهِ حَجْر (١٥) / ١
أَلَمْ نُشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، شرح (٩٤) / ١ / ٢٢٢،	٤١٢، ٣٩٣، ٣٦٢، ٣٥٦، ٣٤٩، ٣٣٥
٤٥٣، ٤٢٣، ٣٥٩، ٣١٨	الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ هُوَ (١١) / ١
أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى، ضحى (٩٣) / ٦ / ٢٢١،	٣٩٨، ٣٩٢، ٣٦٩، ٣٥٦، ٣٤٩، ٣٣٤
٤٥٣، ٣١٨	الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ، ابراهيم (١٤) / ١ / ٣٣٤،
الم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ، بقره (٢) / ١ / ٢ و	٣٩٣
٣٣٣، ٢٠٨	الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَيَّ، نساء (٤) / ٣٤ / ٣٢٧
المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ، رعد (١٣) / ١ / ٣٣٤،	الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، فاتحه (١) / ٣ / ٩،
٣٩٣، ٣٤٩	٥١، ١٥٦، ٢٤٣، ٤٣١
الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، جمعه (٦٢) / ١	الرَّحْمَنُ، رحمن (٥٥) / ١ / ٣٤١، ٣٥١، ٣٦٧،
٣١٩، ٣٠٩، ١٥	٣٩٦
٤٥٣	إِلَهُ الْخَصَامِ، بقره (٢) / ٢٠٤ / ٢٦٨
إِلَهُ النَّاسِ، ناس (١١٤) / ٣ / ٣١١، ٢٥٣،	الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ، جمعه (٦٢) / ١ / ١٥
٣٠١، ٢٥٣	الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، قمر (٥٤) / ١٧ / ٧١
٤٥٦، ٤٤٧، ٤٢٣، ٤٠٦، ٣٨٤، ٣٧٠، ٣٦٠،	الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ، جمعه (٦٢) / ٢ / ٣١٠
إِلَى الْمَصِيرِ، حج (٢٢) / ٤٨ / ١٤٠، يا لقمان (٣١) / ١٤	اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ، ابراهيم (١٤) / ٢ / ٣٣٤
٢٤٩، ٢٤١	٣٣٤
الْيَسِ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى، زمر (٣٩) / ٦٠ / ١٣٣	اللَّهُ الصَّمَدُ، توحيد (١١٢) / ٢ / ٤٤٩
إِلَيْنَا تَرْجِعُونَ، انبياء (٢١) / ٣٥ / ٢٤٩، ٢٤١	اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ، شورى (٤٢) / ٦ / ٢٩١
٢٤٩، ٢٤١	اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، بقره (٢) / ٢٥٥ / ٢٩٢، ٣٣٣، ١١٧
٢٥	اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا، بقره (٢) / ٢٥٧ / ٧٩،
إِلَيْنَا رَاجِعُونَ، انبياء (٢١) / ٩٣ / ٢٩	١١٨، ١١٧، ٨٠
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، مائده (٥) / ٣ / ٢٩	أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ، ابراهيم (١٤) / ٢٤ / ٢٠١
أَمْ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ، زمر (٣٩) / ٤٣ / ٦٠	أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ، فجر (٨٩) / ٦ / ٣٥٩
أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى، نجم (٥٣) / ٢٤ / ٣٦٢، ٣٢٩	
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ، سجده (٣٢) / ٣ / ٣٣٨	
إِنَّمَا يَا تَبَتُّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ، اعراف (٧) / ٣٥ / ٢٢٧	

١٧٨	أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ، يوسف (١٢)/ ٤٠/ ١٧٨
١٦٣	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٣٤٠
١٧٨	أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ، شورا (٤٢)/ ٣٨/ ٣٢٢
١٣	إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبُّي وَرَبُّكُمْ، زخرف (٤٣)/ ٦٤/ ٣٢٣
١٣٢	إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ، زمر (٣٩)/ ٥٣/ ١٦٠
٢٠٠	إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ نَسَاء (٤)/ ١٤٥/ ٣٠٩
٣٦٠	أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، عبس (٨٠)/ ٢/ ٢٣
٣٠٣	أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى، علق (٩٦)/ ٧/ ١١٠، ١٣٤، ٣٠٣
١٨٢	إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ، اعراف (٧)/ ٥٦/ ١٨٢
٣٩١	إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ، حج (٢٢)/ ١/ ٣٩١
٣٣٠	إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ، دخان (٤٤)/ ٤٣/ ٣٣٠
٣٩٠، ٣٤٨	إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، انعام (٦)/ ٥٧/ ٣٩٠، ٣٤٨
١٠٤	إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ، انفال (٨)/ ٢٢/ ١٠٤
١٦٢/ (٦)	إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ، انعام (٦)/ ١٦٢/ (٦)
١٣٨، ٣٩	إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ، اسراء (١٧)/ ٥٧/ ١٣٨، ٣٩
٧٧	إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ، طور (٥٢)/ ٧/ ٢٥٥
٤٤٨، ٤١٧، ٤٠٦	إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى، ليل (٩٢)/ ١٢/ ٣٦٠
٤٥٥، ٤٢٤	إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ، قصص (٢٨)/ ٤/ ٤٥٥، ٤٢٤
٢٧٣	إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، جاثية (٤٥)/ ٣/ ٢٧٣
٣٤٠	إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ، نازعات (٧٩)/ ٢٦/ ٣٤٠
٤٥٤، ٣٧١	إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ، نحل (١٦)/ ١١٤/ ٢٣
٢٠٨	إِنَّ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ، هود (١١)/ ٢٦/ ٢٠٨
٣٤٠	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٣٤٠
٣٢٢	أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ، شورا (٤٢)/ ٣٨/ ٣٢٢
٣٢٣	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٣٢٣
١٦٠	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ١٦٠
٣٠٩	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٣٠٩
٢٣	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٢٣
٣٨٩	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٣٨٩
٢٥٣	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٢٥٣
٤٢٢، ٤٠٧، ٣٧٠، ٣٥٩، ٣٠١، ٣٠٠، ٢٩٩	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٤٢٢، ٤٠٧، ٣٧٠، ٣٥٩، ٣٠١، ٣٠٠، ٢٩٩
٤٤٦	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٤٤٦
١٩٨	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ١٩٨
٢٤٩	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٢٤٩
٩٥، ٩٤	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٩٥، ٩٤
١٦٤	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ١٦٤
٣٠٦	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٣٠٦
٤١٢، ٣٣٧	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٤١٢، ٣٣٧
١٠٥	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ١٠٥
٧١	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٧١
٥١/ (٣)	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٥١/ (٣)
١٣	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ١٣
٢٤٨	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٢٤٨
٦٢	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٦٢
٥٦/ (٣٣)	أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا، دخان (٤٤)/ ٥/ ٥٦/ (٣٣)

أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى، نازعات (٧٩)/ ٢٤	٢٩٠	إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، شرح (٩٤)/ ٦	٢٢٣
إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، شعراء (٢٤)/ ١٦	٤١٨	إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ، مدثر (٧٤)/ ٢٥	٤١٥
إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ، دخان (٤٤)/ ٣	٣٤٠	إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَبُصُّ، نمل (٢٧)/ ٧٦	٣٤٤
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، بقره (٢)/ ١٥٦	٢٤١	إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، انبياء (٢١)/ ٩٢	٩٢، ٩٣
إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا، انسان (دهر)/ (٧٦) / ٣			٩٤، ٩٣
	٢١١، ١٨٣	إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ، مزمل (٧٣)/ ١٩	١٨٣
أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ، بقره (٢)/ ٢٥٤	٦١	إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، تكوير (٨١)/ ٢٧	٢٧، (٨١)
إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، يس (٣٦)/ ٣	٣٣٨		٤٥٢، ٤٢٨، ٣٦٧
	٣٣٧، ٤٣٣، ٣٨٥، ٣٦٥	إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ، يس (٣٦)/ ٦٩	١٠
إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَيَّ الَّذِينَ، شورا (٤٢)/ ٤٢	٢٩٦	إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، انعام (٦)/ ٩٠	٧١
إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى، نساء (٤)/ ١٧١	٣٥٤	إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى، نجم (٥٣)/ ٤	٢٨٧
أَتَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، فصلت (٤١)/ ٦	١٦٦		٤٢٩، ٣١٧
	٤٤٢	أَنْ يُزِيلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً، مائده (٥)/ ١١٢	٦٤
إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ، يس (٣٦)/ ١١	٣٨٦	إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا، نبا (٧٨)/ ١٧	٣٦١
	٤٠٨		٤٢٤
إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ، ذاريات (٥١)/ ٥	٢٥٥	إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا، بقره (٢)/ ١١٩	يا
	٤٤٤، ٤٢٣، ٤١٧، ٤٠٧، ٣٧٠، ٣٦٠، ٢٥٦	فاطر (٣٥) / ٢٤	٢٠٨
	٤٤٩	إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ، زمر (٣٩)/ ٢	٣٣٩
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، مائده (٥)/ ٥٥	٢٠٧	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، قدر (٩٧)/ ١	٣٦٦
إِنِّي أَنَا اللَّهُ، طه (٢٠)/ ١٤	٤٤٤، ٣٦٣		٤٣٣، ٣٩٧
إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، شورا (٤٢)/ ٤٠	٢٩٦	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ، دخان (٤٤)/ ٣	٣٩٦، ٣٤٠
إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، واقعه (٥٦)/ ٧٧	٤٣٠، ٣٦٢		٣٩٦، ٣٤٠
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، تكوير (٨١)/ ١٩	٣٦١	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، يوسف (١٢)/ ٢	٣٣٤
	٤٥١، ٤٢٨، ٣٧١	إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا، ممتحنه (٦٠)/ ٤	١٧٨
إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ، طارق (٨٦)/ ١٣	٢٥٦	إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا، يس (٣٦) / ٨	٨
	٤٥٠، ٣٧٠		٣٨٦، ٣٦٥
إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا، معارج (٧٠)/ ٦	٤٥٧	إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، زخرف (٤٣)/ ٣	٣٨٦، ٣٦٥
إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ، ابراهيم (١٤)/ ٣٧	٢٣٣		٣٩٦، ٣٥٧، ٣٣٩

- إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قصص (٢٨)/٣٠ ٣١٨
- بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ، ق (٥٠)/٢ ٣٤١
- يَلْسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، شعراء (٢٦)/١٩٥ ٣٣٧
- بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ، نساء (٤)/٣٤ ٣٢٧
- بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ، انعام (٦)/١٥٩ ٢٤٤
- ت**
- تَوْتِنِي أَكْلَهَا كُلِّ، ابراهيم (١٤)/٢٥ ٢٠١
- تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ، فرقان (٢٥)/١ ٣٩٤، ٣٥٦، ٣٣٦، ٩٠، ٧٩
- تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ، نازعات (٧٩)/٧ ٤٥٣
- تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى، معارج (٧٠)/١٧ ٣٣٠
- تُسْفِي مِنْ عَيْنِ آنِيَةٍ، غاشيه (٨٨)/٤ ٤٤٩
- تُصَلِّي نَارًا حَامِيَةً، غاشيه (٨٨)/٣ ٤٤٩
- تُعْرَجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ، معارج (٧٠)/٤ ٣٥٥
- تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ، لقمان (٣١)/٢ ٣٩٥، ٣٣٧
- تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، شعراء (٢٦)/٢ ٣٩٤، ٣٣٦
- تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، قصص (٢٨)/٢ ٣٩٥، ٣٣٧
- تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تُنَلَّوْهَا، جاثيه (٤٥)/٦ ٣٤٠
- تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ، قصص (٢٨)/٨٣ ٢٧٣
- تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا، قدر (٩٧)/٤ ٣٦٦، ٣٥٥
- تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ، يس (٣٦)/٥ ٣٣٨
- ٣٠٩، ٣٨٦، ٣٦٥ ٤٣٧
- تَنْزِيلِ الْكِتَابِ لَأرْتَبَ فِيهِ مِنْ، سجده (٣٢)/٢ ٣٣٨، ٣٩٥، ٣٦٦، ٣٣٨
- إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، قصص (٢٨)/٣٠ ٣١٨
- إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ، طه (٢٠)/١٢ ٤٤٤
- إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ بَقْرَهُ، بقره (٢)/٣٠ ٢٥٠
- أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ، بقره (٢)/٢٥٧ ٨٠
- أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ، مريم (١٩)/٥٨ ٢٦
- أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا، كهف (١٨)/١٠٥ ١٦٤
- أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ، نمل (٢٧)/٥ ٤١٢، ٣٣٧
- أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ، اسراء (١٧)/٥٧ ٧٦
- أُولَئِكَ عَلَيَّ هُدًى مِّنْ، لقمان (٣١)/٥ ٣٣٧
- أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، فاتحه (١)/٦، ٩، ١٠، ١١، ١٨، ٢٦، ٣١، ٣٥، ٥١، ٥٢، ٥٤، ٧٤
- ٨٣، ١٣٣، ٢١٠، ٢٩٩، ٤٣٢
- أَهْدِيْ مِثْمَهُمَا، قصص (٢٨)/٤٩ ١٠٠
- أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ، مدثر (٧٤)/٥٦ ٤٢٦
- إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُ، فاتحه (١)/٥، ٩، ٢٦، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٥١، ٥٢، ٥٤، ١٣٣، ٢٤٣، ٢٩٩
- ٤٣٢، ٣٧٢
- أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ، انشقاق (٨٤)/٦ ٢٤٩
- ب**
- بَأَى ذَنْبٍ قُتِلْتُ، تكموير (٨١)/٩ ٤٢٢
- بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ، فصلت (٤١)/٤ ٣٣٩
- بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا، جمعه (٦٢)/٢ ٣٠٩
- بُكْرَةً وَأَصِيلًا، فرقان (٢٥)/٥ ٤٣٨
- بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ، ص (٣٨)/٢ ٣٣٨

ح

- ٤٤٧ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ، تَكَاثُرَ (١٠٢)/٢
١٦١ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ آلَ عِمْرَانَ (٣)/١٧٣

خ

- ٣٨٩ خَاشِعَةً مُتَّصِدَةً مِّنْ، حَشْرَ (٥٩)/٢١
١٦٥ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ، كَهْفَ (١٨)/١٠٨
حُدُودَهُ فَاَعْتَلَوْهُ إِلَيَّ سَوَاءٌ، دَخَانَ (٤٤)/٤٧
٣٩٠، ٣٣٨، ٣٣٠
١٢٤ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا، نِسَاءَ (٤)/٢٨
٢٩٩ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، عَلَقَ (٩٦)/٢
٣٤١، ٣٤٠ خَلَقَ الْإِنْسَانَ، رَحْمَنٍ (٥٥)/٣
٣٩٦، ٣٦٧، ٣٥١

ذ

- ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا، مَدَثَرَ (٧٤)/١١
٤١٥، ٣٥٩
٣٦٣ ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، تَكْوِيرَ (٨١)/٢٧
٢٧ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ، نِسَاءَ (٤)/٧٠
٣٤٩، ٣٤٨ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ، بقره (٢)/٢
٣٥٦، ٣٥٧، ٣٦٢، ٣٦٦، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٣٦
٢٥ ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ لَمْ يَكُ، انفال (٨)/٥٣
١٦٤ ذَلِكَ جَزَاءُ هُمُ جَهَنَّمَ، كَهْفَ (١٨)/١٠٦
٣١٢، ٣١١ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ، جمعه (٦٢)/٤
٣٤٥ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ، آل عمران (٣)/٤٤
١٨، ١٦ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ، ذاريات (٥١)/٥٨
٤٥١ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي، تَكْوِيرَ (٨١)/٢٠

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ،

احقاف (٤٦)/٢ ٣٤٠، ٣٦٦، ٣٩٦، ٤٣٦

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ،

زمر (٣٩)/١ ٣٣٨، ٣٩٥

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ،

جاثية (٤٥)/٢ ٣٤٠، ٣٩٦

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، غَافِرٍ يَا

مُؤْمِنَ (٤٠)/٢ ٣٣٩، ٣٩٥

تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَصَلَتْ (٤١)/٢

٣٣٩، ٣٩٥، ٤٣٦

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ، واقعه (٥٦)/٨٠

٣٦٢، ٣٦٣، ٤٣٠

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ، واقعه (٥٦) / ٨٠ و

حَاقَهُ (٦٩)/٤٣ ٣٨٤، ٤٣١، ٤٣٢

تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ، طه (٢٠)/٤ ٣٣٦

ث

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ، نحل (١٦)/١٢٣

١٠٢، ٢١٣

ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ، دَخَانَ (٤٤)/٤٨ ٣٤٨،

٣٩١، ٣٩٠

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ، نباء (٧٨)/٥ ٤٥٩

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ، حَاقَهُ (٦٩)/٤٦ ٢٨٧

ج

جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، سجده (٣٢) / ١٧ يا

احقاف (٤٦)/١٤ يا واقعه (٥٦)/٢٤ ٢٤٤

جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، توبه (٩)/٨٢ ١٨٣

شِفَاءَ لِلنَّاسِ، نحل (١٦)/٦٩ ٢١

ص

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ، ص (٣٨)/١ ٣٣٨

٣٩٥

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، فاتحه (١)/٧ ٩

١٢، ١٨، ٢٩، ٥١، ٥٣، ٧٤، ٨٣، ١٣٣

٤٣٢، ٢١٠

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، شوری (٤٢)/٥٣

٣٥٧، ٣٥٦

صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، فاتحه (١)/٦ ٤٣٢

صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ، معارج (٧٠)/٢٣ ٣٩٠

طَسَّ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ، نمل (٢٧)/١ ٣٣٧

٤١٢، ٣٩٥

ط

طَعَامُ اللَّائِيهِمْ، دخان (٤٤)/٤٤ ٣٣٠، ٣٤٨، ٣٩٠

ع

عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ، غاشیه (٨٨)/٢ ٤٤٩

عَبَسَ وَتَوَلَّى، عبس (٨٠)/١ ٣٦٠

عَلَّمَ الْقُرْآنَ، رحمن (٥٥)/٢ ٣٤١

٣٩٦، ٣٦٧، ٣٥١

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ، تکویر (٨١)/١٤

٣٥٩، ٣٧١، ٤٠٥، ٤٢٣، ٤٤٣، ٤٥١

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ، انفطار (٨٢)/٥ ٣٧٠

٤٤٣، ٤٠٥

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، رحمن (٥٥)/٤ ٣٤١، ٣٥١، ٣٩٦

ر

رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ، اعراف (٧)/١٤٣ ١٠٢

رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ، احقاف (٤٦)/١٥ ١٨١

رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ، اعراف (٧)/١٢٢ ١٠١

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، بقره (٢)/٢٠١ ٣٨

رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ، فرقان (٢٥)/٦٥ ١٥١

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا، بقره (٢)/١٢٩ ٣١٣

رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا، فرقان (٢٥)/٧٤ ١٥١

رَسُولٍ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو، بينه (٩٨)/٤ ٣٤١

رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ، مؤمن (٤٠)/١٥

٣٥٧، ٣٥٥

رُوحٌ مِّنْهُ، نساء (٤)/١٧١ ٣١٩

س

سَأْصَلِيهِ سَقَرَ، مدثر (٧٤)/٢٦ ٣٦٠

سَأَلْ سَأَلٌ بِعَذَابٍ وَأَقْبَعِ، معارج (٧٠)/١

٤٥٧، ٣٧٢، ٢٤١

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، اعلى (٨٧)/١ ٣٥٩

٤٢٢

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا، اسراء (١٧)/١

٣٩٣، ٣٣٥

سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطَلَعِ الْفَجْرِ، قدر (٩٧)/٥ ٣٦٦

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا، نور (٢٤)/١ ٣٣٦

٣٩٤

ش

شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ، نحل (١٦)/١٢١ ٢٣، ٢٤

شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا، احزاب (٣٣)/٤٥ ٢٩٢

٢٩٠	فَاعْفُ عَنْهُمْ، آل عمران (٣) / ١٥٩	عَلِي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، يس (٣٦) / ٤، ٣٣٨
٢٨	فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ، آل عمران (٣) / ١٠٣	٣٦٥، ٣٨٥، ٣٨٧، ٤٣٣، ٤٣٧
٣٧٠	فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، شمس (٩١) / ٨	عَلِي قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِن، شعراء (٢٦) / ١٩٤
٢٢٢	فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ، ضحى (٩٣) / ٩	٣٣٧، ٣٥٥
٤٥٥	فَأَمَّا مَن أُعْطِيَ وَاتَّقَى، ليل (٩٢) / ٥	عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، نباء (٧٨) / ١، ٣٧٢، ٤٥٨
	فَأَمَّا يَا يَتِيمَ مَنِّي هُدًى فَمَن، بقره (٢) / ٣٨	عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، نباء (٧٨) / ٢، ٣٧٢، ٤٥٨
٢٢٨، ٢٢٤، ٢٢٣، ١٩٠		

غ

١٨٨	فَإِن تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ، نساء (٤) / ٥٩	غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ، غافر (٤٠) / ٣، ٣٣٩
٢٢	فَإِن تَوَلَّوْا فَاكْمَأ عَلَيْكُم، نحل (١٦) / ٨٢	غَيْرِ الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا، فاتحه (١) / ٧، ١٢
٢٢٣	فَإِن مَّعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، شرح (٩٤) / ٥	
٣٦٠	فَأَنْذَرْتُمْ تَارًا تَلْطِي، ليل (٩٢) / ١٤	

ف

٤٥٥، ٤٢٤		فَأَخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ، مريم (١٩) / ١٧، ٣٥٨
٤٥٣	فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ، نازعات (٧٩) / ١٣	فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا، آل عمران (٣) / ٥٠، ١٧٨
٤٥٢، ٤٥١	فَأَيُّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، رحمان (٥٥) / ١٦	فَأَتُوا بِكِتَابِكُمْ، صافات (٣٧) / ١٥٧، ٣٤٥
٤٣٠		فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالًا، نازعات (٧٩) / ٢٥، ٤٥٤
٢٨٩	فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ، آل عمران (٣) / ١٥٩	فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ، آل عمران (٣) / ١٥٩، ٢٨٩
٩٤	فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ، مؤمنون (٢٣) / ٥٣	فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ، شرح (٩٤) / ٧، ٢٢٣
٣١٦	فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ، جمعه (٦٢) / ٦	فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ، مدثر (٧٤) / ٨، ٤٥٥
٢٩٠	فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، آل عمران (٣) / ١٥٩	فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ، نازعات (٧٩) / ١٤، ٣٧١
١٦٤	فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ، كهف (١٨) / ١٠٥	٤٥٣
٧١	فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ، غاشية (٨٨) / ٢١	فَأَذَافَهَا اللَّهُ لِبَاسٍ، نحل (١٦) / ١١٢، ٢٢
	فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ، ماعون (١٠٧) / ٢	فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ، بقره (٢) / ١٥٢، ٧٥، ٧٣
٤٥٦، ٣٠١		فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا، مريم (١٩) / ١٧، ٣٥٤
٤٢١	فِرْعَوْنَ وَتَمُودَ، بروج (٨٥) / ١٨	فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ، مؤمنون (٢٣) / ٣٢، ١٨٧، ١٨٠
٩٥، ٩٤	فَرَقُوا دِينَهُمْ، روم (٣٠) / ٣٢	فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ، آل عمران (٣) / ١٠٣، ٢٨
٤٥٥	فَسَيِّسِرُهُ لِلْعُسْرَى، ليل (٩٢) / ١٠	فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا، معارج (٧٠) / ٥، ٤٥٧

٣٦١	فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، مَدثر (٧٤/٥٥)	٤٥٥	فَسَيُسِّرُهُ لِيُسْرِي، ليل (٩٢/٧)
٢٩٦	فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ، شورا (٤٢/٤٠)	٣٦	فَضَّلَ اللَّهُ الْمَجَاهِدِينَ، نساء (٤/٩٥)
	فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ، كهف (١٨/١١٠)	٢٧٣	فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى، نازعات (٧٩/٢٤)
٢٠٨، ١٠٩، ١٦٦		١٠٠	فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ، طه (٢٠/٩٦)
٣٤٨	فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ، زلزله (٩٩/٧)	٢٢	فَكَفَّرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ، نحل (١٦/١١٢)
٣٨٦	فَهُمْ مُّقَمَحُونَ، يس (٣٦/٨)	٢٣	فَكَلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ، نحل (١٦/١١٤)
٣٨٦	فَهِيَ إِلَيَّ الْأَذْقَانُ، فرقان (٢٥/٥)	٣٧١	فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ، تكوير (٨١/١٥)
٢٣٢	فَهِيَ تُمَلِّي عَلَيَّهِ بُكْرَةً، فرقان (٢٥/٥)	٤٥١	
٣٢٧	فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ نِسَاءٍ (٤/١١)	٢٨٨	فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ، فرقان (٢٥/٥٢)
٤٤٨	فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ، طور (٥٢/٣)	٢٨٨	فَلَا تُطِيعُ الْمُكذِّبِينَ، قلم (٦٨/٨)
٤٣٠، ٣٦٢	فِي كِتَابٍ مَّكُونٍ، واقعه (٥٦/٧٨)	٢٢٢	فَلَا تَقْهَرْ، ضحى (٩٣/٩)
١٠٦، ٢٩٥	فِيضْلِكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ، ص (٣٨/٢٦)		فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، بقره (٢/٣٨)
٣٤١	فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ، بينه (٩٨/٣)	٢٥٠، ٢٣٤، ٢٢٤	
٣٤٠	فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ، دخان (٤٤/٤)	١٦٤	فَلَا تَقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ، كهف (١٨/١٠٥)
		٣٦٢	فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى، نجم (٥٣/٢٥)
		٤٢٩	
		٤٤٤	فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ، طه (٢٠/١١)
		١٠٣	فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ، انعام (٦/٧٦)
٣٩٦، ٣٤١	ق وَالْقُرْآنَ الْمَجِيدِ، ق (٥٠/١)	١٩٠	فَلَن يَضُرَّ اللَّهُ شَيْئًا، آل عمران (٣/١٤٤)
٧٧	قَالَ الْخَوَارِثُونَ نَحْنُ، آل عمران (٣/٥٢)	٢٩٢	فَلَيْسَتْ جَبِيبًا لِي، بقره (٢/١٨٦)
	قَالَ أَوْلَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ، شعراء (٢٦/٣٠)	١٦٦	فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا، كهف (١٨/١١٠)
٤١٨، ٤٠٢		٢٩٥	فَمَا أَوْتِيْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ، شورا (٤٢/٣٦)
٢٠٩	قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا، طه (٢٠/١٢٣)	٢٢٤	فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ، اعراف (٧/٣٥)
	قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، طه (٢٠/٢٥)	١٨٢	فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ، زمر (٣٩/٤١)
٣٣٥، ٤١١، ٢٣٥		٢٢٦، ٢٢٤	فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ، بقره (٢/٣٨)
٤٠٢	قَالَ فَاتِّبِعْهُ إِن كُنْتَ، شعراء (٢٦/٣١)	١٨٢	فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا، بقره (٢/١٨٤)
١٠١	قَالُوا أَمَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ، اعراف (٧/١٢١)	٤٢٥	فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، عبس (٨٠/١٢)
٤٥٣	قَالُوا تِلْكَ إِذَا كَرِهَتْ، نازعات (٧٩/١٢)		

ق

۳۷۱	قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ، نازعات (۷۹/۸)	۳۹۰	قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، مؤمنون (۲۳/۱) ۳۸۹، ۳۹۰
۴۵۳		۳۵۹	قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، شمس (۹۱/۹)
۳۰۰	قُمْ فَأَنْذِرْ، مدثر (۷۴/۲)	۴۲۲، ۳۷۱	
۴۴۶، ۴۰۶، ۳۸۳، ۳۷۳، ۳۵۸		۲ و	قَرَأْنَا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، يوسف (۱۲/۲)
۲۴۸	قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا، دهر (۷۶/۱۶)	۱۰۵	زخرف (۴۳/۳)
۳۳۶	قِيَمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا، كهف (۱۸/۲)	۷۶	قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ، اسراء (۱۷/۵۶)
		۱۶۶	قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، ناس (۱۱۴/۱)
		۴۵۳	
		۳۵۵	قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، اسراء (۱۷/۸۵)
			قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، كهف (۱۸/۱۱۰) و
		۱۶۳	فصلت (۴۱/۶)
		۴۰۳، ۲۲۸، ۲۲۷، ۱۶۶	
		۱۳۱	قُلْ إِنِّي نُهِيتُ، مؤمن (۴۰/۶۶)
		۳۴۱، ۱۰۳	قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ اللَّهُ، جن (۷۲/۱)
			قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ، اسراء (۱۷/۸۸)
		۳۹۹، ۳۴۴	
		۳۷۳	قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ، نور (۲۴/۳۰)
		۶۲، ۶۱	قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا، زمر (۳۹/۴۴)
		۱۶۵	قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ، كهف (۱۸/۱۰۹)
		۱۸۲	قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي، يوسف (۱۲/۱۰۸)
		۱۶۳	قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ، كهف (۱۸/۱۰۳)
		۳۵۹	قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، توحيد (۱۱۲/۱)
		۴۴۹، ۴۲۱	
		۳۲۵	قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ، مائده (۵/۶۸)
			قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا، آل عمران (۳/۶۴)
		۸۸	
		۳۱۵	قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا، جمعه (۶۲/۶)
		۲۵۰	قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا، بقره (۲/۳۸)

ک

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ، دخان (۴۴/۴۵)

۳۹۰، ۳۴۸، ۳۳۰

كَانَ حَنِيفًا مَسْلَمًا، آل عمران (۳/۶۷) ۱۳۱

كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ، كهف (۱۸/۱۰۷) ۱۶۵

كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ، اعراف (۷/۲)

۳۹۲، ۳۳۴

كِتَابٌ فَصَّلْنَا آيَاتُهُ قُرْآنًا، فصلت (۴۱/۳)

۳۹۶، ۳۳۹

كَذَلِكَ يَتِمُّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ، نحل (۱۶/۸۱) ۲۲

كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَيَّ، شوری (۴۲/۳)

۴۳۷، ۳۹۶، ۳۶۶، ۳۳۹

كِرَامًا كَاتِبِينَ، انفطار (۸۲/۱۱) ۲۳۸

كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ، دخان (۴۴/۴۶) ۳۳۰

۳۹۰، ۳۴۸

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، رعد (۱۳/۳۳) یا

غافر (مؤمن) (۴۰/۱۷) یا جائیه (۴۵/۲۲)

یا مدثر (۷۴/۳۸) ۲۴۴

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِفٍ، علق (۹۶/۶) ۱۱۰

۳۰۳، ۱۳۴

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ، مدثر (۷۴/۵۴) ۳۶۱

۲۶۹	لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ، بقره ۲/۲۰۵	۴۲۵	كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ، عبس ۱۱/۸۰
۹۲	لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا، فرقان (۲۵)/۳	۳۳۰	كَلَّا إِنَّهَا لَطْفِي، معارج (۷۰)/۱۵
۴۴۹	لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي، غاشیه (۸۸)/۷		كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، قیامت (۷۵)/۲۰
۱۶۶	لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ، كهف (۱۸)/۱۱۰	۴۲۶، ۳۶۱	
	لَا يَصَلَّاهَا إِلَّا الْأَنْثَقِي، لیل (۹۲)/۱۵، ۳۶۰	۴۵۹	كَلَّا سَيَعْلَمُونَ، نباء (۷۸)/۴
۴۵۵، ۴۲۴		۱۳۹	كُلًّا تَمُدُّ هَوْلَاءَ وَهَوْلَاءَ، اسراء (۱۷)/۲۰
۱۳۱	لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ، رعد (۱۳)/۱۶	۱۰۴	كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى، نساء (۴)/۱۶۴
	لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيِي، (۲۰) / ۷۴ یا	۳۱۹	كَلِمَةَ اللَّهِ، توبه (۹)/۴۰
۲۴۷	اعلیٰ (۸۷) / ۱۳	۲۳۰	كَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَيَّ مَرِيَمَ، نساء (۴)/۱۷۱
۲۹۵	لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ، ص (۳۸)/۳۵	۳۳، ۲۴	كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ، بقره (۲)/۶۰
۲۸۷	لَا خَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، حاقه (۶۹)/۴۵	۳۳۸	كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ، ص (۳۸)/۳
۲۰۸	لِثَبْتِ النَّاسِ، نحل (۱۶)/۴۴		كُنْ فَيَكُونُ، بقره (۲)/۱۱۷، آل عمران (۳)/۴۷
۴۲۷	لِئُخْرَجَ النَّاسِ، ابراهیم (۱۴)/۱		و ۵۹، انعام (۶) / ۷۳، نحل (۱۶) / ۴۰،
	لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ، یس (۳۶)/۶		مریم (۱۹) / ۳۵، یس (۳۶) / ۸۲ و
۴۳۷، ۳۸۸، ۳۸۶، ۳۶۵، ۳۳۸		۲۳۸	غافر (۴۰) / ۶۸
	لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ، غاشیه (۸۸)/۲۲، ۷۱		
۲۷۵، ۲۶۷			
۴۴۹	لِسَعْيِهَا رَاضِيَةً، غاشیه (۸۸)/۹	۲۷۲	لَيْتَن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ، مائده (۵)/۲۸
۳۳۶	لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ، شعراء (۲۶)/۳		لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، بقره (۲)/۲۵۶، ۱۱۷، ۱۸۲،
	لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ، بقره (۲) / ۲۱۹ و ۲۶۶	۴۳۳، ۲۹۲، ۲۷۵، ۲۴۶، ۲۱۷، ۲۱۱، ۲۱۰	
۱۹۲، ۱۰۵		۱۶۲	لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ، انبياء (۲۱)/۸۷
	لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، یوسف (۱۲) / ۲ و	۲۳۱، ۲۳۰	لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا، طه (۲۰)/۶
۱۹۲	زخرف (۴۳) / ۳	۱۳۲	لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ، إنَّ، لقمان (۳۱)/۱۳
	لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَيَّ قَوْمِهِ، اعراف (۷) / ۵۹	۲۹۸	لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ، بقره (۲)/۳۸
۱۸۵، ۱۷۸، ۱۳۲		۳۹	لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ، انعام (۶)/۱۶۳
۳۸۶، ۳۶۵	لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَيَّ، یس (۳۶) / ۷	۴۱۹	لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ، فصلت (۴۱)/۴۲
	لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى، نجم (۵۳)/۱۸	۱۶۵	لَا يَبْعُونَ عَنْهَا حَوْلًا، كهف (۱۸)/۱۰۸

ل

٣٨٨	لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي، بقره (٢)/٢٦٠	٤٢٩، ٣٦٢
١٨٢	لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِيمَ نِعْمَتَهُ، مائده (٥)/٦	٣٤٤ ١١١/(١٢) يوسف
٩٠	لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا، فرقان (٢٥)/١	٢١/(٣٣) احزاب
٣٦٦	لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ، قدر (٩٧)/٣	٢١٨، ٢١٢، ١٥٣
		لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، آل عمران (٣)/١٦٤
		٣١٢
		لَقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، بقره (٢)/١٦٤، رعد (١٣)/٤،
		نحل (١٦)/١٢ و ٦٧، عنكبوت (٢٩)/٣٥،
		روم (٣٠)/٢٤ و جاثية (٤٥)/٥ / ١٠٥
		لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ، احزاب (٣٣)/٢١
		٣٢٠، ٢١٠
		لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ، معارج (٧٠)/٢ / ٤٥٧
		لِلَّهِ وَاحِدٍ الْقَهَّارِ، غافر (٤٠)/١٦ / ٤٣١
		لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا، بينه (٩٨)/١ / ٣٤١
		لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، اخلاص (١١٢)/٣ / ٢٥٧، ٤٤٩
		لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ، جمعه (٦٢)/٣ / ٣١٤
		لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ، غافر (٤٠)/١٦ / ٤٣١
		لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ، تكوير (٨١)/٢٨
		٤٥٢، ٤٢٨، ٣٦١
		لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا، آل عمران (٣)/٩١
		١٨١، ٣٧
		لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى، حشر (٥٩)/٢١
		٣٨٩، ٣٤٨، ٣٣٠
		لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، شورا (٤٢)/١١ / ٢١٤،
		٤٤٤، ٤١٥، ٢٥٧
		لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ، انعام (٦)/٥١ / ٦٠
		لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا، غاشية (٨٨)/٦ / ٤٤٩
		لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ، انعام (٦)/٥١ / ٦٠

م

	مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ، ذاريات (٥١)/٥٧، ١٦،	
	٢٥١، ١٧٨	
	مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ، طه (٢٠)/٢ / ٣٩٤	
	مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، احقاف (٤٦)/٣ / ٣٤٠	
	مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ، شعراء (٢٦)/٢٣ / ٤١٨	
	مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا، كهف (١٨)/٣٩ / ١٦١	
	مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ، طه (٢٠)/٢ / ٣٣٦	
	مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى، نجم (٥٣)/٢ / ٤٢٩، ٣٦٢	
	مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ، مائده (٥)/٩٩	
	٢٩١، ٢٤٥	
	مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي، بقره (٢)/٢٥٥ / ٩١	
	مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا، آل عمران (٣)/٦٧ / ٩٥	
	مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، آل عمران (٣)/٦٧ / ٢٨٦	
	مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ، شورا (٤٢)/٥٢	
	٣٧٣، ٢٣٢	
	مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ، سجده (٣٢)/٤ / ٦٠	
	مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ، طور (٥٢)/٨ / ٤٤٨، ٤٠٧	
	مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى، ضحى (٩٣)/٣ / ٤٥٢، ٤٢٣، ٣٥٩، ٢٢١	
	مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرءِ، بقره (٢)/١٠٢ / ١٠٠	

۳۳۶	مَکِثِينَ فِيهِ أَبَدًا، كهف(۱۸)/۳
۵۲، ۵۱، ۹	مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، فاتحه(۱)/۴
۴۳۲، ۴۳۱، ۳۷۲، ۲۴۵، ۲۴۳، ۱۵۶، ۱۳۳	
۳۱۴	مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ، جمعه(۶۲)/۵
۴۵۱، ۴۲۸	مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ، تکویر(۸۱)/۲۱
۴۵۳	مَلِكِ النَّاسِ، ناس(۱۱۴)/۲
	مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، انعام(۶)/۷۵
۱۰۴	
۲۷۲	مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا، مائده(۵)/۳۲
۵۳	مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ، فاتحه(۱)/۷
	مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا، روم(۳۰)/۳۲
۹۳، ۴۸، ۴۶	
۴۵۷	مَنْ اللَّهُ ذِي الْمَعَارِجِ، معارج(۷۰)/۳
۲۷	مَنْ التَّبِيبِينَ، نساء(۴)/۶۹
۷۷	مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ، آل عمران(۳)/۵۲
۵۹	مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ، بقره(۲) / ۲۵۵
۶۲، ۶۰	
۲۶	مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ، مريم(۱۹)/۵۸
	مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، ناس(۱۱۴)/۴
۴۵۳	
۶۳	مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، زخرف(۴۳)/۸۶
	مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ، آل عمران(۳)/۴
۴۳۷، ۳۶۶، ۳۳۳	
۶۱، ۶۰	مَنْ يَنْفَعُ شَفَاعَةً، نساء(۴)/۸۵
۱۸۷	مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ، نساء(۴)/۸۰
	ن
	نُتِلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَى، قصص(۲۸)/۳
۲۷۳، ۳۳۷، ۳۹۵	
	نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ، ق(۵۰)/۱۶
۱۱۲	
۷۷	نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ، آل عمران(۳)/۵۲
۳۶۱	نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا، واقعه(۵۶)/۵۷
۴۲۷	
۲۷۳	نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ، يوسف(۱۲)/۳
۳۳۰	نَزَاعَةً لِلشَّوِيِّ، معارج(۷۰)/۱۶
۳۳۶	نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، شعراء(۲۶)/۱۹۳
۳۵۵	
	نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، آل عمران(۳)/۳
۴۳۷، ۳۹۲، ۳۶۶، ۳۳۳	
۱۶۱	نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ، انفال(۸)/۴۰
	و
۳۳۵	وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ، اسراء(۱۷)/۲
۳۹۳	
۲۴	وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، نحل(۱۶)/۱۲۲
۳۱۴	وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ، جمعه(۶۲)/۳
۷۶، ۷۵	وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ، مائده(۵)/۳۵
۹۲، ۷۹	وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ، فرقان(۲۵)/۳
۱۲	وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ، انعام(۶)/۸۷
۴۱۱	وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ، طه(۲۰)/۲۹
۱۵۱	وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا، فرقان(۲۵)/۷۴
۳۱۷	وَأَحْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ، مائده(۵)/۴۹
۲۳۵	وَأَحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي، طه(۲۰)/۲۷
۴۳۵، ۴۱۱	
۳۴۰	وَاخْتَلَفْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، جاثیه(۴۵)/۵

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي، بقره (٢)/ ١٨٦	وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي، بقره (٢)/ ١٨٦	وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا، زلزال (٩٩)/ ٢/ ٤٤٢	وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا، زلزال (٩٩)/ ٢/ ٤٤٢
١٨٢، ٢٩٢	١٨٢، ٢٩٢	وَإِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ، بقره (٢)/ ١٢٤	وَإِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ، بقره (٢)/ ١٢٤
وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا، معارج (٧٠)/ ٢١/ ٣٨٩	وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا، معارج (٧٠)/ ٢١/ ٣٨٩	وَإِذَا تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن، ابراهيم (١٤)/ ٧/ ٢٩	وَإِذَا تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن، ابراهيم (١٤)/ ٧/ ٢٩
وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ، آل عمران (٣)/ ١٠٣/ ٢٨	وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ، آل عمران (٣)/ ١٠٣/ ٢٨	وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، بقره (٢)/ ٣٠/ ١٩	وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، بقره (٢)/ ٣٠/ ١٩
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ، آل عمران (٣)/ ١٥٩/ ٢٩٠	وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ، آل عمران (٣)/ ١٥٩/ ٢٩٠	وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ، ابراهيم (١٤)/ ٦/ ٢٩	وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ، ابراهيم (١٤)/ ٦/ ٢٩
وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ، نحل (١٦)/ ١١٤/ ٢٣	وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ، نحل (١٦)/ ١١٤/ ٢٣	وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ، تكوير (٨١)/ ٦/ ٤٠٤	وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ، تكوير (٨١)/ ٦/ ٤٠٤
وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي، طه (٢٠)/ ٤١/ ٢٢٨، ٣١٨	وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي، طه (٢٠)/ ٤١/ ٢٢٨، ٣١٨	٤٢٢	٤٢٢
وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا، نساء (٤)/ ٣٦/ ١٣٢	وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا، نساء (٤)/ ٣٦/ ١٣٢	وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، انفطار (٨٢)/ ٣/ ٣٧٠	وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، انفطار (٨٢)/ ٣/ ٣٧٠
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ، آل عمران (٣)/ ١٠٣/ ٢٩	وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ، آل عمران (٣)/ ١٠٣/ ٢٩	وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، تكوير (٨١)/ ٣/ ٣٧٠	وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، تكوير (٨١)/ ٣/ ٣٧٠
٢٩، ٢٧	٢٩، ٢٧	٤٥٠، ٤٢٢، ٤٠٥، ٣٧١، ٣٥٩، ٢٤٦	٤٥٠، ٤٢٢، ٤٠٥، ٣٧١، ٣٥٩، ٢٤٦
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ، شورا (٤٢)/ ٣٨/ ٢٩٧	وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ، شورا (٤٢)/ ٣٨/ ٢٩٧	وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ، تكوير (٨١)/ ١٢/ ٣٥٩	وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ، تكوير (٨١)/ ١٢/ ٣٥٩
وَالْبَحْرَ الْمَسْجُورَ، طور (٥٢)/ ٦/ ٤٤٨	وَالْبَحْرَ الْمَسْجُورَ، طور (٥٢)/ ٦/ ٤٤٨	٤٥١، ٤٢٢	٤٥١، ٤٢٢
وَالْبَيْتَ الْمَعْمُورَ، طور (٥٢)/ ٤/ ٤٤٨	وَالْبَيْتَ الْمَعْمُورَ، طور (٥٢)/ ٤/ ٤٤٨	وَإِذَا الْجِبَّةُ أُرْلِفَتْ، تكوير (٨١)/ ١٣/ ٣٥٩	وَإِذَا الْجِبَّةُ أُرْلِفَتْ، تكوير (٨١)/ ١٣/ ٣٥٩
وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، انبياء (٢١)/ ٩١/ ٣٥٤	وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، انبياء (٢١)/ ٩١/ ٣٥٤	٤٥١، ٤٢٢	٤٥١، ٤٢٢
وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا، نبا (٧٨)/ ٧/ ٤٥٩، ٤٢٤	وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا، نبا (٧٨)/ ٧/ ٤٥٩، ٤٢٤	وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ، تكوير (٨١)/ ١١/ ٤٢٢	وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ، تكوير (٨١)/ ١١/ ٤٢٢
وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ، شورا (٤٢)/ ٣٩/ ٢٩٦	وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ، شورا (٤٢)/ ٣٩/ ٢٩٦	٤٥١	٤٥١
وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ، شورا (٤٢)/ ٣٨/ ٢٩٦	وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ، شورا (٤٢)/ ٣٨/ ٢٩٦	وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ، تكوير (٨١)/ ١٠/ ٤٢٢	وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ، تكوير (٨١)/ ١٠/ ٤٢٢
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا، مائده (٥)/ ٥٤/ ٣٦	وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا، مائده (٥)/ ٥٤/ ٣٦	وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ، تكوير (٨١)/ ٤/ ٤٠٥	وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ، تكوير (٨١)/ ٤/ ٤٠٥
وَالَّذِينَ كَفَرُوا، بقره (٢)/ ٢٥٧/ ٨٠	وَالَّذِينَ كَفَرُوا، بقره (٢)/ ٢٥٧/ ٨٠	٤٥٠، ٤٢٢	٤٥٠، ٤٢٢
وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّعْوِ، مؤمنون (٢٣)/ ٣/ ٣٨٩	وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّعْوِ، مؤمنون (٢٣)/ ٣/ ٣٨٩	وَإِذَا الْفُجُورُ بُعِثِرَتْ، انفطار (٨٢)/ ٤/ ٣٧٠	وَإِذَا الْفُجُورُ بُعِثِرَتْ، انفطار (٨٢)/ ٤/ ٣٧٠
وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ، شورا (٤٢)/ ٣٧/ ٢٩٥	وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ، شورا (٤٢)/ ٣٧/ ٢٩٥	وَإِذَا الْكُوكِبُ انْتَشَرَتْ، انفطار (٨٢)/ ٢/ ٣٧٠	وَإِذَا الْكُوكِبُ انْتَشَرَتْ، انفطار (٨٢)/ ٢/ ٣٧٠
وَالرُّجْزَ فَاهُجْرًا، مدثر (٧٤)/ ٣٨٣، ٤٠٦، ٤٤٦	وَالرُّجْزَ فَاهُجْرًا، مدثر (٧٤)/ ٣٨٣، ٤٠٦، ٤٤٦	وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ، تكوير (٨١)/ ٨/ ٤٢٢	وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ، تكوير (٨١)/ ٨/ ٤٢٢
وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ، مريم (١٩)/ ٣٣/ ٢٢٧	وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ، مريم (١٩)/ ٣٣/ ٢٢٧	وَإِذَا النَّجُومُ انْكَدَرَتْ، تكوير (٨١)/ ٢/ ٣٥٩	وَإِذَا النَّجُومُ انْكَدَرَتْ، تكوير (٨١)/ ٢/ ٣٥٩
وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، شمس (٩١)/ ١/ ٣٧٠	وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، شمس (٩١)/ ١/ ٣٧٠	٤٥٠، ٤٢٢، ٤٠٥، ٣٧١	٤٥٠، ٤٢٢، ٤٠٥، ٣٧١
٤٥٠، ٤٤٨، ٤٠٤	٤٥٠، ٤٤٨، ٤٠٤	وَإِذَا الْفُجُوسُ رُوجَّتْ، تكوير (٨١)/ ٧/ ٤٢٢	وَإِذَا الْفُجُوسُ رُوجَّتْ، تكوير (٨١)/ ٧/ ٤٢٢
وَالشَّهَادَةَ، نساء (٤)/ ٦٩/ ٢٧	وَالشَّهَادَةَ، نساء (٤)/ ٦٩/ ٢٧	وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، تكوير (٨١)/ ٥/ ٤٢٢	وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، تكوير (٨١)/ ٥/ ٤٢٢
٢٧	٢٧	٤٢٢، ٤٠٥	٤٢٢، ٤٠٥
وَالصَّالِحِينَ، نساء (٤)/ ٦٩/ ٢٧	وَالصَّالِحِينَ، نساء (٤)/ ٦٩/ ٢٧	وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعْيًا، بقره (٢)/ ٢٠٥/ ٢٦٨	وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعْيًا، بقره (٢)/ ٢٠٥/ ٢٦٨
٢٧	٢٧		

٤٥٣	وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا، نازعات (٧٩)/١	٣٧١	وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ، تکویر (٨١)/١٨
٤٥٣	وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا، نازعات (٧٩)/١	٤٥١	
٣٦٢، ٢٢٩	وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ، نجم (٥٣)/١	٢٧	وَالصِّدِّيقِينَ، نساء (٤)/٦٩
	وَالْيَ تَمُودَ أَخَاهُمْ... قَدْ جَاءَ تَكْمُ بَيْنَهُ،	٢٢١	وَالضُّحَىٰ، ضحی (٩٣)/١
١٨٥، ١٧٩	اعراف (٧)/٧٣	٤٤٨	وَالطُّورِ، طور (٥٢)/١
	وَالْيَ تَمُودَ أَخَاهُمْ... هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ،		وَالْعَصْرِ، عصر (١٠٣)/١
١٨٦، ١٧٩	هود (١١)/٦١	٣٥٩، ٣٧٠، ٤٠٧، ٤٢٢، ٤٤٦	
	وَالْيَ عَادِ أَخَاهُمْ... أَفَلَا تَتَّقُونَ،	٣٣٨	وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، یس (٣٦)/٢
١٨٥، ١٧٨	اعراف (٧)/٦٥	٣٦٥، ٣٨٥، ٤٣٣، ٤٣٧	
	وَالْيَ عَادِ أَخَاهُمْ... إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ،	٤٠٤	وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا، شمس (٩٢)/٢
١٨٦، ١٧٩	هود (١١)/٥٠	٩١	وَالْكَافِرِينَ الْعَظِيمِ، آل عمران (٣)/١٣٤
	وَالْيَ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ... قَدْ جَاءَ تَكْمُ بَيْنَهُ،	٣٣٩	وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ، دخان (٤٤)/٢
١٨٥، ١٧٩	اعراف (٧)/٨٥	٣٤٠	وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ، زخرف (٤٣)/٢
	وَالْيَ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ... وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ،	٣٩٦، ٣٥٦	
١٨٦، ١٨٠	هود (١١)/٨٤		وَاللَّهِ أَعْلَمُ، آل عمران (٣) / ٣٦ و ١٦٧،
٢٥	وَالْيَتَا تَرْجَعُونَ، انبیاء (٢١)/٣٥		نساء (٤) / ٢٥ و ٤٥، مائده (٥)/٦١،
٢٥	وَالْيَتَا الْمَصِيرِ، مائده (٥)/١٨		انعام (٦) / ٥٨، نحل (١٦) / ١٠١ و
٢٢٢	وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ، ضحی (٩٣)/١٠	٢٢٩	انشقاق (٨٤) / ٢٣
٢٢٢	وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ، ضحی (٩٣)/١١	٢٠	وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ، نحل (١٦)/٦٥
٤٥٥	وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى، لیل (٩٢)/٨	٢٢	وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ، نحل (١٦)/٨١
١٤٩،	وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ، شورا (٤٢)/٣٨		وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، نحل (١٦)/٧٢
٢٩٨، ٢٩٧، ٢٨٠، ٢٠٣		٢١	
١٣،	وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ، یس (٣٦)/٦١	٢١	وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ، نحل (١٦)/٧١
١٨٧		١٢	وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، بقره (٢)/٢١٣
	وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ، عنكبوت (٢٩)/٦٤	٢٢١	وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى، ضحی (٩٣)/٢
٢٨٥، ١٦٤		٣٧١	وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ، تکویر (٨١)/١٧
٢٤١،	وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ، ذاریات (٥١)/٦	٤٥١	
٤٤٩، ٤٤٨، ٤٠٧، ٤٠٦، ٣٧٠، ٢٥٦، ٢٥٥		٤٤٨	وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا، شمس (٩١)/٤

نمايه آيات		٤٧٧
١٨٧	وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ، مريم (١٩)/ ٣٦	٤٥٧
١٩	وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ، نحل (١٦)/ ١٨	
٣١٠	وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي، جمعه (٦٢)/ ٢	٤٠٤
	وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ،	
٣١٤	آل عمران (٣)/ ١٦٤	
١٨٤	وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ، بقره (٢)/ ٢٣	
٣٦٠	وَإِنْ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى، ليل (٩٢)/ ١٣	٣٠٤، ٣٠٠
٤٥٥، ٤٣٢، ٤٢٤		
١٣٣	وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي، انعام (٦)/ ١٥٣	٣٨٣، ٤٠٦، ٤٤٤
٩٤	وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ، انبياء (٢١)/ ٩٢	٢٩٦
٤٢٤، ٣٦١	وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ، نبا (٧٨)/ ١٤	١٠٤
٢٥٠	وَأَنَّكَ لَا تَظُنُّمْ فِيهَا، طه (٢٠)/ ١١٩	٢١
١٢	وَأَنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَيَّ، مؤمنون (٢٣)/ ٧٣	٣٢
	وَأَنَّكَ لَتَلَقِيَ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ، نمل (٢٧)/ ٦	٣٨٦، ٤٠٨
٤١٣، ٣٣٧		
	وَأِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا، زخرف (٤٣)/ ٤	٤٥٩
٣٥٧، ٣٣٩		
١٠٣	وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنْ، جن (٧٢)/ ٦	٣٣٠
	وَأَنَّهُ لَتَنْزِيلٌ رَبِّ الْعَالَمِينَ، شعراء (٢٦)/ ١٩٢	٣٣١
٣٣٦		
	وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، بقره (٢)/ ٤٧	٤٤٩
٣١٢		
٢١	وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَيَّ النَّحْلِ، نحل (١٦)/ ٦٨	٤٤٩
١٩٨، ١٨٧	وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، نساء (٤)/ ٥٩	٤٤٩
٢١	وَيَنْعَمَتِ اللَّهُ هُمْ يَكْفُرُونَ، نحل (١٦)/ ٧٢	٢٧
٤٣٠، ٣٦٢	وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ، واقعه (٥٦)/ ٨٢	
٤٢٧	وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ، قيامت (٧٥)/ ٢١	٩١
٣٣٠	وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ، معارج (٧٠)/ ٩	٣٦١

٣٣٨	وَعَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ، ص (٣٨)/٤	٤٥٩، ٤٢٤
١٨٤	وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، نور (٢٤)/٥٥	٢٢٣
٢٩٥	وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، شورا (٤٢)/٣٦	٤٦/(٣٣) احزاب
٣٣٠	وَفَصَّلَتِ الَّتِي تُوْوِيهِ، معارج (٧٠)/١٣	٢٩٢، ٢٩١
٣٤٠	وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ، جاثیه (٤٥)/٤	٢٨٨
٢٠	وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا، نحل (١٦)/٥١	٢٤
٣٧١	وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا، شمس (٩١)/١٠	١٠ ٥٥/(٥١) ذاریات
٣٧٣	وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ، نور (٢٤)/٣١	٤٣٣
٤٤٨	وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ، طور (٥٢)/٢	٣٠٠، ٣/(٧٤) مدثر
٤٥٥	وَكَذَبَ بِالْحُسْنَى، لیل (٩٢)/٩	٤٤٦، ٤٠٦، ٣٨٣
	وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا، شوری (٤٢)/٥٢	٢١
٣٥٧، ٣٥٥، ٣٤٤		٢٣٣
١٠٣	وَكَذَلِكَ تَرَى إِبْرَاهِيمَ، انعام (٦)/٧٥	٣٣
٣٣	وَكَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا، اعراف (٧)/٣١	٢٤٧
	وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَيَّ مَرْيَمَ وَرُوحٌ،	٢٩٢
٢٢٨	نساء (٤)/١٧١	١٠٩
٢٨	وَكُنْتُمْ عَلَيَّ شَقَاءَ، آل عمران (٣)/١٠٣	٢٢٦
٥٣	وَلَا الضَّالِّينَ، فاتحه (١)/٧	٣٨٦
٣١٧	وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ، مائده (٥)/٤٩	١٤٤/(٣) آل عمران
٢٧	وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ، بقره (٢)/٢٣١	٢١١
	وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ،	٤٥٦
٣٥٢، ١٧٥	فصلت (٤١)/٣٤	١٥٩/(٣) آل عمران
	وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ، شعراء (٢٦)/١٥١	٢٠٣، ٢٨٠، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٥، ٢٩٧،
١٨٨		٣٢٣، ٣٢٢، ٣٠٣
	وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، روم (٣٠)/٣١	٣٣٠
٩٣، ٤٨، ٤٦		٤٥٥
٣٨٣	وَلَا تَمُنَّ بِتَسْكَرٍ، مدثر (٧٤)/٦	٢٢

- وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، قمر(۵۴)/ ۱۷/ ۹۴، ۴۴۶، ۴۰۶
- وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا، آل عمران(۳)/ ۶۴/ ۸۹
- وَلَا هُمْ يُبْصِرُونَ، بقره(۲)/ ۴۸/ ۶۱
- وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا، آل عمران(۳)/ ۶۴/ ۸۹
- وَلَا يَتَمَوَّنُهُ أَبَدًا، جمعه(۶۲)/ ۷/ ۳۱۶
- وَلَا يَحُضُّ عَلَيَّ طَعَامٍ، ماعون(۱۰۷)/ ۳/ ۴۵۶
- وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا، معارج(۷۰)/ ۱۰/ ۳۳۰
- وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً، بقره(۲)/ ۴۸/ ۶۱
- وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا، فرقان(۲۵)/ ۳/ ۹۲
- وَلَتُصَنِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي، طه(۲۰)/ ۳۹/ ۳۱۸، ۲۲۸
- وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ، عنكبوت(۲۹)/ ۴۵/ ۷۱
- وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ، مدثر(۷۴)/ ۷/ ۳۸۳
- وَلَسَوْفَ يَرْضَى، ليل(۹۲)/ ۲۱/ ۴۵۶، ۳۰۲
- وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ، ضحى(۹۳)/ ۵/ ۲۲۱
- وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُسُودَهُ، انبياء(۲۱)/ ۵۱/ ۴۵۲
- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ، مؤمنون(۲۳)/ ۲۳/ ۴۰۱، ۳۱۳، ۱۰۴
- وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ نَحْلًا، نحل(۱۶)/ ۳۶/ ۱۸۰، ۱۸۰
- وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ، تكموير(۸۱)/ ۲۳/ ۱۸۶
- وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، اسراء(۱۷)/ ۷۰/ ۲۶۷
- وَلَقَدْ نَعَلْنَا أُمَّهَاتَهُمْ، نحل(۱۶)/ ۱۰۳/ ۳۴۴
- وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، قمر(۵۴)/ ۱۷/ ۹۴، ۱۵۳
- وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى، ضحى(۹۳)/ ۴/ ۴۵۲، ۲۲۱
- وَلِلَّهِ عَلَيَّ النَّاسِ، آل عمران(۳)/ ۹۷/ ۲۳۳
- وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، رعد(۱۳)/ ۱۵/ ۱۷
- وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ، فرقان(۲۵)/ ۲/ ۹۱، ۹۰
- وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، اخلاص(۱۱۲)/ ۴/ ۲۵۷
- وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ، شورا(۴۲)/ ۴۱/ ۲۹۶
- وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ شُورًا(۴۲)/ ۴۳/ ۲۹۶
- وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ، اعراف(۷)/ ۹۶/ ۲۵۲
- وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ، حاقه(۶۹)/ ۴۴/ ۲۸۷
- وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا، كهف(۱۸)/ ۱۰۹/ ۱۶۵
- وَلَوْ لَأَنَّ تَبَيَّنَّاكَ، اسراء(۱۷)/ ۷۴/ ۳۱۷، ۲۸۷
- وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ، نحل(۱۶)/ ۵۲/ ۲۰
- وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا، نساء(۴)/ ۶۸/ ۲۷
- وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجَّيْنُ، مطففين(۸۳)/ ۸/ ۴۲۷
- وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَفَرُ، مدثر(۷۴)/ ۲۷/ ۳۲۴
- وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، قدر(۹۷)/ ۲/ ۳۶۶
- وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَفَرُ، مدثر(۷۴)/ ۲۷/ ۳۳۳، ۴۲۸
- وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ، مرسلات(۷۷)/ ۱۴/ ۳۲۴
- وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ، ابراهيم(۱۴)/ ۴/ ۱۸۱
- وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ، اسراء(۱۷)/ ۵۴/ ۲۶۷
- وَمَا أَرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ، ذاريات(۵۱)/ ۵۷/ ۱۶
- وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، شعراء(۲۶)/ ۱۰۹/ ۴۲۶
- وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، شعراء(۲۶)/ ۱۰۹/ ۴۲۶

- وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ، شورا (۴۲)/۶ ۳۷۳
وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ، نحل (۱۶)/۵۳ ۲۰
وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ، تکویر (۸۱)/۲۹
۴۵۲، ۴۲۸، ۳۶۲
- وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا، بینه (۹۸)/۴ ۳۴۲
وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، انعام (۶) / ۱۰۷
۲۹۱، ۲۶۷، ۲۴۶
- وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ، ذاریات (۵۱)/۵۶
۴۲۳، ۲۵۱، ۱۷۷، ۱۳۸، ۱۶، ۱۴
وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ، شعراء (۲۶)/۲۳ ۴۰۲
وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ، تکویر (۸۱)/۲۲
۴۵۱، ۴۲۸، ۴۲۳، ۳۶۱، ۳۶۰
- وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ، عنكبوت (۲۹)/۴۸
۳۴۴
وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى، لیل (۹۲)/۱۹
۴۵۶، ۴۲۴، ۳۶۰، ۳۰۲، ۲۴
- وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ، بقره (۲)/۱۰۷ ۱۳۴
وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ، آل عمران (۳)/۱۴۴
۱۸۹
وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ، طارق (۸۶)/۱۴ ۲۵۶
۴۵۰، ۴۰۷، ۳۷۰
- وَمَا هُوَ يَقُولُ شَيْطَانٍ، تکویر (۸۱)/۲۵ ۴۵۱
وَمَا هُوَ عَلَيَّ الْغَيْبِ، تکویر (۸۱)/۲۴ ۴۵۱
وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ، مدثر (۷۴)/۵۶
۴۲۶، ۳۶۱
- وَمَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ، لیل (۹۲)/۱۱ ۴۵۵
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، نجم (۵۳)/۳ ۲۸۷
۴۲۹، ۳۶۲، ۳۱۷
- وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، شورا (۴۲)/۳۸ ۲۹۷
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي، لقمان (۳۱)/۶ ۳۳۷
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ، بقره (۲)/۲۰۷
۲۶۸، ۲۱۸
- وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ، بقره (۲)/۲۰۴ ۲۶۸
وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ إِبرَاهِيمَ، وَا مَرِيَمَ (۱۹)/۵۸ ۲۶
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، معارج (۷۰)/۱۴ ۳۳۰
وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ، هود (۱۱)/۷۱ ۲۳۰
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ، نساء (۱۴)/۱۱۶ ۱۳۲
وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ، نساء (۴)/۶۹ ۲۶
وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ، زلزله (۹۹)/۸ ۳۴۸
وَمَهْلِكُهُمْ قَلِيلًا، مزمل (۷۳)/۱۱ ۲۴
وَوَرَاهُ قَرِيبًا، معارج (۷۰)/۷ ۴۵۷
وَوَيْسُكَ وَمَا سَوَّاهَا، انفطار (۸۲)/۲ ۳۷۰
وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، ضحى (۹۳)/۷ ۲۲۱
۴۵۳، ۳۱۸
- وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى، ضحى (۹۳)/۸ ۲۲۱
۴۵۳
وَوَضَعْنَا عَنكَ وَرِزْقَكَ، شرح (۹۴)/۲ ۲۲۲
۴۵۳، ۳۱۸
- وَهَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ، انعام (۶)/۱۲۶ ۱۳
وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى، يوسف (۱۲)/۲۴ ۲۷۲
وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ، كهف (۱۸)/۱۰۴ ۱۶۴
وَيُزَكِّيهِمْ، جمعه (۶۲)/۲ ۳۱۰
وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي، طه (۲۰)/۲۶ ۲۳۵
۴۳۵، ۴۱۱
- وَيُعَلِّمُهُمْ، جمعه (۶۲)/۲ ۳۱۰

١٠٩	هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، بقره (٢)/٢٥٥	وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، بقره (٢)/١٢٩ ٣١٣
	هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ، يوسف (١٢)/٨٣ و ١٠٠ يا	وَيُلِّمُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، مرسلات (٧٧)/١٥، ١٩،
٣٢٥	تحريم (٦٦)/٢	٤٥٨ ٤٩ و ٤٧، ٤٥، ٤٠، ٣٧، ٣٤، ٢٨، ٢٤
٣٢٥	هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ، روم (٣٠)/٥٤	وَيُلِّمُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، مطففين (٨٣)/١٠، ٣٦٠
٣٢٥	هُوَ الْقَادِرُ، انعام (٦)/٦٥	وَيُلِّمُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، مرسلات (٧٧)/١٥
٤٢٦	هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ، مدثر (٧٤)/٥٦	٤٢٥، ٣٧٢
		وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ كَهْف (١٨)/٤ ٣٣٦

ي

٣٥٨	يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا، نساء (٤)/١٧١
	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ، انشقاق (٨٤)/٦
٣٩١، ٣٣١	
٩٤	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، مائده (٥)/٣٥ و..
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ، مائده (٥)/٣٥
٧٥	
٧٣ ٢٤/٨	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا، انفال (٨)/٢٤
٩٤	يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، كافرون (١٠٩)/١
	يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، مدثر (٧٤)/١، ٣٥٨، ٣٦٩،
٤٤٦، ٤٢١، ٤٠٦، ٣٨٣	
٩٤	يَا أَيُّهَا النَّاسُ، بقره (٢)/٢١ و...
١٨٤	يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ، بقره (٢)/٢١
	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ، احزاب (٣٣)/٤٥
٢٩١	
٢٢٣	يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ، اعراف (٧)/٣٥
٩٢	يَا بَنِي لَأَنْتُمْ شُرَكَاءُ بِاللَّهِ، لقمان (٣١)/١٣
	يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً، ص (٣٨)/٢٦
٢٩٤، ١٠٥	
	يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي،
١٨٧	عنكبوت (٢٩)/٥٦

هـ

٢٥٢	هَبَاءٌ مَّنُورًا، فرقان (٢٥)/٢٣
	هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ، نمل (٢٧)/٢، ٣٣٧،
٤١٢	
	هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ، لقمان (٣١)/٣
٣٩٥، ٣٣٧	
٤٢١	هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ، بروج (٨٥)/١٧
	هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ، غاشيه (٨٨)/١
٤٥٤، ٤٢١، ٣٥٨	
	هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى، نازعات (٧٩)/١٥
٤٥٤، ٣٧١، ٣٥٩	
١٨٣	هَلْ نُجِزُونَ إِلَّا بِمَا، يونس (١٠)/٥٢
١٠١	هَلْ كُنْتُ إِلَّا بُشْرًا، اسراء (١٧)/٩٣
٨٠	هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، بقره (٢)/٢٥٧
	هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ، زخرف (٤٣)/٨٤ يا
٣٢٥	ذاريات (٥١)/٣٠
	هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ، جمعه (٦٢)/٢
٣٠٨، ٢٢٨	
	هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، انعام (٦)/١٣ و ٧٣ يا
٣٢٥	سبا (٣٤)/١

- ۲۶۹ یَشْرَى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ بقره (۲)/۲۰۷
- ۲۲ یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ، نحل (۱۶)/۸۳
- ۳۰۹ یُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، جمعه (۶۲)/۲
- ۴۳۵ یَقْفَهُوا قَوْلِي، طه (۲۰)/۲۸، ۲۳۵، ۴۱۱، ۴۳۵
- یَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي، اعراف (۷)/۳۵، ۲۲۴، ۲۲۷
- یَقُولُونَ آتَيْنَا لَمْرَدُودُونَ فِي، نازعات (۷۹)/۱۰
- ۴۵۳ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ، نحل (۱۶)/۲
- ۳۹۳، ۳۵۷، ۳۵۵، ۳۳۵
- ۴۰۳ یُوحِي إِلَيَّ، كهف (۱۸)/۱۱۰، ۱۶۶
- ۴۵۳ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّجْفَةُ، نازعات (۷۹)/۶
- ۲۴۶ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ، نور (۲۴)/۲۴
- يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ، معارج (۷۰)/۸
- ۴۵۷، ۳۳۰
- ۶۲ يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا، بقره (۲)/۲۵۴
- ۲۴۵ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ، انفطار (۸۲)/۱۹
- ۴۰۵ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ، مطففين (۸۳)/۶
- ۳۴۱ يَهْدِي إِلَيَّ الرَّشْدَ، جن (۷۲)/۲
- ۴۲۲ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ، قصص (۲۸)/۳۰
- ۲۲ يَا أَيُّهَا رِزْقُهَا رَعَدًا، نحل (۱۶)/۱۱۲
- ۳۳۰ يُبَصِّرُ وَهُمْ يَدُّ، معارج (۷۰)/۱۱
- ۲۸ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ، آل عمران (۳)/۱۰۳
- يَتَحَبَّطُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ، بقره (۲)/۲۷۵
- ۱۰۵
- يَتْلُو عَلَيْهِمْ، جمعه (۶۲)/۲، ۳۰۷
- ۳۱۳، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۱۱
- ۳۶ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مائده (۵)/۵۴
- ۲۰ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ، نحل (۱۶)/۵۰
- ۸۰ يُخْرِجُهُمُ مِنَ الظُّلُمَاتِ، بقره (۲)/۲۵۷
- ۴۲۷
- ۴۳۳ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ، نصر (۱۱۰)/۲
- ۱۸۲ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ، بقره (۲)/۱۸۵
- ۳۰۸ يُرَكِّبُهُمْ، جمعه (۶۲)/۲
- ۳۸ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ، بقره (۲)/۲۱۵
- يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ، جمعه (۶۲)/۱
- ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۰۸، ۱۳۴، ۱۷، ۱۵
- ۸۲ يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ، آل عمران (۳)/۱۹۹

نمایه احادیث و روایات

- ۱
- أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ أَسْتَشْفِعُ، از دعای کمیل
۷۴
- أَحْسَنَ عِبِيدِكَ نَصِيْبًا، از دعای کمیل ۱۳۶
- إِرْحَمْ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ، از دعای کمیل
۶۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۳
- إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ، حدیث نبوی
۲۱۰
- أَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ وَأَنْ، از
دعای کمیل ۶۶، ۶۷، ۱۴۳
- أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ، از دعای کمیل ۶۶
- أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ، از دعای کمیل ۴۵،
۶۷
- أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي، از دعای کمیل ۶۸
- أَسْتَشْفِعُ إِلَيْ نَفْسِكَ، از دعای کمیل ۸۴
- أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَي نَفْسِكَ، از دعای کمیل ۴۸،
۵۹، ۶۳، ۱۳۵، ۱۴۳
- أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْبَرُّ الْتَقِيُّ الرَّضِيُّ، زیارتنامه
۲۰۵
- أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ، حدیث نبوی ۱۷۵
- أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا وَأَجُورَكُمْ، از امام
محمد باقر (ع) ۲۶۱
- أَفْتَرَاكَ سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي، از دعای کمیل ۴۳
- أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ عَدْلٌ، حدیث نبوی ۱۹۶
- أَفْضَلَ وَأَحْسَنَ وَأَجْمَلَ وَأَكْمَلَ، از دعای
افتتاح ۱۴۴
- الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ، روایت ۲۶۶
- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ، از دعای
افتتاح ۱۴۲
- الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْخَلْقِ، از دعای افتتاح ۱۴۲
- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا، از زیارت عاشورا
۲۶۲
- الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رِزْقِي، از زیارت عاشورا
۲۶۲
- الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ، حدیث نبوی ۱۰۶،
۱۰۹، ۱۶۲، ۲۱۵، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۸۵
- الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، از اول دعای ایام ماه
مبارک رمضان ۷۰

- اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا، دعا ۳۰۴
اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا، زیارت عاشورا
۲۶۴
- اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي، زیارت عاشورا ۲۶۵
اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ، از دعای افتتاح
۱۴۵
- اللَّهُمَّ أَذِنْتَ لِي فِي دُعَائِكَ، از دعای افتتاح
۱۴۲
- اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ، از دعای
افتتاح ۱۴۵
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي، از دعای کمیل
۴۰، ۴۱، ۵۸، ۱۳۷
- اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ، از دعای کمیل ۱۴۶
اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا، دعای کمیل
۱۴۶
- اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ، از دعای
کمیل ۴۴، ۵۷
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ، از دعای کمیل
۴۰
- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ خَاضِعٍ، از دعای
کمیل ۴۱
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، از دعای
افتتاح ۱۴۴
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ، از دعای افتتاح
۱۴۴
- اللَّهُمَّ عَظِّمْ بِلَائِي، از دعای کمیل ۴۲
اللَّهُمَّ عَظِّمْ سُلْطَانِكَ، از دعای کمیل ۸۷
- اللَّهُمَّ لَا أَجِدُ لِذُنُوبِي غَافِرًا، از دعای کمیل
۴۱، ۵۸
اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، از زیارت عاشورا ۲۶۲
اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ، از دعای کمیل
۱۲۲
اللَّهُمَّ وَ أَسْأَلُكَ سُؤَالَ، از دعای کمیل ۴۱
إِلَهِي وَ سَيِّدِي فَأَسْأَلُكَ، از دعای کمیل ۴۴
إِلَهِي وَ رَبِّي مَنْ لِي غَيْرِكَ أَسْتَلُّهُ، از دعای کمیل
۶۶
إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حَكِيمٌ مُبِينٌ، حدیث ۲۰۵
أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ، از دعای کمیل
۸۵
إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينًا فَكُونُوا، سیدالشهدا ۲۷۱
وَ أَنْ تُوقِرَ حَظِّي مِنْ كُلِّ، از دعای کمیل ۴۴
أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ، از دعای کمیل
۱۳۵
أَنَا عَبْدُهُ مِنْ عِبَادِ مُحَمَّدٍ، از علی (ع) ۹۰
أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، حدیث نبوی
۲۰۶
أَنْتَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ، از دعای کمیل ۷۰
إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ، حدیث نبوی ۱۵۲،
۲۷۴
- ب**
- بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقْوَمُ وَ أَقْعَدُ، ذکر مستحبی
۷۲
بعد از سجود نماز
بَرَنْتُ إِلَيَّ اللَّهُ وَ إِلَيْكُمْ، از زیارت عاشورا
۲۶۳، ۲۶۵

ف

فَأَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ أَنْ لَا يَحْجُبَ، از دعای کمیل
۶۵
فِيئْتَةُ الْأُمِّيِّ الْمَلِكِ، حدیث نبوی ۱۵۵، ۲۷۷
فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ، حدیث نبوی ۲۱۰
فَلَعْنُ اللَّهِ أُمَّةً أَسَّسَتْ، از زیارت عاشورا ۲۶۳

ق

قُرْبِنَا إِلَى اللَّهِ، ؟ ۳۶، ۳۲
قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي، از دعای کمیل
۳۱۴، ۱۳۶، ۱۱۰، ۸۶، ۴۵

ک

كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي، حدیث نبوی ۱۵۳، ۲۸۵
كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي، حدیث نبوی ۱۵۳
۲۸۵، ۲۱۰

ل

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ۲۸
۴۳۳، ۳۱۴، ۲۶۷، ۱۷۰، ۷۵، ۵۲
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، دعا ۷۶
لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةٍ، حدیث نبوی
۲۰۲
لَا يَحْجُبُ عَنْكَ دُعَائِي، از دعای کمیل ۸۵
لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا، شعر ۱۵۵
لَعْنُ اللَّهِ أُمَّةً قَتَلْتَنِيكَ وَ لَعْنُ اللَّهِ، از زیارت
عاشورا ۲۶۴، ۲۶۳

بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ، از دعای کمیل ۱۳۷

ث

ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ، دعا ۱۷۰
ثَبَّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ، دعا ۲۶۲

ح

حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي، از دعای کمیل ۸۵
حَمْدُ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ، از زیارت
عاشورا ۲۶۲
حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ، در اذان و اقامه ۱۷۰

ذ

ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ الصَّعَابُ، از صحیفه سجادیه
۱۶۰

س

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، ذکر نماز ۳۲، ۷۱
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ، ذکر نماز ۷۳
سَوْءُ عَمَلِي وَ فِعَالِي، از دعای کمیل ۶۶

ص

صَلِّ عَلَيَّ أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، از دعای افتتاح
۱۴۵

ع

عَبْدُكَ وَ وَلِيِّكَ وَ أَخِي رَسُولِكَ، از دعای افتتاح
۱۴۴
عَلِيمًا بَضْرِيٍّ وَ مَسْكَنَتِي، از دعای کمیل ۷۰

وَجَرَتْ قُدْرَتُكَ وَلَا يُمَكِّنُ، از دعای کمیل

۸۷

وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا، از دعای کمیل

۸۵

وَحَبَسَنِي عَنْ نَفْعِي بَعْدُ، از دعای کمیل ۴۱

وَحَلَالَ مُحَمَّدٍ حَلَالَ، دستور اسلامی ۳۲۱

وَسِلَاحُهُ الْبُكَاءُ، از دعای کمیل ۶۸

وَكَثُرَ بِهِ قَلْتْنَا، از دعای افتتاح ۱۴۶

وَلَا تُعَاجِلْنِي بِالْعُقُوبَةِ عَلَيَّ، از دعای کمیل

۸۵

وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ، از دعای کمیل

۸۹

وَيَا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ، از صحیفه

۱۶۰

سجادیه

وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ، از دعای کمیل ۶۴،

۸۴

هـ

هَلِ الدِّينِ إِلَّا الْمُحِيتُ، حدیث نبوی ۱۷۵

هَمَجُ الرُّعَاءِ، روایت ۵۷

هَلِ الْمُحِيتِ إِلَّا الدِّينُ، حدیث نبوی ۱۷۵

هَيْهَاتَ مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ، از دعای کمیل

۴۴

ی

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ، از زیارت عاشورا

۲۶۴

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ، از زیارت عاشورا

۲۶۲

لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةٌ وَفِتْنَةُ الْأُمَّةِ، حدیث نبوی

۲۷۷، ۱۴۷

م

مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ، از نهج البلاغه ۵۷، ۸۳

مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفًا، از دعای کمیل

۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۳

ن

نَادِعَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ، دعا ۷۴

نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصِّحَّةُ وَالْأَمَانُ، حدیث

۲۲

نبوی

و

وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ، از دعای کمیل

۱۳۶

وَاسْتَشْفِعْ بِكَ إِلَيَّ نَفْسِكَ، از دعای کمیل ۵۷

وَاعْزُزْ بِهِ ذَلَّتْنَا، از دعای افتتاح ۱۴۶

وَاعْظِمْ صِفَاتِكَ، از دعای کمیل ۶۷

وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي، از دعای کمیل ۶۶

وَإِنَّتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ، از دعای کمیل

۴۳

وَأَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ حَاجَتَهُ، از دعای کمیل

۶۷، ۷۰

وَأَبْدُهُ بَرُوحُ الْقُدُسِ، از دعای افتتاح ۱۴۵

وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ، از دعای کمیل ۱۳۷

وَبَقْوَتِكَ الَّتِي قَهَرْتَ، از دعای کمیل ۱۳۷

وَتَرَزُّقُنَا بِهَاكَرَامَةِ الدُّنْيَا، از دعای افتتاح ۱۴۶

- یا اِلهی وَ رَبِّی وَ سَيِّدِی وَ مَوْلَایَ، از دعای
 ۴۳
 کَمیل
- یا اِلهی وَ سَيِّدِی وَ مَوْلَایَ وَ مَالِکِ رَقِیٍّ؛ یا مَنْ
 ۴۱۴، ۱۳۵
 بیدهِ ناصِیْتِی، از دعای کَمیل
- یا اِلهی وَ سَيِّدِی وَ مَوْلَایَ وَ رَبِّی، از دعای
 ۸۷
 کَمیل
- یا حَبِیْرًا بِفَقْرِی وَ فَاقِی، از دعای کَمیل
 ۱۳۶
- یا رَبُّ ارْحَمٌ ضَعْفَ بَدَنِی، از دعای کَمیل ۴۲
- یا رَبُّ یا رَبُّ یا رَبُّ، از دعای کَمیل ۴۱۴
- یا رَبُّ یا رَبُّ یا رَبُّ یا رَبُّ یا اِلهی، از دعای کَمیل
 ۸۷
- یا سَيِّدِی فَکَیْفَ لِی وَ اَنَا، از دعای کَمیل ۸۷
- یا عَلِیُّ یا عَظِیْمُ، از اولِ دعای ایام ماه مبارک
 ۷۰
 رمضان
- یا عَلِیْمًا بِضُرِّی وَ مَسْکِنَتِی، از دعای کَمیل
 ۶۸
- یا غَایَةَ اَمَالِ الْعَارِفِیْنَ، از دعای کَمیل ۸۳
- یا غَفُورُ یا رَحِیْمُ، از اولِ دعای ایام ماه مبارک
 ۷۰
 رمضان
- یا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِیْنَ، از دعای کَمیل ۷۰
- یا کَمِیْلَ بَنِ زَیَادٍ مَعْرِفَةً، از نهج البلاغه ۵۷
- یا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ، از دعای کَمیل ۶۸
- یا مَنْ بیدهِ ناصِیْتِی، از دعای کَمیل ۴۱۴
- یا مَنْ نُحِلُّ بِهِ عَقْدَ الْمَكَارِهِ، از صحیفه
 ۱۶۰
 سجاده
- یا وَجِیهاً عِنْدَ اللَّهِ اِشْفَعِی، ذکر ۵۸
- یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِیْنَ یا غَایَةَ اَمَالِ، از دعای کَمیل
 ۸۷
- یَتَوَسَّلُ اِلَیْكَ بِرُبُوبِیَّتِكَ، از دعای کَمیل ۸۴
- ۱۴۳، ۱۳۵
- یَرْفَعُ الْمُسْتَضَعْفِیْنَ، از دعای افتتاح ۱۴۳
- یَسْتُحْلِفُ اَآخِرِیْنَ، از دعای افتتاح ۱۴۳
- یَضَعُ الْمُسْتَکْبِرِیْنَ، از دعای افتتاح ۱۴۳
- یُهْلِكُ مُلُوكًا، از دعای افتتاح ۱۴۳

نمایه فارسی

	آسیا	آ	
۲۸۲			
۱۶۰	آشتیانی، آقا میرزا احمد		
۲۵۹	«آفات رسالت»	،۴۴ ،۳۸ ،۲۴	آخرت
۲۸۲	آفریقا	،۱۳۸ ،۱۳۰ ،۱۰۹ ،۱۰۸ ،۱۰۶ ،۱۰۵ ،۱۰۱	
۱۲۸	آفریقای مرکزی	،۱۸۴ ،۱۶۹ ،۱۶۴ ،۱۶۲ ،۱۵۹ ،۱۴۶ ،۱۳۹	
۴۱۷	آفریقایی‌ها	،۲۴۱ ،۲۴۰ ،۲۳۹ ،۲۳۸ ،۲۳۶ ،۲۱۶ ،۲۱۵	
۱۹۰	آفرینش و گزینش آدمیزاد	،۲۵۱ ،۲۴۹ ،۲۴۸ ،۲۴۷ ،۲۴۴ ،۲۴۳ ،۲۴۲	
۱۹۶	آل بویه	،۲۶۰ ،۲۵۷ ،۲۵۶ ،۲۵۵ ،۲۵۴ ،۲۵۳ ،۲۵۲	
۳۵۱	آل عمران (۳)	،۳۰۱ ،۲۹۹ ،۲۹۵ ،۲۸۷ ،۲۸۵ ،۲۷۳ ،۲۶۴	
۳۹۲	آل عمران (۳) / ۱ تا ۳	،۳۴۸ ،۳۴۳ ،۳۳۷ ،۳۳۵ ،۳۳۲ ،۳۳۱ ،۳۰۶	
۳۳۳	آل عمران (۳) / ۱ تا ۴	،۳۶۸ ،۳۶۳ ،۳۶۲ ،۳۶۰ ،۳۵۳ ،۳۵۱ ،۳۵۰	
۴۳۷ ،۳۶۶	آل عمران (۳) / ۳ و ۴	،۴۱۴ ،۴۱۳ ،۴۱۲ ،۳۹۲ ،۳۸۸ ،۳۸۶ ،۳۸۰	
۹۴	آل عمران (۳) / ۱۹	،۴۴۰ ،۴۳۳ ،۴۳۲ ،۴۳۱ ،۴۲۹ ،۴۲۷ ،۴۱۶	
۲۲۹	آل عمران (۳) / ۳۶ و ۱۶۷	۴۵۵ ،۴۵۴ ،۴۵۲ ،۴۴۸ ،۴۴۳ ،۴۴۲ ،۴۴۱	
۳۴۵	آل عمران (۳) / ۴۴	۴۴۴ ،۴۱۵ ،۴۱۲ ،۳۵۴ ،۳۴۸	آخرت و خدا
۲۳۸	آل عمران (۳) / ۴۷ و ۵۹	۳۹۷ ،۱۳۶	آخوندها
۱۷۸	آل عمران (۳) / ۵۰	،۷۷ ،۱۷	آزادی
۱۳	آل عمران (۳) / ۵۱	،۱۹۳ ،۱۹۱ ،۱۸۷ ،۱۸۳ ،۱۸۲ ،۱۷۵ ،۱۷۳	
۷۷	آل عمران (۳) / ۵۲	،۲۷۰ ،۲۶۵ ،۲۶۴ ،۲۶۳ ،۲۱۱ ،۲۰۱ ،۱۹۹	
۸۹ ،۸۸	آل عمران (۳) / ۶۴	،۳۰۱ ،۲۸۳ ،۲۸۲ ،۲۸۱ ،۲۸۰ ،۲۷۹ ،۲۷۱	
۲۸۶ ،۱۳۱ ،۹۵	آل عمران (۳) / ۶۷	۳۸۶ ،۳۳۳ ،۳۲۲ ،۳۰۳ ،۳۰۲	
۳۷	آل عمران (۳) / ۹۱	۳۸۸	«آزادی در قرآن»
۱۸۱	آل عمران (۳) / ۹۲	،۲۰ ،۱۷	آسمان‌ها و زمین
۲۳۳	آل عمران (۳) / ۹۷	،۲۴۴ ،۱۱۸ ،۱۱۷ ،۱۰۸ ،۱۰۳ ،۹۱ ،۹۰ ،۷۹	
		۳۵۸ ،۳۵۷ ،۳۵۶ ،۳۴۱ ،۳۴۰ ،۳۳۵	

۲۰۱	ابراهیم (۱۴) / ۲۴ و ۲۵	۲۹، ۲۸، ۲۷	آل عمران (۳) / ۱۰۳
۲۳۳	ابراهیم (۱۴) / ۳۷	۳۳۱، ۲۴۷	آل عمران (۳) / ۱۳۳
۱۰۱،	ابراهیم (ع)	۹۱	آل عمران (۳) / ۱۳۴
۴۲۱، ۴۰۱، ۳۱۳، ۲۳۳، ۱۰۳، ۱۰۲		۲۱۶، ۲۱۱، ۱۸۹	آل عمران (۳) / ۱۴۴
۲۰۶	ابلیس	۲۰۳	آل عمران (۳) / ۱۵۹
۱۹۲	ابن الدین	۳۲۳، ۳۲۲، ۲۹۵، ۲۸۹، ۲۸۸	
۱۹۶	ابن بابویه	۳۱۴، ۳۱۲	آل عمران (۳) / ۱۶۴
۱۹۳	ابن زیاد	۱۶۱	آل عمران (۳) / ۱۷۳
۱۵۳	ابن عباس	۸۲	آل عمران (۳) / ۱۹۹
۱۲۱	ابن القیص	۳۰۲، ۲۷۰	آلمان
۲۷۱	ابن سعد	۳۹۹، ۱۷۴، ۱۰۰، ۱۹	آلمانی
۲۰۴	ابن ملجم	۳۲۱، ۲۵۲، ۲۳۲، ۱۷۲، ۲۸	آمریکا
۱۷۴	ابو لولو	۲۷۰، ۱۷۶	آمریکایی‌ها
۱۵۲، ۱۴۸	ابوبکر	۹۷	آهار
۲۷۷، ۲۶۹، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۲، ۲۱۰، ۱۷۵		۲۷۴	آیات مکی
۱۵۶، ۱۵۵	ابوحنیفه	۶۰، ۵۹	آیت‌الکرسی
۱۵۷	ابوسفان	۱۱۸، ۱۱۱، ۹۱، ۸۰، ۶۲	
۱۵۴	ابوسفیان	۱۹۲	آیتی، دکتر محمدابراهیم
۲۲۲	ابوطالب		
۴۱۹	ابوعلی سینا	۱	
۲۳۱	ابی‌طالب	۴۶، ۴۰، ۳۹	ائمه (ع)
۳۲۰، ۲۱۲، ۲۱۰، ۱۵۳	احزاب (۳۳) / ۲۱	۴۷، ۴۸، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۹۴، ۱۰۷، ۱۳۵	
۲۹۱	احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶	۱۵۲، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۵	
۱۴۳	احزاب (۳۳) / ۵۶	۲۳۷، ۲۶۰، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۹۰	
۳۹۶	احقاف (۴۶) / ۱	۲۳۷، ۱۵۴، ۱۴۴، ۱۴۳، ۷۵، ۶۵	ائمه اطهار
۳۴۱، ۳۴۰	احقاف (۴۶) / ۱ تا ۳	۱۵۵	ائمه جمعه
۴۳۶، ۳۹۶، ۳۶۶	احقاف (۴۶) / ۲	۱۰۶، ۹۵، ۹۴، ۵۹، ۲۶، ۲۴	ابراهیم
۲۴۴	احقاف (۴۶) / ۱۴	۳۱۳، ۲۸۶، ۲۰۷، ۱۳۸، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۸	
۱۸۱	احقاف (۴۶) / ۱۵	۳۵۱	ابراهیم (۱۴)
۲۸۰، ۱۵۵	احمدشاه	۴۲۷، ۳۹۳	ابراهیم (۱۴) / ۱
۴۳۲، ۱۸۷، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۵۴، ۱۹	اختیار	۳۳۵، ۳۳۴	ابراهیم (۱۴) / ۱ تا ۳
۴۲۱	اخلاص (۱۱۲) / ۱	۱۸۱	ابراهیم (۱۴) / ۴
۲۵۷	اخلاص (۱۱۲) / ۳ و ۴	۲۹	ابراهیم (۱۴) / ۶ و ۷

نمایه فارسی		۴۹۱
ادریس	۹۴	اسراء (۱۷) / ۵۴
ادیان	۷۶، ۷۰، ۶۳، ۴۸، ۴۵	اسراء (۱۷) / ۵۶
۸۱، ۸۲، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۵		اسراء (۱۷) / ۵۷
۱۶۶، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۸۴، ۳۶۷، ۳۹۹		اسراء (۱۷) / ۷۰
ادیان بودایی	۷۰	اسراء (۱۷) / ۷۴ و ۷۵
ادیان توحیدی	۲۸۶، ۲۱۴، ۱۹۸	اسراء (۱۷) / ۸۵
اریاب	۸۹، ۸۸، ۷۶، ۶۴، ۵۱، ۳۱، ۱۴، ۱۳	اسراء (۱۷) / ۸۸
۹۰، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۳		اسراء (۱۷) / ۹۳
۱۳۵، ۱۵۷، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۶۷، ۲۷۳، ۳۹۷		اسرائیلی
۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۵۰، ۴۵۴		اسرائیلیات
اریابها	۱۱۶	اسکندر
۱۸۱، ۱۹۷، ۲۶۵، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۹۷، ۴۴۵		اسکندریه
اردلان	۲۸۲	اسلام ۷۰، ۷۷، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۸
ارض موعود	۳۰	۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶
اروپا	۳۰۱، ۲۶۶، ۲۵۴، ۱۷۲	۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴
اروپاییها	۲۸۶، ۲۸۴، ۲۲۵	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۵۹، ۲۶۲
اریک فروم	۱۲۹، ۱۲۶، ۱۱۱، ۱۰۸	۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴
«از خدا بودن قرآن»	۳۱۹	۲۸۵، ۳۰۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶
۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۳		۳۳۱، ۳۳۲، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۱۷، ۴۳۳، ۴۳۹
۳۶۵، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۸، ۴۱۱		اسلام ایده آلیستی
۴۱۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶		اسلام بازرگان
اسارت زینب	۲۷۱	اسلام طالقانی
اسپانیا	۳۳	اسماعیل
استبداد	۸۱، ۸۷، ۱۰۹، ۱۹۳، ۱۹۵	اسماعیلی
۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۶۹، ۳۱۱، ۳۲۳		اسماعیلیه
استثمار	۴۷، ۳۹	اشراف
استقلال	۲۸۱	اشراقی
استمداد	۳۷۵، ۳۳۲، ۴۷، ۳۹	اشرف افغان
اسحاق	۲۳۰	اشفاق
اسراء (۱۷)	۳۷۲، ۳۵۱، ۲۵۶	اشکوری
اسراء (۱۷) / ۱ و ۲	۳۹۳، ۳۳۵	اصحاب
اسراء (۱۷) / ۲۰	۱۳۹	۸۰، ۹۴، ۹۶، ۱۱۸
اسراء (۱۷) / ۳۶	۱۰۵	۱۲۰، ۱۴۸، ۱۵۴، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۸
		اصحاب باطن

مجموعه آثار (۲۹)، در محفل دعای کمیل		۴۹۲
اصحاب سیر	۹۶، ۹۴، ۵۷، ۵۶	امام حسین (ع) ۱۷۲، ۱۵۴، ۱۴۹، ۶۹
اصفهان	۲۶۶، ۳۲	۱۷۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۵۹
«اصولی از تصوف و عرفان»، کتاب	۸۵	۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۱
اعراب	۱۷۵، ۱۷۴، ۱۸	امام حنفی ۲۱۲
اعراف (۷)	۳۵۱	امام دوازدهم (ع) ۱۴۵
اعراف (۷) / ۱	۳۹۲	امام رضا (ع) ۱۶۷
اعراف (۷) / ۲	۳۹۲، ۳۳۴	امام زمان (ع) ۳۲۴، ۲۷۰، ۱۷۶، ۱۲۲
اعراف (۷) / ۳۱	۳۳	امام زین العابدین (ع) ۲۲۶، ۲۱۸، ۱۵۴
اعراف (۷) / ۳۵	۲۲۷، ۲۲۳	امام سجاد (ع) ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۷
اعراف (۷) / ۵۶	۱۸۲	امام شافعی ۲۱۲
اعراف (۷) / ۵۹	۱۸۵، ۱۷۸، ۱۳۲	امام غایب ۲۱۸، ۱۴۱
اعراف (۷) / ۶۵	۱۸۵، ۱۷۹	امام محمد غزالی ۲۱۲
اعراف (۷) / ۷۳	۱۸۵، ۱۷۹	امام محمد باقر (ع) ۲۶۱
اعراف (۷) / ۸۵	۱۸۵، ۱۷۹	امامان (ع) ۱۵۰، ۱۴۱
اعراف (۷) / ۹۶	۲۵۲	امام پرستی ۳۶۸، ۱۸۹
اعراف (۷) / ۱۲۱ و ۱۲۲	۱۰۱	امامت ۱۵۵، ۱۵۰، ۴۸، ۴۶، ۳۹
اعراف (۷) / ۱۴۳	۱۰۲	۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶
اعلی (۸۷) / ۱	۴۲۲، ۳۵۹	۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶
اعلی (۸۷) / ۱۳	۲۴۷	۲۱۸، ۲۱۹، ۲۷۰، ۳۲۰، ۳۶۸، ۴۰۳، ۴۳۹
افلاطونی	۲۰۹	امام شناسی ۳۶۸
اقبال لاهوری، محمد	۱۷۱	امپراتور ۲۷۴، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۵
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱، ۳۲۸		امپراتوری اسلام ۲۱۵
«الْإِمَامُ عَلِيُّ، صَوْتُ الْعِدَالَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ»، کتاب		امپراتوری ایران ۲۷۷
۱۲۱		امت آخرالزمان ۱۴۸
البرز	۹۷	امت ابراهیم ۱۴۸
الحاد	۳۲۳	امت عیسی ۱۴۸
الرَّحْمَنُ (۵۵) / ۱ تا ۴	۳۴۱	امت های بی دین ۱۹۷
«الصلوات و الزکات»	۳۷	امت های مسیحی و غیر مسیحی ۱۹۷
امام پرستی	۲۵۹	امر به معروف و نهی از منکر ۲۷۵، ۱۹۳
امام جعفر صادق	۲۶۰، ۲۱۳، ۱۵۶	امْرَأَةُ الْقَيْسِ ۶۶
امام حسن (ع)	۱۵۷، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۷	اموی ها ۲۱۶، ۱۵۹
۲۹۱، ۲۷۴، ۲۶۹، ۲۲۶، ۲۱۸، ۲۱۶، ۱۹۳		امیرالمؤمنین ۲۹۳، ۲۱۷، ۱۴۳
امام حسن عسکری	۲۱۸	امینی، دکتر علی ۲۶۵، ۱۹۶

		نمایه فارسی
۳۹۱، ۳۳۱، ۲۴۹	انشقاق (۸۴) / ۶	،۲۴، ۱۲ انبیاء
۲۲۹	انشقاق (۸۴) / ۲۳	۳۵۴، ۲۸۷، ۲۳۷، ۱۹۰، ۱۳۰، ۹۴، ۲۶
۳۰۰	انشقاق (۸۴) / ۲۵	۳۶۸ انبیاء سلف
۲۷۷، ۱۴۸، ۷۷	انصار	۲۴۹، ۲۵ انبیاء (۲۱) / ۳۵
۱۳۲	انصاری، شیخ مرتضی	۴۰۱، ۳۱۳، ۱۰۴ انبیاء (۲۱) / ۵۱
۱۸۱	انعام (۶)	۱۶۲ انبیاء (۲۱) / ۸۷
۳۲۵	انعام (۶) / ۱۳	۳۵۴ انبیاء (۲۱) / ۹۱
۶۰	انعام (۶) / ۵۱	۹۳ انبیاء (۲۱) / ۹۲
۱۹۸	انعام (۶) / ۵۷	۲۵ انبیاء (۲۱) / ۹۳
۲۲۹	انعام (۶) / ۵۸	۳۲۲، ۲۸۰، ۲۶۴، ۲۶۳ انتخابات
۳۲۵	انعام (۶) / ۶۵	۳۰۷ انجمن اسلامی دانشجویان
۶۰	انعام (۶) / ۷۰	۶۴ انجمن اسلامی مهندسين
۳۲۵، ۲۳۸	انعام (۶) / ۷۳	۸۱، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۹۱، ۱۹۲
۱۰۳	انعام (۶) / ۷۵	۱۹۴، ۲۰۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۵۸، ۲۶۹
۱۰۳	انعام (۶) / ۷۶	۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۷
۱۲	انعام (۶) / ۸۷	۳۲۸، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۳
۷۱	انعام (۶) / ۹۰	۸۲، ۱۰۰ انجیل
۲۹۱، ۲۶۷، ۲۴۶	انعام (۶) / ۱۰۷	۲۳۲، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۶۶، ۳۹۲، ۴۳۷، ۴۳۸
۱۳	انعام (۶) / ۱۲۶	۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۵ انسان
۱۳۳	انعام (۶) / ۱۵۳	۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۴۸، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۹۴
۲۴۴	انعام (۶) / ۱۵۹	۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱
۱۳۸، ۳۹	انعام (۶) / ۱۶۲	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲
۳۹	انعام (۶) / ۱۶۳	۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
۶۱، ۳۸، ۳۷، ۳۶	انفاق	۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۷۰
۳۷۴، ۳۳۱، ۲۹۷، ۲۴۴، ۲۰۷، ۱۸۱، ۷۵		۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۷، ۲۳۹
۲۶	انفال (۸)	۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۱
۱۰۴	انفال (۸) / ۲۲	۲۶۷، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۲۴، ۳۳۱
۷۳	انفال (۸) / ۲۴	۳۴۱، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۸۰
۱۶۱	انفال (۸) / ۴۰	۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۱۳
۲۵	انفال (۸) / ۵۳	۴۱۹، ۴۲۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۵۰
۲۴۰	انفطار (۸۲)	۱۸۳، ۲۱۱ انسان (دهر) (۷۶) / ۳
۳۷۰	انفطار (۸۲) / ۱ تا ۵	۳۱، ۱۷۵، ۲۷۲، ۴۰۷ انسانیت
۴۴۳، ۴۰۵	انفطار (۸۲) / ۵	۳۵۹ انشراح (۹۴) / ۱

مجموعه آثار (۲۹)، در محفل دعای کمیل		۴۹۴
بازرگان، مهندس عبدالعلی	۲۳۸	انفطار (۸۲) / ۱۱
۵۵		
۴۲۱، ۳۱۵، ۱۶۷، ۹۶، ۸۴، ۸۱	۲۴۵	انفطار (۸۲) / ۱۹
بازرگان، مصطفی	۱۷۱، ۱۷۰	انقلاب اسلامی
۱۰۶		
بازگشت به قرآن	۲۸۱، ۲۰۱	انقلاب اسلامی ایران
۳۲۸، ۲۷۱، ۲۴۱، ۹۲		
«بازیابی ارزش‌ها»، کتاب ۷۷، ۱۱۳، ۱۷۳، ۲۰۸	۲۶۶	انقلاب پارلمانی
«بازیابی ایمان‌ها»، مقاله	۱۷۱	انقلاب روحانی
۱۶۳		
باشگاه معلمان	۱۷۳، ۱۶۹	انقلاب سال ۱۳۵۷
۱۹۶		
بت	۲۸۱	انقلاب سفید شاه و ملت
۳۲۴، ۲۱۲، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۱۶، ۱۰۸، ۱۰۴	۲۸۱، ۱۶۹	انقلاب شاه و مردم
بت پرست	۱۹۵	انقلاب شوروی
۴۰۰، ۳۹۹، ۳۲۳، ۲۱۴، ۱۷۵		
بت پرستی	۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷	انقلاب کبیر فرانسه
۳۹۹، ۳۲۳، ۲۱۴، ۴۸		
«برادر ارتشی، چرا برادر گشتی»، شعار	۲۷۹، ۱۷۶، ۱۷۱	انقلاب مشروطیت
۲۸		
بروج (۸۵) / ۱۷ و ۱۸	۲۱۱، ۸۲	انکیزیسیون
۴۲۱		
بسته‌نگار، محمد	۲۷۰، ۲۶۶، ۲۴۵، ۱۹۹	انگلستان
۲۸۸		
بشر	۳۹۹، ۱۷۶، ۱۷۴	انگلیسی، انگلیسی‌ها
۳۰، ۲۴، ۱۹، ۱۴		
۳۷، ۴۸، ۶۴، ۶۵، ۷۶، ۹۳، ۱۲۳، ۱۲۸	۲۶۳، ۱۷۵، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۹	اهل بیت
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۶۶	۵۶	اهل تسنن
۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۰	۱۷۲	اهل سنت
۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۰	۸۹، ۸۸	اهل کتاب
۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰		
۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۴	۳۷۹، ۳۵۸، ۳۴۲، ۳۲۲، ۳۱۵، ۲۳۲	ایران
۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۸	۱۵۶، ۱۳۳، ۱۳۱، ۹۰، ۸۰	
۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۱، ۳۹۸، ۳۹۹	۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۳۲	
۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۴	۳۰۱، ۲۹۸، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۰، ۲۶۶، ۲۶۴	
۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۹	۴۰۸، ۱۷۴	ایرانیت
۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۷	۱۵	ایرانی‌ها
۱۴۹	۳۹۸، ۲۹۸، ۲۲۵، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۶۹	اینشتین
بصره	۴۲۲، ۴۱۹، ۱۰۲	
بعثت		
۲۲۲، ۱۹۷، ۱۰۳		
۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۷		
۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶		
۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۶۳		
۳۸۷، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۴۲		
«بعثت ۲»، مجموعه آثار ۱۷	۳۱۵، ۱۲۰، ۹۶	بازرگان، دکتر محمدنوید
۳۰۵		

ب

۱۰۰	بابل
۹۷	بازرگان، اسماعیل آقا
۶۹	بازرگان، دکتر زهرا
۳۱۵، ۱۲۰، ۹۶	بازرگان، دکتر محمدنوید

		نمایه فارسی	
۳۸	بقره (۲) / ۲۱۵	۴۱۵، ۲۸۵، ۲۰۹	بعثت انبیاء
۱۰۵	بقره (۲) / ۲۱۹ و ۲۶۶	۳۱۳، ۳۱۰، ۱۹۷	بعثت پیغمبر
۲۷	بقره (۲) / ۲۳۱	۱۹۷	بعثت رسول اکرم
۶۲، ۶۱	بقره (۲) / ۲۵۴	۳۲۸	«بعثت و آفات رسالت»، کتاب
۱۱۷، ۱۰۹، ۹۱، ۶۲، ۶۰، ۵۹	بقره (۲) / ۲۵۵	۳۰۵	«بعثت و نبوت»، مقاله
۱۸۲، ۱۱۷	بقره (۲) / ۲۵۶	۳۵۱، ۲۶۷	بقره (۲)
۴۳۳، ۲۷۵، ۲۴۶، ۲۱۷، ۲۱۰		۲۰۸	بقره (۲) / ۱ و ۲
۴۲۷، ۱۱۷، ۷۹	بقره (۲) / ۲۵۷	۳۹۲، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۴۹، ۳۳۳	
۳۸۸	بقره (۲) / ۲۶۰	۴۳۶، ۳۶۶، ۳۶۲	بقره (۲) / ۲
۳۶	بقره (۲) / ۲۶۱ یا ۲۶۷	۱۸۴	بقره (۲) / ۲۱ تا ۲۳
۲۵	بقره (۲) / ۲۷۲	۲۵۰، ۱۹	بقره (۲) / ۳۰
۱۰۵	بقره (۲) / ۲۷۵	۲۵۰، ۲۲۸، ۲۲۴، ۲۲۳، ۱۹۰	بقره (۲) / ۳۸
۳۷۲	بلد (۹۰)	۳۱۲	بقره (۲) / ۴۷
۳۰۰	بلد (۹۰) / ۱۷	۶۱	بقره (۲) / ۴۸
۴۲۰، ۳۹۸، ۳۴۹، ۳۴۲	بنگاله	۳۳، ۲۴	بقره (۲) / ۶۰
۲۰۵، ۱۶۷، ۱۳۶	بنی اسدی، دکتر محمد حسین	۱۰۰	بقره (۲) / ۱۰۲
۱۰۰، ۲۹	بنی اسرائیل	۱۳۴	بقره (۲) / ۱۰۷
۲۸۶، ۲۷۳، ۲۵۹، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۱۴۸		۲۳۸	بقره (۲) / ۱۱۷
۴۴۵، ۴۱۸، ۴۰۱، ۳۶۳، ۳۲۲، ۳۱۸، ۳۰۰		۲۰۸	بقره (۲) / ۱۱۹
۲۴۷	بنی اسرائیل (۱۷) / ۱۴	۲۰۷	بقره (۲) / ۱۲۴
۲۱۶، ۲۰۰، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۴	بنی امیه	۳۱۳	بقره (۲) / ۱۲۹
۲۱۶، ۱۵۷، ۸۲	بنی عباس	۷۵، ۷۳	بقره (۲) / ۱۵۲
۱۵۵، ۱۵۴	بنی هاشم	۲۴۱	بقره (۲) / ۱۵۶
۳۰۳	بهبهانی	۱۰۵	بقره (۲) / ۱۶۴
۶۱، ۲۶، ۱۱	بهبشت	۱۸۲	بقره (۲) / ۱۸۴
۲۰۹، ۱۹۰، ۱۶۶، ۱۴۵، ۱۲۳، ۱۱۸، ۹۵		۱۸۲	بقره (۲) / ۱۸۵
۲۷۳، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۲۳		۲۹۲، ۱۸۲، ۱۷۸	بقره (۲) / ۱۸۶
۳۸۹، ۳۵۹، ۳۵۱، ۳۴۸، ۳۳۱، ۲۹۹، ۲۹۲		۳۸	بقره (۲) / ۲۰۱
۴۵۹، ۴۵۱، ۴۴۳، ۴۴۰، ۴۳۰، ۴۲۲، ۴۰۵		۲۶۸	بقره (۲) / ۲۰۴
۱۶۷	بهبشت زهرا	۲۶۸	بقره (۲) / ۲۰۵
۲۸۱	بهبشتی، دکتر محمد حسینی	۲۶۹، ۲۶۸، ۲۱۸	بقره (۲) / ۲۰۷
۳۳	بیت المقدس	۲۴۹	بقره (۲) / ۲۰۷ یا ۲۶۵
۱۷۴	«بیست و سه سال رسالت»، کتاب	۱۲	بقره (۲) / ۲۱۳

بینویان و یکتور هوگو	۳۹۸، ۳۵۶، ۳۴۲
بینه (۹۸) / ۱ تا ۴	۳۴۲، ۳۴۱
پ	
پابه پای وحی، م.آ.آ.	۲۲۱
	۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۵
	۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۳۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶
	۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵
	۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹
پاپ اینوسانس	۶۴
پادشاه	۱۵، ۱۶، ۹۲
	۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۳
	۲۰۶، ۲۱۰، ۲۴۶، ۲۶۷، ۳۱۱، ۳۱۹، ۴۵۳
پادشاهان	۱۱۲، ۱۱۶، ۱۷۸
	۱۸۱، ۲۰۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۶۵، ۳۱۱
پادشاهی	۱۳۴، ۲۸۰، ۳۰۳
«پادشاهی خدا»، کتاب	۴۰۳، ۴۴۱
پارس	۳۴۲
پارلمانتریسیم	۳۰۱
پاریس	۳۳، ۲۳۲
پاندول	۲۱۲
پدیده‌ی عاشورای حسینی	۱۸۹، ۱۹۷، ۲۰۵
پروتستان	۱۷۴
پسر ابوبکر	۱۹۳
پسر علی (امام حسین)	۱۹۳
پسر عمر	۱۹۳
پسر معاویه	۱۹۳
پهلوی	۱۷۵
پیامبر	۱۷۴
پیامبران	۲۶، ۱۴۴
	۱۶۴، ۱۸۷، ۲۰۹، ۳۲۸، ۳۳۹، ۳۶۶، ۳۹۶
پیامبران توحیدی	۳۲۸
پیروان عیسی	۳۰
پیغمبر	۱۲، ۱۷، ۳۷، ۴۹، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۵
	۷۱، ۷۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۰۱
	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵
	۱۴۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳
	۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶
	۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۶
	۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
	۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹
	۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳
	۲۵۷، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹
	۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰
	۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶
	۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷
	۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۱
	۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۶
	۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹
	۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۰
	۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹
	۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱
	۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰
پیغمبر آخرالزمان	۳۱۶، ۴۱۸، ۴۴۵
پیغمبر اسلام	۳۱، ۴۱۷
پیغمبر اکرم	۶۵
پیغمبر خاتم	۲۰۹
پیغمبران	۱۰، ۱۲
	۲۶، ۲۷، ۳۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸
	۲۰۹، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳
	۲۳۴، ۲۳۹، ۲۶۳، ۲۸۶، ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۸۷
	۴۰۱، ۴۰۴، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۱
پیغمبران گذشته	۴۳۷
پیغمبر پرستی	۱۸۹، ۲۵۹
پیمان صلح امام حسن (ع)	۱۹۳

		ت		
۴۵۱، ۳۷۱	تکویر (۸۱) / ۱۵ تا ۱۸	۲۸۶	تاریخ انبیاء	
۴۵۱، ۴۲۸، ۳۷۱، ۳۶۱	تکویر (۸۱) / ۱۹	۳۴۲	تاریخ هروودت	
۴۵۱	تکویر (۸۱) / ۲۰ و ۲۱	۲۱۶، ۱۹۱	تاسوعا	
۴۵۱، ۴۲۸، ۴۲۳، ۳۶۱، ۳۶۰	تکویر (۸۱) / ۲۲	۱۹۶	تأسیس نهضت آزادی	
۴۲۸، ۳۶۱	تکویر (۸۱) / ۲۳	۳۲۵	تحریم (۶۶) / ۲	
۴۵۱	تکویر (۸۱) / ۲۳ تا ۲۶	۳۵۰، ۳۴۷، ۳۳۲	«تدبری در قرآن»، کلاس	
۴۵۲، ۴۲۸، ۳۶۲	تکویر (۸۱) / ۲۷	۱۸۳	«تذکرة العاقل و ارشاد الجاهل»، کتاب	
۴۵۲، ۴۲۸، ۳۶۲	تکویر (۸۱) / ۲۸	۲۶۶	ترکمن	
۴۵۲، ۴۲۸، ۳۶۲	تکویر (۸۱) / ۲۹	۳۳	ترکها	
۱۷۱	تمدن اروپا	۹۲	تروریسم	
۱۷۱	تمدن غرب	۷۳، ۷۱	تسیح حضرت فاطمه	
۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۴	«تنبیه الأمة و تنزیه الملة»، کتاب	۲۸۱، ۱۹۶، ۱۷۴، ۱۶۹، ۶۳	تشیع	
۱۱۸	تنکابنی، میرزا طاهر	۱۰۱، ۹۴، ۸۶، ۸۲، ۸۰، ۵۶، ۵۵، ۵۴	تصوف	
۸۹	توبه (۹) / ۳۱	۲۲۱، ۲۵۸، ۲۳۵	تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول	
۳۱۹	توبه (۹) / ۴۰	۱۸۳	تقی زاده، سید حسن	
۱۸۳	توبه (۹) / ۸۲	۲۶۹، ۱۹۳	تقیه	
۳۶۸	توحید	۲۵۵	تکاثر (۱۰۲)	
۱۴۳، ۱۳۱، ۸۴، ۳۹	توحید	۳۰۱، ۲۵۳	تکاثر (۱۰۲) / ۱	
۳۲۵، ۲۵۹، ۲۵۵، ۲۵۲، ۱۹۶، ۱۸۹، ۱۵۵	توحید (۱۱۲)	۴۵۶، ۴۴۷، ۴۲۳، ۴۰۶، ۳۸۴، ۳۷۰، ۳۶۰	تکاثر (۱۰۲) / ۱ و ۲	
۴۴۲، ۴۴۱، ۴۳۹، ۴۲۱، ۴۱۷، ۴۰۳، ۳۶۸	توحید (۱۱۲) / ۱	۴۴۷	تکویر (۸۱)	
۲۵۶	تورات	۴۵۰، ۲۵۶	تکویر (۸۱) / ۱ تا ۳	
۳۵۹	توسلی، دکتر غلامعباس	۳۷۱، ۳۵۹	تکویر (۸۱) / ۱ تا ۴	
۱۰۰، ۳۰	توسلی، مهندس محمد	۴۰۵	تکویر (۸۱) / ۱ تا ۵	
۳۲۶، ۳۲۵، ۳۱۵، ۳۱۴، ۲۷۱، ۲۳۲، ۱۵۳	تویسرکان	۴۲۲	تکویر (۸۱) / ۱ تا ۱۳	
۴۳۸، ۴۳۷، ۴۰۰، ۳۹۲، ۳۶۶، ۳۶۳، ۳۳۳	تیسفون	۲۴۶	تکویر (۸۱) / ۳	
۴۱۹، ۴۱۳	تیمور	۴۰۴	تکویر (۸۱) / ۶	
۴۰۳		۴۵۱	تکویر (۸۱) / ۱۱ تا ۱۴	
۹۷		۳۵۹	تکویر (۸۱) / ۱۲ تا ۱۴	
۲۳۲		۴۴۳، ۴۲۳، ۴۰۵، ۳۷۱	تکویر (۸۱) / ۱۴	
۱۲۹				

۳۴۱، ۱۰۳	جن (۷۲) / ۱		
۳۴۱	جن (۷۲) / ۲	۳۹۶	جائیه (۴۵) / ۱ و ۲
۱۰۳	جن (۷۲) / ۶	۳۴۰	جائیه (۴۵) / ۱ تا ۶
۱۹۶	جنبش نوین اسلامی	۱۰۵	جائیه (۴۵) / ۵
، ۱۷۲، ۱۵۴، ۱۴۷، ۹۹، ۹۵، ۸۰، ۲۲، ۱۷۶	جنگ	۲۴۴	جائیه (۴۵) / ۲۲
، ۲۵۲، ۲۲۷، ۲۰۴، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۷۶		۴۴۲، ۴۱۹، ۴۰۷، ۳۴۹، ۲۹۸	جامعه‌شناس
۴۳۳، ۳۲۴، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۲		، ۱۲۷، ۹۶	جامعه‌شناسی
۲۸۸	جنگ اُخُد	۴۱۹، ۴۰۷، ۳۴۹، ۲۹۸، ۱۷۲	
۲۷۰	جنگ سایین‌ها	۴۱۹	جامعه‌شناسی دور کهنیم
۹۲	جنگ‌های صلیبی	۳۲۲، ۲۸۰	جامعه‌ی اسلامی
۴۰۳، ۱۷۶، ۷۶	جهاد	، ۱۰۰	جبرئیل
، ۱۳۴، ۱۲۳، ۱۱۸	جهنم	، ۳۵۸، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۱۷، ۲۳۳، ۲۳۲، ۱۰۴	
، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۲۴، ۱۸۲، ۱۶۴، ۱۵۱، ۱۳۸		۴۴۷، ۴۴۶، ۴۲۸، ۴۱۶، ۳۸۰، ۳۶۶، ۳۶۱	
، ۴۰۵، ۳۹۱، ۳۸۸، ۳۰۲، ۲۹۹، ۲۵۲، ۲۴۸		۲۸۱، ۱۹۶	جبهه ملی
۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۴۳، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۰		۲۰۰، ۱۲۱	جرجی زیدان
	چ	۳۸۷، ۲۲۵	جشن بعثت
۲۷۰، ۱۹۹	چرچیل	۲۲۶	جشن فطر
۹۸	چشمه‌ی لوور (در فرانسه)	۲۲۶	جشن قربان
، ۱۰۷	چمران، دکتر مصطفی	۵۴	جعفری، علامه محمدتقی
۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۱۲		۳۱۹	جمعه (۶۲)
۳۹۰، ۳۸۸، ۳۴۷، ۱۹۱، ۱۵۲	چهل تنی	، ۱۷، ۱۵	جمعه (۶۲) / ۱
۲۴۵، ۱۷۵	چین	۳۲۱، ۳۲۰، ۳۰۸، ۱۳۴	
۳۹۹	چینی	۳۱۱، ۳۰۸، ۲۲۸	جمعه (۶۲) / ۲
	ح	۳۱۴	جمعه (۶۲) / ۳
۸۶، ۸۳، ۲۲	حافظ	۳۱۱	جمعه (۶۲) / ۴
، ۳۲۸، ۳۲۰، ۳۰۸، ۳۰۷، ۱۲۹، ۱۲۱، ۹۵		۳۱۴	جمعه (۶۲) / ۵
۴۲۱، ۴۲۰، ۳۹۸، ۳۴۹، ۳۴۲		۳۱۶	جمعه (۶۲) / ۶
۴۴۲	حاقه (۶۹)	۲۸۱، ۱۷۱	جمهوری اسلامی
۴۳۲، ۴۳۱، ۳۸۴	حاقه (۶۹) / ۴۳	۵۵	جمهوری اسلامی ایران
۲۸۷	حاقه (۶۹) / ۴۴ تا ۴۶	۱۷۱	جمهوری روحانی
۲۷۶، ۱۹۳	حاکم مدینه	۲۸۳	جمهوریت
		۱۹۹	جمهوری خواه
		۱۰۳	جن

۱۴۹، ۸۹، ۶۳	حضرت علی(ع)	۱۵۴	حبیب ابن مظاهر
۶۳، ۳۳	حضرت عیسی(ع)	۴۰۳، ۳۰۶، ۲۹۸، ۲۳۲، ۲۰۷	حج
۴۴۵، ۳۲۲، ۲۸۶، ۲۲۷، ۲۲۵، ۱۴۸، ۸۴	حضرت فاطمه زهرا(ع)	۳۹۱	حج(۲۲) / ۱
۲۷۹، ۲۵۹، ۲۱۰، ۵۹	حضرت محمد(ص)	۲۴۹، ۲۴۱	حج(۲۲) / ۴۸
۳۸۴، ۲۸۷	حضرت مریم(س)	۲۹۲، ۱۷۲، ۱۷۰، ۳۵	حجاب
۹۸، ۸۴، ۶۳	حضرت مسیح(ع)	۱۱۰	حجازی
۲۲۵، ۸۴، ۸۲	حضرت معصومه(س)	۳۵۱، ۳۴۳	حجر(۱۵)
۲۷۹، ۱۶۷	حضرت موسی(ع)	۳۳۵	حجر(۱۵) / ۱
۴۴۵، ۳۶۳، ۱۴۸، ۳۰	حقوق بشر	۴۱۲، ۳۹۳، ۳۶۲، ۳۵۶، ۳۴۹	حجرات(۴۹)
۲۷۹	حکام شرع	۳۰۰	حدیث معروف ثقلین
۱۵۵	حکمت ۱۴۷	۱۵۲	حدید(۵۷) / ۲۷
۸۳، ۵۷	حکمت	۳۲	حر
۲۸۹	حکومت	۲۷۶، ۲۷۱، ۲۰۴، ۲۰۳	حرمه
۱۰۵، ۹۱، ۹۰، ۸۷، ۸۲، ۶۵، ۵۲	حکومت اسلامی	۲۰۰	حزب توده
۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۳۶، ۱۳۰، ۱۱۶	حکومت استبدادی	۲۹۸، ۱۷۶	حسین گُرد
۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۴	حکومت الله	۱۵۳	حشر(۵۹) / ۲۱
۲۱۶، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۶۷	حکومت دموکراتیک اسلامی	۳۸۹، ۳۴۸، ۳۳۱	حضرت ابراهیم(ع)
۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶	حکومت دموکراسی	۳۱۳، ۲۸۶، ۲۵۹	حضرت امیر(ع)
۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵	حکومت ری	۵۶، ۴۸، ۳۶	۸۳، ۸۴، ۸۸، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۹۳
۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵	حکومت شورایی	۴۴۷، ۴۱۴، ۲۹۳، ۲۷۹، ۲۲۶، ۲۰۷	حضرت داوود
۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶	حکومت ضد استبداد	۲۸۶	حضرت رسول(ص)
۲۰۵	حکومت مردم بر مردم	۳۰۶، ۲۸۸، ۲۶۷	حضرت رضا(ع)
۲۸۰	حکومت مطلقه	۱۵۶، ۱۵۳، ۶۸	حضرت زهرا(س)
۲۸۱		۳۱۱، ۱۵۲، ۵۸	حضرت زینب(س)
۲۸۱		۲۲۶	حضرت سجاد
۲۸۰		۳۲۶، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۵، ۴۸	حضرت سلیمان
۲۷۱		۲۸۶	حضرت سیدالشهدا(ع)
۳۰۱، ۲۸۴		۲۰۲	حضرت صادق(ع)
۲۸۰		۲۲۶، ۲۱۸، ۱۵۸	حضرت عباس(س)
۲۸۰		۶۳، ۵۸	۶۷، ۱۵۴، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۷۱
۳۰۳، ۲۹۷، ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۸۱		۲۷۱، ۲۱۷، ۲۱۶، ۱۹۹، ۱۹۱، ۱۵۴، ۶۷	حضرت عبدالعظیم(س)
۹۰		۶۹، ۶۸	

مجموعه آثار (۲۹)، در محفل دعای کمیل		۵۰۰
۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۰	۴۳۷	حکیمی، عبدالکریم
۲۶۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۲۰	۴۳۱، ۳۶۳	حمد (۱)
۲۷۴	۵۱	حمد (۱) / ۱ تا ۷
۲۱۷، ۲۹۳، ۴۰۳	۱۷۴	حمله‌ی اعراب
۶۵، ۵۸	۴۰۸	حمورابی
۲۶۶	۷۷، ۶۴	حواریون
۱۲۹، ۳۱۴، ۳۱۵	۱۶۷	حیدری، مهندس
۱۲۹		
۱۱۳		
۱۲۹		
۱۲۸		
۶۹		
۱۹۶		
۴۱۷، ۲۱۷		
		خ
	۳۳۳، ۳۳۲، ۱۰۳، ۹۵	خاتم الانبیاء
	۳۲۲، ۳۰۵، ۲۵۹، ۱۹۰	خاتم النبیین
	۱۹۰	خاتم پیامبران
	۶۷	خاک کربلا
	۲۱۶	خاندان رسول اکرم
	۲۸۲	خاورمیانه
	۱۲۳، ۱۲۹	خداپرستی
	۳۱۹، ۲۸۱، ۲۰۸، ۱۷۵، ۱۵۵، ۱۳۷	
	۱۱۵، ۱۱۱، ۱۰۷	خداجویی انسان، مقاله
	۲۰۸، ۱۷۸	خدانامه
	۳۲۴	خداهای یونان
	۱۷۴	«خدمات متقابل اسلام و ایران»، کتاب
	۴۴۷، ۴۴۵	خدیجه (س)
	۱۴۹، ۱۴۸	خلافت
	۱۵۳، ۱۵۶، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۴	
	۳۲۲، ۳۱۹، ۲۷۷، ۲۷۴، ۲۷۰، ۲۱۶	
	۲۷۴	خلافت علی
	۶۵	خلخال، شیخ صادق
	۳۲۲، ۲۱۵، ۲۰۱، ۱۴۸، ۴۶	خلفا
	۴۸	خلفای راشدین
	۳۲۸	خلفای عرب و ترک
	۲۷۴	خلیفه الله
	۱۵۶، ۱۵۴، ۱۴۸	خلیفه
		د
۲۹۴، ۲۱۳، ۹۷		دارالمعلمین
۴۱۱، ۳۷۱، ۲۳۰		داستان حضرت موسی
۲۷۳		داستان فرعون و موسی
۲۷۱		داستان هابیل و قابیل
۲۷۲		داستان یوسف
۱۶۸		دانشکده فنی
۱۶۷		دانشگاه کرمان
۱۷۵		دانشگاهها
۲۹۴، ۲۸۶، ۱۰۵		داوود
۳۴۷، ۳۴۳، ۲۵۶		دخان (۴۴)
۳۹۶		دخان (۴۴) / ۱ تا ۳
۳۴۰		دخان (۴۴) / ۱ تا ۵
۳۲۹		دخان (۴۴) / ۱ تا ۱۶
۳۳۰		دخان (۴۴) / ۴۳ تا ۴۷
۳۹۰، ۳۴۸		دخان (۴۴) / ۴۳ تا ۴۸
۳۱۸		دختر فرعون
۱۷۴		دختر یزدگرد (زن امام حسین)

۴۱۴، ۳۱۷	دوران رسالت	۴۲۴، ۲۲۷، ۷۰، ۵۷	دراویش
۲۸۴	دوران قرون وسطی	۳۹۹، ۱۲۷	«درس دینداری»، کتاب
۱۴۷	دوران ما و عصر امام سجاد(ع)	۲۶۶	دروازه اصفهان
۳۱۲	دوران مکه	۳۵، ۱۷	دروغ
۳۲۴، ۲۳۷، ۲۰۰، ۱۵۱، ۱۳۳، ۴۴	دوزخ	۲۳۲، ۱۷۱، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۲، ۹۱، ۶۳، ۵۶	
۴۲۲، ۴۱۵، ۳۹۰، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۴۸، ۳۳۰		۳۲۸، ۳۱۶، ۳۰۶، ۳۰۱، ۲۸۷، ۲۷۱، ۲۵۲	
۳۵۰، ۲۹	ده فرمان	۴۲۳، ۴۱۸، ۴۱۷، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۴۴، ۳۳۸	
۲۴۸	دهر(۷۶) / ۱۶	۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۵، ۴۴۸، ۴۴۱، ۴۲۵	
۳۲۲، ۳۰۳، ۲۸۱	دیکتاتور	۴۷	دعاهای ائمه
۱۰۳	دین آخرالزمان	۱۰۳	دعای ابراهیم
۹۸	دین کاتولیک	۱۲۲	دعای افتتاح
۹۸	دین مسیحی	۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۲، ۱۴۱	
۴۲۰	دیوان حافظ	۳۹، ۹	دعای کمیل
	ذ	۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۳، ۵۱، ۵۰، ۴۷، ۴۰	
		۸۱، ۷۷، ۷۴، ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴	
۲۵۵، ۱۰	ذاریات(۵۱)	۱۰۲، ۹۲، ۸۹، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳	
۲۵۵	ذاریات(۵۱) / ۵	۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۰۶	
۴۴۸، ۴۲۳، ۴۱۷، ۴۰۷، ۳۷۰، ۳۶۰		۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۳	
۲۴۱	ذاریات(۵۱) / ۶	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷	
۴۴۹، ۴۴۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۳۷۰، ۲۵۵		۱۵۹، ۱۶۳، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵	
۳۲۵	ذاریات(۵۱) / ۳۰	۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۹، ۲۷۹، ۳۰۴، ۳۲۹، ۳۴۷	
۱۷۷	ذاریات(۵۱) / ۴۷ تا ۶۰	۳۵۳، ۳۶۵، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۰، ۴۰۳	
۱۰	ذاریات(۵۱) / ۵۵	۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۳۵، ۴۴۱	
۱۴	ذاریات(۵۱) / ۵۶	۱۱۳، ۱۲۹	«دل آدمی»، کتاب
۴۲۳، ۲۵۱، ۱۷۷، ۱۳۸، ۱۶		۳۰۳، ۳۰۲، ۲۸۲، ۲۸۱	دموکراتیک
۲۵۱، ۱۷۸، ۱۶	ذاریات(۵۱) / ۵۷	۱۷۵، ۱۹۹، ۲۷۹، ۲۸۰	دموکراسی
۱۷۸، ۱۶	ذاریات(۵۱) / ۵۸	۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۲۲	
۱۶۵	ذوالقرنین	۲۷۹	دموکراسی و اسلام، مقاله
	ر	۴۸	دنیاپرستی
۲۷۲	راشد، شیخ حسین علی	۲۱۳	دوران بنی عباس
۳۵۲، ۲۵۴، ۲۳۵	راه طی شده، کتاب	۱۹۸	دوران جمهوریت فرانسه
		۱۵۵	دوران حضرت سجاد
		۴۱۶	دوران خاتم النبیین

مجموعه آثار (۲۹)، در محفل دعای کمیل		۵۰۲
رضاشاه ۳۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۷۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۳، ۳۰۴	۲۱۲، ۱۵۲، ۱۴۸ ۳۶۳، ۲۴۲	رحلت پیغمبر رحمن (۵۵)
رضاشاهی رعد (۱۳)	۳۶۷ ۳۹۶، ۳۵۱	رحمان (۵۵) / ۱ تا ۳ رحمان (۵۵) / ۱ تا ۴
رعد (۱۳) / ۱ رعد (۱۳) / ۴	۴۳۰ ۱۷۴، ۱۵۵، ۱۳۰، ۴۹، ۴۸، ۴۵	رحمان (۵۵) / ۱۶ رسالت
رعد (۱۳) / ۱۵ رعد (۱۳) / ۱۶ رعد (۱۳) / ۲۸ رعد (۱۳) / ۳۳	۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۴، ۲۸۷، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۵۵، ۴۵۷	
رنسانس «رنگ‌ها و نقش‌ها در عاشورا»، مقاله روان‌شناس روان‌شناسی	۲۸۴، ۲۱۱ ۲۶۵ ۱۲۷، ۱۱۶ ۱۱۶، ۱۱۱	رسالت ابراهیم رسالت انبیاء
روح القدس روحانی، دکتر شهریار روحانیت روحانیون رودخانه نیل روز جزا روزنامه‌ی کیهان روزه روزه زورکی روسیه روشنفکران روضه حضرت عباس روضه خوانی روضه علی اصغر، روضه علی اکبر روضه خوان‌ها	۴۵۶، ۲۹۸، ۱۷۲، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۶ ۲۳۳، ۱۴۵ ۷۳، ۷۰، ۵۵، ۵۴ ۲۶۵، ۲۶۳، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۰۶، ۸۱، ۸۰ ۱۷۱ ۱۳۵، ۴۵ ۴۴۴، ۳۹۹، ۱۲۸ ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۴۱ ۴۵۶، ۴۴۸، ۴۳۱، ۴۰۷، ۴۰۶، ۳۷۲، ۳۵۱ ۶۵ ۱۷۶، ۱۵۱، ۱۴۹، ۹۴، ۶۱، ۳۵ ۴۰۳، ۳۲۷، ۳۱۵، ۲۹۲، ۲۷۵، ۲۰۷، ۱۸۲ ۳۵ ۹۹ ۱۷۳، ۱۷۱ ۱۹۱ ۲۷۰ ۱۹۱ ۲۰۰، ۱۹۶، ۱۹۱	رسالت پیامبران رسالت پیغمبر رستاخیز رسول اکرم (ص) ۲۷، ۷۳، ۸۴، ۱۰۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۴ ۲۷۴، ۵۹ ۲۵۵، ۲۱۸ ۴۰۱، ۳۳۲، ۲۲۴ ۱۶۳ ۱۷۱، ۱۱۹

		نمایه فارسی	
۶۲، ۶۱	زمر (۳۹) / ۴۴	۲۸۷، ۲۶۵	روم
۱۳۲	زمر (۳۹) / ۵۳	۱۰۵	روم (۳۰) / ۲۴
۱۳۳	زمر (۳۹) / ۶۰	۹۳، ۴۸، ۴۶	روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲
، ۱۴۲، ۱۳۸	زندادان	۳۲۵	روم (۳۰) / ۵۴
۳۹۱، ۳۱۵، ۲۸۸، ۲۶۴، ۲۳۰، ۱۹۶، ۱۵۶		۴۵	رهبانان
۴۸	زوجات پیغمبر	۳۸، ۳۳، ۲۳	رهبانیت
۲۷۹	زیارت حضرت امیر	۱۸۹	رهبرپرستی
۲۷۹	زیارت حضرت معصومه	۲۰۲	ریشه‌های عاشورا
۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۱، ۲۶۰، ۱۲۰	زیارت عاشورا		
۲۵۹	زیارت وارث		
۱۵۸	زیدبن علی	، ۳۹	ز
		۴۱۴، ۱۴۱، ۱۱۷، ۵۱	زیده مفاتیح الجنان
	ژ	۲۱۵	زبیر
۹۶	ژاپن	۳۹۶	زخرف (۴۳) / ۱ تا ۳
۳۹۹	ژاپنی	۳۳۹	زخرف (۴۳) / ۱ تا ۵
۲۳۲	ژنو	۳۵۶	زخرف (۴۳) / ۲ تا ۴
		۱۰۵	زخرف (۴۳) / ۳
	س	۱۳	زخرف (۴۳) / ۶۴
۲۶۹، ۱۹۲	سالور، مهندس منوچهر	۳۲۵	زخرف (۴۳) / ۸۴
۲۱۴	سامری	۲۳۶	زرتشتی‌ها
۲۸۴، ۱۵۵	ساواک	۳۲۳	زردشتیگری
۳۲۵	سیا (۳۴) / ۱	، ۲۱۷، ۳۷	زکات
۲۸۹	سپاه معاویه	۴۱۲، ۴۰۳، ۳۳۷، ۲۹۳، ۲۸۷	
۴۱۳، ۳۸۸، ۳۱۰	سجادی، مهندس	۲۲۹	زکریا
۳۹۵، ۳۳۸	سجده (۳۲) / ۱	۲۲۹	زکریایی
۴۳۶، ۳۹۵، ۳۶۶، ۳۳۸	سجده (۳۲) / ۲	۴۴۲، ۴۰۴	زلزله (۹۹) / ۱
۳۳۸	سجده (۳۲) / ۳	۴۴۲	زلزله (۹۹) / ۲
۶۰	سجده (۳۲) / ۴	۳۴۸	زلزله (۹۹) / ۷ و ۸
۱۰۴	سجده (۳۲) / ۹	۴۱۴، ۱۴۱، ۱۱۷، ۳۹	زمانی، کریم
۲۴۴	سجده (۳۲) / ۱۷	۳۹۵، ۳۳۹، ۳۳۸	زمر (۳۹) / ۱
۲۳۰، ۱۹۶، ۶۹	سجایی، دکتر یدالله	۳۳۹، ۳۳۸	زمر (۳۹) / ۲
۲۸۲	سجایی، مهندس عزت‌الله	۱۸۲	زمر (۳۹) / ۴۱
		۶۰	زمر (۳۹) / ۴۳

۱۷۱	سید جمال‌ها	۲۸۶	سرزمین موعود
۶۳، ۵۸	سیدالشهداء	۸۳، ۹۱، ۱۲۱، ۱۷۶، ۳۱۱	سعدی
۱۷۱، ۱۵۴، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۷، ۸۶، ۶۸، ۶۷		۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۷، ۳۴۹، ۳۴۲، ۳۹۸، ۳۱۵	سعیدی
۲۱۶، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۶، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۷۴		۱۷۳	سقراطی
۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۱۸، ۲۱۷		۲۰۹	سقیفه بنی ساعده
۳۲۸	سیدجمال الدین اسدآبادی	۲۷۷، ۲۱۵، ۱۴۸	سلاطین
۶۳	سیدچنار (نام درخت)	۱۰۹، ۹۱	سلیمان(ع)
۲۹۹	سیر تحول قرآن، کتاب	۱۳۵، ۱۳۴، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۱۶	سلجوقی
۸۸	سینیور	۴۲۸، ۴۰۰، ۳۹۷، ۳۱۱، ۲۶۶، ۲۵۱، ۱۹۸	سلطنت
	ش	۲۶۶	
		۵۲	
۲۷۸، ۱۵۷، ۴۸	شام	۱۴۹، ۱۴۸، ۱۳۶، ۱۲۲، ۱۱۸، ۹۳، ۹۰، ۶۱	
۱۵، ۱۴	شاه	۲۷۷، ۲۷۰، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۵۵، ۱۵۰	
۹۱، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۶		۴۳۱، ۳۲۳، ۳۲۲، ۲۹۵، ۲۸۵، ۲۸۰	
۴۲۹، ۴۲۱، ۲۸۴، ۲۶۴، ۲۶۳، ۱۹۸		۲۸۰	سلطنت احمدشاه
۲۷۷	شاه اسماعیل	۱۳۴	سلطنت طلب‌ها
۲۶۶، ۹۳	شاه سلطان حسین	۱۸۳	سلطنتی
۳۲۳، ۲۱۶، ۱۳۲، ۱۲۹	شاه عباس کبیر	۲۱۶، ۱۷۴	سلمان
۶۳	شاه عبدالعظیم	۲۹۵	سلیمان(ع)
۱۲۹	شاه پرستی	۱۲۱	سناعی
۳۶۵	شاه‌حسینی، حسین	۱۵۳، ۱۵۲، ۴۸، ۴۵	سنت
۴۵۲، ۳۹۷، ۲۰۸	شاهنامه فردوسی	۳۲۰، ۳۰۷، ۲۸۴، ۲۷۷، ۲۶۷، ۱۸۷، ۱۵۹	
۳۹۷	شاهنشاه آریامهر	۲۸۹	سنت پیغمبر
۲۲۵	شب نول	۲۷۷، ۲۰۶، ۱۷۴	سنی
۳۳۲، ۳۲۳، ۳۱۱، ۱۸۹، ۱۲۹	شخص پرست	۳۲۳، ۳۱۶، ۷۰، ۵۶	سنی‌ها
۴۵	شخص پرستی	۳۰۲، ۱۳۱، ۱۱	سوئیس
۳۲۳، ۳۱۱، ۲۰۸، ۱۸۹، ۱۲۹، ۴۸		۹۸	سوپر نیچر
۴۵۳، ۴۲۳، ۳۱۸، ۲۲۲	شرح(۹۴) / ۱	۱۷۵	سوربن
۴۵۳، ۳۱۸، ۲۲۲	شرح(۹۴) / ۲	۱۸، ۱۱، ۱۰	سوره‌ی حمد(۱)
۲۲۲	شرح(۹۴) / ۳	۱۳۲، ۸۳، ۵۱، ۳۶، ۳۵، ۳۱، ۲۶	
۲۲۳	شرح(۹۴) / ۴	۲۱۳	سوریه
۲۲۳	شرح(۹۴) / ۵	۳۰۲	سوسیالیست‌ها
۲۲۳	شرح(۹۴) / ۶	۳۰۱	سوسیالیسم

۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷	۲۲۳	شرح (۹۴) / ۷
۸۴، ۹۱، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۴۴، ۲۳۷، ۲۳۹	۲۲۳	شرح (۹۴) / ۸
۲۱۷، ۲۷۶	۴۴۰، ۳۹۸، ۱۲۳	شرعیات، شرعیات‌ها
۸۷، ۸۶	۳۰، ۳۵، ۴۵	شرک
۴۵۰، ۴۴۸، ۴۰۴، ۳۷۱	۸۹، ۸۴، ۸۳، ۷۶، ۷۳، ۷۰، ۶۹، ۶۴، ۶۸	
۴۰۴	۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳	
۴۴۸	۳۱۱، ۲۱۴، ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۸۹، ۱۵۷، ۱۴۳	
۳۷۱	۲۳۵	شرکت انتشارات قلم
۴۲۲، ۳۵۹	۱۲۷	شرکت سهامی انتشار
۱۴۸	۴۴۱، ۴۰۳، ۳۹۹، ۳۰۵، ۲۶۵، ۲۵۸، ۲۳۶	
۳۹۵، ۳۲۲، ۳۰۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۸۰	۳۳۲، ۳۳۱	شریعت
۳۰۰، ۲۸۰	۱۸۷	شریعت پناهی، مهندس
۳۹۶، ۳۳۹	۱۲۴	شریعتی، دکتر علی
۴۳۷، ۳۶۶	۳۲۱، ۲۷۲، ۱۷۷، ۱۷۲	
۳۷۳، ۲۹۱	۱۷۱	شریعتی‌ها
۴۴۴، ۴۱۵، ۲۱۴	۸۹، ۸۸، ۳۱، ۳۰	شریک
۲۹۵	۴۴۰، ۴۰۳، ۳۴۱، ۲۷۹، ۲۶۲، ۱۴۲، ۱۰۹	
۲۹۵	۹۷	شعبده‌بازه
۳۲۳، ۳۲۲، ۲۹۶، ۲۰۳، ۱۴۹	۳۹۴، ۳۳۶	شعراء (۲۶) / ۱ و ۲
۲۹۶	۳۳۶	شعراء (۲۶) / ۳
۲۹۶	۴۱۸	شعراء (۲۶) / ۱۶
۲۹۶	۴۱۸، ۴۰۲	شعراء (۲۶) / ۲۳
۳۷۳، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۴۴، ۲۳۲	۴۱۸، ۴۰۲	شعراء (۲۶) / ۳۰
۳۵۷، ۳۵۶	۴۰۲	شعراء (۲۶) / ۳۱
۲۸۱، ۲۱۷	۱۸۰ و ۱۶۴، ۱۴۵، ۱۲۷، ۱۰۹	شعراء (۲۶) / ۲۶
۳۰۲، ۲۹۸	۴۲۶	
۱۹۲	۱۸۸	شعراء (۲۶) / ۱۵۱
۷۹	۳۳۷	شعراء (۲۶) / ۱۹۲ تا ۱۹۵
۲۷۰، ۲۶۵	۳۵۵	شعراء (۲۶) / ۱۹۳ و ۱۹۴
۱۹۲	۱۷۴	شعوبی‌ها
۱۵۴، ۲۷	۳۰، ۶۵، ۱۷۹	شعیب
۲۷۰، ۲۲۶، ۲۱۵، ۲۰۷، ۱۹۳، ۱۹۲	۴۱۷، ۴۰۱، ۳۱۸، ۲۳۱، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۰	
۲۸۴، ۱۸۳	۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۵۷	شفاعت

شمس
شمس تبریزی
شمس (۹۱) / ۱
شمس (۹۲) / ۲
شمس (۹۱) / ۴
شمس (۹۱) / ۷ تا ۱۰
شمس (۹۱) / ۹
شورا
شورا (۴۲)
شورا (۴۲) / ۱ تا ۳
شورا (۴۲) / ۳
شورا (۴۲) / ۶
شورا (۴۲) / ۱۱
شورا (۴۲) / ۳۶
شورا (۴۲) / ۳۷
شورا (۴۲) / ۳۸ تا ۴۱
شورا (۴۲) / ۵۲
شورا (۴۲) / ۵۳
شورای انقلاب
شوروی
شهابی، دکتر محمود
شهادی ۱۷ شهریور [۱۳۵۷]
شهر رم
شهریور ۱۳۲۰
شهید
شیخ فضل‌الله نوری

۴۵۵	صور (یا ناقور)	۲۱۴	شیخین
۲۷۷، ۹۳، ۸۶، ۸۵، ۷۴	صوفی	۱۱	شیراز
۴۱۶، ۴۰۸، ۲۱۹	صوفی‌ها	۱۲، ۵۳، ۱۰۵، ۱۷۷، ۱۹۰	شیطان
		۴۵۲، ۴۴۶، ۳۲۰، ۲۸۴، ۲۷۵، ۲۶۲، ۱۹۳	
	ض	۴۴۵، ۱۰۶	شیطانی
۲۲۱	ضحی (۹۳) / ۱ و ۲	۱۳۵، ۱۲۱، ۵۶	شیعه
۴۵۲، ۴۲۳، ۳۵۹، ۲۲۱	ضحی (۹۳) / ۳	۱۴۸، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲	
۴۵۲، ۲۲۱	ضحی (۹۳) / ۴	۲۲۶، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۷، ۲۸۳، ۳۲۳، ۳۲۸	
۴۵۲، ۲۲۱	ضحی (۹۳) / ۵	۱۳۵، ۷۵، ۷۲، ۶۶، ۵۱	شیعه‌ها، شیعیان
۲۲۱	ضحی (۹۳) / ۶	۱۹۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۱۶	
۴۵۳	ضحی (۹۳) / ۶ تا ۸		
۳۱۸	ضحی (۹۳) / ۶ و ۷		ص
۲۲۱	ضحی (۹۳) / ۷	۳۹۵	ص (۳۸) / ۱
۲۲۱	ضحی (۹۳) / ۸	۳۳۸	ص (۳۸) / ۱ تا ۴
۲۲۲	ضحی (۹۳) / ۹ تا ۱۱	۲۹۴، ۱۰۵	ص (۳۸) / ۲۶
۲۸۴	ضد آزادی	۲۹۵	ص (۳۸) / ۳۵
۲۸۴	ضد مشروطیت	۳۹۷	صاحب جواهر
۱۹۹	ضد نفاق	۴۴۲، ۴۰۴، ۳۸۷	صافات (۳۷)
	ط	۳۴۵	صافات (۳۷) / ۱۵۷
۲۵۶	طارق (۸۶)	۱۶۸	صافیاد (شرکت)
۴۵۰، ۳۷۰، ۲۵۶	طارق (۸۶) / ۱۳	۲۷، ۱۱۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۹	صالح
۴۵۰، ۴۰۷، ۳۷۰، ۲۵۶	طارق (۸۶) / ۱۴	۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۳۰۶، ۴۰۱، ۴۱۷، ۴۱۹	
۱۱۸، ۱۰۹، ۸۴، ۸۰	طاغوت	۱۲۹	صالحیان
۱۸۶، ۱۸۰، ۷۹	طاغوت‌ها	۱۴۸، ۴۸، ۴۶	صحابه
۵۴	طالقانی، آیت‌الله حاج سید محمود	۱۶۰، ۱۵۸، ۷۰، ۴۹	صحیفه سجادیه
۱۴۲، ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۰۷، ۷۹، ۷۷، ۶۲		۱۷۵	صدر اسلام
۲۶۹، ۲۳۲، ۲۱۸، ۱۹۶، ۱۹۲، ۱۷۲، ۱۷۱		۲۷۹، ۱۴۴، ۶۵	صدیقه کبرا
۴۰۸، ۳۱۶، ۳۰۹، ۳۰۴، ۲۸۴، ۲۷۶		۲۵، ۲۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹	صراط مستقیم
۱۷۱	طالقانی‌ها	۲۷، ۲۹، ۳۸، ۱۳۳، ۴۳۳، ۴۳۷	
۴۴۴، ۴۳۶، ۴۱۱، ۳۸۵	طاهری قزوینی	۲۷۷، ۱۹۶، ۱۷۱، ۹۳	صفویه
۳۹، ۹	طاهری قزوینی، مهندس علی‌اکبر	۳۷، ۳۴	صلات، صلوات وسطی
۳۵۳، ۳۴۷، ۳۲۹، ۲۲۱، ۱۷۷، ۱۱۷، ۵۱		۲۹۶، ۲۱۸، ۱۴۹	صلح
		۸۴، ۳۳	صلیب

۱۳۵، ۷۴، ۷۴	عارف	۴۴۴، ۴۳۶، ۴۱۱، ۳۸۵، ۳۸۳، ۳۶۵	
۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۱، ۶۳	عاشورا	۴۱۹	طب بوعلی سینا
۲۲۶، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۱		۳۲۲	طبری
۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹		۱۷۶	طلاب قم
۲۶۵	عاشورای حسینی	۲۱۵	طلحه
۱۷۷	عبادت و آزادی، مقاله	۲۵۵	طور (۵۲)
۱۷۷	عبادت و تعبد، مقاله	۴۴۸	طور (۵۲) / ۱ تا ۴
۳۲۳	عبدالرحمان کواکبی	۴۴۸	طور (۵۲) / ۶
۲۶۹	عبدالله بن زبیر	۴۴۸، ۴۱۷، ۴۰۶، ۲۵۵	طور (۵۲) / ۷
۳۶۰	عبس (۸۰) / ۱ و ۲	۴۴۸، ۴۰۷	طور (۵۲) / ۸
۴۲۵	عبس (۸۰) / ۱۱ و ۱۲	۳۹۴	طه (۲۰) / ۱ و ۲
۱۹۳	عییدالله زیاد	۳۳۶	طه (۲۰) / ۱ تا ۴
۱۵۲	عترت	۴۴۴	طه (۲۰) / ۱۱ و ۱۲
۲۷۴، ۲۱۹، ۲۱۳، ۲۱۰، ۱۵۹، ۱۵۳		۴۴۴، ۳۶۳	طه (۲۰) / ۱۴
۲۹۵، ۲۷۷، ۲۱۵، ۱۴۹	عثمان	۳۱۸	طه (۲۰) / ۲۴
۸۲، ۳۳	عثمانی، عثمانی‌ها	۴۳۵، ۲۳۵	طه (۲۰) / ۲۵ تا ۲۸
۲۳۲	عجمی	۴۱۱	طه (۲۰) / ۲۵ تا ۲۹
۳۰۲، ۳۰۱، ۲۰۱	عدالت اجتماعی	۳۱۸، ۲۲۸	طه (۲۰) / ۳۹
۴۳۹، ۳۶۸، ۲۴۰، ۲۳۶، ۲۰۶، ۱۴۵	عدل	۳۱۸، ۲۲۸	طه (۲۰) / ۴۱
	«عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن»، کتاب	۲۲۸	طه (۲۰) / ۴۳
۱۷۳		۲۳۱، ۲۳۰	طه (۲۰) / ۴۶
۲۱۴، ۱۹۸، ۱۹۴، ۱۷۴	عرب	۲۴۷	طه (۲۰) / ۷۴
۴۱۷، ۴۰۸، ۳۹۸، ۳۸۴، ۳۴۳، ۳۲۸، ۳۱۴		۱۰۰	طه (۲۰) / ۹۶
۴۱۵، ۳۱۴، ۳۱۲، ۱۷۵، ۱۷۳	عرب‌ها	۲۵۰	طه (۲۰) / ۱۱۹
۵۷، ۱۹، ۱۵	عربی	۲۰۹	طه (۲۰) / ۱۲۳
۴۱۷، ۳۴۳، ۳۰۶، ۲۳۲، ۲۰۷، ۱۷۴، ۱۲۱		۴۲۰	طبیات سعدی
۱۰۲، ۷۰، ۵۱	عرفا		
۴۱۶، ۴۱۵، ۴۰۸، ۴۰۱، ۳۲۵، ۳۲۳، ۲۳۸			ظ
۸۰، ۷۶، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴	عرفان	۲۰۴	ظهربن غیث
۱۱۸، ۱۰۶، ۱۰۱، ۹۴، ۸۹، ۸۳، ۸۲، ۸۱			
۴۱۶، ۳۷۵، ۳۶۸، ۳۵۰، ۱۷۴، ۱۲۹			ع
۵۶	عرفان اسلامی، عرفان شرق	۴۰۵	عادیات (۱۰۰) / ۹ و ۱۰
۵۱	عرفان و تصوف		

۸۳	عمر خیام	۸۹ ۸۸ ۸۳ ۸۱ ، ۷۹ ، ۵۴	
۱۵۷	عمر ابن عبدالعزیز	۲۳۶	عرفان هندی
۱۰۵	عنکبوت (۲۹) / ۳۵	۳۷۹	عرفانی
۷۱	عنکبوت (۲۹) / ۴۵	۴۸ ، ۴۵	عزیز پسر خدا
۳۴۴	عنکبوت (۲۹) / ۴۸	۱۴۹	عشایر
۱۸۷	عنکبوت (۲۹) / ۵۶	۱۵۵ ، ۱۵۴ ، ۱۴۷	عصر امام سجاد (ع)
۲۴۹ ، ۲۴۱	عنکبوت (۲۹) / ۵۷	۲۵۵	عصر (۱۰۳)
۲۸۵ ، ۲۴۹ ، ۱۶۴	عنکبوت (۲۹) / ۶۴	، ۲۵۳	عصر (۱۰۳) / ۱ و ۲
۳۶	عنکبوت (۲۹) / ۶۹	۴۴۶ ، ۴۲۲ ، ۳۷۰ ، ۳۵۹	
۲۹۳	عهدنامه‌ی حضرت امیر	۴۰۷ ، ۲۹۹	عصر (۱۰۳) / ۱ تا ۳
۲۸۶	عهدین	۳۰۱	عصر (۱۰۳) / ۲
۲۲۶	عید الصغیر، عید الکبیر	۳۰۰	عصر (۱۰۳) / ۳
۲۲۵	عید پاک	۲۰۷	علامه حلی
۱۵۲	عید غدیر	۳۲۲	علامه طباطبایی
۲۲۵	عید فطر	۴۵۰ ، ۳۸۳	علق (۹۶)
۴۲۱ ، ۲۲۵	عید قربان	، ۳۴۱ ، ۲۳۱ ، ۱۰۴	علق (۹۶) / ۱
۴۳۲ ، ۳۲۵ ، ۲۱۴	عیسوی‌ها	۴۴۵ ، ۴۲۱ ، ۴۰۶ ، ۳۹۷ ، ۳۷۳ ، ۳۶۹ ، ۳۵۸	
، ۶۷ ، ۶۶ ، ۶۴ ، ۳۳ ، ۳۰ ، ۲۶	عیسی (ع)	۲۹۹	علق (۹۶) / ۱ تا ۵
، ۱۴۸ ، ۱۰۴ ، ۱۰۳ ، ۱۰۱ ، ۹۵ ، ۹۴ ، ۸۹ ، ۷۷		۴۴۵	علق (۹۶) / ۳
، ۳۱۵ ، ۳۱۴ ، ۲۶۷ ، ۲۵۹ ، ۲۲۹ ، ۲۲۷ ، ۲۱۴		۳۰۳ ، ۱۳۴ ، ۱۱۰	علق (۹۶) / ۶ و ۷
۴۱۷ ، ۴۱۶ ، ۴۰۱ ، ۳۹۸ ، ۳۵۲ ، ۳۱۸		۱۵۰	علی ابن موسی الرضا (ع)
۲۲۷ ، ۱۶۶ ، ۶۴ ، ۴۸ ، ۴۵	عیسی پسر خدا	۲۷۱ ، ۲۰۰ ، ۱۹۱ ، ۱۵۴ ، ۸۱ ، ۷۰	علی اصغر
۳۵۴ ، ۲۸۷	عیسی مسیح	۱۹۱ ، ۱۵۴	علی اکبر
		۲۵۹ ، ۱۵۴	علی بن الحسین
	غ	، ۵۹ ، ۵۸ ، ۵۷ ، ۵۶ ، ۵۲ ، ۴۸	علی (ع)
۳۶۳ ، ۲۳۱	غار حراً	۸۸ ۸۷ ۸۶ ، ۷۵ ، ۷۴ ، ۶۷ ، ۶۶ ، ۶۵ ، ۶۳	
۴۵۴ ، ۴۴۹	غاشیه	، ۱۳۵ ، ۱۳۲ ، ۱۲۱ ، ۱۱۲ ، ۱۰۷ ، ۹۶ ، ۹۴	
۲۵۶	غاشیه (۸۸)	، ۲۰۸ ، ۲۰۴ ، ۱۶۷ ، ۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۳ ، ۱۳۹	
۴۵۴ ، ۴۲۱ ، ۳۵۸	غاشیه (۸۸) / ۱	، ۲۸۹ ، ۲۶۸ ، ۲۵۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۶ ، ۲۱۳ ، ۲۰۹	
۴۴۹	غاشیه (۸۸) / ۱ تا ۹	۳۱۱ ، ۳۰۴ ، ۳۰۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۳	
۷۱	غاشیه (۸۸) / ۲۱	۱۰۶ ، ۹۸	علی الهی، علی الهی‌ها
۲۷۵ ، ۲۶۷ ، ۷۱	غاشیه (۸۸) / ۲۲	، ۲۰۷ ، ۱۹۳ ، ۱۷۵ ، ۱۷۴ ، ۱۴۸ ، ۱۲۷ ، ۸۳	عمر ۸۳
۳۳۹	غافر یا مؤمن (۴۰) / ۱ تا ۳	۴۱۶ ، ۳۸۵ ، ۲۷۷ ، ۲۶۲ ، ۲۴۷ ، ۲۱۵ ، ۲۱۴	

۵۰۹			نمایه فارسی
۱۲۹، ۱۲۸، ۱۰۱، ۲۹	فرعون	۳۵۷	غافر (۴۰) / ۱۵
۲۳۳، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۷، ۱۳۶، ۱۳۳		۴۳۱	غافر (۴۰) / ۱۶
۳۶۸، ۳۳۷، ۳۱۸، ۲۹۰، ۲۸۶، ۲۷۳، ۲۵۹		۲۴۴	غافر (مؤمن) (۴۰) / ۱۷
۴۵۴، ۴۴۴، ۴۲۱، ۴۱۸، ۴۰۲، ۴۰۱، ۳۹۵		۱۶۱	غافر (۴۰) / ۴۴
۴۰۸، ۱۱۶	فرعون‌ها	۳۵	غافر (۴۰) / ۶۰
۳۹۴، ۳۵۶، ۳۳۶، ۹۰	فرقان (۲۵) / ۱	۲۳۸	غافر (۴۰) / ۶۸
۷۹	فرقان (۲۵) / ۱ تا ۳	۳۵۶، ۳۴۲	غزلیات یا دیوان حافظ
۳۲۹	فرقان (۲۵) / ۱ تا ۳۴	۲۶۶	غزنوی
۹۱، ۹۰	فرقان (۲۵) / ۲		
۹۲	فرقان (۲۵) / ۳		
۴۳۸، ۲۳۲	فرقان (۲۵) / ۵	۲۶۷، ۱۹۸	فتوئدال، فتوئدال‌ها
۲۵۲	فرقان (۲۵) / ۲۳	۴۳۱، ۳۷۲، ۲۴۲	فاتحه الكتاب (۱)
۲۸۸	فرقان (۲۵) / ۵۲	۴۳۱	فاتحه (۱) / ۲
۱۵۱	فرقان (۲۵) / ۶۵	۲۴۳	فاتحه (۱) / ۲ الی ۵
۱۵۱	فرقان (۲۵) / ۷۴	۴۳۱، ۳۷۲، ۲۴۵	فاتحه (۱) / ۴
۹۷	فروغی، میرزا ابوالحسن خان	۴۳۲، ۳۷۲	فاتحه (۱) / ۵
۴۱۹، ۴۱۲، ۳۹۴، ۲۰۶		۴۳۲، ۲۱۰	فاتحه (۱) / ۶
۱۲۶، ۱۰۸	فروید	۴۳۲، ۲۱۰، ۲۹	فاتحه (۱) / ۷
۶۹	فریدون	۲۰۸، ۱۹۸، ۹۸، ۹۱، ۵۲، ۱۵	فارسی
۳۹۶، ۳۹۵	فصلت (۴۱) / ۱ تا ۳	۱۲۱، ۸۰	فارسی زبان‌ها
۳۳۹	فصلت (۴۱) / ۱ تا ۴	۲۰۸	فاطر (۳۵) / ۲۴
۴۳۶	فصلت (۴۱) / ۲	۳۲۳	فتحعلی شاه
۴۴۲، ۴۰۳	فصلت (۴۱) / ۶	۳۵۹	فجر (۸۹) / ۶
۳۰۶	فصلت (۴۱) / ۸	۲۸۰	فرار رضاشاه
۱۷	فصلت (۴۱) / ۱۱	۱۷۴، ۱۲۷، ۱۰۰	فرانسوی، فرانسوی‌ها
۳۵۲، ۱۷۵	فصلت (۴۱) / ۳۴	۳۰۲، ۲۶۵، ۱۹۹، ۱۲۸، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸	فرانسه
۴۱۹	فصلت (۴۱) / ۴۲	۴۱۷، ۳۹۸، ۲۰۸	فردوسی
۱۰۲، ۵۴	فلاسفه	۱۹، ۱۷	فرشتگان
۴۲۴، ۴۱۷، ۴۱۵، ۳۷۹، ۳۷۵، ۳۳۲، ۳۲۵		۲۴۸، ۲۳۷، ۲۳۰، ۲۲۹، ۱۴۳، ۱۰۱، ۲۰	
۳۲۳	فقاہت شیعه	۳۹۳، ۳۶۶، ۳۵۷، ۳۵۵، ۳۳۵، ۲۵۰	
۳۲۳، ۲۱۳، ۱۹۶، ۱۵۵، ۱۱۸	فقه	۲۳۱، ۲۳۰، ۱۰۰	فرشته
۴۰۳، ۳۳۲، ۳۲۵، ۲۸۵، ۲۱۹، ۶۵	فقه‌ها	۴۰۰، ۳۵۸، ۳۵۴، ۳۰۸، ۲۵۰، ۲۳۸، ۲۳۳	
۱۵۵، ۱۲۹، ۸۱، ۸۰، ۶۵	فقیه	۳۸۰	فرشته‌ی وحی

۸۲، ۳۳	قرون وسطی	۲۳۲	فلاسفه یونانی
۱۱۹	قریب، دکتر حسین خان	۱۹۶	فلسطین جنوبی، خیابان
۱۱۱، ۱۰۷، ۹۸	قریب، دکتر محمد	۱۴	فلسفه
۲۵۵، ۱۸۶، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۱۲		۳۰۹، ۲۵۱، ۲۵۰، ۱۹۶، ۱۷۴، ۹۶، ۵۷، ۵۴	
۱۱۹	قریب، دکتر محسن خان	۴۴۳، ۴۴۰، ۴۱۵، ۴۰۱، ۳۶۸، ۳۲۱، ۳۱۰	
۱۵۰	قریش	۲۳۶، ۲۱۱	فلسفه یونان
۴۴۷، ۴۱۸، ۴۱۵، ۳۱۴، ۲۷۷، ۲۱۴، ۱۹۸		۳۵۰، ۳۴۹، ۳۳۳، ۳۳۲، ۲۵۵، ۲۵۴	فلسفی
۲۷۷، ۹۳	قرل‌باش‌ها	۴۱۵، ۴۰۱، ۳۸۳، ۳۸۱، ۳۷۹، ۳۷۴، ۳۶۸	
۱۱	قزوین	۴۴۰، ۴۱۸	
۲۰۴	قشون ابن زیاد	۳۷۲	فلق (۱۱۳)
۳۹۵، ۳۳۷	قصص (۲۸) / ۱ تا ۳	۳۹۷، ۳۵۶، ۳۴۲، ۲۱۳	فیزیک فروغی
۲۷۳	قصص (۲۸) / ۳ و ۴	۳۲۳	فیض کاشانی
۴۲۲، ۳۱۸	قصص (۲۸) / ۳۰		
۱۰۰	قصص (۲۸) / ۴۹		
۲۷۳	قصص (۲۸) / ۸۳		
۲۸۰	قضایای شهر یور ۱۳۲۰	۳۹۶	ق (۵۰) / ۱
۱۷۶	قققاز	۳۴۱	ق (۵۰) / ۱ تا ۳
۲۸۸	قلم (۶۸) / ۸ و ۹	۱۱۲، ۱۰۹	ق (۵۰) / ۱۶
۱۶۷	قم	۱۹۶، ۱۷۱	قاجاریه
۹۷	قمر (۵۴) / ۱	۴۰۴	قارعه (۱۰۱) / ۵
۱۵۳، ۹۴، ۷۱	قمر (۵۴) / ۱۷	۴۰۸	قارون‌ها
۶۳	قمصر کاشان	۱۵۴	قاسم
۶۳	قمه زدن	۲۸۴، ۱۸۳	قانون اساسی
۴۲۰، ۳۹۸، ۳۴۹	قند پارسی	۴۱۹	قانون بوعلی سینا
۴۵۸، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۷۹	قوم ثمود	۲۷۵، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۷	قبایل
۳۵۹، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۷۹	قوم عاد	۳۲۶، ۲۸۶	قبیله
۱۷۴	قومیت عرب	۲۱۷	قبیله‌ی بنی کرام
۱۷۴	قیام سیاه جامگان	۲۵۶	قدر (۹۷)
۱۹۹، ۱۹۶	قیام سیدالشهدا	۴۳۳، ۳۹۷	قدر (۹۷) / ۱
۵۸، ۱۲	قیامت	۴۳۳، ۴۲۸	قدر (۹۷) / ۲
۶۱، ۶۲، ۹۷، ۱۶۴، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۳		۳۵۵	قدر (۹۷) / ۴
۲۴۶، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۶		۳۶۶	قدر (۹۷) / ۱ تا ۵
۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۴۹		۶۷، ۳۳	قدس
۳۳۰، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۲، ۳۱۹، ۳۰۰، ۲۸۷		۳۸۸	قرآن‌شناسی

۱۷۶	کمونیستی	،۳۷۵ ،۳۷۱ ،۳۶۹ ،۳۶۸ ،۳۵۰ ،۳۴۳ ،۳۳۲
۳۰۲	کمونیسم	،۴۰۶ ،۴۰۵ ،۴۰۴ ،۴۰۳ ،۳۸۸ ،۳۸۶ ،۳۷۸
۸۳	کمیل	،۴۳۹ ،۴۳۳ ،۴۳۱ ،۴۱۹ ،۴۱۷ ،۴۱۵ ،۴۰۷
۲۲۹	کنیسه	۴۵۰ ،۴۴۹ ،۴۴۸ ،۴۴۳ ،۴۴۲ ،۴۴۱
۲۵۳	کوئین ماری	،۲۳۵
۲۸۴ ،۲۸۲	کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲	۴۴۱ ،۴۰۳ ،۳۵۰
،۱۴۹ ،۱۴۷	کوفه	۴۲۶ ،۳۶۱
۲۷۵ ،۲۷۴ ،۲۷۱ ،۲۶۴ ،۲۱۸ ،۲۰۲ ،۱۵۴		۴۲۷
۲۱۴	کوه طور	۲۸۷ ،۱۹۴
۳۹۴	کهف (۱۸) / ۱	۱۴۸
۳۳۶ ،۳۳۵	کهف (۱۸) / ۱ تا ۴	
۱۶۱	کهف (۱۸) / ۳۹	
۱۱۲	کهف (۱۸) / ۱۰۲ تا ۱۱۰	
۱۶۳	کهف (۱۸) / ۱۰۳	
۱۶۳	کهف (۱۸) / ۱۰۴	
۱۶۴	کهف (۱۸) / ۱۰۵	
۱۶۴	کهف (۱۸) / ۱۰۶	
۱۶۴	کهف (۱۸) / ۱۰۷	
۱۶۵	کهف (۱۸) / ۱۰۸	
۱۶۵	کهف (۱۸) / ۱۰۹	
،۱۰۹	کهف (۱۸) / ۱۱۰	
۴۰۳ ،۲۲۸ ،۲۲۷ ،۲۰۸ ،۱۶۳		
	گ	
۲۱۱	گالیه	
۱۲۸	گاوپرست	
۲۱	گزارش	
۷۵	گل احمر، مهندس	
۷۴	گل پرووران	
،۱۷۵	گلستان سعدی	
۴۲۰ ،۴۱۹ ،۳۹۸ ،۳۹۷ ،۳۴۹ ،۳۴۲		
۳۲۸	«گمراهان»، کتاب	
۲۰۷	گنج قارون	
	ک	
	کاتولیک	۱۷۴ ،۸۴
	کاظمی، سید باقرخان	۲۶۴
	کافر	۱۷۰ ،۱۶۴ ،۱۱۸
	کانون نشر حقایق اسلامی	۱۷۲
	کتاب نسبت اینشتین	۴۲۲ ،۳۹۷
	کتابخانه مجلس سنا	۲۶۴
	کتیرایی، مهندس مصطفی	۱۹۶ ،۵۴ ،۱۰
	کربلا	،۱۵۴ ،۶۹ ،۶۸
		۲۷۴ ،۲۷۱ ،۲۷۰ ،۲۶۹ ،۲۶۵ ،۲۰۳ ،۲۰۱
	کرمان	۱۶۷
	کرمانشاه	۹۸
	کشیش‌ها	۲۱۱ ،۱۷۳ ،۳۱
	کعبه	۲۸۶
	کفار	۱۷۶
	کریم زمانی	۵۱
	کسری	۱۹۴
	کشیشان	۳۶۷
	کلامی	۴۵۰ ،۴۱۵ ،۴۰۱ ،۲۰۶ ،۱۵۰
	کلانتری، دکتر	۱۹۱ ،۱۹۰
	کلیسا	۹۵ ،۸۴ ،۴۵ ،۳۳ ،۳۱
	کمونیست‌ها	۳۰۲ ،۳۰۱

م.آ.۲۱، پایه پای وحی	۴۴۹، ۴۴۸	۵۴	گواهی، مهندس علی اصغر
م.آ.۶، مدافعات	۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۰	۹۶، ۸۱، ۸۰، ۷۴، ۷۰، ۵۵	گواهی، مهندس عبدالرحیم
مؤمن (غافر) (۴۰) / ۱ و ۲	۴۳۵	۵۴	گورباچف
مؤمن (۴۰) / ۱۵	۳۹۵	۱۰۶، ۸۱، ۸۰، ۷۰	گوساله‌ی سامری
مؤمن (۴۰) / ۶۶	۳۵۵	۲۵۲	
مؤمنون (۲۳) / ۱ تا ۳	۱۳۱	۱۰۰، ۳۰	
مؤمنون (۲۳) / ۲	۳۸۹		
مؤمنون (۲۳) / ۲۳ / ۲۳	۳۴۷		ل
مؤمنون (۲۳) / ۳۲ / ۲۳	۱۸۶، ۱۸۰، ۳۰	۱۰۲، ۹۷، ۹۴، ۸۶، ۸۵	لا ادری
مؤمنون (۲۳) / ۵۳ / ۲۳	۱۸۷، ۱۸۰	۳۲۳، ۱۲۱	لبنانی
مؤمنون (۲۳) / ۷۳ / ۲۳	۹۴	۸۸	لرد
مؤمنین	۱۲	۹۲	لقمان
مآئده (۵) / ۳	۲۴، ۱۰	۳۹۵	لقمان (۳۱) / ۱ تا ۳
مآئده (۵) / ۶	۲۹۸، ۲۵۳، ۱۹۳، ۱۸۵، ۱۵۱، ۸۷، ۷۵، ۶۰	۳۳۷	لقمان (۳۱) / ۱ تا ۶
مآئده (۵) / ۱۸	۴۴۰، ۴۱۵، ۴۱۲، ۳۷۹، ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۰۶	۱۳۲، ۹۲	لقمان (۳۱) / ۱۳
مآئده (۵) / ۲۸	۲۸	۲۴۹، ۲۴۱	لقمان (۳۱) / ۱۴
مآئده (۵) / ۳۲	مؤمنین صدر اسلام	۲۷۰، ۹۸	لوور (چشمه)
مآئده (۵) / ۴۹	۲۹	۱۹۸	لویی چهاردهم (لویی کتوغز)
مآئده (۵) / ۵۴	۱۸۲	۳۰۲، ۲۸۲، ۲۸	لیبرال، لیبرال‌ها
مآئده (۵) / ۵۵	۲۵	۳۰۱	لیبرالیسم
مآئده (۵) / ۶۱	۲۷۲	۴۵۵	لیل (۹۲) / ۵ تا ۱۲
مآئده (۵) / ۶۸	۲۷۲	۴۲۴	لیل (۹۲) / ۱۲
مآئده (۵) / ۹۹	۷۵	۳۶۰	لیل (۹۲) / ۱۲ تا ۱۵
مآئده (۵) / ۱۱۲	۳۱۷	۴۵۵، ۴۳۲، ۴۲۴	لیل (۹۲) / ۱۳
ماتریالیسم دیالکتیک	۳۶	۴۵۵، ۴۲۴	لیل (۹۲) / ۱۴
ماجرای عاشورا	۲۰۷	۴۵۵، ۴۲۴	لیل (۹۲) / ۱۵
مارکس	۲۲۹	۴۵۵	لیل (۹۲) / ۱۶
مارکسیسم	۳۲۵	۴۵۶	لیل (۹۲) / ۱۷ و ۱۸
	۲۹۱، ۲۴۵	۴۲۴، ۳۶۰، ۲۴	لیل (۹۲) / ۱۹ و ۲۰
	۶۴	۴۵۶، ۳۰۲	لیل (۹۲) / ۱۹ تا ۲۱
	۳۲۳		م
	۱۷۲		م.آ.۱، مباحث بنیادین
	۳۰۲، ۲۸۵، ۱۷۶	۴۴۲	
	۳۲۳، ۳۲۱، ۱۹۵		

		نمایه فارسی	
۴۵۲	مدثر (۷۴) / ۷	۱۰۰	ماروت
۴۵۵	مدثر (۷۴) / ۸	۹۷	مازندران
۴۱۵، ۳۵۹	مدثر (۷۴) / ۱۱	۴۵۶، ۳۰۱	معاون (۱۰۷) / ۱ و ۲
۴۱۵	مدثر (۷۴) / ۲۵	۴۵۶	معاون (۱۰۷) / ۳
۳۶۰	مدثر (۷۴) / ۲۶	۲۹۳	مالک اشتر
۳۲۴	مدثر (۷۴) / ۲۷	۱۵۵	مأمون
۲۴۴	مدثر (۷۴) / ۳۸	۲۶۵	مباحث اعتقادی و اجتماعی، م.آ. ۱۱
۳۶۱	مدثر (۷۴) / ۵۴ تا ۵۶	۳۹۹، ۱۲۷	مباحث ایدئولوژیک، م.آ. ۹
۴۲۶	مدثر (۷۴) / ۵۶	۲۳۵	مباحث بنیادین، م.آ. ۱
۲۱۳	مدرسه دارالمعلمین	۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۷، ۲۴۵	
۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۷۹	مدین	۱۶۰	مبشری، دکتر اسدالله
۲۷۶، ۲۷۱، ۲۶۹، ۱۹۳، ۱۵۰	مدینه	۴۳۸، ۳۶۷	مبلغین مسیحی
۱۰۳	مذاهب توحیدی	۴۱۵	مشرعین
۹۳	مذهب شیعه	۱۰۶	متصوفین
۱۲۷	«مذهب یا بُعد چهارم انسان»، مقاله	۳۲۵	متکلمین
۹۷	مرتاضها	۴۱۷، ۴۱۵، ۴۰۳، ۳۹۹، ۳۵۰، ۳۳۳، ۳۳۲	
۲۷۴، ۲۰۲	مردم کوفه	۴۲۰، ۳۹۷	مثنوی، مثنوی مولوی
۲۸	مردم مدینه	۳۲۵	مجتهدین
۲۸	مردم مکه	۲۶۴	مجلس سنا
۳۲۴	مرسلات (۷۷) / ۱۴	۳۲۳، ۳۲۲، ۲۸۰	مجلس شورای ملی
۴۵۸، ۴۲۵، ۳۷۲	مرسلات (۷۷) / ۱۵	۱۹۲	مجله ایمان
۴۲۴، ۳۶۰	مرسلات (۷۷) / ۲۰	۷۹، ۴۷	محفل دعای کمیل
۷۳، ۶۷، ۶۶، ۶۳، ۴۸، ۴۶	مرشد	۲۲۲، ۱۸۹، ۸۹	محمد (ص)
۱۶۶، ۱۳۶، ۹۵، ۹۳، ۹۲، ۸۷، ۸۶، ۸۴، ۸۰		۱۵۵	محمد حنبل
۱۱	مرودشت	۱۹۸	محمد بن عبدالله
۶۴، ۱۳	مریم	۴۳۸، ۳۶۷، ۳۴۲، ۳۱۱، ۲۵۹	
۳۵۸، ۳۵۴، ۳۱۸، ۲۳۰، ۲۲۹، ۹۸		۲۸۳	محمد علی میرزا
۳۹۴	مریم (۱۹)	۳۳۲، ۳۲۹، ۱۸۳	محمد مصطفی (ص)
۲۲۶	مریم (۱۹) / ۱۵	۱۳۴، ۱۱۲	مداحان
۳۵۸، ۳۵۴	مریم (۱۹) / ۱۷	۴۴۶، ۴۲۱، ۳۶۹، ۳۵۸	مدثر (۷۴) / ۱
۲۳۰	مریم (۱۹) / ۲۴	۳۷۳	مدثر (۷۴) / ۲
۲۲۷	مریم (۱۹) / ۳۳	۴۰۶، ۳۸۳، ۳۰۰	مدثر (۷۴) / ۱ تا ۷
۲۳۸	مریم (۱۹) / ۳۵	۴۴۶	مدثر (۷۴) / ۲ تا ۷

مجموعه آثار (۲۹)، در محفل دعای کمیل		۵۱۴
۲۸۶، ۲۷۳، ۲۶۸، ۹۳، ۳۵	مشرك	۱۸۷، ۱۳
۶۱، ۵۹، ۲۳	مشركين	۲۶
۳۷۹، ۳۴۲، ۳۱۷، ۲۳۲، ۱۳۹، ۹۴، ۷۶		۲۴
۲۸۳، ۱۸۳، ۱۷۶	مشروطه	۲۴
۲۶۴، ۱۸۳، ۱۷۱، ۱۵۵	مشروطيت	۱۸۳
۳۲۲، ۲۸۹، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۰، ۲۶۵		۳۷۴، ۱۸۳
۱۷۲، ۱۶۷، ۶۹، ۶۸	مشهد	۱۸۳
۲۹۸، ۲۶۴، ۱۹۶	مصدق، دكتر محمد	۴۳۸، ۳۶۷، ۲۳۲، ۱۷۳، ۱۷۲
۲۹۸	مصدق، دكتر غلامحسين خان	۲۷۳، ۲۶۳
۲۹۳، ۲۳۲، ۲۱۵، ۲۱۳	مصر	۲۷۳، ۱۷
۲۳۲، ۱۹	مصرى	۲۶۵، ۲۲۹، ۱۹۴، ۱۵۶
۲۱	مصطفوى	۲۶۵
۴۰۵	مطففين (۸۳) / ۶	۲۳۵
۴۲۷	مطففين (۸۳) / ۸	۳۹۳، ۳۳۵، ۲۵۵
۳۶۰	مطففين (۸۳) / ۱۰	۲۷۵، ۱۵۰
۱۷۱	مطهرى، آيت الله مرتضى	۹۴، ۵۲، ۴۴، ۳۷، ۲۸، ۱۱، ۱۰، ۹
۲۶۹، ۲۳۵، ۱۹۲، ۱۷۴، ۱۷۲		۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۶۸
۳۲۵، ۲۵۵، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۶	معاد	۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۷۰
۴۴۱، ۴۳۹، ۴۱۷، ۴۰۳، ۳۶۸، ۳۵۰، ۳۳۲		۲۸۳، ۲۸۴، ۳۱۱، ۳۶۳، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۳۹
۴۵۷، ۳۷۲، ۲۴۱	معارض (۷۰) / ۱	۱۴۵
۴۵۷	معارض (۷۰) / ۲	۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۸۴، ۲۳۶، ۲۵۴، ۲۵۵
۴۵۷	معارض (۷۰) / ۳	۳۰۶، ۳۲۰، ۳۵۰، ۳۶۸، ۴۰۳، ۴۳۳، ۴۴۱
۳۵۵	معارض (۷۰) / ۴	۳۳، ۳۷، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳
۴۵۷	معارض (۷۰) / ۵	۶۶، ۸۳، ۱۰۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۹، ۲۱۲
۴۵۷	معارض (۷۰) / ۶ و ۷	۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۸۹، ۲۹۵
۴۵۷	معارض (۷۰) / ۸ و ۹	۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۵، ۴۰۳، ۴۳۹
۳۳۰	معارض (۷۰) / ۸ تا ۱۸	۱۴۶، ۱۹۳، ۲۱۱
۴۵۸	معارض (۷۰) / ۱۰	۹۳، ۹۵، ۱۲۱، ۴۳۸
۳۸۹	معارض (۷۰) / ۱۹ تا ۲۳	۲۲۷
۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۷	معاويه	۹۴، ۱۹۲، ۲۲۵، ۳۲۲
۲۱۲، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۷۵، ۱۵۵		۲۳، ۳۲، ۵۳، ۶۴، ۸۴، ۸۸، ۹۰
۳۲۲، ۲۸۹، ۲۷۸، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۱۸، ۲۱۳		۹۵، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۸۶، ۳۲۵، ۳۲۶
۱۰۱	معجزات عيسى، معجزات موسى	۱۲۹
	مريم (۱۹) / ۳۶	
	مريم (۱۹) / ۵۸	
	مزم (۷۳)	
	مزم (۷۳) / ۱۱	
	مزم (۷۳) / ۱۹	
	مساوات	
	مستشارالدوله	
	مستشرقين	
	مستضعف	
	مستكبر	
	مسجد	
	مسجد دزاشيب	
	مسجد سپهسالار	
	مسجد الحرام	
	مسلم	
	مسلمان	
	مسلمانان	
	مسلمين	
	مسيحي	
	مسيحيان	
	مسيحيت	
	مسيحي ها	
	مشرق زمين	

۱۲۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱	«معجم المفهرس»، کتاب	۷۵، ۵۹، ۱۹
۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۱۲	«معراج السعاده»، کتاب	۳۲۳
۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۵۹، ۳۶۳	معلمین	۴۱۵، ۴۰۳، ۳۹۹، ۳۳۳، ۳۳۲
۳۷۱، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۱	معین فر، علی اصغر	۲۶۱
۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۴	مغرب زمین	۲۸۰، ۲۹۹، ۳۸۵، ۴۱۱، ۴۱۳
۱۵۳	موش و گربه، کتاب	۱۲۹
۸۸، ۸۷، ۸۶	مولانا	۳۰
۸۱، ۸۲، ۱۳۴، ۱۶۹، ۴۲۰	مولوی	۳۴۲
۳۲۳	مونتسکیو	۴۵
۱۰۷، ۱۱۹	مهابادی	۱۲۷
۱۴۸، ۲۷۷، ۳۶۳	مهاجر، مهاجرین	۱۵۰، ۱۶۷
۱۴۵	مهدی (ع)	۲۰۷، ۲۳۳، ۲۵۵، ۲۷۱، ۳۱۲، ۴۳۲، ۴۳۳
۱۶۸	میدان سنایی	۹۷
۲۲۵	میلاد حضرت مسیح	۶۱، ۹۰، ۹۱، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۷
۲۰۰	میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا، مقاله	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۲۳۷، ۳۰۲، ۳۰۹، ۴۳۱
۲۰۱	میوه‌های عاشورا، مقاله	۱۹۴
ن		
۲۸۳	نائینی، میرزا محمدحسین	۲۸۱، ۲۸۰، ۱۹۲
۲۸۴، ۲۹۱، ۳۲۳	ناپلئون	۲۸۱
۱۲۶، ۱۳۲	نازعات (۷۹)	۱۷۸
۳۷۲	نازعات (۷۹) / ۱ تا ۵	۲۱۳
۴۵۳	نازعات (۷۹) / ۶ و ۷	۵۴
۴۵۳	نازعات (۷۹) / ۸	۷۷، ۹۰
۳۷۱	نازعات (۷۹) / ۸ تا ۱۴	۹۶، ۱۰۱، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۴۰، ۳۵۱
۴۵۴، ۳۷۱، ۳۵۹	نازعات (۷۹) / ۱۴	۳۶۸، ۴۰۴، ۴۱۷، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۵۶
۴۵۴	نازعات (۷۹) / ۱۶	۳۴۲
۲۹۰، ۲۷۳	نازعات (۷۹) / ۲۴	۲۴۰
۴۵۴	نازعات (۷۹) / ۲۴ تا ۲۶	۸۳، ۴۵
۳۷۱	نازعات (۷۹) / ۲۶	۱۹۴
۴۵۳، ۱۶۶	ناس (۱۱۴) / ۱	۲۰۰
		مورخین سنی، مورخین غربی
		موزه لوور
		موسوی زنجانی، حاج سید ابوالفضل
		موسی (ع)
		۴۸، ۶۵، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴

۳۵۱، ۱۸۱، ۱۹	نحل (۱۶)	۴۵۳	ناس (۱۱۴) / ۲ تا ۴
۳۹۳، ۳۵۷، ۳۵۵، ۳۳۵	نحل (۱۶) / ۲	۱۷۴	ناسیونالیسم ایرانی
۱۰۵	نحل (۱۶) / ۱۲	۳۲۳، ۱۹۶	ناصرالدین شاه
۱۹	نحل (۱۶) / ۱۸	۳۰۳	ناصرالملک
۱۸۶، ۱۸۰	نحل (۱۶) / ۳۶	۴۱۶	ناقه صالح
۲۳۸	نحل (۱۶) / ۴۰	۳۰۷	ناگفته‌های بعثت، مقاله
۲۰۸	نحل (۱۶) / ۴۴	۴۵۸، ۳۷۲	نباء (۷۸) / ۱ و ۲
۲۰	نحل (۱۶) / ۵۰ تا ۵۲	۴۵۹	نباء (۷۸) / ۳
۲۰	نحل (۱۶) / ۵۳	۴۵۹	نباء (۷۸) / ۴ و ۵
۲۰	نحل (۱۶) / ۶۵	۳۶۱	نباء (۷۸) / ۶
۱۰۵	نحل (۱۶) / ۶۷	۴۵۹، ۴۲۴	نباء (۷۸) / ۸ تا ۸
۲۱	نحل (۱۶) / ۶۸	۳۶۱	نباء (۷۸) / ۸
۲۱	نحل (۱۶) / ۶۹	۴۵۹	نباء (۷۸) / ۹
۲۱	نحل (۱۶) / ۷۱	۴۲۴، ۳۶۱	نباء (۷۸) / ۱۴
۲۱	نحل (۱۶) / ۷۲	۴۲۴، ۳۶۱	نباء (۷۸) / ۱۷
۲۲	نحل (۱۶) / ۸۱ تا ۸۳	،۱۹۱، ۱۵۰، ۱۰۲، ۹۷، ۷۷، ۴۸، ۴۶	نبوت
۲۲۹	نحل (۱۶) / ۱۰۱	،۲۵۵، ۲۱۴، ۲۰۹، ۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۳، ۱۹۲	
۳۴۴	نحل (۱۶) / ۱۰۳	،۳۱۹، ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۱۱، ۲۸۷، ۲۵۷، ۲۵۶	
۲۲	نحل (۱۶) / ۱۱۲	،۳۸۷، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۵۰، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۲۵	
۲۳	نحل (۱۶) / ۱۱۴	۴۴۵، ۴۴۱، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۱۷، ۴۰۳	
۲۳	نحل (۱۶) / ۱۲۰	۳۲۲، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۶، ۱۵۱	نبی
۲۴، ۲۳	نحل (۱۶) / ۱۲۱	۱۶۷	نجف
۲۴	نحل (۱۶) / ۱۲۲	۳۹۷	نجفی (صاحب جواهر)
۲۱۳، ۱۰۲	نحل (۱۶) / ۱۲۳	۲۵۶	نجم (۵۳)
۱۲۱	نخجوانی	۴۲۹	نجم (۵۳) / ۱
۳۲۳	نراقی	۳۶۲	نجم (۵۳) / ۱ تا ۳
۲۶۵، ۱۲۹	نرون	۴۲۹	نجم (۵۳) / ۲
۳۲۷	نساء (۴) / ۱۱	۴۲۹، ۳۱۷، ۲۸۷	نجم (۵۳) / ۳
۲۲۹	نساء (۴) / ۲۵ و ۴۵	۴۲۹، ۳۱۷، ۲۸۷	نجم (۵۳) / ۴
۱۲۴	نساء (۴) / ۲۸	۴۲۹، ۳۶۲	نجم (۵۳) / ۱۸
۳۲۷	نساء (۴) / ۳۴	۴۲۹، ۳۶۲	نجم (۵۳) / ۱۹
۱۳۲	نساء (۴) / ۳۶	۴۲۹، ۳۶۲	نجم (۵۳) / ۲۴
۶۲	نساء (۴) / ۴۸	۴۲۹، ۳۶۲	نجم (۵۳) / ۲۵

		نمایه فارسی	
۳۴	نماز ظهر	۱۹۸، ۱۸۸	نساء (۴) / ۵۹
۲۸	نماز عید فطر	۲۷	نساء (۴) / ۶۸
۱۹۶، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۱۶	نمرود، نمرودها	۲۶	نساء (۴) / ۶۹
۴۱۲، ۳۹۵	نمل (۲۷) / ۱	۲۷	نساء (۴) / ۷۰
۳۳۷، ۳۲۹	نمل (۲۷) / ۱ تا ۶	۱۸۷	نساء (۴) / ۸۰
۴۱۲	نمل (۲۷) / ۲	۳۴۳	نساء (۴) / ۸۲
۴۱۲	نمل (۲۷) / ۳	۶۱، ۶۰	نساء (۴) / ۸۵
۴۱۲	نمل (۲۷) / ۴	۳۶	نساء (۴) / ۹۵
۴۱۳	نمل (۲۷) / ۵	۱۳۲	نساء (۱۴) / ۱۱۶
۴۱۳	نمل (۲۷) / ۶	۲۰۰	نساء (۴) / ۱۴۵
۴۱۱	نمل (۲۷) / ۷	۱۰۴	نساء (۴) / ۱۶۴
۱۶۰	نمل (۲۷) / ۶۲	۲۲۸	نساء (۴) / ۱۷۱
۳۴۴	نمل (۲۷) / ۷۶	۳۵۸، ۳۵۴، ۳۱۹، ۲۳۳، ۲۳۰	
۲۳۲	نوافلاطونی	۴۲۲، ۳۴۲، ۴۱۹	نسیب اینشتین
۱۷۸، ۱۳۲، ۵۹، ۲۶	نوح	۱۶۰	نشر نی
۴۱۹، ۲۹۰، ۲۸۸، ۲۵۹، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۰		۳۱۵، ۹۴، ۹۳	نصارا (نصاری)
۳۹۴، ۳۳۶	نور (۲۴) / ۱	۴۳۳	نصر (۱۱۰) / ۱ و ۲
۲۴۶	نور (۲۴) / ۲۴	۵۳	نصرانی
۳۷۳	نور (۲۴) / ۳۰	۲۵۲	نظام کمونیستی
۳۷۳	نور (۲۴) / ۳۱	۱۱۳	نظریه اریک فروم، کتاب
۱۸۴	نور (۲۴) / ۵۵	۲۲۵	نعمت زاده، حاج آقا
۲۲۷	نوربخش (خانم)	۹	نعیم پور، مهندس محمود
۱۵۹، ۱۲۱، ۱۰۶، ۸۳، ۵۷، ۵۵	نهج البلاغه	۱۲۰، ۱۱۸، ۸۱، ۵۵، ۵۴، ۵۳	
۷۷	نهیضت «آزادی» ایران	۲۶۷، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۴۶	نفاق
۲۸۱، ۲۶۵، ۱۹۶، ۱۹۱		۱۷۷	نکوفر، مهندس
۱۹۳	نهیضت حسین (ع)	۳۹، ۳۷، ۳۴، ۳۲	نماز
۱۹۶	نهیضت ملی ایران	۸۳، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۵۷، ۴۸، ۴۵	
۲۸۱	نهیضت مقاومت ملی	۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۳۸، ۱۱۸، ۹۴	
		۱۵۶، ۱۷۶، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۱، ۱۵۶	
		۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۵۷، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۹۲	
		۳۴۷، ۳۳۷، ۳۳۰، ۳۱۶، ۳۰۶، ۲۹۹، ۲۹۳	
		۴۳۱، ۴۲۶، ۴۱۲، ۴۰۳، ۴۰۱، ۳۸۹	
		۳۷	نماز جماعت
و			
۲۷۴، ۲۷۰، ۲۶۵، ۱۹۹	واقعه کربلا		
۲۴۱	واقعه (۵۶) / ۱		
۲۴۴	واقعه (۵۶) / ۲۴		

۳۴۳، ۳۱۳، ۳۱۲، ۲۸۶، ۲۲۵، ۲۰۲	هجرت	۴۲۷، ۳۶۱	واقعه (۵۶) / ۵۷
۱۱۳، ۱۱۱	هدف جو	۴۳۰، ۳۶۲	واقعه (۵۶) / ۷۷
۱۲۷، ۱۱۳	هدف دار	۴۳۰، ۳۶۲	واقعه (۵۶) / ۷۸
۱۲۷	هدف شناس	۴۳۰، ۳۸۴، ۳۶۲	واقعه (۵۶) / ۸۰
۱۲۷، ۱۱۳	هدف یاب	۴۳۰، ۳۶۲	واقعه (۵۶) / ۸۱
۹۸، ۹۷	همدان	۴۳۰، ۳۶۲	واقعه (۵۶) / ۸۲
۴۲۰، ۳۹۸، ۳۴۹، ۳۴۲	هند	۱، ۲، ۲۴	وحی
۳۳۳، ۳۱۴، ۲۳۹	هندوستان	۱، ۱۰۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۶، ۲۱۳، ۲۳۳	
۱۲۸، ۹۷، ۷۰	هندی‌ها	۲۵۵، ۲۸۷، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳	
۱۸۶، ۱۷۹	هود(ع)	۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴	
۳۵۱	هود(۱۱)	۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۰، ۴۰۳، ۴۱۳	
۳۳۴	هود(۱۱) / ۱	۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۵، ۴۵۲	
۳۹۸، ۳۹۲، ۳۶۹، ۳۵۶، ۳۴۹		۲۳۳	ولادت پیغمبر
۲۰۸، ۱۳۱	هود(۱۱) / ۲	۹۰، ۹۱	ولایت
۲۰۸	هود(۱۱) / ۲۶	۹۲، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۷۲، ۲۰۷	
۲۹۰	هود(۱۱) / ۲۷	۲۱۴، ۲۱۹، ۲۶۸، ۲۷۷، ۳۱۹، ۳۲۰	
۲۰۸، ۱۸۶، ۱۷۹، ۳۰	هود(۱۱) / ۵۰	۲۰۷	ولایت علی
۲۰۸، ۱۸۶، ۱۸۰	هود(۱۱) / ۶۱	۴۶، ۶۵، ۳۲۳	ولایت فقیه
۲۳۰	هود(۱۱) / ۷۱	۶۵، ۱۹۸	ولایت مطلقه
۱۸۶، ۱۸۰	هود(۱۱) / ۸۴	۲۸۱، ۲۶۸	ولی امر
۳۰۳، ۲۷۰، ۲۶۷، ۱۹۹، ۱۲۹	هیتلر	۶۵، ۸۰، ۹۲	ولی فقیه
۴۰۸، ۱۱۶	هیتلرها	۱۸۹	ولی پرستی
		۲۶۹، ۲۱۶	ولیعهد
		۳۹۸	وزوئلا
		۳۳	ونیز
		۴۱۷	ویکتور هوگو
			۵
		۱۰۰	هاروت
		۲۳۱، ۲۱۳، ۱۵۵، ۱۰۱، ۱۰۰	هارون الرشید
		۱۵۵	هاشم (بنی هاشم)
		۱۹۸	هانری چارلز
		۱۹۰	هیوط انسان
			ی
۴۵۶، ۴۵۳	یتیم		
۲۳۱	یتیم بودن پیغمبر		
۲۲۹، ۲۲۶	یحیی(ع)		
۲۸۳، ۵۴، ۱۱، ۱۰	یزدی، دکتر ابراهیم		
۵۴	یزدی، دکتر اسماعیل		
۱۹۳، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۴	یزید		
۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۶۹، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۵			
۲۰۰	یزید بن معاویه		
۳۸۷، ۳۴۷	یس(۳۶)		

۲۷۲	یوسف (۱۲) / ۲۴	۴۳۷، ۳۸۵	یس (۳۶) / ۱ و ۲
۱۹۸، ۱۷۸	یوسف (۱۲) / ۴۰	۴۳۳	یس (۳۶) / ۱ تا ۴
۱۹۸	یوسف (۱۲) / ۶۷	۳۳۸	یس (۳۶) / ۱ تا ۶
۳۲۵	یوسف (۱۲) / ۸۳ و ۱۰۰	۳۶۵	یس (۳۶) / ۱ تا ۸
۱۸۲	یوسف (۱۲) / ۱۰۸	۴۳۷، ۳۸۵	یس (۳۶) / ۳
۳۴۴	یوسف (۱۲) / ۱۱۱	۴۳۷، ۳۸۵	یس (۳۶) / ۴
۳۲۴، ۲۷۷، ۲۶۴	یوسفی اشکوری، حسن	۴۳۷	یس (۳۶) / ۵
۳۲۴، ۳۰۹، ۲۳۲، ۲۱۱، ۱۴	یونان	۴۳۷، ۳۸۶	یس (۳۶) / ۶
۳۵۱	یونس (۱۰)	۳۸۶	یس (۳۶) / ۷
۳۴۹	یونس (۱۰) / ۱	۳۸۶	یس (۳۶) / ۸
۳۹۲، ۳۳۴	یونس (۱۰) / ۱ و ۲	۴۰۸، ۳۸۶	یس (۳۶) / ۹
۲۴۸	یونس (۱۰) / ۴۴	۳۸۶	یس (۳۶) / ۱۰
۱۸۳	یونس (۱۰) / ۵۲	۴۰۸، ۳۸۶	یس (۳۶) / ۱۱
۱۰۸	یونگ	۱۸۷، ۱۳	یس (۳۶) / ۶۱
۳۴۵، ۳۲۸، ۳۱۵، ۳۱۲، ۹۴	یهود	۱۰	یس (۳۶) / ۶۹
۳۱۲، ۲۳۲، ۹۵، ۵۳	یهودی	۲۳۸	یس (۳۶) / ۸۲
۴۰۲، ۳۱۶، ۲۳۱، ۲۲۷	یهودیان	۳۴۴، ۳۳۵، ۲۷۲، ۲۳۰، ۹۴، ۲۶	یعقوب (ع)
۳۲۲	یهودیت	۲۷۲	یوسف (ع)
۹۳، ۸۹، ۸۲، ۵۳	یهودی‌ها	۳۵۱	یوسف (۱۲)
۴۴۵، ۴۳۲، ۴۰۲، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۱۶، ۳۱۵		۳۹۳، ۳۴۹، ۳۳۴	یوسف (۱۲) / ۱
		۳۳۴، ۱۰۵	یوسف (۱۲) / ۲
		۲۷۳	یوسف (۱۲) / ۳

نمایه انگلیسی و فرانسه

A		M	
A ckoffe	۱۱۶،۱۰۸	Montgomery	۳۸۴
Actual	۱۹۷		
Alienation	۱۲۴	N	
Au nom de la la Loi	۱۹۸	Narcissism	۱۱۳
		Nobless	۱۹۸
C		P	
Carisma	۱۱۱	Phisicien	۴۴۲
Chansson	۲۷۰	Purposive system	۱۱۳
D		R	
d.quenetaïn	۱۰۸	Republicain	۱۹۹
de quenetion	۱۱۶	Revision, Revisionisme	۳۲۱
désintéressé	۴۲۵		
E		S	
Eric Fromm	۱۱۶	Suffisance	۱۲۵
F		T	
Function	۳۱۶،۲۸۵	Tout simplement	۲۶۹
G		U	
god seeking system	۱۱۳	up to date	۳۰۷
I		V	
Ideal seeking system	۱۱۳	Vehicule	۴۲۰،۳۵۶
Information	۴۲۸،۱۲۶		